حقیقت وحی

از

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی

امام مهدی و مسیح موعود

علیه الصلوة والسلام

سازمان انتشارات بین المللی اسلام



Haqiqate-Wahi

Persian Translation of

Haqiqatul-Wahi (Urdu)

Written by: Hazrat Mirza Ghulam Ahmad (on whom be peace)

The Promised Messiah and Mahdi[as]

Founder of the Ahmadiyya Muslim Jama'at

Persian Translation Published in the UK, 2024

حقیقت وحی

ترجمه فارسی کتاب اردو: حقیقۃالوحی

از حضرت میرزا غلام احمد قادیانی، امام مهدی و مسیح موعود علیه الصلوة والسلام

مؤسس جماعت اسلامی احمدیه

مترجم از زبان اردو به فارسی: دکتر کاشف علی

چاپ اول کتاب اردو: قادیان، هند، ۲۰ آوریل ۱۹۰۷

چاپ ترجمه فعلی: بریتانیا ۲۰۲۴م

ناشر:

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

Guildford Road, Unit 3, Bourne Mill Business Park

Farnham, Surrey GU9 9PS United Kingdom

محل چاپ در بریتانیا

انتشارات رقیم

برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

www.alislamfarsi.org

ISBN:978-1-84880-879-9

10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

فهرست مطالب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

معرفی کوتاه مؤلف

حضرتِ میرزا غلام احمد قادیانی امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در ۲۴ بهمن ۱۲۱۳ ش برابر با ۱۳ فوریه ۱۸۳۵ در روستایی به نام قادیان در استان پنجاب هند به دنیا آمدند. ایشان از کودکی علاقهٔ خاصی به عبادت و ذکر الهی داشتند و غالب اوقات خود را صرف تلاوت قرآن کریم و مطالعهٔ آثارِ ادیان دیگر می‌کردند، امّا، پس از رسیدن به سن رشد مشاهده نمودند که اسلام از هر طرف مورد حمله قرار گرفته و بخت مسلمانان رو به زوال است. بنابراین، طبق دستور خداوند متعال مسئولیت دفاع از اسلام و آشکار ساختن زیبایی دین مبین اسلام را به عهده گرفتند و در آثار، سخنرانی‌ها و مناظره‌ها با براهین قاطع و روشن ثابت کردند که اسلام تنها دینی است که انسان را به خداوند متعال پیوند می‌دهد. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام بنا بر وحی الهی اعلام فرمودند که نصِّ قرآن کریم ثابت می‌کند که حضرت عیسی علیه السلام وفات یافته است و ایشان همان مسیح موعود و امام مهدی است که مسیحیان و مسلمانان منتظرش هستند. همچنین ایشان اعلام فرمودند که تمام پیشگویی‌هایی که در کتاب‌های مقدس ادیان جهان راجع به ظهور امام مهدی و مصلحی ثبت شده است، در وجود ایشان محقّق است. حضرت میرزا غلام احمد علیه السلام در سال ۱۸۸۹م جماعتی به نام ”جماعت اسلامی احمدیه “ تاسیس کردند و به صراحت بیان فرمودند که طبق بشارت سرورِ کائنات، خاتم النبیین، صلی الله علیه و آله و سلّم، پیامشان با صلح و

آشتی گسترش خواهد یافت. اما، در واکنش به پیام محبت‌آمیز ایشان، پرخاشگری و خشونت از جانب همهٔ ادیان و فرقه‌ها به اوج رسید که این رویّهٔ تعصب و پرخاشگری، هنوز هم جریان دارد. حضرت میرزا غلام احمد در سال ۱۹۰۸م دار فانی را وداع گفته و به سوی معبود حقیقی خویش شتافتند. پس از وفات آن‌حضرت، مطابق پیشگویی حضرت سید کائنات، فخر الرسل و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم، نظام خلافت شروع گشت و اکنون، ماموریت و اهداف آن‌حضرت، توسط خلفایشان انجام می‌شود. در حال حاضر، جماعت اسلامی احمدیه در ۲۱۶ کشور، به رهبری سیدنا حضرت میرزا مسرور احمد - پنجمین خلیفهٔ امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام - برقرار است و خلیفهٔ وقت با تمام وجود تلاش می‌کند اسلام حقیقی را در سراسر جهان گسترش دهد.

مقدمه از مترجم

وحی و الهام بسیار موضوع ظریفی است و حقیقت اصلی آن را فقط کسی می‌تواند عنوان کند که خداوند متعال با او همکلام شده باشد و تجربهٔ آن را داشته باشد وگرنه شنیده کی بود مانندہ دیده. حضرت امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در سال ۱۹۰۷م به زبان اردو کتابی به نام حقیقت وحی تألیف کردند و در آن موضوع وحی و الهام را بسیار مفصل باز نمودند. این کتاب برای زهرهای افراد خداناباور و بی‌دین حکم تریاق را دارد و اسلام را دین حق و زنده به اثبات می‌رساند. در این کتاب حضرت امام مهدی علیه السلام نه تنها از حقیقت وحی و الهام و رؤیای صادق پرده برداشتند بلکه در این وادی صاحب تجربه بودن خود را با صدها رؤیا و مکاشفه و وحی صادق خویش به اثبات رساندند. به این ترتیب این کتاب با اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. آن‌حضرت در این کتاب می‌فرمایند: ”بدانید که تاثیر این کتاب که جامع تمامی دلایل و حقایق است، تنها منحصر به این نیست که در آن به فضل و کرم خدای تعالی، مسیح موعود بودن این عاجز با دلایل بیّن و روشن اثبات شده است، بلکه تاثیرات این کتاب شامل این امر نیز است که در آن اسلام، دین زنده و برحق، ثابت شده است.“ (حقیقت وحی ص ۲)

موضوع اصلی این کتاب وحی و الهام است؛ آن‌حضرت می‌فرمایند: ” لازم به ذکر است که نیاز به نوشتن این رساله را بدین علت احساس کردم که در عصرحاضر چنانکه صدها نوع فتنه و بدعت شکل گرفته‌اند، همین‌طور یک فتنهٔ بزرگ این نیز ایجاد شده است که غالب مردم

نمی‌دانند که خواب یا الهام در کدام درجه و در چه حالت می‌تواند قابل اعتبار باشد و در کدام حالات ممکن است کلام شیطان باشد، نه خدا، و حدیث نفس باشد نه حدیث پروردگار“ (همان ص ۳)

آن‌حضرت این موضوع را به چهار فصل زیر تقسیم نمودند:

فصل اول: در بیان افرادی که بعضی از رؤیاهای صادقه را می‌بینند یا بر آنها برخی از الهامات راستین نازل می‌شوند، امّا، هیچ تعلق و رابطه‌ای با خدای تعالی ندارند و از آن نور که متعلق به اهل الله است هیچ بهره‌ای نبرده‌اند و قالب نفسانیشان از نور الهی هزاران فرسخ به دور می‌باشد.

فصل دوم: در بیان افرادی که گاهی اوقات بعضی رؤیاهای صادقه را می‌بینند یا به آنها برخی الهامات راستین القا می‌شوند و آنان با خدای تعالی رابطه و تعلقی دارند، امّا، تعلقشان قوی نیست و قالب نفسانیشان در اثر شعلهٔ نور الهی کاملاً سوخته و ازبین نمی‌رود، اگرچه تا حدودی نابود می‌شود.

فصل سوم: در بیان افرادی که از طرف خدای تعالی به طور اکمل و اصفی وحی دریافت می‌کنند و به طور کامل مشرف به مکالمه و مخاطبه با خدای تعالی می‌شوند و خوابهایشان نیز مانند دمیدن صبح، راست و صادق می‌باشد و به طور اکمل و اتم با خداوند متعال رابطه و پیوند دارند و در محبت الهی چنان پیش می‌روند که قالب نفسانیشان از شعلهٔ نور خدا سوخته و کاملاً تبدیل به خاکستر می‌شود.

فصل چهارم: در بیان احوال خود یعنی در توضیح این که خداوند متعال آن‌حضرت را به فضل و کرم خود از این سه صنف، در صنف سوم قرار داده است. در این فصل آن‌حضرت می‌فرمایند: " اکنون من به موجب آیه وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ[1] درباره خود بیان می‌کنم که خداوند متعال مرا از این سه صنف افراد مزبور، از میان افراد صنف سوم قرار داده است و به من نعتمی عطا فرموده که نتیجۀ هیچ تلاش و کوششم نیست، بلکه آن را در شکم مادر به من داده است. وی در تایید من آنقدر آیات و نشانه‌های فراوان به نمایش گذاشته است که تا تاریخ امروز که ششم ژوئیه ۱۹۰۶ است، اگر هر یک از آنها را بشمرم با سوگند به خدا می‌گویم که تعدادشان بیش از سیصد هزار است و اگر کسی به سوگند من اعتماد نداشته باشد، می‌توانم شواهد و مدارک را ارائه دهم. برخی آیات و معجزات از این قبیل است که در آن، خداوند متعال مطابق وعدۀ خود همواره مرا از شر دشمنان محفوظ داشته است و برخی از نشانه‌ها اینگونه است که وی مطابق وعدۀ خویش تمامی احتیاجات و نیازهایم را در هر موقع برآورده است، بعضی آیات اینگونه است که خداوند متعال مطابق این وعدۀ خود: انی مهین من اراد اهانتک هر کسی را که به من حمله کرد، ذلیل و خوار نمود، بعضی معجزه‌ها از این قبیل است که خدای تعالی مرا مطابق پیشگویی‌های خود در مقابل کسانی پیروز نمود که علیه من در دادگاه شکایت کرده بودند، و بعضی نشانه‌ها از مدت بعثت من ظاهر می‌شود، چراکه از زمانی که دنیا آفریده شده، اینقدر مدت درازی به هیچ کاذبی داده نشده است،

---

[1] ضحی: ۱۲ [اما نعمت پروردگارت را تعریف کن]. مترجم

برخی معجزات با دیدن اوضاع و شرایط روزگار آشکار می‌شود یعنی روزگار دال بر ضرورت بعثت امامی می‌باشد، برخی آیات از این نوع است که در آنها تاثیر نفرینم بر دشمنانم به وقوع پیوسته است، بعضی معجزات از این قسم است که برخی از بیماران که بیماریشان به حد بسیار وخیم و خطرناک رسیده بود در اثر دعایم شفا پیدا کردند و بنا به دریافت خبر شفایشان از خدای تعالی، قبل از وقت درمورد شفا یافتنشان خبر دادم، بعضی نشانه‌ها از این دسته است که خداوند متعال جهت تصدیق من به طور عمومی حوادث زمینی و آسمانی را پدید آورد، بعضی آیات از این قبیل می‌باشد که برخی افراد برجسته که از فقرای مشهور بودند، برای تصدیق من دربارهٔ من خواب‌ها دیدند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز در خواب دیدند مانند سجاده‌نشین صاحبِ عَلَم سِند که تعداد مریدانش تقریباً صدهزار نفر است و خواجه غلام فرید چاچرا واله، و برخی معجزات از این نوع است که هزارها انسان تنها بر این اساس با من بیعت کردند که خداوند متعال به آنها از طریق خواب خبر داده بود که این عاجز صادق و از جانب خدایم و برخی بدین دلیل بیعت کردند که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدند و آن‌حضرت در خوابشان به آنها فرموده بودند که دنیا در آستانهٔ پایان خود قرار دارد و این آخرین خلیفهٔ خدا و مسیح موعود است، برخی نشانه‌ها از این قبیل است که بعضی از انسان‌های بزرگ قبل از تولدم و یا قبل از رسیدن به سن بلوغ با ذکر نامم به مسیح موعود بودن من خبر داده بودند، مثل نعمت الله ولی و میان گلاب شاه که از اهالی جمالپور ناحیه لدهیانه هستند. برخی معجزات از این قسم است که دامن آنها هر قوم و هر کشور و

هر زمانه را دربر می‌گیرد. علاوه‌براین، بسیاری از نمونه‌های مباهله را مردم مشاهده نموده‌اند. امّا، اکنون پس از انجام مباهلات کافی، این رسم را از جانب خود خاتمه می‌دهم، امّا، هر کسی که مرا دروغگو و کذاب می‌داند و مکار و مفتری می‌پندارد و مسیح موعود بودنم را تکذیب می‌کند و آن وحی‌ای را که از طرف خداوند متعال به من شده است، افترایی از سوی من گمان می‌کند، چه مسلمان باشد یا هندو یا آریه یا از هر دین دیگر، مختار است که مرا در مقابل خویش قرار داده و به صورت کتبی مباهله‌اش را چاپ کند؛ یعنی در چند روزنامه در درگاه خداوند متعال این اقرار را چاپ کند که *پس از سوگند خداوند متعال می‌گویم که بر این امر بصیرت کامل دارم که این شخص [اینجا به تصریح نامم را بنویسد] که ادعای مسیح موعود کرده، درحقیقت دروغگو و کذاب است و الهاماتش را که بعضی از آنها را در این کتاب خویش نوشته است، کلام خدا نمی‌دانم، بلکه همهٔ آنها افترای خود او است و من در حقیقت از روی بصیرت کامل و پس از تحقیق و تعمق با اطمینان کامل او را مفتری و کذاب و دجال می‌پندارم. پس ای خدای قادر! اگر این شخص نزد تو صادق است و کذاب و مفتری و کافر و بی‌دین نیست، در آن صورت بر من به سبب این تکذیب و اهانت عذابی شدید نازل کن وگرنه او را به عذابی معذّب بفرما، آمین.*

هر کسی بخواهد معجزهٔ تازه ببیند، برایش این در باز است و اقرار می‌کنم که اگر کسی پس از این دعای مباهله با همین تصریح مزبور مباهله کند و آن را حداقل در سه روزنامهٔ معروف نوشته و به طور عمومی پخش کند و سپس از عذاب آسمانی مصون بماند، آنگاه بدانید

که من از طرف خدا نیستم. در این مباهله نیازی به تعیین هیچ میعادی نیست. شرط این است که عذابی نازل شود که برای دل‌ها ملموس باشد.“ (همان ص ۷۶ الی ۷۸)

سپس آن‌حضرت برخی از الهامات خود را به طور نمونه می‌نویسند تا مباهله کننده اینها را در سه روزنامه چاپ کند و اعلام نماید که این الهامات را دروغین می‌پندارد و مطمئن است که از طرف خداوند متعال نیستند. بعد از این دعوت مباهله، آن‌حضرت به بعضی از اعتراضات و سوالات مردم پاسخ نوشتند و سپس به عنوان نمونه آیات و نشانه‌های خداوند متعال را که در اثبات حقانیتشان به ظهور رسید، با قید اسامی شاهدان نگاشتند.

حضرت امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام پس از تالیف این کتاب، برای پیروان دین اسلام و هندو و مسیحیت سه اعلامیه چاپ نمودند و در آن آنها را به مطالعۀ این کتاب دعوت نمودند و آنها را سوگند خدایشان دادند که این کتاب را به حتم مطالعه کنند. آن‌حضرت خطاب به مسلمانان فرمودند: ”من در کتاب حقیقت وحی به طور کافی هر نوع شواهد و براهین دربارۀ ادعای خویش نوشته‌ام و باوجود این که در این ایام من به سبب عوارض مختلف جسمانی و بیماری‌های متواتر و ضعف و ناتوانی توان نداشتم که اینقدر متحمل زحمت شدیدی شوم امّا، باز فقط جهت همدردی نوع انسان این تمام رنج را تحمل کردم. من به علمای کبارِ قوم عزیز خویش و مشایخ و کسانی که می‌توانند این کتاب را بخوانند، سوگند خداوند متعال می‌دهم که اگر این کتاب به آنها برسد، به حتم آن را از اول تا آخر به

دقت بخوانند. من باز مجدداً آنها را سوگند آن خدای لاشریک می‌دهم که جان همه به دست اوست که باوجود تحمل ضرر اوقات و مشاغل خود یکبار به طور حتم این کتاب را از اول تا آخر به دقت و تأمل بخوانند؛ من بار سوم سوگند آن خدای غیّوری می‌دهم، که مواخذه می‌کند کسی را که به سوگندهایش اعتنا نمی‌ورزد، به افرادی که این کتاب برسد و آنها توان مطالعه داشته باشند، به حتم آن را بخوانند چه آنها آخوند باشند یا مشایخ؛ از اول تا آخر یکبار به حتم این کتاب را بخوانند.“ (همان ص ۶۱۲)

سپس آن‌حضرت خطاب به هندوها می‌فرمایند: ”معجزات و نشانه‌ها باعث شناخت خداوند متعال می‌گردند و اگر نشانه‌ها نیستند، خدا نیز نیست لذا من به طور نمونه و به خاطر همدردی انسانیت کتاب حقیقت وحی را تالیف نموده‌ام و شما را سوگند آن پرمیشرتان می‌دهم که اقرار ایمان به او را دارید که یکبار این کتابم را از اول تا آخر بخوانید و به این معجزات تأمل و تعمق کنید که در این کتاب نوشته‌ام؛ سپس اگر در دین خود نظیر آن را پیدا نکنید آنگاه از خدا بترسید و آن دین را رها کنید و به اسلام بگروید.“ (همان ص ۶۱۶)

و خطاب به مسیحی‌ها می‌فرمایند: ”در عصر حاضر نیز به آن پیامبر پاک صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اهانت می‌شود لذا غیرت خداوند متعال به جوش آمد و بیشتر از تمام اعصار گذشته به جوش آمد و مرا به عنوان مسیح موعود فرستاد تا من بر حقانیت نبوتش در تمام دنیا شهادت دهم. اگر من بدون دلیل این ادعا می‌کنم، دروغگو هستم امّا، اگر خدا با آیات و نشانه‌های خود به گونه‌ای در حق من شهادت

می‌دهد که در عصرحاضر از شرق الی غرب و از شمال گرفته الی جنوب نظیر آن یافت نشود آنگاه انصاف و خداترسی اقتضا می‌کند که مرا با تمام این تعلیمم بپذیرید. خداوند متعال برای من آن معجزه‌ها را نشان داده است که اگر آنها در هنگام آن امت‌ها نمایانده می‌شدند که با آب و آتش و باد هلاک شدند، هلاک نمی‌شدند امّا، من مردم عصرحاضر را به چه کسی تشبیه دهم. آنها به‌سان آن نگونبختنند که چشم دارد امّا، نمی‌بیند، گوش دارد امّا، نمی‌شنود عقل دارد امّا، درک نمی‌کند. من برایشان گریه می‌کنم و آنها مرا به باد تمسخر و استهزا می‌گیرند، من آنها را آب حیات می‌دهم و آنها بر من آتش می‌اندازند. خدا بر من نه تنها با کلام خود ظاهر شد بلکه با فعل خود نیز بر من تجلّی نمود و برای من کارهایی را انجام داد و انجام خواهد داد که مادامی کسی مورد فضل خاص خداوند متعال نباشد، برایش این کارها را انجام نمی‌دهد. چه کسی می‌تواند در ارائه دادن این آیات و نشانه‌ها با من مقابله کند؟ من ظهور کرده‌ام تا خداوند متعال با من ظهور کند. او به‌سان گنج مخفی بود امّا، اکنون با فرستادن من اراده نموده است که دهان تمامی آن بی‌دینان و بی‌ایمانان را ببندد که می‌گویند خدا نیست. امّا، ای عزیزان! شما که در طلب خدا هستید، به شما بشارت می‌دهم که خدای حقیقی همان است که قرآن را نازل کرد. همان خدا بر من تجلی نمود و هر لحظه به همراه من است.

ای آقایان کشیش! به شما سوگند آن خدا می‌دهم که مسیح را فرستاد و یادآور آن محبت می‌شوم که شما به گمان خود به حضرت یسوع مسیح ابن مریم می‌ورزید و سوگندتان می‌دهم که یکبار کتابم

حقیقت وحی را به حتم از اول تا آخر کلمه به کلمه بخوانید.“ [همان ص ۶۱۹، ۶۲۰]

در پایان از خداوند متعال سپاسگزارم که توفیق ترجمه این کتاب ارزشمند را به این بنده حقیر داد. همچنین از تمام آن برادرانی نیز ممنونم که در ویرایش این کتاب سهیم بودند مخصوصاً از آقای دکتر منوچهر نادری و آقای نثار احمد میرزا که همواره با راهنمایی‌های خود در این کار سترگ به من یاری نمودند. جزاهم الله احسن الجزا.

از خوانندگان محترم خواهشمندم که اگر در ترجمه اشکالاتی را ببینید، لطفاً آنها را یادداشت بفرمایید و به بنده از طریق این ایمیل (office@alislamfarsi.org) بفرستید تا شما نیز در این کار خیر سهیم شوید.

محتاج دعا

دکتر کاشف علی

دی ۱۴۰۲

تصویر روی جلد چاپ اول

ٹائیٹل بار اول

قادر کے کاروبار نمودار ہوگئے - کافر جو کہتے تھے وہ گرفتار ہوگئے

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ. اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ.
وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ (سورۃ صافات)

وكفاني مما اوحي الي هذا الوحي المبشر

قال ربك انه نازل من السماء ما يرضيك ـ وما ننزل الا بامر ربك ـ
ما ارسل نبي الا اخزي به الله قوما لا يؤمنون ـ ان الله مع الذين اتقوا
والذين هم محسنون ـ وبشر الذين امنوا بان لهم الفتح ـ والله متم نوره
ولو كره الكافرون ـ كتب الله لاغلبن انا ورسلي ـ لا تخف اني لا يخاف
لدي المرسلون ـ

حقیقۃ الوحی

خدا تعالیٰ کا ہزار ہزار شکر ہے کہ یہ کتاب جامع جسمین ہر ایک قسم
کے حقائق اور معارف اور بہت سے آسمانی نشان درج ہیں محض
اسکے فضل اور کرم اور خاص اُسکی توفیق اور تائید سے مرتب تالیف ہو کر

مطبع میگزین قادیان میں باہتمام مینیجر مطبع کے چھپی

تعداد ایک ہزار جلد ـ تاریخ اشاعت ۲۰ اپریل ۱۹۰۷ء

ترجمهٔ نخستین برگهٔ چاپ اول کتاب

کاروبار خدای قادر روشن گشت؛ آنان که کافر می‌گفتند و تکذیب می‌کردند مواخذه شدند.

وعده‌ی ما درباره بندگان فرستاده‌ی خود قبلاً گفته شده است و آن این که ایشان قطعاً یاری داده می‌شوند. و لشکر ما حتماً پیروز می‌شوند. [سوره صافات]

این وحی بشارت‌دهنده که به من القا شده است، برای من کفایت می‌کند:
پروردگار تو گفت: همانا او از آسمان نازل می‌شود که تو را خوشحال کند. و ما نازل نمی‌شویم مگر به دستور پروردگار تو. هیچ پیامبری نگذشته است که خداوند متعال ملتش را ذلیل نکرد اگر به او ایمان نیاوردند. خداوند متعال به همراه کسانی است که تقوا در پیش می‌گیرند و کسانی که لطف و احسان می‌کنند. به مومنان بشارت بده که فتح از آن آنهاست. و خداوند متعال نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوششان نیاید. خداوند متعال تصمیم قطعی گرفته است که من و پیامبران پیروز خواهیم شد. نترس، همانا پیامبران در کنارم نمی‌ترسند.

هزاران هزار شکر و سپاس خدوند متعال را است که این کتاب جامع که در آن هر نوع حقایق و معارف و بسیاری از آیات آسمانی ضبط شده است، تنها به لطف و فضل الهی و فقط به توفیق و تاییدش تالیف یافته و در چاپخانه مگزین قادیان به همت مدیر چاپخانه منتشر شده است.

تعداد نسخه: هزار

تاریخ انتشار: ۲۰ آوریل ۱۹۰۷

تاثیر این کتاب چیست؟

شایان ذکر است که تاثیر این کتاب که جامع تمامی دلایل و حقایق است، تنها منحصر به این امر نیست که در آن به فضل و کرم خدای تعالی، مسیح موعود بودن این عاجز با دلایل بیّن و روشن اثبات شده است، بلکه از تاثیرات آن یکی این نیز است که در آن اسلام، دین زنده و برحق، به اثبات رسانده شده است. اگرچه هر قوم و گروهی به زبان خود می‌توانند ادعا کنند که ما نیز خدای تعالی را واحد و لاشریک می‌دانیم همان‌گونه که آریاها و براهمنه ادعا دارند؛ ولی آنان هر ذرۀ مادی را از لحاظ قدمت شریک خدای تعالی و ازلی قرار می‌دهند، و سپس ادعای توحید را نیز سر می‌دهند؛ امّا، تمامی این اقوام برای وجود خدای حیّ و زنده نمی‌توانند هیچ مدرک قطعی را ارائه دهند و دلهایشان به وجود خدای تعالی یقین و اطمینان ندارد.[1] بنابراین، این ادعایشان که ما نیز خدای تعالی را واحد و لاشریک می‌دانیم، ادعایی بیش نیست. چنین اقراری نمی‌تواند رنگ توحید حقیقی را در دل‌هایشان ایجاد کند. از این مردم بعید است که خدا را واحد و

---

[1] در اینجا نیازی به ذکر مسیحیان نیست چراکه خدای آنها مثل اختراعات دیگرشان، اختراع خود آنهاست؛ چون نه در صحیفۀ فطرت، هیچ اثری از وجود او یافت می‌شود و نه از طرف او صدای «من هستم» شنیده می‌شود. همینطور وی هیچ کاری خدایی هم انجام نداده است که پیامبران دیگر نتوانستند انجام دهند. تاثیر قربانی یک مرغ بیشتر از تاثیر قربانی وی احساس می‌شود چراکه با آبگوشت آن یک انسان ضعیف و ناتوان فوری می‌تواند قدرت و جان بگیرد. پس افسوس است بر این قربانی که تاثیر آن از قربانی یک مرغ هم کمتر است. [مؤلف]

لاشریک بدانند، در حقیقت اینان [به لحاظ ایمانی] به این اندازه هم بهره نبرده‌اند که به طور قطعی به وجود خدای تعالی ایمان داشته باشند و دل‌هایشان در تاریکی است.

لازم به ذکر است که انسان آن خدای نهان در نهان را هرگز نمی‌تواند با قدرت و توان خود بشناسد مگر این که وی خود با نشانه‌هایش خود را بشناساند. با خداوند متعال هیچگاه رابطه‌ای حقیقی ایجاد نمی‌گردد مگر این که آن رابطه به طور خاص به وسیلهٔ خدای تعالی برقرار شود؛ ناپاکی‌های نفسانی هرگز نمی‌توانند دور شوند مگر این که از جانب خدای قادر، نوری وارد دل گردد. ببینید من شهادت رؤیت را عنوان می‌کنم که آن رابطه و پیوند تنها با پیروی از قرآن شریف برقرار می‌شود. در کتب دیگر اکنون هیچ روح زندگی و حیات وجود ندارد. در زیر آسمان تنها یک کتاب است که صورت آن محبوب حقیقی را نشان می‌دهد و آن قرآن شریف است.

من هیچ اعتنایی به اعتراضات گوناگون قومم ندارم. به شدت دور از ایمان است که من از آنها بترسم و راه راست را رها کنم. آنها باید به این نکته بیندیشند که خدا از جانب خود شخصی را بصیرت عطا کرد، و خود، راه را به او نشان داد و مشرف به مکالمه و مخاطبهٔ خویش نمود و هزاران معجزه جهت تصدیقش به نمایش گذاشت، پس این شخص چطور می‌تواند به گمان‌های مخالفان اعتنا نموده و از این آفتاب صداقت روی بگرداند! من از این موضوع نیز هیچ ترس و واهمه‌ای ندارم که مخالفان داخلی و خارجی مشغول عیبجویی از من هستند؛ چراکه از این عملشان نیز کرامت من اثبات می‌شود. به قول اینان من هر نوع

عیبی در خود دارم پیمان‌شکن، دروغگو، دجال، مفتری، خاین، حرامخوار، تفرقه‌افکن، فتنه‌انگیز در ملت، فاسق و فاجر و اینکه تقریباً سی سال است که به خدا افترا می‌بندم و به نیکوکاران و صالحان دشنام می‌دهم و در روح من جز شرارت و شیطنت و بدی و زشتکاری و نفس‌پرستی چیزی دیگر وجود ندارد و دکّانی برای فریب دنیا ساخته‌ام و نعوذبالله به قولشان به خدا نیز هیچ ایمان ندارم، به طور خلاصه، هیچ عیبی در دنیا نیست که در من وجود نداشته باشد، ولی باوجود این که تمام عیوب دنیا در من جمع شده‌اند و نفسم مملو از هر نوع ظلم است و اموال بسیاری از افراد را ناحق خورده‌ام و به بسیاری از مردم که به‌سان فرشتگان پاک بودند، دشنام داده‌ام و در هر بدی و فریب‌دهی از همه سبقت جسته‌ام، باز این چه سرّی است که بد و بدکار و خاین و کذّاب من بودم امّا، هرگاه هر انسان فرشته صفتی در مقابل من ایستاد، کشته شد؛ هر کسی که با من مباهله کرد، نابود گشت و هر کسی که بر من نفرین کرد، نفرینش دامنگیر خودش گشت، هر کسی که در دادگاه علیه من دادخواست اقامه کرد، شکست خورد. در همین کتاب به طور نمونه شواهد و مدارک این سخنان را مشاهده خواهید کرد. می‌بایستی در هنگام چنین مقابله‌ای، من هلاک می‌شدم و بر من رعد و برق نازل می‌شد، بلکه نیازی به مخالفت کسی با من نبود، چرا که خدا خود دشمن مجرم است. بنابراین، به محض خاطر خدا بیندیشید که چرا این نتیجهٔ عکس ظاهر شد؛ چرا در مقابل من انسان‌های (به اصطلاح) نیک و پارسا هلاک شدند و چرا خداوند متعال در هر مقابلهٔ دشمن از من محافظت نمود؟ آیا از این امور،

کرامت من ثابت نمی‌شود؟ پس جای شکر و سپاس است که بدی و زشتی‌هایی که به من نسبت داده می‌شوند نیز به نحوی کرامت مرا اثبات می‌کنند.

راقم میرزا غلام احمد مسیح موعود قادیانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین. والصلوة و السلام علی خیر رسله محمد و آله و اصحابه اجمعین.

اما بعد لازم به ذکر است که نیاز به نوشتن این رساله را بدین علت احساس کردم که در عصرحاضر چنانکه صدها نوع فتنه و بدعت شکل گرفته‌اند، یک فتنهٔ بزرگ این نیز ایجاد شده است که غالب مردم نمی‌دانند که خواب یا الهام به کدام درجه و در چه حالت می‌تواند قابل اعتبار باشد و در کدام حالات ممکن است کلام شیطان باشد، نه خدا، و حدیث نفس باشد، نه حدیث پروردگار[1]. باید به خاطر سپرد که شیطان دشمن سرسخت انسان است. وی با راه‌های مختلف می‌خواهد

[1] همانطور که وقتی ابرها در آسمان آفتاب را احاطه کنند و گرد و غبار نیز بلند شود، نور آفتاب نمی‌تواند آشکارا بر زمین بیفتد، همین‌طور زمانی که در کسی تاریکی ذاتی وجود داشته باشد و شیطان بر او غالب باشد، نور آفتاب روحانی هم به صراحت بر او نمی‌افتد. چنانکه با کم شدن گرد و غبار و ابر، نور آفتاب واضحتر و صافتر می‌شود، همین فلسفه در وحی الهی نیز جریان دارد. تنها کسانی وحی مصفا دریافت می‌کنند که دلهایشان پاک است و بین آنها و خدا هیچ مانعی وجود ندارد. سپس این نکته را نیز به خاطر بسپارید که آن الهامی که با خود نصرت و یاری الهی و علایم صریح اکرام و تکریم داشته باشد و در آن نشانه‌های مقبولیت نمودار باشد، بجز مقبولان الهی بر کسی دیگر نمی‌تواند نازل شود. این امر از توان و قدرت شیطان خارج است که در تایید و حمایت مدعی دروغین، بر وی الهام قدرت‌نمایی القا کند و جهت اعزاز و تکریمش به طور خرق عادت امری از غیب مصفّا بر وی ظاهر نماید تا آن گواه بر ادعایش باشد. [مؤلف]

انسان را به هلاکت برساند. ممکن است خوابی صادق باشد امّا، از طرف شیطان باشد؛ محتمل است که الهام راستین باشد امّا، از جانب شیطان باشد چراکه اگرچه شیطان بسیار دروغگوست امّا، گاهی با گفتن سخن راست هم گمراه می‌کند تا ایمان انسان را سلب کند. آری، آن کسانی که در صدق و وفا و عشق الهی به کمال دست پیدا می‌کنند، بر آنها شیطان نمی‌تواند تسلطی پیدا کند. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ[1] بنابراین، نشانهٔ آنها این است که بارانِ فضل الهی بر آنان می‌بارد و هزاران علامت و نمونهٔ رضایت خدا در وجودشان یافت می‌شود. چنانکه ما نمونهٔ آن را در این رساله بیان خواهیم کرد، ان‌شاءالله. امّا، افسوس که غالب مردم اینگونه‌اند که هنوز در چنگ شیطان گرفتار می‌باشند امّا، به خواب‌ها و الهامات خویش تکیه نموده و با استناد به آنها، اعتقادات نادرست و ادیان ناپاک را ترویج می‌نمایند، یا برای پیشبرد اهداف خویش خواب‌ها و الهاماتی را عنوان می‌کنند و یا این نیت را دارند که با تعریف چنین خواب‌ها و الهاماتی، دین حق را تحقیر نمایند، یا پیامبران پاک خدای تعالی را در نگاه مردم، انسان‌های معمولی جلوه دهند و یا نشان دهند که اگر بنا باشد با خواب‌ها و الهامات، حقانیت دینی اثبات شود، در آن صورت دینشان و روششان باید محق شناخته شود. برخی مردم هم اینگونه هستند که آنها خواب‌ها و الهامات خویش را برای حقانیت دین خود عنوان نمی‌کنند، بلکه قصدشان از عنوان کردن آنها تنها این می‌باشد که اثبات کنند خواب و الهام جهت شناخت دین حق یا انسان صادق،

---

[1] حجر: ۴۳ [همانا بر بندگان من هیچ تسلط پیدا نخواهی کرد. مترجم]

معیار و ملاک نیست؛ برخی افراد هم تنها از راه فضولی یا برای فخرفروشی و خودنمایی خواب‌های خود را تعریف می‌کنند. برخی نیز اینگونه‌اند که بر مبنای بعضی خواب‌ها یا الهاماتی که به گمانشان به حقیقت پیوسته‌اند، خود را به عنوان امام یا پیشوا یا پیغمبر معرفی می‌کنند. این همان بلاها و خرابی‌هایی است که در این کشور بسیار فراوان شیوع یافته است. در این دسته آدم‌ها، به جای دینداری و نیکوکاری، تکبر و غرور بیجا ایجاد شده است؛ لذا صلاح دیدم که در این رابطه برای تشخیص حق از باطل، این رساله را بنگارم، چون می‌بینم که برخی افراد کم‌فهم به سبب اینچنین آدم‌ها مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرند؛ علی الخصوص وقتی که می‌بینند زید با استناد به خواب یا الهام خود بکر را که در مقابل، ملهَمی دیگر است، کافر قرار می‌دهد و خالد که یکی دیگر از دریافت‌کنندگان وحی است، بر هر دو ملهَم قبلی فتوای کفر صادر می‌کند، و تعجب‌انگیزتر این است که این هر سه نفر ادعای راستین بودن خواب‌ها و الهاماتشان را دارند. برخی افراد درمورد بعضی پیشگویی‌های خویش این شهادات را نیز عنوان می‌کنند که آنها به حقیقت هم پیوستند. پس، مردم با دیدن چنین تناقض و تکذیب افراد نسبت به یکدیگر، به شدت مورد لغزش واقع می‌شوند، چرا که اگر خداوند متعال واحد است پس، چطور ممکن است که وی به زید الهامی بکند و سپس به بکر، مخالف آن، مطلبی بگوید و بعد هم به خالد کلاً چیزی دیگر وحی کند. در این حالت دربارۀ وجود و هستی خود خدای تعالی شک و تردید ایجاد می‌گردد. خلاصه، این امور برای عامۀ مردم موجب نگرانی می‌شود و سلسلۀ

نبوت در نگاهشان مشتبه می‌گردد. در اینجا امری دیگر نیز هست که عامۀ مردم را به حیرت می‌اندازد و آن این است که برخی از انسانهای فاسق و فاجر و زانی و ظالم و غیرمتدین و دزد و حرامخور و مخالف فرامین خدا هم مشاهده شده‌اند که گاهی خواب‌های صادق می‌بینند و این امر را شخصاً مشاهده کرده‌ام که برخی از زنانی که از قومی پست بودند و شغلشان خوردن مردار و ارتکاب جرایم بود، روبروی ما برخی از خواب‌های خود را تعریف کردند که به حقیقت پیوسته بودند، و تعجب‌آورتر اینکه برخی از زنان فاحشه که کارشان شبانه روز زناکاری بود، بعضی از خواب‌های خود را تعریف کردند که محقق شده بودند. علاوه‌براین، برخی هندوها را نیز دیدم که گرفتار نجاست شرکند و دشمن سرسخت اسلامند، برخی از خواب‌هایشان همانطوری که دیده بودند، به حقیقت پیوستند. در حین نوشتن این رساله، یک نفر هندو از قادیان نزد من آمد که از قومی تاجر بود. وی خواب خود را برایم تعریف کرد؛ در خواب دید: پس از صدور حکم انتقالی فلان معاون رئیس پستخانه، آن حکم انتقالی به تعویق افتاد، و همین‌طور هم رخ داد. آن هندو در مواقع مختلف برای من تعریف کرد که چند خواب دیگرش نیز به حقیقت پیوسته بودند؛ نمی‌دانم هدفش از تعریف خوابهایش برای من چه بود و چرا مکرراً خواب‌هایش را برای من تعریف می‌کرد، زیرا بر اساس عقایدشان، ویدا به خواب‌ها و الهامات مهر زده و این باب برای همیشه بسته شده است. همین‌طور فردی دزدِ پست و زانی که هندو بود و به زندان انداخته شده بود، پس از آزادی از روی اتفاق با من ملاقات کرد. من به خوبی یادم هست که وی به سبب جرم

دزدی به چندین سال حبس تعزیری محکوم شده بود. وی تعریف کرد: ” شب قبل از اینکه دادگاه مرا محکوم کند ظاهراً هیچ انتظار نمی‌رفت که دادگاه برای من حکم حبس بدهد، در خواب دیدم که برای من حکم حبس داده شده است و همین‌طور اتفاق افتاد و در همان روز مرا به زندان انداختند.“ همین‌طور در این ایام در آمریکا شخصی است که نامش داوی است، و صاحب یک روزنامه است. او حضرت عیسی را خدا می‌پندارد و خود را تجسم حضرت ایلیا پیامبر می‌داند و مدعی ملهَم بودن است و خوابها و الهامات خود را با این ادعا که محقق شده‌اند، جلوی مردم بازگو می‌کند؛ اعتقادش چنانکه بیان کردم این است که وی انسان عاجز و ناتوان را رب العالمین می‌پندارد. در مورد کردارش همین گفتار کفایت می‌کند که مادرش زنی فاحشه بود و خود او نیز معترف است که فرزند نامشروعی است و از خانواده‌ای پینه‌دوز تعلق دارد و یکی از برادران او در استرالیا کار کفشدوزی می‌کند. این سخنان تنها ادعا نیست بلکه ما تمامی آن روزنامه‌ها و نامه‌ها را نزد خود داریم که از آنها اصالت خاندانش اثبات می‌شود.

به هر حال، خلاصه کلام این است که چنین خوابها و چنین الهاماتی بر مردم صنفهای مختلف نازل می‌شوند و گاهی به تحقق نیز می‌رسند و از این قبیل آدمهایی که مدعی الهام و وحی‌اند در این کشور بیش از پنجاه نفرند و دایرۀ این مردم چنان وسیع و گسترده است که در آنها هیچ یک از شروط دین حق و کردار نیکو وجود ندارد. در این صورت هیچ خردمندی پیدا نخواهد شد که برای حل این گره در دل خویش ضرورتی را احساس نکند که ما به الامتیاز این مسئله چه باید

باشد؛ علی الخصوص وقتی که مدارک و شواهدی نیز پیدا شوند که باوجود اختلاف دین و عقیده، بر مردم هر فرقه و دین، خوابها و الهاماتی نازل می‌شوند، و آنها با استناد به خوابها و الهامات خویش و با استناد به اینکه برخی خوابهای آنان به تحقق می‌پیوندند، یکدیگر را دروغگو می‌خوانند. پس، ظاهر و باهر است که این وضع در راه طالبان حق مانع خطرناکی است و مخصوصاً برای آنها که خود مدعی الهامند و خود را از جانب خدا می‌دانند، در حالی که در حقیقت با خداوند متعال هیچ رابطه و نسبتی ندارند، حکم زهر کشنده را دارد، چراکه، آنها در اثر فریب خوردن از این که یکی از خوابهایشان به حقیقت پیوسته، خود را موجود ارزشمندی تلقی می‌کنند و در نتیجه از طلب راستی محروم می‌مانند، بلکه راستی را با دیدهٔ تحقیر و توهین نگاه می‌کنند. این امر مرا واداشت که این تفاوت را برای طالبان حق آشکار سازم. بنابراین من این کتاب را به چهار فصل تقسیم کردم. فصل اول در بیان کسانی است که برخی از رؤیاهای صادقه را می‌بینند یا بر آنها بعضی الهامات راستین نازل می‌شوند، امّا، هیچ تعلق و پیوندی به خدای تعالی ندارند.

فصل دوم به مردمانی مربوط می‌شود که گاهی اوقات رؤیاهای صادقه می‌بینند یا بر آنها الهامات راستین نازل می‌شوند و تا حدودی با خدای تعالی رابطه و تعلق هم می‌دارند، امّا، این پیوندشان ضعیف است.

فصل سوم در وصف افرادی است که وحی را از طرف خدای تعالی در کامل‌ترین و خالص‌ترین شکل آن دریافت می‌کنند و به طور کامل مشرّف به مکالمه و مخاطبه الهی می‌گردند و رؤیاهایشان نیز بسان

دمیدن صبح به تحقق می‌رسند و همچون پیامبران و فرستادگان برگزیده خداوند، کامل‌ترین و خالص‌ترین رابطه را با خدای تعالی دارند.

فصل چهارم در بیان حالات خویش یعنی در بیان این است که خدای تعالی با فضل و کرم خویش مرا از این سه صنف مردم، در کدام یک داخل فرموده است. اکنون ما این مضمون را در چهار فصل زیر می‌نگاریم. و ما توفیقی الا بالله. ربنا اهدنا صراطک المستقیم و هب لنا من عندک فهم الدین القویم و علمنا من لدنک علما. [آمین]

فصل اول

[در وصف افرادی که بعضی از رؤیاهای صادقه را می‌بینند یا بر آنها برخی از وحی‌های راستین نازل می‌شوند، امّا، هیچ تعلق و رابطه‌ای با خدای تعالی ندارند و از آن نور که متعلق به اهل الله است کمترین بهره‌ای نبرده‌اند و قالب نفسانیشان از نور الهی هزاران فرسخ به دور می‌باشد.]

گفتنی است که انسان برای این هدف آفریده شده است که خالق خود را بشناسد و در ایمان به ذات و صفاتش به درجه یقین و اطمینان برسد؛ بدین خاطر خدای تعالی مغز انسان را اینگونه آفرید که به آن از یک طرف توانایی تعقل داده است که با کمک آن، انسان به عمق مصنوعاتِ خدای تعالی و حکمت کاملی پی می‌برد که علایم و آثار لطیف آن در هر ذرۀ عالم وجود دارد، همچنین متوجۀ نظام باشکوه و منظمی می‌شود که نظم جهانی را آشکار می‌کند و اینطور می‌تواند با بصیرت کامل درک کند که این کارخانۀ بزرگ زمین و آسمان

نمی‌تواند بدون خالق و صانع، به خودی خود وجود داشته باشد، بلکه ضروری است که برای آن خالقی باشد. از طرف دیگر خداوند متعال به انسان حواس و قوای روحانی داده است تا آن کمی و کاستی که در قوای عقل در زمینهٔ معرفت خدای تعالی باقی می‌ماند، توسط قوای روحانی مرتفع گردد، چراکه بدیهی است تنها با قوای عقل نمی‌توان خداوند متعال را به طور کامل شناخت. چون قوای عقلی که به انسان داده شده‌اند، کارشان فقط تا این حد است که با نگاه کردن به زمین و آسمان یا با توجه به ترتیب محکم و باشکوه آنها این حکم را دهند که برای این جهانِ جامع حقایق و پرحکمت، باید خالقی وجود داشته باشد؛ کارشان این نیست که این حکم را هم دهند که آن خالق در واقع وجود نیز دارد. امّا، پیداست بدون این که معرفت انسان به این اندازه برسد که آن خالق در حقیقت وجود دارد، تنها پی بردن به نیاز به وجود خالق، نمی‌تواند معرفت کامل خوانده شود؛ زیرا این گفتار که برای مصنوعات باید خالقی و صانعی وجود داشته باشد هرگز مساوی با این مقوله نیست که آن خالقی که ضرورت هستی‌اش پذیرفته شده، واقعاً هم وجود دارد. بنابراین، طالبان حق جهت طی سلوک و برای تأمین این نیاز فطری که در سرشتشان بهرهٔ معرفت کامل وجود دارد، به این امر احتیاج پیدا کردند که به آنان علاوه بر قوای عقلی، قوای روحانی نیز بدهند تا با استفاده از قوای روحانی و در صورت عدم وجود مانع و حجاب این قوا چهرهٔ آن محبوب حقیقی را چنان روشن و به وضوح بنمایانند که قوای عقلی نتوانند نشان دهند. پس آن خدایی که رحیم و کریم است همان‌طور که در فطرت انسان تشنگی معرفت کامل

به ودیعت نهاده است، جهت رساندن به آن معرفت، دو نوع قوا به فطرت انسانی عطا نموده است: یکی قوای عقلی که منبع آن مغز است، و دوم قوای روحانی که منبع و سرچشمهٔ آن دل است؛ و صفای این قوا منوط به صفای دل است. اموری را که قوای عقلی نمی‌توانند به طور کامل دریافت کنند، قوای روحانی به حقیقت و عمق آن دسترسی پیدا می‌کنند. قوای روحانی در خود تنها قدرت انفعالی دارند، یعنی چنان صفا و روشنی در انسان ایجاد می‌کنند که فیوض مبدأ فیض در او منعکس می‌شوند. بنابراین، برای این قوا شرط الزامی این است که باید برای حصول فیض، مهیا و آماده باشند و هیچ حجاب و مانعی درمیان نباشد تا بتوانند از خدای تعالی فیضِ معرفتِ کامل ببرند و معرفتشان تنها به این اندازه محدود نماند که خبر دهند که برای این جهان پرحکمت باید خالقی وجود داشته باشد، بلکه با مشرّف شدن به مکالمه و مخاطبهٔ آن خالق و با مشاهدهٔ نشانهٔ بزرگ بدون هیچ واسطه‌ای، صورت او را ببینند و با چشم یقین مشاهده نمایند که آن خالق در حقیقت وجود دارد. امّا، چون اغلب طبایع انسانی عاری از حجاب نیستند و در آنها محبت دنیا، حرص و طمع و تکبر و نخوت و عُجب و ریاکاری و نفس‌پرستی و اخلاق رذیلهٔ دیگر و تساهل و اهمال عمدی در احقاق حقوق الله و حقوق بندگان و انحراف عمدی از شرایط صدق و ثبات و دقایق محبت و وفاداری و همین‌طور قطع رابطه با خدای تعالی به طور عمد وجود دارد، بنابراین، این طبایع به سبب حجاب و موانع گوناگون و شهوت و خواسته‌های نفسانی خود لایق این نیستند که فیض مکالمه و مخاطبهٔ الهی بر آنها نازل شود که در آن

بخشی از انوار مقبولیت وجود داشته باشد.[1] آری، عنایت ازلی نخواسته که فطرت انسانی ضایع گردد، بنابراین به طور تخمریزی این عادت خود را در اغلب انسانها جاری نموده است که به آنها گاهی رؤیاهای صادقه و الهامات راستین القا شوند تا پی ببرند که راهی برای برداشتن گام به جلو باز است، امّا، در این خوابها و الهامات هیچ اثری از تایید و محبت و فضل خدای تعالی نمی‌باشد و چنین انسانهایی از نجاست و پلیدیهای نفسانی نیز پاک نیستند. آنان تنها بدین علت رؤیای صادق می‌بینند که بر آنها برای ایمان آوردن به پیامبران پاک خدای تعالی حجت تمام شود، زیرا چنانچه آنها از درک رؤیاهای صادقه و الهامات راستین بکلی محروم بودند و در این زمینه هیچ علمی که حتی به درجه علم الیقین هم باشد، نمی‌داشتند، در آن صورت می‌توانستند نزد خدای تعالی بهانه بیاورند که ما نمی‌توانستیم حقیقت نبوت را درک کنیم، چون در فطرتِ ما برای درک آن هیچ نمونه‌ای به ودیعت

---

[1] لازم به ذکر است که خواهش و شهوات جسمانی در پیامبران و رسل نیز وجود دارند اما با این تفاوت که این انسانهای پاک اولاً جهت رضایت خدای تعالی خود را از تمام خواسته‌ها و احساسات نفسانی جدا می‌کنند و نفس خود را در برابر خدا ذبح می‌نمایند. سپس، آنچه برای خدا از دست می‌دهند، به طور فضل الهی به آنها پس داده می‌شود. همه مشکلات بر آنها وارد می‌شود اما آنها خسته و درمانده نمی‌گردند، اما کسانی که نفس خود را برای خدای تعالی قربانی و فدا نمی‌کنند، شهوات و احساسات نفسانیشان برای آنها پرده و حجاب می‌گردد و سرانجام بسان کرمِ نجاست، در نجاست می‌میرند. بنابراین، مثالشان با انسانهای پاک خدای تعالی مثل زندان است که در آنجا، هم کلانتر زندگی می‌کند و هم زندانیها، اما نمی‌توان گفت که کلانتر بسان زندانیهاست. [مؤلف]

نهاده نشده بود. بنابراین، ما چطور می‌توانستیم این حقیقت را دریابیم. پس بدین علت سنت الله از قدیم از زمانی که بنای دنیا گذاشته شد، اینگونه جاری بوده است که به طور نمونه به عامۀ مردم، صرف نظر از اینکه آنها نیکوکار باشند یا زشتکار، صالح باشند یا فاسق، پیرو دین حق باشند یا دین باطل، قدری رؤیای صادقه نشان داده شود یا اینکه الهامات راستین نیز بر آنها القا شود تا قیاس و گمانشان که تنها مبتنی بر نقل و سماع است به درجۀ علم الیقین برسد[1] و نمونه‌ای جهت پیشرفت روحانی در دست خود داشته باشند. خدای حکیم مطلق جهت برآوردن این مقصود، ساخت مغز انسانی را اینگونه قرار داد و چنان قوای روحانی به وی داده است که او می‌تواند برخی رؤیاهای صادق ببیند و می‌تواند بعضی الهامات راستین را نیز دریافت کند، امّا، آن رؤیاهای صادق و آن الهامات راستین به هیچ وجه دال بر وجاهت و بزرگی آن شخص نمی‌باشند بلکه آنها برای پیشرفت او، به طور نمونه، راهی را به وی نشان می‌دهند. این رؤیاها و الهامات اگر بر امری دلالت می‌کنند، آن تنها این است که فطرت چنین انسانی خوب است، به شرط این که به دلیل احساسات نفسانی فعل بدی انجام ندهد. درباره چنین فطرتی گمان می‌رود که اگر برای وی هیچ حجاب و مانعی پیش نیاید، می‌تواند پیشرفت کند. چنانکه مثلاً از برخی علایم زمین معلوم

---

[1] علم سه نوع است: «۱» علم الیقین: چنانکه کسی از دور دود را ببیند و گمان کند که در آنجا به حتم آتش وجود دارد. «۲» عین الیقین: چنانکه کسی آن آتش را به چشم خود ببیند. «۳» حق الیقین: چنانکه کسی دست خود را در آن آتش کند و گرمای آن را احساس نماید. [مؤلف]

گشته که زیر آن آب است، امّا، آن آب زیر چندین لایه قرار دارد و با چندین نوع گِل گندیده آمیخته می‌باشد و تا زمانی که زحمت فراوان کشیده نشود و چندین روز زمین حفر نشود، آن آب شفاف و شیرین و قابل استفاده را نمی‌توان استخراج کرد. پس این کمال شقاوت و نادانی و بدبختی است که تصور شود کمال انسانی به منتها می‌رسد وقتی که کسی رؤیایی صادق ببیند یا به وی الهامی راستین القا شود؛ برای کمال انسانی بسیاری از شروط و ضوابط دیگر نیز لازم است و مادامی که آنها نیز متحقق نشوند، تا آن زمان خوابها و الهامات نیز در شمار آزمایش و ابتلای خداوند متعال قرار می‌گیرند؛ خدای تعالی هر سالکی را از شر آن در امان بدارد.

در اینجا انسانِ فریفته به الهام، باید این نکته را به خاطر بسپارد که وحی دو نوع است. *وحی الابتلا* و *وحی الاصطفا*.[1] وحی الابتلا گاهی اوقات موجب هلاکت می‌گردد. چنانکه، بلعم توسط آن هلاک شد. امّا، صاحب وحی الاصطفاء هیچگاه هلاک نمی‌شود. وحی الابتلا هم بر هر فردی از افراد بشر نازل نمی‌شود. چنانکه، بسیاری از انسانها، کر و کور و لال متولد می‌شوند همین‌طور، برخی از طبایع انسانی فاقد قوای روحانی می‌باشند و چنانکه انسانهای کور با راهنمای دیگران می‌توانند امورات خود را بچرخانند، اینان نیز می‌توانند [با راهنمایی کسی دیگر در معنویت پیشرفت کنند]. انسانهای نابینا به دلیل شهادت عام که

---

[1] وحی الابتلا در اصطلاح به آن وحی می‌گویند که موجب آزمایش و امتحان انسان می‌شود و وحی الاصطفاء به آن وحی می‌گویند که برای بالا بردن مقام و مرتبت معنوی بر سالک نازل می‌شود. [مترجم]

حکم بداهت و صراحت را دارد، نمی‌توانند وقایع حقه را انکار کنند و بگویند که تمام مردم دیگر نیز همانند آنها کورند، بلکه هر روز مشاهده می‌شود که هیچ انسان نابینایی بحث و مجادله نمی‌کند که کسانی که ادعای بینا بودن می‌کنند ادعایشان دروغین است، و همچنین این حقیقت را هم نمی‌تواند انکار کند که هزاران نفر دیگر چشم دارند به این دلیل که وی مشاهده می‌کند که آن مردم با چشمان خود کار می‌کنند و کارهایی می‌کنند که انسان نابینا از انجام آنها عاجز است. آری، اگر زمانی فرا می‌رسید که همۀ مردم نابینا بودند و یک نفر هم بینا نبود، در آن صورت به هنگام درگرفتن این بحث که در ازمنۀ پیشین، اینگونه بوده است که همه مردم بینا متولد می‌شدند، انسانهای نابینا می‌توانستند انکار و مجادله و دعوا کنند و به نظرم عاقبت در این بحث نابینایان پیروز می‌شدند، زیرا کسی که تنها به زمان گذشته ارجاع دهد و آن کمالات و قوای انسانی را که ادعایش می‌کند، نتواند در انسانی نشان دهد و بگوید که آن قوا و استعدادها در آینده وجود ندارند، بلکه فقط در گذشته بودند، چنین شخصی از روی تحقیق، عاقبت دروغگو فرض خواهد شد؛ چراکه، خدای فیاض مطلق قوایی مادی به فطرت انسانی داده مانند قوۀ بینایی، شنوایی، بویایی، لامسه، حافظه، فکر و غیره که تاکنون نیز در انسانها وجود دارند، پس، چگونه می‌توان تصور کرد که آن قوای روحانی‌ای که به انسانها در ازمنۀ پیشین داده شده بودند، تمامی آنها در عصرحاضر منقرض شده‌اند در حالی که این قوا برای تکمیل نفس از قوای جسمانی ضروری و لازم‌ترند. و چطور می‌توان آنها را انکار کرد وقتی مشاهده و تجربه

اثبات می‌کند که آنها ازبین نرفته‌اند. پیداست که این ادیان چقدر از راستی و صداقت به دورند که از طرفی قبول دارند که قوای جسمانی و عقلی فطرت انسانی هنوز هم همانطوری هستند که در گذشته بوده‌اند، امّا، از طرف دیگر این حقیقت را انکار می‌کنند که در انسانها همچنان قوای روحانی وجود دارند چنانکه در گذشته بودند.

مقصودما از تمام این گفتار، این است که دیدن بعضی رؤیاهای صادقه یا مشاهدۀ برخی الهامات راستین دال بر کمال کسی نیست، مگر این که همراه آن، علایم دیگری نیز وجود داشته باشند که در فصل سوم ان‌شاءالله بیان خواهیم کرد؛ القای چند رؤیا و الهام می‌تواند فقط در نتیجۀ ساخت مغز انسان باشد و برای دریافت آن نه هیچ شرط نیک یا بد بودن انسان مهم است و نه مومن و مسلمان بودن ضروری است. به همین دلیل برخی افراد تنها در اثر ساخت مغزی خود برخی رؤیاهای صادقه را می‌بینند یا از طریق الهام چیزی را معلوم می‌کنند. همین‌طور، به علت ساخت مغزی، طبع برخی افراد با معارف و حقایق مناسبتی دارد و امور لطیف در ذهنشان خطور می‌کند، امّا، در حقیقت آنها مصداق این حدیث صحیح می‌باشند که **آمن شعره و کفر قلبه یعنی** شعور آن ایمان آورده ولی دلش کافر است. بنابراین، شناخت صادق کار هر انسان ساده لوحی نیست.

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست

و علاوه بر این، باید در نظر گرفت که رؤیاها و الهاماتی که به این دسته از مردم القا می‌شوند، سرشار از تاریکی می‌باشند و اگر در آنها به طور استثنایی درخشش حقیقت و راستی وجود داشته باشد، باز هم هیچ اثری از محبت و تایید خدا دیده نمی‌شود، و اگر در آنها خبر غیب باشد، آن خبر غیبی ممکن است ده‌ها میلیون نفر دیگر نیز به اشتراک بگذارند. هر کسی که بخواهد می‌تواند خود نیز تحقیق کند که در چنین رؤیاها و الهاماتی هر انسان فاسق و فاجر و کافر و ملحدی حتی زنان زناکار هم می‌توانند شریک باشند. بنابراین، آن کسی که بر این قبیل رؤیاها و الهامات، خوش و فریفته شود، عاقل نیست؛ آن کسی به شدت فریب خورده است که فقط با دریافت نمونه‌ای از این دست رؤیاها و الهامات، خود را فردی خاص بپندارد. به یاد داشته باشید که چنین شخصی مانند آن انسانی است که در شب تار، دود آتش را از دور می‌بیند، امّا، نه می‌تواند نور آتش را نگاه کند و نه می‌تواند سردی و افسردگی خود را با گرمای آن مرتفع سازد. به همین علت است که چنین افرادی از نعمت‌ها و موهبت‌های خاص خدای تعالی هیچ بهره‌ای ندارند و نه نشانهٔ نصرت و حمایت خدا در آنها دیده می‌شود و نه ذره‌ای با خدای تعالی رابطه دارند و نه ناپاکی‌های نفس انسانی در شعلهٔ نور الهی ازبین می‌رود. و از آنجا که اینان با خدای تعالی دوستی راستین ندارند، لذا به سبب نداشتن تقرب به خدای رحمان، شیطان همراهشان می‌باشد و حدیث نفس همواره بر آنها غالب است و چنانکه در حالت ابری بودن آسمان، آفتاب اغلب پوشیده می‌ماند و گاهگاهی فقط

گوشه‌ای از آن قابل رؤیت است، همین‌طور اینان نیز غالباً در تاریکی می‌باشند و شیطان در رؤیاها و الهاماتشان بسیار زیاد دخالت می‌کند.

فصل دوم

در بیان افرادی که گاهی اوقات بعضی رؤیاهای صادق را می‌بینند یا به آنها برخی الهامات راستین القا می‌شوند و آنان با خدای تعالی رابطه دارند، امّا، این رابطه و تعلقشان قوی نیست و قالب نفسانیشان در اثر شعلهٔ نور الهی کاملاً سوخته و نابود نمی‌شود، اگرچه تا حدودی ضعیف می‌گردد.

عده‌ای نیز در این دنیا هستند که تا حدودی زهد و عفت پیشه می‌کنند و جهت حصول رؤیا و مکاشفه استعداد فطری دارند؛ ساخت مغزیشان به گونه‌ای است که تا حدودی نمونه‌ای از خواب یا مکاشفه راستین را تجربه می‌کنند، و برای اصلاح نفس خود تا حدودی تلاش نیز می‌کنند و در نتیجهٔ آن، نیکی و پارسایی سرسری و سطحی هم در آنها ایجاد می‌شود و در اثر آن تا یک حد محدودی انوار رؤیای صادقه و مکاشفه صحیحه در آنها پیدا می‌شود، امّا، باز عاری از تاریکی نیستند، بلکه برخی دعاهایشان نیز مستجاب می‌شوند؛ امّا، دعاهایشان در کارهای عظیم الشأن مستجاب نمی‌شوند، چراکه پارسایی‌شان کامل نیست، بلکه مانند آن آب زلال است که از بالا پاک به نظر می‌رسد ولی از پایین پر از مدفوع و کثافت است. چون نفسشان به صورت کامل تزکیه نمی‌شود و در صدق و صفایشان نقص فراوان وجود دارد، لذا به هنگام امتحان و آزمایش، می‌لغزند، و اگر رحم خدای تعالی شامل

حالشان شود و صفت ستّاری او، پردهٔ شان را محفوظ بدارد، در آن صورت بدون هیچ لغزشی از دنیا رحلت می‌کنند؛ امّا، اگر مورد آزمایش قرار گیرند، بسان بلعم، عاقبتشان بد می‌شود و پس از ملهم گشتن مثالشان به سگ تشبیه داده می‌شود، زیرا به دلیل نقص در حالت علمی، عملی و ایمانیشان شیطان همواره جلوی درِ منزلشان می‌ایستد و به هنگام لغزششان فوری وارد خانه‌شان می‌شود. آنها نور را از دور مشاهده می‌کنند، امّا، نه وارد آن می‌شوند و نه از گرمای آن بهرهٔ کافی می‌برند. بنابراین آنان در معرض خطر قرار دارند. خدا نور است چنانکه می‌فرماید: اللَّـهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ[1] پس آن کسی که فقط نتایج اجتناب ناپذیر این نور را می‌بیند همانند آن شخصی است که دود را از دور می‌بیند امّا، نورِ آتش را نگاه نمی‌کند، لذا وی هم از فواید نور و روشنی محروم می‌ماند و هم از گرمای آن که آلایشهای بشری را می‌سوزاند. بنابراین، آن کسانی که تنها با دلایل عقلی یا نقلی یا الهامات ظنّی به وجود خدای تعالی پی می‌برند، کما علمای ظاهری یا فیلسوفان و یا افرادی که تنها بر اساس قوای روحانی خود -که مبتنی بر توانایی مکاشفه و رؤیاست- به وجود خداوند تعالی ایمان دارند و از قرب خداوند متعال بی‌نصیبند، اینان همانند کسی هستند که دود را از دور تماشا می‌کند امّا، نور آتش را نمی‌بیند و با توجه به دود، به وجود آتش یقین می‌کند. چنین شخصی از آن بصیرت که از طریق نور حاصل می‌شود محروم است. امّا، آن کسی که این نور را از دور می‌بیند و داخل آن نمی‌رود، مثال آن، اینگونه است که شخصی در

---

[1] نور: ۳۶ [خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مترجم]

شب تاریک نور آتش را ببیند و با راهنمایی آن، راه راست را پیدا هم کند، امّا، به دلیل دور بودن از آن، نتواند سرمای خود را با آن آتش کم کند و آتش هم نتواند قالب نفسانی‌اش را بسوزاند. می‌توان درک کرد که چنانچه شخصی در شب تاریک و به شدت سرد، نور آتش را از دور ببیند، تنها دیدن آن نور نمی‌تواند او را از هلاکت نجات دهد؛ از هلاکت تنها آن کسی مصون خواهد ماند که به آتش آنقدر نزدیک شود که بتواند سرمای خود را با آن دور کند. کسی که نور [الهی] را تنها از دور نگاه می‌کند، نشانه‌اش این است که اگرچه در او برخی از علایم راه راست دیده می‌شوند، امّا، هیچ نشانه‌ای از فضل خاص خدا مشاهده نمی‌شود و به سبب کمیِ توکل و خواسته‌های نفسانی حالت قبض بر وی مستولی می‌باشد و این حالت از وی جدا نمی‌شود و قالب نفسانی‌اش نمی‌سوزد و خاکستر نمی‌گردد. چون، وی از شعلهٔ نور بسیار دور است و به طور کامل وارث پیامبران و فرستاگان نمی‌باشد و برخی از آلایشها در خفا در درون او وجود دارند و تعلق و رابطهٔ او با خدا، عاری از کدورت و خامی نیست؛ چرا که وی خدای تعالی را از دور با نگاه نیمه‌باز می‌بیند و در آغوش او قرار نمی‌گیرد. چنین آدمهایی که در درونشان احساسات نفسانی وجود دارد، گاهی اوقات این احساسات نفسانی در رؤیاهایشان، جوشش و طوفان خود را نشان می‌دهد و آنها تصور می‌کنند که این جوشش از طرف خدای تعالی است، درحالی که از سوی نفس اماره می‌باشد. مثلاً، کسی در خواب می‌گوید که من از فلان شخص هرگز اطاعت نخواهم کرد چون از او بهترم. سپس، از این رؤیا دربارهٔ خود استنتاج می‌کند که من در واقع بهتر از او هستم، در

حالی که آن کلام از جوشش نفس است؛ همین‌طور در اثر جوشش نفس در خواب حرفهای مختلفی می‌گوید و از روی جهالت فکر می‌کند که گویی آن کلام مطابق رضایت خداست، در صورتی که اینطور هلاک می‌گردد. از آنجا که وی به طور کامل به سمت خدا حرکت نکرده بود و با تمام توان و تمام صدق و تمام وفاداری، او را اختیار نکرده بود، لذا خدای تعالی نیز بر او به طور کامل تجلی رحمت نازل نکرد. وی مانند آن کودکی است که در آن، جان دمیده شده امّا، هنوز از مشیمه بیرون نیامده و چشمش هنوز بسته است که بتواند به طور کامل عالم روحانی را ببیند. هنوز وی صورتِ مادر خود را که در رحم او پرورش یافته است، نیز ندیده است. در این حالت به قول معروف "نیم ملا خطرۂ ایمان" وی به سبب معرفت ناقص، در حالت خطر است. آری، این هم درست است که چنین انسانهایی نیز اندکی به معارف و حقایق پی می‌برند، امّا، این پی بردنشان همانند مقداری شیر است که در آن قدری ادرار نیز باشد و یا بسان آبی است که در آن نجاست نیز باشد. رؤیاها و الهامات انسان با این درجه، نسبت به رؤیاها و الهامات انسان [ذکر شده در فصل اول] قدری از دخالت شیطان و حدیث نفس محفوظ می‌باشد، امّا، چون در فطرت وی هنوز بخش شیطان باقی است لذا رؤیاها و الهامات او نمی‌توانند از القای شیطانی ایمن بمانند، و چون احساسات نفس نیز دامنگیرش می‌شوند، لذا از حدیث نفس نیز نمی‌تواند مصون بماند. حقیقت این است که کمال صفای وحی و الهام منوط به صفای نفس است؛ کسی که در نفس او هنوز کثافت وجود دارد، در وحی او نیز کثافت باقی خواهد ماند.

فصل سوم

در بیان افرادی که از خدای تعالی به کامل‌ترین و صریحترین وجه وحی دریافت می‌کنند و به طور کامل مشرف به مکالمه و مخاطبه می‌شوند و خوابهایشان نیز ماندن دمیدن صبح، راست و صادق می‌باشد و رابطه عشقشان به خدای تعالی به کامل‌ترین و صمیمی‌ترین شکل است و آنها در عشق الهی چنان پیش می‌روند که قالب نفسانیشان از شعلۀ نور آن سوخته و کاملاً تبدیل به خاکستر می‌شود.

باید دانست که خدای تعالی رحیم و کریم است و کسی که با اخلاص و پاکی به سوی او رجوع کند، خدا بیشتر از وی، صدق و وفا را برایش نشان می‌دهد. کسی که با صدق دل و صمیمیت به سوی او گام بر می‌دارد، هیچگاه ضایع نمی‌گردد. خدای تعالی دارای اخلاق بزرگِ محبت و وفاداری و فیض و احسان و نمایش شگفتی الهی است، امّا، اینها را همان کسی به طور کامل مشاهده می‌کند که به طور کامل در عشق و محبت او محو می‌گردد. اگرچه او بسیار رحیم و کریم است، ولی غنی و بی‌نیاز نیز است لذا فقط کسی که در راه او بمیرد، از او حیات می‌یابد. تنها کسی که همه چیز خود را به خاطر او از دست دهد، به وی انعام آسمانی داده می‌شود.

کسانی که با خدای تعالی تعلق و رابطۀ کامل برقرار می‌کنند مثالشان مانند کسی است که اول از دور نور آتش را ببیند و سپس به حدی نزدیک آن شود که خود را داخل آتش بیفکند و تمام جسمش بسوزد و تنها آتش باقی بماند؛ پس، کسی که با خدای تعالی رابطۀ کامل برقرار می‌کند، وی روز به روز به او نزدیکتر می‌شود تا اینکه تمام

وجود خود را در آتش محبت الهی می‌افکند و از شعلهٔ نور آن آتش، قالب نفسانی‌اش به طور کامل می‌سوزد و تبدیل به خاکستر می‌گردد و آتش جای او را می‌گیرد. این اوج و منتهای عشق مبارک با خداوند متعال است. نشانهٔ بزرگ آن کسی که رابطه‌اش با خدای تعالی کامل است، این است که صفات الهی در وجود او پدیدار می‌شوند و رذایل بشریتش با شعلهٔ نور خدا می‌سوزند و تولد جدیدی در او صورت می‌گیرد؛ برای او زندگی تازه‌ای نمودار می‌شود که با زندگی قبلی به کلی متفاوت است چنانکه میلهٔ آهن در آتش افکنده شود و آتش بر تمام عناصر آن احاطه کند، آنگاه آن میلهٔ آهن کاملاً شکل آتش را به خود می‌گیرد و خواص آتش را ظاهر می‌کند اما، نمی‌توانیم بگوییم که آن میلهٔ آهن، آتش است، همین‌طور کسی که شعلهٔ محبت الهی از سر تا پای او را برگرفته باشد وی نیز مظهر تجلیات الهی می‌گردد، امّا، نمی‌توانیم بگوییم که او خداست، بلکه بنده‌ای است که آتش محبت الهی تمام وجود او را فراگرفته است. خلاصه، پس از غلبهٔ این آتش، هزاران علامت و نشانهٔ محبت کامل در او پدیدار می‌شوند. وی تنها یک نشانه ندارد که بر انسان زیرک و طالب حق مشتبه بماند، بلکه آن رابطه‌اش با صدها نشانه و علامت شناخته می‌شود.[1]

[1] یکی از نشانه‌های بزرگ ارتباط کامل با خدا این است که همانطور که خدای تعالی بر همه چیز غالب است، وی نیز بر هر دشمنی که مقابله کند غالب می‌شود. كَتَبَ اللَّـهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي. مؤلف [خداوند متعال مقدر نموده است که من و پیامبرانم غلبه پیدا خواهیم کرد، مجادله: ۲۲. مترجم].

از جملهٔ این علایم و نشانه‌ها یکی آن است که خدای کریم هر از گاهی کلام فصیح و دلنشین خود را بر زبان او جاری می‌نماید، و این کلام در خود شوکت و برکت الهی و اخبار غیب الهی دارد؛ نوری همراه آن کلام است که خبر می‌دهد که این امر قطعی است و ظنّی نیست و دارای درخشندگی ربانی است. آن کلام از هرگونه آلودگی پاک بوده و اغلب اوقات مبتنی بر چند پیشگویی بزرگ است و دایرهٔ پیشگویی‌هایش بی‌نهایت وسیع و جهانی می‌باشد؛ و آنها چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت بی‌نظیرند و هیچ کسی نمی‌تواند نظیر آنها را ارائه دهد؛ و سرشار از هیبت الهی می‌باشند و در طی تحقق آنها به دلیل آشکار شدن قدرت کامل خدای تعالی، صورت خدا نمایان می‌شود. پیشگویی‌های او مانند منجمان نیست بلکه در آنها علایم محبوبیت و مقبولیت یافت می‌شود و سرشار از تایید و حمایت ربانی است. برخی از پیشگویی‌هایش به ذات خود او و برخی به اولادش و برخی به دوستانش و بعضی به دشمنانش و برخی به طور عام به تمام جهان و برخی به همسران و اقوامش مربوط می‌شوند. اموری بر وی آشکار می‌شوند که بر دیگران منکشف نمی‌شوند. در پیشگویی‌هایش درهایی از غیب گشوده می‌شوند که بر دیگران گشوده نمی‌شوند. کلام خدا بر وی همانطور نازل می‌شود که بر پیامبران و رسولان پاک خدا نازل می‌گردید و آن کلام، از ظنّ و گمان پاک است و یقینی و قطعی می‌باشد. زبان چنین شخصی به قدری مبارک است که در آن چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت آنچنان کلام بی‌نظیری جاری می‌شود که دنیا یارای مقابله با آن را ندارد. به چشمش آنچنان قدرت

اکتشافی داده می‌شود که با آن به پنهان‌ترین اخبار هم پی می‌برد و گاهی اوقات نوشته‌ها جلوی چشمش نشان داده می‌شوند و گاهی با مردگان همانند انسانهای زنده ملاقات می‌کند و گاهی هم چیزهایی که هزاران فرسخ از او دورند، جلوی چشمش به گونه‌ای ظاهر می‌شوند که گویی زیر پای او قرار دارند.

همین‌طور به گوشهایش نیز جهت شنیدن به اخبار غیبی قدرت خاص داده می‌شود و غالب اوقات صدای فرشتگان را می‌شنود و به هنگام بیقراری با صدای آنها آرامش و تسلای خاطر می‌یابد؛ تعجب‌انگیزتر این که گاهی اوقات صدای جمادات و نباتات و حیوانات هم به گوش او می‌رسد.

فلسفی کو منکر حنانه است   از حواس انبیا بیگانه است

همین‌طور به بینی‌اش نیز قدرت بوییدن عطر غیبی داده می‌شود؛ بسا اوقات امور بشارت دهنده را بو می‌کند و همچنین بوی زشت مکروهات نیز به مشامش می‌خورد. گذشته از این، به دلش قدرت فراست می‌دهند و بسیاری از امور به دلش القا می‌شوند که صحیح و درست هستند. شیطان هیچگونه تصرفی بر وی ندارد چراکه در وجودش هیچ سهمی از شیطان باقی نمی‌ماند. به علت فنا شدن در خدا، زبانش همواره زبان خدا است و هر آنچه بر زبانش جاری می‌شود، از طرف نفس او نیست بلکه از طرف خداست زیرا وجود نفسانی‌اش بکلی می‌سوزد و بر وجود سفلی‌اش مرگ وارد می‌شود و به وی زندگی پاک و جدیدی اعطا می‌شود که در آن انوار الهی همواره منعکس می‌گردند.

همین‌طور، به پیشانی او نوری می‌دهند که بجز عشاق الهی به کسی دیگر داده نمی‌شود. در بعضی مواقع خاص، آن نور چنان می‌درخشد که حتی کافر هم می‌تواند آن را احساس کند. علی الخصوص، در شرایطی که این قبیل افراد مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند و جهت دریافت نصرت الهی به سوی خداوند متعال توجه می‌کنند، آن هنگام برایشان زمان خاص مقبولیت به درگاه خدا است و نور خدا در پیشانیشان متجلی می‌گردد.

به همین ترتیب به دست و پا و تمام بدنشان برکتی داده می‌شود که به سبب آن، لباس استعمال شدهٔ آنها متبرّک می‌شود و اغلب اوقات لمس کردن یا دست زدنِ آنها به کسی موجب رفع بیماریهای روحانی یا جسمانی‌اش می‌گردد.

همین‌طور در شهر یا روستایشان نیز برکت و خصوصیتی نهاده می‌شود و به آن خاک نیز برکت داده می‌شود که قدمشان روی آن بیفتد.

تمام خواسته‌ها و آرزوهای افرادِ این درجه، غالب اوقات حکمِ پیشگویی به خود می‌گیرند، یعنی هنگامی که در درونشان هوس خوردن یا آشامیدن چیزی یا پوشیدن لباسی یا دیدن کسی به شدت ایجاد شود، این آرزویشان تبدیل به پیشگویی می‌شود، و وقتی قبل از وقت، با اضطرار در دلشان خواهشی پدیدار شود، آن چیز برایشان مهیا می‌شود.

همین‌طور رضایت و ناراحتیشان نیز رنگ پیشگویی در خود دارد. اگر آنها از کسی به شدت راضی و خوشحال باشند، این رضایتشان برای اقبال آیندهٔ آن فرد بشارت است و بر کسی که به شدت عصبانی و ناراحت شوند، این عصبانیت دلیل بر هلاکت و ادبار آینده او می‌باشد، چراکه، آنها به دلیل فانی فی الله بودن در سرای حق قرار دارند و رضایت و ناراحتیشان رضایت و ناراحتی خدا می‌گردد، و این حالات به تحریک نفس پدیدار نمی‌شوند، بلکه از طرف خدای تعالی در آنها ایجاد می‌گردند.

همچنین، دعا و توجهشان نیز از دعاهای معمولی و توجهات عادی نمی‌باشد، بلکه تاثیر شدیدی در خود دارد. شکی نیست که اگر قضای مبرم و غیر قابل تغییر نباشد، و توجه آنها با تمام شرایط خود، جهت دفع بلا مبذول گردد، خدای تعالی آن بلا را دور می‌کند، صرف نظر از این که آن بلا بر یک فرد یا بر چندین نفر یا بر یک کشور یا بر پادشاه وقت نازل گردد. حقیقت اصلی در این امر آن است که اینها از وجود خود فانی شده‌اند لذا، غالب اوقات، اراده‌شان با ارادهٔ خدای تعالی یکی می‌شود. بنابراین، هنگامی که توجهشان به شدت به دفع بلایی مبذول شود و درد دل که مورد تصدیق خدا قرار می‌گیرد، به آنها میسر گردد، در آن صورت سنت خدای تعالی این است که دعایشان را رد نکرده و مستجاب می‌کند. گاهی خدای تعالی جهت ثابت کردن عبودیتشان، دعایشان را مستجاب نمی‌کند تا آنها در نگاه جاهلان شریک او قرار نگیرند. در صورتی که بلا وارد شود و علایم مرگ ظاهر گردد، آنگاه عادت الله معمولاً همین است که در آن بلا تاخیر نشود و در چنین

مواقعی، ادب مقربان الهی این است که دعا را ترک گویند و صبر پیشه کنند. بهترین وقت برای دعا آن است که هنوز اسباب نومیدی و یاس کاملاً نمودار نشده باشند؛ علایمی ظاهر نشده باشند که از آنها پیدا شود که اکنون بلا در آستانهٔ در است یا به عبارت دیگر نزول آن اتفاق افتاده است، چراکه، سنت الله غالباً همین است که هنگامی که خدای تعالی ارادهٔ نازل کردن عذابی را ابراز می‌نماید، آن را عوض نمی‌کند.

این کاملاً درست است که اغلب دعاهای مقبولان الهی مستجاب می‌شوند، بلکه بزرگترین معجزهٔ آنها استجابت دعاست. چنانچه به هنگام مصیبتی در دلهایشان به شدت بیقراری ایجاد گردد و آنها به خدا توجه کنند، آنگاه خداوند متعال دعایشان را مستجاب می‌نماید و دستشان گویی دست خدا می‌باشد. خدا همانند گنجی مخفی است؛ وی صورت خود را توسط مقبولان کامل نشان می‌دهد. نشانه‌های خدای تعالی در زمانی ظاهر می‌شوند که مقبولان او، مورد آزار و اذیت قرار گیرند. و هنگامی که بیش از حد آزار ببینند، آنگاه بدانید که نشانهٔ خدا نزدیک، بلکه در آستانهٔ در است، زیرا اینان آن گروهی هستند که حتی کسی به پسر خود به این اندازه مهر و محبت نمی‌ورزد که خدای تعالی به اینان می‌ورزد. کسانی که با جان و دل، مال او می‌گردند، خدای تعالی برایشان نشانه‌های خارق العاده‌ای به نمایش می‌گذارد و چنان قدرت خود را به آنان می‌نمایاند که انگار شیر خفته بیدار می‌شود. خدا مخفی است و کسانی که او را آشکار می‌کنند، این دسته از مردمند. او در هزاران پرده نهان است، نشان دهندهٔ صورت او همین طایفه‌اند.

باید به خاطر سپرد که این تصور که همهٔ دعاهای مقبولان الهی مستجاب می‌شود نیز کاملاً اشتباه است، بلکه حقیقت این است که برخورد خدای تعالی با مقبولان خود بسان دوستی و رفاقت می‌باشد؛ گاهی او دعاهایشان را مستجاب می‌کند و گاهی مشیت خود را به اجرا می‌گذارد تا آن را به آنها بقبولاند. چنانکه مشاهده می‌کنید در رفاقت و دوستی هم چنین اتفاق می‌افتد که گاهی یک دوست سخن دوست خود را قبول می‌کند و مطابق رضایت او کار می‌کند و گاهی هم زمانی فرا می‌رسد که وی سخن خود را به دوستش می‌قبولاند. خدای تعالی در قرآن شریف به همین امر اشاره می‌کند، چنانکه در یک جا به مومنان وعدهٔ استجابت دعا می‌دهد و می‌فرماید: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ [1] یعنی از من دعا کنید، دعای شما را مستجاب خواهم کرد، و در جای دیگر به خوشحال و راضی بودن بر قضا و قدر خویش تعلیم می‌دهد، چنانکه می‌فرماید: وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [2]

---

[1] مومنون: ۶۱

[2] بقره: ۱۵۶، ۱۵۷ [و قطعاً شما را با برخی از (امور همچون) ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم، و مژده بده به بردباران. آن کسانی که هنگامی که بلائی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آنِ خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم. مترجم]

پس با خواندن این دو آیه در کنار هم به صراحت معلوم می‌شود که سنت الله درباره دعا چیست و پروردگار و بنده باهم چه تعلق و رابطه‌ای دارند.

شایسته می‌دانم که باز مکرراً تاکید کنم که هیچ انسان نادانی گمان نکند آنچه که دربارۀ افراد درجۀ سوم دارای ایمان کامل و محبت تام در این رساله بیان کرده‌ام، در اغلب این امور مردم دیگر نیز با آنها شریکند. مثلاً، دیگران نیز رؤیا می‌بینند و به آنها هم مکاشفاتی القا می‌شوند و آنان الهاماتی نیز دریافت می‌کنند، پس، ما به الامتیاز (در اینجا) چیست؟

اگرچه بارها به این وسواس‌ها پاسخ داده‌ایم امّا، باز می‌گوییم که بین مقبولان الهی و غیر مقبولان تفاوت فاحشی وجود دارد. در همین رساله مقداری درباره این تفاوت نگاشته‌ایم، امّا، از لحاظ نشانه‌های آسمانی تفاوت بزرگ این است که بندگان مقبول الهی در انوار سبحانی غرق می‌شوند و با آتش محبت الهی، تمام نفسانیتشان سوزانده می‌شود و آنها در هر شأن خود چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت بر دیگران غالبند. برای آنها نشانه‌های تایید و نصرت الهی به شکل خرق عادت آنقدر فراوان پدیدار می‌شوند که در دنیا کسی جرأت ندارد نظیر آن را بیاورد. زیرا چنانکه بیان کرده‌ایم، خدا نهان در نهان است و برای نشان دادن صورتش، آنها مظهر کامل می‌باشند. آنها خدای پوشیده را به دنیا نشان می‌دهند و خدا آنها را به نمایش می‌گذارد.

بیان کردیم که سه نوع مردم از نشانه‌های آسمانی بهره می‌برند: اول آنهایی که هیچ هنری در وجود خود و هیچ تعلق و رابطه‌ای با خدا

ندارند و تنها به سبب مناسبت مغزی بعضی رؤیاهای راستین و بعضی مکاشفات صادق را مشاهده می‌کنند و در آنها هیچ علامت مقبولیت و محبوبیت الهی وجود ندارد. از این رؤیاها و الهامات هیچ سودی عایدشان نمی‌شود، چراکه هزاران انسان شرور، بدکار، فاسق و فاجر نیز در این خوابها و الهامات متعفن با آنان شریک می‌باشند. اغلب مشاهده می‌شود که باوجود این خوابها و مکاشفات، کردارشان ستودنی نیست و حالت ایمانی‌شان آنقدر پایین و ضعیف است که حتی نمی‌توانند یک شهادت راستین هم دهند و به اندازه‌ای که از دنیا می‌ترسند، از خدا نمی‌ترسند و نمی‌توانند با آدمهای شرور قطع رابطه کنند؛ نمی‌توانند هیچ شهادتی بدهند که به سبب آن احتمال عصبانی شدن انسان دنیادار بزرگ به وجود بیاید و در امور دینی بی‌نهایت تنبل می‌باشند و شب و روز غرق در هم و غم دنیا می‌مانند و عمداً از دروغ حمایت می‌نمایند و راستی را رها می‌کنند. در هر گام خیانت می‌ورزند. در بعضی افراد افزون بر آن، این عادت نیز وجود دارد که از فسق و فجور پرهیز نمی‌کنند. برای کسب منافع دنیوی دست به هر کار ناجایزی می‌زنند. حالت اخلاقی بعضی از آنها بی‌نهایت وخیم می‌باشد. وجودشان پر از حسد و بخل و خودبزرگ‌بینی و تکبر و غرور است و از آنها هر کار پستی سر می‌زند و خباثتهای گوناگون شرم‌آوری در آنها وجود دارد. تعجب انگیزتر این که برخی از آنها اینگونه هستند که همواره خوابهای شیطانی می‌بینند که بعضی از آنها گاهی به حقیقت نیز می‌پیوندند. گویی ساخت مغزیشان تنها برای دیدن خوابهای شیطانی و نحس آفریده شده است. آنها نه می‌توانند برای بهتر شدن

ذات خود خوابی ببینند که با آن دنیایشان درست شود و مرادشان حاصل گردد، و نه می‌توانند برای دیگران خوابی مبتنی بر بشارت ببینند؛ حالت خوابهای این مردم مانند آن منظره‌ای مادی است که در آن شخصی از دور تنها دود را می‌بیند، و نه نور آتش را مشاهده می‌کند و نه گرمای آن را احساس می‌کند، زیرا این مردم با خدای تعالی هیچ تعلق و رابطه‌ای ندارند و از امور روحانی، تنها دود نصیبشان است و از آن هیچ نوری حاصل نمی‌شود.

سپس خواب‌بینان یا ملهمان نوع دوم آنانی هستند که با خدای تعالی قدری تعلق و رابطه دارند، امّا، تعلقشان کامل نیست. حالت خوابها و الهامات آنها نظیر این منظرهٔ جسمانی است که شخصی در شب تاریک و شدیداً سرد، از دور به نور آتش نگاه کند، وی با دیدن آتش این سود را به دست می‌آورد که از رفتن به راهی که پر از چاه و چاله و خار و سنگ و مار و جانورهای درنده باشد، پرهیز می‌کند، امّا، تنها دیدن نور از دور نمی‌تواند او را از هلاکت مصون بدارد. بنابراین اگر وی به نزدیک آتش نرسد، آنچنان هلاک می‌شود که کسی در تاریکی راه می‌رود و هلاک می‌گردد.

ملهم و خواب‌بین نوع سوم از آن دسته از مردم است که حالت رؤیاها و الهاماتش مشابه این منظره جسمانی است که شخصی در شب تاریک و سرمای شدید نه تنها نور کامل آتش را بیابد و در راهنمایی آن حرکت کند، بلکه با نزدیک شدن به آتش، خود را از اثرات سوء سرما هم کاملاً محفوظ بدارد. کسانی به این مرتبه نایل می‌شوند که پیراهن شهوات نفسانی را با آتش محبت الهی می‌سوزانند و به خاطر

خدا زندگی پر از تلخی را اختیار می‌کنند، و باوجود این که می‌بینند مرگ پیشرو دارند باز با عجله آن مرگ را برای خود می‌پسندند. آنها هر دردی را در راه خدا پذیرا می‌شوند و به خاطر خدا دشمن نفس خود گشته و مخالف آن گام بر می‌دارند و چنان قدرتِ ایمانی از خود نشان می‌دهند که فرشتگان نیز از ایمانشان به حیرت و تعجب می‌افتند. آنها پهلوان روحانی می‌باشند و تمام حملات شیطانی در مقابل قدرت روحانیشان هیچ‌اند. آنها مردان وفادار و صادقند که نه منظره‌های لذتهای دنیوی می‌توانند آنها را گمراه کنند و نه محبت اولاد و نه ارتباط همسر می‌تواند آنها را از محبوب حقیقی‌شان برگرداند. خلاصه، هیچ تلخی نمی‌تواند آنها را بترساند و هیچ لذت نفسانی نمی‌تواند آنها را از خدا دور کند و هیچ تعلق و رابطه‌ای نمی‌تواند در ارتباطشان با خدا رخنه‌ای ایجاد کند.

این سه حالت از حالات معنوی است؛ اولین حالت به علم الیقین موسوم است و حالت دوم عین الیقین نامگذاری شده و حالت سوم که مبارک و حالت کاملی است، حق الیقین خوانده می‌شود. معرفت انسانی نمی‌تواند کامل شود و از ناپاکی‌ها پاک گردد مگر این که به مرتبۀ حق الیقین برسد، چراکه، حق الیقین تنها مبتنی بر مشاهدات نیست بلکه به شکل حال در دل انسان وارد می‌شود و انسان با افکنده شدن در آتش فروزانِ محبت الهی، از وجود نفسانی خود کاملاً پاک می‌گردد. در این مرتبه، معرفتِ انسان از شنیده‌ها به تجربه واقعی می‌رسد و زندگی سفلی‌اش کاملاً سوخته و خاکستر می‌گردد. چنین انسانی در آغوش خداوند قرار می‌گیرد و همانطور که آهن در آتش

کاملاً به شکل آتش در می‌آید و صفات آتش را بروز می‌دهد، انسانِ این مرتبه نیز به طور مجازی متصف به صفات الهی می‌گردد و چنان به طور طبعی در مرضات الهی فنا می‌شود که از درون خدا تکلم می‌کند، و از درون خدا نگاه می‌کند و از درون خدا گوش می‌کند و از درون خدا راه می‌رود؛ گویی در ردای او، خودِ خدا می‌باشد و ذات انسانی‌اش تحت سلطهٔ مظاهر الهی قرار می‌گیرد. از آنجایی که این مضمون بسیار ظریف و فراتر از درک عادی است لذا آن را در همین‌جا رها می‌کنیم.

این مرتبهٔ سوم را که برترین و کاملترین مرتبه است، به اسلوب دیگر اینگونه می‌توانیم به تصویر بکشیم که وحی کامل سومین نوع از سه نوع وحی است و بر انسان کامل نازل می‌شود گویی نور و تابش آفتاب بر آینه مصفایی که مستقیماً رو به آفتاب است می‌افتد. بدیهی است که نور خورشید یکسان است، امّا، به دلیل اختلاف مظاهر، در کیفیت ظهور آن تفاوت ایجاد می‌گردد. هنگامی که پرتو آفتاب بر آن ناحیه متراکمی از زمین می‌افتد که بر سطح آن آب صاف و تمیز نیست بلکه غبار سیاه و تاریک است و سطح نیز ناهموار است، آنگاه [بازتاب] آن پرتو بسیار ضعیف می‌گردد، علی الخصوص وقتی در بین خورشید و زمین ابر نیز باشد، امّا، وقتی پرتوی که جلوی آن ابری نیست روی آب زلالی می‌افتد که مانند آینه مصفا است، آنگاه همان پرتو ده برابر تشدید می‌شود حتی چشم هم نمی‌تواند آن را تحمل کند.

همین‌طور، هنگامی که بر انسان تزکیه یافته‌ای که از تمام آلودگی‌ها پاک شده است، وحی نازل می‌شود، نور آن فوق العاده نمایان می‌گردد.

در آن انسان صفات الهی به طور کامل منعکس می‌شوند و صورت خدای واحد به طور کامل در او ظاهر می‌شود. از این جستار پیداست وقتی خورشید طلوع می‌کند روی هر جای پاک و ناپاک نورش فرو می‌ریزد و حتی جایی پر از مدفوع نیز از نور آن بی‌نصیب نمی‌ماند، امّا، فیض کامل آن نور را، آینه تمیز یا آب پاکی می‌برد که به سبب کمال خلوص خود می‌تواند تصویر آفتاب را در وجود خود نشان دهد. به همین قیاس، خدای تعالی هم بخیل نیست و همه از نورش فیض می‌برند. آن کسانی که در زندگی نفسانی خود مرگ وارد نموده و مظهر کامل ذات خدای تعالی می‌گردند، خداوند متعال در آنها به شکل ظِلی و سایه داخل می‌شود، و حالتشان از همه متفاوت و ممتاز می‌شود. چنانکه می‌بینید اگرچه خورشید در آسمان است، امّا، هنگامی که پرتو آن در آب بی‌نهایت صاف یا آینۀ تمیز می‌افتد، اینگونه به نظر می‌رسد که آن خورشید در آن آب یا در آن آینه می‌باشد، امّا، در حقیقت در آب یا آینه نیست، بلکه آب یا آینه به سبب کمال صفای خود به مردم اینگونه نشان می‌دهد که گویی خورشید درون آن است.

خلاصه، انوار وحی الهی را به طور کامل همان انسان پذیرا می‌شود که نفس خود را کاملاً تزکیه می‌کند. تنها القای خواب یا الهام به هیچ نوع خوبی و کمالی دلالت نمی‌کند مگر این که به علت تزکیۀ کامل این حالت انعکاسی نصیب گردد و صورت محبوب حقیقی در وی نمودار شود. آنچنان که فیض عام خدای واحد به همه، به استثنای معدودی، چشم و گوش و بینی و قوۀ بویایی و قوای دیگر اعطا نموده است و نسبت به هیچ قومی بخل نورزیده است، همین‌طور در معنویت

نیز او مردم هیچ عصر یا قومی را از کاشت بذر قوای روحانی محروم و بی‌نصیب نگذاشته است. چنانکه می‌بینید، نور خورشید در همه جا فرو می‌ریزد و هیچ مکانی لطیف یا متراکم از آن محروم نمی‌ماند، همین قانون طبیعت در ارتباط با نور خوشید روحانی نیز حاکم است؛ از نور او نیز نه جای کثیف و متراکم محروم می‌ماند و نه جای لطیف. آری، آن نور، عاشقِ دلهای صاف و پاک است. این خورشید بر چیزهای باصفای روحانی نورافشانی می‌کند و تمام نور خود را در آنها ظاهر می‌نماید تا این حد که تصویر صورت خود را در آن می‌کشد. چنانکه می‌بینید هنگامی که آب پاک یا آینه تمیز در مقابل خورشید قرار گیرد، صورت آن را در خود ظاهر می‌کند و این تا حدی است که خورشیدی که در آسمان دیده می‌شود، همان خورشید، بدون هیچ تفاوت در این آب پاک یا آینهٔ تمیز به چشم می‌خورد.

بنابراین، برای انسان به طور روحانی هیچ کمالی بالاتر از این وجود ندارد که آنقدر خود را صیقل دهد و صاف کند که تصویر خدای تعالی در او ترسیم شود. به همین امر در این آیه اشاره شده است که خدای تعالی می‌فرماید: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً[1] یعنی قصد دارم که در زمین خلیفهٔ خود را بیافرینم و بدیهی است که تصویرِ چیزی، در واقع خلیفه و جانشین اصل می‌باشد. به همین علت است هنگامی که در صورت اصلی، اعضا و خط و خال پدیدار می‌شوند، آنها همان دم در تصویر نیز پدیدار می‌شوند. پس مراد از صورت، تشابه روحانی است.

---

[1] بقره: ٣١

پس، بدیهی است وقتی مثلاً روی آینه‌ای بی‌نهایت صاف، نور آفتاب می‌افتد، تنها آفتاب در آن به چشم نمی‌خورد، بلکه آن آینه، صفات آفتاب را نیز ظاهر می‌کند و نور آن به شکل انعکاس بر چیزهای دیگر نیز می‌افتد. همین حال نیز ، تصویر آفتاب روحانی است؛ زمانی که قلب پاک، شکلی *انعکاسی* از آفتاب روحانی می‌گیرد، بسان آفتاب از آن نیز پرتوهایی بیرون می‌جهد و چیزهای دیگر را منور می‌سازد؛ گویی تمام آفتاب با تمام شوکت خود داخل آن شده است.

پس در اینجا یک نکتهٔ دیگر نیز قابل تأمل است و آن این که حتی کسانی که از دستهٔ سوم هستند و از پیوند کامل با خداوند متعال برخوردارند و وحی کامل و ناب را دریافت می‌کنند، در پذیرش فیوضات الهی باهم برابر و یکسان نیستند؛ دایرهٔ ظرفیت طبیعی آنها با یکدیگر برابر نیست، بلکه ممکن است وسعت این دایرهٔ ظرفیت طبیعی برای کسی کمتر باشد و برای کسی بیشتر و برای کسی خیلی بیشتر و برای کسی آنقدر زیاد که حتی بالاتر از تصور باشد. برخی از اینان رابطه محبتشان با خداوند متعال محکم می‌باشد و بعضی محکمتر و بعضی دیگر رابطه‌شان آنقدر محکم می‌باشد که اهل دنیا نمی‌توانند آن را درک کنند و هیچ عقلی هم نمی‌تواند به منتهای آن پی ببرد. آنها در محبت محبوب ازلی خود آنقدر گم می‌گردند که هیچ رگ و ریشهٔ هستی در آنان باقی نمی‌ماند. مردمِ تمام این مراتب به موجب آیه كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ[1] نمی‌توانند از دایرهٔ استعداد فطری خویش بیشتر

---

[1] انبیاء:۳۴ [همه بر مدار معینی شناورند. مترجم]

ترقی کنند. هیچ کسی از اینان نه می‌تواند بیشتر از دایرهٔ فطری خود نور حاصل کند و نه می‌تواند تصویر روحانیِ آفتابِ روحانی را بیشتر از استعداد فطری در خود منعکس نماید. خدای تعالی صورت خود را به هر کسی مطابق با استعداد فطری‌اش، نشان می‌دهد و به دلیل کمی و بیشی در فطرتها، آن صورت گاهی کوچک و گاهی بزرگ نشان داده می‌شود. چنانکه، مثلاً یک صورت بزرگ در آینهٔ کوچک، بی‌نهایت کوچک به نظر می‌رسد، امّا، همان صورت در آینهٔ بزرگ، بزرگ به چشم می‌خورد. ولی، آینه چه کوچک باشد چه بزرگ، تمام اعضا و نقوش صورت را نشان می‌دهد. تنها تفاوت در این است که آینهٔ کوچک تمام ابعاد صورت را نمی‌تواند به طور کامل نشان دهد. بنابراین، همان‌گونه که در آینهٔ کوچک و بزرگ کمی و بیشی وجود دارد، همین‌طور ذات خدای تعالی هم اگرچه ازلی و تغییرناپذیر است، امّا، در آن به لحاظ استعداد انسانی، تحولاتی رخ می‌دهند و آنقدر تفاوت نمودار می‌شود که به لحاظ ظهور صفات، اگرچه خدای زید بزرگ است، اما از او بزرگتر خدای بکر است و از او بزرگتر خدای خالد است، امّا، خدا سه نیست؛ او تنها یکی است، تنها به دلیل تجلیات مختلف او، سه مظهر جلال او به ظهور رسید. چون هدف موسی محدود به بنی اسرائیل و فرعون بود، لذا تجلی قدرت الهی بر موسی مطابق با هدف او محدود ماند، و اگر نگاه موسی به مردم آن زمانه و تمام مردم ازمنهٔ آینده هم بود، تعالیم تورات نیز اینگونه محدود و ناقص نمی‌بود که اکنون است.

همین‌طور هدف حضرت عیسی محدود به چند قبیلۀ یهود بود که مدنظرش بودند، و همدردی‌اش برای اقوام دیگر و ازمنۀ آینده نبود. لذا، تجلی قدرت الهی نیز در مذهبش مطابق با هدفش محدود ماند و برای آینده بر الهام و وحی الهی مهر زده شد. چون تعالیم انجیل تنها برای اصلاح حالت عملی و اخلاقی یهود بود و نگاهش به مفاسد و بدی‌های تمام دنیا نبود، انجیل نیز بدین علت اکنون دیگر از اصلاح عمومی دنیا عاجز است، چرا که تنها اخلاق ناپسند یهود را اصلاح می‌کرد که در آن زمان بود و هیچ سر و کاری با کسانی نداشت که در کشورهای دیگر زندگی می‌کردند و قرار بود در ازمنۀ آینده بیایند. اگر انجیل برای اصلاح تمام ادیان و طبایع مختلف بود، تعلیم آن چیزی نمی‌بود که اکنون است. امّا، افسوس بر این است که از طرفی خودِ تعالیم انجیل ناقص بود و از طرف دیگر اشتباهاتی که خود [پیروان انجیل] ایجاد کردند، به شدت مضرّ است. مثلاً، اینکه انسان عاجز را به شکلی بیهوده خدا ساختند و با طرح مسئلۀ ساختگی کفّاره، راه به روی تلاش‌های اصلاح عملی بکلی بستند.

اکنون قوم مسیحیت در دو نوع بدبختی گرفتار شده است: یکی این که به آنها از طرف خدای تعالی به واسطۀ وحی و الهام هیچ کمکی نمی‌تواند برسد، چراکه طبق عقیدۀ آنان بر الهام و وحی مهر زده شده است، و دوم اینکه آنها نمی‌توانند گامی به جلو بگذارند، چرا که کفّاره باعث شده از مجاهده و زحمت و کوشش دست بردارند. امّا، نگاه آن انسان کاملی که قرآن شریف بر او نازل شد، محدود نبود و هیچ قصوری در غمخواری و همدردی‌اش با همگان نبود، بلکه چه از لحاظ زمان و

چه از لحاظ مکان، در نفس او همدردی کامل وجود داشت لذا، از تجلیات قدرت خداوند متعال سهم کامل به او داده شد و وی خاتم الانبیاء گشت، امّا، این بدان معنی نیست که در آینده از وی هیچ فیض روحانی نصیب کسی نمی‌گردد، بلکه وی از این لحاظ صاحب خاتم است که بدون مُهر او، دیگر هیچ فیضی به کسی داده نخواهد شد و برای امت او تا قیامت باب مکالمه و مخاطبه الهی بسته نخواهد شد. هیچ پیامبری بجز او صاحب خاتم نیست؛ تنها اوست که با مُهرش، امکان رسیدن به مقام نبوت وجود دارد، امّا، برای کسب آن، عضو امت او بودن، شرط الزامی است. همت و همدردی او بر این تعلق نگرفته که امت را در حالت نقص واگذارد[1] و نپسندید که درِ وحی را ببندد که برای حصول معرفت، حکم ریشهٔ اصلی را دارد. آری، جهت نشانهٔ

---

[1] در اینجا ممکن است به طور طبیعی این سوال ایجاد شود که در امت حضرت موسی نیز بسیاری از پیامبران مبعوث شدند، پس در این صورت برتر و افضل بودن موسی از حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ضروری می‌نماید. پاسخ سوال، این است که تمامی پیامبرانی که در امت حضرت موسی مبعوث شدند، کسانی بودند که خداوند متعال آنها را مستقیماً برگزیده بود و حضرت موسی در نبوتشان هیچ نقشی نداشت، اما در این امت در اثر برکت پیروی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هزاران ولی خدا بوده‌اند و یکی از آنها آن کسی نیز هست که هم امتی است و هم نبی. در هیچ پیامبری نمی‌توان نظیر این کثرت فیض را پیدا کرد. بجز پیامبرانِ قوم بنی اسرائیل اغلب مردم امت موسی ناقص بودند. دربارهٔ پیامبران بیان کرده‌ایم که آنها از حضرت موسی هیچ فیضی نبرده بودند بلکه خدای تعالی مستقیماً آنها را به پیامبری برگزیده بود، اما در امت محمدیه هزاران نفر تنها در اثر پیروی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ولی خدا گشتند. [مؤلف]

ختم رسالت خود، اراده نمود که فیض وحی به واسطهٔ پیروی از او داده شود و کسی که از امتش نباشد، درِ وحی الهی، بر وی بسته بماند. بنابراین، خدای تعالی، از این نظر آن‌حضرت را خاتم الانبیاء قرار داده است. لذا، کسی که با پیروی حقیقی از او، امتی بودن خود را ثابت نکند و در متابعتش تمام وجود خود را محو نسازد، تا قیامت نمی‌تواند وحی کامل را بیابد و ملهَم کامل گردد، زیرا نبوتِ مستقل با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پایان رسیده است، امّا، نبوت ظلی یعنی دریافت کردن وحی تنها با فیض محمدی تا قیام قیامت باقی است، تا درِ به کمال رساندن انسانها بسته نشود و این نشانه از دنیا محو نگردد که همت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا قیامت بر این تعلق گرفته است که درهای مکالمات و مخطبات الهی باز بمانند، و معرفت الهی که مدار نجات است، مفقود نگردد.

از هیچ حدیث صحیح معلوم نمی‌شود که پس از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری خواهد آمد که از امت نباشد، یعنی از پیروی آن‌حضرت فیض نبرده باشد. در همین جا اشتباه آن مردم ثابت می‌شود که بیهوده حضرت عیسی را دوباره به دنیا می‌آورند و از حقیقت مربوط به آمدنِ دوبارهٔ ایلیای نبی که از بیان خود حضرت عیسی آشکار شد[1] هیچ عبرت نمی‌گیرند. در روایاتی که دربارهٔ آمدن

---

[1] مسئلهٔ آمدن حضرت عیسی را مسیحیان تنها برای منفعت خود جعل کرده بودند چون در بعثت اولِ او، هیچ نشانهٔ الوهیت از او ظاهر نشده بود، بلکه وی همیشه مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفت و ضعف نشان می‌داد. بنابراین،

مسیح موعود خبر داده شده است، در همان احادیثِ نزول عیسی ابن مریم، برای ظهور او این نشانه‌ها نیز گفته شده است که وی هم نبی خواهد بود و هم امتی، امّا، آیا پسر مریم می‌تواند امتی باشد؟ چه کسی می‌تواند اثبات کند که وی مقام نبوت را مستقیماً از خدا دریافت نکرده، بلکه آن را از پیروی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسب کرده بود؟ حق همین است و اگر شما روی گردانید، بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده کنید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را بر دروغگویان می‌خواهیم.

اگر هزار کوشش و تأویل هم شود، باز این سخن کاملاً غیرمنطقی است که پس از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری بیاید که وقتی مردم برای اقامهٔ نماز به سوی مسجد می‌روند، وی به سمت کلیسا بشتابد، وقتی مردم قرآن شریف بخوانند، وی انجیل را بگشاید و وقتی مردم در هنگام عبادت رو به سوی بیت الله بردارند، وی متوجه بیت المقدس شود. آیا هیچ عقلی می‌تواند قبول کند که

مسیحیان این عقیده را ساختند که وی در بعثت دوم، جلوهٔ الوهیت خود را نشان خواهد داد و گذشته را جبران خواهد نمود. مسیحیان این عقیده را جعل کردند تا اینطور روی حالات بعثت اول حضرت مسیح سرپوش بگذارند، اما اکنون آن دورانی فرا رسیده است که خود مسیحیان از چنین عقایدی روی بگردانند. مطمئنم کسانی که پیشرفت عقلی کنند، به راحتی این عقیده را رها خواهند نمود. چنانکه، وقتی کودکی در رحم مادر کامل شود دیگر نمی‌تواند در آن بماند، اینها نیز از مشیمهٔ جهل و حجاب بیرون خواهند آمد. [مؤلف]

برای اسلام چنین مصیبتی هنوز باقی است که پس از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری بیاید که به دلیل نبوت مستقل خود، مهر نبوت آن‌حضرت را بشکند و فضیلت خاتم الانبیاء را از آن‌حضرت برباید؛ کسی بیاید که نبوت خود را نه با پیروی از آن‌حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلکه مستقیماً از خدای تعالی کسب کرده باشد و حالت عملی او نیز مخالف شریعت محمدی باشد، و با این روش خود و با مخالفت صریح با قرآن شریف، مردم را به فتنه بیندازد و موجب هتک حرمت اسلام بشود. به یقین بدانید که خدا هرگز چنین نخواهد کرد[1]. بی‌شک در احادیث به همراه نام مسیح موعود عنوان نبی نیز آمده است، امّا، همراه آن نام (واژۀ) امتی نیز هست و اگر هم موجود نبود، باز هم با توجه به مفاسد ذکر شده، هرگز امکان نداشت که پس از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری مستقل بیاید. چون، آمدن چنین فردی به صراحت مخالف

---

[1] گفتن این که آمدن دوباره حضرت عیسی عقیده‌ای است که بر آن اجماع صورت گرفته، سراسر افترا است. اجماع صحابه تنها بر این آیه صورت گرفت: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ [آل عمران: ۱۴۵ یعنی محمد پیامبری بیش نبود و قبل از او نیز پیامبرانی آمده‌اند. مترجم] و پس از آنها در امت، فرقه‌های گوناگونی شکل گرفتند. مثلاً معتزله همچنان قائل به وفات حضرت عیسی هستند و برخی صوفیان بزرگ نیز معتقد به وفاتش ایشان‌اند. به علاوه، قبل از ظهور مسیح موعود اگر کسی از امت تصور هم می‌کرد که حضرت عیسی دوباره به دنیا خواهد آمد، هیچ گناهی متوجه‌اش نبود، چرا که این صرفاً یک اشتباه اجتهادی بود که حتی از پیامبران بنی اسرائیلی نیز در فهم برخی پیشگویی‌ها سرزده بود. [مؤلف]

ختم نبوت است، و این تأویل که مسیح ناصری پس از بعثت، از امت خواهد شد و این پیامبر تازه مسلمان، مسیح موعود خوانده خواهد شد، ضد عزت و ناموس اسلام است. وقتی از احادیث ثابت می‌شود که یهود از همین امت پدیدار خواهند شد، آنگاه جای بسی تأسف خواهد بود که یهود از این امت متولد شوند ولی مسیح از امت دیگری بیاید. آیا درک این امر برای انسان خداترس مشکل است که از همین امت بعضی خواهند بود که بر آنها نام یهود صدق می‌کند، و همین‌طور فردی از همین امت متولد می‌شود که به او نام عیسی و مسیح موعود داده می‌شود؟ این در حالی است که حتی عقل نیز این استعاره را می‌پذیرد. پس، چه لزومی دارد که حضرت عیسی را از آسمان نازل کنید و جامهٔ نبوت مستقل او را درآورده و او را امتی قرار دهید. اگر بگویید که این کار به خاطر کیفر است چون امتش او را خدا قرار داده است، پاسخی بیهوده است چرا که حضرت عیسی در این عمل امتش هیچ تقصیری ندارد.

من این سخنان را از روی قیاس یا ظن نمی‌گویم بلکه با دریافت وحی از خدای تعالی می‌گویم؛ اینجانب پس از یاد سوگند خداوند تعالی می‌گویم که خود او به من این اطلاع را داده است. زمان در حق من شهادت می‌دهد؛ نشانه‌های خداوند متعال در حق من گواهی می‌دهند.

علاوه بر این وقتی که از قرآن شریف قاطعانه وفات حضرت عیسی ثابت می‌شود در آن صورت فکر دوباره آمدن او به طور بدیهی باطل

است، زیرا کسی که اصلاً با جسم عنصری در آسمان نیست، چطور می‌تواند دوباره به زمین بیاید؟

اگر بگویید که از کدام آیات قرآن شریف وفات حضرت عیسی علیه السلام به طور قطعی اثبات می‌شود؟ من به عنوان مثال توجه شما را به این آیه معطوف می‌نمایم که در قرآن شریف است: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ[1]. در اینجا اگر بر فرض معنی کلمهٔ توفی، برده شدن با جسم عنصری گرفته شود، در آن صورت این معنی به طور بدیهی باطل خواهد بود، چراکه از همین آیاتِ قرآن شریف معلوم می‌شود که این سوال از حضرت عیسی در روز قیامت پرسیده خواهد شد. بنابراین، وی قبل از مرگ با جسم عنصری در نزد خدای تعالی حاضر خواهد شد و سپس هیچگاه نخواهد مرد، چراکه پس از قیامت دیگر مرگی درکار نیست و چنین تصوری صریحاً باطل است.

علاوه بر این، این پاسخ حضرت عیسی در روز قیامت که - خبر ندارم پس از آن روزی که با جسم عنصری به آسمان برده شدم، امت من بعد از من چه کرد- با پذیرفتن این عقیده که وی قبل از قیامت دوباره به دنیا خواهد آمد، به طور صریح دروغ بی‌اساس خواهد بود، زیرا کسی که دوباره به دنیا بیاید و حالت مشرکانه امت خود را ببیند، بلکه با آنها جنگ و پیکار هم بکند و صلیبشان را بشکند و خنزیرهایشان را بکشد، چطور می‌تواند در روز قیامت بگوید که من از امت خود هیچ خبری ندارم.

---

[1] مائده: ۱۱۸[چون مرا وفات دادی، دیگر تو مراقبشان بودی. مترجم]

خود این ادعا نیز که وقتی کلمه توفی درباره حضرت عیسی در قرآن شریف می‌آید، معنی آن فقط بُرده شدن با جسم عنصری به آسمان است، امّا، برای دیگران این معنی درست نیست، ادعای عجیبی است. گویی برای تمام دنیا معنی کلمه توفی، قبض روح است نه قبض جسم؛ امّا، برای حضرت عیسی به طور خاص این معنی را می‌دهد که وی با جسم عنصری به آسمان برده شد. معنی عجیبی است که به سید و مولایمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم اختصاص ندارد، بلکه از تمام مخلوقات تنها مخصوص حضرت عیسی است. علاوه بر این، اصرار به این امر که همه متفق القول بوده‌اند که حضرت عیسی دوباره به دنیا خواهد آمد، افترایی عجیب است که به عقل نمی‌گنجد. اگر مراد از اجماع، اجماع صحابه است، در آن صورت این اتهامی است بر آنها زیرا روحشان هم از این عقیدهٔ جدید خبر نداشت که حضرت عیسی دوباره به دنیا بازخواهد گشت، اگر این عقیده را داشتند، چطور بر مضمون این آیه با ناله و گریه اجماع می‌کردند که مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ[1] یعنی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها یک انسان بود، خدا نبود و قبل از او کلیهٔ پیامبران از دنیا درگذشته‌اند [و همین‌طور وی نیز درگذشته است]. پس اگر حضرت عیسی تا وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوت نکرده بود و فرشته مرگ تا آن زمان وی را لمس نکرده بود، چرا صحابه پس از شنیدن این آیه از عقیدهٔ خود که گویی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوباره به دنیا خواهند آمد، دست برداشتند؟ همه

---

[1] آل عمران: ۱۴۵

می‌دانند که حضرت ابوبکر رضی الله عنه این آیه را در مسجد نبوی در روزی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشتند، جلوی تمام صحابه خواند و آن روز دوشنبه بود. جنازۀ مطهّر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز دفن نشده و در منزل عایشه صدیقه بود که در دل برخی از صحابه به سبب شدت درد فراق، این وسوسه ایجاد شد که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت فوت نکرده‌اند بلکه غیبشان زده‌است و سپس دوباره به دنیا خواهند آمد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه با پی بردن به خطر شدید این فتنه همان دم تمام صحابه را جمع نمود و از روی حسن اتفاق آن روز همۀ صحابه رضی الله عنهم در مدینه حضور داشتند. آنگاه حضرت ابوبکر به منبر رفت و فرمود که من شنیده‌ام که برخی از دوستان ما چنین تصور می‌کنند، امّا، حقیقت این است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این دنیا رحلت فرموده‌اند و این اتفاق برای ما واقعۀ خرق عادت نیست؛ قبل از ایشان هیچ پیامبری نبوده که فوت نشده باشد. سپس حضرت ابوبکر این آیه را خواند: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ[۱] یعنی حضرت پیامبر تنها انسان بود، خدا نبود[۲].

---

[۱] آل عمران: ۱۴۵

[۲] هر کسی که حضرت عیسی را خارج از آیه قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ قرار می‌دهد، مجبور است اقرار کند که عیسی [از جنس] انسان نیست. بدیهی است که در صورت پذیرفتن این عقیده، استدلال حضرت ابوبکر نیز درست نخواهد بود چراکه چنانچه حضرت عیسی در آسمان با جسم عنصری زنده بود و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشتند، پس چطور صحابه رضی الله عنهم می‌توانستند از این آیه تسلی بگیرند؟ [مؤلف]

پس، آنچنانکه قبل از او همهٔ پیامبران فوت شدند، آن‌حضرت نیز فوت کرده‌اند.

آنگاه با شنیدن این آیه، چشمان همهٔ صحابه اشکبار شد، و إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خواندند. این آیه دلهایشان را چنان تحت تاثیر قرار داد که گویی در همان روز نازل شده بود. پس از آن، حسان بن ثابت برای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این مرثیه را سرود:

کنت السواد لناظری فعمی علیک الناظر

من شاء بعدک فلیمت فعلیک کنت احاذر

یعنی تو مردمک چشمم بودی، من در اثر درگذشت تو کور شدم. اکنون پس از تو هر کسی بمیرد، برایم فرقی نمی‌کند؛ من تنها از رحلت تو بیم داشتم. در این شعر حسان بن ثابت به مرگ تمام پیامبران اشاره نموده است گویی وی می‌گوید که به ما چه که موسی مرده یا عیسی، ماتم و عزاداری ما به خاطر این پیامبر محبوب ماست که امروز از ما جدا شد و از چشمان ما پوشیده گشت. از اینجا معلوم می‌شود که برخی صحابه دچار عقیده‌ای اشتباه شده بودند که گویی حضرت عیسی دوباره به دنیا خواهد آمد، امّا، حضرت ابوبکر رضی الله عنه با عنوان کردن آیه قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ این اشتباه را رفع نمود. این اولین اجماع در اسلام در رابطه با این امر بود که کلیهٔ پیامبران فوت کرده‌اند.

خلاصه، از این مرثیه معلوم می‌شود که برخی از صحابه در مسایل، کمتر تدبر و تعمق می‌کردند و صاحب درایت نبودند [مانند ابوهریره].

آنها به سبب سوءتفاهم، با توجه به پیشگویی عیسای موعود گمان می‌کردند که شخص حضرت عیسی خواهد آمد، چنانکه در ابتدا ابوهریره نیز این اشتباه را کرده بود. ابوهریره در غالب امور به سبب کمی درایت و سادگی، اشتباه می‌فهمید، چنانکه در ارتباط با پیشگوییِ به آتش افکنده شدن صحابی اشتباه متوجه شد. او همین‌طور آیه وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ[1] را چنان اشتباه معنی می‌کرد که شنوندگان می‌خندیدند، چراکه وی می‌خواست از این آیه اثبات کند قبل از مرگ حضرت عیسی همه اهل کتاب به او ایمان خواهند آورد، در حالی که، در قرائت دوم این آیه به جای قبل موته، **قبل موتهم** آمده است. به علاوه، این عقیده صراحتاً مخالف قرآن شریف است که روزگاری فرا خواهد رسید که همهٔ مردم به حضرت عیسی ایمان خواهند آورد، زیرا خدای تعالی در قرآن شریف می‌فرماید: يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ[2] یعنی ای عیسی، من تو را می‌میرانم و پس از مرگ بسان مومنان به سوی خویش بالا می‌برم و سپس از تمام اتهامات تو را مبرّا می‌سازم و پیروان تو را تا قیامت بر منکرانت غلبه می‌دهم. اکنون بدیهی است که اگر قبل از قیامت، همه مردم اهل کتاب به حضرت عیسی ایمان بیاورند، در آن صورت کدام

---

[1] نساء: ۱۶۰

[2] آل عمران: ۵۶

مخالفانی تا قیامت باقی خواهند ماند؟ سپس خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ[1] یعنی در بین یهود و نصاری تا قیام قیامت دشمنی و عداوت ادامه خواهد داشت. پس، پیدا است که اگر تمام یهود قبل از قیامت به حضرت عیسی ایمان بیاورند، آنگاه چه کسانی تا قیامت عداوت خواهند نمود؟ علاوه بر این، این تصور که تمام یهود به حضرت عیسی ایمان می‌آورند، از این لحاظ نیز بیهوده و خلاف عقل است که این اعتقاد خلاف واقعیت است. چون، از دورۀ حضرت عیسی حدود ۲۰۰۰ سال می‌گذرد و بر هیچ کسی پوشیده نیست که در این مدت صدها میلیون یهود در حالتی از دنیا درگذشته‌اند که منکر و دشنام دهنده و تکفیر کنندۀ حضرت عیسی بودند. پس این قول چگونه می‌تواند درست باشد که هر یهودی به آن‌حضرت ایمان خواهد آورد. میانگین این دو هزار ساله را دربیاورید که چقدر یهود در حالت بی‌ایمانی مردند، آیا دربارۀ آنها می‌توانیم رضی الله عنهم بگوییم؟

خلاصه، اجماعِ تمام صحابه، نه تنها بر وفات حضرت عیسی بود بلکه بر وفات کلیۀ پیامبران بود و این اولین اجماعی بود که پس از وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمل آمد. به سبب همین اجماع همۀ صحابه قائل به وفات حضرت عیسی گشتند و حسان بن ثابت به دلیل همین اجماع مرثیه مزبور را سرود و ترجمه آن چنانکه نوشتیم این است که ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تو مردمک

---

[1] مائده: ۶۵

چشمم بودی، من در اثر درگذشت تو کور شدم. اکنون پس از تو هر کسی بمیرد، عیسی باشد یا موسی، برایم فرقی نمی‌کند، چراکه من فقط از درگذشت تو بیم داشتم. در حقیقت صحابه رضی الله عنهم عاشق حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و به هیچ وجه نمی‌توانستند تحمل کنند که آن عیسی که وجودش را ریشهٔ اصلی شرک عظیمی قرار دادند، زنده باشد و آن‌حضرت فوت کنند. بنابراین اگر به هنگام وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند که حضرت عیسی با جسم عنصری در آسمان زنده است و پیامبر برگزیدهٔشان فوت شده در آن صورت در اثر این غم می‌مردند، چراکه هرگز تحمل این امر را نداشتند که پیامبری دیگر زنده باشد و پیامبر عزیزشان در قبر گذاشته شود. اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین.

معنی کردن این کلام خدای تعالی: بَل رَّفَعَهُ اللَّـهُ إِلَيْهِ[1] را به این صورت که حضرت عیسی با جسم عنصری خود در آسمان دوم نزد حضرت یحیی رفته است، چقدر کج‌فهمی و نادانی است. آیا خدای عزوجل در آسمان دوم نشسته است؟ و آیا در قرآن شریف در محلی دیگر نیز رفع الی الله به همین معنی آمده که انسان با جسم عنصری بالای آسمان برده شود؟ و آیا در قرآن شریف نظیر آن وجود دارد که جسم عنصری به سوی آسمان برده شود؟ آیه دیگری نیز مشابه این آیه در قرآن شریف آمده است: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ

---

[1] نساء: ۱۵۹

رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً[1]. آیا معنی این آیه این است که ای نفس اطمینان یافته! با جسم عنصری به آسمان دوم برو؟ خداوند متعال در قرآن شریف در مورد بلعم باعور می‌فرماید که ما خواستیم او را به سوی خود بالا ببریم امّا، وی به سمت زمین گرایید. آیا معنی این آیه نیز همین است که خدای تعالی می‌خواست بلعم باعور را همراه جسم عنصری به بالای آسمان ببرد امّا، بلعم ترجیح داد که بر روی زمین بماند؛ افسوس چقدر قرآن شریف را تحریف می‌کنند. همچنین این مردم می‌گویند که در قرآن شریف مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ[2] آمده و از آن ثابت می‌شود که حضرت عیسی را به آسمان بردند؛ امّا، هر انسان عاقلی می‌تواند بفهمد که کسی که نه کشته شود و نه مصلوب گردد درباره‌اش هرگز لازم نمی‌شود که با جسم عنصری به آسمان برده شود. در آیه بعدی صریحاً این کلمه آمده است که لَـٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ یعنی یهود موفق به کشتن نشدند، بلکه خداوند متعال آنها را در این شبهه افکند که فکر کنند وی را کشتند. پس، جهت ایجاد شبهه چه نیازی به لعنتی نمودن مومنی با مصلوب کردنش بود؟[3] یا چه حاجتی به مصلوب نمودن یکی

---

[1] فجر: ۲۸، ۲۹

[2] نساء: ۱۵۸

[3] عجیب است که معبران بزرگ خواب وقتی که رؤیت حضرت عیسی در خواب را تعبیر می‌کنند، اینگونه می‌نویسند: کسی که حضرت عیسی را در خواب ببیند، از بلا و مصیبت نجات یافته و به کشوری دیگر نقل مکان خواهد کرد و از یک سرزمین به سرزمینی دیگر مهاجرت خواهد نمود؛ آنها نمی‌نویسند که وی به آسمان صعود می‌کند. رجوع کنید به کتاب تعطیر الانام و کتب معبران بزرگ

از یهودیان با در آوردن او به شکل حضرت عیسی بود؟ زیرا، در این صورت چنین فردی می‌توانست خود را دشمن حضرت عیسی اعلام نموده و با دادن نشانه و علایم اهل و عیال خود در دم خود را نجات دهد و می‌توانست بگوید که عیسی با جادو مرا به شکل خود درآورده است، امّا، این توهم چقدر جنون‌آمیز است! چرا لَـٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ را اینگونه معنی نمی‌کنند که حضرت عیسی روی صلیب فوت نکرد بلکه به حالت اغما رفت و بعد از دو یا سه روز به هوش آمد و با استفاده از مرهم عیسی [که تاکنون در صدها کتاب طبی موجود است و آن را برای حضرت عیسی ساخته بودند] زخمهایش خوب شدند.

بدبختی دیگر این است که آنها شأن نزول این آیات را در نظر نمی‌گیرند. قرآن شریف در رفع اختلافات بین یهود و نصاری داور است تا درمورد اختلافاتشان قضاوت کند و این امر نیز بر عهده‌اش بود که در امور متنازعشان داوری کند. از جملهٔ امور متنازع آنان یکی این بود که یهود می‌گفتند در تورات ما نوشته شده است کسی که بر روی صلیب کشته شود، لعنتی است و روحش پس از مرگ نزد خدا برده نمی‌شود؛ از آنجایی که حضرت عیسی روی صلیب مرد، لذا به سوی خدا برده نشد و درهای آسمان برایش گشوده نشدند. مسیحیان که در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، این عقیدهٔ خود را انتشار دادند و تاکنون نیز بر همین باورند که حضرت عیسی با جان دادن روی صلیب لعنتی گشت، امّا، وی این لعنت را خود عمداً جهت

دیگر. برای انسان عاقل جهت کشف حقیقت، این بُعد ذکر شده نیز جای تأمل دارد. [مؤلف]

رستگاری دیگران پذیرفت و عاقبت نیز نه با جسم عنصری، بلکه با جسم جلالی تازه که از گوشت و استخوان و مادۀ زوال‌پذیر پاک بود، به سوی خدا برده شد.[1] خدای تعالی در قرآن شریف درباره آنان حکم داد که کشته شدن یا جان دادن عیسی روی صلیب و لعنتی گشتن او به حکم تورات خلاف واقعیت است، بلکه واقعیت این است که او از مرگ روی صلیب نجات داده شد و بسان مومنان به سوی خدای تعالی برده شد و مانند هر مومنی که پس از دریافت جسم جلالی از خداوند متعال به سوی خدا برده می‌شود، به سوی حضرت حق رفت. از خطبه‌ای که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از بازگشت از معراج بازگو نمودند، نیز معلوم می‌شود که مسیح به آن پیامبرانی ملحق گشت که قبل از وی درگذشته بودند، و همان‌گونه که آن‌حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجسام آن پیامبران را دیدند، حضرت عیسی را نیز مثل آنها و همراهشان دیدند و هیچ جسم متفاوتی مشاهده نکردند.

---

[1] اگر معنی آیه بَل رَّفَعَهُ اللَّـهُ إِلَيْهِ این است که حضرت عیسی با جسم عنصری به آسمان برده شد، یکی به ما نشان دهد که کجای قرآن شریف آیه‌ای هست که دربارۀ این امر متنازع قضاوت و داوری کند؛ یعنی، آیه‌ای که در آن نوشته شده باشد که حضرت عیسی پس از مرگ بسان مومنان به سوی خدای تعالی برده شده و به یحیی و پیامبران دیگر و غیره ملحق خواهد شد. آیا خدای تعالی نعوذبالله در فهم این موضوع اشتباه کرد که یهود منکر رفع روحانی‌ای بودند که مال همۀ مومنان بعد از مرگشان صورت می‌گیرد، اما خداوند متعال چیز دیگر فهمید. نعوذبالله من هذا الافتراء علی الله سبحان الله تبارک و تعالی. [مؤلف]

بنابراین، این مسئله چقدر سرراست و روشن بود که یهود تنها به دلیل رفع روحانی حضرت عیسی انکار کرده بودند چون همین رفع، ضد مفهوم لعنت است، امّا، مسلمین به سبب ناآگاهی خود رفع روحانی را رفع جسمانی فرض نمودند. یهود هرگز این اعتقاد را ندارند که کسی که با جسم عنصری در آسمان نرود، مومن نیست، بلکه آنها تا به امروز نیز به همین امر تاکید دارند که کسی که رفع روحانی‌اش صورت نگیرد و درهای آسمان برایش گشوده نشوند، نمی‌تواند مومن باشد. چنانکه خداوند متعال در قرآن شریف نیز می‌فرماید: لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ[1] یعنی برای کافران درهای آسمان گشوده نخواهند شد امّا، درباره مومنان می‌فرماید: مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْأَبْوَابُ[2] یعنی برای مومنان درهای آسمان گشوده خواهند شد. پس یهود بر سر همین مسئله نزاع داشتند که نعوذبالله حضرت عیسی علیه السلام کافر است و به همین دلیل رفع او به سوی خدای تعالی صورت نگرفته است. یهودیان هنوز زنده‌اند و نمردند؛ از آنها بپرسید که آیا کسی که روی صلیب بمیرد، نتیجه‌اش این است که وی همراه جسم عنصری به آسمان نمی‌رود و جسمش به سوی خدای تعالی برده نمی‌شود؟ جهالت نیز بلای عجیبی است! مسلمانان به سبب نفهمی خود سخن اصلی را از کجا به کجا کشانده‌اند و منتظر انسان مرده مانده‌اند، در حالی که در روایات سنّ

---

[1] اعراف: ۴۱

[2] ص: ۵۱

حضرت عیسی را ۱۲۰ سال نوشته‌اند. آیا آن صد و بیست سال تا حال سپری نشده است؟!

آنها همین‌طور به دلیل نفهمی خود بین قرآن شریف و احادیث تناقض ایجاد کرده‌اند، زیرا خداوند متعال در قرآن شریف به آن شخصی که در روایات به نام دجال آمده، شیطان خطاب می‌کند، چنانکه از قول شیطان می‌فرماید: قَالَ أَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ[1] یعنی شیطان در پیشگاه الهی درخواست کرد که اجازه بده تا آن زمان هلاک نشوم که کسانی که دلشان مرده است، دوباره زنده گردند. خدا گفت: من به تو مهلت می‌دهم. بنابراین، آن دجالی که در احادیث ذکر شده، خود شیطان است که در آخرالزمان کشته می‌شود. چنانکه دانیال نیز همین را نوشته و برخی احادیث نیز همین را می‌گویند. چون مسیحیت مظهر کامل شیطان است، لذا در سوره فاتحه از دجال هیچ ذکری نشده است، امّا، دستور داده شده که جهت مصون ماندن از شر نصاری از خداوند متعال پناه بطلبید. اگر دجال مفسدی جداگانه بود، آنگاه خداوند متعال در قرآن شریف به جای گفتن وَلَاالضَّالِّينَ[2]، بایستی وَلَاالدَّجَّال می‌فرمود. و از عبارت آیه إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ منظور بعثت جسمانی نیست چون شیطان فقط تا زمانی زنده است که انسانها زنده‌اند. آری، شیطان از خود کاری نمی‌کند، بلکه از طریق مظاهر خود کار می‌کند و آن مظاهر، همین انسان را خدا قرار

---

[1] اعراف: ۱۵،۱۶

[2] فاتحه: ۷

می‌دهند. چون اینان به صورت گروهی و فرقه‌ای هستند، لذا بر آنها نام دجال نهاده شده است، چراکه در زبان عربی به گروه، دجال نیز می‌گویند. اگر دجال را جدا از واعظان گمراه مسیحی بدانیم در آن صورت تناقضی شکل می‌گیرد. تناقض در این است که از روایات معلوم می‌شود دجال در آخرالزمان در روی تمام زمین محیط خواهد گشت؛ همچنین از همان روایات ثابت می‌شود که در آخرالزمان کلیسا بر تمام ادیان غلبه پیدا خواهد کرد. چطور این تناقض می‌تواند رفع می‌شود مگر این که تصور کنیم که هر دو اینها یکی هستند.

علاوه بر این خداوند متعال عالم الغیب است. وی درمورد فتنۀ نصرانیت در قرآن شریف می‌فرماید: نزدیک است به سبب آن، آسمانها شکافته شود و کوه‌ها ریز گردد، امّا، دربارۀ دجالی که به قول مخالفان ما با قدرت و طاقت شدیدی ادعای الوهیت خواهد کرد و بزرگتر از تمام فتنه‌های دنیا خواهد بود، در قرآن شریف این اندازه هم ذکر نشده که از این فتنه یک کوه کوچک هم می‌تواند شکافته شود. عجیب است که قرآن شریف فتنۀ مسیحیت را بزرگترین فتنه می‌داند و مخالفان ما دربارۀ دجالی دیگر، شور و جنجال به پا می‌کنند.

اشتباه مسیحیان را هم نگاه کنید که از طرفی حضرت عیسی را خدا قرار داده‌اند و از طرف دیگر قائل به ملعون بودن او نیز هستند. در حالی که همۀ اهل لغت بر این معنی اتفاق نظر دارند که لعنت امری روحانی است و ملعون به راندۀ درگاه الهی می‌گویند، یعنی کسی که نزد خدا برده نشود و در دلش هیچ تعلقِ محبت و اطاعت خدا باقی نماند و خدا از وی بیزار و وی از خدا بیزار شود. به همین دلیل نام

شیطان لعین است. پس، آیا انسانی عاقل می‌تواند بپذیرد که رابطۀ قلبی حضرت عیسی با خداوند متعال قطع شده بود و خداوند متعال نیز از او بیزار شده بود؟ تعجب‌آور است که از یک طرف مسیحیان با ارجاع به انجیل می‌گویند که این واقعۀ حضرت عیسی با واقعۀ حضرت یونس و حضرت اسحاق مشابهت داشت و سپس خودشان بر خلاف این مشابهت، عقیده‌ای را اتخاذ می‌کنند. آیا آنها می‌توانند به ما بگویند که یونس پیامبر در شکم ماهی به شکل مرده داخل شده بود و در همین حالت مردگی تا دو یا سه روز ماند؛ اگر اینطور بود، پس در این صورت یسوع چه مشابهتی با یونس پیدا کرد، زنده با مرده چه مشابهتی دارد؟ آیا مسیحیان محترم می‌توانند به ما بگویند که اسحاق پس از ذبح شدن در حقیقت زنده شده بود؟ و اگر چنین اتفاقی نیفتاد، پس واقعۀ یسوع با واقعۀ اسحاق چه مشابهتی دارد؟

سپس، یسوع مسیح در انجیل می‌گوید که اگر شما به اندازۀ خردل هم ایمان داشته باشید و به کوه بگویید که از اینجا به آنجا برو، همین اتفاق خواهد افتاد؛ امّا، دعای یسوع که جهت حفظ جان خود تمام شب آن را خوانده بود، به هدر رفت و مستجاب نگشت. اکنون بررسی کنید که حالِ ایمان خود یسوع از روی انجیل چگونه بود؟ هرگز حقیقت ندارد که یسوع این دعا را می‌کرد که من روی صلیب بمیرم امّا، نگران و مضطرب نشوم. آیا دعایی که وی در باغ خوانده بود، فقط جهت رفع نگرانی و اضطراب بود؟ اگر حقیقت همین بود در آن صورت چرا به هنگام کشیده شدن روی صلیب گفت: **ایلی ایلی لما سبقتنی**؟ آیا این جمله دال بر این است که تا آن زمان نگرانی و

اضطرابش رفع شده بود؟! حرف ساختگی تا کی می‌تواند دوام بیاورد. در دعای یسوع به صراحت این کلمات است که این پیاله از من دور گردد و خداوند متعال آن پیاله را دور کرد و اسبابی فراهم نمود که برای حفظ جانش، کافی بودند. مثلاً اینکه یسوع مسیح طبق روال شش یا هفت روز روی صلیب نماند بلکه در همان روز از صلیب به پایین آورده شد و همین‌طور اینکه استخوانش را نشکستند درحالی که استخوان‌های دیگران را همیشه می‌شکستند. خلاف قیاس است که وی با این آزار اندک مرده باشد.

مخالفان‌ما قائلند که حضرت عیسی علیه السلام از صلیب محفوظ ماند و با جسم عنصری به بالای آسمان رفت. این اعتقادی است که به سبب آن بر قرآن شریف اعتراض شدیدی وارد می‌شود چراکه قرآن شریف تمام استدلالهای مسیحیان را که با آن آنان الوهیت حضرت عیسی را ثابت می‌کنند، رد می‌کند چنانکه قرآن شریف تولد حضرت عیسی بدون پدر را [که مسیحیان از آن دلیل الوهیت حضرت مسیح را اقامه می‌کنند] با گفتن این رد می‌کند که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّـهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ[1]. پس، اگر حضرت عیسی در حقیقت با جسم عنصری به آسمان صعود کرده بود و قرار است که دوباره با آن جسم نازل شود، در آن صورت این ویژگی‌اش، بیشتر از تولد بدون پدرش گمراه کننده است. حال جواب بدهید که

---

[1] آل عمران: ۶۰ [همانا نزد خدا مثال عیسی همچون مثال آدم است که وی را از گل آفرید، سپس دستور داد، باش و آن به وجود آمد. مترجم]

خداوند متعال در کجای قرآن شریف با آوردن نظیرش، آن را رد نموده است؟ آیا خداوند متعال نتوانست که این ویژگی‌اش را ازبین ببرد؟ ما باز به بیان گذشته بازمی‌گردیم و می‌گوییم که صحابه رضی الله عنهم بر امری که به طور اجماع عقیده داشتند، این بود که تمام پیامبران علیهم السلام فوت شده‌اند و هیچ کسی از آنها زنده نیست و تمامی صحابه بر همین عقیده فوت کردند و این عقیده مطابق نص صریح قرآن شریف بود.

هیچ دروغی بزرگتر از این نیست که پس از صحابه ادعا شود که این امت در یک زمانی اجماع کرده بود که[1] حضرت عیسی در آسمان با جسم عنصری، زنده و موجود است. بر گویندۀ این گفتار این قول امام احمد بن حنبل صدق می‌کند که هر کسی که پس از صحابه ادعای اجماع در مسئله‌ای بکند، کذّاب و دروغگوست.

حقیقت اصلی این است که پس از گذشت سه قرن، امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم گشت و صدها نوع عقاید مختلف شیوع پیدا کرد، و اختلاف تا این حد گسترده شد که مسلمانان در عقیدۀ ظهور مهدی و مسیح هم یکپارچه نماندند. مهدیِ اهل تشیع در یک غاری نهفته است

---

[1] لازم به ذکر است که این امر نیز از هیچ آیۀ قطعی الدلاله یا هیچ حدیث صحیح مرفوع متصل ثابت نمی‌شود که عیسی در حقیقت با جسم عنصری به آسمان رفت. پس کسی که برده شدنش به آسمان ثابت شده نیست، انتظار آمدن مجددش چه کار خام و عبثی است. پس قبل از هر چیز صعود حضرت عیسی به آسمان را با یکی از آیات قطعی الدلاله یا حدیث صحیح مرفوع متصل ثابت کنید وگرنه مخالفت بی‌اساس دور از تقواست. [مؤلف]

و اصل قرآن شریف را با خود دارد و در هنگامی ظهور خواهد کرد که صحابه رضی الله عنهم نیز دوباره زنده شوند و وی از آنها انتقام غصب خلافت را می‌گیرد. مهدی اهل سنت نیز طبق قولشان نه به طور قطعی و یقینی از یک خاندان معین متولد خواهد شد و نه به طور قطعی و یقینی در زمانهٔ عیسی ظهور می‌کند. برخی می‌گویند که از بنی فاطمه خواهد بود و بعضی بر این باورند که از بنی عباس خواهد بود و برخی با استناد به حدیثی گمان می‌کنند که وی یکی از این امت خواهد بود؛ بعضی هم می‌گویند که آمدن مهدی در دوره میانی ضروری است و مسیح موعود پس از او خواهد آمد و بر این باور خویش، احادیث ارائه می‌کنند. قول برخی این است که مسیح و مهدی دو شخصیت جداگانه نیستن بلکه مهدی همان مسیح است و بر این قول خود حدیث **لا مهدی الا عیسی** را عنوان می‌کنند. بعضی درباره دجال گمان می‌کنند که ابن صیاد دجال است[1] و مخفی است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد، در حالی که آن بیچاره مسلمان شده بود و مرگش هم بر اسلام اتفاق افتاد و مسلمین نماز میتش را هم اقامه کردند. برخی می‌گویند که دجال در کلیسا اسیر است یعنی در یکی از کلیساها محبوس است و عاقبت از آن بیرون خواهد آمد. این قول اخیر اگرچه درست است، امّا، باوجود واضح و روشن بودنش، معنی آن را به انحراف کشاندند. شکی نیست که منظور از دجال، جنّ مسیحیت است که تا مدتی در کلیسا محبوس بوده و از تصرفات دجالی خود دست کشیده

---

[1] حج کردن ابن صیاد نیز ثابت است؛ وی مسلمان بود اما باوجود حج کردن و مسلمان بودن از دجال خوانده شدن مصون نماند. [مؤلف]

بود، امّا، اکنون در آخرالزمان از قید و بند کاملاً آزاد شده است و بندهای او به طور تمام باز شدند تا حملاتی را انجام دهد که در تقدیرش است. برخی مسلمانان باور دارند که دجال از نوع انسان نیست بلکه نام شیطان است[1] و بعضی درباره حضرت عیسی گمان می‌کنند که وی در آسمان زنده است و برخی فرقه‌های مسلمانان مانند معتزله می‌گویند که حضرت عیسی وفات یافته است. همین‌طور از قدیم برخی از صوفیان اعتقاد داشته‌اند که مراد از مسیح موعود، فردی از امت است که از همین امت متولد خواهد شد. اکنون کمی بیندیشید که در مورد مسیح و مهدی و دجال چقدر اختلاف در این امت وجود دارد و مطابق آیه كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ[2] هر کسی درمورد عقیدهٔ خود ادعای اجماع می‌کند. پس حقیقت اصلی این است که وقتی در شریعتی اختلافات فراوان پدیدار شوند، همان اختلافات طبعاً اقتضا می‌کند که جهت حل آنها شخصی از طرف خداوند متعال بیاید، چراکه سنت الله از قدیم همین بوده است. هنگامی که در بین یهود اختلافات زیادی ایجاد شد، حضرت عیسی برای آنها به عنوان داور و قاضی آمد و

---

[1] نام این شیطان به عبارت دیگر جن مسیحیت است. این جن در زمانهٔ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کلیسا محبوس بود و تنها به وسیلهٔ جساسه، اخبار اسلامی را دریافت می‌کرد اما پس از گذشت سه قرن، مطابق خبر پیامبران علیهم السلام، این جن رها شد و هر روز بر قدرتش افزوده شد تا اینکه در قرن سیزدهم هجری با شدت و حدت زیادی خروج نمود. همین جن، دجال هم نام دارد. هر کسی که بخواهد، می‌تواند این حقیقت را بفهمد. خداوند متعال دربارهٔ همین جن در پایان سورهٔ فاتحه در دعای وَلَا الضَّالِّينَ هشدار داده است. [مؤلف]

[2] روم: ۳۳ [هر گروهی به عقایدی که دارد شاد است. مترجم]

هنگامی که در بین مسیحیان و یهود اختلافات به شدت اوج گرفتند، برای آنها حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خداوند متعال به عنوان داور و قاضی مبعوث شد.

اکنون در این زمانه، دنیا پر از اختلافات گشته است. از طرفی یهود یک چیزی می‌گویند و از طرف دیگر مسیحیان چیزی دیگر ظاهر می‌کنند. در امت محمدیه به طور مجزّا اختلافات درونی وجود دارند و مشرکان دیگر ضد همه ادیان نظراتی را ارائه می‌دهند و آنقدر ادیان و مذاهب جدید و عقاید تازه شکل گرفته‌اند که گویی هر انسان مذهب خاصی دارد. بنابراین، مطابق سنت الله ضروری بود که جهت حل همهٔ این اختلافات، داوری بیاید. به همین حَکَم و داور، نام مسیح موعود و مهدی مسعود داده شد، یعنی جهت حل نزاعهای خارجی به نام مسیح موسوم شد و برای حل اختلافات درونی مسلمین مهدی معهود نامگذاری شد. اگرچه در این زمینه سنت الله، آنقدر به تواتر رسیده است که هیچ لزومی نداشت که در احادیث اظهار شود که شخصی به عنوان داور خواهد آمد که مسیح نام خواهد داشت؛ امّا، در احادیث، این پیشگویی موجود است که آن مسیح موعود که از همین امت خواهد بود، از طرف خداوند متعال به عنوان داور ظهور می‌کند، یعنی هر چقدر اختلافات داخلی و خارجی وجود داشته باشند، خداوند متعال جهت رفع آنها او را بر خواهد انگیخت و آنگاه همان عقیده راستین خواهد بود که داور خواهد داشت چراکه خداوند متعال او را بر راستی استوار خواهد نمود و وی هرسخنی که بگوید، با بصیرت کامل خواهد گفت و هیچ فرقه‌ای حق نخواهد داشت که به دلیل اختلاف عقیده، با

وی به بحث و محاجه بپردازد، چون در آن زمانه مسایل نقلی که تصریح آنها در قرآن شریف نیامده باشد، به سبب عقاید مختلف مشتبه خواهند شد و نزاع کنندگان داخلی و خارجی به دلیل کثرت اختلافات به شدت نیاز به یک داور و قاضی خواهند داشت. آن داور با شهادت آسمانی، حقانیت خود را به نمایش خواهد گذاشت، چنانکه در زمان حضرت عیسی اینگونه شد و به همین قیاس پس از او در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد و همین‌طور در زمان موعود آخر هم به وقوع خواهد پیوست.

در اینجا این سنت الله را نیز باید به خاطر سپرد که برای مردم در هر پیشگویی که از طرف خداوند متعال درباره آمدن مرسل عظیم الشانی داده می‌شود، به حتم آزمایش و آزمونی نهفته است، چنانکه برای حضرت عیسی در کتب یهود پیشگویی شده بود که وی در زمانی خواهد آمد که ایلیای نبی دوباره از آسمان نازل شود. این پیشگویی در کتاب ملاکی تاکنون نیز مسطور است و برای یهود به شدت موجب لغزششان گشت. آنها هنوز منتظر ایلیا نبی از آسمان هستند چون باور دارند که لازم است اول او نازل شود و سپس مسیح صادق بیاید، امّا، تاکنون نه ایلیا دوباره آمده و نه چنین مسیحی ظهور نموده است که این شرط را برآورده کند.

همین‌طور در تورات درباره حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشگویی شده بود که وی از خاندان یهود یعنی از اولاد ابراهیم متولد می‌شود و از خود آنها و از میان برادرانشان ظهور خواهد کرد و کلیهٔ پیامبرانی که در بنی اسرائیل بودند، از این پیشگویی این معنی

را استنباط می‌کردند که پیامبر آخرالزمان از بنی اسرائیل خواهد بود، امّا، وی عاقبت از بنی اسماعیل متولد شد. این مسئله برای یهود موجب لغزش شدیدی گشت. چنانچه در تورات این کلمات به طور صریح آمده بود که آن پیامبر از بنی اسماعیل خواهد آمد و مکان تولد او مکه و نامش محمد و نام پدرش عبدالله است، این فتنه در بین یهود اصلاً صورت نمی‌گرفت.

پس، با وجود اینکه برای این موضوع دو مثال وجود دارد که ارادۀ خداوند متعال در چنین پیشگویی‌هایی بر این است که بندگان خود را مورد آزمایش قرار دهد، جای تعجب خواهد بود که مخالفان‌ما چطور باوجود اختلافات فراوان درباره مسیح موعود که در احادیث هر فرقه وجود دارند، در عین حال که که این فرقه‌ها به اتفاق هم وی را امتی نیز قرار داده‌اند، مطمئن هستند که مسیح به حتم از آسمان نازل خواهد شد، در حالی که نازل شدن از آسمان به خودی خود هم غیرعقلانی و خلاف نص قرآن شریف است.[1] خداوند متعال می‌فرماید: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا[2]. پس اگر صعود جسم

---

[1] از هیچ حدیث صحیح مرفوع متصلی اثبات نمی‌شود که عیسی از آسمان نازل خواهد شد. در رابطه با کاربرد کلمۀ نزول در روایات باید گفت که این کلمه درحقیقت برای اکرام و تکریم بکار برده می‌شود، چنانکه [در زبان عربی] می‌گویند که فلان لشکر در فلان جا نازل شده و به همین دلیل به مسافر نزیل می‌گویند. بنابراین، تنها بر مبنای کلمۀ نزول، گمان نزول از آسمان بردن، بی‌نهایت نفهمی است. [مؤلف]

[2] بنی اسرائیل: ۹۴ [بگو پرورگارم پاک است. من جز بشر رسول نیستم]. مترجم

عنصری انسان به آسمان از عادت الله بود، چرا در این آیه به کفار قریش پاسخ منفی داده شد؟ آیا عیسی بشر نبود و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشر است؟ و آیا خداوند متعال به هنگام بردن حضرت عیسی به آسمان، آن وعده را فراموش کرد که: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا؟[1] امّا، زمانی که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشانهٔ رفتن به آسمان طلبیده شد، این وعده به یادش آمد. کسی که درباره کتاب الله علم و آگاهی دارد، به خوبی می‌داند که قرآن شریف با قول خود بر وفات حضرت عیسی شهادت داده است و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با فعل خود یعنی با رؤیت خود گواهی داد که حضرت مسیح را در جماعت فوت شدگان دید. علاوه بر این دو شهادت، شهادت سوم گواهی من است که با دریافت وحی از خداوند متعال می‌دهم. اگر برای من نشانه‌های خداوند متعال به وقوع نپیوستند و زمین و آسمان دربارهٔ من گواهی نداده‌اند، آنگاه من کاذب و دروغگویم، امّا، چنانچه برای من نشانه‌ها به ظهور رسیدند و اقتضای زمان موجب ظهورم گشت، در این صورت انکار من به مثابهٔ دست زدن بر لبهٔ شمشیر برّان است.

فقط در دوران من در رمضان کسوف و خسوف روی داد. فقط در زمانهٔ من مطابق احادیث صحیحه و قرآن شریف و کتب پیشین طاعون آمد و فقط در روزگار من ابزار سواری جدیدی یعنی قطار اختراع شد

---

[1] مرسلات: ۲۶، ۲۷ [آیا ما زمین را دربرگیرندهٔ «انسانها» قرار ندادیم چه در حال حیات و چه در حال مرگ]. مترجم

و فقط در عصر من مطابق پیشگوییها زلزله‌ها آمدند. پس آیا تقوا اقتضا نمی‌کرد که به جسارت تکذیبم نکنند؟

ببینید من با یاد سوگند خداوند متعال می‌گویم که هزاران نشانهٔ تصدیق من به وقوع پیوسته‌اند و همچنان هم در حال روی دادن هستند و در آینده نیز روی خواهند داد. چنانچه این نقشه‌ای انسانی بود، هرگز اینقدر مورد تایید و نصرت الهی قرار نمی‌گرفتم. به دور از انصاف و ایمان است که از هزاران نشانه که به ظهور رسیده‌اند، تنها یک یا دو نشانه را، آن هم فقط با نیت فریب دادن مردم عنوان کنید و مطرح کنید که فلان پیشگویی و فلان پیشگویی محقق نشده‌اند. ای نادانان و تهی‌مغزان و ای کسانی که دور از انصاف و ایمانید! چنانچه از هزاران پیشگویی، تحقق یافتن یک یا دو پیشگویی را نتوانستید بفهمید، آنگاه آیا با این عذرِ عدم فهم خود می‌توانید در نزد خداوند متعال معذور باشید؟[1] توبه کنید که ایام خدا نزدیک است و آن نشانه‌هایی که زمین را هلاک خواهند نمود، در آستانهٔ ظهورند.

این نشانه‌های خداست که تقدیم می‌دارم؛ تأمل به خرج دهید که برای این مخالفت خویش چه دلیلی در دست دارید؟ احادیثی را عنوان

---

[1] اگر نشانه‌هایم را که در تایید من تاکنون به ظهور رسیده‌اند، شمارش کنیم، تعداد آنها به بیش از سیصد هزار می‌رسد. اگر از این همهٔ نشانه‌ها دو یا سه نشانه در نظر مخالفان ما مشتبه آمده‌اند، آیا راه تقوای این مردم همین است که به ایجاد سروصدا دربارهٔ آنها بپردازند و از نشانه‌های فراوان دیگر استفاده نکنند؟ آیا در پیشگویی‌های پیامبران مشتبه بودن بعضی پیشگویی‌ها یافت نمی‌شود؟ [مؤلف]

می‌کنید که قرآن شریف مخالف آنها شهادت می‌دهد. علاوه بر این، بعضی از احادیث نیز مخالف آن احادیث وجود دارند و همین‌طور وقایع هم مخالف آن روایات به وقوع می‌پیوندند. آن دجال کجاست که (مردم را) از آن می‌ترسانید؟ امّا، دجالی که در **لاالضالین** ذکر شده، روز به روز در حال پیشرفت است و نزدیک است که زمین و آسمان از فتنهٔ آن شکافته شوند. بنابراین، اگر در دلهای شما ترس از خدا بود، اندیشه و تعمق در سوره فاتحه هم برای شما کافی بود. آیا ممکن نیست آنچه که شما به عنوان معنی پیشگویی مسیح موعود درک کرده‌اید، درست نباشد؟ آیا نمونه‌ای از این اشتباهات در بین یهود و نصاری وجود ندارند؟ پس شما چطور می‌توانید از اشتباه کردن مصون بمانید؟ و آیا این سنت خدا نیست که گاهی بندگان خود را با چنین پیشگویی‌هایی امتحان می‌کند، مانند پیشگویی‌هایی که در تورات و ملاکی نبی و انجیل وارد شده‌اند و یهود و نصاری را امتحان نمودند. بنابراین از چهارچوب تقوا قدم بیرون منهید. آیا چنانکه یهود و پیامبرانشان فهمیده بودند، آخرین پیامبر از بنی اسرائیل آمد؟ و آیا ایلیا دوباره به زمین آمد؟ هرگز، بلکه یهود در هر دو مورد اشتباه کردند. پس شما نیز بترسید، چون خداوند متعال در سوره فاتحه اخطار می‌دهد که مبادا یهود شوید. یهود نیز بسان ادعایتان، به ظاهرِ کلمات چنگ زده بودند. امّا، به دلیل این که فرمایش حَکَم و داور را نپذیرفتند و از نشانه‌هایش هیچ سودی نبردند، مواخذه شدند و هیچ عذری هم از آنان پذیرفته نشد.

این نکته نیز درخور توجه است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرن هفتم پس از حضرت عیسی علیه السلام برانگیخته

شد. زیرا خداوند متعال دید که تا قرن هفتم ضلالت و گمراهی زیادی در یهود و نصاری ایجاد شد. بنابراین، جهت اصلاح هر دو قوم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان داور مبعوث نمود. امّا، داوری که برای مسلمین مقدّر بود، خداوند متعال میعاد ظهورش را از میعاد قبلی دو برابر یعنی در قرن چهاردهم قرار داد. این اشاره به این مورد بود که مسیحیان تا قرن هفتم منحرف شدند، امّا، مسلمانان در مدت زمانی، دو برابر مسیحیان منحرف خواهند شد و در آغاز قرن چهاردهم داورشان ظهور خواهد کرد.

اکنون به بیان اول خود باز می‌گردیم. چنانکه بیان کردیم از سه نوع وحی، وحی اکمل و اتم آن است که در صنف سوم علم است و دریافت کنندهٔ آن سراپا غرق در انوار سبحانی می‌باشد و این صنف سوم به نام حق الیقین موسوم است. ما بیان کردیم که صنف اول وحی یا خواب (ما را) تنها به مرتبهٔ علم الیقین می‌رساند، چنانکه شخصی در شب تاریک دودی را ببیند و به ظن خود استدلال کند که باید در آنجا آتش باشد. این استدلال او هرگز یقینی و قطعی نیست ، بلکه ممکن است که غباری باشد که شبیه دود یا دود است امّا، از زمینی بیرون می‌آید که در آن مادهٔ آتشین وجود دارد. بنابراین، این مرتبهٔ علم نمی‌تواند انسان عاقل را از شکوک و شبهات رهایی بخشد و ترقی دهد، بلکه تنها فکری است که در ذهن انسان ایجاد می‌شود. بنابراین، کسانی که در این مرتبهٔ علم هستند خوابها و الهامات را تنها در اثر ساخت ذهنی خود دریافت می‌کنند و هیچ حالت خوب عملی و کردار در آنها وجود ندارد. این مثال علم الیقین است و کسی که سرچشمهٔ

خواب یا الهامش به این مرتبۀ علم باشد، بر دل او ا شیطان غالباً تسلط دارد و جهت گمراه کردنش گاهی اوقات به وی خوابها یا الهاماتی را القا می‌کند که به سبب آن، وی خود را پیشوا یا پیامبر قوم قرار می‌دهد و هلاک می‌گردد. چنانکه چراغدین بدبخت از اهالی جمون که اول در جماعت من بود، به خاطر همین سوءتفاهم، هلاک شد. به وی الهام شیطانی القا شد که وی رسول و از مرسلین و پیامبران است و حضرت عیسی وی را عصایی داده که با آن دجال را بکشد و مرا دجال قرار داد. عاقبت، مطابق آن پیشگویی که در رسالۀ **دافع البلاء و معیار الاصطفاء** مسطور است، همراه هر دو پسر خود با طاعون جوانمرگ شد. وی نزدیک به ایام مرگ خود، مقاله‌ای را نیز به طور مباهله با ذکر نام من چاپ نمود و دعا کرد که خداوند متعال از میان هر دو ما، هر کسی را که دروغگوست، هلاک نماید. و وی خود در ۴ آوریل ۱۹۰۶م به همراه دو پسرش هلاک شد. فاتقوا الله یا معشر الملهمین.

حالت دوم آن است که انسان در شب تاریک و شدیداً سرد ، نوری را از دور ببیند. اگرچه این نور به وی در پیدا کردن راه راست کمک می‌کند امّا، باز نمی‌تواند سرما را از او رفع نماید. این درجۀ علم، عین الیقین نام دارد و عارف این درجه با خداوند متعال رابطه دارد امّا، تعلق وی کامل نیست. در این درجه، الهامات شیطانی به طور فراوان القا می‌شوند، چراکه چنین شخصی هنوز بیشتر از خداوند متعال با شیطان رابطه دارد.

حالت سوم آن است که انسان در شب تاریک و شدیداً سرد ، نه تنها از آتش نور دریافت کند، بلکه نزدیک آتش رفته و آن را لمس هم

کند تا پی ببرد که آن در حقیقت آتش است و سپس با آن سرمای خود را رفع نماید. این آن درجهٔ کاملی است که همراه آن ظن و گمان نمی‌تواند جمع شود و همین آن درجه‌ای است که در آن سردی بشریت و حالت قبض بکلی از او دور می‌شود. نام این حالت حق الیقین است. به این مرتبه، تنها افراد کاملی دست پیدا می‌کنند که داخل در حلقهٔ تجلیات الهی می‌باشند و حالت علمی و عملیشان درست است. قبل از این درجه، نه حالت علمی به کمال می‌رسد و نه حالت عملی. فقط آنهایی به این درجه نایل می‌شوند که با خداوند متعال رابطه و تعلق کامل دارند و در حقیقت کلمهٔ وحی تنها بر اینها صدق می‌کند زیرا وحیشان از تصرفات شیطانی پاک است و در درجهٔ ظن و گمان هم نیست، بلکه یقینی و قطعی است و نوری است که از طرف خداوند متعال نازل شده است و هزاران برکت به همراه دارد. برای دریافت کنندگان این وحی بصیرت صحیح حاصل می‌شود چراکه آنها (نور را) از دور نمی‌بینند، بلکه در حلقهٔ نور داخل می‌شوند و دلشان با خداوند متعال تعلق شخصی دارد، لذا خداوند متعال همانطور که برای خود می‌خواهد که شناخته شود، همین طور برای آنها نیز می‌خواهد که بندگانش، آنها را بشناسند و به همین دلیل برای تایید و نصرت آنها نشانه‌های بزرگ می‌فرستند. هر کسی که با آنها مقابله کند، هلاک می‌گردد و هر کسی که با آنها عداوت و دشمنی دارد، عاقبت به خاک افکنده می‌شود. خدا در هر سخن، حرکت، لباس و منزلشان برکاتی می‌نهد و دوستِ دوستانشان و دشمن دشمنانشان می‌گردد. زمین و آسمان را در خدمت آنها مامور می‌کند، چنانکه با نگاه به مخلوقات

زمین و آسمان مجبور می‌شویم بپذیریم که برای این مصنوعات حتماً باید خدایی وجود داشته باشد و با نظر به تمامی نصرتها و تاییدها و نشانه‌هایی که خداوند متعال برای آنها ظاهر می‌کند، چاره‌ای جز قبول این حقیقت باقی نمی‌ماند که آنها مقبولان الهی‌اند. پس آنها با تاییدات و نصرتها و نشانه‌ها شناخته می‌شوند زیرا آن به حدی زیاد و فراوان و به صراحت است که هیچ کسی دیگر نمی‌تواند در آن شریکشان شود.

علاوه بر این، چنانکه خداوند متعال می‌خواهد که با صفات اخلاقی خود در دلها محبت خویش را القا کند، همین‌طور صفات اخلاقی آنان نیز به حدی تاثیر معجزه گونه‌ای دارد که دلها به سوی آنان جذب می‌شوند. آنها قوم عجیبی‌اند که پس از مردن زنده می‌شوند و پس از (از) دست دادن به دست می‌آورند و در راه‌های صدق و وفا چنان مصمم راه می‌روند که عادت خداوند متعال از آنها کاملاً جدا می‌گردد؛ انگار خدایشان خدای دیگری است که دنیا از آن بی‌اطلاع است. خداوند متعال با آنها به گونه‌ای برخورد می‌کند که با دیگران هرگز نمی‌کند، چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام بندۀ صادق و وفادار خداوند متعال بود، لذا خداوند متعال به هنگام هر آزمایش و امتحانی، جهت تایید و نصرتش شتافت. هنگامی که از راه ظلم به آتش افکنده شد، خداوند متعال آن آتش را بر وی سرد نمود و هنگامی که پادشاهی زشتکردار نسبت به همسرش قصد بدی داشت، خدا بر دستانش آن بلایی را نازل کرد که به سبب آن، آن انسان پلید نتوانست قصد خود را عملی کند. سپس هنگامی که ابراهیم پسر عزیز خود را که اسماعیل بود، مطابق دستور خداوند متعال در آن کوه‌هایی رها نمود که در آن نه آبی بود و

نه چیزی برای خوردن، خداوند متعال برایش آب و اسباب غذا را فراهم نمود.

بدیهی است که بسیاری از افراد هستند که مردم ظالم آنها را به قتل می‌رسانند و در آتش می‌افکنند و در آب غرق می‌کنند، امّا، برای آنها هیچ یاری و نصرت از طرف خداوند متعال به عمل نمی‌آید، اگرچه نیکوکار هم باشند. برای خیلی از مردم اتفاق می‌افتد که افراد بدسرشت و بدذات با زنانشان جبراً زنا می‌کنند و همچنین فرزندان خیلی از افراد در جنگل در اثر تشنگی می‌میرند و از غیب هیچ چشمهٔ زمزمی نمی‌جوشد؛ بنابراین از این رویدادها معلوم می‌شود که معاملهٔ خداوند متعال با هر کسی به قدر تعلق او است. اگرچه محبوبان الهی دچار مصایب نیز می‌شوند امّا، نصرت الهی به صراحت شامل حالشان می‌شود و غیرت الهی هرگز و هرگز تحمل نمی‌کند که آنها رسوا و ذلیل شوند و محبت او روا نمی‌دارد که نام آنها از دنیا محو گردد.

و اصل کرامات نیز همین است که هنگامی که انسان با تمام وجود خود مال خدا می‌گردد و بین وی و پروردگارش هیچ حجابی باقی نمی‌ماند و وی تمام آن مراتب صدق و وفاداری که حجاب‌سوز می‌باشند را به اتمام می‌رساند، آنگاه وی وارث خدا و قدرتهای او می‌شود و خداوند متعال به خاطر او نشانه‌های گوناگون به ظهور می‌رساند. بعضی از این نشانه‌ها به منظور دفع شر می‌باشند و بعضی به شکل افاضه خیر و بعضی دربارهٔ ذات خود او می‌باشند و بعضی درمورد اهل و عیال او و بعضی درمورد دشمنانش و بعضی برای دوستانش و بعضی برای اهل وطنش و بعضی نشانه‌ها، جهانی می‌باشند و خداوند متعال بعضی

نشانه‌ها را از زمین و بعضی را از آسمان به نمایش می‌گذارد. خلاصه، هیچ نشانه‌ای باقی نمی‌ماند که خداوند متعال به خاطر او به ظهور نرساند. و این مرحله دقت طلب نیست و نیاز به بحث و محاجه ندارد؛ چراکه اگر برای شخصی درحقیقت این درجه سومی که بیان گردید، نصیب شود، دنیا هرگز نمی‌تواند با او مقابله کند. هر کسی که بر او بیفتد، تکه تکه خواهد شد و بر کسی که او بیفتد، وی را ریز ریز خواهد نمود، چون دست او دست خدا و زبان او زبان خدا است. وی به آن مقامی رسیده است که کسی دیگر نمی‌تواند به آن برسد. بدیهی است که اگرچه غالب مردم [که ثروتمندند] درهم و دینار دارند امّا، اگر آنها از روی گستاخی با پادشاهی مقابله کنند که گنجهایش در مشرق و مغرب قرار دارند، در اثر این مقابله بجز ذلت و خواری چه خواهند دید؟ چنین مردمی به هلاکت خواهند رسید و آن درهم و دینار اندکشان هم توقیف خواهد شد. عزیز، نام خداست و وی عزت خود را به هیچ کسی بجز آنها که در محبت او فنا می‌شوند، نمی‌دهد. ظاهر هم نام خدا است و وی ظهور خود را به هیچ کسی نمی‌بخشد الا کسانی که به منزلهٔ توحید و تفریدند و در دوستی او چنان محو می‌شوند که به منزلهٔ جزو صفات او می‌گردند. وی آنها را با نور خود نور می‌دهد و از علم خود علم می‌بخشد. آنگاه آنها با تمام دل و جان و با محبت کامل آن یار یگانه را می‌پرستند و رضای او را چنان می‌طلبند که او خود می‌خواهد.

انسان ادعای پرستش خدا می‌کند امّا، آیا این پرستش می‌تواند تنها با سجده و رکوع و قیامهای فراوان انجام گیرد یا کسانی که دانه‌های

تسبیح را بسیار زیاد می‌گردانند، می‌توانند عابد الهی خوانده شوند؟ حق پرستش را تنها کسی می‌تواند به جای بیاورد که محبت خدا به حدی او را به سمت خدا جذب کند که وجود خود او از میان برداشته شود. پس برای پرستش اول باید به هستی خداوند متعال یقین و اطمینان کامل باشد و سپس باید نسبت به حسن و احسان خداوند متعال اطلاع کامل باشد و باید تعلق محبت با او آنچنان باشد که سوزش محبت همواره در دلش وجود داشته باشد و این حالت هر دم از چهره‌اش ظاهر شود. عظمت خداوند متعال باید در دلش آنچنان باشد که تمام دنیا در چشم او مرده متصور گردد؛ هر ترس و هراسی باید تنها نسبت به ذات خدا باشد و در درد او لذت و در خلوت او راحت باشد و بدون او دل با هیچ کسی آرام و قرار نگیرد. اگر چنین حالتی به دست آید، برازندۀ نام پرستش است؛ امّا، این حالت بجز یاری خاص خداوند متعال چطور امکانپذیر است ؟ به همین خاطر خداوند متعال این دعا را تعلیم داده که إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ[1] یعنی ما اگرچه تو را می‌پرستیم امّا، بدون نصرت و یاری خاص تو چطوری می‌توانیم حق پرستش را به جای بیاوریم. خداوند متعال را محبوب حقیقی خود قرار دادن و پرستیدن همان ولایتی است که هیچ درجه‌ای بالاتر از آن نیست. امّا، این درجه بدون یاری او حاصل نمی‌شود. علامت تحصیل این درجه آن است که عظمت خداوند متعال در دل بنشیند، محبت خداوند متعال در دل خانه کند و دل تنها به او توکل کند و او را بپسندد و در همه چیز او را اختیار کند و هدف زندگی خود را یاد او

---

[1] فاتحه: ۵

قرار دهد و اگر بسان ابراهیم دستور داده شود که با دست خود اولاد عزیز خود را ذبح کند، یا اشاره‌ای بشود که خود را در آتش بیفکند، چنین دستورات را نیز از جوشش محبت به جای بیاورد و برای کسب رضایت خدای کریم به حدی تلاش کند که هیچ دقیقه‌ای از آن فرو نگذارد. این دروازه بسیار تنگ است و این شربت بسیار تلخ، و اندکند کسانی که از این دروازه وارد می‌شوند و این شربت را می‌خورند. پرهیز از زنا، کار بزرگی نیست، ناحق نکشتن کاری بزرگ نیست، ندادن شهادت دروغ هنر بزرگی نیست، امّا، اختیار کردن خداوند متعال در هر مورد و پیشه کردن تلخیهای دنیا با محبت و جوشش راستین، بلکه با دست خود ایجاد کردن تلخیها برای خویش، مرتبه‌ای است که نمی‌تواند برای کسی بجز صدیقان حاصل شود. این همان عبادتی است که برای ادای آن، انسان مامور است و کسی که این عبادت را به جای می‌آورد، بر این فعلش، فعل خداوند متعال صادر می‌گردد که نام آن انعام است، چنانکه خداوند متعال در قرآن شریف این دعا را تعلیم می‌دهد: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ[1] یعنی ای خدا! به ما راه مستقیم خود را نشان بده، راه کسانی که بر آنها انعام کرده‌ای و آنها را با عنایات خاص خود مخصوص فرموده‌ای. نزد خداوند متعال این قاعده وجود دارد که هنگامی که خدمتی مقبول گردد، بر آن به حتم انعامی مترتب می‌شود. خوارق و نشانه‌هایی که مردم دیگر

---

[1] فاتحه: ۶، ۷

نمی‌توانند نظیر آنها را ارائه دهند نیز انعامات خداوند متعال‌اند که به بندگان خاص داده می‌شوند.

ای گرفتار هوا در همه اوقات حیات
با چنین نفس سیه چون رسدت زو عونی
گر تو آن صدق بورزی که بورزید کلیم
عجبی نیست اگر غرق شود فرعونی

خلاصهٔ تمام این کلام این است که امکان ندارد به هیچ کسی بجز انسانی از صنف سوم انعام وحی پاک و مطهّر داده شود. تنها کسانی این انعام را دریافت می‌کنند که هستی خود را بکلی نابود می‌کنند و از خداوند متعال حیاتی جدید می‌گیرند و تمام علایق نفس خود را بریده و با خداوند متعال تعلق کامل ایجاد می‌کنند. آنگاه وجودشان مظهر تجلیات الهی می‌شود و خداوند متعال آنها را دوست دارد و اگر هزار تلاش هم بکنند که خود را پوشیده نگهدارند، خداوند متعال آنها را ظاهر می‌کند و نشانه‌هایی از آنها به ظهور می‌رسند که ثابت می‌کنند خداوند متعال آنها را دوست دارد. دنیاداران در هیچ چیزی نمی‌توانند با آنها مقابله کنند چراکه خداوند متعال در هر جایی همراهشان است و در هر میدانی دست خدا به آنها یاری می‌رساند. هزارها نشانه در تایید و نصرت آنها ظاهر می‌شوند و هرکسی که از دشمنی و عداوت با آنها دست نکشد، عاقبت با ذلت و خواری فراوان به هلاکت می‌رسد، چراکه نزد خدا دشمن آنها دشمن خدا می‌گردد. خداوند متعال حلیم است و آرام و با آهستگی و نرمی کار می‌کند، امّا، هر کسی که از دشمنی با آنها دست برندارد و به عمد کمر به اذیت آنها بندد، خدا

جهت استیصالش همانطور حمله می‌کند که شیر ماده با خشم و جوشش [هنگامی که کسی قصد زدن بچه‌اش را کند] حمله می‌کند و او را رها هم نمی‌کند تا اینکه تکه تکه‌اش کند. عزیزان و دوستان خداوند متعال در هنگام چنین مصایبی شناخته می‌شوند. زمانی که کسی می‌خواهد آنها را اذیت کند و بر اذیت کردنشان اصرار می‌ورزد و (از آزار آنها) دست نمی‌کشد آنگاه خداوند متعال بسان صاعقه بر او فرو می‌افتد و مانند طوفان او را در حلقهٔ خشم خود می‌گیرد و به زودی نشان می‌دهد که همراه آنهاست. چنانکه می‌بینید که در تشخیص نور آفتاب و نور کرم شب ممکن نیست هیچگاه اشتباهی رخ دهد، همین‌طور در تشخیص نوری که به آنها داده می‌شود و نشانه‌ای که برای آنها به نمایش گذاشته می‌شوند و نعمتهای روحانی که به آنها داده می‌شوند، هیچ اشتباهی نمی‌تواند رخ دهد و نظیر آن در هیچ فرد دیگری یافت نمی‌شود. خدا خود بر آنها نازل می‌شود و دل آنها عرش خداوند متعال می‌گردد و آنها موجودی دیگر می‌شوند که دنیاداران نمی‌توانند به عمق آن پی ببرند.

پاسخ به این سوال که چرا خداوند متعال با آنها چنین تعلقی برقرار می‌کند، آن است که خداوند متعال فطرت انسان را همانند ظرفی آفریده است که نمی‌تواند خالی از هیچ نوع محبتی بماند. خلأ در آن محال است. بنابراین وقتی دلی از محبت نفس، خواسته‌های نفسانی، و محبت دنیا و آرزوهایش کاملاً تهی می‌گردد و از آلایش محبتهای سفلی پاک می‌شود و عاری از محبت ماسوای خدا می‌گردد، چنین دلی را با تجلیات حسن و جمال خود پر از محبت خود می‌نماید. آنگاه

دنیا با او دشمنی و عداوت می‌کند. چون دنیا زیر سایهٔ شیطان حرکت می‌کند، لذا نمی‌تواند به نیکوکاران و صادقان مهر بورزد. امّا، خداوند متعال او را بسان کودکی در آغوش عطوفت خود می‌گیرد و برای وی چنان الوهیت خود را نشان می‌دهد که با دیدن آنها چهرهٔ خداوند متعال جلوی چشم هر انسانِ بینایی نمایان می‌گردد. بنابراین وجودش خدانماست که به واسطهٔ آن معلوم می‌شود که خدا هست.

گفتنی است خوابهای مردمِ صنف سوم بی‌نهایت واضح و روشن است و پیشگویی‌هایاشان بیشتر از تمام دنیا محقق می‌شود و این پیشگویی‌ها درباره امور عظیم الشان به قدری فراوان می‌باشد که گویی دریایی است و معارف و حقایق آنها در کیفیت و کمیت از تمام بنی نوع انسان بیشتر می‌باشد. راجع به کلام خدا آن معارف صحیحه به ذهنشان خطور می‌کنند که دیگران هرگز نمی‌توانند به آنها برسند؛ چراکه اینان از روح القدس نصرت می‌یابند. همان‌طور که به ایشان دلی زنده داده می‌شود، زبانی نیز به آنان عطا می‌شود و معارف آنها از چشمهٔ حال بیرون می‌آید نه از آب گندیده و گِل آلود قال. بهترین شاخه‌های فطرت انسانی به تمام در ایشان یافت می‌شود و هر نوع نصرت و یاری نصیبشان می‌گردد و دلهایشان گشوده می‌شود. به آنها در راه خداوند متعال شجاعت فوق العاده‌ای اعطا می‌گردد. آنها به خاطر خدا از مرگ نمی‌ترسند و هیچ بیمی از سوختن در آتش ندارند. یک دنیا از شیر آنها سیراب می‌گردد و دلهای ضعیف قدرت می‌گیرند. دلهایشان برای کسب رضای خداوند متعال فدا می‌شوند. آنها مال خدا می‌شوند، لذا خدا نیز مال آنها می‌گردد. هنگامی که آنها با تمام دل به

سوی خدا می‌گرایند، خدا نیز همانطور به طرف آنها می‌گراید و همه اینطور متوجه می‌شوند که خداوند متعال در هر میدان از آنها محافظت می‌کند. درحقیقت بندگان خدا را هیچ کسی نمی‌تواند بشناسد الا همان خدای قادر که به دلها نظر می‌کند. چنانچه او دلی را ببیند که به راستی به سمت او آمده، برایش کارهای عجیب و فوق العاده‌ای نشان می‌دهد و جهت یاری‌اش در هر راه می‌ایستد. او برای بندهٔ خویش قدرتهایی را نشان می‌دهد که بر دنیا مخفی است. خدا برای او چنان غیرت نشان می‌دهد که هیچ فامیلی هم برای فامیل خود نمی‌تواند نشان دهد. به او از علم خود می‌دهد و از عقل خود عقل می‌بخشد و او را چنان در خود محو می‌نماید که روابط او با تمام مردم دیگر بریده می‌شوند. این قبیل مردم در محبت خدا می‌میرند و تولد جدیدی می‌یابند و فنا می‌شوند و وارث وجود تازه‌ای می‌گردند. خدا آنها را از چشم دیگران همانطور پوشیده نگه می‌دارد که خود پوشیده است امّا، درخشش چهرهٔ خود را در چهرهٔ آنها ایجاد می‌کند و نور خود را بر پیشانیشان می‌باراند و به همین دلیل، آنها نمی‌توانند مخفی بمانند. هنگامی که مصیبتی بر آنها وارد شود، آنها از آن فرار نمی‌کنند، بلکه به جلو گام برمی‌دارند. در معرفت و محبت امروزشان از دیروز بیشتر می‌باشد و هر لحظه تعلق محبت‌آمیز آنها پیشرفت می‌کند. دعاهایشان به سبب شدت محبت و توکل و تقوا رد نمی‌شوند، چراکه آنها در رضاجویی خداوند متعال گم می‌شوند و رضایت خود را رها می‌کنند. بنابراین، خداوند متعال نیز مطابق رضایت آنها عمل می‌کند. آنها نهان در نهان می‌باشند. دنیا نمی‌تواند آنها را بشناسد چون آنها از

دنیا بسی دور می‌روند. کسانی که درمورد آنها نظرات سطحی ارائه می‌دهند، هلاک می‌گردند. نه هیچ دوستی می‌تواند به حقیقت آنها پی ببرد و نه هیچ دشمنی، زیرا که آنها در چادر احدیت مخفی می‌باشند. هیچ کسی نمی‌تواند حقیقت آنها را درک کند الا همان کسی که آنها در احساس محبتش سرمستند. اینان آن گروهی‌اند که خدا نیستند امّا، یک لحظه هم از خدا جدا نیستند. آنها بیشتر از همه از خدا می‌ترسند، بیشتر از همه به خدا وفادارند، بیشتر از همه در راه خدا صدق و استقامت پیشه می‌کنند، بیشتر از همه به خدا توکل می‌کنند و بیشتر از همه به پروردگار عزیز خود مهر و محبت می‌ورزند. در تعلق بالله گامشان در جایی قرار می‌گیرد که نگاه‌های انسانی از دیدنِ آن هم عاجز است. بنابراین خداوند متعال چنان با نصرت و یاری خرق عادت به سوی آنها می‌شتابد که گویی خدایی دیگر است و برای آنها کارهایی انجام می‌دهد که از بدو خلقت دنیا برای کسی دیگر نشان نداده است.

فصل چهارم

در بیان احوال خود یعنی در توضیح این که خداوند متعال مرا به فضل و کرم خود از این سه صنف، در کدام صنف قرار داده است.

خداوند متعال که شاهد بر همهٔ امور است، می‌داند آن چیزی که در راه او، اول از همه به من دادند، قلب سلیم است؛ یعنی دلی که تعلق حقیقی آن بجز خدای عزوجل با هیچ چیز دیگری برقرار نبود.

من زمانی جوان بودم و اکنون پیر گشتم و در هیچ بخش عمر خویش بجز با خداوند متعال با کسی دیگر تعلق و رابطهٔ حقیقی نداشتم. گویی مولانا رومی این دو بیت را فقط به خاطر من سروده بود:

من ز هر جمعیتی نالان شدم	جفت‌خوشحالان و بدحالان شدم
هرکسی از ظن خود شد یار من	و از درون من نجست اسرار من

اگرچه خداوند متعال برای من هیچ چیزی کم نگذاشته است، بلکه به حدی یه من نعمت و آسایش اعطا نموده است که دل و زبانم هرگز توانایی آن را ندارد که سپاس آن را به جای بیاورد. خداوند متعال فطرتم را اینگونه ساخته است که من از چیزهای فانی دنیا برای همیشه دل کنده‌ام. در آن دوران نیز که هنوز در این دنیا تازه مسافر بودم و از روزهای رسیدن به بلوغ هم کمی گذشته بود، دلم از آن گرمی عشق و محبت خالی نبود که باید به خداوند متعال وجود می‌داشت. به سبب همان گرمی عشق، من هرگز به هیچ دینی راضی نشدم که عقاید آن برخلاف عظمت و وحدانیت خداوند متعال یا مستلزم اهانتی به او باشد. به همین دلیل است که از دین مسیحیت خوشم نیامد چون در آن در هر گام به خدای عزوجل اهانت می‌شود. آنها انسان عاجزی را که حتی نتوانست به خود هم یاری برساند، خدا قرار داده‌اند و او را آفرینندهٔ زمین و آسمانها تلقی کرده‌اند. وقتی با پادشاهی دنیوی-که امروز هست و فردا ممکن است نابود گردد- نمی‌تواند ذلت جمع شود، پس چطور با پادشاهی حقیقی خداوند متعال این همه ذلتها جمع شدند که او را زندانی کردند، شلاق زدند، بر دهانش تف انداختند و عاقبت طبق گفتار مسیحیان به مرگ لعنتی

دچار شد. چراکه بدون آن وی نمی‌توانست بندگان خود را نجات دهد[1]، آیا می‌توان به چنین خدای ضعیفی تکیه کرد و آیا خدا نیز می‌تواند بسان انسان فانی بمیرد؟ سپس او نه تنها جان خود را از دست داد، بلکه یهود به عصمت او و مادرش نیز تهمتهای ناپاک زدند و از آن خدا هیچ کاری برنیامد تا قدرتهای زبردست خود را نشان داده و برائت خود را آشکار نماید. بنابراین عقل نمی‌تواند چنین خدایی را بپذیرد که خود در حالت مصیبت‌زدگی مرد و نتوانست هیچ آسیبی هم به یهود برساند. گفتن این که او به عمد خود را روی صلیب کشاند تا گناهان امتش بخشوده شود، خیالی است که بیهوده‌تر از آن وجود ندارد. کسی که تمام شب برای حفظ جان خود با ناله و گریه در باغ دعا کرد و آن نیز

---

[1] این امر که مسیح با میل خود به این مرگ لعنتی راضی شده بود، با این دلیل رد می‌شود که مسیح در باغ با گریه و ناله دعا کرد که این پیاله از او دور گردانده شود و سپس به هنگامی که روی صلیب کشیده شد، با صدای بلند فریاد زد و گفت: **ایلی ایلی لما سبقتنی** یعنی ای خدای من! ای خدای من! چرا مرا رها کردی. اگر وی به این مرگ صلیبی راضی بود، چرا آن دعاها را خواند؟ و این خیال که مرگ صلیبی مسیح از طرف خداوند متعال برای مخلوق رحمت بود و خدا با کمال میل این کار را انجام داد تا دنیا با خون مسیح رستگار شود، به این دلیل رد می‌شود که اگر در آن روز رحمت الهی در حقیقت به جوش آمده بود، چرا در همان روز زلزلهٔ آنقدر شدیدی آمد که چادر هیکل هم دریده شد؟ چرا طوفان شدیدی آمد و آفتاب تاریک گشت؟ از این اوضاع به صراحت معلوم می‌شود که خداوند متعال به سبب کشیده شدن مسیح روی صلیب به شدت ناراحت و خشمگین بود و به سبب آن یهود را تا چهل سال راحت نگذاشت و در عذابهای گوناگونی معذب نمود. اول آنها را با طاعون شدیدی هلاک کرد و سپس به دست طیطوس رومی هزاران یهود را به کشتن داد. [مؤلف]

مستجاب نشد و سپس اضطراب و نگرانی آنقدر بر وی مستولی شد که به هنگام کشیده شدن روی صلیب با گفتن این: **ایلی ایلی لما سبقتنی** خدای خود را صدا کرد و در این شدت اضطراب، گفتنِ پدر هم فراموشش شد. آیا کسی درباره او می‌تواند گمان کند که وی با رضایت و میل خود جان داد. این بیان متناقض مسیحیان را چه کسی می‌تواند بفهمد که از طرفی یسوع را خدا قرار می‌دهند و از طرف دیگر همان خدا با گریه و ناله در درگاه خدای دیگر دعا می‌کند، در حالی که هر سه خدا در وجود خود او موجود بودند و وی مجموعهٔ سه خدا بود. پس با این حساب وی جلوی چه کسی با گریه و ناله دعا کرد؟ معلوم می‌شود که نزد مسیحیان به علاوهٔ آن سه خدا، خدای زبردست دیگری نیز هست که از آنها جدا و بر آنها تسلط دارد و به همین دلیل این سه خدا جلوی او گریستند.

سپس آن هدف هم که به خاطرش یسوع خودکشی کرد، محقق نشد[1]. هدف این بود که پیروان یسوع از نگاه کردن به دنیا و دنیاپرستی

---

[1] افسوس که پس از سه قرن هجری فرقه‌های مسلمین این باور را پیشه کردند که گویی حضرت عیسی علیه السلام از صلیب مصون ماند و به آسمان صعود کرد و تاکنون در آنجا زنده و همراه جسم عنصری نشسته و نمرده است. مسلمانان نادان اینطور به دین مسیحیت [در عقایدشان] بسیار کمک کردند و می‌گویند که در قرآن شریف هیچ جا ذکر وفات حضرت عیسی علیه السلام نیامده است در حالی که در چندین جای قرآن شریف به صراحت ذکر وفاتش هست مثلاً آیه فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي [مائده: ۱۱۸] چقدر با صراحت دال بر وفات آن حضرت است. سپس می‌گویند که وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ [نساء: ۱۵۸] بر حیات

و حرص و طمعهای دنیوی دست بکشند امّا، نتیجه برعکس شد. قبل از این خودکشی، پیروانِ یسوع تا حدودی به خدا گرایش داشتند امّا، بعد از آن هرچقدر به خودکشی و عقیدۀ کفاره تاکید بیشتری ورزیده شد، به همان اندازه قوم مسیح بر دنیاپرستی، طمع دنیا و آرزوی دنیوی، شرابخواری، قماربازی، چشمچرانی، و روابط نامشروع افزودند و به قدری افزودند که مانند بند دریای پرتلاطمی گشت که می‌شکند و تمام دیهات و حومۀ آن را تباه می‌کند. این نکته نیز لازم به ذکر است که برای انسان تنها پاک شدن از گناه، کسب کمال نیست. هزاران حشره و چرنده و پرنده است که هیچ گناهی نمی‌کند، پس آیا نسبت به آنها می‌توانیم بگوییم که به خدا رسیده‌اند. بنابراین، سوال این است که جهت کسب کمالات روحانی، مسیح کدام کفاره را داده است. انسان جهت رسیدن به خداوند متعال محتاج به دو چیز است. اول پرهیز از بدی و دوم انجام اعمال نیک. ترک بدی هیچ هنر نیست. بنابراین حقیقت اصلی این است که از زمانی که انسان متولد شده، این دو قدرت در فطرتش به ودیعت گذاشته شده‌اند. از طرفی احساسات نفسانی، وی را به سوی گناه متمایل می‌کند و از طرف دیگر آتش

حضرت عیسی دلالت می‌کند. انسان بر این فهمشان گریه‌اش می‌گیرد. آیا کسی که مصلوب نگردد، هرگز نمی‌میرد؟ مکرراً بیان کرده‌ام که در قرآن شریف نفی صلیب و رفع عیسی به این خاطر ذکر نشده که خداوند متعال حیات حضرت عیسی را اثبات کند بلکه بدین خاطر ذکر شد تا او ثابت کند که عیسی با مرگ لعنتی نمرد بلکه بسان مومنان به سوی او برده شد. منظور در این عبارت، رد نمودن یهود است چراکه آنها منکر بُرده شدن روح حضرت عیسی نزد خدا بودند. [مؤلف]

محبت الهی که در فطرتش مخفی است، خس و خاشاک گناهانش را آنچنان می‌سوزاند که آتش ظاهری، خس و خاشاک را می‌سوزاند. امّا، افروخته شدن این آتش روحانی که گناهان را می‌سوزاند، منوط به معرفت الهی است، چراکه محبت و عشق هر چیزی وابسته به معرفت اوست. نمی‌توانید عاشق چیزی شوید که درمورد حسن و خوبی آن خبر ندارید. بنابراین معرفت به خوبی و حسن و جمال خداوند متعال، عشق و علاقهٔ او را ایجاد می‌کند، و با آتش عشق، گناهان می‌سوزند. امّا، سنت الله اینگونه در جریان است که به عامهٔ مردم آن معرفت به واسطهٔ پیامبران داده می‌شود. آنها با نور پیامبران، نور حاصل می‌کنند و آنچه به آنها داده می‌شود، همه را در اثر پیروی از آنها به دست می‌آورند.

اما افسوس که در دین مسیحیت، درِ معرفت الهی بسته شده است چراکه بر همکلامی خداوند متعال مهر نهاده شده و نشانه‌های آسمانی نیز به پایان رسیده‌اند. بنابراین، معرفت الهی چطور به دست می‌آید؟ تنها قصه‌ها را باید بخوانید! انسان عاقل چنین دینی را چه کند که خدای آن ضعیف و عاجز است و تمام مدار آن به قصه‌ها و داستانها است.

همین‌طور دین هندو که یکی از شاخه‌های آن آریه است، از صداقت و راستی بکلی دور است. در آیین آن هر ذرهٔ جهان از قدیم وجود داشته و هیچ کسی آن را خلق نکرده است. پس هندوها به آن خدایی ایمان ندارند که بدون او هیچ چیزی نمی‌تواند به وجود بیاید و نمی‌تواند به وجود خود ادامه دهد. همچنین آنها می‌گویند که

خدایشان نمی‌تواند گناهان را ببخشد گویی حالت اخلاقی او، از حالت اخلاقی انسان نیز وخیم‌تر است چون ما انسانها می‌توانیم از گناهان گنهکاران بگذریم و در نفوس خود این قدرت را نیز داریم که کسی که با صدق دل به گناه خود اعتراف کند و بر فعل خود سخت پشیمان باشد و برای آینده در وجود خود تحول نیکو ایجاد نماید و با تواضع و فروتنی جلوی ما توبه کند، با کمال میل گناهش را ببخشیم و بلکه از بخشیدن او احساس خوبی به ما دست می‌دهد. پس چه دلیلی دارد که آن پرمیشر -که ادعای الوهیت می‌کند و مخلوقات او گنهکارند در حالی که قدرت ارتکاب گناه را هم خود او به آنها داده است- این خُلق خوبِ بخشش را در خود ندارد؟ و تا زمانی که او تا میلیونها سال کیفر گناهی ندهد، راضی نمی‌گردد. معتقد به چنین خدایی چطور می‌تواند رستگار شود و چگونه می‌تواند پیشرفت کند؟

خلاصه، من با دقت بررسی کردم که این هر دو دین، مخالف طریق راستی و نیکوکاری اند. نمی‌توانم آن موانع و نومیدی را که در مسیر خداوند متعال در این ادیان وجود دارد، همه را در این رساله بنویسم و فقط به طور خلاصه می‌گویم که این ادیان به آن خدایی رهنمود نمی‌شوند که ارواح پاک جستجویش می‌کنند و انسان با یافتنش در همین حیات رستگار می‌شود و بر وی دره‌ای انوار الهی گشوده می‌شوند و با معرفت کامل او محبت کاملش ایجاد می‌گردد، بلکه این ادیان راه به چاه هلاکت می‌برند. همین‌طور ادیان دیگری در دنیا شبیه ادیان مزبور وجود دارند، امّا، سایر ادیان نمی‌توانند طالب را به خدای واحد و لاشریک برسانند و او را در تاریکی رها می‌کنند.

تمام این ادیان، ادیانی هستند که بخش بزرگ حیات خود را جهت تعمق و تفکر در آنها صرف کرده‌ام و با نهایت انصاف و تدبر نسبت به اصول آنها تعمق ورزیده‌ام، امّا، همه را دور و مهجور از حق یافتم. آری، این دین مبارک که اسلام نام دارد، تنها دینی است که (طالب را) به خداوند متعال می‌رساند و تنها همین دین است که تمام مقتضیات فطرت انسانی را برآورده می‌کند. بدیهی است که فطرت انسانی اینگونه است که در همه چیز، کمال را می‌طلبد. چون انسان جهت تعبد ابدی خداوند متعال آفریده شده است، لذا نمی‌تواند به این راضی شود که برای شناخت خدایی که نجاتش به او منوط است، تنها به چند قصه بیهوده بسنده کند. وی نمی‌خواهد کور بماند، بلکه می‌خواهد درمورد صفات کامله خداوند متعال علم کامل به دست بیاورد، گویی او را جلوی خود ببیند. این آرزوی انسان تنها با واسطهٔ اسلام می‌تواند برآورده شود؛ گرچه این آرزو برای بعضی انسانها در زیر احساسات نفسانی مخفی شده است و کسانی که خواستار لذات دنیوی می‌باشند و به دنیا مهر می‌ورزند، به سبب شدت حجاب، نه هیچ اعتنایی به خدا می‌کنند و نه طالب وصال او می‌باشند، چراکه آنها جلوی بتِ دنیا سر خم کرده‌اند. امّا، در این مورد هیچ شکی نیست که کسی که از بت دنیا رهایی پیدا کند و به طور دایمی طالب لذت حقیقی باشد، نه می‌تواند به دین قصه‌ها راضی شود و نه می‌تواند از آن هیچ تسلایی بگیرد. چنین شخص تنها در اسلام می‌تواند اطمینان و تسلی پیدا کند. خدای اسلام بر هیچ کسی درِ فیض خود را نمی‌بندد، بلکه با دست

خود فرا می‌خواند که به سوی من بیایید و کسانی که با قدرت تمام خود به طرف او می‌شتابند، برای آنها درِ او گشوده می‌شود.

پس من تنها به فضل خدا و بدون هنر خود از آن نعمتی بهرۀ کامل برده‌ام که به پیامبران و رسولان و برگزیدگان خدا پیش از من داده شده بود. اگر من از راه‌های سید و مولا، فخر الانبیا، خیر الوری، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پیروی نمی‌کردم، برای من دریافت آن نعمت ناممکن بود. بنابراین هرآنچه دریافت کردم، از پیروی آن‌حضرت یافتم. من از روی علم راستین و کامل خود می‌دانم که هیچ انسانی بدون پیروی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌تواند به خدا برسد و نمی‌تواند به معرفت کامل دست یابد. در اینجا این نکته را نیز بازگو می‌کنم که در اثر پیروی کامل و حقیقی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه اول از همه، در دل ایجاد می‌شود، چه چیزی است. پس به خاطر بسپارید که اولین چیزی که از پیروی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دست می‌آید، قلب سلیم است، یعنی دل، خالی از محبت دنیا می‌شود و طالب لذت ابدی زوال‌ناپذیر می‌گردد. سپس در اثر قلب سلیم، عشق و محبت کامل و مصفّا به خداوند متعال ایجاد می‌شود. همۀ این نعمتها در اثر پیروی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور میراث حاصل می‌شوند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّـهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّـهُ[1] یعنی به آنها بگو اگر خدا را دوست دارید،

---

[1] آل عمران: ۳۲

بیایید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد، بلکه ادعای عشق یکطرفه کاملاً دروغ و لاف و گزاف است. هنگامی که انسان به حقیقت خداوند متعال را دوست بدارد، خدا نیز او را دوست می‌دارد و آنگاه خداوند متعال به وی در روی زمین تأیید و اقبال می‌دهد و در دل هزاران انسان مهر و محبتش را ایجاد می‌کند و به وی قدرت جذب عطا می‌کند و نوری بر او ارزانی می‌دارد که همیشه همراه او می‌باشد. در این هنگام انسان با صدق دل به خدا مهر و محبت می‌ورزد و در مقابل تمام دنیا او را اختیار می‌کند و دلش تهی از عظمت و بزرگی غیر الله می‌گردد، بلکه همهٔ غیر الله را بدتر از کرم مرده تلقی می‌کند. آنگاه خداوند متعال با نظر کردن بر دلش، با تجلی بزرگ بر او نازل می‌شود و آنچنان‌که با قرار دادن آینهٔ صاف و شفاف در مقابل آفتاب، عکس آفتاب در آن ترسیم می‌شود و بر سبیل استعاره و مجاز می‌توانیم بگوییم که همان آفتابی که در آسمان است، در این آینه نیز وجود دارد، همین‌طور خدا بر چنین دلی نازل می‌شود و دلش را عرش خود قرار می‌دهد. این همان امری است که انسان به خاطر آن آفریده شده است. منظور از آنچه که در کتب پیشین در رابطه با نیکوکاران کامل، لقب پسر خدا بیان شده، نیز این نبود که به راستی آنها پسر خدایند، چراکه این کفر است و خدا از داشتن پسر و دختر پاک است، بلکه منظور این است که در آینهٔ صافِ آن نیکوکاران کامل، خدا به شکل عکس نازل شده بود و عکس کسی که در آینه ظاهر می‌شود، به زبان استعاره گویی پسر او است، چون همچنانکه پسر از پدر متولد می‌شود همین‌طور عکس هم از اصل خود شکل می‌گیرد. پس در چنین دلی

که بی‌نهایت صاف بوده و هیچ کدورتی در آن باقی نمی‌ماند، تجلیات الهی منعکس می‌شوند و آن تصویر به طور استعاره برای اصل همانند پسر می‌باشد. به همین خاطر در تورات گفته شده که یعقوب پسرم، بلکه پسر ارشدم است. درست است که در اناجیل به عیسی ابن مریم پسر خدا گفته شده است امّا، اگر مسیحیان همانطور که در کتب خدا ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و یوسف و موسی و داوود و سلیمان و غیره به طور استعاره پسر خدا خوانده شدند، به مسیح هم پسر خدا می‌گفتند و از آن فراتر نمی‌رفتند، بر آنها هیچ اعتراضی وارد نمی‌شد، چراکه به پیامبران پیشین هم در کتبشان به طور استعاره خطاب پسر خدا داده شده بود و به پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم در برخی از پیشگویی‌ها خطاب خدا هم داده شده است. حقیقت این است که نه تمام این پیامبران پسر خدایند و نه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا است، بلکه تمام اینها استعاراتی است که درجهت اظهار عشق و علاقه به کار برده شده است و چنین کلماتی در کلام خدا فراوان یافت می‌شود. وقتی انسان در محبت خداوند متعال چنان محو شود که هیچ چیز از او باقی نماند، آنگاه در همان حالت فنا، چنین کلماتی بکار برده می‌شوند، چراکه در آن حالت وجودشان از میان برداشته می‌شود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا[۱] یعنی به این مردم بگو که ای بندگان من! از

---

[۱] زمر: ۵۴

رحمت خدا نومید مشوید. خدا تمام گناهان را خواهد بخشید. اکنون ببینید که در اینجا به جای یا عبادالله، یا عبادی فرموده است در حالی که مردم بندۀ خدایند نه بندۀ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، امّا، این مطلب بر سبیل استعاره گفته شده است.

همین‌طور فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّـهَ يَدُ اللَّـهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ[1] یعنی کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند. این دست خداست که روی دستانشان است. اکنون در تمام این آیات دست حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، دست خدا قرار داده شده است، امّا، بدیهی است که این دست خدا نبود.

همین‌طور در یک آیه دیگر فرمود: فَاذْكُرُوا اللَّـهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا[2] یعنی پس شما خدا را یاد کنید کمااینکه پدران خود را یاد می‌کنید. در اینجا خدا به پدر تشبیه شده است و استعاره نیز تنها در حد تشبیه می‌باشد.

همچنین خداوند متعال در قرآن شریف قول یهود را به شکل حکایت از یهود نقل فرموده است. آن قول این است: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّـهِ وَأَحِبَّاؤُهُ [3] یعنی ما پسر خدا و عزیز اوییم. در این آیه خداوند کلمه «ابناء» را رد ننموده است که این چه کفری است که می‌بافید، بلکه فرمود که اگر شما عزیز خدایید، در آن صورت چرا بر شما عذاب نازل

[1] فتح: ١١

[2] بقره: ٢٠١

[3] مائده: ١٩

می‌کند و پس از آن دوباره ابناء را ذکر نکرد. از اینجا معلوم می‌شود که در کتب یهود به محبوبان الهی با نام پسر خدا خطاب می‌کردند.

حال، مقصودما از مجموع این بیان این است که خداوند متعال عشق به خود را به این مطلب مشروط نموده است که چنین شخصی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کند.[1] و من تجربه شخصی دارم که پیروی با صدق دل از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عشق ورزیدن به او، انجامکار انسان را عزیز خدا می‌سازد، بدین‌گونه که خداوند متعال خود در دلش سوزش محبت خویش را ایجاد می‌کند. آنگاه چنین شخصی از هر چیزی دل برمی‌دارد و دل می‌کَند و به سوی خداوند متعال می‌گراید و انس و اشتیاقش تنها به سوی خداوند متعال باقی می‌ماند؛ آن وقت تجلی خاص محبت الهی بر وی نازل می‌شود و خدای تعالی به وی رنگ کامل عشق و محبتش را می‌دهد و با کشش قوی او را به سمت خود جذب می‌کند. سپس، وی بر احساسات نفسانی خود غلبه پیدا می‌کند و در تایید و نصرتش از هر بُعد، افعال خرق عادت به صورت نشانه‌ها ظهور می‌یابند.

---

[1] اگر کسی بگوید که هدف اصلی انجام اعمال شایسته است، پس برای رستگاری و عزیز خدا گشتن چه نیازی به پیروی از کسی است؟ پاسخ آن این است که انجام اعمال شایسته منوط به توفیق الهی است و وقتی خداوند متعال به خاطر مصلحت عظیم الشان خود احدی را امام و رسول می‌کند و دستور می‌دهد که از او اطاعت شود، آنگاه هر کسی که پس از دریافت دستور خدا اطاعت نکند به وی توفیق انجام اعمال صالحه داده نمی‌شود. [مؤلف]

این یک مثال کسب و سلوک است که بیان کرده‌ایم؛ امّا، برخی افراد اینگونه می‌باشند که در مقامات آنها کسب و سلوک و مجاهده هیچ نقشی ندارد، بلکه از شکم مادر، چنین آفریده می‌شوند که فطرتاً بدون هیچ کسب و سلوک و مجاهده‌ای به خدا مهر و محبت می‌ورزند و با پیامبرش یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم تعلق روحانیشان آنچنان برقرار می‌شود که بیش از آن ممکن نیست. سپس به مرور زمان آتش درونی عشق و محبت الهیشان پیوسته بیشتر می‌شود و همزمان آتش محبت پیامبر نیز پیشرفت می‌کند و در تمام این امور خداوند متعال متولی و متکفلشان می‌شود. هنگامی که این آتش محبت و عشق به منتها می‌رسد، آنها با بیقراری و دردمندی بسیار می‌خواهند که جلال خداوند متعال روی زمین ظاهر شود و از این کار لذت می‌برند و همین هدف نهایی و غایی‌شان است؛ آنگاه برایشان در روی زمین نشانه‌های خداوند متعال به وقوع می‌پیوندند. خداوند متعال برای هیچ کسی نشانه‌های عظیم الشان به ظهور نمی‌رساند و به کسی اخبار غیبی نمی‌دهد الا به همین افرادی که در عشق و محبتش فنا می‌شوند و آنچنان اظهار توحید و جلالش را می‌خواهند که خود او می‌خواهد. این امر تنها به آنهایی اختصاص دارد که اسرار خاص خداوند متعال بر آنها ظاهر می‌شوند و اخبار غیبی با کمال وضوح و صراحت بر آنها منکشف می‌شوند. این عزت خاص به کس دیگری داده نمی‌شود.

شاید انسان نادان تصور کند که برخی عامهٔ مردم نیز گاهی خوابهای صادق می‌بینند. مثلاً، برخی مردان یا زنان در خواب می‌بینند که در

خانه کسی دختر یا پسری متولد شده و در واقع هم متولد شود و برخی ببینند که فلانی مرده و آن شخص هم بمیرد و وقایع کوچک دیگر را نیز در خواب ببینند و آنها هم اتفاق بیافتند. من این شبهه را قبلاً پاسخ داده‌ام که چنین وقایعی نه هیچ ارزشی دارند و نه برای ظهور آنها نیکی و تقوا شرط است. بسیاری از افراد بدسرشت و شرور نیز بعضی خوابهای صادق دربارۀ خود یا کسی دیگر می‌بینند، امّا، آن اموری که به طور خاص مبتنی بر اخبار غیبی باشد، مخصوص به بندگان خاص خداوند متعال است و آنها هم از چهار جهت با مردم عامی فرق دارند: اول این که غالب مکاشفاتشان بی‌نهایت روشن بوده و به ندرت مشتبه است، امّا، مکاشفات عامۀ مردم اغلباً مشتبه و مکدّر می‌باشد؛ به آنها به ندرت مکاشفۀ صاف و روشن القا می‌شود. دوم این که تعداد مکاشفاتشان نسبت به عامۀ مردم آنقدر زیاد است که اگر بینشان مقایسه شود، تفاوت بسان مقایسه بین اموال پادشاه و اموال گدا است. سوم این که به دست آنها چنان نشانه‌های عظیم الشانی به وقوع می‌پیوندد که کسی دیگر نمی‌تواند نظیر آن را ارائه دهد. چهارم این که در نشانه‌هایشان نمونه و علایم تایید یافت می‌شود و آثار محبت و نصرت محبوب حقیقی در آنها نمودار می‌گردد و به بداهت دیده می‌شود که خداوند متعال می‌خواهد توسط آن نشانه‌ها، عزت و قربت مقرّبان خود را نشان دهد و عظمتشان را در دلها ایجاد کند؛ امّا، کسانی که هیچ تعلق و رابطه‌ای با خداوند متعال ندارند، در آنها این مورد هویدا نمی‌شود، بلکه حقیقت بعضی خوابها و الهاماتشان برایشان مایۀ مصیبت می‌گردد، زیرا به سبب آن (خوابها و الهامات) در دلهایشان

تکبر و نخوت پدید می‌آید و آن تکبر موجب هلاکتشان می‌گردد. آنها با ریشه‌ای مخالفت می‌کنند که باعث سرسبزی شاخه می‌باشد. ای شاخه! قبول است که تو سرسبزی و این را نیز پذیرفتیم که تو گل و میوه به بار می‌آوری، امّا، از ریشه جدا مشو وگرنه خشک خواهی شد و از تمام برکات محروم خواهی ماند، زیرا تو جزو هستی، کُل نیستی و آنچه داری، مال تو نیست، بلکه همهٔ آن (سبزی) فیضان از ریشه دارد[۱].

---

[۱] این نکته نیز درخور توجه است که وقتی از آسمان احدی به عنوان نبی یا رسول برانگیخته می‌شود، به برکت او به طور عام نوری از آسمان برحسب مراتب استعدادها نازل می‌شود و روحانیت تعمیم می‌یابد. خیلی‌ها خوابهای فراوان می‌بینند ولی کسانی که دارای استعداد الهامند، الهام دریافت می‌کنند، و عقلها نیز در امور روحانی تیز می‌شوند چون همان‌گونه که در هنگام باریدن باران تمام زمین از آن قدری سهم می‌برد، همین طور در هنگام بعثت یک پیامبر نیز این اتفاق می‌افتد. وقتی به علت بعثت رسول، بهار فرا می‌رسد، آنگاه در واقع آن رسول موجب تمام برکات می‌باشد، چراکه، در دنیا با آمدن او تحولی ایجاد می‌شود و به طور عمومی از آسمان نوری نازل می‌شود و هر کسی از آن نور مطابق استعداد خود بهره می‌برد و همان نور باعث القای خواب یا الهام می‌گردد. انسان نادان فکر می‌کند که به سبب هنر خود آن را دریافت کرده است اما آن چشمهٔ الهام و خواب تنها به برکت آن نبی در دنیا می‌جوشد. روزگارش، روزگار لیلهٔ القدر می‌باشد که در آن فرشتگان نازل می‌شوند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ [قدر: ۵، ۶] از زمانی که خداوند متعال دنیا را آفریده است، همین قانون طبیعت جاری است. [مؤلف]

اکنون من به موجب آیه وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ[1] درباره خود بیان می‌کنم که خداوند متعال مرا از این سه صنف افراد مزبور، از میان افراد صنف سوم قرار داده است و (به من) نعتمی عطا فرموده که نتیجۀ هیچ تلاش و کوشش نیست، بلکه او آن را در شکم مادر به من داده است. وی در تایید من آنقدر نشانه‌های فراوان به نمایش گذاشته است که تا تاریخ امروز که ششم ژوئیه ۱۹۰۶م است، اگر یک به یک آنها را بشمرم با سوگند به خدا می‌گویم که تعداد آنها بیش از سیصد هزار است و اگر احدی به سوگند من اعتماد نداشته باشد، می‌توانم شواهد و مدارک را ارائه دهم. برخی نشانه‌ها از این قبیل است که در آن، خداوند متعال مطابق وعدۀ خود همواره مرا از شر دشمنان محفوظ داشته است و برخی از نشانه‌ها نیز اینگونه است که وی مطابق وعدۀ خویش تمامی احتیاجات و نیازهایم را در همۀ مواقع برآورده نموده است. بعضی نشانه‌ها اینگونه است که خداوند متعال مطابق این وعدۀ خود: **انی مهین من اراد اهانتک** هرکسی را که به من حمله کرد، ذلیل و خوار نمود. بعضی نشانه‌ها از این قبیل است که خدای تعالی مرا مطابق پیشگویی‌های خود در مقابل کسانی پیروز نمود که علیه من در دادگاه شکایت کرده بودند، و بعضی نشانه‌ها از مدت بعثت من ظاهر می‌شود، چراکه از زمانی که دنیا آفریده شده، اینقدر مدت درازی به هیچ کاذبی داده نشده است. برخی نشانه‌ها با دیدن اوضاع زمانه آشکار می‌شود یعنی زمانه دال بر ضرورت بعثت امامی می‌باشد. برخی نشانه‌ها

---

[1] ضحی: ۱۲ [اما نعمت پروردگارت را تعریف کن]. مترجم

نیز از این نوع است که در آنها تاثیر نفرینم بر دشمنانم به وقوع پیوسته است. بعضی نشانه‌ها از این قسم است که برخی از بیماران که بیماریشان به حد بسیار وخیم و خطرناک رسیده بود در اثر دعایم شفا پیدا کردند و بنا به دریافت خبر شفایشان از خدای تعالی، قبل از وقت درمورد شفا یافتنشان خبر دادم. بعضی نشانه‌ها از این دسته است که خداوند متعال جهت تصدیق من به طور عمومی حوادث زمینی و آسمانی پدید آورد. بعضی نشانه‌ها از این قبیل می‌باشد که برخی افراد برجسته که از فقرای مشهور بودند، برای تصدیق من دربارۀ من خوابها دیدند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز در خواب دیدند مانند سجاده‌نشین صاحبِ عَلَم سِند که تعداد مریدانش تقریبا صدهزار نفر است و خواجه غلام فرید چاچرا واله، و برخی نشانه‌ها از این نوع است که هزارها انسان تنها بر این اساس با من بیعت کردند که خداوند متعال به آنها از طریق خواب خبر داده بود که این عاجز صادق و از جانب خدایم و برخی بدین دلیل بیعت کردند که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدند و آن‌حضرت در خوابشان به آنها فرمود که دنیا در آستانۀ پایان خود قرار دارد و این آخرین خلیفۀ خدا و مسیح موعود است. برخی نشانه‌ها از این قبیل است که برخی انسانهای بزرگ قبل از تولدم و یا قبل از رسیدن به سن بلوغ با ذکر نامم به مسیح موعود بودن من خبر داده بودند، مثل نعمت الله ولی و میان گلاب شاه که از اهالی جمالپور ناحیه لدهیانه هستند. برخی نشانه‌ها از این قسم است که دامن آنها هر قوم و هر کشور و هر زمانه را دربر می‌گیرد و علاوه بر این، بسیاری از نمونه‌های

مباهله را مردم مشاهده نموده‌اند.[1] امّا، اکنون پس از انجام مباهلات کافی، این رسم را از جانب خود خاتمه می‌دهم، امّا، هر کسی که مرا کذاب می‌داند و مکار و مفتری می‌پندارد و مسیح موعود بودنم را تکذیب می‌کند و آن وحی را که خداوند متعال به من شده است را افترایی از سوی من گمان می‌کند، چه مسلمان باشد، یا هندو یا آریه یا از هر دین دیگر، به هر حال مختار است که مرا در مقابل خویش قرار داده و به صورت کتبی مباهله‌اش را چاپ کند؛ یعنی در چند روزنامه در درگاه خداوند متعال این اقرار را چاپ کند که **پس از سوگند خداوند متعال می‌گویم که بر این امر بصیرت کامل دارم که این شخص [اینجا به تصریح نامم را بنویسد] که ادعای مسیح موعود کرده، درحقیقت دروغگو و کذاب است و الهاماتش را که بعضی از آنها را در این کتاب خویش نوشته، کلام خدا نمی‌دانم، بلکه همهٔ آنها افترای خود او است و من در حقیقت از روی بصیرت کامل و پس از تحقیق و تعمق با اطمینان کامل او را مفتری و کذاب و دجال می‌پندارم. پس ای خدای قادر! اگر این شخص نزد تو صادق است و کذاب و مفتری و کافر**

---

[1] هر انسان باانصاف می‌تواند با دیدن کتاب مولوی غلام دستگیر قصوری متوجه شود که چطور وی به طور خودجوش با من مباهله کرد و آن را در کتاب خود ”**فیض رحمانی**“چاپ کرد و پس از چند روز مرد. همین طور چراغدین جمونی هم خودجوش با من مباهله کرد و نوشت: *خد از بین ما دو نفر، هر کسی را که دروغگوست، هلاک کند* و پس از چند روز با طاعون به همراه هر دو پسر خود هلاک شد. [مؤلف]

و بیدین نیست، در آن صورت بر من به سبب این تکذیب و اهانت عذابی شدید نازل کن وگرنه او را به عذابی معذّب بفرما، آمین.

هر کسی بخواهد نشانهٔ تازه ببیند، برایش این در باز است و اقرار می‌کنم که اگر کسی پس از این دعای مباهله با همین تصریح مزبور مباهله کند و آن را حداقل در سه روزنامهٔ معروف نوشته و به طور عمومی پخش کند و سپس از عذاب آسمانی مصون بماند، آنگاه بدانید که من از طرف خدا نیستم. در این مباهله نیازی به تعیین هیچ میعادی نیست. شرط این است که عذابی نازل شود که برای دلها ملموس باشد.

اکنون چند الهام را به همراه ترجمه در زیر می‌نگاریم[1] و هدف از نوشتن آنها این است که برای مباهله کننده ضروری خواهد بود که

---

[1] ترتیب این الهامات به دلیل نزول مکرر آنها مختلف است چراکه این عباراتِ وحی الهی در زمانهای مختلف با ترتیب مختلف نازل شده‌اند. برخی از جمله‌های الهامی شاید صد بار یا از این هم بیشتر نازل شده‌اند. بنابراین قرائت آن با یک ترتیب نیست و شاید در آینده نیز این ترتیب محفوظ نماند، زیرا عادت الله اینطور است که وحی پاک او به صورت منقطع (تکه تکه) بر زبان جاری می‌شود و از دل به جوش می‌آید. سپس، خداوند متعال این تکه‌های مختلف را خود ترتیب می‌دهد. گاهی به هنگام ترتیب دادن، تکهٔ اول را در آخر عبارت می‌گذارد و این سنت حتمی است که تمام جملات در یک ترتیب خاصی قرار داده نشوند. بله، از لحاظ ترتیب، قرائت آنها مختلف می‌شود. در برخی جمله‌های وحی مکرر، بعضی کلمات عوض هم می‌شوند. این عادت تنها مخصوص به خداوند متعال است و وی اسرار خود را بهتر می‌داند. [مؤلف]

پس از یاد سوگند خداوند متعال تمام این الهاماتم را در مضمون مباهله خود بنویسد و این اقرار را نیز همراه آن چاپ کند که تمام این الهامات افترای انسان است و کلام خدا نیست و این نکته را نیز قید نماید که تمام این الهامات را با تمام دقت دیده‌ام و با سوگند به خدا می‌گویم که این افترای انسان است یعنی افترای این شخص است و بر او هیچ نوع الهامی از طرف خداوند متعال نازل نشده است. در اینجا علی الخصوص، فردی به نام عبدالحکیم خان، دستیار پزشک جراح پتیاله که بیعت خود را شکسته و مرتد شده‌است، مورد خطاب ماست.

اکنون ما آن الهامات را به طور نمونه در زیر می‌نویسیم:

بسم الله الرحمن الرحیم

یا احمد بارك الله فيك. وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰي الرَّحْمٰن. عَلّمَ القراٰن. لِتُنْذِر قَوْمًا مَا اُنْذِرَ اٰبَاءُهُمْ وَلِتَسْتَبِيْنَ سَبِيْلُ المجرمين. قُلْ اِنِّيْ اُمِرْتُ وَانا اوّل المؤمنين قل جاء الحقّ وزهق الباطل اِنّ البَاطِلَ كَانَ زهُوقًا. كُلُّ بركة من محمّد صلي الله عليه وسلّم فتبارك من علّم وتعلّم وقالوا ان هٰذا اِلّا اختلاق قل الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون قل ان افتريتُه فعليّ اجرام شديد و مَنْ اَظْلَم مِمّنِ افْتريٰ علَي اللّٰهِ كَذِبًا. هو الذي ارسل رسوله بالهديٰ ودين الحقّ لِيظهره عَلَي الدّين كُلّه لا مبدّل لِكلماته يَقُولُونَ انّٰي لك هٰذا اِنْ هٰذا الّا قول البشر. واعانه عليه قومٌ اٰخَرون. افتأتون السّحر وانتم تبصرون. هَيْهات هَيْهات لما تو عدُوْن. مِنْ هٰذا الّذي هو مهينٌ جاهل اومجنون. قُل عندي شهادةٌ من الله فهل انتم مُسْلِمُوْن. قُل عندي شهادةٌ من الله فهل انتم مؤمنون. ولقد لبثتُ فيكم عمرًا من قبله اَفَلا تعقلون. هٰذا من رحمة ربّك يتمّ نعمته عليك. فبشّر وما انت بنعمة ربّك بمجنون.

لك درجةٌ في السّماءِ وفي الّذين هُم يُبْصِرون. وَلك نُرِيَ اٰيَات ونهدم ما يعمرون. الحمد لِلّٰه الّذي جعلك المسيح ابن مريم. لا يُسئلُ عمّا يَفْعَلُ وهم يُسْءَلون. وَقالُوا اَتَجْعَلُ فيها من يُّفْسِد فِيْها قال اِنّي اعلمُ مَا لا تعلمون. انّي مُهين مَنْ اراد اهانتك. انّي لا يخاف لديّ المرسلون. كتب اللّٰه لَاَغْلِبَنَّ اَنَا ورُسُلي. وَهم من بعد غلبهم سيغلبون * اِنّ اللّٰه مع الّذين اتّقوا والّذين هم محسنون. اريك زلزلة السَّاعَة. انّي احافظ كُلّ مَنْ في الدّار. وَامتازوا اليوْم اَيُّها المُجْرِمُوْن. جآء الحق وزهق الباطل. هٰذا الذي كنتم به تستعجلون. بشارة تلقاها النّبيّون. اَنْتَ علٰي بيّنةٍ مِن رَّبّك. كفيناك المستَهْزِئين. هَل اُنبّئكم علٰي مَن تنزّل الشياطين. تنزّل علٰي كُلّ افّاكٍ اثيم. ولا تيئس من رّوح اللّٰه. اَلا انّ روح اللّٰه قريب. اَلا انّ نصر اللّٰه قريب. يأتيك من كُلّ فجٍّ عميق. يأتون من كُلِّ فجٍّ عميق. ينصرك اللّٰه من عنده. ينصرك رجال نوحي اليهم من السماء. لا مبدل لكلمات اللّٰه. قال رَبّك انّه نازل من السّماء ما يرضيك. انّا فتحنا لك فتحًا مُبينًا. فتح الولي فتح وقربناه نجيّا. اشجع الناس. ولو كان الايمان معلّقًا بالثريّا لنا له. انار اللّٰه برهانه. كُنتُ كنزًا مخفيًّا فَاَحْبَبْتُ ان اُعرف. ياقمر ياشمس انت منّي واَنا منك. اذا جاء نصر اللّٰه وانتهٰي امر الزمان الينا وتمّت كلمة ربّك. اَلَيْس هٰذا بالحقّ. ولا تصعّر لخلق اللّٰه ولا تسئم من النّاس. ووسّع مكانك. وبشّر الّذين اٰمنوا انّ لهم قدم صدق عند ربّهم. وَاتْلُ عليهم مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ من رَبِّك. اصحاب الصّفّة و ما ادراك ما اصحاب الصفّة ترٰي اعينهم تفيض من الدَّمْعِ. يُصلّون عليك. ربّنا انّنا سمعنا مناديًا ينادي للايمان. وداعيًا الي اللّٰه وسراجًا منيرًا. يا اَحْمَدُ فاضت الرّحمة علٰي شفتيك. انّك باعيننا. سميتك المتوكّل. يرفع اللّٰه ذكرك ويتمّ نعمته عليك في الدنيا والاخرة. بوركت يا احمد وكان مابارك اللّٰه فيك حقّافيك. شانك عجيب. واجرك قريب. الارض والسّماء معك

كما هو معي. انت وجيه فِي حضرتي اخترتك لنفسي. سُبحان اللّٰه تبارك وتعالٰي زاد مَجْدك ينقطع اٰبائك و يبدء منك ❋وما كان اللّٰه ليتركك حتّي يميز الخبيث من الطيّب. اذا جآء نصر اللّٰه والفتح وتمّت كلمة ربّك. هٰذا الّذي كنتم به تستعجلون. اَرَدتُ ان استخلف فخلقتُ آدَم. دَنٰي فَتَدَلّٰي فكان قاب قوسين او ادنٰي. يُحْيِي الدّين ويقيم الشريعة. يا اٰدم اسكن انت وزوجك الجنة. يامريم اسكن انت وزوجك الجنة يا احمد اسكن انت و زوجك الجنّة. نُصِرْتَ وقالوا لات حين مناص. انّ الّذين كفروا وصدُّوا عن سبيل اللّٰه ردّ عليهم رجل من فارس شكر اللّٰه سعيه. ام يقولون نحن جميع منتصر. سيهزم الجمع ويولّون الدُّبر. انّك اليوم لدينا مكين امين. وانّ عليك رحمتي في الدُّنيا والدّين وانّك من المنصورين. يحمدك اللّٰه ويمشي اليك. سبحان الّذي اسريٰ بعبده ليلا. خلق اٰدم فاكرمه. جَرِي اللّٰه فِيْ حُللِ الانبيآء. بُشْرٰي لك يا احمدي. اَنْتَ مُرَادِي ومَعِيْ. سِرُّكَ سِرِّيْ. اِنِّي ناصِرك. اِنّي حافظك. انّي جاعِلُك للنّاس امامًا. أكان للنّاس عجبًا. قُل هواللّٰه عجيب. لا يُسْءَلُ عمّا يفعل وَهُمْ يُسْءَلُوْنَ. وَتِلْكَ الْاَيّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النّاس. وقالوا اِنْ هٰذا الّا اختلاق. قل ان كنتم تحبُّون اللّٰه فاتّبعوني يحببكم اللّٰه. اذا نصر اللّٰه المؤمِنَ جعل له الحاسدين في الارض. ولا رآدّ لفضله. فالنّارموعدهم. قل اللّٰه ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون. واذا قيل لهم اٰمنوا كما اٰمن النّاس قالوا أنُؤمِنُ كما اٰمن السُّفهَآءُ الآ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ وَلٰكِنْ لَّا يعلمون. وَاِذَا قِيْلَ لهم لا تُفْسِدُوْا في الارض قَالوا انّما نحن مُصلِحون. قل جَاءَ كُم نُورٌ مِّنَ اللّٰه فلا تكفروا ان كنتم مؤمنين. اَمْ تَسْءَلهم من خرج فهم مِنْ مَّغْرمٍ مُّثْقَلُوْنَ. بل اٰتَيْنٰهم بِالحَقِّ فهم لِلْحَقِّ كارِهون. تلطّف بالنّاس وترحم عليهم. انت فيهم بمنزلة موسٰي واصبر علٰي ما يقولون. لعلّك بَاخِعٌ نفسك اَلَّا يكونوا مؤمنين. لا تقف ما ليس لك به علم. ولا تخاطبني في

الذين ظلموا انّهم مغرقون. واصنع الفلك بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا. اِنَّ الّذين يبايعونك انّما يبايعون الله. يد الله فوق ايديهم واذ يمكربك الّذي كفّر*. اوقد لي يا هامان لعلي اطّلع علٰي اِلٰهِ مُوسٰي. وانّي لَاَ ظُنُّه من الكاذبين تبّت يدا ابي لهبٍ وَّ تبّ. ما كان له ان يدخل فيها الّا خائفًا وما اصابك فمن الله. الفتنةُ ههنا. فاصبر كما صبر اولوالعزم. الآ انّها فتنة من الله. ليحب حبًّا جمّا. حُبًّا من الله العزيز الاكْرَم. شاتان تذبحان. وكل من عليها فان. ولا تهنوا ولا تحزنوا. اليس الله بكافٍ عبده. الم تعلم انّ الله علٰي كُلِّ شيءٍ قدير. وان يتخذونك الّا هزوا. أَهٰذا الّذي بعث الله. قل انّما انا بشر مثلكم يوحٰي اليّ انّما اِلٰهكم الهٌ واحد والخير كلّه في القرآن. لا يمسّه الّا المطهّرون. قل انّ هدي الله هو الهديٰ. وقالوا لولا نزّل علٰي رجل من قريتين عظيم. وقالوا انّي لك هٰذا. انّ هٰذا لمكر مكرتمُوه في المدينة. ينظرون اليك وهم لا يُبْصِرون. قل ان كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله. عسي ربّكم ان يرحمكم. وان عُدتم عُدْنا. وجعلنا جهنّم للكافرين حصيرا. وما أرْسَلْنٰك اِلّا رحمة للعالمين. قل اعملوا علٰي مكانتكم انّي عامل فسوف تعلمون. لا يُقْبل عملٌ مثقال ذرّة من غير التقويٰ. انّ الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون. قل ان افتريته فعليّ اجرامي. ولقد لبثت فيكم عمرا من قبله افلا تعقلون. اليس الله بكافٍ عبده. ولنجعله اٰية للنّاس ورحمة منّا وكان امرًا مقضيّا. قول الحق الذي فيه تمترون. سلام عليك جُعلت مباركًا. انت مبارك في الدنيا و الاخرة. امراض الناس و برکاته. بخرام که وقت تو نزدیک رسید و پای محمدیان برمنار بلندتر محکم افتاد. پاک محمد مصطفٰے نبیوں کا سردار. خدا تیرے سب کام درست کر دے گا. اور تیری ساری مرادیں تجھے دے گا. رَبُّ الافواج اس طرف توجہ کرے گا اس نشان کا مدعا یہ ہے کہ قرآن شریف خدا کی کتاب اور میرے مُنہ کی باتیں ہیں یا عيسي انّي متوفّيك ورافعك اليّ وجاعل

الّذين اتبعوك فوق الّذين كفروا الٰي يوم القيامة. ثلّة من الاوّلين وثلّة من الاخرين. *میں اپنی چمکار دکھلاؤں گا. اپنی قدرت نمائی سے تجھ کو اُٹھاؤں گا. دنیا میں ایک نذیر آیا پر دنیا نے اُس کو قبول نہ کیا لیکن خدا اُسے قبول کرے گا اور بڑے زور آور حملوں سے اُس کی سچائی ظاہر کر دے گا.* انت منّي بمنزلة توحيدي وتفريدي. فحان ان تُعَان وتعرف بين الناس. انت منّي بمنزلة عرشي. انت منّي بمنزلة ولدي. ❊

انت منّي بمنزلة لا يعلمها الخلق. نحن اولياۤءكم في الحيٰوة الدُّنيا وَ الاخرة. اذا غضبتَ غضبتُ وكلّما اَحْبَبْتَ اَحْبَبْتُ. من عاديٰ وليًّا لي فقد آذنته للحرب. اِنّي مع الرّسول اقوم. والوم من يلوم. واُعْطيك مَا يدوم. يأتيك الفرج. سَلامٌ علٰي ابراهيم صافيناه ونجّيناهُ من الغمّ. تفرّدنا بذالك. فاتخذوا من مقام ابراهيم مُصلّٰي. انّا انزلناه قريبًا مِن القاديان وبالحق انزلناه وبالحق نزل. صدق اللّٰه ورسوله. وكان امر اللّٰه مفعولا. الحمد للّٰه الذي جعلك المسيح ابن مريم. لا يُسئل عمّا يفعل وهم يسئلون. اٰثرك اللّٰه علٰي كلِّ شيءٍ. *آسمان سے کئی تخت اُترے پر تیرا تخت سب سے اُوپر بچھایا گیا.* يريدون اَن يطفـءُوْا نور اللّٰه. الا انّ حزب اللّٰه هم الغالبون. لا تخف انّك انت الاعلٰي. لا تخف انّي لا يخاف لديّ واللّٰه متم نوره ولوكره الكٰفرون. نُنَزِّلُ عليك اسرارا من السَّمآءِ. ونمزّق الاعدآء كل ممزق. ونري فرعون وهامان وجنودهما ما كانوا يحذرون. فلا تحزن علي الذي قالوا. ان ربّك لبالمرصاد. ما اُرسل نبيّ اِلَّا اَخْزٰي به اللّٰه قومًا لا يؤمنون. سننجيك. سنعليك. ساُكرمك اكرامًا عجبًا. اُريحك ولا اُجيحك واُخرج منك قومًا. ولك نُري اٰيات ونهدم ما يعمرون. انت الشيخ المسيح الذي لا يُضاع وقته. كمثلك دُرٌّ لا يضاع. لك درجة في السّمآءِ وفي الذين هم يبصرون. يبدي لك الرحمٰن شيءًا يخرّون علي المساجد. يخرّون علي الاذقان. ربّنا اغفرلنا ذنوبنا انا كنّا خاطئين. تاللّٰه لقد اٰثرك اللّٰه علينا وان كنّا لخاطئين. لا

تثریب علیکم الیوم. یغفر اللّٰہ لکم وھو ارحم الرّاحمین. یعصمك اللّٰہ من العدا و یسطو بکل من سَطَا. ذالك بما عصوا وکانوا یعتدون. الیس اللّٰہ بکافٍ عبدہ. یا جبال اوّبي معه والطیر. سَلامٌ قولًا من ربّ رحیم. وامتازوالیوم ایّها المجرمون. اِنّي مع الروح معك ومع اھلك. لا تخف اني لا یخاف لديّ المرسلون. ان وعد اللّٰہ اتٰي ورکل ورکٰي فطوبٰي لمن وجد و رَأي. امم یَسّرنا لهم الهُديٰ. وامم حق علیهم العذاب. وقالوا لست مرسلا. قل کفٰي باللّٰہ شهیدا بیني وبینکم ومن عندہ علم الکتٰب. ینصرکم اللّٰہ في وقت عزیز. حکم اللّٰہ الرحمٰن لخلیفة اللّٰہ السلطان. یُؤْتٰي له الملك العظیم. وتفتح علي یدہ الخزائن. ذالك فضل اللّٰہ. وفي اعینکم عجیب. قل الکُفّار اِنّي من الصادقین. فانتظروا آیاتي حتّٰي حین. سنریهم اٰیاتنا في الاٰفاق وفي انفسهم. حُجّة قائمة وفتح مبین. انّ اللّٰہ یفصل بینکم. ان اللّٰہ لا یهدي من ھو مسرف کذّاب. و وضعنا عنك وزرك الذي انقض ظهرك. و قُطع دابر القوم الذین لا یُؤْمنون. قل اعملوا علٰي مکانتکم اني عامل فسوف تعلمون. انّ اللّٰہ مع الذین اتقوا والذین ھم محسنون. ھل اٰتاك حدیث الزلزلة. اذا زلزلت الارض زلزالها. واخرجت الارض اثقالها. وقال الانسان مالها. یومئذٍ تحدّث اخبارھا. بانّ ربّك اوحٰي لها.احسب النّاس ان یترکوا. وما یأتیهم اِلّا بغتة. یسئلونك احق ھو. قل اي وربّي انّه لحق. ولا یُردّ عن قوم یعرضون. الرحٰي یدور و ینزل القضاء. لم یکن الذین کفروا من اھل الکتاب والمشرکین منفکّین حتّٰي تأتیهم البیّنة. *اگر خدا ایسا نہ کرتا تو دنیا میں اندھیر پڑ جاتا۔* اُرِیْك زلزلة الساعة. یریکم اللّٰہ زلزلة الساعة. لمن الملك الیوم لِلّٰہ الواحِد القهّار. *چمک دِکھلاؤں گا تم کو اِس نشان کی پنج بار۔ اگر چاہوں تو اُس دن خاتمہ۔*※انّي احافظ کلّ من في الدّار. اریك ما یُرضیك. *رفیقوں کو کہہ دو کہ عجائب در عجائب کام دکھلانے کا وقت آ گیا ہے۔* انا فتحنا لك فتحًا مبینًا. لیغفرلك اللّٰہ ما تقدّم من ذنبك

وما تأخّر.* انّي انا التوّاب . من جآءك جآءني. سلام عليكم طبتم . نحمدك و نصلّي. صلٰوة العرش الي الفرش. نَزَلتُ لَك ولَك نُرِيْ اٰياتٍ. اَلْاَمْرَاضُ تُشَاعُ والنُّفُوْسُ تُضَاعُ. وَمَا كَانَ اللّٰه لِيُغَيِّرَ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰي يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ. اِنه اوي القرية. لولا الاكرام. لهلك المقام. اني احافظ كُلّ من في الدار. ما كان اللّٰه ليعذّبهم وانت فيهم. امن است در مكان محبت سراى ما. *بھونچال آیا اور شدّت سے آیا زمین تہ و بالا کر دی.* يوم تأتي السمآء بدخان مبين*. و تري الارض يومئذٍ خامدة مصفرّة. اُكرمك بعد توهينك. يريدون ان لا يتمّ امرك. واللّٰه يابٰي الّا ان يتمّ امرك. اني انا الرحمٰن. سأَجعل لك سهولة في كلّ امر. اُريك بركات من كلّ طرفٍ. نزلت الرحمة علٰي ثلاث العين وعلي الاُخريين. تردّ اليك انوار الشباب. ترٰي نسلاً بعيدا. انّا نبشّرك بغلام مظهر الحق والعلٰي. كَاَنّ اللّٰهَ نزل من السّمآء. انّا نُبَشِّرُك بغلامٍ نافلةً لك. سَبّحك اللّٰه ورافاك. وعلّمك مالم تعلم انه كريم تمشي امامك وعادٰي لك من عادي. وقالوا ان هٰذا الّا اختلاق. الم تعلم ان اللّٰه علٰي كلّ شيءٍ قدير. يلقي الروح علٰي من يشاء من عباده. كلّ بركة من محمد صلي اللّٰه عليه وسلم فتبارك من عَلَّمَ وَتَعَلَّم. *خدا کی فیلنگ اور خدا کی مہر نے کتنا بڑا کام کیا.* انّي معك ومع اهلك ومع كلّ من احبّك. *تیرے لئے میرا نام چمکا. روحانی عالم تیرے پر کھولا گیا.* فبصرك اليوم حديد. اطال اللّٰه بقاءك.

اسی «۸۰» یا اسپر پانچ چار زیادہ یا پانچ چار کم. میں تجھے بہت برکت دُونگا. یہاں تک کہ بادشاہ تیرے کپڑوں سے برکت ڈھونڈیں گے. تیرے لئے میرا نام چمکا. پچاس یا ساٹھ نشان اور دکھاؤں گا. خدا کے مقبولوں میں قبولیت کے نمونے اور علامتیں ہوتی ہیں اور اُن کی تعظیم ملوک اور ذوی الجبروت کرتے ہیں اور وہ سلامتی کے شہزادے کہلاتے ہیں. فرشتوں کی کھنچی ہوئی تلوار تیرے آگے ہے. پر تو نے وقت کو نہ پہچانا نہ دیکھا نہ جانا. برہمن اوتار سے

مقابلہ کرنا اچھا نہیں. ربّ فرق بین صادق وکاذب. انت تریٰ کلّ مصلح وصادق. رَبّ کلّ شيءٍ خادمك. ربّ فاحفظني وانصرني وارحمني. خدا قاتل تو باد. و مرا از شر تو محفوظ دارد. زلزلہ آیا اُٹھو نمازیں پڑھیں اور قیامت کا نمونہ دیکھیں. یظهرك الله ویثني علیك. لولاك لما خلقت الافلاك ادعوني استجب لکم. دست تو دعای تو ترحم زِ خدا. زلزلہ کا دھکا. عفت الدیار محلّها و مقامها تتبعها الرّادفة. پھر بہار آئی خدا کی بات پھر پوری ہوئی پھر بہار آئی تو آئے ثلج کے آنے کے دن. ربّ اخّروقت هٰذا. اخّره الله الي وقت مسمّي.* تریٰ نصرًا عجیبا. ویخرّون علي الاذقان. ربّنا اغفرلنا ذُنوبنا انّا کنّا خاطئین. یا نبي الله کنت لا اعرفك. لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم. وهو ارحم الراحمین. تلطّف بالنّاس وترحّم علیهم. انت فیهم بمنزلة موسٰي. یأتي علیك زمنٌ کمثل زمن مُوسٰي. اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَیْکُمْ رَسُوْلًا شَاهِدًا علیکم کما ارسلنا الٰي فرعون رسولًا. آسمان سے بہت دُودھ اُترا ہے محفوظ رکھو. انّي انرتك و اخترتك. تیری خوش زندگی کا سامان ہو گیا. وَالله خیر من کلّ شيءٍ. عندي حسنة هي خیر من جبل. بہت سے سلام میرے تیرے پر ہوں. انّا اعطیناك الکوثر. ان الله مع الذین اهتدوا والذین هم صادقون. ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون. اراد الله ان یبعثك مقامًا محمودًا. دونشان ظاہر ہونگے. وامتازوا الیوم ایّها المجرمون. یکاد البرق یخطف ابصارهم. هٰذا الذي کنتم به تستعجلون. یا احمد فاضت الرحمة علٰي شفتیك. کلام اُفصحت من لّدن ربّ کریم. در کلام تو چیزی است که شعرا را دران دخلی نیست. رب عَلّمني ماهو خیر عندك. یعصمك الله من العدا و یسطو بکلّ من سطا. برزما عندهم من الرّماح. اني سأخبره في اُخرالوقت. انك لست علي الحق. ان

اللّٰہ رءوف رحیم. انّا النّا لك الحدید. اني مع الافواج اُتیك بغتة. اني مع الرسول اُجیب اُخطي و اُصیب.* وقالوا انّٰي لك ھٰذا. قل ھو اللّٰہ عجیب. جآءني ایل واختار. وادار اصبعه و اشار. ان وعد اللّٰہ اتٰي. فطوبٰي لمن وجدورأٰي. الامراض تشاع والنفوس تضاع اني مع الرسول اقوم و اُفطر واصوم.* ولن ابرح الارض الي الوقت المعلوم. واجعل لك انوار القدوم. واقصدك واروم. واعطیك مایدوم. انا نرث الارض ناکلھا من اطرافھا. نقلوا الي المقابر. ظفر من اللّٰہ وفتح مبین. ان ربّي قويّ قدیر. انه قويّ عزیز. حلّ غضبه علي الارض. اِني صادق اني صادق و یشھد اللّٰہ لي. *اے ازلی ابدی خدا بیڑیوں کو پکڑ کے آ*. ضاقت الارض بمارحبت. ربّ انّي مغلوب فانتصر فسحّقھم تسحیقا. *زندگی کے فیشن سے دور جاپڑے ہیں*. انما امرك اذا اردت شيءًا ان تقول له کن فیکون. تو در منزل ما چو بار بار آیی خدا ابر رحمت بباریدیانی. انا امتنا اربعة عشر دوابا. ذٰلك بما عصوا وکانوا یعتدون. سر انجام جاھل جھنم بود که جاھل نکوعاقبت کم بود. *میری فتح ہوئی میرا غلبہ ہوا*. انّي اُمِرت من الرحمٰن فأتوني. اني حمي الرحمٰن. اني لاجد ریح یوسف لولا ان تفنّدون. الم ترکیف فعل ربّك باصحاب الفیل. الم یجعل کیدھم في تضلیل. *وہ کام جو تم نے کیا خدا کی مرضی کے موافق نہیں ہوگا*. انا عفونا عنك. لقد نصرکم اللّٰہ ببدرو انتم اذلّة. وقالوا ان ھٰذا الا اختلاق. قل لو کان من عند غیر اللّٰہ لوجدتم فیه اختلافا کثیرا. قل عندي شھادة من اللّٰہ فھل انتم مؤمنون. یأتي قمر الانبیاء. وامرك یتاتّٰي وامتازو الیوم ایّھا المجرمون. *بھونچال آیا اور بشدّت آیا زمین تہ و بالا کردی*.* ھٰذا الذي کنتم به تستعجلون. انّي اُحَافظ کلّ من في الدار. سفینة و سکینة. اني معك ومع اھلك. ارید ما تریدون. *پہلے بنگالہ کی نسبت جو کچھ حکم جاری کیا گیا تھا. اب اُن کی دلجوئی ہوگی*. الحمد للّٰہ

الذي جعل لكم الصهرو النسب.* الحمدلله الذي اذهب عني الحزن. وأتاني ما لم يؤت احد من العالمين. يٰسٓ. انك لمن المرسلين . علٰي صراط مستقيم. تنزيل العزيز الرحيم. اردت ان استخلف فخلقت أدم. يُحْيِي الدين ويقيم الشريعة. چو دَورِ خسروی آغاز کردند مسلمان را مسلمان باز کردند ان السمٰوات والارض كانتا رتقا ففتقناهما. قرب اجلك المقدّر. انّ ذاالعرش يدعوك. ولا نبقي لك من المخزيات ذكرا. قَلَّ ميعاد ربّك. ولا نبقي لك من المخزيات شيءًا. *زندگی کے دن بہت تھوڑے رہ گئے ہیں اس دن سب سب پر اُداسی چھا جائے گی. یہ ہو گا. یہ ہو گا. یہ ہو گا. پھر تیرا واقعہ ہو گا. تمام عجائبات قدرت دکھلانے بعد تمہارا حادثہ آئے گا.* جَآء وقتك. و نبقي لك الايات باهرات. جَآء وقتك. ونبقي لك الايات بيّنات. ربّ توفّني مُسلمًا والحقني بالصالحين. أمين

ترجمه: ای احمد، خداوند متعال در وجود تو برکت نهاده است. آنچه پرتاب کردی تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد. خدا تو را قرآن تعلیم داد یعنی معانی درست آن را بر تو آشکار نمود تا مردمانی را بیم دهی که پدران و نیاکانشان بیم داده نشده‌اند تا راه گناهکاران پیدا و نمودار شود، یعنی معلوم گردد که چه کسی از تو روگردان است. بگو من از طرف خدا مامورم و من نخستین مومنان هستم. بگو حق آمد و باطل فرار کرد و باطل همیشه فراری بوده است. هر برکتی از محمد صلی الله علیه و سلم است. پس بسیار مبارک است آن کسی که تعلیم داده و تعلیم دیده است، و خواهند گفت که این وحی نیست، این کلمات را خودش افترا کرده است. به آنها بگو که آن خداست که این کلمات را نازل کرده است. سپس آنها را در افکار لهو و لعب رها

کن. به آنها بگو که اگر این کلمات افترای من است و کلام خدا نیست در آن صورت من به شدت سزاوار مجازات هستم، و چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به خدا افترا بسته یا به او دروغ نسبت داده است. الله آن خدایی است که رسول و فرستادۀ خود را با هدایت و دین حقیقی خود فرستاد تا این دین را غالب گرداند. سخنان خدا به حتم به حقیقت می‌پیوندد و هیچ کسی نمی‌تواند آنها را تغییر دهد. مردم خواهند گفت که تو چطور این مقام را به دست آوردی؟ (می‌گویند) آنچه به عنوان الهام بیان می‌کنی، قول انسان است و با کمک دیگران ساخته شده است. ای مردم! آیا شما عمداً فریب می‌خورید. وقوع آنچه که این شخص به شما وعده می‌دهد، چطور امکانپذیر است، وعدۀ شخصی که حقیر و ذلیل است یا اینکه جاهل یا دیوانه است و سخنان جنون‌آمیز (بر زبان) می‌راند. به آنها بگو که شهادت خدا نزد من است، آیا شما بنابراین قبول خواهید کرد یا نه؟ سپس به آنها بگو که من شهادت خدا را دارم، پس آیا به آن ایمان خواهید آورد یا نه؟ و من قبل از این، تا مدتی در میان شما زندگی می‌کردم، آیا تعقل نمی‌کنید؟ این مرتبه از رحمت پروردگارت است، او نعمت خود را بر تو تمام خواهد کرد. پس مژده بده و تو (نسبت) به فضل خدا دیوانه نیستی. تو هم در آسمان مقام و درجه داری و هم در نگاه آنهایی که چشم بصیرت دارند، و ما برای تو نشانه‌ها خواهیم فرستاد و آن عماراتی را که بنا می‌کنند، ویران خواهیم ساخت. ستایش بر خدایی است که ترا مسیح ابن مریم قرار داد. او درمورد کارهایی که انجام می‌دهد، بازخواست نمی‌شود امّا، مردم به سبب کارهای خود

بازخواست می‌شوند.[1] و آنها گفتند که تو کسی را خلیفه قرار می‌دهی که در روی زمین فساد خواهد کرد؟ گفت: آنچه من دربارۀ او می‌دانم، شما نمی‌دانید. من آن کسی را که قصد اهانت تو کند، ذلیل و خوار خواهم کرد. پیامبران من در کنارم از هیچ دشمنی نمی‌ترسند. خدا مقدر نموده است که من و پیامبرانم غالب خواهیم بود و آنها پس از مغلوب شدن، به زودی غالب خواهند شد.[2] خدا با کسانی است که تقوا

---

[1] در آن کلام پاک خداوند متعال که در بعضی از جاهای کتابم، براهین احمدیه، نوشته شده است، خداوند متعال به تصریح ذکر نموده است که چطور مرا مسیح ابن مریم قرار داده است. او در آن کتاب، اول نامم مریم نهاد و سپس اظهار نمود که در آن مریم روح خود را دمیده‌است و سپس فرمود که پس از دمیده شدن روح، وی از مرتبۀ مریمی به مرتبۀ عیسوی انتقال یافت و اینگونه از مریم، عیسی متولد شد که ابن مریم خوانده شد. خداوند متعال در جای دیگر در مورد همین مرتبه فرمود: فاجاءه المخاض الی جذع النخلة. قال یالیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا. در اینجا خداوند متعال به طور استعاری می‌فرماید: از مرتبۀ مریمی، مرتبۀ عیسوی منشعب شد و به این لحاظ این مامور، ابن مریم خوانده شد. آنگاه برایش نیاز تبلیغ پیش آمد که به درد زه شباهت دارد و این نیاز، این مامور را نزد ریشۀ خشکِ امت برد که در آنها هیچ میوۀ فهم و تقوا نبود و آماده بودند که پس از شنیدن چنین ادعایی، تهمت افترا بزنند و آزار دهند و سخنان گوناگونی درباره‌اش برانند. آنگاه آن مامور در دل خود گفت که کاش من قبل از این اتفاق، به فراموشی سپرده می‌شدم و هیچ کسی بر نام من وقوف پیدا نمی‌کرد. [مؤلف]

[2] در این وحی الهی خداوند متعال نامم را رسل نهاده است زیرا چنانکه در براهین احمدیه مسطور است خداوند متعال مرا مظهر سایر پیامبران علیهم السلام قرار داده و اسامی تمامی پیامبران را بر من نهاده است. من آدمم، شیث و نوحم، ابراهیمم و اسحاقم، من یعقوب و یوسف و موسی‌ام، من داوودم، من

پیشه می‌کنند و نیکوکارند. نزدیک است که زلزله‌ای شبیه قیامت بیاید و من آن را به تو نشان دهم، و من از هر کسی که در این خانهٔ توست، محافظت خواهم نمود. ای مجرمان! امروز شما جدا شوید. حق آمد و باطل فرار کرد. این همان است که دربارهٔ آن عجله می‌کردید. این آن بشارتی است[1] که به پیامبران داده شده بود. تو از جانب خداوند متعال با دلیل بیّن و آشکار ظهور کرده‌ای. کسانی که با تو تمسخر و استهزا می‌کنند، ما برایشان کافی هستیم. آیا به شما بگوییم که شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ بر هر انسان کذّاب و بدکاری شیاطین نازل می‌شوند. و تو از رحمت خدا نومید مشو. بدانید که نصرت خدا نزدیک است. آن نصرت و یاری از هر راه دور هم به تو خواهد رسید و از راه‌هایی خواهد رسید که آن مسیرهایی که روی آن مردم به طرفت خواهند آمد، به دلیل کثرت رفت و آمد، گود خواهند برداشت. آنقدر به مردم کثیری به سوی تو خواهند آمد که مسیرهایی که آنها خواهند آمد، عمیق خواهند شد. خدا از جانب خود کمکت خواهد کرد. کسانی به تو یاری خواهند رساند که ما در دلشان الهام خواهیم کرد. هیچ کسی نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون کند و تغییر دهد. پروردگارت می‌فرماید: امری از آسمان نازل می‌شود که به سبب آن تو خوشحال خواهی شد. ما پیروزی و فتح آشکار به تو خواهیم داد. فتح ولی، فتح بزرگی است. و ما به او آنچنان قرب بخشیدیم که او را همراز خود ساختیم. وی از تمام مردم شجاعتر است. اگر ایمان به ثریا هم رفته

عیسی‌ام و من مظهر اتم نام حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم، یعنی سایه و ظل محمد و احمد هستم. [مؤلف]

بود، وی آنجا هم می‌رفت و آن را باز می‌گرداند. خدا حجت او را روشن خواهد نمود. من گنج مخفی بودم، پس خواستم که شناخته شوم. ای ماه ای آفتاب! تو از من ظهور پذیرفتی و من از تو. هنگامی که یاری خدا خواهد آمد و زمانه به سوی ما رجوع خواهد نمود، آنگاه پرسیده می‌شود که آیا این شخص که فرستاده شده بود، برحق نبود؟ تو باید به هنگام رجوع مخلوق از آنها روی نگردانی و از کثرت ملاقات خسته نشوی. بر تو واجب است که منزل خود را وسیع کنی تا مردمانی که به کثرت خواهند آمد، برای ورودشان جای کافی باشد. به مومنان مژده بده که مقامشان نزد خدا بلند است. آنچه بر تو از طرف پروردگارت از وحی نازل شده، برای اعضای جماعتت تعریف کن. اصحاب صفه، تو چه می‌دانی که اصحاب صفه چه کسانی‌اند. خواهی دید که از چشمانشان اشک سرازیر خواهد شد. آنها بر تو صلوات خواهند فرستاد و خواهند گفت که ای پروردگارما! ما به صدای منادی‌ای گوش دادیم که به ایمان فرا می‌خواند و به سوی تو دعوت می‌کرد و چراغ فروزان است. ای احمد بر لب‌هایت رحمت جاری شده است. تو جلوی چشمانم هستی. من نامت متوکل نهاده‌ام. خدا ذکر تو را بلند خواهد کرد. و نعمت خود را در دنیا و آخرت تمام خواهد کرد. ای احمد تو برکت داده شده‌ای و آن برکتی که به تو داده شد، سزاوار آن بودی. شأن تو عجیب است و اجرت قریب. آسمان و زمین به همراه تو هستند چنانکه همراه من هستند. تو در درگاهم بزرگ و مورد احترامی. من تو را برای خود برگزیده‌ام. خدای پاک صاحب بسی برکات و بزرگی است، وی بر بزرگی و عظمت تو خواهد افزود. ذکر نیاکانت منقطع می‌شود و سلسلهٔ

خاندان از تو شروع می‌شود.[1] و خدا اینگونه است که تا اینکه بین پاک و پلید فرق نمایان سازد و تو را رها نمی‌کند. هنگامی که نصرت و فتح

[1] لازم به ذکر است که از لحاظ عظمت و بزرگی ظاهری، خاندانِ این عبد متواضع بسیار مشهور بود، بلکه در آن زمانی هم که شوکت دنیوی خاندانم در شُرفِ زوال قرار گرفته بود، پدربزرگم صاحب هشتاد و دو روستا در این ناحیه بود. قبل از این، وی به عنوان حاکم کشور زندگی می‌کرد و تحت سلطهٔ هیچ سلطنتی نبود. سپس آرام آرام مطابق حکمت و مشیت خداوند متعال در دوران حکومت سیک‌ها، پس از چند دعوا اغلب روستاها را از دست داد و تنها شش روستا زیر تسلطش باقی ماندند. سپس دو روستای دیگر هم از دستش رفتند و تنها چهار روستا باقی ماندند، و اینطور آن شوکت دنیوی پدربزرگم که به هیچ کسی هم وفا نمی‌کند، دچار زوال و انحطاط شد. به هر حال این خاندان در این نواحی بسیار شهرت داشت اما خداوند متعال نخواست که این عزت و احترام تنها به عزت دنیوی محدود بماند، چراکه عزت‌های دنیوی بجز تکبر و غرور بیجا، هیچ محصول دیگری ندارد. لذا، اکنون خداوند متعال خطاب به من در وحی خود وعده می‌دهد که حالا این خاندان به شکل و رنگ دیگر، محترم می‌گردد و سلسلهٔ این خاندان از تو شروع خواهد شد و ذکر قدیمی این خاندان منقطع می‌شود. در این وحی الهی دربارهٔ کثرت نسل نیز اشاره شده است. یعنی نسلم بسیار زیاد خواهد شد. اگرچه خاندانم به نام خاندان مغول شهرت دارد، اما خدای عالم الغیب که دانای حقیقت حال است، مکرراً در وحی مقدس خود ظاهر نموده است که این خاندان، فارسی الاصل است و به همین دلیل مرا با خطابِ **ابناء فارس** مخاطب نموده است، چنانکه درباره من می‌فرماید: ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله رد علیهم رجل من فارس شکر الله سعیه. شخصی فارسی نژاد رد کافرانی را نوشته که [مردم را] از راه خداوند متعال منع می‌کنند، خدا از این تلاشش، قدردانی می‌کند. در وحی دیگر نسبت به من می‌فرماید: لوکان الایمان معلقا بالثریا لناله رجل من فارس یعنی اگر ایمان به ثریا هم

برود، یک انسان فارسی نژاد در آنجا هم به آن دست پیدا می‌کند. سپس در یک وحی دیگر خطاب به من فرمود: **خذوا التوحید التوحید یا ابناء الفارس** یعنی توحید را چنگ زنید، توحید را چنگ زنید، ای ابنای فارس!

از تمام این کلمات ثابت می‌شود که خاندان اصلی این عاجز فارسی است نه مغول؛ نمی‌دانیم چطور به اشتباه به نام خاندان مغول معروف شده است، چنانکه به ما خبر داده شده، شجرۀ خاندانم اینگونه است: نام پدرم میرزا غلام مرتضی بود و نام پدرش میرزا عطا محمد و نام پدر عطا محمد، میرزا گل محمد و نام پدر میرزا گل محمد، میرزا فیض محمد و نام پدر فیض محمد، محمد قائم و نام پدر محمد قائم، میرزا محمد اسلم و نام پدر میرزا محمد اسلم، میرزا دلاور، و نام پدر میرزا دلاور، میرزا اله دین، و نام پدر میرزا اله دین، میرزا جعفر بیگ و نام پدر میرزا جعفر بیگ، میرزا محمد بیگ، و نام پدر میرزا محمد بیگ، میرزا عبدالباقی و نام پدر میرزا عبدالباقی، میرزا محمد سلطان و نام پدر میرزا محمد سلطان، میرزا هادی بیگ است. به نظر می‌رسد که کلمه میرزا و بیگ در برهه‌هایی از زمان به عنوان خطاب به آنها داده شده بود چنانکه کلمه "خان" به عنوان خطاب داده می‌شود. به هر حال آنچه خداوند متعال آشکار نموده است، همان درست است، انسان به سبب لغزش کوچکی هم می‌تواند اشتباه کند، اما خدا از سهو و اشتباه پاک است.* [مؤلف]

*حاشیه در حاشیه: درباره خاندان من یک وحی الهی دیگری نیز هست و آن این است که خداوند متعال درباره من می‌فرماید: **سلمان منا اهل البیت** یعنی سلمان یعنی این عاجز که بنای صلح می‌گذارد، از ما اهل بیت است. این وحی الهی این واقعیت مشهور را تصدیق می‌کند که برخی از مادربزرگانم از سادات بودند، و مراد از دو صلح این است که اراده خداوند متعال بر این است که یک صلح به دست من و توسط من در فرقه‌های داخلی اسلام صورت خواهد گرفت و تفرقۀ زیادی که وجود دارد، ازبین خواهد رفت و صلح دوم، صلح اسلام با دشمنان خارجی خواهد بود و به بسیاری از آنها فهم حقانیت اسلام داده خواهد شد و آنها به اسلام خواهند گروید، پس از آن [زندگی] به پایان می‌رسد. [مؤلف]

خدا بیاید و وعدهٔ او به حقیقت بپیوندد، آنگاه گفته خواهد شد که این همان امری است که درباره آن عجله می‌کردید. من اراده نمودم که خلیفهٔ خود را برگزینم، پس آدم را خلق کردم. وی به خدا نزدیک شد و سپس به طرف مخلوق گرایید و فاصلهٔ او بین خدا و مخلوق به قدر خط دو کمان شد. وی دین را زنده خواهد کرد و شریعت را برقرار خواهد نمود. ای آدم تو و دوستت در بهشت در آیید. ای مریم تو و دوستت وارد بهشت شوید. ای احمد تو و دوستانت به بهشت وارد شوید. تو نصرت و یاری داده خواهی شد و مخالفان خواهند گفت که اکنون دیگر جای گریزی نیست. کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا منع کردند، انسان فارسی الاصل دلایلشان را رد کرد و خدا از تلاشش قدردانی می‌کند. آیا این مردم می‌گویند که ما جماعت زبردست را نابود خواهیم کرد. همه این مردم فرار خواهند کرد و روگردان خواهند شد. امروز تو نزدما صاحب مقام و امین هستی. در دنیا و دین، رحمت من بر توست و تو از کسانی هستی که نصرت الهی شامل حالشان می‌باشد. خدا تو را ستایش می‌کند و به سوی تو می‌آید. آن ذات پاک، همان خداست که در یک شب، تو را به سیر و گردش برد. وی آدم را آفرید و سپس به او عزت داد. این پیامبر خدا در جامهٔ سایر پیامبران است یعنی در وی یکی از صفات خاص هر پیامبر موجود است. بشارت باد به تو ای احمد من. تو مراد من و همراه منی. راز تو راز من است. من به تو کمک خواهم کرد. من محافظ تو خواهم بود. من برای مردم تو را امام خواهم ساخت، تو رهبرشان خواهی بود و آنها پیرو تو. آیا این امر برای مردم تعجب‌انگیز است، بگو، خدا صاحب عجایب است.

وی برای کارهایش بازخواست نمی‌شود و مردم باخواست می‌شوند. ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را بین مردم می‌گردانیم. خواهند گفت که این تنها یک افتراست. بگو اگر به خدا مهر و محبت می‌ورزید، بیایید از من پیروی کنید تا خدا نیز به شما مهر ورزد. هنگامی که خداوند متعال به مومن یاری می‌رساند، در زمین چندین حاسد او را هم می‌آفریند و فضل او را هیچ کسی نمی‌تواند دور کند. پس جهنم وعده‌گاهشان است. بگو خدا این کلام را نازل کرد. آنها را در افکار لهو و لعبشان رها کن. هنگامی که به آنها گفته شود که ایمان بیاورید همان‌طور که مردم ایمان آورده‌اند، می‌گویند که آیا ما بسان مردم احمق ایمان بیاوریم. آگاه باشید که در حقیقت اینها خود احمقند، امّا، از حماقت خود مطلع نیستند. هنگامی که به آنها گفته شود که در زمین فساد مکنید، می‌گویند: ما که اصلاحگرانی بیش نیستیم. بگو نزد شما نور خدا آمده است، پس اگر شما مومنید، انکار مکنید. آیا تو از آنها خراج می‌طلبی، پس آنها به سبب این زیان نمی‌توانند بار ایمان را تحمل کنند، بلکه ما به آنها حق دادیم امّا، آنها گرفتن حق را دوست ندارند. با مردم با لطف و رحمت برخورد کن. تو در بین آنها به منزلهٔ موسی هستی و بر سخنانشان صبر پیشه کن. آیا خود را به این سبب هلاک خواهی کرد که آنها ایمان نمی‌آورند. چیزی را که علم نداری، دنبال مکن و درباره کسانی که ظالمند با من تکلم مکن، چراکه همهٔ آنها غرق خواهند شد. جلوی چشمان ما و با اشارهٔ ما کشتی درست کن. آن کسانی که دست خود را در دست تو می‌دهند، دست خود را در دست خدا می‌دهند. این دست خداست که روی دستانشان است،

و به یاد بیاورید آن هنگام را که وقتی آن شخص مکر پیشه کرد و تو را تکفیر نمود و کافر خواند[1] و گفت که ای هامان برای من آتش روشن کن تا من به خدای موسی اطلاع پیدا کنم و من او را دروغگو می‌پندارم. هر دو دست ابولهب از بین رفتند و وی خود هم هلاک شد.[2] وی نباید در این امر دخالت می‌کرد و اگر هم می‌خواست فقط باید با ترس این کار را می‌کرد. آن آزاری که به تو خواهد رسید، از طرف خدا خواهد بود. در اینجا فتنه‌ای بپا خواهد شد، پس تو صبر پیشه کن، کمااینکه پیامبران اولوالعزم صبر پیشه کردند. آن فتنه از طرف خدای تعالی خواهد بود تا تو را دوست بدارد. آن، دوست داشتنِ خدایی است که غالب و بزرگ است. دو بز ذبح خواهند شد، و هر کسی که در روی زمین است، عاقبت فنا خواهد شد. شما غصه مخورید و اندوهگین مشوید. آیا خداوند متعال برای بندهٔ خود کافی نیست. آیا تو نمی‌دانی که خدا به هر چیز قادر است. آنها تو را مورد تمسخر قرار

---

[1] منظور از مکفِّر مولوی ابو سعید محمد حسین بتالوی است، چراکه وی فتوا نوشت و جلوی نذیر حسین تقدیم کرد و سپس کسی که در این کشور آتش تکفیر را شعله‌ور نمود، نذیر حسین بود؛ علیه ما یستحقه. [مؤلف]

[2] در اینجا مراد از ابولهب، مولوی دهلوی است که فوت شده است. این پیشگویی مال بیست و پنج سال پیش است و در براهین احمدیه مسطور است. این پیشگویی زمانی منتشر شد که از طرف آخوندها فتوای کفر علیه من صادر شد. بنیانگذار فتوای تکفیر من، همان مولوی دهلوی است که خداوند معتال نامش را ابولهب نهاده است. خداوند متعال چندین سال پیشتر از تکفیر، این خبر را داد، که در کتاب براهین احمدیه مسطور است. [مؤلف]

داده‌اند. آنها از روی استهزا می‌گویند که آیا این کسی است که خدا او را مبعوث کرده! به آنها بگو که من انسانی بیش نیستم به من این وحی شده است که خدای شما واحد است و تمام خیر و نیکی در قرآن است و در هیچ کتاب دیگری نیست. و به اسرار آن، تنها آن کسانی پی می‌برند که پاکدلند. بگو هدایت در حقیقت هدایت خداست. خواهند گفت که این وحی الهی چرا بر انسان بزرگی که از اهالی یکی از دو شهر باشد، نازل نشده است.[1] خواهند گفت که برای تو این مقام چطور حاصل شده است. این مکری است که شما مردم با تبانی هم کرده‌اید. این مردم به تو نگاه می‌کنند، امّا، تو را نمی‌بینند. به آنها بگو که اگر شما خدا را دوست دارید، بیایید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد. خدا آمد تا بر شما رحم کند. اگر شما باز به شرارت و شیطنت بازگردید، ما نیز به عذاب دادن باز خواهیم گشت. ما جهنم را برای کافران، زندانِ تنگ قرار داده‌ایم. ما تو را به عنوان رحمت برای سراسر دنیا فرستاده‌ایم. به آنها بگو که شما در جای خود مطابق میل خود عمل کنید و من به مطابق میل خویش عمل خواهم کرد. سپس، پس از اندک زمانی خواهید دید که خدا به چه کسی کمک می‌کند. هیچ عملی بدون تقوا یک ذره هم نمی‌تواند مقبول گردد. خدا به همراه کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و مشغول کارهای نیک می‌باشند. بگو اگر من افترا کرده‌ام، گناه آن به گردن من است. من قبل از این،

[1] [یعنی مردم اعتراض خواهند کرد که] شخصی ادعای مهدی موعود کرده است که از روستای کوچک قادیان در پنجاب است. چرا مهدی موعود از مکه یا مدینه مبعوث نشده که سرزمین اسلام است. [مؤلف]

تا مدت مدیدی بین شما زندگی می‌کرده‌ام آیا تعقل نمی‌کنید؟ آیا خدا برای بندهٔ خود کافی نیست؟ ما او را برای مردم یک نشانه و نمونهٔ رحمت قرار خواهیم داد و این از ابتدا مقدر بود. این همان امری است که در آن شک می‌کردید. بر تو سلام باد، تو مبارک گردیدی. تو در دنیا و آخرت مبارک هستی. توسط تو بر بیماران برکت نازل خواهد شد.[1] بخرام که وقت تو نزدیک رسید و پای محمدیان بر منار بلندتر

---

[1] این قول خدا که به واسطهٔ تو بر بیماران برکت نازل خواهد شد، بیماران روحانی و جسمانی، هر دو را دربر می‌گیرد. به طور روحانی اینگونه است که می‌بینم هزاران نفر که به دست من بیعت می‌کنند، اینطور هستند که قبلاً حالات عملیشان وخیم بود، اما پس از بیعت این حالاتشان درست شد و از معاصی گوناگون توبه کردند و پایبند به نماز شدند. من صدها نفر از اعضای جماعتم را در این حالت می‌یابم که در دلهایشان این سوزش و تپش ایجاد گشته است که هرطوری شده از احساسات نفسانی خود پاک شوند.

نسبت به بیماری‌های جسمانی بارها مشاهده کرده‌ام که اغلب بیمارانی که بیماریشان به حالت خطرناک رسیده بود، با دعا و توجه من شفا پیدا کردند. پسرم مبارک احمد در سن دو سالگی چنان بیمار شد که حالت نومیدی پدیدار شد و هنوز من در حال دعا کردن بودم که احدی گفت که پسر فوت کرده است، یعنی دیگر وقت دعا نیست، اما من دعا را ترک نکردم و در اثنای همین حالت هنگامی که بر بدن پسر دست نهادم، بازگشت نَفَسش را احساس کردم و هنوز دست از او برداشته نبودم که به طور صریح جانش را احساس کردم و سپس پس از چند دقیقه او به هوش آمد و نشست.

علاوه بر این، در روزهای طاعون وقتی طاعون در قادیان به شدت شیوع پیدا کرده بود، پسرم شریف احمد بیمار شد و مبتلا به تپ محرقه شدیدی گشت و به اغما رفت. وی در آن حالتِ بیهوشی هر دو دستش را حرکت می‌داد. این

خیال به ذهنم آمد که اگرچه برای انسان از مرگ گریزی نیست، اما چنانچه این پسر در این ایام فوت کند که طاعون به شدت شیوع پیدا کرده است، تمام دشمنان این تب را طاعون قرار خواهند داد و آن وحی پاک خداوند را رد خواهند نمود که فرمود: **انی احافظ کل من فی الدار** یعنی من هر کسی را که درون چهاردیواری خانه‌ات باشد، از طاعون در امان نگه خواهم داشت. با این خیال، چنان نگرانی شدیدی در دلم ایجاد شد که خارج از بیان است. تقریباً ساعت دوازده شب بود که حال پسرم بسیار بد شد و دلم ترسید که این تب معمولی نیست بلکه بلایی دیگر است، آنگاه چه عرض کنم که چه حالی شدم. به این فکر بودم که خدای نکرده اگر بچه فوت کند، مردم ستمکار سرشت برای حق‌پوشی بسی سامان پیدا خواهند کرد. در همان حالت وضو گرفتم و به نماز ایستادم و به محض این که ایستادم، آن حالت به من دست داد که برای استجابت دعا نشانهٔ آشکار است. من با سوگند خداوند متعال که جانم در دست اوست، می‌گویم که هنوز شاید سه رکعت نخوانده بودم که حالت مکاشفه بر من مستولی شد و دیدم که پسر کاملاً تندرست و سلامت است. آنگاه آن حالت مکاشفه پایان یافت و دیدم که پسرم در حالت بیداری، بر تخت نشسته است و هیچ اثری از تب در او وجود ندارد و هذیان و بیتابی و بیهوشی کاملاً مرتفع شده و او کاملاً تندرست و بهبود یافته است. این منظرهٔ قدرت خداوند متعال به من ایمان تازه‌ای به قدرت‌های الهی و استجابت دعا بخشید.

پس از مدتی پسر نواب سردار محمد علی خان رئیس مالیرکوتله که در قادیان بود، به شدت بیمار شد و علایم یاس و نومیدی ظاهر گشت. وی از من درخواست دعا کرد. من به اتاق بیت الذکر خود رفتم و برای او دعا کردم و پس از دعا معلوم شد که گویی تقدیر مبرم است و دعا کردن در آن هنگام کار عبثی است، آنگاه گفتم که یا الهی اگر دعا مستجاب نمی‌شود، شفاعت می‌کنم که به خاطر من او را شفا بده، این کلمات اگرچه از دهانم خارج شدند، اما پس از آن بسیار نادم شدم که چرا اینها را گفتم و سپس فوری از طرف خداوند متعال

وحی نازل شد: **من ذالذی یشفع عنده الا باذنه** یعنی چه کسی جرأت دارد که بدون اذن الهی شفاعت کند، من پس از شنیدن این وحی ساکت شدم و هنوز یک دقیقه نگذشته بود که باز این وحی نازل شد که **انک انت المجاز** یعنی به تو اجازۀ شفاعت داده شد. پس از آن بسیار دعا کردم و احساس کردم که اکنون این دعا رد نخواهد شد. آنگاه، همان روز بلکه همان دم، حال پسر رو به بهبود رفت، گویی از قبر بیرون آمد. به یقین می‌دانم که معجزات احیای مردگان حضرت عیسی علیه السلام بیشتر از این نبودند. از خداوند متعال سپاسگزارم که این قبیل وقایع احیای مردگان به دستم فراوان به وقوع پیوسته‌اند.

یکبار پسرم بشیر احمد مبتلا به بیماری چشم شد و مدت مدیدی زیر درمان بود، اما هیچ بهبودی پیدا نمی‌کرد. آنگاه پس از دیدن حالت مضطربانه‌اش، برای وی در درگاه الهی دعا کردم، و الهام شد: **برق طفلی بشیر** یعنی پسرم بشیر احمد چشمانش را باز کرد. در همان روز به فضل و کرم خداوند متعال چشمانش خوب شدند.

یکبار من خودم آنقدر بیمار شدم که اطرافیانم با توجه به نزدیکی اجلم، سه بار سوره یس در کنارم خواندند، اما خداوند متعال دعایم را مستجاب نمود و مرا بدون واسطۀ هیچ دارو شفا داد و هنگامی که صبح بیدار شدم، کاملاً شفا پیدا کرده بودم و فوری این وحی الهی نازل شد: **و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بشفاء من مثله** یعنی اگر شما درباره این رحمت که بر بندۀ خود نازل کردیم، در شک و تردید هستید، نظیر این شفا را بیاورید. همینطور چنین وقایع زیادی که شمارش آنها کار سختی است، روی دادند. در این وقایع خداوند متعال تنها در اثر دعا و توجهم بیماران را شفا داد. شبی قبل از ۸ ژوئیه ۱۹۰۶م پسرم مبارک احمد در اثر بیماری سرخجه شدیداً در حالت کرب و اضطراب بود و تمام شب را در همین حالت سپری کرد و یک لحظه هم نتوانست بخوابد. در شب دوم علامت شدیدتر ظاهر شدند و وی در حالت بیهوشی گوشت

محکم افتاد. پاک محمد مصطفی، سردار پیامبران است. خدا تمام کارهایت را درست خواهد کرد و تمام مرادهایت را برآورده خواهد نمود. پروردگار افواج به این توجه خواهند کرد. هدف این نشانه این است که قرآن شریف کتاب خدا و سخنان دهان من است. ای عیسی من تو را می‌میرانم و به سوی خود بلندت خواهم کرد و اتباع تو را بر

خود را می‌کند و هذیان می‌گفت و خارش شدیدی داشت. آنگاه دلم برای او به شدت سوخت و الهام شد: **ادعونی استجب لکم**. پس از دعا فوری در حالت مکاشفه دیدم که در بستر او جانوران زیادی به شکل موش هستند و او را گاز می‌گیرند و شخصی بلند شد و تمام آن جانوران را در یک چادر جمع کرد و گفت که اینها را بیرون بینداز. سپس آن حالت مکاشفه پایان یافت و من نمی‌دانم که آن حالت مکاشفه اول به پایان رسید یا اول بیماری پسرم رفع شد. سپس پسرم تا طلوع فجر راحت خوابید. چون خداوند متعال از طرف خود این معجزهٔ خاص را به من عطا فرمود، لذا با اطمینان کامل می‌گویم که در معجزهٔ شفای امراض هیچ کسی در روی زمین نمی‌تواند با من مقابله کند و اگر قصد مقابله کند، خداوند متعال او را شرمنده خواهد نمود، چراکه این موهبت الهی به طور ویژه در جهت نشان دادن نشانه‌های معجزانه به من داده شده است، اما مفهومش این نیست که هر بیماری بهبود پیدا خواهد کرد، بلکه منظور این است که غالب بیماران به دست من شفا پیدا خواهند کرد. چنانچه احدی بخواهد با زرنگبازی و گستاخی در این معجزه با من مقابله کند، در آن صورت این مقابله باید این طور ترتیب داده شود که مثلاً با قرعه‌کشی بیست بیمار به من داده شوند و بیست بیمار به طرف مقابل، آنگاه خداوند متعال بیمارانی را که به من داده خواهند شد، به طور صریح بیشتر از بیماران طرف مقابل شفا خواهد داد و این معجزه‌ای آشکار خواهد بود. افسوس که در این رسالهٔ مختصر مجال نیست وگرنه به طور نمونه بسیاری از وقایع عجیب را تعریف می‌کردم. [مؤلف]

منکرانت تا قیامت غالب خواهم نمود. از آنها یک گروه اول خواهد بود و یک گروه آخر. من درخشش خود را نشان خواهم داد. من با قدرت‌نمایی خود تو را بلند خواهم کرد. در دنیا نذیری آمد امّا، دنیا او را قبول نکرد، امّا، خدا او را قبول خواهد کرد و با حملات شدیدی حقانیت او را به نمایش خواهد گذاشت. تو به من همانطور عزیزی که توحید و تفریدم به من عزیز است. پس، آن زمان فرا رسیده که تو یاری داده شوی و در دنیا مشهور شوی. تو برای من به منزلهٔ عرشم هستی. تو برایم به مرتبهٔ فرزندم هستی.[1] تو برای من به مرتبهٔ منتهای قرب هستی که دنیا نمی‌تواند به آن پی ببرد. ما متولّی و متکفّل تو در دنیا و آخرت هستیم. بر کسی که تو خمشگین شوی، من هم خشمگین می‌شوم و کسی را که تو دوست بداری، من نیز او را دوست می‌دارم. کسی که با ولی من دشمنی و عداوت کند، من به او هشدار جنگ می‌دهم. من به همراه این رسول خواهم ایستاد و آن شخص که او را ملامت کند را ملامت خواهم کرد. به تو چیزی خواهم داد که همیشه باقی خواهد ماند. به تو فراخی داده خواهد شد. سلام بر این ابراهیم. ما با او دوستی کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم. ما در این امر تنهاییم. پس شما مقام ابراهیم را جای پرستش قرار دهید، یعنی

---

[1] خداوند متعال از داشتن پسران پاک است. این کلمه به طور استعاره آمده چون در این زمانه با این قبیل کلمات مسیحیان نادان حضرت عیسی را خدا قرار داده‌اند بنابراین خداوند متعال صلاح دانست که کلماتی بزرگتر از آن را برای این عاجز بکار برد تا چشمان مسیحیان باز شوند و بدانند که کلماتی که بر مبنای آن مسیح را خدا قرار می‌دهند، در این امت نیز شخصی وجود دارد که خداوند متعال نسبت به او کلماتی بزرگتر از آن بکار برده است. [مؤلف]

بر نمونۀ وی عمل کنید. ما او را نزدیک قادیان نازل کرده‌ایم و کاملاً او را به مقتضای زمان نازل کردیم و او در هنگام ضرورت زمانه نازل شد. پیشگویی خدا و پیامبرش محقق شد و ارادۀ خداوند متعال لازم بود که به حقیقت پیوندد. ستایش بر خدایی است که تو را مسیح ابن مریم قرار داده است. وی برای کارهایش بازخواست نمی‌شود و مردم بازخواست می‌شوند. خدا تو را از همه چیز برگزیده است. در دنیا چندین تخت نازل شدند، امّا، تخت تو از همه بلندتر گسترده شد. آنها قصد خواهند کرد که نور خدا را خاموش کنند. آگاه باشید که سرانجام جماعت خدا غالب خواهد شد. هیچ مترس، تو غالب خواهی بود. هیچ مترس که پیامبران من در کنارم از هیچ کسی نمی‌ترسند. دشمنان قصد خواهند نمود که نور خدا را با نفس‌های دهان خود خاموش کنند، امّا، خدا نور خود را تمام خواهد نمود اگرچه کافران نپسندند. ما از آسمان چندین امر پوشیده بر تو نازل خواهیم کرد و نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب خواهیم کرد. به فرعون و هامان و لشکرشان آن دست را نشان خواهیم داد که از آن می‌ترسند. پس، از سخنانشان غصه مخور که خدایت در کمین‌شان است. هیچ پیامبری مبعوث نشده که خدا پس از بعثتش آن مردمانی را که به او ایمان نیاورده بودند خوار نکرد. ما تو را نجات خواهیم داد. ما تو را غالب خواهیم کرد. من به تو آنچنان بزرگی عطا خواهم کرد که مردم از آن به تعجب خواهند افتاد. من اسباب آرامش تو را فراهم خواهم کرد و نامت را محو نخواهم کرد و از تو قومی بزرگ می‌آفرینم. ما برای تو نشانه‌های بزرگ به نمایش خواهیم گذاشت و عمارت‌هایی را که ساخته شده‌اند، ویران خواهیم

کرد. تو آن مسیح بزرگ هستی که وقتش به هدر نخواهد رفت. دُرّی مثل تو نمی‌تواند ضایع شود. در آسمان، مقام و منزلت بزرگی داری و نیز در نگاه آنها که چشم بصیرت دارند. خدا برای تو کرشمۀ قدرتی به نمایش خواهد گذاشت، و در اثر آن مردم منکر به سجده‌گاه خواهند افتاد و بر چانه‌ها [با تواضع و فروتنی] بر خاک خواهند افتاد و خواهند گفت که ای پروردگارما! گناهان‌ما را ببخش، ما خطاکار بودیم. سپس با خطاب به تو خواهند گفت که به خدا سوگند، خداوند متعال از همۀ ما تو را برگزیده است و ما اشتباه کردیم که همیشه از تو روگردان بودیم. آنگاه گفته خواهد شد که چون امروز ایمان آوردید، لذا در هیچ مورد سرزنش نخواهید شد. خدا گناهانتان را بخشیده و او از همۀ مهربانان مهربانتر است. خدا تو را از شر دشمنان محفوظ خواهد داشت و به آن شخص حمله خواهد کرد که به تو حمله می‌کند، زیرا که این مردم از حد گذشته‌اند و در راه عصیان و نافرمانی گام زده‌اند. آیا خدا برای بندۀ خود کافی نیست. ای کوه‌ها! ای پرندگان! همراه این بندۀ من با وجد و رقت مرا یاد کنید. بر همۀ شما سلامِ آن خدا باد که رحیم است. و ای مجرمان! امروز جدا شوید. من و روح القدس به همراه تو و اهل تو هستیم. مترس، پیامبرانم در قرب من نمی‌ترسند. وعدۀ خدا آمد و بر زمین پا زد و عیب را اصلاح نمود پس مبارک است آن کسی که یافت و دید. برخی هدایت پیدا کردند و برخی سزاوار عذاب گشتند. و خواهند گفت که این فرستادۀ خدا نیست. بگو دربارۀ حقانیت من خدا شهادت می‌دهد و آن کسانی گواهی می‌دهند که به کتاب الله علم و آگاهی دارند. خدا در وقت عزیز به شما نصرت خواهد رساند. دستور

خدا برای خلیفهٔ خود است که پادشاهی آسمانی دارد. به وی کشور عظیم داده خواهد شد و برای وی درِ گنج‌ها گشوده خواهد شد.[1] و این فضل خداست و در چشمان تو عجیب. بگو ای منکران، من از صادقان هستم. پس شما زمانی منتظر نشانه‌های من باشید. ما بزودی نشانه‌های خود را در اطرافشان و در ذات خودشان نشان خواهیم داد. آن روز حجت تمام خواهد شد و فتح و پیروزی آشکارا اتفاق خواهد افتاد. خدا آن روز در بین شما داوری خواهد کرد. خدا آن شخص را موفق نمی‌کند که از حد گذشته و دروغگو و کذاب باشد. و ما آن باری که کمرت را شکسته است را از تو بر خواهیم داشت و آن قوم را که به امر حق ایمان نمی‌آورند، از ریشه ازبین خواهیم برد.[2] به آنها بگو که برای موفقیت خویش مشغول به کار شوند و من نیز مشغول می‌شوم. آنگاه می‌بینند که عمل چه کسی مورد قبول واقع می‌شود. خدا به همراه کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و به کارهای نیک مشغولند.

---

[1] این پیشگویی نسبت به زمان آینده است چنانکه در یکی از مکاشفات حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کلیدها به دستشان داده شده بود، اما این پیشگویی توسط حضرت عمر فاروق به حقیقت پیوست. هنگامی که خدا با دست خود قومی را خلق می‌کند، نمی‌پسندد که مردم آنها را همیشه زیر پاهای خود لگدمال کنند. بنابراین، سرانجام برخی پادشاهان را به جماعتشان ملحق می‌سازد و اینطور آنها از دست ظالمان نجات پیدا می‌کنند، همانطور که برای حضرت عیسی علیه السلام اتفاق افتاد. [مؤلف]

۲ این اشاره به این مبحث است که زمانی فرا می‌رسد که حق آشکار خواهد شد و تمام نزاعها حل و فصل می‌شود، و این داوری با نشانه‌های آسمانی صورت می‌گیرد؛ زمین منحرف شده و اکنون آسمان با آن خواهد جنگید. [مؤلف]

آیا به تو خبر زلزلهٔ آتی نرسیده است. یاد کن هنگامی که زمین به شدت به لرزه در خواهد آمد و زمین آنچه درون خود دارد، بیرون خواهد ریخت و انسان خواهد گفت که چه بر سر زمین آمده که این بلای غیرمعمول در آن ایجاد شده است. آن روز زمین به سخن درخواهد آمد که بر آن چه گذشته است. خدا بر پیامبر خود دربارهٔ آن وحی نازل خواهد کرد که این مصیبت پیش آمده است. آیا مردم فکر می‌کنند که این زلزله نخواهد آمد، به حتم خواهد آمد و در هنگامی خواهد آمد که آنها کاملاً غافلند و در کارهای دنیای خود سرگرمند و زلزله آنها را به کام خود خواهد برد. از تو می‌پرسند که آیا وقوع این زلزله حقیقت دارد؟ بگو بخدا قسم که وقوع این زلزله حقیقت دارد و کسانی که از خدا روی می‌گردانند به هیچ وجه نمی‌توانند از این زلزله مصون بمانند، یعنی هیچ مکانی نمی‌تواند به آنها پناه دهد، بلکه اگر جلوی در هم ایستاده باشند، فرصت پیدا نخواهند کرد که از آن بیرون روند، الّا به عمل خود. آسیاب به حرکت در خواهد آمد و قضا نازل خواهد شد. کسانی که از اهل کتاب و مشرکان، حق را انکار کردند، بدون این نشانهٔ عظیم الشان [از انکار خود] دست نمی‌کشیدند. اگر خدا این کار را نمی‌کرد، در دنیا فساد عظیمی بپا می‌شد. من به تو زلزلهٔ قیامت را نشان خواهم داد. خدا به تو زلزلهٔ قیامت را خواهد نمایاند. آن روز گفته خواهد شد که امروز این کشور مال چه کسی است، آیا مال آن خدایی نیست که بر همه غالب است. من پنج بار درخشش این نشانهٔ زلزله را نشان خواهم داد. اگر آن روز بخواهم

می‌توانم به دنیا خاتمه بدهم.[1] من از هر کسی که در خانهٔ تو خواهد بود، محافظت خواهم کرد. و به تو آن کرشمهٔ قدرت را نشان خواهم داد و تو خوشحال خواهی شد. به دوستانت بگو که هنگامِ نشان دادن عجایب در عجایب فرا رسیده است. من پیروزی بزرگ به تو خواهم داد که فتحی آشکار خواهد بود تا خدایت تمام گناه پیشین و پسینت را ببخشد.[2] من توبه را می‌پذیرم. کسی که نزد تو بیاید، گویی نزد من آمد. بر تو سلام باد. شما پاک هستید. ما از تو تعریف می‌کنیم و بر تو

---

[1] از این وحی الهی معلوم می‌شود که پنج زلزله خواهد آمد و چهار زلزلهٔ اولیه در شدت خود کم و خفیف خواهند بود و دنیا آنها را مطابق معمول خواهد پنداشت و سپس زلزله پنجم نمونهٔ قیامت خواهد بود که مردم را مجنون و دیوانه خواهد ساخت تا این حد که آنها آرزو خواهند کرد که قبل از این روز می‌مردند. اکنون به یاد داشته باشید که پس از این وحی الهی تاکنون که ۲۲ ژوئیه ۱۹۰۶ است، در این کشور سه زلزله آمده است، یعنی در ۲۸ فوریه ۱۹۰۶. و ۲۰ مه ۱۹۰۶. و ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۶. سه زلزله اتفاق افتادند، اما شاید این زلزله‌ها در نزد خداوند متعال از زلازل این پیشگویی نباشند، چراکه بسیار خفیف بودند. شاید چهار زلزلهٔ اول مثل زلزله‌هایی باشند که در ۴ آوریل ۱۹۰۵ روی داد، و سپس زلزلهٔ پنجم نمونهٔ قیامت باشد. و الله اعلم. [مؤلف]

۲ عادت انسان ستمکار این می‌باشد که بر پیامبران و انبیای خدا هزاران خرده می‌گیرد و عیبجویی‌های گوناگون می‌کند، گویی آنها جامع تمام عیوب و خرابی‌ها و جرایم و معاصی و خیانت‌های دنیایند. اکنون تا کجا باید به این وساوس -که آمیخته به شیطنت و شرارت نفسند- پاسخ داده شود. بنابراین، سنت الله این است که او تمام این دعواها را شخصاً حل می‌کند و نشانه‌ای عظیم الشأن ظاهر می‌نماید که با آن برائت پیامبرش آشکار می‌شود. پس لیغفر لک الله همین معنی را دارد. [مؤلف]

صلوات می‌فرستیم. از عرش الی فرش بر تو صلوات است. من برای تو نازل شده‌ام و به خاطر تو نشانه‌های خود را نشان خواهم داد. در کشور بیماری‌ها شیوع پیدا خواهند کرد و بسیاری از جانها تلف خواهند شد. خدا اینگونه نیست که تقدیر خود را که بر قومی نازل نموده، عوض کند، مگر این که آن قوم افکار دلهای خود را عوض کنند. وی این قادیان را پس از ابتلای اندکی به بلا در پناه خود قرار خواهد داد.[1] اگر من مراعات تو را نمی‌کردم، تمام این روستا را نابود می‌کردم. من از هر کسی محافظت خواهم کرد که در چهاردیواری این خانه باشد. هیچ کسی از آنها از طاعون یا طوفان یا زلزله نمرد. خدا اینطور نیست که کسانی را عذاب دهد که تو درمیان‌شان هستی. امن است در مکان محبت سرای ما. زلزله‌ای خواهد آمد و بسیار شدید خواهد بود و زمین را زیر و زبر خواهد کرد. آن روز از آسمان دود آشکار نازل خواهد شد.[2] آن روز زمین زرد خواهد شد، یعنی آثار قحطی سختی پدیدار خواهند شد. پس از اینکه مخالفان به تو اهانت کنند، تو را مورد عزت و احترام

---

[1] کلمه «آوی» در زبان عربی هنگامی به کار برده می‌شود که به کسی که قدری رنج کشیده و اذیت شده، پناه داده شود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى [ضحی: ۷] و کمااینکه می‌فرماید: وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ [مومنون: ۵۱]. [مؤلف]

[2] یعنی برای آن زلزله‌ای که نمونهٔ قیامت خواهد بود، این علایم خواهد بود که چند روز قبل از آن قحطی پدیدار خواهد شد و زمین می‌خشکد و نمی‌دانم پس از آن فوری یا پس از اندک زمانی زلزله خواهد آمد. [مؤلف]

قرار می‌دهم.[1] آنها قصد دارند که کارت ناتمام بماند، امّا، خدا مادامی که تمام کارهایت را به اتمام نرساند، تو را رها نخواهد کرد. من رحمان هستم. من در هر امری برای تو سهولت فراهم خواهم نمود. از هر سو برکات را به تو نشان خواهم داد. رحمت من بر سه عضوت نازل شده است. یک چشم و دو عضو دیگر، یعنی آنها را سلامت نگه خواهم داشت و نور جوانی به تو بر خواهد گشت و تو نسل دور خود را خواهی دید.[2] ما به تو مژده پسری را می‌دهیم که توسط او حق آشکار خواهد گشت. گویی خدا از آسمان نازل خواهد شد. ما بشارت پسری به تو می‌دهیم که نوهٔ تو خواهد بود. خدا تو را از هر عیب پاک گرداند و با تو موافقت نمود و به تو معارفی تعلیم داد که نمی‌دانستی. او کریم است. او جلوی شما حرکت می‌کند و دشمن دشمنانت می‌گردد. آنها خواهند گفت که این فقط افتراست. ای معترض، آیا نمی‌دانی که خدا به هر چیز قادر و تواناست و در هر کسی که از بندگان خود بخواهد روح خود را می‌دمد، یعنی به وی منصب نبوت می‌بخشد. تمام این برکت از محمد صلی الله علیه و سلم است، پس بسی مبارک کسی که

---

[1] یعنی لازم است که قبل از ظهور نشانه‌های بزرگ به تو اهانت شود و سخنان آزاردهنده گفته شوند و اتهامات زده شوند، پس از آن از آسمان نشانه‌های هیبت‌ناک به وقوع خواهند پیوست. سنت الله همین است که نوبت اول متعلق به منکران باشد و نوبت دوم متعلق به خدا. [مؤلف]

[2] این وحی خداوند متعال که ''تری نسلاً بعیدا'' حدودا مربوط به سی سال پیش است.

[مؤلف]

این بنده را آموزش داد و بسی مبارک است آنکه آموخت. خدا نیاز زمان را احساس کرد و این احساس او و مُهر او -که در آن به شدت قدرت فیض‌رسانی است- کار بزرگی را انجام داد، یعنی برای بعثت تو دو علت وجود دارد: اول احساس کردن خدای تعالی به نیاز و دوم فیضان مُهر نبوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.[۱] من

---

[۱] معنی این وحی که خدا نیاز را احساس کرد و مُهر خدا چقدر کار بزرگی انجام داد، این است که خدا در این زمانه احساس کرد که زمانه آنچنان فاسد گشته است که نیاز به مصلح عظیم الشأنی دارد و مُهر خدا این کار را کرد که یکی از پیروانِ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که هم امتی است، و هم از یک لحاظ پیامبر به این مقام رساند ؛ چراکه خداوند متعال به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را صاحب خاتم قرار داده است، یعنی به آن حضرت جهت افاضهٔ کمال مُهری داده است که به هیچ پیامبر پیشین نداده بود. به همین دلیل آن حضرت به نام خاتم النبیین موسوم شد. یعنی پیروی از آن حضرت، کمالات نبوت را می‌بخشد و توجه روحانی به آن حضرت نبی‌تراش و پیامبرساز است و این قوهٔ قدسیه به هیچ پیامبر دیگری داده نشده است. همین معنی این روایت است که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علمای امت من بسان پیامبران بنی اسرائیل خواهند بود. اگرچه در بنی اسرائیل پیامبران زیادی آمدند، اما نبوتشان در نتیجهٔ پیروی از حضرت موسی نبود، بلکه نبوتشان مستقیماً از طرف خداوند متعال و یک موهبت بود و پیروی حضرت موسی در پیامبر شدن آنها ذره‌ای هم تاثیرگذار نبود، به همین خاطر همانند من نامشان اینطور نبود که از یک لحاظ پیامبر و از یک لحاظ امتی باشند. آنها پیامبران مستقل خوانده شدند و منصب نبوت را مستقیماً از خدا دریافت کردند و فارغ از پیامبران بودند. چنانچه حال بنی اسرائیل بررسی شود، معلوم خواهد شد که آنها نصیب بسیار

کمی از رشد و صلاح و تقوا برده بودند. امت حضرت موسی و حضرت عیسی از وجود اولیاء الله به طور کلی محروم ماندند و اگر کسی به طور استثنایی ولی خدا گشته باشد، آن حکم معدوم را دارد چراکه غالب آنها سرکش، فاسق، فاجر و دنیاپرست بودند. به همین سبب در تورات و انجیل حتی هیچ اشاره‌ای هم درباره قدرت تاثیر حضرت موسی یا حضرت عیسی نسبت به پیروانشان وجود ندارد. در تورات در جاهای متعددی نام اصحاب حضرت موسی به عنوان سرکش و سنگدل و مرتکب معاصی و قوم مفسد نوشته شده است و درباره نافرمانی‌هایشان در قرآن شریف نیز بیان شده است که آنها در هنگام جنگی به حضرت موسی این پاسخ را دادند: فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ [مائده: ۲۵] یعنی تو و پروردگارت بروید و با دشمنان بجنگید، ما همینجا می‌نشینیم. این حال نافرمانیشان بود. اما عشق الهی که در دلهای اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد شده بود و آن تاثیر توجه قدسی آن حضرت که در دلهایشان پدیدار شده بود، آنچنان آنها را تحت تاثیر قرار داد که آنان نظیر بز و گوسفند در راه خدا فدا شدند. آیا احدی می‌تواند به ما از امت‌های پیشین نظیر این نمونه را ارائه دهد که آنها نیز (چنین) صدق و وفاداری نشان داده باشند؟ حال اصحاب حضرت موسی را هم اینک بیان کردم. الان حال اصحاب حضرت مسیح را نیز گوش کنید: یکی از آنها که نامش یهودا اسکریوطی بود، حضرت مسیح را در عوض سی روپیه لو داد و آن حضرت دستگیر شد. پطرس حواری که به وی کلیدهای بهشت داده شده بودند، حضرت مسیح را رو در رو لعنت کرد و تمام حواریان دیگر هم با دیدن هنگام مصیبت فرار کردند و هیچ کدامشان استقامت از خود نشان ندادند و ثابت قدم نماندند و بزدلی بر آنها غلبه پیدا کرد، اما صحابۀ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیر سایه شمشیرها آن استقامت را از خود نشان دادند و آنچنان برای مردن آماده شدند که با خواندن شرح احوالشان، انسان گریه‌اش می‌گیرد. پس آن چه بود که در آنها این روح

عاشقانه را دمید؟ و آن کدام دست بود که در آنها تا این اندازه تحول ایجاد کرد؟ در زمانهٔ جاهلیت وضعیتشان این بود که کرم دنیا بودند و هیچ نوع ظلم و معصیتی نبود که مرتکب آن نشده باشند، اما پس از پیروی از این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان به سوی خدا جذب شدند که گویی خدا در وجود آنها ساکن شد. به راستی می‌گویم که این تحول در اثر توجه آن نبی بود که آنها را از زندگی سفلی و دون به زندگی پاک سوق داد و مردم فوج فوج به اسلام گرویدند. علت این گرایش مردم، شمشیر نبود بلکه اثر آن آه و ناله و دعا و تضرعِ سیزده سالی بود که پیامبر در مکه کرده بود و در نتیجهٔ آن، سرزمین مکه به سخن درآمد و گفت: من زیر پای مبارک این شخص هستم که دلش آنقدر شور و غوغای توحید به راه انداخته که آسمان مملو از آه و ناله‌اش گشته است. خدا بی‌نیاز است و هیچ اعتنایی به هدایت و ضلالت کسی ندارد. بنابراین، این نور هدایت که به طور خرق عادت در جزیرهٔ عرب ظهور یافت و سپس از آنجا در سراسر جهان شیوع پیدا کرد، تاثیر دلسوزی و همدری حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. هر قومی از توحید دور و مهجور گشت، اما در اسلام چشمهٔ توحید جاری ماند. تمام این برکات نتیجهٔ دعاهای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ [شعراء: ۴] یعنی آیا تو خود را در این غم هلاک خواهی کرد که این مردم ایمان نمی‌آورند. پس دلیل آن که در امت‌های پیشین صلاح و تقوا به این اندازه ایجاد نشد، همین بود که پیامبرانشان به این اندازه توجه و دلسوزی برای امت خویش نداشتند. افسوس که علمای نادان عصرحاضر، ارزش پیامبر محترم خود را هیچ نشاختند و در همهٔ امور لغزش کردند و راه به اشتباه رفتند. آنها ختم نبوت را به گونه‌ای معنی کرده‌اند که با آن به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهانت می‌شود و تعریف و تکریمش به عمل نمی‌آید. گویی در نفس پاک آن‌حضرت جهت افاضه و تکمیل نفوس هیچ قدرتی وجود نداشت و

همراه تو هستم و همراه اهل بیت و به همراه هر کسی هستم که تو را دوست دارد. نامم برای تو درخشید. عالم روحانی بر تو گشوده شد. پس امروز نگاهت بسیار تیزبین است. خدا عمر تو را دراز خواهد کرد. هشتاد سال و چهار- پنج سال بیشتر یا کمتر. من به تو تا حدی برکت خواهم داد که پادشاهان از لباست برکت خواهند جست. برای تو نامم

وی تنها جهت تعلیم شریعت خشک آمده بود، در حالی که خداوند متعال به این امت این دعا را تعلیم می‌دهد: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ [فاتحه: ۶، ۷] پس اگر این امت وارث امت‌های پیشین نیست، چرا خدا این دعا را تعلیم فرمود. افسوس که هیچ کسی از سر جوشش تعصب و نادانی نسبت به این آیه تعمق و تدبر نمی‌کند و بسیار مشتاقند که حضرت عیسی از آسمان نازل شود، اما کلام خدا شهادت می‌دهد که وی درگذشته است و قبرش نیز در سرینگر، کشمیر است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ [مومنون: ۵۱] یعنی ما عیسی و مادرش را از دست یهود در امان نگهداشته به کوهی رساندیم که جای آرامش و خوشحالی بود و چشمه‌های آب مصفا در آنجا جاری بود، و آن همین کشمیر است. به همین دلیل هیچ کسی قبر حضرت مریم را در شام نمی‌داند و می‌گویند که قبر ایشان نیز بسان حضرت عیسی مفقود است. چقدر ظلم است که مسلمانان این عقیده را دارند که امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکالمه و مخاطبه الهی بی‌نصیب است، در حالی که خودشان آن احادیثی را می‌خوانند که از آن اثبات می‌شود در امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردمانی شبیه پیامبران بنی اسرائیل متولد خواهند شد و یکی از آنها از یک لحاظ پیامبر و از لحاظ دیگر امتی خواهد بود و همان فرد، مسیح موعود خوانده خواهد شد. [مؤلف]

درخشید. پنجاه یا شصت نشانهٔ دیگر ارائه خواهم داد. در مقبولان الهی نمونه و علایم قبولی وجود دارد و فرشتگان و صاحب جبروت به آنها تعظیم می‌کنند و آنها شهزادهٔ امنیت و سلامتی خوانده می‌شوند. شمشیر فرشتگان جلوی شماست.[1] امّا، تو وقت را نشناختی و ندیدی و پی نبردی. ای خدا، بین راستگو و دروغگو فرق نشان بده. تو هر مصلح و صادقی را می‌شناسی. ای پروردگارم، هر چیز خادم توست. ای خدای من! مرا از شیطنتِ انسان شرور محفوظ بدار و کمکم کن و بر من رحم بفرما. خدا قاتل تو باد و مرا از شر تو محفوظ دارد، یعنی آن زلزله‌ای که به آن وعده داده شده، به زودی روی خواهد داد. آنگاه بندگان خدا با دیدن نمونهٔ قیامت نمازها خواهند خواند. خدا تو را غالب خواهد کرد و تعریف تو را در بین مردم تعمیم خواهد داد. اگر من تو را خلق نمی‌کردم، آسمانها را هم نمی‌آفریدم.[2] از من بطلبید، من به شما خواهم داد. دست تو و دعای تو؛ ترحم ز خدا. هول زلزله. که از آن بخشی از عمارت ویران خواهد شد و محل سکونت موقّتی و محل سکونت دایمی، همه ازبین خواهند رفت. پس از آن یک زلزلهٔ

---

[1] این پیشگویی درمورد شخصی است که پس از اختیار مریدی من، مرتد شد و بسیار شیطنت و شرارت نمود و دشنام داد و همیشه بر زبان‌درازی افزود. بنابراین خداوند متعال می‌فرماید که چرا اینقدر پیش می‌روی، آیا شمشیرهای فرشتگان را نمی‌بینی! [مؤلف]

[2] در زمان هر مصلح عظیم الشانی به طور روحانی آسمانی جدید و زمینی جدید آفریده می‌شوند، یعنی فرشتگان برای خدمت به اهداف وی مامور می‌شوند و در روی زمین سرشتهای آماده [به پذیرفتن حق] خلق می‌شوند، و این اشاره به همان است. [مؤلف]

دیگر خواهد آمد. هنگامی که موسم بهار دوباره بیاید، باز یک زلزلۀ دیگر خواهد آمد. سپس هنگامی که بهار سوم فرا رسد، آنگاه روزهای آرامش و سلامتی خواهد آمد و تا آنگاه خدا چندین نشانه نشان خواهد داد. ای خدای بزرگ در وقوع زلزلۀ قدری تاخیر بینداز. خدا در ظهور زلزلۀ نمونۀ قیامت تا مدتی تاخیر خواهد انداخت.[1] آنگاه تو نصرت

[1] اول این وحی الهی نازل شد که آن زلزله‌ای که نمونۀ قیامت خواهد بود، به زودی به وقوع خواهد پیوست و برای آن، این علامت قرار داده شده بود که دختر پیر منظور محمد لدهیانوی، محمدی بیگم پسری به دنیا خواهد آورد و آن پسر برای وقوع این زلزله نشانه خواهد بود. بدین علت نامش بشیر الدوله خواهد بود که برای جماعت ما مایۀ مژده و پیشرفت خواهد بود. همینطور نامش عالم کباب خواهد بود زیراکه اگر مردم توبه نکنند، مصایب و آفات بزرگی در دنیا خواهد آمد. همین طور نامش کلمة الله و کلمة العزیز خواهد بود، چراکه وی کلمۀ خدا خواهد بود که در زمان خود ظاهر خواهد شد. او نامهای دیگر نیز خواهد داشت، اما پس از آن دعا کردم که این زلزلۀ شبیه قیامت را به تاخیر بیندازد. خداوند متعال در این وحی با ذکر آن دعا پاسخ داده است که: **رب اخر وقت هذا. اخره الله الی وقت مسمی** یعنی خدا دعا را مستجاب نمود و این زلزله را برای زمانی دیگر به تعویق انداخته است. این وحی الهی حدود چهار ماه پیش در روزنامه البدر و الحکم به چاپ رسید. چون در وقوع زلزلۀ آتی نمونۀ قیامت تاخیر افتاده است، لذا ضروری بود که در تولد آن پسر نیز تاخیر بیفتد. لذا در خانه پیر منظور محمد در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۶ در روز سه شنبه دختری متولد شد و این نشانۀ استجابت دعاست و نیز نشانۀ صداقت وحی الهی که حدوداً چهار ماه پیش چاپ شده بود، اما این اتفاق به حتم خواهد افتاد که زلزله‌های خفیف مرتب بیایند، و لازم است که زمین از نشان دادن زلزلۀ نمونۀ قیامت دست نگهدارد تا زمانی که آن پسر موعود متولد شود. گفتنی است که این نشانۀ رحمت بزرگ خداوند

عجیبی خواهی دید. و مخالفان تو به پای خود خواهند افتاد. و خواهند گفت که ای خدا ما را ببخش و از گناهان‌ما بگذر که ما خطاکار بودیم و زمین خواهد گفت که ای نبی خدا! من نمی‌توانستم ترا بشناسم. ای خطاکاران! امروز هیچ ملامتی بر شما نیست، خدا گناهانتان را خواهد بخشید او از همه مهربانان مهربانتر است. با مردم با لطف و مدارا برخورد کن. تو برای من به منزلهٔ موسی هستی. بر تو بسان زمانهٔ موسی، زمانه‌ای فرا خواهد رسید. ما به سوی شما پیامبری برانگیخته‌ایم همانطور که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم. از آسمان شیر فراوان نازل شده است، یعنی شیر معارف و حقایق، از آن محافظت کنید. من تو را منور کردم و برگزیدم و سامان زندگی خوش برایت فراهم شده است. خدا بهتر از هر چیز است. در قرب من نیکی است که از کوه هم بزرگتر است. بر تو سلامهای فراوان من باد. ما به تو به کثرت عطایایی دادیم. خدا به همراه کسانی است که راه راست را پیشه می‌کنند و راستگویند. خدا به همراه کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و نیکوکارند. ارادهٔ خدا بر این است که به تو آن مقامی را بدهد که مورد تعریف و ستایش قرار گیری. دو نشانه ظاهر خواهند شد. ای مجرمان! امروز جدا و متمایز شوید. برق نشانه‌های خدا

متعال است که با آفریدن دختر درباره مصیبت آینده، یعنی زلزلهٔ نمونهٔ قیامت، تسلی داده است که در آن به موجب وعدهٔ **اخره الله الی وقت مسمی** اکنون تاخیر افتاده است. اگر الان پسر متولد می‌شد، در هنگامِ وقوع هر زلزله و آفت، این غم و اندیشه دامنگیر می‌شد که شاید زمان آن فرارسیده است و هیچ اعتباری برای به تعویق افتادن زلزله نمی‌بود، اما اکنون تاخیر آن با یک شرط مشروط گشته است. [مؤلف]

چشمانشان را خواهد ربود. این همان چیزی است که به خاطرش عجله می‌کردید. ای احمد! رحمت بر لب‌هایت جاری است. کلامت از طرف خدا فصیح گشته است. در کلام تو چیزی است که شعرا را در آن دخلی نیست. ای خدا، مرا آنچه در نزد تو بهتر است، تعلیم فرما. خدا تو را از دشمن محفوظ خواهد داشت و به کسی حمله می‌کند که حمله خواهد کرد. آنها هر سلاحی را که داشتند، ظاهر نمودند. من به مولوی محمد حسین بتالوی در ساعت آخر خبر خواهم داد که او بر حق نیست. خدا بسیار مهربان و بخشنده است. ما آهن را برای تو نرم کردیم. من به همراه افواج، ناگهان خواهم آمد. من به همراه پیامبر پاسخ خواهم داد. گاهی ارادۀ خود را رها خواهم کرد و گاهی آن را عملی خواهم کرد.[1] و خواهند گفت که تو چطور به این مقام و مرتبه نایل شدی؟ بگو از خدای ذو العجایب، آیل نزد من آمد[2] و او مرا برگزید و انگشت خود را چرخاند و به من اشاره نمود که وعدۀ خدا سر رسیده

---

[1] کلمات ظاهری این وحی دارای این معنی است که من هم اشتباه خواهم کرد و هم صواب، یعنی آنچه اراده کنم را گاهی عملی خواهم کرد و گاهی هم نه. از این قبیل کلمات گاهی در کلام خداوند متعال به کار برده می‌شوند، چنانکه در احادیث مسطور است که من به هنگام قبض روح مومن به تردید می‌افتم، در حالی که خداوند متعال از تردید پاک است. همینطور این وحی الهی است که گاهی اراده‌ام به خطا می‌رود و گاهی عملی می‌شود و معنی آن، این است که گاهی من تقدیر و ارادۀ خودم را منسوخ می‌کنم و گاهی آن اراده را همانطوری که بخواهم عملی می‌کنم. [مؤلف]

[2] در اینجا خداوند متعال نام جبریل را آیل نهاده است چراکه مکرراً مراجعه می‌کند. [مؤلف]

است. پس مبارک آن کسی که آن را بیابد و ببیند. بیماری‌های گوناگون شیوع خواهند یافت و با آفات مختلف جان‌ها تلف خواهند شد. من به همراه پیامبرم ایستاده‌ام. و افطار خواهم کرد و روزه هم خواهم گرفت[1] و تا مدت معینی از زمین جدا نخواهم شد و نور آمدن خود را برای تو نازل خواهم کرد و قصد تو را خواهم کرد و چیزی به تو خواهم داد که همیشه با تو خواهد ماند. ما وارث زمین خواهیم بود و آن را از اطرافش کم خواهیم کرد. چندین نفر به سوی قبرها حرکت خواهند کرد. آن روز از طرف خدا پیروزی آشکار اتفاق خواهد افتاد. پروردگارم صاحب قدرت زبردست است و او قوی و غالب است. غضب او بر زمین نازل خواهد شد. من صادقم، من صادقم و خدا در حق من شهادت خواهد داد. ای خدای ازلی ابدی! برای نصرتم بیا. زمین باوجود فراخی خود بر من تنگ شده است. ای پروردگارم، من مغلوبم، انتقامم را از دشمنان بگیر. آنها را به شدت سرکوب کن. آنها از رسم و آیین زندگی دور افتاده‌اند. تو هنگامی که ارادۀ کاری می‌کنی و برای آن دستور می‌دهی، آن کار فوری انجام می‌گیرد. تو در منزل من چو بار بار آیی خدا ابر رحمت ببارید یا نه. ما چهارده چهارپا را هلاک کردم

---

[1] بدیهی است که خدا از روزه گرفتن و افطار کردن پاک است بنابراین، این کلمات را نمی‌توان از لحاظ معنی ظاهری به او نسبت داد. این فقط استعاره‌ای است که معنی آن، این است که من گاهی قهر خودم را نازل خواهم کرد و گاهی قدری مهلت خواهم داد، بسان آن شخصی که گاهی می‌خورد و گاهی روزه می‌گیرد و از خوردن امتناع می‌ورزد. از این قبیل استعارات در کتب خدا فراوانند، چنانکه در یک حدیث آمده که خدا در روز قیامت خواهد گفت که من بیمار بودم، گرسنه بودم، برهنه بودم، الی آخر... [مؤلف]

چراکه آنها در عصیان و نافرمانی از حد گذشته بودند. سرانجامِ جاهل، جهنم بود که جاهل نکو عاقبت کم بود. پیروز شدم، غالب آمدم. از طرف خدا خلیفه گشته‌ام، پس به سوی من بیایید. من چراگاه خدا هستم. اگر نگویید که این شخص دیوانه شده است، من بوی یوسف گمگشته را استشمام می‌کنم. آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد. آیا او مکرشان را به خود آنها برنگرداند. کاری که تو کردی، مطابق رضایت خداوند متعال نخواهد بود.[۱] ما تو را بخشیدیم. خدا شما را در بدر یعنی در قرن چهاردهم در حالت ذلت یافت و به شما یاری رساند. خواهند گفت که این افتراست. به آنها بگو که اگر این کاروبار بجز خدا مال کسی دیگر بود، در آن اختلاف زیادی مشاهده می‌کردید. به آنها بگو که نزد من شهادت خداست، پس آیا باز ایمان نخواهید آورد. قمر پیامبران خواهد آمد و کار تو به پایان خواهد رسید. امروز ای مجرمان! جدا و متمایز شوید. زلزلهٔ شدیدی خواهد آمد که زمین را زیر و رو خواهد کرد.[۲] این همان وعده‌ای است که شما درباره آن

---

[۱] تصریح این الهام از طرف خدا نشده است. والله اعلم. [مؤلف]

[۲] در این باره خداوند متعال به من خبر داده است همان‌طور که در دوران یسعیاه نبی اتفاق افتاد که مطابق پیشگویی‌اش اول زنی به نام علمه پسر به دنیا آورد و سپس بعد از آن هزقیاه پادشاه، فقح را فتح کرد، همینطور قبل از این زلزله همسر پیر منظور احمد لدهیانوی که نامش محمدی بیگم است پسری به دنیا خواهد آورد و آن پسرش برای زلزلهٔ بزرگی که نمونهٔ قیامت خواهد بود، نشانه است. اما ضروری است که قبل از آن زلزله‌های دیگری نیز روی دهند. نامهای دیگر آن پسر این خواهد بود: بشیر الدوله چراکه وی نشانهٔ فتح ما خواهد بود.

عجله می‌کردید. من هر کسی را که در این خانه است، از این زلزله محفوظ خواهم داشت. کِشتی است و آرامش است. من همراه تو و همراه اهل تو هستم. من همان کار را خواهم کرد که تو می‌خواهی. اول درمورد بنگال دستوری داده شده بود، اکنون از آنها دلجویی خواهد شد. این پیشگویی درمورد تقسیم بنگال است که با آن دل‌آزاری اهل بنگال شد، امّا، خداوند متعال می‌فرماید زمانی فرا می‌رسد که به نحوی از اهل بنگال دلجویی خواهد شد. ستایش سزاوار آن خدایی است که از لحاظ دامادی و نسب بر تو احسان نمود.[1] ستایش برای خداوند است، که غمم را دور کرد و به من آن چیزی داد که به هیچ کسی از مردم این زمانه نداد. ای سردار! تو مرسل خدا هستی. از طرف خدا بر صراط مستقیم هستی. خدایی که غالب و بسیار مهربان است. من اراده کردم که در این زمانه خلیفهٔ خود را مبعوث کنم، پس آدم را آفریدم. وی دین را احیا خواهد نمود و شریعت را استوار خواهد کرد. چو دور

کلمة الله یعنی کلمهٔ خدا. عالم کباب، ورد [کلمه]، شادیخان، کلمة العزیز و غیره، زیراکه وی کلمهٔ خدا خواهد بود که با آن حق غلبه پیدا خواهد کرد. تمام دنیا کلمات خداست، لذا نامش را کلمة الله نهادن چیزی فوق العاده یا خرق عادت نیست. این بار آن پسر متولد نشده چون خداوند متعال فرمود: **اخره الله الی وقت مسمی** یعنی آن زلزلهٔ قیامتی را که برای آن پسر نشانه خواهد بود، تا زمانی دیگر به تعویق انداخته‌ایم. [مؤلف]

[1] یعنی خدا بر تو لطف نمود که تو را در یک خاندان شریف و محترم و معروف و آبرومند آفرید و لطف دوم این بود که تو را همسری از خاندان سادات محترم دهلی اعطا نمود. [مؤلف]

خسروی[1] آغاز کردند/ مسلمان را مسلمان باز کردند. یعنی هنگامی که زمان سلطان مسیح شروع شد، وی مسلمانان را که تنها به ظاهر مسلمان بودند، دوباره مسلمان کرد. آسمان و زمین مانند بقچه کوچک فروبسته بودند. ما آنها را برگشادیم، یعنی زمین و آسمان، قدرت کامل خود را به نمایش گذاشتند. اکنون وقت درگذشت تو نزدیک شده است. صاحب عرش تو را فرا می‌خواند و ما برای تو هیچ امر رسواکننده‌ای باقی نخواهیم گذاشت. از میعادِ وعدۀ پروردگارت (زمان) کمی مانده است و ما برای تو هیچ امری رسوا کننده باقی نخواهیم گذاشت. روزهای زندگی بسیار کم مانده‌اند. آن روز تمام اعضای جماعت دل برداشته و غصه‌دار خواهند شد. پس از وقوع چندین واقعه، حادثۀ تو روی خواهد داد. اول بسیاری از عجایبِ قدرت الهی نشان داده خواهند شد. سپس، واقعۀ درگذشت تو اتفاق خواهد افتاد. زمان تو فرا رسیده است. ما برای تو نشانه‌های روشن باقی خواهیم گذاشت. ای پروردگارمن! مرا بر اسلام بمیران و به نیکوکاران ملحق کن. آمین.

---

[1] مسیح آخرالزمان در کتب خداوند متعال با نام پادشاه یاد شده است و مراد از آن پادشاهی آسمانی است، یعنی وی در آینده برای یک سلسله پادشاه خواهد بود و اکابر بزرگ پیرو او خواهند بود. [مؤلف]

خاتمه با پاسخ به اعتراضات بعضی معترضان

در بین مسلمین در این زمانهٔ پر آشوب افرادی نیز پیدا شده‌اند که ایمان آوردن به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعتش را برای رستگاری لازم نمی‌دانند و تنها گمان می‌کنند که اعتقاد به توحیدِ خداوند متعال برای ورود به بهشت کافی است و برخی چنینند که تنها از روی افترا و ظلم یا سوءتفاهمِ خود، بر من ایرادهای بیجا می‌گیرند و هدفشان از آن اعتراضات و ایرادات این است که مردم را از این جماعت بیزار کنند. برخی هم اینگونه‌اند که سرشتشان از درک دقایق دین عاجز است و در طبعشان شر هم نیست، امّا، فهم رسا نیز ندارند و همین‌طور از لحاظ علمی آنقدر آگاه و باخبر نیستند که از خود به حقیقت امر پی ببرند، لذا صلاح می‌دانم که در خاتمهٔ این کتاب تمام شبهات را رفع نمایم.

در واقع اصلاً لازم نبود که به رفع این شبهات توجه کنم، زیراکه در مواضع مختلفِ بسیاری از کتاب‌هایم به این اعتراضات بیهوده پاسخ داده‌ام. امّا، در این ایام عبدالحکیم خان، دستیار جراح در ولایت پتیاله -که قبلاً با من بیعت کرده بود- به سبب بدبختی خود مرتد شده و مخالف این جماعت گشته است و علت آن، این است که وی از حقایق دینی به دلیل کمی ملاقات و قلت صحبت کاملاً بیخبر و محروم و به بیماری تکبر و جهل مرکّب و رعونت و سوءظن مبتلا گشت، و تا جایی که برای وی مقدور بود برای خاموش کردن نور خدا در نوشته‌هایش متوسل به فوت‌های سم‌آمیز شده است تا آن شمعی را خاموش کند که به دست خدا روشن شده است. بنابراین، صلاح دانستم که به طور

فشرده به برخی از اعتراضاتش پاسخ دهم که برای اطلاع عامۀ مردم ضروری است، چراکه برایشان به دلیل غفلت و اشتغال در کارهای دنیوی سخت است که پاسخ اعتراضات او را از تمام کتابهایم جستجو نموده و پیدا کنند.

پس اول این نکته سزاوار ذکر است که عبدالحکیم خان به این دلیل از جماعت ما جدا شد که اعتقاد دارد برای رستگاری در آخرت، ایمان به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضروری نیست، بلکه هر کسی که خدا را واحد و لاشریک بداند [خواه او تکذیب کنندۀ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم باشد] رستگار خواهد شد. از این امر پیدا است که به نظر او شخصی باوجود ارتداد از اسلام هم می‌تواند رستگار شود و کیفر دادن به او به خاطر ارتداد ظلم است. مثلاً، اخیراً شخصی به نام عبدالغفور مرتد شده و به دین آریه سماج گرویده است و نام خود را دهرمپال نهاده است و شبانه روز در اهانت به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تکذیب ایشان کمر بسته است. حال، مطابق عقیدۀ عبدالحکیم، وی مستقیماً به بهشت خواهد رفت، چراکه مردم آریه، بت‌پرستی را قبول ندارند. امّا، هر انسان عاقلی می‌تواند بفهمد که با پذیرفتن این عقیده، بعثت پیامبران علیهم السلام، کاری بیهوده و بی‌سود خواهد بود؛ چراکه هنگامی که شخصی می‌تواند باوجود تکذیب و دشمنی با پیامبران علیهم السلام به شرط این که خدا را واحد بداند، رستگار شود، آنگاه گویی پیامبران به عبث

در دنیا برانگیخته شده‌اند[1] و بدون آنها نیز کار می‌توانست پیش برود و هیچ نیاز مُبرمی به وجود آنها نبود. چنانچه این عقیده درست باشد که تنها واحد و لاشریک خواندن خدا کافی است، در آن صورت گویی این نیز نوعی شرک است که به همراه لااله الا الله، به طور الزامی محمد رسول الله نیز گفته شود. در واقع مردمانی با این باور، گفتن محمد رسول الله را شرک می‌دانند و توحیدِ کاملِ خداوند متعال را در همین نکته می‌پندارند که هیچ کسی به همراه او ذکر نشود و طبق باورشان خارج شدن از اسلام هرگز مانع نیل به رستگاری نمی‌شود و چنانچه مثلاً یک روزه همه مسلمین نبوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کرده و بسان فیلسوفانِ گمراه، تنها توحید را کافی بدانند و خود را از پیروی قرآن و پیامبر مستغنی گمان کنند و دست به تکذیب زنند، به گمانش همهٔ این مردم باوجود مرتد شدن رستگار خواهند شد و بدون شک وارد بهشت خواهند گشت.

اما، بر هر کسی که کمی عقل داشته باشد، پوشیده نیست که از زمانهٔ صحابه رضی الله عنهم تا عصرحاضر تمام فرق اسلامی بر این

---

[1] اگر این سخن درست باشد که کسانی که مکذّب و دشمن پیامبران علیهم السلام هستند تنها بر اساس توحید خیالی خویش رستگار می‌شوند، آنگاه به جای این که کفار در روز قیامت عذاب ببینند، خود پیامبران در نوعی عذاب گرفتار می‌شوند، چراکه دشمنان سرسخت و تکذیب‌گران و اهانت کنندگان را در حالی که به تخت‌های بهشت تکیه زده و در حال ناز و نعمت هستند ببینیم و آنگاه ممکن است که آنها به این پیامبران با استهزا و تمسخر بگویند که تکذیب و اهانت شما چه ضرری به ما رساند؟! آنگاه، بودن در بهشت برای پیامبران سخت خواهد شد. [مؤلف]

نکته اتفاق نظر داشته‌اند که حقیقت اسلام این است که همانگونه که فردی خداوند متعال را واحد و لاشریک می‌داند و به وجود و توحیدش ایمان می‌آورد، همین‌طور برای وی این باور نیز ضروری است که به نبوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایمان بیاورد و به تمام آنچه که در قرآن شریف مذکور و مسطور است، ایمان داشته باشد. این همان چیزی است که از ابتدا در مغزهای مسلمین راسخ، استوار شده است و به دلیل چنگ زدن به همین عقیده، صحابه رضی الله عنهم جان خود را از دست می‌دادند. در عهد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به چندین مسلمان صادق که در دستان کفار اسیر شده بودند، از سوی کفار مکرراً پیشنهاد می‌شد که اگر آن‌حضرت را انکار کنند از سختی و گرفتاریها رهایی پیدا می‌کنند، امّا، آنها دست رد به سینه‌شان زدند و در همین راه جان خود را فدا نمودند. این سخنان در حوادث اسلام چنان مشهور و معروفند که حتی کسی که اطلاعات بسیار اندکی هم از تاریخ اسلام داشته باشد، نمی‌تواند این بیان‌ما را انکار کند.

سپس این نکته را نیز باید به خاطر سپرد که جنگ‌های اسلامی به طور دفاعی بودند و همیشه آغازگر جنگ کفار بودند و آنها از حملات خود از ترس این که مبادا دین اسلام در جزیرهٔ عرب گسترش یابد، دست هم بر نمی‌داشتند. به این دلیل خداوند متعال به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور جنگیدن با آنها را داد تا مظلومان را از دست آنها نجات دهد. امّا، در این هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که اگر به کفار این پیام داده می‌شد که ایمان به نبوت حضرت پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم نه الزامی و نه از شروط رستگاری است ، بلکه تنها باید خدا را واحد و لاشریک بدانید و حتی می‌توانید مکذّب و مخالف و دشمن آن حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باقی بمانید و لزومی ندارد که وی را به عنوان سردار و پیشوای خود بپذیرید، در این صورت کار به این همه خونریزی کشیده نمی‌شد. علی الخصوص یهود که خدا را واحد و لاشریک می‌دانستند، پس به چه علت و دلیلی مسلمانان با آنها جنگیدند و در بعضی مواقع چندین هزار یهود را دستگیر نموده و در یک روز به قتل رساندند. از این عمل، به روشنی پیداست که چنانچه تنها توحید برای رستگاری کافی بود، جنگیدن بیهوده با یهود و کشتن هزاران نفر از آنان کاری سراسر ناجایز و حرام بود. علاوه بر این شخص حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چرا مرتکب این عمل شد؟ آیا آن‌حضرت قرآن نمی‌دانست؟

چنانچه تمامی کتب خدای تعالی را با دقت نگاه کنید، به این امر پی خواهید برد که سایر پیامبران همین تعلیم را می‌داده‌اند که خداوند متعال را واحد و لاشریک بدانیم و به رسالت آنان هم ایمان بیاوریم؛ به همین خاطر خلاصه تعالیم اسلامی به تمام امت در این دو جمله خلاصه شده است که لااله الا الله محمد رسول الله.

لازم به ذکر است تنها کسانی که به هستی خداوند متعال خبر می‌دهند و واحد و لاشریک بودن او را به مردم تعلیم می‌دهند، پیامبر می‌باشند. چنانچه این مردم قدیس به دنیا نمی‌آمدند، دسترسی به صراط مسقیم به طور یقینی امری ممتنع و محال بود. اگرچه با اندیشه و تدبر در زمین و آسمان و با نظر به ترتیب و نظم ابلغ و محکم آن،

هر انسان صحیح الفطرت و سلیم العقلی می‌تواند به این نتیجه برسد که برای کارخانۀ پرحکمت باید خالقی وجود داشته باشد، امّا، در بین جمله: «باید وجود داشته باشد» و «وجود دارد» تفاوت فاحشی است. تنها پیامبران به طور واقعی بر وجود او اطلاع می‌دهند چون آنها با هزاران نشانه و معجزه بر دنیا ثابت می‌کنند که آن ذات که نهان در نهان و جامع تمام قدرت‌ها است، به حقیقت وجود دارد. حقیقت امر این است که این اندازه عقل که با دیدن نظام عالم نیاز به صانع حقیقی احساس شود نیز در اثر فیض بردن از پرتوهای نبوت به دست می‌آید. چنانچه پیامبران علیهم السلام نمی‌بودند، هیچ کسی به این اندازۀ ذکر شده هم عقل نمی‌داشت. مثال آن این است که اگرچه زیر زمین هم آب هست امّا، بقای وجود آن، منوط به آب آسمانی است. هرگاه اتفاق می‌افتد که از آسمان آب نمی‌بارد، آب زمینی نیز می‌خشکد و هنگامی که از آسمان آب می‌بارد، در زمین نیز آب می‌جوشد. همین‌طور، با آمدن پیامبران علیهم السلام نیز عقل‌ها تیز می‌شوند و عقل که آب زمینی است، پیشرفت می‌کند. سپس، وقتی مدتی دراز می‌گذرد که هیچ پیامبری مبعوث نشود، آب زمین عقل‌ها شروع به گندیدن و کم شدن می‌کند و بت‌پرستی و شرک و هر نوع بدی در دنیا شیوع پیدا می‌کند. بنابراین، چنانکه در چشم نور هست امّا، چشم باوجود آن نور نیاز به آفتاب دارد و همین‌طور عقل‌های دنیا که شبیه چشم هستند، همیشه محتاج آفتاب نبوت می‌باشند. به همین خاطر هرگاه آن آفتاب پوشیده گردد، فوری کدورت و تاریکی در آنها پدیدار می‌شود. آیا تنها

با چشم می‌توانید نگاه کنید؟ هرگز. همین‌طور بدون نور نبوت هم نمی‌توانید هیچ چیزی را ببینید.

بنابراین، چون از قدیم و از زمانی که دنیا خلق شده است، شناخت خدا منوط به شناخت پیامبر بوده است، لذا این امر غیر ممکن و محال است که بدون پیامبر توحید میسر گردد. پیامبر جهت دیدن صورت خداوند متعال حکم آینه را دارد و فقط با این آینه چهرهٔ خدا به چشم می‌خورد. هنگامی که ارادهٔ خداوند متعال به این تعلق می‌گیرد که خود را بر دنیا نمایان کند، پیامبری را -که مظهر قدرت‌های اوست- به دنیا می‌فرستد و وحی خود را بر او نازل می‌کند و قدرت‌های ربوبیت خویش را توسط او نشان می‌دهد؛ آنگاه دنیا به این حقیقت پی می‌برد که خدا هست. بنابراین، از روی قانون ازلی و قدیم خداوند متعال، ایمان آوردن به کسانی که وجودشان برای خداشناسی وسیله تعیین شده است، بخشی از توحید است و بدون این ایمان، توحید نمی‌تواند کامل گردد، زیرا ممکن نیست که آن توحید خالص که از چشمهٔ یقین کامل پدیدار می‌شود بدون نشانه‌های آسمانی و عجایب قدرت‌نمایی که پیامبران به نمایش می‌گذارند و به معرفت کامل می‌رسانند، میسر گردد. پیامبران جماعتی هستند که خدانمایند و توسطشان وجود خدا که دقیق در دقیق و نهان در نهان و غیب الغیب است، ظاهر می‌شود. آن کنز مخفی که نامش خداست، همیشه توسط پیامبران شناخته شده است، وگرنه حصول آن توحیدی که نزد خدا توحید است و در عمل دیده می‌شود، بدون پیامبر، چنانکه خلاف عقل است، خلاف تجارب سالکین نیز می‌باشد.

برخی از افراد نادان گرفتار این شبهه می‌شوند که گویی برای نجات تنها توحید کافی است و نیازی به ایمان آوردن به پیامبر نیست. آنها انگار می‌خواهند که روح را از جسم جدا کنند. این شبهه سراسر مبتنی بر کوری دل است. بدیهی است وقتی که توحید حقیقی منوط به پیامبر است و بدون او رسیدن به آن ممتنع و محال است، در این صورت بدون ایمان آوردن به پیامبر، چطور می‌توان به آن دسترسی داشت. اگر پیامبر را که ریشۀ توحید است، از ایمان آوردن مجزا کنیم، چطور توحید برقرار خواهد ماند. موجب توحید، پدیدآور توحید، پدر توحید، سرچشمۀ توحید و مظهر اَتم توحید تنها پیامبر می‌باشد. تنها توسط او چهرۀ مخفی خدای تعالی به چشم می‌خورد و معلوم می‌شود که خدا هست. حقیقت این است که از طرفی ذات خدای جل شأنه بی‌نهایت مستغنی و بی‌نیاز است و هیچ اعتنایی به هدایت و ضلالت احدی ندارد و از طرف دیگر طبعاً این اقتضا را نیز دارد که شناخته شود تا مردم از رحمت ازلی‌اش استفاده کنند. بنابراین، او بر دلی تجلی می‌کند که از تمام دل‌های اهل زمین، قدرت فطری (بیشتری) در محبت و تقرب به او را تا حد کمال دارد، و در نهادش نیز همدری بی‌نهایتی برای انسانیت وجود دارد. خدای تعالی بر او انوار هستی و صفات ازلی ابدی خود را ابراز می‌نماید و اینگونه آن انسان دارای فطرت خاص و عالی که به عبارت دیگر پیامبر خوانده می‌شود، به سوی او جذب و کشیده می‌شود. سپس آن پیامبر به دلیل اینکه تا حد کمال برای همدردی با انسانیت در دل خود جوشش دارد، با توجه روحانی و تضرع و تواضع خود می‌خواهد که خدا بر وی نمایان شود تا مردم

دیگر نیز او را بشناسند و به رستگاری نایل شوند. وی آرزوی قلبی دارد که خود را برای خدا فدا کند و با این آرزو که مردم زنده شوند، چندین مرگ را برای خود قبول می‌کند و خود را سخت در مجاهدات گرفتار می‌کند. چنانکه در این آیه اشاره شده است: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ[1] آنگاه اگرچه خداوند متعال از مخلوق بی‌نیاز و مستغنی است، امّا، با دیدن غم و غصه و کرب و قلق و تواضع و فروتنی و صدق و وفای بی‌نهایت او، با نشانه‌های خود چهرهٔ خود را بر دل‌های مستعدِ مخلوق نشان می‌دهد. در نتیجهٔ دعاهای پرجوش عبد که در آسمان غوغای زیاد بپا می‌کنند، نشانه‌های خداوند متعال بر روی زمین بسان باران می‌بارند و خوارق عظیم الشانی را به مردم نشان می‌دهند. جهانیان با کمک این بندگان خدا به چشم خود می‌بینند که خدا هست و چهره‌اش را تماشا می‌کنند. بنابراین، چنانچه آن پیامبر پاک با اینقدر دعا و تضرع و زاری به خدا توجه نمی‌کرد و جهت اظهار درخشش چهرهٔ خداوند متعال خود را فدا نمی‌کرد و در هر گام صدها مرگ را برای خود قبول نمی‌کرد، چهرهٔ خدا هرگز بر روی زمین ظاهر نمی‌شد، زیرا خداوند متعال به دلیل استغنای ذاتی بی‌نیاز است، چنانکه می‌فرماید: إِنَّ اللَّـهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ[2] و وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا [3] یعنی خدا از تمام دنیا بی‌نیاز است و کسانی که در

---

[1] یعنی آیا تو خود را در این غم هلاک خواهی کرد که این مردم کافر چرا ایمان نمی‌آورند. [مؤلف]

[2] آل عمران: ۹۸

[3] عنکبوت: ۷۰

راه ما مجاهده می‌کنند و در طلب ما تلاش را به منتها می‌رسانند، فقط برای آنها قانون طبیعت ما این است که به آنها راه خود نشان می‌دهیم. بنابراین، اولین کسانی که در راه خدا قربانی و فداکاری می‌کنند، پیامبران‌اند؛ هر کسی به خاطر خود تلاش می‌کند امّا، پیامبران علیهم السلام برای دیگران تلاش می‌کنند. مردم می‌خوابند و آنها برایشان بیدار می‌مانند، مردم می‌خندند و آنها برایشان گریه می‌کنند. پیامبران جهت رستگاری دنیا با کمال میل هر مصیبتی را برای خود می‌پذیرند و همهٔ این کارها را به این خاطر می‌کنند که خدای تعالی چنان تجلی کند که بر مردم ثابت شود که خدا وجود دارد و بر دل‌های مستعد، هستی و توحیدش منکشف شود تا آنها رستگار گردند. بنابراین پیامبران برای دشمنان جانی هم تا حد مرگ همدردی می‌کنند و هنگامی که به آنها بی‌نهایت درد می‌رسد و آسمان از ناله‌های دردناکشان که برای نجات مخلوق می‌باشد، پر می‌شود، آنگاه خداوند متعال درخشش چهرهٔ خود را نشان می‌دهد و با نشانه‌های زبردست، هستی و توحید خود را بر مردم آشکار می‌کند. پس شکی نیست که متاع توحید و خداشناسی از دامن پیامبر به دنیا می‌رسد و بدون او هرگز امکان‌پذیر نیست و در این راستا پیامبرما صلی الله علیه و سلم بهترین نمونه بود. آن‌حضرت قومی را که روی نجاست نشسته بودند، بلند نموده و به گلزار رساند و جلوی کسانی که از گرسنگی و تشنگی روحانی به حد مرگ رسیده بودند، غذاهای عالی و شربت شیرینِ روحانی گذاشت. آنها را از حالت وحشیگری ارتقا داد و انسان ساخت، سپس از انسان معمولی انسان بااخلاق و متمدن ایجاد کرد و سپس از

انسان بااخلاق به انسان کامل تبدیل کرد و برای‌شان آنقدر نشانه به نمایش گذاشت که انگار خدا را به آنها نشان داده است. اینگونه آنچنان تحولی در آنها ایجاد کرد که (گویی) با فرشتگان دست دادند. هیچ پیامبر دیگری اینگونه تاثیر خود را نسبت به امتش نشان نداد. به همین دلیل غالب همصحبتشان ناقص ماندند. بنابراین من همیشه با نگاه تعجب‌آمیز به این موضوع نگاه می‌کنم که این نبی عربی که نامش محمد است [هزاران هزار صلوات و سلام بر او باد] چقدر پیامبری عالی مرتبت است! به انتهای علو مقامش نمی‌توان پی برد و حدس زدن درباره تاثیر قدسی‌اش کار انسان نیست.[1] افسوس چنانکه حق شناخت بود، شأن و مرتبه‌اش شناخته نشد. همین یک پهلوان است که آن توحیدی که از دنیا گم شده بود را دوباره به دنیا برگرداند. او خدای تعالی را بی‌نهایت دوست می‌داشت و جان خود را در همدردی انسانیت بی‌نهایت گداخت، لذا خداوند متعال که از دلش آگاه بود وی را بر سایر

---

[1] این چیز عجیبی است که دنیا به پایان خود نزدیک است اما پرتوهای فیض این پیامبر کامل صلی الله علیه و آله و سلم همچنان ادامه دارد. چنانچه کلام خدا قرآن شریف مانع نبود، تنها درباره این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌توانستیم بگوییم که وی تاکنون مع جسم عنصری در آسمان زنده است چراکه آثار صریح زندگیاش را مشاهده می‌کنیم. دینش زنده است و کسی که از او پیروی می‌کند، زنده می‌گردد و خدای زنده به واسطه‌اش به دست می‌آید. ما دیدیم که خدا، او و دین او و دوستدار او را دوست می‌دارد. به یاد داشته باشید که وی زنده است و در آسمان به بلندترین مقامی نزد خدای مقتدر خود قرار دارد اما نه با این جسم عنصری که فانی است، بلکه با یک جسم نورانی دیگر که ابدی است. [مؤلف]

پیامبران و تمامی اولین و آخرین آنها فضیلت و برتری عطا کرد و مرادهایش را در زندگی‌اش محقق نمود. سرچشمۀ هر فیضی، تنها اوست و کسی که بدون اقرار افاضۀاو ادعای فضیلتی کند، انسان نیست، بلکه از اولاد شیطان است، زیراکه کلید هر فضیلتی به وی داده شده است و گنج هر معرفتی به وی عطا شده است؛ کسی که آن را به وسیلۀ او نمی‌یابد، محروم ازلی است. ما چه هستیم و حقیقت ما چیست؟ کفران نعمت خواهیم کرد اگر اقرار نکنیم که توحید حقیقی را از این نبی حاصل کرده‌ایم و شناخت خدای زنده و نورش توسط این پیامبر کامل به ما رسیده است و شرف مکالمات و مخاطبات خدا نیز که با آن، چهرۀ خدا را مشاهده کردیم، به واسطۀ همین نبی بزرگ نصیب ما شده است. پرتو این آفتاب هدایت بسان نور بر ما می‌افتد و مادامی می‌توانیم منور بمانیم که جلوی آن بایستیم.

آن کسانی در واقع از حقیقتِ توحید بی‌خبرند که بر این باورند کسی که به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاورد یا مرتد شود، امّا، به توحید خدا ایمان داشته باشد و خدا را واحد و لاشریک بداند، می‌تواند رستگار شود، و ایمان نیاوردن یا مرتد شدنش به او هیچ ضرری نمی‌رساند، چنانکه عبدالحکیم خان به آن معتقد است. بارها نوشته‌ایم که اینطور، شیطان نیز خداوند متعال را واحد لاشریک می‌داند؛ امّا، تنها با واحد دانستن خداوند متعال رستگاری ممکن نیست، بلکه رستگاری منوط به دو امر است:

«۱» اینکه فرد با یقین کامل به هستی خداوند متعال و وحدانیتش ایمان بیاورد.

«۲» اینکه در دلش چنان محبت کاملی به خداوند متعال ایجاد گردد که نتیجهٔ غلبه و استیلای آن این باشد که اطاعت خداوند متعال عین آسایش جانش گردد و بدون آن اصلا نتواند زنده بماند و محبت او تمام محبت و علایق دیگران را ازبین ببرد. همین توحید حقیقی است و این بجز متابعت از سید و مولای ما حضرت محمد صلی الله علیه و سلم نمی‌تواند حاصل شود. پاسخ اینکه *چرا نمی‌تواند حاصل شود؟* این است که ذات خدا غیب الغیب و وراء الوراء و بی‌نهایت مخفی و نهان است و عقل انسانی نمی‌تواند آن را با قدرت و توانایی خود پیدا کند و هیچ برهان عقلی هم نمی‌تواند بر وجود او دلیل قطعی باشد، چراکه محدودهٔ عقل و سعی تنها تا این حد است که با نگاه به صنعت‌های جهان، ضرورتِ صانعی احساس شود، امّا، احساسِ ضرورت یک چیز است و رسیدن به این درجه از عین الیقین که آن صانعی که ضرورت وجودش احساس شده بود، به حقیقت وجود هم دارد، چیزی دیگر است. چون طریق عقل ناقص و ناتمام و مشتبه است لذا هیچ فیلسوفی نمی‌تواند خدا را با عقل خود بشناسد، بلکه غالب این قبیل مردم که تنها با عقل خود می‌خواهند خدا را بشناسند، سرانجام بی‌دین می‌شوند. اندیشه و تفکر درباره مصنوعات زمین و آسمان نمی‌تواند هیچ سودی به آنها برساند، لذا آنها انسان‌های کامل خداوند متعال را به باد استهزا و تمسخر می‌گیرند. دلیل‌شان بر موقف خود این است که در دنیا هزاران چیز وجود دارند که از وجودشان هیچ سودی مشاهده نمی‌شود و تحقیق عقلی ما هیچ صنعت و هنری را در آنها ثابت نمی‌کند که دال بر صانع و خالقشان باشد، بلکه وجود آنها کاملاً

لغو و بیهوده است. افسوس، این نادانان نمی‌دانند که عدم علم، مستلزم عدم چیزی نیست. در عصرحاضر از این قبیل انسان‌ها چندین هزار نفر وجود دارند که خود را خردمند و فیلسوف می‌پندارند و به شدت منکر وجود خداوند متعالند. حال بدیهی است چنانچه آنها دلیل عقلی زبردست پیدا می‌کردند، وجود خداوند متعال را انکار نمی‌کردند و اگر برای آنها بر وجود خداوند متعال حتی یک دلیل عقلی یقینی ناقابل انکار بود، با بی‌نهایت بی‌شرمی و استهزا و تمسخر منکر وجود خداوند متعال نمی‌شدند. بنابراین هیچ کسی نمی‌تواند پس از سوار شدن در کشتی فیلسوفان، از طوفان شبهات نجات پیدا کند، بلکه به حتم غرق خواهد شد و هرگز و هرگز شربت خالص توحید را نخواهد نوشید. اکنون بیندیشید این تصور چقدر باطل و مشکوک است که بدون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌توان به توحید رسید و رستگار شد. ای نادانان! مادامی که به هستی خداوند متعال یقین کامل نباشد، چطور یقین و اطمینان به توحید امکانپذیر است؟ بنابراین به یقین بدانید که توحید یقینی را تنها توسط پیامبر می‌توان حاصل کرد، چنانکه پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم با نشان دادن هزاران نشانه، اعراب بی‌دین و دارای عقاید بد را قائل به وجود خداوند متعال نمود و پیروان حقیقی و کامل حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن نشانه‌ها را تاکنون در مقابل بی‌دینان نشان می‌دهند. حقیقت این است که مادامی که انسان قدرت‌های زندۀ خدای حیّ را مشاهده نکند، نه شیطان از دلش بیرون می‌رود و نه توحید حقیقی در دلش استوار می‌گردد و نه وی می‌تواند به طور قطعی قائل به هستی خداوند متعال

شود. این توحید پاک و کامل، تنها توسط حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دست می‌آید.

آن آیات و نشانه‌های زبردست که توسط پیامبر به ظهور می‌رسند، نه تنها باعث اثبات هستی و وحدانیت خداوند متعال می‌شوند، بلکه صفات جمالی و جلالی او را نیز به طور اکمل و اتم ثابت نموده و عظمت و محبتش را در دل‌ها استوار می‌سازند. با این نشانه‌ها -که اصلشان پیشگویی‌های زبردست و اعجازی است- به هستی و وحدانیت و صفات جمالی و جلالی خداوند متعال اطمینان حاصل می‌شود و نتیجهٔ الزامی آن این می‌شود که انسان خداوند متعال را در ذات و تمامی صفات، واحد و لاشریک می‌داند و با نگاه کردن به خوبی‌ها و حسن و جمالِ روحانی‌اش در محبتش گم می‌شود. سپس با توجه به عظمت و جلال و بی‌نیازی‌اش از او ترسان و لرزان می‌شود و اینطور روز به روز به سوی خدا جذب می‌شود، تا اینکه تمام علایق سفلی‌اش گسسته می‌شوند و تنها روحش باقی می‌ماند و تمام حیاط قلبش از محبت الهی مملو می‌شود. با مشاهدهٔ وجود خداوند متعال بر وجودش مرگی وارد می‌شود و پس از این مرگ، حیاتی جدید می‌یابد؛ به این حالت، حالتِ فنا می‌گویند که به عبارت دیگر یعنی وی به توحید نایل شده است. بنابراین، چنانکه نوشته‌ایم آن توحید کامل که سرچشمهٔ نجات و رستگاری است، بدون پیروی از پیامبر کامل نمی‌تواند حاصل شود.

اکنون از این نطق پیداست که ایمان آوردن به پیامبرخدا جهت ایمان آوردن به توحید، بسان علت موجبه است و این دو مورد آنچنان

به هم پیوسته‌اند که یکی نمی‌تواند از دیگری جدا شود و کسی که بدون پیروی از پیامبر ادعای توحید کند، تنها استخوان خشکی دارد که هیچ مغزی در آن نیست و در دست او چراغی خاموش است که هیچ نوری ندارد. آنکه گمان می‌برد احدی خدا را واحد و لاشریک بداند و بدون اینکه به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان داشته باشد رستگار خواهد شد، درباره او به یقین بدانید که دلش مجذوم و چشمانش کور است و هیچ اطلاعی از این حقیقت ندارد که توحید چیست. در اقرار به چنین توحیدی، شیطان از او بهتر است، زیراکه اگرچه شیطان عاصی و نافرمان است، امّا، اطمینان دارد که خدا وجود دارد[1]، ولی این شخص حتی به وجود خدا هم یقین ندارد.

خلاصه کلام این است که کسانی که بر این عقیده هستند که احدی بدون این که به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد تنها با اقرار توحید می‌تواند رستگار شود، چنین افرادی مرتدِ پوشیده‌اند و در حقیقت دشمن اسلامند و برای خود راه ارتداد

---

۱ چنانچه کسی بگوید که اگر شیطان به هستی خداوند متعال و وحدانیتش ایمان دارد، در آن صورت چرا از خدا نافرمانی می‌کند؟ پاسخ این است که نافرمانی او مثل نافرمانی انسان نیست، بلکه وی بر همین عادت برای آزمایش و امتحان انسان آفریده شده است. این رازی است که شرح و تفصیل آن به انسان داده نشده است. ویژگی انسان به طور اغلب همین است که وی با حصول علم کامل نسبت به خداوند متعال هدایت پیدا می‌کند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّـهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ [فاطر: ۲۹ از بین بندگان خدا تنها عالمان از او خوف و خشیت دارند. مترجم] آری، کسانی که سرشت شیطانی دارند، خارج از این قاعده‌اند. [مؤلف]

درآورده‌اند و حمایت از آنها کار هیچ انسان متدینی نیست. افسوس که مخالفان باوجود خوانده شدن به عنوان مولوی و اهل علم، از حرکات چنین مردمی خوشحال می‌شوند. در حقیقت این افراد بیچاره همیشه در این صدد می‌باشند که هر طور شده، شرایطی ایجاد شود که با آن خواری و اهانتِ به من به عمل آید، امّا، آنان به سبب بدبختی خود همیشه سرانجام نامراد می‌مانند. اینان اول علیه من فتوای کفر آماده کردند و سپس در حدود دویست آخوند بر آن مهر خود را زدند و مرا کافر قلمداد کردند. آنها در این فتاوا تا این حد خشونت به خرج دادند که برخی از علما نوشتند که این مردم [یعنی اعضای جماعتم] در کفر از یهود و نصاری هم بدترند و به طور عمومی این فتوا را نیز دادند که این مردم نباید در قبرستان مسلمین دفن شوند و از سلام کردن و دست دادن با آنها باید امتناع کرد و در اقتدایشان نماز جایز نیست، چراکه کافرند، بلکه باید نگذارید که اینان وارد مساجد هم بشوند چراکه کافرند و مساجد با ورود اینها پلید می‌شود و اگر آنها وارد مساجد شوند، باید مساجد را شست. دزدیدن مالشان جایز است و واجب القتل هستند، چراکه از آمدن مهدی خونی و جهاد انکار می‌کنند، امّا، باوجود این فتاوا چه ضرری توانستند به ما برسانند. در روزهایی که این فتاوا را صادر کردند، حتی ده نفر هم بیعت با من نکرده بودند، امّا، امروز به فضل خداوند متعال متجاوز از سیصد هزار نفر با من بیعت کرده‌اند و بسیار فراوانند طالبان حق که به این جماعت ملحق می‌شوند. آیا خداوند متعال در مقابل مومنان، اینطور از کافران حمایت می‌کند؟ این دروغ را نیز ببینید که به ما اتهام می‌زنند گویی

ما بیست میلیون مسلمان را کافر کرده‌ایم، در حالی که ما هرگز در تکفیر پیشدستی نکردیم. علمای خود آنها علیه ما فتاوای تکفیر نوشتند و با آن در ولایت پنجاب و هند غوغا بپا کردند که اینان کافرند و مردم نادان هم در اثر فتواهایشان چنان از ما متنفر شدند که حتی حرف زدن با نرمش با ما را نیز برای خود گناه فرض کردند. آیا هیچ آخوند یا مخالف یا سجاده‌نشینی می‌تواند سند و مدرکی ارائه دهد که اول ما آنها را کافر دانستیم؟ چنانچه از طرف‌ما قبل از فتوای تکفیرشان برگه‌ای یا اعلامیه‌ای یا رساله‌ای چاپ شده است که در آن ما مسلمین مخالف را کافر قرار داده‌ایم، ارائه دهند، وگرنه خودشان بیندیشند که این چقدر خیانت است که خودشان (اتهام) کافر بودن بزنند و سپس ما را متهم کنند که انگار ما تمام مسلمین را کافر قرار داده‌ایم؛ اینقدر خیانت و دروغ و تهمت خلافِ واقعیت، چقدر موجب دل‌آزاری است، هر انسان عاقلی می‌تواند بیندیشد. سپس در حالی که ما را در فتواهای خود تکفیر نمودند، قائل به این نیز شدند که آن کسی که مسلمان را کافر بداند، آن کفر به خود وی باز می‌گردد. در این صورت آیا ما حق نداشتیم که به دلیل اقرار خودشان، آنها را کافر بدانیم.

خلاصه، این مردم برای چند روز با این خبر دروغین دل خود را شاد و خوش کردند که این مردم کافرند و سپس هنگامی که آن خوشحالی‌شان پوسید و خدا جماعت ما را در سراسر کشور گسترش داد، در صدد پیاده کردن مکر دیگری برآمدند.

در همان ایامی [که علیه من بازار تکفیر گرم بود] فردی پندت لیکرام از دین آریه سماج را در میعاد پیشگوییِ‌ما کشت، امّا، افسوس

در ذهن هیچ آخوندی این فکر خطور نکرد که پیشگویی محقق شد و نشانهٔ اسلام به وقوع پیوست، بلکه برخی از آنها مکرراً توجه دولت را به این نکته معطوف می کردند که چرا دولت پیشگویی کننده را دستگیر نمی‌کند، امّا، آنها در این آرزوی خود نیز ناکام و نامراد ماندند. بعد از آن، پس از چند روز کشیک، مارتن کلارک علیه من دادخواست اقدام به قتل در دادگاه داد و اینان آنقدر از این موضوع خوشحال شدند که در پوست خود نمی‌گنجیدند. بعضی از آنها در مساجد در سجده‌های خود برای من کیفرِ اعدام می‌طلبیدند و در این آرزوی خود آنقدر با گریه و زاری سجده کردند که گویی بینی‌هایشان ترک برداشت، امّا، سرانجام مطابق وعدهٔ خداوند متعال که قبل از وقت چاپ کرده بودم، دادگاه با کمال عزت و احترام مرا تبرئه نمود و اجازه داد که اگر بخواهم علیه مسیحیان دادخواست دهم. خلاصه، مخالفان‌ما و پیروانشان در این آرزوی خود نیز ناکام ماندند.

سپس پس از چند روز آخوندی به نام کرم دین علیه من در دادگاه کیفری گورداسپور دادخواست داد و آخوندهای مخالف ما در تایید او در دادگاه آتمارام معاون دوم قاضی شهادت دادند و تمام توان خود را در این راستا به کار بستند و بسیار امیدوار بودند که این بار به حتم به مراد خود خواهند رسید و برای خوشحالی دروغینشان این اتفاق هم افتاد که آتمارام به دلیل نفهمی خود در این مرافعه دقت کامل به خرج نداد و برای مجازات کردن من آماده شد. آنگاه خداوند متعال به من خبر داد که او آتمارام را به عزای اولادش خواهد نشاند. من این مکاشفه را برای اعضای جماعتم تعریف کردم و سپس مطابق پیشگویی اینگونه

اتفاق افتاد که در خلال ۲۰- ۲۵ روز دو پسرش فوت کردند و عاقبت آتمارام نتوانست حکم حبس بدهد؛ اگرچه در هنگام نوشتن حکم، بنای حبس را گذاشته بود امّا، سرانجام خداوند متعال او را از انجام این حرکت منع نمود ولی باز مرا هفت روپیه جریمه کرد. بعداً قاضی دادگاه ناحیه‌ای مرا با عزت و احترام تبرئه نمود[۱] و به کرم دین حکم داد و جریمهٔ مرا هم پس داد، امّا، دو پسر آتمارام بازنگشتند.

پس در مرافعهٔ کرم دین هم آرزوی شادی آخوندهای مخالف که نزد خود خیال کرده بودند، برآورده نشد و من مطابق پیشگویی خداوند متعال که در کتابم، مواهب الرحمان، از پیش چاپ شده بود، تبرئه شدم و جریمه‌ام نیز به من پس داده شد و قاضی قبلی نیز اینگونه تنبیه شد که حکمش منسوخ گشت و گفتند که وی این حکم را بیجا داده است، امّا، به کرم دین چنانکه در مواهب الرحمان پیشگویی و چاپ کرده بودم، کیفر دادند و با رأی عدالت بر کذاب و دروغگو بودنش مهر زده شد و تمام آخوندهای مخالف‌ما در اهداف خود ناکام ماندند. افسوس که مخالفانم باوجود این همه نامرادی‌های متواتر، هیچگاه نسبت به من احساس نکردند که همراه این شخص قدرتی در خفا

---

[۱] قاضی ناحیهٔ امرتسر که یک فرد انگلیسی بود، در این مرافعه تحقیق کامل انجام داد و چنانکه شرط انصاف است حکمی داد که با توجه به تحقیقات کامل می‌بایستی می‌داد. وی در حکم خود نوشت: کلماتی که متشاکی درباره شاکی کرم دین بکار برده بود که موجب اهانت او تلقی گردید یعنی کذاب و لئیم، اگر متشاکی کلمات تندتر از این هم برای کرم دین بکار می‌برد، وی سزاوار آن بود. [مؤلف]

هست که او را از هر حمله‌ای مصون می‌دارد. اگر از بدبختی‌شان نبود، برایشان این امر هم معجزه‌ای تلقی می‌شد که خدا به هنگام هر حمله‌ای از طرف آنان، مرا از شرشان در امان نگاه داشته است و نه تنها مرا محفوظ داشت، بلکه از قبل نیز به من خبر داد که مرا مصون خواهد داشت. خداوند متعال هر بار و در هر مرافعه‌ای به من خبر می‌داد که من از تو محافظت خواهم کرد و مطابق وعدهٔ خود همیشه مرا محفوظ داشته است.[1] این از نشانه‌های اعجاز خداوند متعال است که از طرفی تمام دنیا برای نابودی ما تبانی می‌کنند و از طرف دیگر آن خدایِ قادر است که مرا از هر حمله‌شان مصون می‌دارد.

سپس برای مخالفان‌ما دوباره فرصت خوشحالی فراهم شد که چراغ دین جمونی که مرید من بود، مرتد شد. پس از ارتدادش، من در رساله دافع البلاء و معیار اهل الاصطفاء، درباره او، پس از دریافت وحی از خدا این خبر را منتشر کردم که وی به خشم خدا دچار شده و هلاک خواهد شد. آنگاه برخی از آخوندها تنها به دلیل مخالفت با من با او دوست شدند. سپس وی کتابی نگاشت و آن را **منارهٔ المسیح** نام نهاد. وی در آن کتاب مرا دجال لقب داد و این الهام خود را نوشت که *من پیامبر و یکی از فرستادگان خدا هستم و حضرت عیسی به من عصایی داده است تا با آن این دجال را* [یعنی مرا] *به قتل برسانم.* در وسط کتاب نامبرده مسطور است که *این شخص دجال است و به دست من نابود خواهد* شد و گفت: *این خبر را هم خدا و هم عیسی به من*

---

[1] تمامی این پیشگویی‌ها هر از گاهی چاپ می‌شده‌اند و مخالفان‌ما در پیشگاه خدا پاسخویند که چرا همهٔ این نشانه‌ها را فراموش کرده‌اند. [مؤلف]

داده‌اند. امّا، مردم به حتم دربارۀ آنچه سرانجام اتفاق افتاد شنیده‌اند که وی در ۴ آوریل ۱۹۰۶م به همراه هر دو پسرش به دلیل طاعون فوت کرد و اینگونه پیشگویی‌ام را تصدیق نمود و با نومیدی شدید جان داد. وی چند روز پیش از مردن، روی برگه‌ای مبتنی بر مباهله، نام خود و نام مرا نوشت و به درگاه خداوند متعال دعا کرد که از بین ما دو نفر، هر کسی که دروغگوست، هلاک گردد. قدرت عجیب خداوند متعال است که آن برگه هنوز در دست کاتب بود و آن را می‌نوشت که چراغ دین به همراه هر دو پسرش در همان روز برای همیشه از این دنیا رحلت نمود. فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ[1] مخالفان ما اینگونه هستند که مدعی ملهم بودن می‌باشند و مرا دجال قرار می‌دهند، ولی هیچ کسی راجع به سرانجام‌شان نمی‌اندیشد. خلاصه، آخوندهای محترم باوجود همراه شدن با چراغدین به مراد خود نرسیدند.

پس از وی، یک چراغدین دیگر یعنی دکتر عبدالحکیم خان پیدا شد. وی نیز مرا دجال خواند و بسان چراغدین قبلی، خود را از فرستادگان الهی شمرد، امّا، نمی‌دانم که مثل چراغدین اول به وی نیز حضرت عیسی جهت کشتنم عصا داده است یا خیر.[2] در تکبر و غرور

---

[1] الحشر: ۳، [پس ای دیده‌وران عبرت بگیرید]. مترجم

[2] آنچه حضرت عیسی جهت قتل من به چراغ دین عصا داد، نمی‌دانم چرا این خشم و جوشش در دلش فروزان شد. چنانچه به این سبب از من دلگیر شده باشد که مردنش را در دنیا ثابت کرده‌ام، اشتباه کرده است چون این موضوع را من ثابت نکرده‌ام، بلکه آن را کسی ثابت کرده که مخلوقش بسان‌ما، خود او نیز

که از چراغ دین بالاتر است و در دشنام‌دهی نیز بیشتر از وی متبحر است و در افترا هم جلوتر از اوست. از ارتداد این مشت خاکِ افروخته نیز مخالفان‌ما بسیار شاد و خوشحال شدند، گویی به گنجی دست پیدا کردند، امّا، باید اینقدر خوشحال نمی‌شدند و چراغ دین اول را به یاد می‌آوردند. آن خدایی که همیشه آنها را از چنین خوشی‌ها و شادی‌هایشان محروم نگاه داشته است، همان خدا هنوز نیز هست و همان‌طور که در پیشگویی خود درباره عاقبت چراغ دین خبر داده بود، همین‌طور هم آن خدای علیم و خبیر راجع به عاقبت این چراغ دین دوم یعنی عبدالحکیم نیز خبر داده است. بنابراین حال، دیگر چه جای خوشحالی و شادی است؟ باید صبر داشته باشند و عاقبت را ببینند. باز جای تعجب است که آنها از ارتداد یک مرتد نادان چرا اینقدر خوشحال شده‌اند. فضل خداوند متعال شامل حال ماست اگر یک نفر به سبب بدبختی خود مرتد می‌شود، هزار نفر دیگر به جایش به ما ملحق می‌شوند.

هست. اگر شک دارید، به این آیات نگاه کنید: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ [آل عمران: ۱۴۵، محمد تنها یک پیامبر است و قبل از وی نیز پیامبران بوده‌اند. مترجم] و نیز این آیه فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ [مائده: ۱۱۸، هنگامی که تو مرا میراندی، پس از آن تو مراقب آنها بودی. مترجم] و جای تعجب است خود کسی که برای نابودی من عصا می‌دهد، هلاک می‌شود؛ عجب عصایی است! شنیده‌ام که چراغدین دوم یعنی عبدالحکیم خان نیز مثل چراغدین اول دربارۀ مرگ من پیشگویی کرده است، اما نمی‌دانم که در آن پیشگویی یادی از عصا شده است یا نه! [مؤلف]

علاوه بر این، آیا از ارتدادِ احدی می‌توان استنتاج کرد که آن جماعتی که وی از آن خارج شده، بر حق نیست؟ آیا علمای مخالف‌ما از این حقیقت اطلاع ندارند که در روزگار حضرت موسی چندین بدبخت مرتد شده بودند و همین‌طور چندین نفر در زمان حضرت عیسی مرتد گشته بودند و سپس چندین بدبخت در عهد پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شدند و مسیلمه کذاب نیز یکی از مرتدین بود. بنابراین از ارتداد عبدالحکیم خوشحال شدن و آن را برای بطلان جماعت حقه به عنوان دلیل آوردن کار مردمانی است که نادان محض‌اند. آری، این قبیل مردم، برای چند روز موجب خوشحالی دروغین مخالفان می‌گردند، امّا، آن خوشحالی به زودی از بین می‌رود.

این همان عبدالحکیم خان است که در کتاب خود با ذکر نام من این قصه را نوشته است که”شخصی منکر ادعای مسیح موعودش بود، به من درباره‌اش در خواب خبر دادند که او در اثر طاعون خواهد مرد و سپس وی در نتیجۀ بیماری طاعون مرد.“ امّا، اکنون این عبدالحکیم خود نیز از روی گستاخی مرتد شده و دشنام می‌دهد و به شدت زبان تند بکار می‌برد و تهمت‌های دروغین می‌زند. آیا اکنون دیگر وقت طاعون گذشته است؟!

بیان کردیم آن امر که نامش توحید و مدار نجات و رستگاری است و امری مجزا از توحید شیطانی است، بدون ایمان و اطاعت از پیامبر زمان یعنی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاصل نمی‌شود. توحید خشک بدون اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ ارزشی ندارد، بلکه بسان مرده‌ای است که روح ندارد. اکنون بیان این

نکته باقی مانده است که آیا قرآن شریف مطابق بیان ما رستگاری انسان را به اطاعت پیامبر وابسته نموده است یا برخلاف آن تعلیم داده است. لذا، جهت تفهیم این حقیقت، آیات زیر را تقدیم می‌کنیم:

[۱] قول خدای تعالی: أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ[۱] یعنی بگو که از خدا و پیامبر اطاعت کنید. مسلّم و بدیهی است که تخلف از فرامین خداوند متعال معصیت و موجب ورود به جهنم است و در این آیه چنانکه خداوند متعال به اطاعت از خویش دستور می‌دهد، همانطور به اطاعت از پیامبر نیز دستور می‌دهد. بنابراین، کسی که از دستور او روی گرداند، مرتکب جرمی می‌گردد که کیفر آن جهنم است.

«۲» قول خداوند متعال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّـهِ وَرَسُولِهِ[۲] یعنی ای مومنان! هیچ سخنی بر (خلاف) دستور خدا و پیامبرش مرانید یعنی از فرامین خدا و پیامبر کاملاً پیروی کنید و از نافرمانی خدا بترسید؛ خدا هم شنوا و هم دانا است. حال، بدیهی است کسی که تنها با تکیه به توحید خشک خود [که درحقیقت توحید هم نیست] خود را از وجود پیامبر مستغنی می‌داند و با پیامبر قطع رابطه می‌کند و خود را کاملاً از او جدا می‌نماید و با گستاخی گام به جلو بر می‌دارد، نافرمان خدا و از رستگاری بی‌نصیب است.

---

[۱] نور: ۵۵

[۲] حجرات: ۲

«۳» قول خداوند متعال: مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّـهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّـهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ[1] یعنی کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، خداوند خود دشمن (او و) چنین کافران است. اکنون روشن است کسی که قائل به توحید خشک است، امّا، تکذیب کننده حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، درحقیقت دشمن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. بنابراین مطابق مفهوم این آیه خدا دشمن اوست و وی نزد خدا کافر است. پس رستگاری وی چطور ممکن است؟

«۴» قول خداوند متعال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّـهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا[2] [ترجمه] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبر خود نازل کرده یعنی قرآن شریف و بر کتابی که قبل از آن نازل کرد، یعنی تورات و غیره ایمان بیاورید. کسی که به خدا و فرشتگان و پیامبرانش و روز آخرت ایمان نیاورد، از حق دور افتاده است یعنی از رستگاری محروم مانده است.

«۵» قول خداوند متعال: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّـهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ

---

[1] بقره: ۹۹

[2] نساء: ۱۳۷

فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا[1] برای هیچ مرد و زن مومنی جایز نیست که اگر خدا و پیغمبرش به کاری دستور دهند، آنها در رد کردن آن، اختیاری داشته باشند و هر کسی که از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، از حق بسیار دور شده است، یعنی از رستگای بی‌نصیب مانده است، چراکه رستگاری برای اهل حق است.

«۶» قول خداوند متعال: وَمَن يَعْصِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ[2] [ترجمه] کسی که از خدا و پیامبرش سرپیچی کند و از حدود او تجاوز کند، خدا او را وارد جهنم خواهد کرد و وی برای همیشه در آنجا خواهد ماند و عذاب خوار کننده بر او نازل خواهد شد.

اکنون التفات بفرمایید که در راستای قطع رابطه با پیامبر، کدام وعیدی سخت‌تر از این باید وجود داشته باشد که خداوند متعال می‌فرماید: کسی که از پیامبر نافرمانی کند، برای وی وعدهٔ جهنم دایمی است، امّا، آقا عبدالحکیم می‌گوید کسی که تکذیب کننده و نافرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، ولی به توحید استوار باشد، بدون شک وارد بهشت خواهد شد. نمی‌دانم در شکمش چه نوع توحیدی است که باوجود مخالفت و نافرمانی پیامبر اکرم صلی

[1] احزاب: ۳۷

[2] نساء: ۱۵

الله علیه و آله و سلم -که سرچشمۀ توحید است- می‌تواند او را به بهشت برساند. لعنت الله علی الکاذبین.

«۷» قول خداوند متعال: وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّـهِ[1] [ترجمه] ما هر پیامبر را بدین خاطر فرستادیم که به دستور خدا از او اطاعت شود. اکنون بدیهی است مقصود آیه این است که پیامبر واجب الاطاعت است، بنابراین، کسی که از اطاعت پیامبر خارج باشد، چطور می‌تواند رستگار شود؟

«۸» قول خداوند متعال: قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّـهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّـهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ قُلْ أَطِيعُوا اللَّـهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ[2] [ترجمه] به آنها بگو که اگر خدا را دوست دارید، بیایید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. به آنها بگو که از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و اگر آنها از اطاعت روی گردانند، خدا کافران را دوست نمی‌دارد. از این آیات به صراحت بر می‌آید که مغفرت خداوند متعال و مهر و محبت خداوند متعال وابسته به ایمان آوردن به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و کسانی که ایمان نمی‌آورند، کافرند.

[1] نساء: ۶۵

[2] آل عمران: ۳۲، ۳۳

«۹» قول خداوند متعال: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَـٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَـٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا[1] کسانی که منکر خدا و پیامبرند و قصد دارند بین خدا و پیامبرانش تفرقه ایجاد کنند، اینطور می‌گویند: ما به بعضی پیامبران ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم. یعنی برای ما تنها به خدا یا بعضی پیامبران ایمان آوردن کافی است و ضروری نیست که علاوه بر خدا به پیامبر نیز ایمان بیاوریم یا به همهٔ پیامبران ایمان بیاوریم، و می‌خواهند که دستور خدا را رها نموده و راهی بین کفر و ایمان را برگزینند؛ آنها به حق کافرند. ما برای کافران عذاب رسوا کننده‌ای مهیا کرده‌ایم و به مردمانی که به خدا و پیامبر ایمان می‌آورند و بین خدا و پیامبرانش تفرقه ایجاد نمی‌کنند، یعنی تفکیک نمی‌کنند که تنها به خدا ایمان بیاورند و به پیامبرانش ایمان نیاورند و این تفاوت را نیز نمی‌پسندند که به بعضی پیامبران ایمان بیاورند و از بعضی روی بگردانند. آنان اجرشان نزد خدا است.

اکنون کجا است آقا عبدالحکیم خانِ مرتد که در اثر این نوشتارم از من روی گردانده است. باید با چشم باز نگاه کند که چطور خداوند متعال ایمان آوردن به ذات خود را به ایمان آوردن به پیامبران وابسته

---

[1] نساء: ۱۵۱-۱۵۳

نموده است. در این مسئله این راز نهفته است که خداوند متعال در انسان، استعداد پذیرش توحید بسان آتشِ مخفی در سنگ، نهاده است و وجود پیامبر مثل آهن‌رباست که با تحت تاثیر قرار دادن سنگ، آتش را از آن بیرون می‌آورد. بنابراین هرگز ممکن نیست که بدون آهن‌ربای پیامبر، آتش توحید در دل افروخته شود. توحید را تنها پیامبر در روی زمین می‌آورد و آن تنها با واسطهٔ او حاصل می‌شود. خدا مخفی است و وی چهرهٔ خود را تنها به وسیلهٔ پیامبر نشان می‌دهد.[1]

«۱۰» قول خداوند متعال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّـهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّـهُ عَلِيمًا حَكِيمًا[2] [ترجمه] ای مردم! پیامبر نزدتان به حق آمده است، پس به او ایمان بیاورید چون همین کار برای شما بهتر است و اگر کفر پیشه کنید، خدا هیچ اعتنایی به شما نخواهد

---

[1] باری این اتفاق افتاد که برای مدت زیادی مشغول صلوات فرستادن به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، چراکه باور دارم که راه‌های خداوند متعال بسیار دقیق و ظریف است و بدون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دسترسی به آن امکانپذیر نیست، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ [مائده: ۳۶، برای رسیدن به او وسیله را پیدا کنید. مترجم] آنگاه پس از مدتی در مکاشفه دیدم که دو نفر از سقایان آمده‌اند و یکی از راه داخلی و دیگری از راه بیرونی به منزل من داخل شدند و بر شانه‌هایشان مَشک‌های نور است و می‌گویند که **هذا بما صلیت علی محمد** یعنی این به خاطر آن است که به محمد صلوات فرستاده بودی. [مؤلف]

[2] نساء: ۱۷۱

داشت. زمین و آسمان متعلق به اوست و همه مطیع و فرمانبردار او هستند و خدا علیم و حکیم است.

«۱۱» قول خداوند متعال: كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّـهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ[۱] [ترجمه] و هنگامی که گروهی از کافران به جهنم افکنده شوند، فرشتگانی که مامور دوزخ خواهند بود، از دوزخیان سوال خواهند کرد که آیا نزدتان هیچ کسی به عنوان نذیر و بیم‌دهنده نیامده بود؟ در پاسخ خواهند گفت که آری آمده بود، امّا، او را تکذیب نمودیم و گفتیم که خدا هیچ چیزی را نازل نکرده است. حال، ببینید که از این آیات به صراحت ثابت می‌شود که افراد دوزخی بدین دلیل به دوزخ افکنده خواهند شد که پیامبران زمان خود را قبول نمی‌کنند.

«۱۲» قول خداوند متعال: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّـهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا[۲] [ترجمه] مومنین واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبر ایمان آوردند و سپس به ایمان خود پایدار ماندند و دچار شک و تردید نشدند. عنایت بفرمایید که در این آیات خداوند متعال حصر نموده است که در نزد او، مومنین تنها آن کسانی هستند که فقط به خدا ایمان نمی‌آورند، بلکه به هر دو یعنی به پیامبرش نیز ایمان

---

[۱] ملک: ۹، ۱۰

[۲] حجرات: ۱۶

می‌آورند. بنابراین، بدون ایمان به پیامبر چطور رستگاری امکان‌پذیر است و بدون ایمان به پیامبر، توحید تنها چطور می‌تواند بکار بیاید؟

«۱۳» قول خداوند متعال: وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَآتم إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّـهِ وَبِرَسُولِهِ[1] [ترجمه] دلیل این امر که صدقات کفار مورد قبول واقع نمی‌شوند تنها این است که آنها منکر خدا و پیامبرش می‌باشند. اکنون توجه بفرمایید که از این آیات به روشنی پیداست کسانی که به پیامبر ایمان نمی‌آورند، اعمالشان ضایع می‌شود و خدا آن را قبول نمی‌کند و چنانچه اعمال ضایع شود، رستگاری و نجات چگونه ممکن خواهد بود؟[2]

قول خداوند متعال: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَآتم وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ[3] [ترجمه] خدا گناهان کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند و به کلامی که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و همان حق است ایمان آوردند می‌بخشاید و دل‌هایشان را اصلاح می‌کند. حال، ببینید به دلیل ایمان آوردن به حضرت پیامبر صلی الله

---

[1] توبه: ۵۴

[2] تمام این آیات درمورد کسانی است که به وجود پیامبر اطلاع پیدا کردند و دعوت پیامبر به آنها رسید. دربارهٔ کسانی که از وجود پیامبر کاملاً بی‌اطلاع ماندند و دعوتش به آنها نرسید، نمی‌توانیم چیزی بگوییم. خدا از حالات آنها خبر دارد، لذا با آنها همان برخورد را خواهد کرد که مطابق اقتضای رحم و انصافش می‌باشد. [مؤلف]

[3] محمد: ۳

علیه و آله و سلم ، خداوند متعال چقدر خشنودی خود را ابراز می‌فرماید که گناهشان را می‌بخشاید و تزکیه و پاکیزگی نفسشان را به عهدهٔ خود می‌گیرد. پس چقدر بدبخت است آن کسی که می‌گوید من هیچ نیازی به ایمان آوردن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارم و از روی غرور و تکبر خود را موجود می‌پندارد. سعدی درست گفته است:

محالست سعدی که راه صفا   توان رفت جز در پی مصطفی

برد مهر آن شاه سوی بهشت   حرام است بر غیر بوی بهشت

«۱۵» قول خداوند متعال: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ[1] [ترجمه] آیا این مردم نمی‌دانند کسی که با خدا و پیامبر مخالفت و دشمنی کند، خدا وی را به جهنم می‌افکند و وی جاودانه در آن خواهد ماند [و] این رسوایی بزرگ است. اکنون آقا عبدالحکیم خان بگوید که چه نظری دارد. آیا این دستور خدا را قبول خواهد کرد یا با جسارت وعید این آیات را برای خود روا خواهد داشت؟

«۱۶» قول خداوند متعال: وَإِذْ أَخَذَ اللَّـهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ

---

[1] توبه: ۶۳

وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ[1] [ترجمه] و به خاطر بیاور هنگامی که خدا از سایر پیامبران پیمان گرفت که وقتی من به شما کتاب و حکمت بدهم و سپس در آخرالزمان پیامبرم بیاید که کتبتان را تصدیق کند، باید به وی ایمان بیاورید و کمکش کنید. [خدای تعالی] پرسید: آیا قول می‌دهید و بر این پیمان استوار می‌مانید؟ پاسخ دادند که قول می‌دهیم. آنگاه خداوند متعال فرمود اکنون بر این پیمان خود شاهد باشید و من نیز همراه شما گواه هستم.

معلوم است پیامبران امت‌های پیشین در زمان خود فوت کردند، امّا، این دستور برای امت هر پیامبر است که وقتی پیامبرشان مبعوث شود، به وی ایمان بیاورند وگرنه مورد مواخذه قرار خواهند گرفت؛ حال، آقا عبدالحکیم خان نیم ملا خطرهٔ ایمان! بگوید اگر تنها با توحید خشک، رستگاری امکان‌پذیر است، در آن صورت چرا خداوند متعال مردمانی را مواخذه خواهد کرد که به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نمی‌آورند، امّا، قائل به توحید خداوند متعال هستند؟

به علاوه، در کتاب تثنیه تورات، فصل ۱۸ این آیه مسطور است که خدای تعالی می‌فرماید: شخصی که به پیامبر آخرالزمان ایمان نیاورد، او را بازخواست خواهم کرد. پس اگر توحید کافی بود، چرا این بازخواست به عمل خواهد آمد؟ آیا خدا سخن خود را به دست فراموشی خواهد سپرد؟ من به قدر کافی آیاتی از قرآن شریف درباره

---

[1] آل عمران: ۸۲

این موضوع نوشته‌ام وگرنه قرآن شریف مشحون از این قبیل آیات است. قرآن شریف با این آیات شروع می‌شود که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ[1] *یعنی ای خدای‌ما! ما را به راه پیامبران هدایت کن که بر آنها انعام و اکرام نمودی.

حال از این آیه که پنج وقت در نماز خوانده می‌شود، پیداست که انعام روحانی خداوند متعال که معرفت و محبت الهی است، تنها به وسیلۀ پیامبران و فرستادگان به دست می‌آید، نه با هیچ وسیله‌ای دیگر. نمی‌دانم آقا عبدالحکیم نماز هم می‌خواند یا نه، اگر می‌خواند امکان نداشت از معانی این آیات بی‌خبر بماند، امّا، در حالی که به نظرش تنها توحید کفایت می‌کند، در آن صورت چه نیازی به نماز

---

[1] فاتحه: ۶، ۷

*در اینجا اشاره به این مطلب است که اگر انسان پیرو دین صادق باشد در آن صورت با انجام اعمال شایسته از طرف خداوند متعال انعام و جایزه دریافت می‌کند. همینطور، سنت الله اینگونه است که پیرو دین صادق تنها به قدر و اندازۀ تلاشش به نقطۀ وصال نمی‌رسد، بلکه هنگامی که تلاشش به منتهای خود برسد و بیش از آن او را یارای سعی و کوشش باقی نماند، عنایت الهی شامل حالش می‌گردد و هدایت الهی بر علم و عمل و معرفت او به حدی می‌افزاید که وی هرگز با تلاش خود نمی‌توانست به آن مرتبه نایل شود، چنانکه خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا [عنکبوت: ۷۰] یعنی کسانی که در راه ما مجاهده می‌کنند و هرچه که در توان دارند را بکار می‌برند، خداوند متعال دستشان را می‌گیرد و کاری را که نمی‌توانستند انجام دهند خود برایشان انجام می‌دهد. [مؤلف]

دارد. نماز یک روش عبادت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده است و وی هیچ سروکاری با متابعت پیامبر ندارد. بنابراین، با نماز هم هیچ سروکاری ندارد. به نظر او براهمن موحّد نیز نجات‌یافته‌اند. آیا آنها نماز می‌خوانند؟ همین‌طور، به گمان او کسی که از اسلام مرتد شود، تنها بر مبنای توحید خشک خود می‌تواند رستگار شود.[1] علاوه بر این انسان موحد اعم از یهود یا نصاری یا آریه نیز می‌تواند رستگار شود، صرف نظر از اینکه تکذیب کننده اسلام و دشمن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد. پس، با این حساب نظرش باید همین باشد که نماز بی‌حاصل و روزه بی‌سود است، امّا، برای مومن همین یک آیه کافی است که این مطلب را آشکار می‌سازد که صاحب ثروت روحانی تنها پیامبران و رسل هستند و هر فرد دیگر تنها با پیروی از آنها از آن ثروت سهم می‌برد.

سپس در آغاز سوره بقره این آیات مسطورند: ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ

---

[1] از عبارت عبدالحکیم خان برمی‌آید که به گمانش برای ارتداد این عذر هم وجود دارد که چنانچه کسی دلایل کافی بر حقانیت اسلام پیدا نکند، باوجود ارتداد، می‌تواند رستگار شود، چراکه وی بر حقانیت اسلام اطمینان پیدا نکرده است، اما وی باید توضیح می‌داد که به گمان او حد و مرز اتمام حجت چیست؟ [مؤلف]

وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَـٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ[1]

[ترجمه] این کتابی که از شکوک و شبهات پاک است برای انسان‌های متقی هدایتنامه است و متقیان کسانی اند که به خدا [که ذاتش نهان در نهان است] ایمان می‌آورند و نماز بپا می‌دارند و از اموال خود در راه خدا خرج می‌کنند و به آن کتابی ایمان می‌آورند که به تو نازل شده و نیز به آن کتبی ایمان می‌آورند که قبل از تو نازل شده‌اند. همین افراد هدایت‌یافته‌اند و اینها همان کسانی هستند که رستگار خواهند شد.

حال ای آقای عبدالحکیم مرتد! بلند شو و چشمت را باز کن که خداوند متعال در این آیات داوری نموده و رستگاری را منحصر به این امر کرده است که مردم به کتب خدا ایمان بیاورند و او را بپرستند. در کلام خدا نمی‌تواند تناقض و اختلاف وجود داشته باشد، پس در صورتی که خداوند متعال رستگاری را منوط به متابعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کرده است آنگاه بی‌ایمانی است که از این آیات قطعی الدلاله روی گردانده به سمت آیات متشابهات بشتابی. تنها کسانی به سوی متشابهات می‌دوند که دل‌هایشان مبتلا به بیماری نفاق باشد.

---

[1] بقره: ۳ الی ۶

در این آیات نکتۀ معرفتی نهفته این است که خداوند متعال می‌فرماید: الم ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ[1] این آن کتابی است که با علم خدا به ظهور رسیده است و چون علم او پاک از جهل و نسیان است، لهذا این کتاب عاری از هر نوع شک و شبهه است، و چون علم خداوند متعال جهت تکمیل انسان‌ها قدرت کامل در خود دارد، لذا این کتاب برای متقیان هدایت کامل است[2] و آنها را به مقامی می‌رساند که برای پیشرفت سرشت انسانی آخرین منزل است. خداوند

---

[1] بقره: ۲، ۳

[2] مادامی که چهار علت در کتابی کامل نشوند، آن کتاب نمی‌تواند کامل خوانده شود، لذا خداوند متعال در این آیات چهار علت قرآن شریف را بیان نموده است که بدین قرارند: «۱» علت فاعلی «۲» علت مادی «۳» علت صوری «۴» علت غایی. هر کدام از این چهار علت به طور کامل در قرآن شریف وجود دارند. در الم اشاره به کمال علت فاعلی است؛ معنی الم این است: انا الله اعلم یعنی من که خدای عالم الغیب هستم، این کتاب را نازل کرده‌ام و چون علت فاعلی این کتاب خداوند متعال است لذا فاعل این کتاب از هر فاعل دیگر زبردست‌تر و کامل‌تر است و در جمله ذالک الکتاب اشاره به کمال علت مادی است یعنی این آن کتابی است که با علم خدا خلعت وجود پوشیده است و هیچ شکی نیست که علم خدا از تمامی علوم دیگر کامل‌تر است و در این جملۀ لاریب فیه به کمال علت صوری اشاره شده است یعنی این کتاب از هر نوع اشتباه و شک و شبهه و تردید پاک است و در این امر چه شکی وجود دارد که کتابی که مبتنی بر علم خدا است، مبرا از هر عیب است و در صحت خود بی‌مثل و مانند می‌باشد و در لاریب بودن نیز اکمل و اَتم است. در این جمله به کمال علت غایی اشاره شده است: هدی للمتقین، یعنی این کتاب هدایتی کامل برای متقیان است و تا جایی که حصول هدایت برای سرشت انسانی امکان‌پذیر است، توسط این کتاب به دست می‌آید. [مؤلف]

متعال در این آیات می‌فرماید که انسان‌های متقی کسانی‌اند که به خدای پوشیده ایمان دارند و نماز بپا می‌کنند و از اموال خود در راه خدا خرج می‌نمایند و به قرآن شریف و کتب پیشین ایمان می‌آورند و همین افراد بر هدایت استوار هستند و همین افراد رستگار خواهند شد. از این آیات روشن شد که بدون ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عمل به ارشادات ایشان یعنی نماز و غیره رستگاری امکان‌پذیر نیست. دروغگویند کسانی که دامن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را رها نموده، تنها با توحید خشک خود به دنبال رستگاری می‌باشند، امّا، این عقده و گره قابل حل است که اگر این افراد چنان نیکوکارند که به خدای نهان ایمان می‌آورند، نماز هم می‌خوانند و روزه نیز می‌گیرند و از اموال خود در راه خدا خرج هم می‌کنند و به قرآن شریف و کتب پیشین ایمان نیز دارند، آنگاه گفتن این که هدی للمتقین یعنی این کتاب برای چنین افراد موجب هدایت است، چه معنی دارد؟ آنها با عمل به تمام این امور ثابت کردند که از پیش هدایت‌یافته‌اند و چیز حاصل شده را دوباره به اختیارشان قرار دادن امری عبث و بیهوده به نظر می‌رسد.

پاسخ سوال این است که این مردم باوجود ایمان و عمل صالح، به استقامت کامل و ترقی تام نیاز دارند و تنها خداست که به (سوی) آن راهنمایی می‌کند و تلاش انسانی در آن هیچ دخالتی ندارد. منظور از استقامت این است که ایمان در دل چنان محکم و استوار گردد که به هنگام هر آزمایش و امتحانی (فرد) مورد لغزش قرار نگیرد و اعمال شایسته به گونه‌ای از او صادر شوند که در انجام آنها برایش لذت ایجاد

گردد و هیچ مشقت و تلخی احساس نکند و زندگی‌اش بدون آنها اصلاً ناممکن شود، گویی آن اعمال غذای روحش گردند. آن اعمال بسان نان و آبِ شیرینی گردند که انسان بدون آنها نمی‌تواند زنده بماند. خلاصه، آن استقامتی ایجاد شود که انسان با تلاش و سعی خود نمی‌تواند از خود نشان دهد، بلکه چنانکه خداوند متعال روح را می‌آفریند، استقامت فوق العاده را نیز بیافریند.

و مراد از ترقی آن است که آن عبادت و آن ایمانی به دست بیاید که منتهای تلاش انسانی است و حالاتی پدیدار شود که تنها توسط خدا می‌تواند پدیدار شود. بدیهی است که تلاش و عقل انسانی در ارتباط با ایمان به خدا، تنها تا این حد راهنماست که به آن خدای پوشیده‌ای ایمان آورده شود که چهره‌اش دیده نشده است. به همین دلیل شریعت -که انسان را بیشتر از توانش تکلیف نمی‌کند- انسان را مجبور نمی‌کند که با قدرت و توان خود به ایمانی بیشتر از مرتبۀ ایمان به غیب دست پیدا کند. آری، به نیکوکاران در همین آیه هدی للمتقین وعده داده شده است که وقتی در ایمان به غیب ثابت‌قدم شدند و هرآنچه در تلاش و توانشان بود، انجام دادند، آنگاه خداوند متعال حالت ایمانشان را از حالت غیبی به حالت عرفانی ترقی خواهد داد و در ایمانشان رنگی جدید پدید خواهد آورد. یکی از دلایل حقانیت قرآن شریف این است که کسانی که به سویش می‌آیند را در آن مرتبۀ ایمان و عمل رها نمی‌کند که نتیجۀ تلاش و کوشش خودشان می‌باشد، چراکه اگر اینطور باشد، آنگاه چطور معلوم شود که خدا هست. در حقیقت خداوند متعال تلاش‌های انسانی را خود مثمر ثمر می‌کند.

بنابراین، در آنها درخشش و تصرف الهی به چشم می‌خورد. مثلاً چنانکه بیان کردم انسان در راستای ایمان آوردن به خدا چه کاری بیشتر از این می‌تواند انجام دهد که به خدای پوشیده ایمان بیاورد؟ خدایی که بر وجودش هر ذرۀ عالم شاهد است، امّا، انسان هرگز این توان و قدرت را ندارد که با تلاش و سعی و زورِ بازوی خود به انوار الوهیت خداوند متعال پی ببرد و از حالت ایمانی به حالت عرفانی پیشرفت کند و کیفیت مشاهده و رؤیت را در وجود خود پیدا کند.

همین‌طور تلاش و کوشش انسانی در ادای نماز بیشتر از این چه می‌تواند باشد که تا جایی که مقدور باشد پاکیزگی و طهارت پیشه کند و دست به اشتباه نزند و تلاش کند نمازش حالتی وخیم نداشته باشد؛ یعنی هر چه ارکان آن است مثل حمد و ثنای خداوند متعال، توبه و استغفار، دعا و صلوات و غیره همه را با اشتیاق قلبی انجام دهد؛ اما، این کار در توان انسان نیست که در نمازش محبت شخصی، خشوع ذاتی، شوق و ولع سرشار از محویت و حضور قلب عاری از هر نوع کدورت را به شکل فوق العاده ایجاد کند گویی که خدا را مشاهده می‌کند. بدیهی است مادامی این کیفیت در نماز ایجاد نشود، آن نماز از نقص پاک نیست. به همین دلیل خداوند متعال فرمود که افراد متقی کسانی‌اند که نماز را بپا می‌دارند، و بپا چیزی می‌شود که برای فرو افتادن آماده باشد. بنابراین، آیه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ به این معنی است که مومنان تا جایی که برایشان مقدور باشد برای بپا کردن نماز تلاش می‌کنند و تکلف و مجاهدات را پیشه می‌کنند؛ اما، تلاش انسانی بدون فضل الهی بی‌سود است. به همین سبب خدای رحیم و کریم فرمود:

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ یعنی مومنان تا جایی که برایشان ممکن باشد از راه تقوا در اقامهٔ نماز تلاش کنند. سپس، اگر آنها به کلام من ایمان بیاورند، من آنها را تنها به تلاش و کوششان رها نخواهم کرد، بلکه شخصاً از آنها دستگیری خواهم نمود. آنگاه نمازشان حالت دیگری پیدا خواهد کرد و کیفیت جدیدی در آن پدیدار خواهد گشت که در وهم و گمانشان هم نمی‌گنجید. این فضل تنها به این سبب نازل خواهد شد که آنها به کلام خدا، قرآن شریف ایمان بیاورند و تا جایی برایشان مقدور باشد به فرامین آن اشتغال ورزند. خلاصه، درمورد نماز هدایت اضافی که خدای تعالی وعده داده، این است که در نماز آنقدر جوشش طبعی و محبت شخصی و خشوع و حضور کامل حاصل شود که چشم انسان برای دیدن محبوب حقیقیِ خود باز شود و کیفیت خرق عادتِ مشاهدهٔ جمال باری به وی دست بدهد، به گونه‌ای که سراسر معمور از لذات روحانی باشد و دل را از رذایل دنیوی و هر نوع معاصی قولی و فعلی و بصری و سماعی متنفر و بیزار سازد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ.[1]

همین‌طور انسان عبادت مالی را با تلاش و کوشش خود تنها به این اندازه می‌تواند انجام دهد که از اموال پسندیدهٔ خود کمی به خاطر خدا دهد. چنانکه خداوند متعال در این سوره می‌فرماید: وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ[2] و در جای دیگری نیز می‌فرماید: لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا

[1] هود: ۱۱۵ [نیکی‌ها، بدی‌ها را ازبین می‌برند. مترجم]

[2] بقره: ۴

تُحِبُّونَ.[1] امّا، بدیهی است چنانچه انسان عبادت مالی را تنها تا همین اندازه انجام دهد که از اموال پسندیدهٔ خود کمی در راه خداوند متعال خرج کند، این عمل، هیچ کمالی ندارد. کمال این است که وی از غیر خدا بکلی دست بردارد و هرآنچه که مال اوست، مال خدا گردد، به حدی که برای فدا کردن جان خود نیز آماده شود، چراکه این نیز جزو مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ است. مشیت خداوند متعال از مِمَّا رَزَقْنَا تنها درهم و دینار نیست، بلکه منظور خدا بسیار وسیع و گسترده است و تمام نعماتی را در بر می‌گیرد که به انسان داده شده است.

خلاصه، در اینجا مشیت خداوند متعال از فرمودن هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این است که هر نوع نعمتی که به انسان داده شده است، مثل جان و سلامتی و علم و قدرت و مال و غیره، وی درمورد اینها تنها به حد مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ می‌تواند اخلاص خود را نشان دهد و قوای بشری بیشتر از این طاقت ندارند، امّا، خداوند متعال به کسی که به قرآن شریف ایمان می‌آورد و به حد مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ صدق خود را ظاهر می‌کند به موجب آیه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این وعده را می‌دهد که او را در این قبیل عبادات نیز به حد کمال خواهد رساند. کمال این است که به وی این قدرت ایثار[2] داده خواهد شد که با شرح صدر درک کند که

---

[1] آل عمران: ۹۳

[2] سبب این است که در سرشت انسانی به علت ضعف بشری بخل نیز وجود دارد و در اثر آن چنانچه انسان کوه طلا نیز داشته باشد، باز بخشی از بخل در وجودش

هرچه مال اوست، مال خداست. هیچگاه برای کسی بروز نخواهد داد که این چیزهایی که با آن به انسانیت خدمت کرد، مال او بود. مثلاً گاهی انسان پس از لطف کردن به کسی، به دیگری خبر می‌دهد که مالش را به فلانی داده است، امّا، این حالت ناقصی است، چون این کار را در صورتی خواهد کرد که آن چیز را مال خود بپندارد. بنابراین خداوند متعال به موجب آیه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ کسی را که به قرآن شریف ایمان بیاورد از این مقام ترقی داده و به این مقام خواهد رساند که وی تمام چیزها را به یقین مال بداند. بدین طریق بیماری منت نهادن نیز از دلش زدوده خواهد شد. و در دلش همدردی مادرانه، بلکه بیشتر از آن برای نوع انسانیت ایجاد خواهد شد و هیچ مالی از او باقی نخواهد ماند، بلکه همه متعلق به خدا خواهد گشت. این در صورتی اتفاق خواهد افتاد که وی با صدق دل به قرآن شریف و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد، و بدون آن امکان‌پذیر نیست. پس چقدر گمراهند کسانی که بدون متابعت قرآن شریف و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها توحید خشک را موجب رستگاری می‌دانند، بلکه مشاهدات اثبات می‌کند که این قبیل افراد نه به خدا ایمان راستین دارند و نه از طمع و حرص‌های دنیوی پاک می‌باشند، چه برسد به این

باقی می‌ماند و نمی‌خواهد که تمام اموال خود را رها کند، اما هنگامی که به موجب آیه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ قوۀ وهبی شامل حالش می‌گردد، آنگاه با شرح صدر تمام بخل و شح نفسش ازبین می‌رود و آن زمان رضایت خداوند متعال برایش از هر چیزی عزیزتر می‌گردد و نمی‌خواهد که گنج‌های فانی را در روی زمین بیندوزد، بلکه دارایی خود را در آسمان جمع می‌کند. [مؤلف]

که به حد کمال ترقی کنند. این نیز کاملاً اشتباه و فکر کورکورانه‌ای است که انسان می‌تواند خودش نعمت توحید را به دست بیاورد. توحید تنها با کلام خدا حاصل می‌شود. انسان از خود هر چه درک می‌کند عاری از شرک نمی‌باشد. همین‌طور، در ارتباط با ایمان آوردن به کتب خداوند متعال تلاش انسانی تنها به این حد محدود است که انسان تقوا پیشه کرده به کتابش ایمان بیاورد و با صبر و شکیبایی از آن پیروی کند. انسان قدرتِ کاریِ بیشتر از این ندارد. امّا، خداوند متعال در آیه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این وعده را داده است که چنانچه احدی به کتاب و پیامبرش ایمان بیاورد، وی سزاوار هدایت بیشتری می‌گردد و خدا چشمش را می‌گشاید و او را به مکالمات و مخاطبات خویش مشرف می‌نماید[1] و نشانه‌های بزرگ به وی نشان می‌دهد تا این حدی که او در همین دنیا خدا را مشاهده می‌کند و پی می‌برد و اطمینان کامل پیدا می‌کند که خدایش موجود است. کلام خدا حاکی از این است که اگر تو به من ایمان کامل بیاوری، من بر تو نیز نازل خواهم شد. به همین دلیل حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه می‌فرمایند که من کلام خدا را آنقدر با اخلاص و محبت و اشتیاق خواندم که به شکل الهام بر زبانم جاری شد؛ امّا، افسوس که مردم این مطلب را درک نمی‌کنند که مکالمات الهی چیست و در چه حالتی می‌توان گفت که خدا با کسی تکلم می‌کند، بلکه غالب انسان‌های نادان القای شیطان

---

[1] در حقیقت کمال متابعت این است که همان رنگ را به خود گیرد و همان انوار در دلش وارد گردند که متبوع دارد؛ در ضرب المثل است: در آتش وارد شدم، حتی آتش شدم. [مؤلف]

را نیز کلام خدا تصور می‌کنند و هیچ توان تفکیک بین الهام شیطانی و رحمانی ندارند. بنابراین، به یاد داشته باشید که برای الهام و وحیِ رحمانی اولین شرط این است که انسان تنها مال خدا گردد و هیچ سهمی از شیطان در وجودش باقی نماند، چراکه هر جای که مردار باشد، در آنجا سگها نیز جمع می‌شوند؛ لذا خداوند متعال می‌فرماید: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ.[1] امّا، به کسی که هیچ بخشی از شیطان در وجودش باقی نمانده است و از زندگی سفلی چنان دور شده که گویی مرده است و انسان صادق و وفاداری گشته و به سوی خدا آمده است، شیطان نمی‌تواند حمله کند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ[2] شیطان به سوی کسانی که مال شیطانند و عادات شیطانی را در خود دارند، می‌شتابد زیراکه آنها صیدهای شیطان هستند.

این امر نیز لازم به ذکر است که مکالمات خداوند متعال برکت و شوکت و لذت خاصی در خود دارند و چون خداوند متعال سمیع و علیم و رحیم است، لذا به سوالات بندگان متقی و نیکوکار و وفادارِ خود پاسخ می‌دهد و این سلسلهٔ سوال و جواب ممکن است تا چندین ساعت ادامه یابد. هنگامی که بنده با عجز و نیاز سوالی بکند، تا چند دقیقه بعد از آن بر وی حالت خلسه مستولی می‌شود و در آن حالت به وی پاسخ داده می‌شود. سپس دوباره اگر بنده سوالی بکند، دوباره

---

[1] شعراء: ۲۲۲، ۲۲۳

[2] حجر: ۴۳

حالت خلسه بر او مستولی می‌شود و وی در پردهٔ وجد پاسخ خود را دریافت می‌کند. خدا آنچنان کریم و رحیم و حلیم است که اگر هزار بار نیز بنده سوال کند، به او پاسخ می‌دهد. امّا، چون خداوند متعال بی‌نیاز نیز است و حکمت و مصلحت را نیز رعایت می‌کند، لذا در پاسخ به بعضی سوالات اظهار مطلوب نمی‌کند و چنانچه سوال شود که از کجا معلوم میشود که آن پاسخها از طرف خداوند متعال است نه شیطان، پاسخ آن همینک داده‌ایم.

به علاوه، شیطان لال است و در زبان خود فصاحت و سلاست و روانی ندارد و بسان انسان لال توانایی ندارد که فصیح یا بسیار صحبت کند و تنها به شکل نفرت‌انگیزی یک یا دو جمله به دل القا می‌کند. از ازل به وی این قدرت و توانایی داده نشد که با کلام لذتبخش و باشکوه تکلم کند یا سلسلهٔ کلام را برای چند ساعت در پاسخ دادن به سوالات ادامه دهد. او همچنین کر است، لذا نمی‌تواند به هر سوالی پاسخ دهد. وی عاجز هم است و نمی‌تواند در الهامات خود هیچ قدرت و غیبگویی عالی را نشان دهد.[1] صدای او خفیف می‌باشد و نمی‌تواند به

---

[1] پاسخ این سوال که آیا در خواب یا الهامش می‌تواند خبر غیبی وجود داشته باشد یا نه؟ این است که در خواب یا الهام شیطانی، چنانکه از قرآن شریف معلوم می‌شود، گاهی می‌تواند خبر غیبی باشد اما سه نشانه در خود دارد. «۱» اول این که آن خبر غیبی، اعجازی نمی‌باشد، چنانکه در کلام خداوند متعال از این قبیل اخبار غیبی وجود دارد که ما فلان شخص را که از شرارت و شیطنت دست بر نمی‌دارد، هلاک خواهیم کرد و فلان شخص را که صدق از خود نشان داده، عزت عطا خواهیم کرد؛ ما جهت تایید پیامبر خود فلان نشانه‌ها را ارائه می‌دهیم و

صدای بلند و باشکوه تکلم کند و بسان مخنث‌ها صدایش ضعیف است. با این نشانه‌ها می‌توانید وحی شیطانی را بشناسید. خداوند متعال همچون کر و لال و عاجز گوش نمی‌کند بلکه مرتب پاسخ می‌دهد و کلامش پر شوکت و با هیبت و رسا و بسیار تاثیرگذار و لذتبخش است، در حالی که کلام شیطان با صدای ضعیف و زنانه و مشتبه می‌باشد و هیچ هیبت و شوکت و بلندی در آن وجود ندارد. همچنین کلامش تا مدت زیادی نیز نمی‌تواند ادامه داشته باشد، گویی که بزودی خسته

هیچ کسی یارای مقابله با آنها را نخواهد داشت. ما بر منکران، فلان عذاب را نازل می‌کنیم و به مومنان فتح و نصرت می‌دهیم. این اخبار مبتنی بر غیب اعجازی است که قدرت حکومت را دربر دارد و شیطان نمی‌تواند چنین پیشگویی‌هایی بکند. «۲» دوم این که خواب یا الهام شیطانی بسان فرد بخیل می‌باشد، در آن امور غیبی فراوان یافت نمی‌شود. چنین شخصی در مقابل ملهَم رحمانی فرار می‌کند زیرا که غیبش در مقابل ملهم رحمانی آنقدر قلیل و کم است که گویی قطره‌ای در مقابل دریا است. «۳» سوم عموماً بر خواب یا الهام شیطانی دروغ غالب است اما در خواب یا الهام رحمانی راستی غلبه دارد. یعنی اگر به سایر الهامات نگاه شود، در اغلب الهامات رحمانی راستی غالب می‌باشد و در الهامات شیطانی دروغ. ما کلمۀ *سایر* را برای الهامات رحمانی بدین دلیل بکار نبردیم که از میان آنها برخی الهامات یا خواب‌ها از نوع متشابهات می‌باشند یا در ارتباط به اجتهادِ آنها، اشتباهی رخ می‌دهد و انسان‌های جاهل و نادان چنین پیشگویی‌ها را دروغ تصور می‌کنند. این قبیل الهامات تنها برای آزمایش می‌باشند و برخی پیشگویی‌های خدای تعالی از نوع وعید است و تخلف در آنها جایز است. این نکته نیز لازم به ذکر است که الهام شیطانی با انسان فاسق و ناپاک مناسبت دارد اما بیشتر الهامات رحمانی تنها بر کسانی نازل می‌شوند که پاکدل‌اند و در محبت خداوند متعال محو و فنا هستند. [مؤلف]

می‌شود و در کلام اندکش نیز ضعف و بزدلی عیان و آشکار می‌باشد. امّا، خداوند متعال از تکلم خسته نمی‌شود و کلامش دارای هر نوع قدرت و مبتنی بر امور غیبی و اعجازی است. از آن بوی جلال و عظمت و قدرت و قدوسی خداوند متعال به مشام می‌رسد. در کلام شیطان این خاصیت وجود ندارد. کلام خداوند متعال چنان تاثیر قوی در خود دارد که مانند میخ فولادی در دل فرو می‌رود و در آن، تاثیر پاکی می‌گذارد و آن را به سوی خود جذب می‌کند. کسی که این کلام بر او نازل می‌شود، قدری شجاع و مرد میدان می‌شود به گونه‌ای که حتی اگر وی را با شمشیر تکه تکه کنند یا به دار بیاویزند یا به او هر نوع رنج و آزاری برسانند که در دنیا امکانپذیر است و به او هر نوع بی‌احترامی و اهانت کنند یا در آتش فروزان بنشانند یا بسوزانند، باز هم او هیچگاه نمی‌گوید که این کلام خدا نیست که بر من نازل شده است، چراکه خداوند متعال به وی اطمینان کامل می‌بخشد و او را عاشق چهرهٔ خود می‌سازد. آنگاه جان و مال و عزت برای او به اندازهٔ خس و خاشاک هم ارزش ندارد. اگر تمام دنیا وی را زیر پاهای خود لگدمال کند باز به هیچ وجه دامن خدا را رها نمی‌کند. وی در صفات توکل و شجاعت و استقامت بی‌نظیر می‌باشد. امّا، کسی که الهام را از شیطان دریافت می‌کند این صفات را ندارد، بلکه بزدل است چرا که شیطان بزدل است.

در پایان می‌خواهیم این امر را نیز روشن نماییم که آن امری که موجب گمراهی عبدالحکیم خان گشت و وی به این فکر انداخت که هیچ نیازی به پیروی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست،

کمیِ علم و تدبر، و اشتباه در درک این آیه از قرآن شریف است: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ[۱] یعنی از مسلمانان و یهود و نصاری و ستاره‌پرستان هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و اعمال شایسته انجام دهد، خدا وی را ضایع نخواهد کرد و اجر چنین افراد نزد پروردگارشان محفوظ است و آنها هیچگاه بیمناک و اندوهگین نخواهند شد.[۲]

این آیه‌ای است که بعضی افراد به علت نادانی و کج‌فهمی آن اینطور استنتاج کرده‌اند که نیازی به ایمان آوردن به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست. جای بسی تاسف است که این مردم با پیروی از نفس امارهٔ خود با محکمات و بیّنات قرآن شریف مخالفت می‌کنند و جهت خروج از اسلام به متشابهات پناه می‌برند. اینها باید به خاطر بسپارند که نمی‌توانند از این آیه هیچ سودی ببرند چراکه ایمان به خدا و آخرت مستلزم این است که به قرآن شریف و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورند، زیرا خداوند متعال در قرآن شریف نام الله را اینگونه تعریف نموده است که الله آن ذاتی است که

---

۱ بقره: ۶۳

۲ چنانچه از این آیه برآید که تنها توحید کفایت می‌کند، در آن صورت از این آیهٔ زیر ثابت خواهد شد که شرک و غیره همهٔ گناهان بدون توبه آمرزیده خواهند شد: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ [زمر: ۵۴] در حالی که هرگز اینطور نیست. [مؤلف]

رب العالمین و رحمان و رحیم است و زمین و آسمان را در شش روز آفریده و آدم را خلق کرده و پیامبران را فرستاده و کتب نازل کرده و در آخر، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرده که خاتم الانبیاء و خیر الرسل است. از روی قرآن شریف یوم آخر روزی است که در آن مردگان زنده می‌شوند و سپس گروهی وارد بهشت می‌شوند که جای نعمتهای جسمانی و روحانی است، و گروهی دیگر وارد جهنم می‌شوند که مکان عذاب روحانی و جسمانی است. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید که به این یوم آخر تنها کسانی ایمان می‌آورند که به این کتاب ایمان می‌آورند.

بنابراین وقتی خداوند متعال کلمۀ الله و یوم آخر را صراحتاً بدانگونه معنی کرده که مخصوص به اسلام است، در این صورت کسی که به الله و به یوم آخر ایمان بیاورد، برایش این امر نیز الزامی می‌باشد که به قرآن شریف و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایمان بیاورد. هیچ کسی اختیار ندارد که این معانی را عوض کند. ما مجاز نیستیم که این آیه را به خودی خود به گونه‌ای معنی کنیم که با معنی بیان شده در خود قرآن شریف مخالف و مغایر باشد. ما قرآن شریف را از اول تا آخر به دقت و تدبر خوانده‌ایم و بارها مطالعه کرده‌ایم و در معانی آن تامل و تعمق نموده‌ایم و به طور بدیهی به این نکته پی برده‌ایم که در قرآن شریف موصوف تمام صفات و فاعل تمام افعال الهی که ذکر شده‌اند، الله است. مثلاً گفته شده: الْحَمْدُ لِلَّـهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ [1] همین‌طور بسیاری از آیات دیگر از این قبیل است که در آن بیان شده که الله آن ذاتی است که قرآن شریف را نازل کرد و الله آن هستی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد. بنابراین وقتی در اصطلاح قرآن شریف در مفهوم نامِ الله این امر نهفته است که الله آن ذاتی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد، در این صورت لازم می‌شود کسی که به الله ایمان می‌آورد، ایمانش وقتی معتبر و صحیح باشد که به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایمان بیاورد. خداوند متعال در این آیه این مطلب را نفرموده که من آمن بالرحمان یا من آمن بالرحیم یا من آمن بالکریم بلکه فرموده من آمن بالله و از الله مراد آن ذاتی است که جامع تمام صفات کامل است و یکی از صفات عظیم الشأنش این است که قرآن شریف را نازل کرده است. بنابراین ما تنها دربارهٔ آن کسی می‌توانیم بگوییم که به الله ایمان آورده که هم به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و هم به قرآن شریف. چنانچه احدی بپرسد که در این صورت در آیه مزبور ان الذین آمنوا چه معنی خواهد داشت؟ باید به خاطر سپرد که معنی آن این است که کسانی که تنها به خداوند متعال ایمان می‌آورند، ایمانشان معتبر نیست مگر این که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایمان بیاورند یا ایمان خود را کامل کنند. باید یاد داشته باشید که در قرآن شریف هیچ اختلاف یا تضادی وجود ندارد، لذا چطور ممکن است که خداوند متعال در صدها آیه بفرماید که تنها توحید کافی نیست بلکه ایمان به

---

[1] فاتحه: ۲، ۳

پیامبرش نیز جهت نیل به رستگاری ضروری است مگر اینکه انسان از وجودش بی‌اطلاع مانده باشد، و سپس در آیه‌ای دیگر ضد آن را بفرماید که تنها با توحید نیز می‌توان رستگار شد و هیچ نیازی به ایمان آوردن به قرآن شریف و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست! و تعجب‌انگیزتر این که در این آیه هیچ ذکری از توحید نیز نشده است. اگر منظور توحید بود، خداوند متعال باید می‌گفت: من آمن بالتوحید، امّا، عین آیه این است: من آمن باالله. بنابراین جمله آمن بالله بر ما واجب می‌کند که به این نکته بیندیشیم که کلمه ”الله“ در قرآن شریف به چه معانی آمده است؟ انصاف به ما حکم می‌کند که وقتی از خود قرآن شریف می‌ببریم که مفهوم کلمه ”الله“شامل این معنی می‌باشد که الله آن ذاتی است که قرآن شریف را نازل کرد و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، آنگاه آن معنی را قبول کنیم که قرآن شریف بیان کرده است و راهی را پیشه نکنیم که اختراع خودمان باشد.

علاوه بر این بیان کردیم که برای رسیدن به رستگاری ضروری است که انسان به هستی خداوند متعال نه تنها اطمینان کامل پیدا کند بلکه جهت اطاعت نیز کمر خود را ببندد و راه‌های رضایتش را بشناسد. از زمانی که دنیا آفریده شده، هر دو این امر توسط پیامبران خداوند متعال به دست می‌آمده‌اند. پس چقدر فکر بیهوده‌ای است (تصور کنیم) آن شخصی نیز رستگار خواهد شد که توحید پیشه می‌کند امّا، به پیامبر خدا ایمان نمی‌آورد. ای انسان نادان و بی‌عقل! توحید بدون واسطهٔ پیامبر هرگز نمی‌تواند حاصل شود. مثال آن این است که

شخصی از روز روشن بیزار باشد و از آن فرار کند و سپس بگوید که برای من آفتاب کافی است، چه نیازی به روز دارم. آن نادان نمی‌داند که آفتاب از روز جدا نمی‌شود. افسوس! این انسان‌های نادان درک نمی‌کنند که ذات خداوند متعال نهان در نهان و غیب در غیب و وراء الوراء است و هیچ عقلی نمی‌تواند به آن برسد چنانکه او خود می‌فرماید: لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ[1] یعنی بصارت و بصیرت نمی‌توانند به او برسند امّا، خدا از منتهای اینها آگاه و بر آنها غالب است. بنابراین رسیدن به توحید تنها به وسیلهٔ عقل ناممکن است؛ چراکه حقیقتِ توحید این است که همین‌طور که انسان از معبودان باطل آفاقی کناره‌جویی می‌کند، یعنی از پرستش بت‌ها و انسان‌ها و ماه و آفتاب و غیره دست‌برمی‌دارد، از معبودان باطل نفس نیز دوری کند، یعنی از تکیه به قدرت‌های جسمانی و روحانی و گرفتار شدن به بلای عجب و تکبر امتناع بورزد. بدیهی است که بدون ترک خودی و چنگ زدن به دامن پیامبر رسیدن به توحید کامل امکانپذیر نیست.

کسی که قدرتی را شریک خداوند متعال قرار می‌دهد، چطور می‌تواند موحِّد خوانده شود. به همین علت قرآن شریف در جاهای متعدد توحید کامل را منوط به پیروی از پیامبر قرار داده است، چراکه توحید کامل نام زندگی جدید است. رستگاری بدون اینکه انسان با پیروی از پیامبر بر زندگی سفلی خود مرگ وارد کند، ناممکن است.

---

[1] انعام: ۱۰۴

به علاوه، از این قولِ انسان‌های نادان در قرآن شریف تضاد و اختلاف به وجود می‌آید، زیرا خداوند متعال در آن از طرفی در جاهای عدیده می‌فرماید که بدون واسطۀ پیامبر نه توحید حاصل خواهد شد و نه رستگاری، و از طرف دیگر می‌فرماید که بدون واسطۀ پیامبر هم می‌توان به توحید رسید در حالی که آفتاب توحید و رستگاری و نشان دهندۀ آن، تنها پیامبر می‌باشد که با نور او، توحید نمایان می‌گردد. بنابراین چنین تضادی را نمی‌توان به کلام خدا نسبت داد.

اشتباه بزرگ این انسان نادان یعنی عبدالحکیم این است که وی حقیقت توحید را اصلاً درک نکرده است. توحید نوری است که پس از نفی معبودان آفاقی و نفسی در دل ایجاد می‌شود و در هر ذرۀ وجود سرایت می‌کند و آن بدون خدا و پیامبرش، با قدرت و توانایی خود انسان نمی‌تواند حاصل شود. وظیفۀ انسان تنها این است که بر خودی خود مرگ وارد کند و این تکبر شیطانی را رها کند که من در علوم پرورش یافته‌ام، بلکه خود را جاهل تصور کند و همیشه به دعا مشغول باشد؛ آنگاه نور توحید از طرف خداوند متعال بر وی نازل می‌شود و به وی زندگی جدیدی عطا می‌کند.

در پایان بیان این امر را نیز ضروری می‌دانیم که چنانچه به فرض محال قبول کنیم که کلمه "الله" مشمول معنی عمومی است و ترجمۀ آن، خداست، و از آن معانی صرف نظر کنیم که از قرآن شریف پس از تدبر و تعمق بر می‌آید، یعنی این معانی که مفهوم نام الله شامل این مطلب می‌شود که او آن ذاتی است که قرآن شریف را نازل کرد و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد، باز هم

این آیه نمی‌تواند هیچ سودی به مخالف ما برساند؛ چون مقصود آن این نیست که تنها ایمان آوردن به خدا برای رستگاری کفایت می‌کند، بلکه منظورش این است که کسی که به الله ایمان بیاورد که اسم اعظم خداوند متعال و جامع جمیع صفات کامل حق تعالی است، خدا وی را ضایع نخواهد کرد، بلکه وی را کشان کشان به سمت اسلام خواهد آورد، زیرا راستی به پذیرش راستی دیگر کمک می‌کند. کسانی که به خداوند متعال خالصانه ایمان می‌آورند، سرانجام حق را پیدا می‌کنند.

در قرآن شریف وعده داده شده است کسی که با صدق دل به خداوند متعال ایمان بیاورد، خدا او را ضایع نمی‌کند و حق را بر وی روشن و آشکار می‌نماید و راه راست به او نشان می‌دهد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا[1] پس معنی آیه این است که کسی که به خدا ایمان می‌آورد، ضایع نمی‌شود و خداوند متعال وی را به طور کامل هدایت می‌کند. صوفی‌ها صدها مثال برای این امر نوشته‌اند که برخی افراد قوم دیگر، وقتی با کمال اخلاص به خدا ایمان آوردند و مشغول اعمال صالحه شدند، خداوند متعال در به اخلاصشان این‌گونه پاسخ داد که چشمانشان را باز کرد و با دستگیری خاص خود حقانیت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنها روشن نمود؛ بخش آخر این آیه فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ[2] همین معنی را دارد. پاداش خداوند متعال اگر در دنیا آشکار نشود در آخرت نیز

---

[1] عنکبوت: ۷۰ [و کسانی که در راه ما جهد و تلاش به خرج دادند، به حتم آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم. مترجم]

[2] بقره: ۲۷۵

آشکار نمی‌شود. بنابراین، در دنیا پاداشِ ایمان آوردن به خدا این است که خداوند متعال به چنین شخص هدایت کامل عطا نموده و او را ضایع نمی‌کند. این آیه به همین امر نیز اشاره می‌کند: وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ[1] یعنی کسانی که در واقع اهل کتابند و با صدق دل به خدا و کتبش ایمان می‌آورند و عمل می‌کنند، سرانجام به این پیامبر ایمان خواهند آورد، چنانکه همین‌طور اتفاق افتاد. آری، انسان‌های خبیثی که نباید آنها را اهل کتاب نامید، ایمان نمی‌آورند. در تاریخ اسلام مثال‌های فراوانی برای این موضوع یافت می‌شوند و از آنها معلوم می‌شود که خداوند متعال چنان رحیم و کریم است که اگر احدی ذره‌ای هم نیکی کند، باز در پاداش آن، وی را به اسلام راهنمایی می‌کند. چنانکه در حدیثی نیز آمده که یکی از صحابه در خدمت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که من در حالت کفر مال فراوانی جهت خشنود کردن خداوند متعال به فقرا داده بودم، آیا پاداش آن به من داده خواهد شد؟ آن‌حضرت فرمود که همان صدقات مایه گرویدن تو به اسلام شده‌اند. همین‌طور هر شخصی از دین دیگری که خداوند متعال را واحد و لاشریک می‌داند و به او مهر و محبت می‌ورزد، خداوند متعال به موجب آیه فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ سرانجام وی را به اسلام سوق می‌دهد. همین اتفاق برای باوانانک افتاد. وقتی وی با اخلاص کامل بت‌پرستی را رها نمود و توحید پیشه کرد و به خدای تعالی محبت ورزید، آنگاه همان خدا که در آیهٔ بالا فرموده:

---

[1] نساء: ۱۶۰

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ، بر وی آشکار شد و با الهام خود او را به اسلام هدایت کرد و وی مسلمان شد و حج نیز انجام داد.

و در کتاب بحرالجواهر نوشته شده که یک نفر یهودی به نام ابوالخیر انسانی پرهیزکار و نیکوکار بود و خداوند متعال را واحد و لاشریک می‌دانست. یکبار وی به بازار می‌رفت که از مسجدی صدای پسری به گوشش رسید که این آیهٔ قرآن شریف را می‌خواند: الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ[1] یعنی آیا مردم گمان می کنند که به صرف این که بگویند ما ایمان آورده‌ایم، رستگار خواهند شد، در حالی که هنوز مورد امتحان واقع نشده‌اند که در ایمانشان استقامت و صدق و وفا نیز هست یا نه؟ ابو الخیر بسیار زیاد تحت تاثیر این آیه قرار گرفت. این آیه دلش را گداخت. آنگاه نزدیک دیوار مسجد ایستاد و زار زار گریه کرد. در شب حضرت سیدنا و مولانا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به خوابش آمد و فرمود: یا ابا الخیر اعجبنی ان مثلک مع کمال فضلک ینکر بنبوتی. یعنی ای ابوالخیر، بسیار تعجب می‌کنم که انسانی همچون تو باوجود کمال و فضل و بزرگی خود نبوت مرا انکار کند. سپس، وی به محض طلوع فجر مسلمان شد و اسلام خود را علنی کرد.

خلاصه، هرگز نمی‌توانم بفهمم که شخصی به خداوند متعال ایمان بیاورد و او را واحد و لاشریک بداند و خداوند متعال نیز او را رستگار

[1] عنکبوت:۲، ۳

کند، امّا، او را از نابینایی‌اش نجات ندهد در حالی که اصل رستگاری معرفت است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَمَن كَانَ فِي هَـٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا[1] یعنی کسی که در این دنیا نابینا است، در جهان دوم نیز نابینا خواهد بود یا از این هم بدتر. این امر کاملاً درست است که کسی که پیامبران خدا را نمی‌شناسد، خدا را نیز نمی‌شناسد. پیامبران خدا برای چهره‌اش حکم آینه را دارند. هرکسی که خدا را مشاهده می‌کند، تنها به واسطهٔ همین آینه نگاه می‌کند. پس این چه نوع رستگاری است که شخصی در دنیا در تمام عمر خود مکذب و منکر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماند و قرآن شریف را نیز انکار کرد و خداوند متعال نه به او چشم عطا کرد و نه دل. وی در حالت نابینایی زندگی کرد و در همین حالت نابینایی مُرد و سپس رستگار هم شد؛ واقعاً این عجب رستگاری است! می بینیم خداوند متعال وقتی می‌خواهد کسی را مورد رحمت خود قرار دهد، اول به او چشم عطا می‌کند و سپس از جانب خود علم می‌بخشد. صدها نفر در جماعت‌ما از این قبیل‌اند که تنها با خواب یا الهام به جماعت ما ملحق شده‌اند. ذات خداوند متعال وسیع الرحمه است، چنانچه کسی یک گام به سویش بر می‌دارد او دو گام به سویش جلو می‌آید؛ کسی که با عجله به طرف او می‌آید، او دوان دوان به سمت او می‌رود و چشمان نابینا را بینا می‌سازد. باز چطور این مطلب را قبول کنیم که شخصی به ذات او ایمان آوَرَد و با صدق دل او را واحد و لاشریک باور کند و خداوند متعال نیز او را دوست بدارد و در زمرهٔ اولیای خود قرار

[1] بنی اسرائیل: ۷۳

دهد، امّا، باز او را نابینا بگذارد و در حالت نابینایی چنان رها کند که وی حتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هم نتواند بشناسد! در تایید این مطلب این حدیث است که من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة یعنی کسی که امام زمان خود را نشناخت، وی به مرگ جاهلیت دچار شد و از صراط مستقیم بی‌نصیب ماند.

اکنون به چند شبهه پاسخ می‌دهیم که برخی طالبان حق از ما پرسیده‌اند. غالب این شبهات، شبهاتی است که عبدالحکیم خان دستیار جراح پتیاله تحریراً یا تقریراً در دل‌های مردم ایجاد کرده است و با این عمل خود بر مرتد شدن خویش چنان مهر زده است که حال، شاید عاقبت او بر همین حالت سر برسد. پاسخ این چند شبهه را به اصرار منشی برهان الحق شاهجهانپور نوشته‌ام که در نامۀ خود با بی‌نهایت تواضع و فروتنی آنها را مطرح نموده است. در زیر، هر سوال را در عبارات اصلی نامۀ منشی برهان الحق نوشته و به پاسخ آن می‌پردازم. و بالله التوفیق

سوال اول

در صفحه ۱۵۷ تریاق القلوب [که کتاب من است] مسطور است: ” در اینجا کسی گمان نکند که در این تقریر من خود را بر حضرت مسیح فضیلت داده‌ام؛ چراکه این فضیلت جزئی است که غیر نبی بر نبی نیز می‌تواند داشته باشد.“ سپس در مرور جلد اول شماره ۶ صفحه ۲۵۷ نوشته‌اید که ”خداوند متعال، از همین امت مسیح موعود را مبعوث کرده که از مسیح اول در شأن و مرتبت خود افزونتر است“

سپس در صفحه ۴۷۵ مرور نگاشتید که ”سوگند به خدایی که جانم به دست اوست که اگر مسیح ابن مریم در عهد من بود، کارهایی را که من می‌توانم انجام دهم، هرگز نمی‌توانست انجام دهد و نشانه‌هایی را که به دست من ظاهر می‌شوند، هرگز نمی‌توانست نشان دهد.“ خلاصۀ اعتراض این است که در هر دو عبارت تضاد وجود دارد.

پاسخ: لازم به ذکر است که خداوند متعال به خوبی می‌داند که من با این سخنان نه خوشحال می‌شوم و نه به این امر هیچ اعتنایی دارم که مسیح موعود خوانده شوم یا خود را بهتر از مسیح ابن مریم قرار دهم. خداوند متعال دربارۀ ضمیر من در وحی پاک خود خبر داده است، می‌فرماید: **قل اُجرِّد نفسی من ضروب الخطاب** یعنی به آنها بگو که من برای خود هیچ نوع القابی را نمی‌خواهم؛ یعنی هدف و مرادم بالاتر از این قبیل افکار است و لقب و خطاب دادن کار خداست و من هیچ دخالتی در آن ندارم. می‌ماند این امر که چرا اینطور نوشتم و در کلام خود تناقض ایجاد کردم. این امر را به دقت بفهمید که این تناقض از همان نوع تناقضی است که در براهین احمدیه نوشته بودم که مسیح ابن مریم از آسمان نازل خواهد شد امّا، بعداً نوشتم که آن مسیح موعود خود منم. علت این تناقض این بود که اگرچه خداوند متعال در براهین احمدیه نامم را عیسی نهاده بود و این مطلب را نیز فرموده بود که خبر آمدن تو را پیامبر داد، امّا، چون گروهی از مسلمین به شدت بر این باور بودند و من نیز همین اعتقاد را داشتم که حضرت عیسی از آسمان نازل خواهد شد، لذا نمی‌خواستم وحی خداوند متعال را بر ظاهر حمل کنم بلکه آن را تاویل کردم و همان اعتقاد قبلی‌ام را

ادامه دادم که عامهٔ مسلمین نیز داشتند و آن را در براهین احمدیه چاپ کردم؛ امّا، بعد خداوند متعال مثل باران درباره این موضوع به من وحی کرد که آن مسیح که قرار بود بیاید، خود تو هستی. سپس خداوند متعال صدها نشانه به نمایش گذاشت و زمین و آسمان، هر دو برای تصدیق من بلند شدند. خلاصه، نشانه‌های درخشان خداوند متعال به اجبار مرا به این امر واداشتند که بپذیرم آن مسیح موعود که قرار بود در آخرالزمان بیاید، خود من هستم؛ وگرنه من همان اعتقاد را داشتم که در براهین احمدیه نوشته بودم. سپس من تنها به وحی خود بسنده نکردم بلکه آن را به قرآن شریف عرضه کردم. آنگاه از آیات قطعی الدلاله ثابت شد که مسیح ابن مریم در واقع فوت کرده است و آخرین خلیفه به نام مسیح موعود از همین امت خواهد آمد. همان‌طور که روز طلوع می‌کند و هیچ تاریکی باقی نمی‌ماند، صدها نشانه و شهادات آسمانی و آیات قطعی الدلالهٔ قرآن شریف و نصوص صریح احادیث مرا مجبور کردند که خود را به عنوان مسیح موعود بپذیرم. برای من همین امر کافی بود که خداوند متعال از من راضی باشد و هرگز آرزوی این مقام را نداشتم. من در حجرهٔ اختفا بودم و هیچ کسی مرا نمی‌شناخت و آرزویی نیز نداشتم که کسی مرا بشناسد. خداوند متعال مرا از گوشهٔ خلوت به اجبار بیرون آورد. می‌خواستم پوشیده بمانم و در حالت پوشیدگی بمیرم، امّا، او گفت که من تو را در دنیا با عزت شهرت خواهم داد. بنابراین درمورد این موضوع، از خدا بپرسید که چرا این کار را کرد؟ من هیچ تقصیری ندارم. همین‌طور در اوایل عقیده داشتم که من با مسیح ابن مریم از لحاظ مقام و مرتبت هیچ

نسبتی ندارم، او نبی خدا و از مقربان کبار خداوند متعال است و چنانچه امری مبتنی بر فضیلتم نازل می‌شد، آن را فضیلت جزئی قرار می‌دادم. امّا، سپس وحی خداوند متعال بسان باران بر من نازل شد و نگذاشت که به این عقیده باقی بمانم و به طور صریح خطاب نبی به من داد، امّا، فقط به این معنی که از یک لحاظ پیامبر و از یک لحاظ امتی[1] هستم. چنانکه برخی عبارات وحی خداوند متعال را به طور نمونه در این رساله نیز نوشته‌ام، از آنها نیز برمی‌آید که خداوند متعال در مقابل مسیح ابن مریم به من چه فرموده است. من چطور می‌توانم وحی متواتر بیست و سه سال را رد کنم؟ بلکه به وحی پاکش همانطور ایمان می‌آورم که به همهٔ وحی‌های خداوند متعال که قبل از من نازل شده‌اند، ایمان می‌آورم. این را نیز می‌بینم که مسیح ابن مریم آخرین خلیفهٔ موسی علیه السلام بود و من آخرین خلیفهٔ آن پیامبرم که خیر

[1] لازم به ذکر است که مردم با شنیدن عنوان پیامبر با نام من دچار اشتباه می‌شوند و تصور می‌کنند که گویی ادعای آن نبوتی کرده‌ام که در ازمنهٔ پیشین پیامبران مستقیماً از خدا دریافت می‌کردند، اما آنها در این تصور در اشتباهند. من چنین ادعایی ندارم بلکه مصلحت و حکمت خداوند متعال جهت اثبات کمالِ افاضهٔ روحانی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من این مقام را عطا کرد که به برکت فیض آن حضرت به مرتبهٔ نبوت نایل شدم. بنابراین، نمی‌توانم تنها به عنوان پیامبر خطاب شوم بلکه از یک لحاظ پیامبر و از یک لحاظ امتی هستم و نبوتم سایهٔ حضرت پیامبر است صلی الله علیه و آله و سلم نه نبوت اصلی. به همین دلیل در حدیث و الهامم چنانکه نامم نبی نهاده شده همینطور امتی نیز نهاده شده است تا معلوم گردد که به من هر کمالی از اِتباع حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است. [مؤلف]

الرسل صلی الله علیه و آله و سلم است؛ لذا خداوند متعال خواست که مرا نسبت به او به لحاظ مقام و مرتبت کمتر نکند. به خوبی می‌دانم که این سخنم برای آنان که محبت حضرت مسیح را در دل خود به حد پرستش رسانده‌اند، قابل قبول نخواهد بود، امّا، من هیچ اعتنایی به آنها ندارم. من چه کار کنم، چگونه می‌توانم دستور خداوند متعال را رها کنم و چگونه می‌توانم آن نوری را که به من داده شده، ترک نموده و به تاریکی بیایم. خلاصه، در کلام من هیچ تناقضی وجود ندارد، من پیرو وحی خداوند متعال هستم. تا زمانی که به این امر آگاهی نداشتم، همان چیزی را می‌گفتم که در اوایل گفته بودم و هنگامی که به من از طرف او علم داده شد، آنگاه بر خلاف گفتهٔ اول خود گفتم. من انسانم و ادعای عالم الغیب بودن هم ندارم؛ حقیقت همین است، هر کسی بخواهد بپذیرد، هر کسی هم که بخواهد نپذیرد. نمی‌دانم خداوند متعال چرا اینطور کرد. آری، این را می‌دانم که در آسمان غیرت خداوند متعال در مقابل مسیحیان بسیار می‌جوشد. آنها علیه شأن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن کلمات اهانت‌آمیزی را بکار بردند که نزدیک بود به سبب آن، آسمان‌ها شکافته شوند. پس خداوند متعال این امر را نشان می‌دهد که حقیرترین خادم این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مسیح ابن مریم اسرائیلی به لحاظ مقام و مرتبت بالاتر است. هرکسی که به سبب این جمله عصبانی و خشمگین شود، مختار است که در این خشم خود بمیرد؛ امّا، خداوند متعال آنچه خواست انجام داد و او هرچه می‌خواهد،

می‌کند. آیا انسان قادر است که به خدا اعتراض کند که چرا این کار را کردی؟

در اینجا لازم است این نکته را نیز ذکر کنم که مسئولیت اصلاح تمام جهان به این دلیل به من سپرده شده است که سرور و مخدوم ما صلی الله علیه و آله و سلم برای کلِّ جهان آمده بود. بنابراین مطابق این مسئولیت عظیم الشأن به من آن قدرت و توانایی نیز داده شده که برای تحمل این بار مسئولیت ضروری است و آن معارف و نشانه‌ها نیز داده شده‌اند که زمانه اقتضا می‌کرد برای اتمام حجت داده شوند. لازم نبود که به حضرت عیسی این معارف و نشانه‌ها داده می‌شدند[۱] چراکه آنگاه نیاز به اینها نبود. بنابراین در سرشت حضرت عیسی آن قوا و توانایی‌هایی به ودیعت نهاده شدند که جهت اصلاح فرقۀ کوچک یهود لازم بودند. ما وارث قرآن شریف هستیم که تعلیم آن جامع تمام کمالات و برای تمام جهان است، امّا، عیسی فقط وارث تورات بود که تعلیمش ناقص و مختص به یک قوم بود. به همین دلیل وی مجبور شد در انجیل آن سخنانی را با تاکید بیان کند که در تورات مخفی و مستور بودند؛ امّا، ما نمی‌توانیم هیچ امری را بیشتر از قرآن شریف بیان

---

[۱] چنانچه کسی بگوید که حضرت مسیح مردگان را زنده می‌کرد و این چقدر نشانۀ بزرگی است که به وی داده شده بود! پاسخ این است که به طور حقیقی زنده شدن مرده برخلاف تعالیم قرآن شریف است؛ آری وی آن کسانی را که مثل مردگان بیمار بودند، زنده کرد، چنین مردگان را من نیز زنده کرده‌ام و پیامبران پیشین مانند الیاس پیامبر نیز این کار را می‌کردند. اما نشانه‌های عظیم الشان که خداوند متعال نشان می‌دهد و در آینده نیز نشان خواهد داد چیزی دیگرند. [مؤلف]

کنیم، زیرا که تعلیم آن کاملترین است و به هیچ وجه بسان تورات نیاز به انجیل ندارد.

وقتی این امر بدیهی و روشن است که به حضرت عیسی علیه السلام همان قدر قوای روحانی داده شده بودند که برای اصلاح فرقهٔ یهود کفایت می‌کردند، در این صورت این امر نیز بدون شک آشکار است که کمالاتش نیز مطابق آن، باید همانقدر باشند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ[1] یعنی ما گنج‌های همهٔ چیزها را داریم امّا، آنها را بیشتر از نیاز نازل نمی‌کنیم. بنابراین، این امر برخلاف حکمت الهی است که به پیامبری برای اصلاح امتش علومی داده شوند که آن امت هیچ مناسبتی به آن ندارد. در حیوانات نیز همین قانون طبیعت عمل می‌کند. مثلاً خداوند متعال اسب را بدین خاطر آفرید که در طی مسافت به نحو عالی بکار آید و با دویدن در هر میدان، حامی و مددکار سوار خود باشد. یک بز نمی‌تواند در این صفات با آن مقابله کند، زیرا برای این هدف آفریده نشده است. همین‌طور خداوند متعال آب را جهت رفع تشنگی آفرید، لذا آتش نمی‌تواند به جای آن بکار آید. سرشت انسانی مبتنی بر شاخه‌های مختلف است و خداوند متعال در آن قوای مختلف به ودیعت نهاده است؛ امّا، انجیل تنها بر یک قوه یعنی قوهٔ عفو و گذشت تاکید ورزیده است. گویی از صدها شاخهٔ درخت انسانی، تنها یک شاخه به دست انجیل است و از این امر،

---

[1] حجر: ۲۲

حقیقتِ معرفتِ حضرت عیسی معلوم می‌شود که تا کجاست؛ امّا، معرفت انسانی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منتهای سرشت رسیده است، به همین دلیل قرآن شریف با تعالیم کامل نازل شد و این امر ناراحت کننده نیست. خداوند متعال خود می‌فرماید: فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ[1] یعنی به بعضی پیامبران بر بعضی دیگر فضیلت و برتری دادیم. به ما دستور داده شده که در تمام فرامین و اخلاق و عبادات از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنیم. چنانچه به سرشت ما آن قوا داده نمی‌شدند که تمام کمالات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به طور ظلی و سایه کسب کند، این دستور هم هرگز داده نمی‌شد که از این پیامبر بزرگ پیروی کنید؛ چرا که خداوند متعال هیچ تکلیف فوق توانایی به احدی محول نمی‌کند. چنانکه او خود می‌فرماید: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا[2] و چون وی می‌دانست که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جامع کمالات سایر پیامبران است لذا در نماز پنجگانۀ ما، به خواندن این دعا دستور داد که اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ [3] یعنی ای خدای ما! قبل از ما تمامی پیامبران و صدیقان و شهیدانی که گذشته‌اند، کمالات همۀ آنها را در ما جمع بفرما. پس می‌توانیم به فطرت عالی این امت از این دستور خدا پی ببریم که

---

[1] بقره: ۲۵۴

[2] بقره: ۲۸۷ [خداوند متعال هیچ کسی را بالاتر از توانش تکلیف نمی‌کند. مترجم]

[3] فاتحه: ۶، ۷

فرمود: تمام کمالات مختلف پیشین را در خود جمع کنید. این دستوری عمومی است، امّا، از آن می‌توان به مدارج خاص هم پی برد که مردم خاص کسب می‌کنند. به همین دلیل صوفیان باکمال این امت، این حقیقت مخفی را کشف کردند که همین امت دایرۀ کمال فطرت انسانی را به کمال رسانده است. حقیقت این است که همین‌طور که بذر کوچکی در زمین کاشته می‌شود و آرام آرام به کمال خود می‌رسد و تبدیل به درخت بزرگی می‌شود، سلسلۀ انسانی نیز رشد می‌کند و قوای انسانی بر کمال خود می‌افزایند تا اینکه در زمان پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم به کمال تام خود رسیدند.

خلاصه کلام این که چون من تابع پیامبری هستم که جامع تمام کمالات انسانیت بود و شریعتش اکمل و اتم و برای اصلاح تمام دنیا بود، لذا به من آن قوایی داده شدند که برای اصلاح تمام جهان لازم بودند. در این صورت در این امر چه شکی باقی می‌ماند که به حضرت مسیح علیه السلام آن قوای فطری داده نشدند که به من داده شده‌اند؛ زیرا وی برای قومی خاص آمده بود. چنانچه اگر اکنون وی به جای من بود، به دلیل آن فطرت خود نمی‌توانست کارهایی را انجام دهد که عنایت الهی به من توان انجام آنها را داده است. این تحدیث نعمت خداست و به آن هیچ فخر و مفاخره‌ای ندارم. چنانکه بدیهی است اگر حضرت موسی به جای پیامبرما می‌آمد، نمی‌توانست آن کاری را انجام دهد که قرآن شریف کرد و چنانچه به جای قرآن شریف تورات نازل می‌شد، هرگز توان انجام آن کار را نمی‌داشت که قرآن شریف به انجام رسانید. مراتب انسانی در پردۀ غیبند و در این امر ناراحت شدن و به

خشم آمدن کار خوبی نیست. آن خدای قادر مطلق که حضرت عیسی علیه السلام را آفرید، آیا نمی‌تواند انسانی دیگر مثل او یا بهتر از او را خلق کند؟[1] اگر از یکی از آیات قرآن شریف این امر مزبور ثابت می‌شود، باید آن آیه را عنوان کنید. آن شخصی که آیهٔ قرآن شریف را انکار کند سخت مردود و مطرود خواهد بود. من چطور می‌توانم مخالف آن وحی پاک، چیزی بگویم که حدود بیست و سه سال به من تسلی می‌دهد و هزاران شهادت و نشانهٔ فوق العاده به همراه خود دارد. کار خداوند متعال خالی از مصلحت و حکمت نمی‌باشد. او دید که شخصی را بیجا خدا ساخته‌اند و چهار صد میلیون نفر او را می‌پرستند، لهذا مرا در زمانی مبعوث نمود که این عقیده به منتهای خود رسیده بود. او اسامی سایر پیامبران را بر من نهاد و نام مسیح ابن مریم را به طور ویژه به من داد و آن رحمت و عنایت را شامل حال من کرد که بر خود مسیح نکرد تا مردم بدانند که فضل به دست خداست و (آن را) به هر کسی

[1] هیچ کسی نمی‌تواند انتهای کارهای خداوند متعال را درک کند. در بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام پیامبری عظیم الشأن است که خداوند متعال به وی تورات را داد و به سبب عظمت و بزرگی‌اش بلعم باعور هم نتوانست با وی مقابله کند و خداوند متعال او را در تحت الثری افکند و به سگ تشبیه داد. حضرت موسی علیه السلام همان موسی است که در برابر علوم روحانی شخصی بادیه‌نشین شرمنده شد و از آن اسرار غیبی [که در قرآن شریف ذکر شده‌اند] به هیچ رازی پی نبرد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا [الکهف:۶۶ در آنجا بنده‌ای از بندگان خاص ما را یافتند که او را رحمت خاصی از نزد خود عطا کردیم و هم از نزد خود به وی علم آموختیم. مترجم] [مؤلف].

بخواهد، عطا می‌کند. چنانچه من این سخنان را از طرف خود بگویم، دروغگو هستم؛ امّا، اگر خداوند متعال دربارهٔ من با نشانه‌های خود گواهی می‌دهد، در آن صورت تکذیب من برخلاف تقواست. چنانکه دانیال پیامبر نیز راجع به من نوشته است که آمدن من، وقت ظهور جلال کامل خداوند متعال است و در زمان من آخرین جنگ بین فرشتگان و شیاطین درخواهد گرفت و خدا در این زمان آن نشانه‌هایی را به نمایش خواهد گذاشت که هیچ وقت نمایان نکرده بود. گویی خداوند متعال خود روی زمین نازل خواهد شد، چنانکه می‌فرماید: هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّـهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ[1] یعنی در آن روز خدایت در ابرها می‌آید یعنی توسط مظهر انسانی جلال خود را آشکار می‌سازد و چهرهٔ خود را نشان می‌دهد. کفر و شرک بسیار غلبه کرد و او ساکت ماند و بسان گنج مخفی ماند. اکنون چون غلبهٔ شرک و انسان‌پرستی به اوج خود رسیده و اسلام زیر پاهای آن لگدمال گشته، لذا خداوند متعال می‌فرماید که من بر روی زمین فرود خواهم آمد و آن نشانه‌های قهری را نشان می‌دهم که از زمانی که نسل انسانی خلق شده، هیچگاه نشان نداده‌ام. در این امر این حکمت وجود دارد که دفاع به قدر حملهٔ دشمن به عمل می‌آید، چون انسان‌پرستان در شرک مبالغه کرده‌اند و مبالغه را هم به منتها رسانده‌اند، لذا حال، خداوند متعال خود خواهد جنگید. وی به انسان‌ها هیچ شمشیری نخواهد داد و هیچ جهادی صورت نخواهد گرفت. آری، وی دست خود را ارائه خواهد داد. یهود این عقیده را دارند که دو مسیح ظهور خواهند کرد و مسیح دوم

[1] بقره: ۲۱۱

[منظور مسیحِ عصر حاضر است] از مسیح اول افضل خواهد بود. مسیحیان تنها قائل به یک مسیحند و می‌گویند که همان مسیح ابن مریم که قبلاً ظهور کرده بود، در هنگام ظهور دوم، با قدرت و جلال زیادی ظهور خواهد کرد و بین فِرَق ادیان جهان داوری خواهد کرد. آنها می‌گویند وی آنقدر با جلال خواهد آمد که ظهور اولش با ظهور دوم هیچ نسبتی ندارد.

به هر حال این هر دو فرقه معتقدند که مسیح موعود که در آخرالزمان خواهد آمد، از لحاظ جلال و نشانه‌های قدرتمندِ خود، از مسیح اول یا از بعثت اولش افضل است. اسلام نیز نام مسیح آخرالزمان را حَکَم یعنی داور نهاده است؛ و گفته که وی در بین سایر ادیان جهان داوری می‌کند و کفار را با نَفَس خود می‌کُشد. معنی این مطلب آن است که خداوند متعال به همراه او خواهد بود و توجه و دعای او بسان برق کار می‌کند و چنان اتمام حجت می‌کند که گویی به هلاکت می‌رساند. خلاصه، نه اهل کتاب و نه اهل اسلام بر این باورند که مسیح اول از مسیح موعود افضل است. یهود هم منتظر دو مسیحند و مسیح دوم را افضل می‌دانند. بعضی از یهود که با سوءتفاهمِ خویش تنها قائل به یک مسیح هستند، بعثت دوم را بی‌نهایت جلالی قرار می‌دهند و بعثت اول را بی‌ارزش تلقی می‌کنند. بنابراین، اگر خداوند متعال و پیامبرش و سایر پیامبران مسیح آخر الزمان را به دلیل کارهایش افضل قرار داده‌اند، آنگاه این شبهه‌ای شیطانی است که گفته شود چطور تو خود را از مسیح ابن مریم افضل قرار می‌دهی. عزیزان! من ثابت کرده‌ام که مسیح ابن مریم فوت کرده و مسیح موعود من هستم. بنابراین،

کسی که مسیح اول را افضل می‌داند، باید از نصوص حدیث و قرآن ثابت کند که مسیح موعود هیچ مقام و مرتبتی ندارد و نه پیامبر است و نه حَکَم و هر مقامی از آنِ مسیح اول است. خداوند متعال مطابق وعدۀ خویش مرا مبعوث نموده است؛ اکنون با خدا بجنگید. آری، من صرفاً پیامبر نیستم بلکه از یک لحاظ پیامبرم و از یک لحاظ امتی، تا قوۀ قدسی و کمال فیضان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شود.

سوال دوم

جنابعالی در صدها بلکه هزاران جا نوشته‌اید که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جهت نشر دین شمشیر به دست نگرفتند امّا، نامه‌ای که به عبدالحکیم نوشته‌اید، در آن این جمله وجود دارد که آن‌حضرت جهت دعوتِ دینِ اسلام در زمین رودخانه‌های خون را جاری ساختند، معنی این جمله چیست؟

پاسخ: باز هم می‌گویم که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین اسلام را با زور گسترش نداده‌اند. آن‌حضرت بدین سبب شمشیر را به دست نگرفتند که مردم را با تهدید وادار به پذیرش اسلام کنند، بلکه برای این کارشان دو علت وجود داشت: «۱» اول این که این جنگها در دفاع از خود بودند، زیرا هنگامی که کفار خواستند اسلام را با حملۀ شمشیر نابود کنند، مسلمین چاره‌ای جز این نداشتند که برای محافظت از خود شمشیر را به دست بگیرند.

«۲» دوم در قرآن شریف مدت مدیدی قبل از این جنگها پیشگویی شده بود که خداوند متعال بر کسانی که به این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نمی‌آورند، عذاب نازل خواهد کرد؛ چه این عذاب از آسمان بیاید و یا از زمین و یا به این صورت که برخی افراد را توسط شمشیر برخی افراد دیگر عذاب کنند. همین‌طور پیشگویی‌های دیگر نیز مبتنی بر این مضمون بودند که به هنگام خود به وقوع پیوستند. اکنون باید درک کرد که آن نامه‌ای که به عبدالحکیم نوشته بودم، منظورم در آن همین بود که چنانچه ایمان آوردن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لازم نبود، چرا خداوند متعال برای این پیامبر این غیرت را از خود نشان داد که به سبب انکار او (توسط کفار) از خونِ کفار رودخانه‌ها جاری ساخت. این کاملاً حقیقت دارد که برای گسترش اسلام زور بکار برده نشده است؛ امّا، چون در قرآن شریف این وعده موجود است که کسانی که تکذیب کننده و منکر این پیامبرند، با عذاب به هلاکت رسانده می‌شوند، لذا برای عذاب آنها این شرایط فراهم شد که خود آن کافران در جنگیدن پیشدستی کردند. آنگاه کسانی که شمشیر به دست گرفته بودند با شمشیر کشته شدند. چنانچه انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا امری سهل و معمولی بود و باوجود انکارشان، رستگاری امکان‌پذیر بود، آنگاه چه نیازی به نازل کردن این عذاب بود که نظیر آن در دنیا یافت نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ[1] یعنی اگر این رسول دروغگوست، خود

[1] مؤمن: ۲۹

به خود نابود خواهد شد؛ امّا، اگر صادق و راستگوست، در آن صورت آنچه او درمورد عذاب شما وعده داده است، برخی از آنها به حتم به وقوع خواهند پیوست.[1]

اکنون جای تأمل دارد که چنانچه ایمان آوردن به پیامبر خدا ضروری نیست، چرا به سبب ایمان نیاوردن وعدهٔ عذاب داده شد. بدیهی است به زور و اجبار وادار کردن کسی به پذیرفتن اسلام امری دیگر است؛ امّا، مجازات کردن کسی که از پیامبر صادق فرمانبرداری نکند و خود را در مقابل او قرار دهد و آزار برساند، امری دیگر است. برای کیفر دادن، این امر شرط نیست که شخصی باید مسلمان شود بلکه کسانی که پس از انکار به مقابله برخاسته بودند، واجب القتل قرار گرفته بودند. سپس از طرف خداوند متعال به آنها این تخفیف داده شد که چنانچه مشرف به اسلام شوند، کیفرشان بخشوده خواهد شد. خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّــهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّــهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ[2] یعنی کسانی که منکر آیات خداوند متعال گشتند، برایشان عذاب سختی است و خدا غالب و انتقام گیرنده است. حال به بداهت روشن است که در این آیه نیز برای منکران وعدهٔ عذاب است؛ بنابراین، ضروری بود که بر آنها عذاب نازل می‌شد. پس خداوند متعال بر آنها عذابِ شمشیر وارد کرد. خداوند

---

[1] کلمهٔ " بعض " بدین خاطر بکار برده شده است که در پیشگویی‌های وعید لازم نمی‌باشد که همهٔ آنها به حقیقت بپیوندند، بلکه ممکن است که عاقبتِ برخی افراد با بخشش و گذشت خداوند متعال توأم شود. [مؤلف]

[2] آل عمران: ۵

متعال در جای دیگر می‌فرماید: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ[1] کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در روی زمین برای ایجاد فتنه و فساد فعالیت می‌کنند، جز این نیست که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان در جهت عکس یکدیگر بریده شوند یا تبعید گردند و در زندان حبس شوند، این رسواییشان در دنیا است و در آخرت عذاب بزرگی برایشان مهیا است. پس اگر نزد خداوند متعال نافرمانی دستور پیامبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم و در مقابلشان ایستادن، گناهی نبود، در این صورت چرا خداوند متعال چنین منکرانی را که موحد بودند [مثل یهود] به دلیل انکار و مقابله اینقدر کیفر سخت داد؟ چرا او در قرآن شریف به مجازات مرگ با عذاب‌های مختلف دستور داد؟ و چرا اینقدر مجازات سختی تعیین کرد؟ در حالی که هر دو طرف موحِّد بودند و در هیچ گروه، مشرکی نبود؛ امّا، باوجود این، دل خدا برای یهود هیچ نسوخت و آن مردم موحِّد تنها به دلیل انکار و مقابله، به سختی کشته شدند تا این حد که یک بار در یک روز ده هزار یهود کشته شدند، در حالی که آنها فقط برای محافظت از دین خود انکار و مقابله کرده بودند و به گمان خود موحّد متعصب بودند و خدا را واحد می‌دانستند.

---

[1] مائده: ۳۴

آری، این نکته را به خاطر بسپارید که بیشک هزاران یهود کشته شدند، امّا، نه بدین مقصود که آنها به اسلام بگروند، بلکه تنها به این دلیل که آنها در مقابل پیامبر خدا ایستاده و مقابله کرده بودند، لذا نزد خدا سزاوار کیفر گشتند. سپس خونشان بسان آب ریخته شد. بنابراین بدیهی است که چنانچه توحید کافی بود، آنگاه یهود هیچ جرمی نداشتند، چون آنها نیز موحِّد بودند. پس چرا آنها نزد خداوند متعال فقط به سبب انکار و مقابله با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مستوجب کیفر قرار گرفتند؟

سوال سوم

جنابعالی به عبدالحکیم نامه‌ای نوشتید و در آن این مطلب را نگاشتید که ایمانِ فطرتی، چیزی لعنتی است. معنی این مطلب را نیز نفهمیدم.

پاسخ: خلاصه و مقصود آن نوشتارم این بود: ایمانی که توسط پیامبر خدا به دست نیاید، و تنها فطرت انسانی، نیاز به وجود خداوند متعال را احساس کند، چنانکه فیلسوفان ایمان دارند، نتیجۀ نهایی آن ایمان غالباً لعنت به بار می‌آورد، چراکه چنین ایمانی عاری از تاریکی نمی‌باشد. بنابراین، آنها به زودی نسبت به ایمان خود لغزیده، به بی‌دینی می‌گرایند. آنها اول نسبت به صحیفۀ فطرت و قانون طبیعت اصرار می‌ورزند، امّا، چون نور شمع رسالت همراهشان نیست، لذا به زودی به تاریکی افتاده، گمراه می‌گردند. ایمان مبارک و بی‌خطر آن است که توسط پیامبر خدا به دست آید؛ چراکه آن ایمان تنها به این

حد منحصر نمی‌ماند که نیاز به وجود خدا هست، بلکه صدها نشانه آسمانی، ایمانش را به این مرتبه می‌رسانند که آن خدا به حقیقت وجود دارد. بنابراین، حقیقت اصلی این است که جهت تقویت ایمان به خدا، ایمان آوردن به پیامبران علیهم السلام حکم میخ را دارد. ایمان به خدا، تنها تا زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که به پیامبر ایمان آورده شود. اگر ایمان به پیامبر نباشد، در ایمان آوردن به خدا نیز آفت وارد می‌شود و توحید خشک به زودی انسان را به گمراهی و ضلالت می‌افکند. به همین سبب گفتم که ایمان فطرتی، لعنتی است؛ یعنی کسی که اساس ایمانش تنها صحیفهٔ فطرت است و نور پیامبر برایش حاصل نمی‌شود، این ایمان فطرتی‌اش وی را سرانجام به فکر لعنتی خواهد رساند. خلاصه، کسی که ایمانش تنها از لحاظ فطرت است، با رها کردن پیامبر و معجزاتش، ایمانش بسان دیوار ریگی می‌ماند که امروز هم ویران می‌شود و فردا هم همین‌طور. ایمان حقیقی، آن ایمانی است که پس از شناخت پیامبرِ خدا به دست می‌آید. این ایمان دچار زوال و انحطاط نمی‌شود و این انسان دچار عاقبت بد نمی‌شود. آری، آن کسی که به طور سطحی از پیامبر پیروی می‌کند و وی را نمی‌شناسد و از انوارش مطلع نمی‌گردد، ایمانش نیز هیچ ارزشی ندارد و عاقبت به حتم مرتد خواهد شد. چنانکه مسیلمه کذاب و عبدالله بن ابی سرح و عبیده الله بن جحش در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهودا اسکریوطی و پانصد مرتد دیگر در زمان حضرت عیسی و چراغدین جمونی و عبدالحکیم در عصرحاضر مرتد شدند.

سوال چهارم

در کتب قبلی مثلاً دفع شبهات و غیره نوشته‌اید که ”این هم شد پیشگویی که زلزله‌ها خواهند آمد، طاعون شیوع پیدا خواهد کرد، جنگها صورت خواهند گرفت و قحطی‌ها اتفاق خواهند افتاد!“ امّا، اکنون در نوشته‌های شما فراوان دیده شده که همین قبیل پیشگویی‌ها را جنابعالی پیشگویی‌های عظیم الشأنی قرار داده‌اید.

پاسخ: این درست نیست که من این قبیل پیشگویی‌ها را پیشگویی‌های عظیم الشأنی قرار داده‌ام. عظمت و عدم عظمتِ هر چیز، از مقدار و کیفیت و از حالات خاص یا حالات معمولی آن معلوم می‌شود. کشوری که حضرت عیسی علیه السلام در آن خبر از طاعون و زلزله‌ها داده بود، چنین است که غالباً در آنجا طاعون شیوع پیدا می‌کند و بسان کشمیر در آنجا نیز هر از گاهی زلزله‌ها اتفاق می‌افتند و قحطی‌هایی نیز معمولاً روی می‌دهند و سلسلهٔ جنگها نیز ادامه داشته‌اند. در پیشگویی حضرت مسیح نه ذکر از هیچ زلزلهٔ خرق عادت شده و نه از طاعون خرق عادت یاد شده است. در این صورت هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند این پیشگویی‌ها را به دیدهٔ عظمت و بزرگی نگاه

کند.[1] امّا، دربارۀ کشوری[2] که من خبر طاعون و زلزله‌های شدیدی در آن داده‌ام، به لحاظ شرایط خاص آن، این پیشگویی‌ها، پیشگویی‌های عظیم الشأنی خواهند بود؛ چراکه چنانچه تاریخ صدها سالۀ این کشور را بررسی کنیم، باز ثابت نمی‌شود که هیچگاه در این کشور طاعون شیوع پیدا کرده باشد، چه جای اینکه چنان طاعونی ظهور کند که در اندک زمانی صدها هزار انسان را به هلاکت برساند. کلمات پیشگویی من درباره طاعون این هستند که هیچ بخش کشور از طاعون مصون نخواهد ماند و به شدت تباهی صورت می‌گیرد و آن تباهی تا مدت درازی ادامه خواهد داشت. حال، کسی می‌تواند ثابت کند که چنانکه مطابق این پیشگویی، تباهی شدیدی در اثر طاعون به وقوع پیوست، هیچگاه قبلاً هم اتفاق افتاده بود؟ هرگز. می‌ماند مورد پیشگویی زلزله‌ها؛ دربارۀ آن نیز از طرف من پیشگویی معمولی نبود، بلکه کلمات پیشگویی این بودند: بخشی از کشور در اثر آن زلزله نابود خواهد شد.

---

[1] آری، ممکن است که در پیشگوییهای اصلی تحریف صورت گرفته باشد. وقتی از یک انجیل ده‌ها انجیل ساخته شده‌اند، تحریف در یک عبارت امری نیست که دور از عقل باشد. ما به اناجیل موجود اعتراض کرده‌ایم و خداوند متعال این اناجیل را دست‌خورده و تحریف شده قرار داده و برای ما فرصت اعتراض کردن را فراهم ساخته است. [مؤلف]

[2] این نکته را نیز باید به خاطر سپرد که پیشگوییهایی که در اناجیل مسطورند، مبتنی بر کلمات معمولی‌اند و در آنها از زلزلۀ شدید و هیبتناک یا طاعون ترسناک هیچ ذکری نشده است، اما در پیشگوییهای من دربارۀ زلزله و طاعون چنان کلماتی وجود دارند که آنها را خرق عادت قرار می‌دهند. [مؤلف]

و بدیهی است زلزله‌هایی که در کانگره و بهاگسو خاص و جوالا مکهی روی دادند، نظیر آن در دو هزار سال گذشته یافت نمی‌شود که اینقدر نابودی و ضرر و تلفات در اثر زلزله اتفاق افتاده باشد. محققان انگلیسی نیز همین مسئله را شهادت داده‌اند، لذا اعتراض کردن به من تنها شتابکاری محسوب خواهد شد.

سوال پنجم

جنابعالی در جاهای مختلف در اعلامیه‌های خود نوشته‌اید که در دنیا به سبب خرابی مذهب عذاب نازل نمی‌شود، بلکه در اثر شیطنت و شرارت و استهزا با پیامبران عذاب نازل می‌شود. زلزله‌هایی که اخیراً در سان فرانسسکو و غیره آمده‌اند، جنابعالی آنها را نشانۀ تصدیق خود قرار داده‌اید. این سخن را نتوانستم بفهمم که این زلزله‌ها به سبب تکذیب شما روی داده‌اند.

پاسخ: من هیچگاه نگفته‌ام که تمام این زلزله‌هایی که در سان فرانسسکو و مواضع دیگر آمده‌اند، تنها به سبب تکذیب من روی داده‌اند و هیچ امری دیگر در آن دخالتی ندارد. آری، این مطلب را می‌گویم که تکذیب من باعث ظهور این زلازل شده است. حقیقت این است که سایر پیامبرانِ خداوند متعال به این مسئله اتفاق نظر دارند که عادت الله از همیشه این گونه جاری بوده است که وقتی دنیا مرتکب هر نوع گناه می‌شود و گناهانشان بسیار فراوان می‌شوند، آنگاه خداوند متعال احدی را از طرف خود مبعوث می‌کند و بخشی از دنیا او را تکذیب می‌کند؛ آن وقت مبعوث شدن او برای کیفر دادن مردم دیگری

نیز که از پیش مجرم می‌باشند، محرّکی می گردد. برای کسی که کیفر گناهان گذشته خود را می‌بیند، این امر ضروری نیست که بداند در آن دوران نبی یا پیامبری از طرف خداوند متعال آمده است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا.[1] منظورم از گفته‌ام بیشتر از این نبود که ممکن است تکذیب من موجب وقوع این زلزله‌ها باشد. از قدیم هم همین سنت الله بوده است و هیچ کسی نمی‌تواند آن را انکار کند. بنابراین، اهالی سان فرانسسکو و مواضع دیگری که در اثر این زلزله و آفات دیگر هلاک شدند، اگرچه سبب اصلی عذابشان، گناهان گذشته‌شان بود، امّا، این زلزله‌های مهلک برای حقانیت من نشانه‌اند؛ زیراکه از قدیم، مطابق سنت الله مردم شرور در هنگام آمدن پیامبری به هلاکت می‌رسند و نیز بدین دلیل که در براهین احمدیه و در بسیاری از کتب خود این خبر را داده بودم که در عهد من بسیاری از زلزله‌های فوق العاده به وقوع خواهند پیوست و آفات دیگری نیز روی خواهند داد و یک دنیا در اثر آن به هلاکت خواهد رسید. پس در این مورد چه شکی وجود دارد که پس از پیشگویی‌های من، آغازِ مسلسلِ وقوعِ زلزله‌ها و آفات در دنیا، یکی از نشانه‌های حقانیت من است. لازم به ذکر است که پیامبر خدا که در هر نقطهٔ دنیا تکذیب شود، به سبب آن، مجرمان دیگر نیز که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند و هیچ خبری از وجود آن پیامبر ندارند، مورد مواخذه قرار می‌گیرند، چنانکه در زمان نوح نیز چنین

[1] بنی اسرائیل: ۱۶

شد؛ به سبب تکذیب یک قوم، بر یک بخش دنیا عذاب نازل شد، بلکه چرنده و پرنده نیز از آن عذاب مصون نماندند.

خلاصه، عادت الله اینطور جاری است که وقتی تکذیبِ انسانی صادق بیش از حد انجام می‌شود یا او مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد، آنگاه در دنیا مصایب گوناگونی نازل می‌شوند. سایر کتب خداوند متعال نیز این امر را بیان می‌کنند. قرآن شریف نیز می‌فرماید که به علت تکذیب حضرت موسی بر کشور مصر آفات مختلفی نازل شدند: بارانِ شپش و قورباغه و خون بر آنان بارید و قحطی عام به وقوع پیوست؛ در حالی که اهالی دور و دراز مصر نه هیچ خبری از وجود حضرت موسی داشتند، و نه هیچ گناهی در این تکذیب داشتند. تنها این اتفاق نیز نیفتاد، بلکه پسرهای بکر تمام مصری‌ها به هلاکت رسیدند، درحالی که فرعون تا مدت درازی از این آفات در امان ماند و کسانی که کاملاً بی‌اطلاع بودند، اول هلاک شدند. در عهد حضرت عیسی علیه السلام برای کسانی که خواستند حضرت عیسی علیه السلام را روی صلیب کشیده و بکشند، هیچ اتفاقی نیفتاد، بلکه آنها در آرامش زندگی کردند؛ اما، پس از چهل سال هنگامی که آن قرن رو به پایان بود، هزاران یهود توسط طیطوس رومی کشته شدند و طاعون نیز شیوع پیدا کرد و از قرآن شریف ثابت می‌شود که این عذاب تنها به سبب حضرت عیسی بود.

همین‌طور در زمان حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هفت سال قحطی ادامه داشت و در اثر این قحطی غالباً فقرا هلاک شدند و سرداران بزرگ فتنه‌گر که آزار می‌دادند تا مدت مدیدی از

عذاب مصون ماندند. خلاصهٔ کلام این است که سنت الله این طور جریان دارد که وقتی از طرف خدا احدی مبعوث شود و مردم او را تکذیب کنند، آفات گوناگونی نازل می‌شوند و در اثر آن، اغلب آن کسانی مواخذه می‌شوند که هیچ ربطی به آن تکذیب نداشتند؛ سپس آرام آرام پیشوایان کفر مواخذه می‌شوند و آخر از همه، نوبتِ شروران بزرگ می‌رسد. خداوند متعال به همین امر در این آیه اشاره می‌کند: أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا[1] یعنی ما آرام آرام به زمین می‌آییم. در این بیانِ من، به بعضی معترضان نادان نیز پاسخ داده شده که می‌گویند ملاها تکفیر کردند و مردم بیچاره از طاعون مردند و صدها نفر از اهالی کانگره و بهاگسو در اثر زلزله هلاک شدند، در حالی که آنها هیچ تقصیری نداشتند و تکذیب نکرده بودند. پس به یاد داشته باشید که هنگامی که مرسل خدا تکذیب می‌شود، چه آن تکذیب را قومی خاص کند یا در نقطهٔ خاصِ زمین صورت گیرد، غیرت خداوند متعال عذاب عمومی نازل می‌کند و آفات را از آسمان به طور عمومی فرو می‌فرستد. اغلب اینگونه اتفاق می‌افتد که شروران اصلی که منبع فساد می‌باشند، آخر از همه مواخذه می‌شوند. چنانکه آن نشانه‌های قهری که حضرت موسی به فرعون نشان داد، هیچ ضرری از آن به فرعون نرسید و تنها فقرا به هلاکت رسیدند؛ امّا، سرانجام خداوند متعال فرعون را به همراه لشکرش غرق نمود. این سنت الله است که هیچ انسانِ آگاه نمی‌تواند آن را انکار کند.

---

[1] رعد: ۴۲

سوال ششم

حضرتعالی در هزاران جا نوشته‌اید که کافر گفتن، به قائل به وحدت خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل قبله درست نیست. و از این گفتار به بداهت روشن است که بجز مومنانی که با تکفیر نمودنتان کافر گردند، هیچ کسی تنها به دلیل ایمان نیاوردن به شما نمی‌تواند کافر شود؛ امّا، به عبدالحکیم نوشته‌اید که هرکسی که به او دعوتم رسیده و وی آن را قبول نکرده است، مسلمان نیست. در این بیان و بیان کتب قبلی تضاد وجود دارد. یعنی اول در کتاب تریاق القلوب و غیره نوشته‌اید که به سبب ایمان نیاوردن به من هیچ کسی کافر نمی‌شود و اکنون نوشته‌اید که با انکار من کافر می‌شود.

پاسخ: این عجیب است که شما کسانی را که کافر قرار می‌دهند و کسانی را که فقط ایمان نمی‌آورند را دو نوع انسان فرض می‌کنید، در حالی که نزد خداوند متعال اینان از یک جنس می‌باشند، چون کسی که به من ایمان نمی‌آورد، به همین سبب ایمان نمی‌آورد که مرا مفتری قرار می‌دهد؛ اما، خداوند متعال می‌فرماید که کسی که به خدا افترا می‌زند، بدترینِ کافران است، چنانکه می‌فرماید: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّـهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ[1] یعنی دو نفر بزرگترین کفّارند، یکی آنکه به خدا افترا می‌بندد[2] و دوم آنکه کلام خدا را تکذیب می‌کند.

---

[1] اعراف: ۳۸

[2] مراد از ظالم در اینجا کافر است. قرینه بر آن این است که خدای تعالی در مقابل مفتری، تکذیب کنندۀ کتاب الله را ظالم قرار داده است و بدون شک کسی

پس وقتی به نظر تکذیب کننده، من به خدا افترا زده‌ام، در این صورت من نزد او نه تنها کافر بلکه بزرگترین کافر قرار گرفتم، و اگر من به حقیقت مفتری نیستم، آنگاه آن کفر بدون شک به او برخواهدگشت، چنانکه خداوند متعال در آیهٔ بالا فرموده است. علاوه بر این، کسی که به من ایمان نمی‌آورد، به خدا و پیامبر نیز ایمان نمی‌آورد؛ چراکه دربارهٔ من پیشگویی خدا و پیامبرش موجود است، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بودند که در آخرالزمان از امت من مسیح موعود خواهد آمد. آن‌حضرت این را نیز خبر داده بودند که ایشان در شب معراج، مسیح ابن مریم را در بین پیامبرانی دیدند که فوت کرده بودند. وی در نزد یحییای شهید در آسمان دوم بود. خداوند متعال در قرآن شریف خبر داد که مسیح ابن مریم فوت شده است و جهت حقانیت من بیش از سیصدهزار نشانه را به نمایش گذاشت و در آسمان کسوف و خسوف را به ظهور رساند. حال، هر کسی که گفتار خدا و پیامبرش را قبول نمی‌کند و قرآن را تکذیب می‌کند و نشانه‌های خداوند متعال را عمداً رد می‌کند و مرا باوجود صدها نشانه، مفتری می‌داند، چطور می‌تواند مومن باشد؟ و اگر مومن است، به دلیل افترا زدن کافر قرار گرفت، چون من در نگاهش مفتری هستم. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا

که کلام خدا را تکذیب کند، کافر است. بنابراین، کسی که به من ایمان نمی‌آورد، مرا مفتری قرار داده و کافر تلقی می‌کند، لذا به سبب تکفیر من خود کافر می‌شود. [مؤلف]

وَلَـٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ[1] یعنی عرب‌های بادیه‌نشین می‌گویند که ما ایمان آوردیم. به آنها بگو که شما ایمان نیاوردید. آری، بگویید ما اطاعت پیشه کرده‌ایم و ایمان هنوز در دلتان راه نیافته است. پس وقتی که خداوند متعال اطاعت کنندگان را مومن نام نمی‌نهد، آنگاه آن کسانی که آشکارا کلام خدا را تکذیب می‌کنند و باوجود دیدن هزاران نشانه که در زمین و آسمان به ظهور رسیده‌اند، از تکذیب من دست نمی‌کشند چطور می‌توانند نزد خدا مومن باشند. آنها خود اقرار می‌کنند که اگر من مفتری نیستم و مومنم آنگاه آنها به سبب تکذیب و تکفیرم کافر گشتند و با تکفیر من بر کفر خود مُهر زدند. این یک مسئلهٔ شرعی است که کسی که مومن را کافر قرار می‌دهد، خود کافر می‌شود؛ و وقتی دویست آخوند مرا کافر قرار دادند و علیه من فتوای کفر صادر کردند، در حالی که از فتوای خودشان ثابت می‌شود کسی که مومنی را کافر بخواند، کافر می‌شود، و همین‌طور کسی که کافری را مومن بخواند وی نیز کافر می‌شود، در این صورت راه حل آسانِ مسئله این است که اگر در بقیه مردم بذر انصاف و ایمان وجود دارد و آنها منافق نیستند، باید راجع به این آخوندها اعلامیهٔ مفصلی با تصریح نام هر یک از آنها چاپ کنند و بگویند که همهٔ اینها کافرند زیرا مسلمانی را کافر خوانده‌اند. آنگاه من آنها را به این شرط که هیچ شبههٔ نفاق در آنها وجود نداشته باشد و تکذیب کنندهٔ معجزات آشکار خداوند متعال نباشند، مسلمان تلقی

---

[1] حجرات: ۱۵

خواهم کرد وگرنه خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ[1] یعنی منافقان در پایین‌ترین مکان دوزخ افکنده خواهند شد و در حدیث شریف این مطلب نیز وارد شده است: *ما زنا زان و هو مؤمن و ما سرق سارق و هو مؤمن* یعنی هیچ زانی در حالت زنا و هیچ دزد در حالت دزدی مومن نمی‌باشد. آنگاه منافق چطور می‌تواند در حالت نفاق مومن باشد! چنانچه این مسئله درست نیست که با تکفیر مسلمانی، انسان خود کافر می‌شود، در آن صورت فتوای آخوندهای خودشان را دربارهٔ این مسئله ارائه دهند،و من آن را قبول خواهم کرد. امّا، اگر انسان با تکفیر مسلمانی، کافر می‌شود، آنگاه دربارهٔ کفر دویست آخوند با ذکر نام یک به یک آنها اعلامیه‌ای چاپ کنند،و پس از آن بر من حرام خواهد بود که درباره اسلامِ آنها شکی بکنم مگر این که سیرهٔ نفاق از آنها دیده شود.[2]

سوال هفتم

منظور از ابلاغ پیام چیست؟

---

[1] نساء: ۱۴۶

[2] چنانکه بیان کرده‌ام اگر کسی کافری را مومن خطاب دهد، وی نیز کافر می‌شود، چراکه وی در حقیقت کفرِ کافر را رد می‌کند و می‌بینم کسانی که به من ایمان نمی‌آورند، همه از این قبیلند. آنها سایر افرادی را که مرا کافر خطاب داده‌اند، مومن تلقی می‌کنند ولی من همچنان به شخص مومن به وحدانیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کافر نمی‌گویم، اما به کسانی را که به دست خود وجه کفر را برای خود فراهم کرده‌اند، چطور می‌توانم مومن بگویم. [مؤلف]

پاسخ: برای ابلاغ پیام دو امر ضروری می‌باشند. اول این که آن شخصی که از طرف خداوند متعال فرستاده شده است، به مردم اطلاع دهد که من از جانب خداوند متعال مبعوث شده‌ام و سپس اشتباهاتشان را به آنها گوشزد کند که در اعتقادات فلان اشتباه را کرده‌اند یا از لحاظ عملی در فلان اعمال اهمال‌کارند. دوم این که با نشانه‌های آسمانی و دلایل عقلی و نقلی حقانیت خود را اثبات کند. سنت خدا در این راستا این طور است که اول به پیامبران و فرستادگان خود آنقدر مهلت زمانی می‌دهد که نامشان در بسیاری از نقاط دنیا بپیچد و مردم از ادعایشان مطلع گردند. سپس پیامبران با نشانه‌های آسمانی و دلایل عقلی و نقلی بر مردم اتمام حجت می‌کنند. برای خداوند متعال شهرت دادن آنها به طریق خرق عادت و اتمام حجت کردن با نشانه‌های روشن غیرممکن نیست. چنانکه می‌بینید آذرخش یکباره از کناره‌ای از آسمان روشن می‌شود و تا کنارۀ دیگر می‌پیچد؛ همین‌طور به دستور خدا به پیامبرانش شهرت داده می‌شود. فرشتگان او بر روی زمین نازل می‌شوند و در دلهای افراد سعید القا می‌کنند که راه‌هایی را که پیشه کرده‌اید، درست نیست، آنگاه مردم در صدد پیدا کردن راه راست بر می‌آیند. از طرف دیگر خداوند متعال اسبابی را فراهم می‌کند که خبر آمدن امام زمان به مردم برسد. علی الخصوص این عصر حاضر، آن دورانی است که در آن در ظرف چند روز آوازۀ بدِ دزد نامی هم می‌تواند در سراسر دنیا بپیچد. پس آیا بندگان خدا که همواره خداوند متعال به همراهشان است، نمی‌توانند در سراسر جهان شهرت پیدا کنند؟ یا آنها مخفی می‌مانند و خدا هم به شهرت دادنشان

قادر نیست؟[1] می‌بینم که فضل خداوند متعال آنچنان شامل حالم است که خداوند متعال برای اتمام حجتم و برای اشاعهٔ دین پیامبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم اسبابی را فراهم کرده است که قبل از این برای هیچ پیامبری فراهم نکرده بود. مثلاً در عهد من روابط کشورهای مختلف با همدیگر به علت سواری با قطار و سیستم پست و تدارک سفر دریایی و زمینی، آنقدر توسعه یافته است که گویی اکنون تمام کشورها حکم یک کشور را دارند؛ بلکه حکم یک شهر را دارند. چنانچه فردی بخواهد سیر و گردش کند، می‌تواند در اندک زمانی در سراسر دنیا سفر کند. علاوه بر این، نوشتن کتابها آنقدر آسان شده است که و چنان دستگاه‌های چاپی اختراع شده‌اند که کتاب قطوری را که قبلاً در ظرف صد سال هم بیش از چند نسخه از آن آماده نمی‌شد، امروزه

---

[1] الهام خداوند متعال که بیست و پنج سال قبل دربارهٔ من نازل شد و در براهین احمدیه مسطور است، این است: **انت منی بمنزلة توحیدی و تفریدی. فحان ان تعان و تعرف بین الناس** یعنی تو برای من مثل توحید و تفریدم عزیز هستی اکنون آن زمان فرا رسیده است که به تو هر نوع نصرت و یاری رسانده شود و در دنیا با عزت و احترام شهرت داده شوی. این الهام متعلق به دورانی است که من در خفا زندگی می‌کردم و بجز چند آشنای پدرم هیچ کسی مرا نمی‌شناخت. ذکر وعدهٔ شهرت با توحید و تفرید در این الهام به این نکته اشاره می‌کند که شهرت با جلال و عزت در حقیقت حق اصلی خدای واحد لاشریک است و سپس کسی که مورد فضل خاص خداوند متعال باشد، به سبب محویت بی‌نهایت در خداوند متعال، قائم مقام توحید خداوند متعال می‌گردد و دویی ازبین می‌رود؛ آنگاه خداوند متعال همانگونه وی را با عزت و جلال و عظمت، شهرت می‌دهد که خود را شهرت می‌دهد، چراکه توحید و تفرید، این حق را ایجاد می‌کند که وی اینگونه عزت و احترام کسب کند. [مؤلف]

با کمک این دستگاه‌ها صدها هزار نسخهٔ آن را می‌توان در ظرف یکی دو سال آماده کرد و در سراسر کشور پخش کرد. برای تبلیغ نیز از هر لحاظ آنقدر امکانات فراهم شده‌اند که در کشورما صد سال پیش هیچ اثری از آنها وجود نداشت. چنانچه به پنجاه سال پیش از امروز نگاه کنیم، ثابت خواهد شد که غالب مردم بیسواد و جاهل بودند، امّا، اکنون به سبب کثرت مدارس که حتی در روستاها نیز دایرند، مردم آنقدر توانایی علمی حاصل کرده‌اند که به راحتی می‌توانند کتب دینی را متوجه شوند. من کارهای تبلیغ را اینگونه انجام داده‌ام که در شهرهای بزرگ پنجاب و هند از جمله امرتسر، لاهور، جالندهر، سیالکت، دهلی، لدهیانه و غیره در مجامع بزرگشان شخصاً رفتم و پیام خداوند متعال را ابلاغ نمودم و جلوی هزاران انسان ویژگی‌های تعالیم اسلام را بیان کردم و حدود هفتاد کتاب به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و انگلیسی راجع به حقانیت اسلام نگاشته و در کشورهای اسلامی منتشر نموده‌ام. تعداد نسخه‌های این کتب نزدیک صد هزار نسخه است و برای همین هدف چند صدهزار اعلامیه را نیز چاپ کرده‌ام[1] و به فضل و هدایت خداوند متعال بیش از سیصد هزار نفر تا امروز توسط من از گناهان خود توبه کرده‌اند و این کار آنقدر به سرعت ادامه دارد که در هر ماه

---

[1] یکبار شانزده هزار اعلامیه درباره حقانیت اسلام به انگلیسی برگردانده و به کشورهای اروپا و آمریکا فرستادم و آن اعلامیه در چندین روزنامهٔ انگلیسی زبان نیز چاپ شد و آن اعلامیه‌ها را در آن مواضع اروپا و آمریکا توزیع کردم که اهالی آنجا از خوبی‌های اسلام بی‌خبر بودند. یک آمریکایی انگلیسی زبان که وب نام دارد و در آن روزها مسلمان نبود، با دریافت این اعلامیه‌ها به اسلام گروید و تاکنون نیز مسلمان است. [مؤلف]

صدها نفر با من بیعت می‌کنند. مردم کشورهای دیگر نیز از جماعت‌ما بی‌اطلاع نیستند بلکه تا کشورهای دور و آمریکا و اروپا هم پیام‌ما رسیده است. حتی در آمریکا نیز چندین نفر به جماعت ما ملحق شده‌اند و خود آنها پیشگویی‌های ما درمورد زلزله‌های بزرگ را در روزنامه‌های معروف آنجا برای اثبات نشانه‌های‌ما به چاپ رسانده‌اند. برخی از مردم اروپا نیز به جماعت‌ما پیوسته‌اند. کشورهای اسلامی را چه عرض کنم چنانکه همینک بیان کردم تاکنون بیش از سیصد هزار نفر به جماعت‌ما گرویده‌اند و از هزاران نشانه مطلع شده‌اند و غالبشان صالح و سعادتمندند.[۱]

---

[۱] افسوس است کسانی که درباره دیانت و اخلاص اعضای جماعت‌ما اعتراض می‌کنند، انصاف و صداقت پیشه نمی‌کنند. برخی از اعضای جماعت‌ما در استقامت چنان نمونۀ خوبی از خود به یادگار گذاشته‌اند که نظیر آن در این روزگار پیدا نمی‌شود. مثلاً انسانی باانصاف و خداترس باید به استقامتِ مولوی صاحبزاده عبداللطیف شهید نگاه منصفانه بیندازد و تأمل کند که آیا کسی می‌تواند بیشتر از این نمونۀ استقامت را در دنیا نشان دهد؟ جناب مولوی نامبرده در علوم عربی، فاضل عظیم الشانی بود و تمام عمر خود را به تدریس حدیث و تفسیر سپری کرده بود. بر وی الهام نیز نازل می‌شد. در حدود پنجاه هزار پیرو و شاگرد داشت. از لحاظ مقام و مرتبت دنیوی نیز مقام شامخی داشت تا این حد که در نگاه امرای کابل، انسان بزرگوار و شیخ روزگار پذیرفته شده بود. وی هم در دولت انگلیسی و هم در ولایت خود املاک فراوان داشت و به سبب پذیرفتن حقانیت من، جان خود را فدا کرد. به او بسیار اصرار کردند که مرا رد کند، اما وی گفت که من نادان نیستم، بلکه از روی بصیرت به آن حضرت ایمان آورده‌ام و نمی‌توانم ایشان را ترک کنم و با جان (خود) وداع خواهم گفت. امیر

سوال هشتم

اگرچه ایمان داریم که توحیدِ خشک نمی‌تواند مدار رستگاری باشد و هیچ عملی در صورت علیحدگی از پیروی حضرت پیامبر صلی الله

کابل چندین بار تلاش کرد او را متقاعد کند که شما بزرگوارید و مردم به سبب شما دست به شورش خواهند زد، مصلحت فعلی را درک کنید؛ اما وی گفت که من دین را بر دنیا مقدم می‌دارم و نمی‌خواهم ایمانم را ضایع کنم. می‌دانم با کسی که بیعت کرده‌ام بر حق و از تمام دنیا بهتر و مسیح موعود است و عیسی فوت کرده است. آنگاه آخوندها سر و صدا بلند کردند که وی کافر شده است و باید کشته شود؛ اما امیر کابل باز در کشتن او تاخیر کرد. سرانجام آخوندها این دلیل را آوردند که اینان [جماعت مسیح موعود] منکر جهادند و می‌گویند که اکنون دیگر برای دین با اقوام دیگر نباید با شمشیر جنگید. جناب مولوی این تهمت را رد نکرد بلکه گفت: مسیح را خدا از آسمان یاری خواهد رساند؛ اکنون جهاد حرام است. سپس آنان وی را با نهایت بی‌رحمی سنگسار کردند و خانواده‌اش را اسیر کرده و در گوشهٔ دور افتادهٔ ولایت کابل تبعید نمودند. افراد جماعتش به جماعت ما ملحق شدند. حال با شرم و حیا باید اندیشید که اگر مقایسه شود، در واقع عبدالحکیم با فاضل عظیمی که در دنیا و دین مورد احترام فراوان بود و برای من جان خود را فدا کرد، هیچ نسبتی ندارد. اگر وی مرتد شد، از ارتداد چنین انسانی که از علوم عربی کاملاً محروم است، به دین چه ضرری رسید؟ همینطور عماد الدین که مولوی خوانده می‌شد، مرتد شده و به مسیحیت گروید؛ وی با این کار خود چه ضرری به اسلام رساند، تا گمان رود که ارتداد این عبدالحکیم ممکن است ضرری برساند؛ همینطور دهرمپال در این روزها با ارتداد از اسلام چه ضرری رساند؟❋

در کارخانهٔ عشق از کفر ناگزیر است   آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد.
[مؤلف]

علیه و آله و سلم نمی‌تواند مایهٔ رستگاری انسان گردد، امّا، جهت اطمینان قلبی عرض می‌کنیم که آیاتی که عبدالحکیم نوشته است، چه معنایی دارند؟ مثلاً إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ[1] و چنانکه این آیه: بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّـهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ[2] و کما این آیه: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّـهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّـهِ[3]

پاسخ: لازم به ذکر است که هدف این آیات در قرآن شریف این نیست که رستگاری بدون ایمان به پیامبر نیز امکان‌پذیر است؛ بلکه مقصود این است که رستگاری بدون ایمان به خدای یکتا و روز آخرت ممکن نیست[4] و ایمان به خدا در صورتی می‌تواند کامل گردد که به

---

[1] بقره: ۶۳

[2] بقره: ۱۱۳

[3] آل عمران: ۶۵

[4] در قرآن شریف سنت الله اینگونه است که خداوند متعال امور را در بعضی مواضع مفصلاً شرح می‌دهد و در برخی جاها اجمال و اختصار را پیشه می‌کند. برای خواننده ضروری است که آیات مجمل را به گونه‌ای معنی کند که مخالف آیات مفصل نباشد. مثلا خداوند متعال تصریح نموده که شرک بخشوده نخواهد شد، اما این آیه قرآن شریف که إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا [زمر: ۵۴، همانا خداوند متعال تمام گناهان را می‌بخشد] با آن آیه‌ای که در آن مسطور است که

پیامبرانش ایمان آورده شود. علت آن این است که آنان مظهر صفاتش می‌باشند و وجود هیچ چیز بدون وجود صفاتش نمی‌تواند به پایهٔ ثبوت برسد. بنابراین، بدون آگاهی از صفات باری تعالی، معرفت حق تعالی ناقص می‌ماند، چراکه به این صفات که مثلاً او تکلم می‌کند، می‌شنود، امور پوشیده را می‌داند، قادر به رحمت یا عذاب دادن است، بدون وسیلهٔ پیامبر چطور می‌توان پی برد و چگونه می‌شود به این صفات ذکر شده اطمینان حاصل نمود؟ چنانچه این صفات در صورت مشاهده ثابت نشوند، وجود و هستی خودِ خداوند متعال نیز ثابت نخواهد شد. در این صورت ایمان آوردن به او چه معنی خواهد داشت؟ کسی که به خدا ایمان بیاورد، لازم است به صفاتش نیز ایمان بیاورد و این ایمان، او را وا می‌دارد که به پیامبرانش نیز ایمان بیاورد، زیرا مثلاً تکلم خدا بدون برهان و مدرکِ کلام خدا چطور می‌تواند به فهم بیاید؟ تنها پیامبران هستند که این کلام را به همراه براهین و مدارک تقدیم می‌کنند.

این نکته نیز گفتنی است که قرآن شریف مبتنی بر دو نوع آیات است: یکی محکمات و دوم بیّنات، چنانکه این آیه است: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا

شرک بخشوده نخواهد شد، مخالف به نظر می‌رسد. بنابراین، این الحاد است که این آیه را به گونه‌ای معنی کنند که مخالف آیات محکمات و بیّنات باشد. [مؤلف]

أُولَـٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا[1] یعنی کسانی که نمی‌خواهند به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورند و مایلند که خدا را از پیامبرانش جدا کنند و می‌گویند که ما به بعضی ایمان می‌آوریم و به بعضی ایمان نمی‌آوریم، یعنی به خدا ایمان می‌آوریم، امّا، به پیامبران ایمان نمی‌آوریم یا به بعضی پیامبران ایمان می‌آوریم و به بعضی ایمان نمی‌آوریم، و قصد دارند که راهی درمیانی را برگزینند، این کسان به حق سخت کافرند و ما برای کافران عذاب خوار کننده مهیا کرده‌ایم. این آیه از آیات محکمات است که شرح مفصل آن را هم اینک نوشته‌ایم.

نوع دوم، آیات متشابهات است. معنی این آیات ظریف می‌باشد و دربارهٔ آنها به کسانی که در علم راسخند، علم داده می‌شود و کسانی که در دلهایشان بیماری نفاق وجود دارد، هیچ اعتنایی به آیات محکمات نمی‌کنند و از آیات متشابهات پیروی می‌کنند. نشانهٔ آیات محکمات این است که آیات محکمات در کلام خدا به کثرت وجود دارند و قرآن شریف مملو از آنهاست. معنی آنها آشکار و واضح است و در صورت رد آنها به طور الزامی فساد ایجاد می‌شود. مثلاً به همین بحث نگاه کنید. کسی که تنها به خدا ایمان می‌آورد و به پیامبرانش ایمان نمی‌آورد، الزاماً منکر صفات خداوند متعال می‌شود. مثلاً در عصرحاضر ما برهمو که فرقهٔ جدیدی است، ادعا می‌کنند به خدا ایمان می‌آورند امّا، پیامبرانش را قبول ندارند؛ در نتیجه منکر کلام خدایند.

---

[1] نساء: ۱۵۱، ۱۵۲

بدیهی است اگر خداوند متعال به سخنان گوش می‌دهد، به حتم سخن نیز می‌گوید؛ امّا، اگر تکلم او ثابت نیست آنگاه شنیدنِ او نیز ثابت نخواهد شد، و اینطور این قبیل مردم با انکار صفات خدای تعالی شبیه بی‌دینان می‌شوند. صفات باری تعالی چنانکه ازلی هستند، ابدی نیز می‌باشند و تنها پیامبران علیهم السلام آنها را به نمایش می‌گذارند. انکار صفات خدا مستلزم نفی هستی خداوند متعال است. از این تحقیق ثابت شد که جهت ایمان آوردن به خداوند متعال ایمان آوردن به پیامبران علیهم السلام بی‌نهایت ضروری است و بدون ایمان به آنها، ایمان به خدا ناقص و ناتمام می‌ماند. یکی از نشانه‌های آیات محکمات این نیز است که شهادت آنها نه تنها از کثرت آیات، بلکه در عمل نیز یافت می‌شود؛ یعنی شهادتِ متواتر پیامبرانِ خدا درباره آنها یافت می‌شود، چنانکه هر کسی که کلام خدا، قرآن شریف و کتب پیامبران دیگر را بررسی کند، پی خواهد برد که در آنها چنانکه به ایمان آوردن به خدا تاکید شده، به ایمان آوردن به پیامبران نیز تاکید شده است. نشانهٔ آیات متشابهات این است که آنها اگر مخالف آیات محکمات معنی شوند، به طور الزامی فساد ایجاد می‌گردد و با آیات دیگری که به کثرت می‌باشند، تضاد پیدا می‌کنند. در این صورت چون در کلام خدا تناقض ممکن نیست، لذا آیاتی که کم هستند، به هر حال تابع اکثریت تلقی خواهند شد. قبلاً نگاشته‌ام که تأمل و تعمق به کلمه ”الله“شبهه مزبور را رفع می‌نماید؛ چراکه در کلام خداوند متعال، در بیان خود او درمورد کلمه «الله» این تصریح شده است که الله آن ذاتی است که کتب را نازل کرد و پیامبران را مبعوث نمود و حضرت پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت تا مردم به آن مدارج و مراتب نایل شوند که با پیروی از آن‌حضرت به دست می‌آید، چراکه کوران محض نمی‌توانند به منازل و مراتبی برسند که پیروان نور رسالت می‌توانند برسند. این فضل خداست و او هر کسی را بخواهد، در مسیر آن قرار می‌دهد. پس وقتی خداوند متعال نامِ «الله» را موصوف تمام صفات و افعال خود قرار داده است، آنگاه چرا این تعریف به هنگام معنی کردن «الله» رعایت نشود. ما هیچ توجهی به این امر نداریم که قبل از قرآن شریف، مردمِ عرب «الله» را به چه معنی بکار می‌بردند، بلکه باید پایبند آن معانی باشیم که خداوند متعال در قرآن شریف از اول تا آخرش را بیان کرده است و آن این است: فرستندۀ پیامبران و نازل کنندۀ کتب و خالق زمین و آسمان و متصف به صفات مختلف و واحد و لاشریک. آری، کسانی که کلام خدا به آنها نرسیده و کاملاً بی‌خبرند، مطابق علم و عقل و فهم خویش مواخذه خواهند شد؛ امّا، این امر هرگز ممکن نیست که آنها به آن مدارج و مراتب نایل شوند که پیروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاصل خواهند نمود؛ زیرا به مقاماتی که پیروان با پیروی از رسالت می‌توانند برسند، کوران محض نمی‌توانند برسند و این فضل خداوند متعال است که او بر هرکسی بخواهد، نازل می‌کند.[1]

---

[1] اگر این آیۀ مجمل را می‌توان این گونه معنی کرد در آن صورت با استناد به این آیۀ مجمل دیگر که إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا [زمر: ۵۴، همانا خداوند متعال تمام گناهان را می‌بخشد. مترجم] چرا این اعتقاد اتخاذ نشود که گناه شرک نیز بخشوده خواهد شد؟ [مؤلف]

حالا این ظلم را ببینید: باوجود این که صدها آیۀ قرآن شریف با صدای بلند دلالت بر این امر می‌کند که توحید به تنهایی نمی‌تواند موجب رستگاری گردد بلکه به همراه آن، ایمان به پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرط ضروری است، باوجود آن، آقا عبدالحکیم خان هیچ اعتنایی به این آیات نمی‌کند و بسان یهود یکی دو آیه را که به اجمال آمده‌است، اشتباه معنی کرده، و مکرراً عنوان می‌کند. هر انسان عاقلی می‌تواند بفهمد که اگر معنی این آیات همان است که عبدالحکیم عنوان می‌کند، در آن صورت اسلام از دنیا رخت می‌بندد و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از احکام نماز و روزه و غیره تعلیم داده‌اند، همه بیهوده و لغو و عبث می‌گردد؛ چراکه اگر همین امر حقیقت داشته باشد که هر شخص با توحید خیالی خود می‌تواند رستگار شود، آنگاه نه تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصلا گناه است و نه مرتد شدن هیچ ضرری دارد. بنابراین به خاطر بسپارید که در قرآن شریف هیچ آیه‌ای وجود ندارد که (ما را) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعتش آزاد سازد. اگر به فرض دو سه آیه مخالف این صدها آیه باشند، باز باید آیات قلیل تابع آیات کثیر قرار داده شوند، نه این که آیات کثیر را کاملاً رها نموده و جامۀ ارتداد به تن کنیم. در این آیاتِ کلام الله هیچ تناقض و تضادی وجود ندارد؛ تفاوت تنها در فهم و تاریکی سرشت است. ما باید کلمۀ «الله» را آنگونه معنی کنیم که خداوند متعال خود کرده است، نه این که از طرف خود بسان یهود معنی دیگری بیاوریم.

علاوه بر این، از قدیم این سنتِ خدا و پیامبرانش بوده است که آنها هر سرکش و منکر سرسخت را اینگونه ارشاد می‌کرده‌اند (و به آنها می‌گفتند) که به نحو درست و خالصانه به خدا ایمان بیاورید، او را دوست بدارید و واحد و لاشریک قرار دهید آنگاه رستگار خواهید شد. منظور از این کلام این می‌باشد که چنانچه آنها به طور کامل به خدا ایمان نیاورند، خداوند متعال به آنها توفیق گرویدن به اسلام را نخواهد داد. این مردم قرآن شریف را نمی‌خوانند. در قرآن به صراحت نوشته شده است که ایمان راستین به خدا، موجب ایمان آوردن به پیامبرش می‌شود و دل این قبیل انسانها برای پذیرش اسلام گشوده می‌شود. بنابراین، من نیز همین روش را پیشه می‌کنم. هنگامی که کسی از آریه یا برهمو یا مسیحی یا یهودی یا سیک یا منکر اسلام با من محاجه می‌کند و به هیچ وجه از کج‌بحثی خود دست‌برنمی‌دارد، به وی می‌گویم که به تو هیچ سودی از این بحثت نخواهد رسید؛ تو خالصانه به خدا ایمان بیاور و در اثر آن، خدا تو را رستگار خواهد کرد؛ امّا، از این سخن منظورم این نمی‌باشد که بدون متابعت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رستگاری امکانپذیر است، بلکه منظورم این است که کسی که با صدق کامل به خدا ایمان بیاورد، خدا به وی توفیق پذیرش اسلام را می‌دهد و دلش را برای ایمان آوردن به پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌گشاید. این امر را به تجربه دیده‌ام که یک نیکی، توفیق نیکی دیگر را می‌بخشد و یک کار نیک، قدرت کار نیک دیگر را فراهم می‌کند. در تذکرة الاولیا حکایتی عجیبی مسطور است که یکی از بزرگانِ اهل الله می‌فرماید که یکبار این اتفاق

عجیب افتاد که چند روز متوالی باران شدیدی بارید. پس از پایان باران، من به پشت بام برای انجام کاری رفتم. همسایهٔ من یک پیرمرد آتش‌پرست بود که آن زمان بر پشت بام خود برای پرندگان دانه می‌ریخت. من از او علت این کار را پرسیدم. گفت: پرندگان از چند روز (پیش) به سبب باران گرسنه‌اند و من دلم برای آنها سوخت، لذا این دانه‌ها را برایشان می‌ریزم تا ثواب کسب کنم. به او پاسخ دادم که ای پیرمرد! این فکر تو اشتباه است. تو آتش‌پرستی و مشرک هستی و به مشرک هیچ ثوابی داده نمی‌شود. پس از گفتن این سخن، از پشت بام پایین آمدم. پس از مدتی به حج رفتم و به مکه معظمه رسیدم. هنگامی که در حال طواف کردن بودم، در پشت خود همان پیرمرد را دیدم که مشرّف به اسلام شده و در حال طواف کردن است. وی به من گفت: آیا ثواب آن دانه‌هایی که برای پرندگان ریختم، عاید من شده یا نه؟ بنابراین، اگر ریختن دانه برای پرندگان می‌تواند موجب سوق دادن به اسلام گردد در این صورت شخصی که صادقانه به آن پادشاه راستین و قادر حقیقی ایمان بیاورد، آیا از اسلام محروم خواهد ماند؟ هرگز.

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست

شایان ذکر است که اولاً، توحید بدون پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طور کامل حاصل نمی‌شود. هم‌اینک بیان کرده‌ایم که بدون آینهٔ وحی نبوت، صفاتِ خداوند متعال که از ذاتش جدانشدنی هستند، نمی‌توانند مشاهده شوند. تنها پیامبر آن صفات را به نمایش می‌گذارد. علاوه بر این، اگر به فرض محال، به طور ناقص توحید حاصل

هم شود، آن توحید نمی‌تواند از آلایش شرک پاک باشد، مگر این که خداوند متعال همان متاع ناخالص را پذیرفته، به اسلام سوق دهد. زیرا آنچه به انسان از خداوند متعال به واسطهٔ پیامبر داده می‌شود، آب آسمانی است و در آن هیچ فخر و تکبرِ انسان وجود ندارد؛ امّا، انسان هر آنچه را که با کوشش خود به دست می‌آورد، در آن به حتم آلایش شرک پدیدار می‌شود. بنابراین، همین حکمت بود که پیامبران برای تعلیم توحید برانگیخته می‌شده‌اند. خداوند متعال این امر را تنها برای عقل انسانی رها نکرد تا اینطور توحید خالص بماند و شرکِ تکبر انسانی با آن مخلوط نشود. به همین دلیل است که فیلسوفانِ گمراه به توحید خالص دست پیدا نکردند، چراکه آنها گرفتار تکبر و عجب و رعونت ماندند. توحید خالص نیستی را می‌طلبد و آن نیستی نمی‌تواند حاصل شود مگر اینکه انسان با صدق دل این امر را درک کند که تلاش و کوششم در این کار هیچ نقشی ندارد، و این فقط انعام الهی است. مثلاً شخصی تمام شب بیدار می‌ماند و خود را به زحمت افکنده و مزرع خود را آب می‌دهد و شخص دوم تمام شب می‌خوابد و ابری می‌آید و مزرعش را خوب آبیاری می‌کند، اکنون می‌پرسم آیا این هر دو فرد در عملِ سپاسگزاری از خدا یکسان خواهند بود؟ هرگز، بلکه آن کسی که مزرعش بدون هیچ رنج و تلاش آبیاری شد، بیشتر شکر و سپاس را به جای خواهد آورد. به همین خاطر در کلام خداوند متعال بارها آمده است که از آن خدا تشکر کنید که پیامبران را مبعوث نمود و به شما توحید آموخت.

سوال نهم

نسبت به افرادی که با حسن نیت با حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت می‌کنند یا آن‌حضرت را تکذیب می‌نمایند، امّا، قائل به توحید الهی هستند و اعمال نیک انجام می‌دهند و از اعمال زشت دوری می‌جویند، چه عقیده باید داشت؟

پاسخ: حسن نیت انسان با اطمینان قلبی‌اش ثابت می‌شود و چون اطمینان قلبی بجز اسلام در هیچ دینی دیگر امکانپذیر نیست، لذا حسن نیتش از کجا ثابت می‌شود؟ مثلاً حالِ دین مسیحیت این است که در آن مسیحیان آشکارا انسانی را خدا قرار می‌دهند، انسان هم آن انسانی که مورد مصایب فراوان قرار گرفت.[1] همین‌طور اتباع دین آریه

---

[1] آیا هیچ وجدان یا نور قلب می‌تواند این امر را بپذیرد که انسانی عاجز که نتوانست از پیامبران پیشین ذره‌ای هم کاری بزرگتر انجام دهد، بلکه مورد ضرب و شتم یهودِ ذلیل قرار گرفت، همان انسان، خدا و خالق زمین و آسمان و کیفر دهندۀ مجرمان باشد و آیا هیچ خردمندی می‌تواند قبول کند که خدای قادر باوجود داشتن قدرت‌های بی‌نهایت خود، باز نیازمند کمک کسی دیگر باشد؟! ما نمی‌توانیم بفهمیم که عیسی چه جور خدایی بود که برای نجات خود تمام شب با گریه و ناله دعا کرد. تعجب‌انگیز است که وقتی هر سه خدا در درون او بودند، آن خدای چهارم کدام بود که در پیشگاهش تمام شب با آه و زاری دعا کرد و دعایش هم مستجاب نشد. چطور می‌توان نسبت به چنین خدایی امیدوار بود که یهود ذلیل بر وی غالب آمدند و او را مادامی که روی صلیب نکشیدند، رها نکردند. آریایی‌ها که گویی اصلاً خدایی ندارند چون آنها خودشان ازلی ابدی هستند. آیا این هدایت می‌تواند موجب اطمینان قلبی انسان گردد؟ اما اسلام آن

سماج بر وجود خدای خود هیچ دلیلی ندارند، زیرا مطابق عقیده‌شان، خدا خالق نیست و با نگاه به مخلوق هم نمی‌توان خالق را شناخت. دینشان حاکی از این است که خدای تعالی معجزات را نشان نمی‌دهد و در دوران *ویدا* هم نشان نداد تا بدین طریق بر خدایشان برهانی اقامه شود. آنها بر این امر هیچ دلیل و مدرکی ندارند که صفاتی که به خدای خود نسبت می‌دهند مثلاً علم غیب، شنیدن، سخن گفتن، توانا و بخشاینده بودن و غیره در واقع در او وجود دارند. بنابراین پرمیشرشان خدای فرضی و خیالی است و همین حال مسیحیان است. بر الهام خدای آنان مهر زده شده، پس با ایمان به چنین خدایی چطور می‌تواند اطمینان قلبی حاصل شود؟ کسی که به خدای خود ایمان کامل ندارد، چطور می‌تواند او را دوست بدارد و چطور می‌تواند خود را از شرک پاک سازد؟ خداوند متعال در اتمام حجتِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود هیچ دقیقه‌ای فرو نگذاشته است. آن‌حضرت مثل آفتاب آمدند و نور خود را از هر لحاظ نشان دادند؛ بنابراین کسی که از آن آفتاب حقیقی روی بگرداند، خیر نخواهد دید. ما نمی‌توانیم دربارهٔ او بگوییم که او حسن نیت دارد. آیا کسی که جذامی است و جذام اعضایش را خورده، می‌تواند بگوید که من جذامی نیستم یا نیازی به درمان ندارم؟ چنانچه چنین بگوید، آیا می‌توانیم درمورد او بگوییم که او حسن نیت دارد؟ به علاوه، چنانچه به فرض شخصی در دنیا باشد

خدا را تقدیم می‌کند که فطرت انسانی و تمام پیامبران بر آن اتفاق نظر دارند و آن خدا بر عابدانِ کاملِ اسلام قدرت‌های خود را نشان می‌دهد. [مؤلف]

که باوجود حسن نیت کامل خود و تلاش و سعی فراوان، چنانکه برای حصول دنیا می‌کند، نتوانست به حقانیت اسلام پی ببرد، حساب او با خدا است؛ امّا، ما در تمام عمر خود چنین انسانی ندیده‌ایم.[1] بنابراین، این امر را به طور قطعی از محالات می‌دانیم که احدی بتواند از روی عقل و انصاف، دینی دیگر را بر اسلام ترجیح دهد. انسان‌های نادان و جاهل، از تعلیم نفس امّاره یاد می‌گیرند که توحید به تنهایی کافی است و هیچ نیازی به پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست. امّا، لازم به یادآوری است که مادر توحید، پیامبر می‌باشد که توحید از او متولد می‌شود و به هستی خداوند متعال تنها توسط او می‌توان پی برد. بیشتر از خداوند متعال چه کسی اتمام حجت را می‌داند؟ وی برای اثبات حقانیت پیامبر اکرمِ خود صلی الله علیه و آله و سلم زمین و آسمان را مملو از نشانه‌ها نموده است و در عصرحاضر نیز با مبعوث کردن این خادمِ ناچیز، هزاران نشانه در تصدیق حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نمایش گذاشته است و این نشانه‌ها بسان باران می‌بارند. در این صورت در اتمام حجت چه کمی و کوتاهی باقی ماند؟ کسی که عقل مخالفت کردن را دارد چرا نمی‌تواند درمورد راه موافقت بیندیشد؟ و آنچه را که در شب می‌بینند چرا در روز روشن نمی‌تواند ببیند؟ در حالی که راه تصدیق نسبت به راه‌های تکذیب

---

[1] دین اسلام آنقدر مطابق فطرت انسانی است که حتی هندوی جاهل و بیسواد نیز می‌تواند صداقت و حقانیت آن را در ظرف دو دقیقه بفهمد، چراکه تمامی عقایدی که اقوام دیگر در مقابل اسلام قبول کرده‌اند، قابل شرم و مایهٔ خنداندن انسان اندوهگین است. [مؤلف]

بسیار آسانتر است. آری، کسی که بسان انسانی دیوانه است و از قوای انسانی بهرۀ کمی برده است، حساب او را باید به عهدۀ خدا سپرد؛ دربارہ‌اش نمی‌توانیم چیزی بگوییم چون حسابش بسان انسان‌هایی است که در خردسالی و در کودکی می‌میرند. امّا، تکذیب کنندۀ شریر نمی‌تواند این عذر را بیاورد که من با حسن نیت دست به تکذیب زدم. اگر وی توانایی درک مسئله را دارد، امّا، از روی شرارت آن را تکذیب می‌کند، چطور می‌تواند معذور باشد؟ اگر احدی با دیدن نور آفتاب بگوید که روز نیست بلکه شب است، آیا می‌توانیم عذرش را بپذیریم؟ همین طور دربارۀ کسانی که عمداً و دانسته به محاجه می‌پردازند و نمی‌توانند دلایل اسلام را رد کنند، آیا می‌توانیم دربارۀشان گمان کنیم که معذورند؟ اسلام دین زنده است و کسی که می‌تواند زنده را از مرده تشخیص دهد، چطور می‌تواند اسلام را رها کند و دین مرده را بپذیرد؟[1] خداوند متعال در تایید اسلام در عصرحاضر نیز نشانه‌های بزرگ را نشان می‌دهد و در این راستا من خودم صاحب تجربه‌ام و می‌بینم که اگر در مقابل من اقوام سایر جهان جمع شوند و این امر را امتحان کنند که خداوند متعال به چه کسی اخبار غیبی می‌دهد و دعاهای چه کسی را مستجاب می‌کند و از چه کسی حمایت می‌نماید و برای چه کسی نشانه‌های بزرگ را می‌نمایاند، من پس از سوگند خداوند متعال می‌گویم که بر همۀ آنها غالب خواهم شد. آیا کسی هست که در این امتحان، مقابل من بیاید؟ خداوند متعال بدین دلیل

---

[1] کسی که بدون دلیل انسانی را خدا قرار می‌دهد یا بدون دلیل خالق بودن خدا را رد می‌کند، نمی‌تواند دلایل آشکار و روشن حقانیت اسلام را درک کند. [مؤلف]

هزاران نشانه به من داده است که دشمن پی ببرد دین اسلام برحق است. من برای خود هیچ عزت و احترامی نمی‌خواهم، بلکه عزت و احترام آن کسی را می‌خواهم که به خاطرش فرستاده شده‌ام. برخی نادانان می‌گویند که بعضی پیشگویی‌ها به حقیقت نپیوسته است و از روی جهالت خود، چنانکه انسان‌های شرور در دوران پیامبران پیشین می‌کرده‌اند، یکی دو پیشگویی را ذکر می‌کنند. امّا، آنها می‌خواهند روی آفتاب تف کنند و با دروغ و افترای خود سخن خود را ملمع کرده مردم را فریب دهند. آنها از سنت خدا خبر ندارند و از کتب الهی مطلع نیستند یا علم و آگاهی دارند، امّا، از روی شیطنت چنین می‌گویند. گویی نزدشان یونس پیامبر نیز دروغگو بود، چون پیشگویی قطعی‌اش که هیچ شرطی هم با خود نداشت، محقق نشد. امّا، مخالفان دو پیشگویی‌ام یعنی پیشگویی درباره آتم و پیشگویی دربارۀ داماد احمد بیگ را مکرراً مطرح می‌کنند در حالی که هر دو پیشگویی مطابق شروط خود به حقیقت پیوسته‌اند. با این پیشگویی‌ها شروطی نیز بود و به سبب آن شروط تحقق آنها به تعویق افتاد. این مردم نمی‌دانند که درمورد پیشگویی‌های عذاب، الزامی نمی‌باشد که به حتم محقق شوند و سایر پیامبران نیز به این امر اتفاق نظر دارند. من نمی‌خواهم در اینجا این پیشگویی‌ها را مفصلاً بنویسم چون کتب من پر از شرح آنهاست. آتم مطابق پیشگویی فوت کرد و احمد بیگ نیز به موجب پیشگویی فوت کرد. حال، اینان درمورد دامادش اعتراض می‌کنند و سنت خدا درمورد پیشگویی‌های عذاب را فراموش می‌کنند. چنانچه شرم و حیا و انصاف داشته باشند، دو دفتر بگیرید؛ در یک دفتر آنان

پیشگویی‌هایم را بنویسند که به نظرشان تحقق نیافته‌اند و در دفتر دوم ما آن پیشگویی‌هایی را می‌نویسیم که هیچ کسی نمی‌تواند تحقق آنها را انکار کند. آنگاه پی خواهند برد که آنان در مقابل دریایی که بی‌نهایت صاف و مصفا است، قطره‌ای را پیش می‌کشند و آن نیز فقط به گمان آنها، مصفا نیست.

خلاصه، این امر قابل تأمل است که آنها تنها بر سر دو پیشگویی جنجال بپا کرده‌اند، امّا، به جای آن دو پیشگویی، هزاران پیشگویی دیگر محقق شده‌اند و چند صد هزار نفر شاهد بر تحقق آنهایند. چنانچه آنها از خدا خوف دارند، چرا از پیشگویی‌های تحقق یافته هیچ بهره‌ای نمی‌برند. یهود نیز تاکنون اینطور نوشته‌اند که غالب پیشگویی‌های حضرت عیسی علیه السلام به حقیقت نپیوستند، مثل پیشگوییِ داده شدن دوازده تخت به دوازده حواری و پیشگویی بازگشت آن‌حضرت در همان دوران و غیره.[1] خلاصه کلام این که حجت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر تمام دنیا تمام

---

[1] در تورات این پیشگویی حضرت موسی مسطور است که وی بنی اسرائیل را تا کشور شام خواهد رساند، کشوری که در آنجا نهرهای شیر و عسل جاری است، اما این پیشگویی محقق نشد و حضرت موسی در بین راه فوت کرد و بنی اسرائیل نیز در میان راه مردند؛ تنها اولادشان به آنجا رسید. همینطور پیشگویی حضرت عیسی که به حواریانش دوازده تخت داده خواهد شد نیز اشتباه از آب درآمد. حال هر دو نبوت موسی و عیسی را انکار کنید! سید عبدالقادر جیلانی می‌فرماید: قد یوعد ولا یوفی یعنی گاهی اوقات وعده داده می‌شود اما ایفا نمی‌شود، بنابراین بر پیشگویی‌های عذاب اینقدر غوغا بپا کردن چقدر دال بر بی‌علمی و نادانی‌شان است. [مؤلف]

شده است و انوارشان بیش از آفتاب می‌درخشد. پس، چطور ممکن است که حسن نیت با انکار آن‌حضرت جمع شود؟ و از کسی که این بدعملی سر بزند و صداقت آشکار را رد کند، چطور می‌توانیم درباره‌اش بگوییم که وی اعمال نیک به جای می‌آورد. هزار و سیصد سال است که ندای اسلام بلند است و هزاران اهل کرامات و خوارق در عهدهای خود حجت را تمام کرده‌اند. آیا حجت هنوز تمام نشده است؟! آخر منکر تا چه حد می‌تواند معذور باشد؟ اینطور هم نیست که وی پس از دیدن هزاران معجزه و خرق عادت و نشانه‌های خدا و تعالیم عالی و توحید خالص[1] در اسلام، باز بگوید که هنوز من اطمینان قلبی پیدا

---

[1] افسوس، عبدالحکیم خان در گمراهی آشکار دیگری نیز گرفتار است، وی می‌گوید که در مفهوم اسلام این امر نیست که احدی به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد؛ در حالی که سایر مسلمین به این امر اتفاق نظر دارند که مادامی که به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم ایمان آورده نشود، گرویدن به اسلام هم پذیرفته نمی‌شود. به همین سبب خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: از هر امت توسط پیامبرش این پیمان را گرفتیم که هنگامی که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم متولد شوند، به ایشان ایمان بیاورید و کمکشان کنید. بر این امر دلیلی دیگر نیز هست و آن این که نامه‌هایی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای دعوت اسلام به پادشاهان مسیحی نوشته بودند، یعنی به قیصر و مقوقس و پادشاه حبشه، در آن عبارت اَسلِم تَسلِم بود یعنی اسلام قبول کنید تا سلامت بمانید، در حالی که بعضی از آن پادشاهان مسیحی موحّد بودند و قائل به تثلیث نبودند و این امر اثبات شده است. همچنین یهود نیز تثلیث را قبول نداشتند. پس با این حساب دعوت اسلام به آنها چه معنی داشت؟! آنها که از اول داخل اسلام بودند. [مؤلف]

نکرده‌ام.[1] پس از بیان بعضی امور ضروری در این ضمیمه، این رساله را به پایان می‌رسانیم. از جملهٔ آن امور ضروری یکی این است که دکتر عبدالحکیم خان در رسالهٔ خود **المسیح الدجال** و غیره به من تهمت می‌زند که من در کتاب خود این مطلب را نوشته‌ام که هرکسی که به من ایمان نیاورد، اگرچه از نام من هم خبر نداشته باشد، صرف نظر از اینکه از کشوری باشد که پیامم به آنجا نرسیده، باز کافر خواهد گشت و به دوزخ افکنده خواهد شد. این سراسر افترای دکتر نامبرده است. در هیچ کتابی یا اعلامیه‌ای چنین مطلبی را ننوشته‌ام. بر وی فرض است که کتابم را ارائه دهد که در آن این مطلب مکتوب باشد. لازم به یادآوری است که وی تنها از روی زرنگی، چنانکه عادت دارد، دربارهٔ من این افترا را زده است. این امر چنان بدیهی است که هیچ عقلی نمی‌تواند آن را قبول کند. کسی که بکلی حتی از نام من هم بی‌خبر است، چطور می‌تواند مواخذه شود. آری، این نکته را می‌گویم که چون من مسیح موعود هستم و خداوند متعال به طور عمومی بر حقانیت من از آسمان نشانه‌هایی به نمایش گذاشته است، لذا کسی که به او در علم خدا نسبت به مسیح موعود بودنم اتمام حجت شده و وی از ادعایم مطلع گشته است، قابل مواخذه خواهد بود؛ زیرا عمداً روی گرداندن از فرستادگان الهی امری نیست که بر آن مواخذه نشود.

---

[1] چطور می‌توانیم اهل اروپا را بی‌خبر از اسلام بخوانیم؛ آنها ترجمه‌های قرآن شریف را چاپ کردند، تفاسیر نوشتند، کتب احادیث را ترجمه کردند، و کتب زیادی دربارهٔ لغت عرب نیز تالیف نمودند؛ بلکه حقیقت این است که آن قدری که کتابخانه‌های اسلامی در اروپاست، در دست خود مسلمانان نیست. [مؤلف]

دادخواه این گناه من نیستم، بلکه همان کسی است که جهت تاییدش من فرستاده شده‌ام، یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم. کسی که به من ایمان نمی‌آورد، نافرمان من نیست بلکه نافرمان کسی است که درمورد آمدن من پیشگویی کرده بود.

همین‌طور عقیدهٔ من در ارتباط با ایمان آوردن به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز این است: به کسی که پیام آن حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است و وی از بعثتشان مطلع گشته و در علم خدا درباره رسالت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر وی اتمام حجت شده است، چنین شخصی چنانچه در حالت کفر بمیرد، سزاوار جهنم همیشگی (آتش جاودان) خواهد بود.

تنها خدا علم اتمام حجت دارد. آری، عقل این امر را اقتضا می‌کند که چون مردم دارای استعداد و فهم‌های مختلف هستند، لذا اتمام حجت نیز تنها به یک نحو و روش نباید صورت گیرد. کسانی که به دلیل استعداد علمی خود می‌توانند به راحتی براهین و نشانه‌های خدای تعالی را درک کنند و بشناسند، اگر رسول خدا را انکار کنند، در اولین درجهٔ کفر خواهند بود و کسانی که اینقدر فهم و علم ندارند، امّا، در علم خدا بر آنها نیز مطابق فهمشان اتمام حجت شده، آنها نیز به سبب انکار پیامبر مورد مواخذه قرار خواهند گرفت، امّا، نسبت به منکرین اول، کمتر. به هر حال، دریافتِ حال اتمام حجت بر کفرِ هر فرد به طور جداگانه وظیفهٔما نیست، بلکه وظیفهٔ اوست که عالم الغیب می‌باشد. ما می‌توانیم تنها اینقدر بگوییم که بر هر کسی که برای او

نزد خدا اتمام حجت صورت گرفته و وی در نگاه او منکر قرار گرفته است، سزاوار مواخذه خواهد بود. آری، چون اساس شریعت بر ظاهر است لذا ما نمی‌توانیم منکر را مومن بگوییم و این را هم نمی‌توانیم بگوییم که او از مواخذه مبرّا است. کافر هم به عربی به انسان منکر می‌گویند، چرا که کلمه کافر در مقابل مومن است، و کفر دو نوع است:

«۱» اول این که شخصی اسلام را انکار کند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیامبر خدا قبول نکند. «۲» دوم این که او مسیح موعود را نپذیرد و باوجود اتمام حجت او را دروغگو تلقی کند، درحالی که خداوند متعال و پیامبرش به ایمان آوردن به او تاکید کردند و در کتب پیامبران پیشین نیز برای ایمان به او تاکید شده است. بنابراین، کافر در واقع همان کسی است که منکر فرمان خدا و پیامبر می‌باشد. چنانچه با دقت و تأمل بررسی شود، این هر دو نوع کفر، در حقیقت یکی هستند؛ زیرا کسی که باوجود شناختن او، دستور خدا و پیامبرش را قبول نمی‌کند، به موجب نصوص صریح قرآن شریف و حدیث، خدا و پیامبر را نیز قبول نمی‌کند. هیچ شکی نیست کسی که بر او در نزد خدا از لحاظ قسم اولِ کفر یا قسم دومِ کفر اتمام حجت صورت گرفته، روز قیامت مورد مواخذه قرار خواهد گرفت. شریعت اسلامی [که بنای اوامر آن بر ظاهر است] بر آن کسی که نزد خدا بر او اتمام حجت صورت نگرفته، درحالی که تکذیب کننده و منکر است، نیز نام کافر نهاده است. ما نیز در پیروی از شریعت، وی را با نام کافر خطاب می‌کنیم؛ امّا، وی در نزد خدا به موجب آیه لَا يُكَلِّفُ اللَّـهُ

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا[1]سزاوار مواخذه نخواهد بود. آری، ما این اختیار را نداریم که نسبت به وی حکم رستگاری بدهیم. حساب او با خداست و ما هیچ دخلی در آن نداریم. چنانکه هم‌اینک بیان کرده‌ام این مطلب را تنها خدا می‌داند که بر چه کسی باوجود دلایل عقلی و نقلی و تعالیم عالی و نشانه‌های آسمانی هنوز اتمام حجت نشده است. ما نباید با ادعا بگوییم که بر فلان شخص حجت تمام شده است، چراکه از باطنش آگاه نیستیم. چون قصد هر پیامبرِ خدا از اقامهٔ انواع دلایل و نشان دادن نشانه‌های آسمانی این می‌باشد که حجت خود را بر مردم تمام کند و خداوند متعال نیز در این راستا تاییدش می‌کند، لذا کسی که چنین ادعا می‌کند که *بر من حجت تمام نشده است*[2]، خود مسئول انکار خویش است و بار ثبوت آن نیز به گردن خود اوست و خود او پاسخگوی این امر خواهد بود که باوجود دلایل عقلی و نقلی و تعالیم

---

[1] بقره: ۲۸۷

[2] در اینجا این امر را نیز باید بررسی کرد که شخصی دینی را که انتخاب کرده است، آن دینش در مقابل اسلام چه نوع توحید و عظمت خداوند متعال را عنوان می‌کند. عجیب است کسانی که در دینشان نه عظمت خدا و نه توحیدش و نه راه شناخت او وجود دارد، چطور می‌توانند بگویند که بر ما حجت دین اسلام تمام نشده است. یک انسان مسیحی که انسانی عاجز را خدا قبول دارد یا پیرو دین آریه که مطابق عقیده‌اش نه خدایش خالق است و نه می‌تواند با ارائه نشانه‌ها وجود خود را به ثبوت برساند، چطور می‌تواند بگوید که دینم نسبت به اسلام خوبتر است. آیا وی جهت ارائه خوبی دین خود نیوگ را تقدیم خواهد کرد. نیوگی که در آن باوجود زنده بودن همسر، زنی می‌تواند با کسی دیگر جهت بچه‌دار شدن نزدیکی کند. [مؤلف]

عالی و نشانه‌های آسمانی و هر نوع راهنمایی چطور بر وی اتمام حجت نشده است. این بحث کاملاً بیهوده و خیالی است که گمان کنیم برکسی حجت تمام شود و باوجود این که بر اسلام مطلع است و آن را رد می‌کند، باز رستگار خواهد شد. در چنین بحثی به خداوند متعال اهانت می‌شود و خلف وعده‌اش صورت می‌گیرد، زیرا در این امر کسرشأنِ آن خدای تواناست که پیامبرش را مبعوث کرد، و باوجود آن که وعده داده بود که من حجت را بر مردم تمام خواهم کرد باز نتوانست بر تکذیب کنندگان حجت خود را تمام کند و مردم هم پیامبرش را تکذیب نمودند و هم رستگار شدند. هنگامی که به آن نشانه‌های خداوند متعال نگاه می‌کنیم که برای تایید اسلام ارائه داد و دلایل عقلی و نقلی‌اش را بررسی می‌کنیم، هزاران خوبی که در اسلام می‌یابیم، در ادیان اقوام دیگر پیدا نمی‌کنیم و بابِ بازِ پیشرفت به سوی خدا را تنها در اسلام می‌بینیم و ادیان دیگر را در حالتی می‌یابیم که یا گرفتار مخلوق‌پرستی‌اند یا خداوند متعال را به عنوان خالقِ کل و مبدءکل و سرچشمهٔ کلِ فیوض قبول ندارند. بنابراین، بر آن افرادی بسیار تاسف می‌خورم که در دنیا این سخنان بیهوده را نشر می‌دهند که کسی که از اسلام مطلع است ولی بر وی اتمام حجت نشده، رستگار خواهد شد. بدیهی است که نپذیرفتن وقایع صحیح اگرچه عمداً هم نباشد، باز ضرررسان می‌باشد. مثلاً، اطبا اعلام کردند که با زن آتشکزده نزدیکی نکنید و اگر شخصی با آن زن نزدیکی کرد و گفت که من از این اعلامیه خبر نداشتم، پس چرا به آتشک مبتلا شدم، سخنی

بی‌فایده گفته است. باوانانک صاحب راست گفته است: *مندے کمیں نانکا جد کد مندا اہو.*[1]

ای نادانان! وقتی که خداوند متعال مطابق سنت خویش، حجت دین قویم خود را تمام کرده است، اکنون دیگر چه نیازی است که در آن، شبهاتی ایجاد کنید و باوجود اتمام حجتِ خداوند متعال دلایل بیهوده‌ای را بیاورید. چنانچه در علم خدا کسی در واقع اینگونه باشد که بر وی حجت تمام نشده است، حساب او با خداست و ما نیازی به بحث و جدل درباره‌اش نداریم. آری، کسی که از اسلام کاملاً بی‌خبر است و در حالت بی‌اطلاعی بمیرد، معذور است، چنانکه کودک نابالغ یا مجانین یا اهالی کشوری که در آنجا دعوت و پیام اسلام نرسیده، معذورند.

از موارد قابل ذکر دیگر اینکه عبدالحکیم خان به پیروی از افراد همجنس دیگر خود به من این اتهام را زده است که من دروغ گفته‌ام و دجالم و حرامخور و خاینم، و در رساله خود المسیح الدجال عیب‌های گوناگون مرا برمی‌شمرد و نامم را شکم‌پرست، نفس‌پرست، متکبر، دجال، شیطان، جاهل، مجنون، دروغگو و کذاب، حرامخوار تنبل، عهدشکن،و خاین نهاده است و چندین عیب دیگر نیز به من زده است که در کتابش المسیح الدجال مسطور است. یهود تمامی این عیوب را هنوز به حضرت عیسی نسبت می‌دهند. بنابراین، مایۀ خوشحالی است که یهودِ این امت نیز همان عیوب را به من زده‌اند. نمی‌خواهم به تمام

---

[1] یعنی ای نانک! عاقبتِ کارهای زشت، بد است. [مؤلف]

آن اتهامات و دشنام‌ها پاسخ دهم، بلکه تمام این سخنان را به خدا می‌سپارم، چنانچه من همانگونه هستم که عبدالحکیم و همجنسانش متوجه شده‌اند، در آن صورت چه کسی بزرگتر از خداوند متعال دشمنم خواهد بود؟ و اگر من نزد خداوند متعال این طور نیستم آنگاه طریق بهتر را همین می‌دانم که پاسخ به این سخنان را به عهدهٔ خدا بسپرم. سنت الله از همیشه همین‌طور بوده است که هنگامی که مرافعه‌ای درباره یکی از پیامبرانش باشد در روی زمین حل و فصل نشود، خداوند متعال آن را به دست خود می‌گیرد و خود حکم و داوری می‌کند. چنانچه کسی از مخالفان نسبت به این تهمت‌ها تأمل و تعمق کند، از این اتهاماتشان نیز کرامتم ثابت می‌شود که وقتی من چنان شریر و ظالم هستم که از بیست و پنج سال (پیش) به خدا دروغ می‌بندم و شبانگاه از طرف خود دو یا چهار سخن درمی‌آورم و صبحگاه می‌گویم که آن الهام خداست، و به مخلوق خدا نیز این ظلم را می‌کنم که هزاران روپیه‌شان را با خیانت می‌خورم و تعهدات خویش را می‌شکنم و دروغ می‌گویم و جهت نفس‌پرستی به آنها ضرر می‌رسانم و تمام عیوب دنیا را در خود جمع کرده‌ام، به جای خشم و غضب خدا، رحمت خدا بر من نازل می‌شود. هر نقشه‌ای که دشمنانم جهت نابودی من می‌کشند، خداوند متعال آنان را در آن ناکام و نامراد می‌گرداند. به سبب این هزاران گناه و افترا و ظلم و حرامخوری نه صاعقه‌ای بر من نازل می‌شود و نه در زمین فرو می‌روم؛ بلکه برعکس، خداوند متعال در برابر تمام دشمنان به من یاری می‌رساند همان‌طور که در حملات

عدیده‌شان مرا از حملاتشان محفوظ داشت[1] و باوجود صدها هزار مانع، چندین صد هزار نفر را به جماعتم ملحق نمو. پس، اگر این کرامت نیست، پس چیست؟ اگر نظیر آن نزد مخالفان هست، باید آن را ارائه دهند وگرنه بجز این چه بگوییم که لعنت الله علی الکاذبین. آیا آنها نزد خود هیچ نظیر مفتری بیست و پنج ساله‌ای را دارند که باوجود این مدت افترا، صدها نشانهٔ تایید و نصرت الهی نیز به وی داده شده باشد و از تمامی حملات دشمنان نیز در امان نگاه داشته شده باشد. اگر صادق هستید، نظیر آن را بیاورید.

---

[1] در دادگاه کاپیتان دگلس، معاون مامور عالی رتبه [Deputy Commissioner] علیه من پرونده قتل تشکیل دادند. خداوند متعال از آن توطئه مرا محفوظ داشت و خبر برائتم را از پیش به من داد و در مرافعهٔ تخلف از قانون پست که کیفرش شش ماه حبس بود نیز مرا از کیفر آن مصون داشت و از برائت آن نیز به من از پیش خبر داد؛ همینطور مخالفانم در دادگاه مستر دوئی معاون مامور عالیرتبه پروندهٔ مرافعهٔ کیفری علیه من تشکیل دادند. خداوند متعال از آن نیز مرا نجات داد و خبر برائت را از پیش به من داد و دشمنان در اهداف خود ناکام ماندند. سپس شخصی به نام کرم دین یک پروندهٔ مرافعهٔ کیفری در دادگاه قاضی جهلم به نام سنسار چند تشکیل داد که از آن نیز تبرئه شدم و خداوند متعال دربارهٔ آن هم از پیش به من خبر داده بود. سپس همین کرم دینِ مذکور، علیه من در دادگاه گورداسپور پروندهٔ کیفری مطرح کرد که در آن نیز تبرئه شدم و خداوند متعال خبر برائتم را از پیش به من داد. این طور دشمنان هشت حمله به من کردند و در همهٔ این هشت حمله ناکام و نامراد ماندند و آن پیشگویی خداوند متعال محقق شد که بیست و پنج سال پیش در براهین احمدیه نوشته بودم که ینصرک الله فی مواطن [خدا تو را در مواضع مختلف نصرت و یاری خواهد داد. مترجم] آیا این کرامت نیست؟ [مؤلف]

خلاصه کلام این که اکنون دعوا و نزاع ما و مخالفان ما به متنها رسیده است و خداوند متعال که مرا فرستاده است، دیگر خود این مرافعه را داوری خواهد کرد. چنانچه من صادق هستم، لازم است که آسمان برای من چنان شهادت زبردستی دهد که بدن انسان از آن به لرزه بیفتد، و اگر من از بیست و پنج سال (پیش) مجرم هستم، در این صورت کسی که تا این مدت طولانی به خدا افترا زده باشد چطور می‌تواند از قهر خدا مصون بماند! آنگاه اگر همهٔ شما دوست من هم بشوید، باز من هلاک می‌شوم چراکه دست خدا مخالف من است.

ای مردم! به یاد داشته باشید که من دروغگو نیستم، بلکه مظلومم، و مفتری نیستم بلکه صادقم؛ بر مظلوم بودنم مدت مدیدی گذشته است. این همان سخنی است که بیست و پنج سال پیش خداوند متعال فرموده بود و در براهین احمدیه چاپ شد. آن الهام این است: *در دنیا بیم دهنده‌ای آمد امّا، دنیا او را قبول نکرد، ولی خدا او را قبول خواهد کرد و با حملات شدیدی حقانیتش را به نمایش خواهد گذاشت.* این الهام متعلق به زمانی است که نه هیچ دعوتی درکار بود و نه هیچ منکری وجود داشت. این کلمات تنها در صورت پیشگویی بود که آخوندهای مخالف آنها را محقق کردند. پس آنان هر چه خواستند، انجام دادند. اکنون هنگام تحقق بخش دوم این پیشگویی، یعنی این جمله است که امّا، *خدا او را قبول خواهد کرد و با حملات شدیدی حقانیتش را به نمایش خواهد گذاشت.*

افسوس که آنها از نشانه‌های خداوند متعال که آشکارا به وقوع پیوستند، هیچ بهره‌ای نبردند و برخی از نشانه‌هایی را که درست

درکشان نکردند، مایهٔ اعتراضات خود ساختند. لذا می‌دانم که اکنون دیگر داوری خداوند متعال دیر نیست. زیرِ آسمان بسی ظلم و ستم روا داشته شد؛ این مردم با مامور خدا هرچه خواستند، کردند و هر چه خواستند به وی گفتند. عجیب است که عبدالحکیم خان در رسالهٔ ذکر الحکیم خود در صفحه ۴۵ دربارهٔ من می‌نویسد: "*نسبت به شما هیچ نلغزیدم؛ ایمان دارم که شما مثیل مسیح هستید و مسیح هستید و مثیل پیامبرانید.*" سپس در همین کتاب صفحه ۱۲ سطر ۱۵ الی ۲۰ در تصدیق من عبارتی می‌نویسد که آن را با رنگ سیاه و درشت می‌نویسیم: " **آخوندی به نام محمد حسن بیگ پسرخاله‌ام به شدت مخالف آن‌حضرت بود. دربارهٔ وی در خواب به من خبر دادند که چنانچه وی مخالفت با مسیح زمان را ادامه دهد، از طاعون هلاک خواهد شد. منزل او خارج از شهر در هوای باز و مکانِ گشاده‌ای بود. این خواب را برای برادر تنی و عمو و فامیل‌های دیگرش تعریف کرده بودم، و سپس بعد از یک سال وی از طاعون مرد.** " [ر.ک به رساله ذکر الحکیم صفحه ۱۲ از عبدالحکیم خان] اکنون ببینید که این مرد از یک طرف به مسیح موعود بودنم اقرار می‌کند و نه تنها اقرار می‌کند بلکه برای تصدیق من رؤیای خود را نیز تعریف می‌کند که به حقیقت هم پیوست.

سپس در پایان همین رساله و نیز در رساله المسیح الدجال نامم را دجال و شیطان می‌نهد و مرا خاین و حرامخوار و دروغگو خطاب می‌دهد. عجیب است که عبدالحکیم در این دو بیان متناقض و متضاد چند روز هم فاصله نینداخت؛ از طرفی به من مسیح موعود گفت و با

خواب خود مرا تصدیق کرد و از طرف دیگر همزمان مرا دجال و دروغگو نیز خواند. برایم هیچ مهم نیست که چرا این کار را کرد امّا، همه باید بدانند که حالت این شخص مثل انسانی است که حواس خود را از دست داده است، و به همین دلیل تضاد آشکار در کلامش وجود دارد. از طرفی مرا صادق می‌خواند، بلکه در تصدیق من خواب صادق خود را نیز بیان می‌کند که به حقیقت پیوست و از طرف دیگر نیز مرا از تمام کافران بدتر تلقی می‌کند. آیا تناقضی بزرگتر از این هم ممکن است؟ می‌بایست دربارهٔ عیوبی که به من نسبت می‌دهد، تفکر و تأمل به خرج می‌داد که وقتی حقانیتم از روی خوابِ خود او، برایش آشکار شده و خداوند متعال جهت تصدیق من حسن بیگ را مطابق خوابش در اثر طاعون هلاک کرد[1] در آن صورت آیا خداوند متعال جهت تایید یک دجّال وی را کشت؟ و آیا خدا از این عیب‌های من خبر نداشت که وی پس از بیست سال به آنها آگاه شده است؟[2] این عذرش پذیرفته نخواهد شد که ممکن است خواب‌های شیطانی دیده باشد و این نیز

---

[1] اکنون بر عبدالحکیم واجب است که بر قبر محمد حسن رفته و گریه کند که ای برادر! تو در کار تکذیب خود صادق و محق بودی و من دروغگو. از گناهم بگذر و از خدا سوال کن و به من خبر بده که او چرا برای انسانی دروغگو و دجّال، تو را هلاک نمود؟ [مؤلف]

[2] این امر نیز قابل تأمل است که کسی که تا بیست سال در تحریر و تقریر خود مرا تایید می‌کرد و با مخالفان بحث و مناظره می‌کرد، حال، پس از بیست سال از چه چیز جدیدی مطلع شده است؟ و عیوبی که به من نسبت داده است، همان عیب‌هایی است که قبلاً وی خود به آنها پاسخ می‌داد. [مؤلف]

خوابی شیطانی بود، چرا که می‌توانیم قبول کنیم که محتمل است وی به سبب مناسبت فطری خود خواب‌های شیطانی ببیند و الهامات شیطانی نیز دریافت کند[1] امّا، نمی‌توانیم قبول کنیم که این خواب مزبورش شیطانی است، چراکه به شیطان قدرت هلاک کردن کسی داده نشده است. آری، آن خوابها و الهاماتش شیطانی‌اند که اکنون در حالت مخالفت با من به وی القا می‌شوند، چراکه همراه آنها هیچ قدرت الهی وجود ندارد و لذا وی باید تلاش کند که شیطان از او دور شود.

و از جملهٔ امور قابل ذکر یکی این است که عبدالحکیم در رسالهٔ خود المسیح الدجال بسان مخالفان دیگر خواست که عامهٔ مردم را اینطور فریب دهد که ثابت کند پیشگوییهایم اشتباه از آب درآمده‌اند

---

[1] این نیز نشانهٔ مخبط الحواس بودن عبدالحکیم است که این خواب خود را خواب شیطانی قرار می‌دهد، درحالی که در آن، خبر از مرگ محمد حسن بیگ داده شده بود و وی مطابق آن خبر مرد. به نظر می‌رسد که جوشش مخالفت، عقلش را از او سلب نموده است. خوابی را که وقایع، صادق اثبات کرد و از جانب خدا بودن آن را مهر زد، چطور می‌تواند خواب شیطانی قرار دهد. خواب‌های دروغین و نفسانی، خواب‌هایی است که اکنون وی مخالف خواب مزبورش می‌بیند و بر آنها هیچ مهر صداقت وجود ندارد. اما، در آن خوابِ تحقق یافته، شیطان ذره‌ای هم دخالت نداشت، چراکه این خواب با واقعه‌ای هیبتناک محقق شد. محیی و ممیت نام خدا است نه شیطان. گفتنی است که از این خوابِ صادق هیچ فضیلت و برتری عبدالحکیم ثابت نمی‌شود، چون در زمان حضرت یوسف، فرعون نیز خواب صادق دیده بود و کافران بزرگی نیز گاهی اوقات خواب‌های راستین می‌بینند. مقربان الهی با کثرت اخبار غیبی و نصرت خاص الهی شناخته می‌شوند نه از روی یکی دو خواب. [مؤلف]

و برای این منظور پیشگویی درمورد عبدالله آتم و پیشگویی دربارۀ داماد احمد بیگ و پیشگویی راجع به مولوی محمد حسین بتالوی و رفقایش را تعریف می‌کند و ادعا می‌کند که آنها به حقیقت نپیوسته‌اند. امّا، من دربارۀ این پیشگویی‌ها بارها نوشته‌ام که آنها مطابق سنت الله محقق شده‌اند. پیشگویی درمورد عبدالله آتم و احمد بیگ و دامادش را صدها بار بیان کرده‌ام که این هر دو پیشگویی شرطی بودند. درباره عبدالله کلمات پیشگویی این بودند که وی ظرف پانزده ماه هلاک خواهد شد به شرط اینکه به حق رجوع نکند؛ در پیشگویی این نیز گفته نشده بود که وی به طور ظاهری مسلمان نیز شود. رجوع کلمه‌ای است که به دل مربوط است[۱] و وی در همان مجلسی که در آن شصت یا هفتاد نفر حضور داشتند، پس از شنیدن این پیشگویی رجوع خود را ابراز نمود؛ یعنی هنگامی که برایش پیشگویی را تعریف کردم و گفتم که تو در کتاب خویش به پیامبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم دجال گفته‌ای و در کیفر آن، خدا این پیشگویی را فرموده است که زندگی‌ات در ظرف پانزده ماه به پایان خواهد رسید، رنگش پرید و زبان خود را بیرون آورد و با هر دو دست گوش‌های خود را گرفت و با صدای بلند گفت که من هرگز حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را

---

[۱] چنانچه درمورد کسی این پیشگویی شده باشد که وی در ظرف پانزده ماه به بیماری جذام مبتلا خواهد شد و سپس وی به جای پانزده ماه در بیست ماه به بیماری نامبرده مبتلا شود و بینی و تمام اعضای بدنش نابود شوند، آنگاه آیا گفتن این درست خواهد بود که آن پیشگویی محقق نشده است؟ باید به واقعۀ اصلی نگاه کرد [که تحقق یافته یا نه] [مؤلف]

دجال نخوانده‌ام.[1] در آن مجلس یکی از حضار مسلمان، رئیس امرتسر بود و علی الخصوص از میان مسیحیان دکتر مارتن کلارک هم حضور داشت که بعداً علیه من دادخواست اقدام به قتل داد. از همهٔ اینها پس از دادن سوگند خدا باید پرسید که آیا این رویداد به وقوع پیوست یا نه. و اگر در حقیقت این کلمات از زبان عبدالله آتم درآمده بودند، در آن صورت باید اندیشید که آیا این کلمات مبتنی بر شرارت و شیطنت بودند یا مبنی بر عجز و نیاز و رجوع؟ من از این قبیل کلمات عجز و نیاز را در تمام عمرم از زبان هیچ مسیحی نشیده‌ام؛ بلکه غالب کتبشان را مملو از دشنام به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دیدم. پس در این صورت وقتی شخص مخالف در اثنای مناظره اینقدر با تواضع و فروتنی دجال گفتن خود را انکار کرد و تا پانزده ماه سکوت پیشه کرد، بلکه در این مدت گریه و ناله هم می‌کرد، آنگاه آیا وی در نزد خداوند متعال سزاوار این نگشت که مطابق شرطِ خود، به او سودی برساند.[2] علاوه بر این، وی برای مدت زیادی هم زندگی نکرد، بلکه

---

[1] از این کلمات به وضوح برمی‌آید که عبدالله آتم از دجال گفتن برگشته بود و موجب اصلی پیشگویی نیز همین کلمه بود. [مؤلف]

[2] این نکته نیز درخور توجه است که هم درباره عبدالله آتم و هم دربارهٔ لیکرام پیشگویی مرگ شده بود، اما عبدالله آتم عجز و نیاز ارائه داد و لذا مرگش از موعد اصلی، چند ماه تاخیر افتاد. لیکرام پس از شنیدن پیشگویی، جسارت و گستاخی از خود نشان داد و در بازارها و مجامع، پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام می‌داد، لذا قبل از این که موعد اصلی پیشگویی به پایان برسد، مواخذه شد و هنوز یک سال از موعدش مانده بود که کشته شد. خداوند متعال

پس از چند ماه فوت کرد. وی پس از پیشگویی هیچ گستاخی و شرارت از خود نشان نداد و آنچه به او نسبت می‌دهند، افترای خود مسیحیان است. خلاصه، پیشگویی اصلی دربارۀ مرگ او بود و وی مطابق آن در حیاتم مرد. خدا بر عمرم افزود و زندگی‌اش را خاتمه داد. حال به این نکته اصرار ورزیدن که وی در زمان موعد نمرد، چقدر ظلم و تعصب است! ای نادان! آیا از قصه یونس خبر نداری که ذکر آن در قرآن شریف آمده است. در پیشگویی یونس هیچ شرطی هم وجود نداشت و باز قومش به سبب توبه و استغفار از هلاکت مصون ماندند. در حالی که خداوند متعال نسبت به آن قوم وعدۀ قطعی داده بود که در ظرف چهل روز هلاک خواهند شد؛ اما، آیا آن قوم در این چهل روز هلاک شدند؟ در صورت تمایل، می‌توانید از در منثور قصه‌شان را بخوانید یا کتاب یونس پیامبر را ملاحظه کنید. چرا بیش از حد به شرارت و شیطنت متوسل می‌شوید، آیا هیچگاه نمی‌میرید؟ گستاخی و شرارت و خیانت نمی‌تواند با ایمان جمع شود.

و درباره داماد احمد بیگ مکرراً نوشته‌ایم که این پیشگویی نیز شرطی بود و در اعلامیه‌ای که قبلاً چاپ کرده‌ایم، عبارت شرط این بود: ایها المرأة توبی توبی فان البلاء علی عقبک. این کلمات، الهامی است و در آن خطاب به مادر بزرگ آن زنی است که درباره‌اش این پیشگویی شده است. یکبار من این الهام را در هوشیارپور برای یکی از فرزندان مولوی عبدالله شاید اسمش عبدالرحیم یا عبدالواحد بود، قبل

به عبدالله آتم صفت جمالی خود را نشان داد و به لیکرام صفت جلالی. او قادر است که موعد پیشگویی را کم کند یا بر آن بیفزاید. [مؤلف]

از تحققش تعریف کرده بودم. ترجمۀ این عبارت الهامی این است که ای زن، توبه کن توبه کن چراکه دخترِ دخترت دچار بلایی خواهد شد. در این پیشگویی، درباره احمد بیگ و دامادش خبر داده شده بود و احمد بیگ در موعد این پیشگویی مرد[1] و دختر آن زن دچار مصیبت شد، چراکه وی همسر احمد بیگ بود. به سبب مردن احمد بیگ خویشاوندانش بسیار ترسیدند و برخی از آنها به من نامه‌هایی پر از عجز و نیاز نوشتند و درخواست دعا کردند. خداوند متعال به خاطر این عجز و نیازشان وقوع پیشگویی را به تعویق انداخت.

و دربارۀ تحقق آن پیشگویی که پس از دریافت الهام از طرف خداوند متعال دربارۀ مولوی محمد حسین و رفقایش عنوان کرده بودم، هیچ تاریخ و زمانی معین نشده بود. کلمات دعا مال من بودند و الهامی نبودند؛ من فقط دعا کرده بودم که در این مدت، پیشگویی محقق گردد. خداوند متعال پایبند به وحی خود می‌باشد. بر او واجب نیست که آنچه را که از طرف بنده دعا شود، عیناً مستجاب کند. در این پیشگویی که به زبان عربی چاپ کرده‌ام، هیچ مدتی معین نشده است که مولوی محمد حسین بتالوی در فلان ماه یا در فلان سال ذلیل و

---

[1] جای تعجب است کسانی که داماد احمد بیگ را به مرات ذکر می‌کنند، هیچگاه به زبان نمی‌آورند که بخشی از این پیشگویی تحقق یافته است، زیرا احمد بیگ در موعد پیشگویی مرده بود. اگر اینان ذره‌ای انصاف می‌داشتند، پیشگویی را اینگونه بیان می‌کردند که یکی از دو بخش آن تحقق یافته است و به عبارت دیگر از دو پای آن، یکی شکسته است؛ اما تعصب بلای عجیبی است که نمی‌گذارد کلمۀ انصاف بر زبان بیاید. [مؤلف]

خوار خواهد شد. بدیهی است که خداوند متعال در پیشگویی‌های عذاب مختار است که به سبب عجز و نیاز بنده یا خود به خود وقوع پیشگویی را به تعویق بیندازد. تمام اهل سنت بلکه سایر پیامبران علیهم السلام به این امر مذکور اتفاق نظر دارند، چرا که وقتی در پیشگویی عذاب بلا و مصیبتی بر کسی از طرف خداوند متعال مقدر می‌باشد، آن بلا می‌تواند با صدقات و خیرات و توبه و استغفار دفع شود. تفاوت تنها این است که چنانچه خداوند متعال خبر آن بلا و مصیبت را نزد خود نگهدارد و فرستادهٔ خود را از آن با وحی خود خبردار نکند، آن بلا، بلای مقدر خوانده می‌شود یعنی آن بلا در ارادهٔ خدای تعالی مخفی می‌باشد و چنانچه فرستادهٔ خود را از آن با وحی خود خبر دهد، آنگاه پیشگویی خوانده می‌شود و تمام اقوام جهان به این امر اتفاق نظر دارند که بلاهای آتی چه خداوند متعال دربارهٔ آنها در پیشگویی خبر دهد و چه آنها را در ارادهٔ خود مخفی نگهدارد، با صدقات و خیرات و توبه و استغفار می‌توانند به تعویق بیفتند. به همین خاطر مردم در هنگام مصیبت صدقه و خیرات می‌دهند، وگرنه چه کسی کاری بی‌سود انجام می‌دهد. کلیهٔ پیامبران بر این امر متفقند که از صدقه و خیرات و توبه و استغفار، بلا رد می‌شود. من تجربهٔ شخصی دارم که گاهی اوقات خداوند متعال نسبت به من یا اولاد من یا یکی از دوستانم خبر از بلای آینده می‌دهد، و هنگامی که برای دفع آن دعا می‌کنم، الهام نازل می‌شود که *«ما آن بلا را رفع نمودیم»*. اگر پیشگویی مبنی بر عذاب با این طریق حتمی الوقوع باشد، آنگاه ممکن است من ده‌ها بار دروغگو خطاب شوم؛ و چنانچه مخالفان بداندیش‌ما

مشتاق این نوع تکذیب هستند، می‌توانم برایشان چندین پیشگویی از این قبیل تقدیم کنم و سپس خبر از منسوخی آنها دهم. در تفاسیر اسلامی ما و نیز در تورات نوشته شده است که یکی از پیامبران دربارهٔ پادشاهی پیشگویی کرده بود که از عمرش تنها پانزده روز باقی مانده است. آن پادشاه تمام شب در درگاه خداوند متعال گریه و ناله کرد، آنگاه به آن پیامبر دوباره الهام شد که ما پانزده روز را با پانزده سال عوض کرده‌ایم. این قصه چنانکه هم‌اینک نوشته‌ایم، در کتب‌ما و کتب یهود و کتب نصاری نیز مسطور است. اکنون آیا می‌توانید بگویید که آن پیامبر که درباره عمر پادشاه گفته بود که تنها پانزده روز از عمرش باقی مانده است و بعد از آن، مرگش روی خواهد داد، در پیشگویی خود دروغگو از آب درآمد؟ این رحمت خداوند متعال است که در پیشگویی‌های عذاب امکان منسوخ شدن آنها را قرار داده است و این رحمت به حدی است که حتی برای اهل جهنم نیز که برایشان خبر ماندن در جهنم برای همیشه داده شده این آیه وارد شده است: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ[1]یعنی کافران برای همیشه در جهنم خواهند بود مگر اینکه مشیت پروردگارت چیزی دیگر باشد، زیرا او هرچه بخواهد، می‌تواند انجام دهد؛ امّا، درمورد اهل بهشت خداوند متعال اینگونه نمی‌فرماید چون آن وعده است، و وعید نیست.[2]

---

[1] هود: ۱۰۸

۲ در قرآن شریف جهت کیفر کفار و مشرکین مکرراً جهنم ابدی ذکر شده است و خداوند متعال به تکرار فرموده است که خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا [نساء: ۱۷۰، برای

در پایان با تاکید و تحدی و بصیرت کامل می‌گویم که هر اعتراضی که دکتر عبدالحکیم خان و آخوندهای همجنسش بر پیشگویی‌های من کرده‌اند، می‌توانم ثابت کنم که از پیامبران اولو العزم هیچ پیامبری نیست که بر پیشگویی‌هایش اعتراضاتی شبیه اعتراضاتشان وارد نمی‌شود و در این راستا تنها قصه یونس پیامبر را عنوان نخواهم کرد بلکه از پیشگویی‌های حضرت موسی و حضرت عیسی و پیشگویی‌های حضرت سید الرسل صلی الله علیه و آله و سلم یا از کلام خدا نظیر آن را ارائه خواهم داد. امّا، می‌خواهم بدانم که آیا آنگاه تمامی این مردم برای رها کردن تمام این پیامبران آماده خواهند شد؟ و آیا برای این امر مهیا هستند که پس از شنیدن شواهد و براهین من چنانکه به من دشنام‌ها می‌دهند، به آنها هم دشنام بدهند و چنانکه مرا دروغگو قرار داده‌اند، آنها را نیز دروغگو بدانند؟ ای نادانان و نابینایان! چرا عاقبت خود را خراب می‌کنید. افسوس! چرا دانسته به سمت آتش می‌روید و چرا اینقدر از ایمان و تقوا دور شده‌اید که در دلهایتان این بیم و ترس هم نمانده که این اعتراضاتی که به من می‌کنید، به افراد پاک و مقدس هم وارد می‌شوند. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: وَإِن يَكُ

ابد در آن خواهند بود] و سپس باوجود این، در قرآن شریف در حق جهنمی‌ها این آیه نیز وارد شده است: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ [هود: ۱۰۸] و در حدیث نیز آمده است که «یاتی علی جهنم زمان لیس فیها احد و نسیم الصبا تحرک ابوابها» یعنی بر جهنم زمانی فرا خواهد رسید که در آن هیچ کسی نخواهد بود و نسیم صبا درهای آن را تکان خواهد داد و در بعضی کتب به زبان فارسی این حدیث نقل شده است که این مشت خاک را گر نبخشم چه کنم. [مؤلف]

كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ[1] یعنی چنانچه این پیامبر دروغگو است، از خود نابود خواهد شد؛ چراکه خدا کار دروغگو را به انجام نمی‌رساند، چون اگر این کار را نکند، کار صادق و کاذب مشتبه می‌شود، و اگر این پیامبر صادق است، برخی از پیشگویی‌های وعیدش به حتم به وقوع خواهند پیوست. در کلمهٔ «بعض» که در این آیه آمده، به صراحت به این امر اشاره شده است که آنچه پیامبر صادق از پیشگویی‌های وعید یعنی پیشگویی‌های عذاب می‌کند، درموردشان لازم نیست که همهٔ آنها محقق شوند، آری، این ضروری است که برخی از آنها به تحقق برسند چنانکه این آیه دال بر این امر است: يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ. اکنون چشمانتان را بگشایید و ببینید آن پیشگویی‌های وعیدی که از طرف من به چاپ رسیده‌اند، پیشگویی لیکرام از میان آنها با چه قدرت و شأنی به حقیقت پیوسته است. درباره لیکرام گفته شده بود که وی از مرگ معمولی نخواهد مرد، بلکه غضب الهی، با سلاحی کارش را تمام خواهد کرد و این خبر نیز داده شده بود که واقعهٔ مرگش پیوسته به عید خواهد بود و به این نیز اشاره شد که پس از واقعهٔ او، در کشور طاعون شیوع پیدا خواهد کرد و این امر نیز اعلام شده بود که این قضیه فقط در حد پیشگویی نیست، بلکه این واقعه در نتیجهٔ نفرین من اتفاق خواهد افتاد چرا که زبان‌درازی‌هایش به منتها رسیده بود. آن خدایی که نمی‌خواهد

[1] مومن: ۲۹

عزت و احترام پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم ازبین برود، غضبش بر لیکرام نازل شد و وی را با عذاب دردناکی به هلاکت رساند.

سپس باید اندیشید که پیشگویی من درباره احمد بیگ که همیشه برای تکذیب من آماده بود و شبانه روز تمسخر و استهزا می‌کرد، چقدر به صراحت به حقیقت پیوست و او در موعد پیشگویی در اثر تپ محرقه در بیمارستان هوشیارپور فوت کرد و به سبب مرگش زلزلهٔ شدیدی در اقربایش وارد شد. این همان احمد بیگ است که مخالفان‌ما دربارهٔ دامادش همچنان به شدت اعتراض می‌کنند که چرا او نمی‌میرد. اینها نمی‌دانند که از دو بخش این پیشگویی، بخش مهم، احمد بیگ بود که با مرگ ناگهانی خود ثابت کرد که این پیشگویی صادق است، چنانکه در پیشگویی نوشته شده بود که نزدیک به مرگ احمد بیگ، موت دیگر اقربایش هم به وقوع خواهند پیوست و این امر نیز به وقوع پیوسته است و پسر احمد بیگ و دو خواهرش در همان ایام فوت کردند. حال مخالفان ما بگویند که عبارت آیه: يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بر این پیشگویی صادق آمده یا نه؟ پس وقتی که درباره بعضی پیشگویی‌هایم مبنی بر خبر عذاب، خودشان ناچارند که اعتراف کنند که آنها با کمال وضوح به حقیقت پیوستند، آنگاه چرا باوجود ادعاهای مسلمانی، این آیه: يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ مدنظرشان نمی‌باشد؟ نکند مخفیانه دارند برای ارتداد آماده می‌شوند؟ گفتن این سخنان که پس از بیان پیشگویی مزبور، برای ازدواج با دختر احمد بیگ تلاش و تطمیع کرد و نامه‌ها نوشت، اعتراضات عجیبی هستند. کاملاً حقیقت دارد که انسان در اثر شدت تعصب کور می‌شود. هیچ

آخوندی از این امر بی‌خبر نیست که اگر در وحی الهی پیشگویی شده باشد و این امکان وجود داشته باشد که انسان بدون هیچ فتنه و روش نادرست آن را به تحقق برساند، محقق نمودنِ آن پیشگویی نه تنها جایز بلکه مطابق سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و فعل خود آن‌حضرت برای ثبوت این امر کافی است. اینکه حضرت عمر در دست یکی از صحابه النگوی طلا کرد، دلیل دوم بر این مسئله است. علاوه بر این، در قرآن شریف برای پیشرفت اسلام پیشگویی شده بود، پس چرا جهت ترقی اسلام بی‌نهایت تلاش به عمل آمد تا این حد که برای تألیف قلوب، صدها هزار روپیه هزینه شد، امّا، در ارتباط با پیشگوی من تحریک اصلی برای زمین و غیره از جانب خود احمد بیگ بود.

پس جای تأمل دارد که از یک طرف این دو سه پیشگویی است که مخالفان‌ما به سبب نابینایی خود مکرراً عنوان می‌کنند و عبدالحکیم خان هم از غذای پلید بازماندۀ آنها خورده است، و از طرف دیگر دریای نشانه‌های خداوند متعال در تاییدم روان است و این مردم از آن بی‌خبرند. هیچ ماهی نمی‌گذرد که در آن نشانه‌ای به وقوع نپیوندد، امّا، هیچ کسی به این نشانه‌ها نگاه نمی‌کند. نمی‌بینند که خدا چه می‌گوید. از یک طرف طاعون با زبان حال می‌گوید که روزهای قیامت نزدیک است و از طرف دیگر زلزله‌های خرق عادتی که هیچگاه قبلاً در این کشور به وقوع نپیوسته بودند، خبر از این می‌دهند که خشم خدا در روی زمین برافروخته شده است و هر روز آفات جدیدی نازل می‌شوند و از آن معلوم می‌شود که حالت دنیا کاملاً دگرگون شده است

و به نظر می‌رسد که خداوند متعال می‌خواهد آفتی بزرگ نازل کند. هر آفتی که ظاهر می‌شود، از پیش دربارهٔ آن به من خبر داده می‌شود و من از طریق روزنامه یا رسایل یا اعلامیه‌ها آن را منتشر می‌کنم. مکرراً می‌گویم که توبه کنید که نزدیک است بر روی زمین آفات بزرگ نازل شود، چنانکه ناگهان طوفان شدیدی می‌آید و همان‌طور که در زمانهٔ فرعون اتفاق افتاد که اول چند نشانه ارائه شدند و عاقبت آن نشانه به نمایش گذاشته شد که فرعون نیز با دیدن آن مجبور شد که بگوید: آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ.[1] خداوند متعال از عناصر چهارگانه، در هر عنصر به شکل نشانه طوفانی ایجاد خواهد کرد و در دنیا زلازل بزرگ خواهند آمد تا این که آن زلزله می‌آید که نمونهٔ قیامت خواهد بود. آنگاه هر قوم عزا خواهد داشت، چراکه آنها زمان خود را نشناخته بودند. همین معنی این الهام خداوند متعال است که در دنیا بیم دهنده‌ای آمد، امّا، دنیا او را قبول نکرد، در حالی که خدا او را قبول خواهد کرد و با حملات شدید حقانیتش را به نمایش خواهد گذاشت. این الهام مربوط به بیست و پنج سال پیش است که در براهین احمدیه چاپ شده بود و در ایام آینده به تحقق خواهد رسید. هرکسی گوش شنوا دارد [این سخنم را] بشنود.[2]

---

[1] یونس: ۹۱ [ایمان آوردم که به حق جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، معبودی نیست. مترجم]

[2] خداوند متعال به من این خبر را نداده که تنها در پنجاب زلزله‌ها و آفات خواهند آمد، چراکه من فقط برای پنجاب مبعوث نشده‌ام، بلکه هر جایی که جمعیت

این دو سه پیشگویی که نوشتم، پیشگویی‌هایی است که آخوندهای مخالف‌ما و مرید جدیدشان عبدالحکیم خان مکرراً بر آن اعتراض می‌کنند. اکنون می‌خواهیم نشان دهیم که در مقابل این چند نشانه، نشانه‌های آسمانی خداوند متعال برای شهادت ما چقدر وجود دارند. چنانچه همهٔ آنها نگاشته شوند، کتابی مبتنی بر هزار جزو نیز برای آن کافی نخواهد بود، لذا ما به طور نمونه از آن نشانه‌های آسمانی صد و چهل نشانه را می‌نگاریم. بعضی از آنها آن پیشگویی‌های پیامبران پیشین‌اند که درحق من تحقق یافته‌اند و برخی پیشگویی‌ها مربوط به اکابر امتند و بعضی، آن نشانه‌های خداوند متعال هستند که به دست من به ظهور رسیده‌اند. چون پیشگویی‌هایشان بر پیشگویی‌هایم تقدم زمانی دارند، لذا صلاح دانستم که در نوشتن نیز آنها را مقدم بدارم. تمامی پیشگویی‌ها پیوسته و با شماره نوشته می‌شوند و آنها بدین قرارند:

«۱» نشانهٔ اول: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها. رواه ابوداؤد. یعنی خداوند متعال برای این امت بر سر هر قرن شخصی را مبعوث خواهد کرد که دین را تجدید کند. و اکنون از این قرن بیست و چهارمین

دنیا وجود دارد، برای اصلاح همهٔ آنها ماموروم. لذا به راستی می‌گویم که این آفات و این زلازل تنها مخصوص به پنجاب نیستند بلکه سراسر جهان از این آفات سهمی خواهد برد و چنانکه بسیاری از مناطق آمریکا و غیره نابود شده‌اند، همین ساعت و روز را اروپا نیز در پیش دارد و این روزهای هولناک برای پنجاب و هند و تمام مناطق آسیا نیز مقدرند. کسی که زنده بماند، خواهد دید. [مؤلف]

سال می‌گذرد و ممکن نیست که در قول حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تخلف صورت گیرد. اگر کسی بگوید که چنانچه این حدیث درست است، پس مجدِدین دوازده قرن را نام ببر. پاسخ آن، این است که این حدیث نزد علمای اسلامی مسلّم بوده است و اکنون چنانچه آنها به سبب ادعایم آن را جعلی قرار دهند، که این امر از این آخوندها اصلاً بعید هم نیست، در آن صورت گفتنی است که برخی از محدثین کبار در روزگار خود ادعای مجدِد بودن کرده‌اند و برخی افراد تلاش نموده‌اند که کسی دیگر را مجدِد قرار دهند و اگر این حدیث صحیح نیست، در آن صورت آنها انصاف را پیشه نکرده‌اند. برای ما ضروری نیست که اسامی تمامی مجددین را از حفظ داشته باشیم. این علم محیط مخصوص به خداوند متعال است و ما ادعای عالم الغیب بودن نکرده‌ایم، الا به قدری که خداوند متعال اخبار غیبی دهد. علاوه بر این، این امت در بخش بزرگ جهان گسترش یافته است و مصلحت خداوند متعال گاهی در کشوری مجدِد مبعوث می‌کند و گاهی در کشوری دیگر. بنابراین چه کسی می‌تواند دربارهٔ کارهای خداوند متعال علم کامل داشته باشد و چه کسی می‌تواند غیبش را احاطه کند. اول بگویید که از حضرت آدم الی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در هر قومی چند پیامبر گذشته‌اند؟ چنانچه بتوانید پاسخ دهید، ما درباره مجدِد هم به شما پاسخ خواهیم داد. بدیهی است که ضروری نیست درمورد چیزی که علم و آگاهی ندارید، آن چیز وجود هم نداشته باشد. به علاوه، این امر در اهل سنت متفقٌ علیه است که آخرین مجدد این امت مسیح موعود است که در آخرالزمان ظهور

می‌کند. حال مسئلۀ درخورِ بررسی آن است که این دوران، دورانِ آخر الزمان است یا نه. هر دو قومِ یهود و نصاری بر این امر متفقند که این زمان، آخرالزمان است، در صورت تمایل می‌توانید از آنها بپرسید. طاعون شیوع پیدا کرده است و زلازل در حال وقوعند و همه نوع تباهی‌های خرق عادت شروع شده‌اند. باوجود این شرایط، آیا باز این آخرالزمان نیست؟ صلحای اسلام نیز این زمانه را آخر الزمان قرار داده‌اند و از قرن چهاردهم نیز بیست و سه سال گذشته است و این دلیل محکمی بر این است که همین زمان، زمان ظهور مسیح موعود است و تنها من آن شخص هستم که قبل از آغاز این قرن، ادعا کرده بودم و تنها من آن شخص هستم که بر ادعایش بیست و پنج سال گذشته است و همچنان زنده‌ام و تنها من آن کسی هستم که مسیحیان و اقوام دیگر را با نشانه‌های خداوند متعال ساکت کرده‌ام. بنابراین، مادامی که در مقابل ادعایم، با همین صفات مدعی دیگری را تقدیم نکنید، تا آنگاه مسیح موعود که مجدد آخر الزمان است، تنها من هستم. خداوند متعال برای عصر و زمان، نوبت‌هایی گذاشته است. یک زمان آن بود که صلیب، مسیح صادق را شکست و زخمی کرد و در آخر الزمان مقدر بود که مسیح صلیب را بشکند، یعنی با نشانه‌های آسمانی عقیدۀ کفاره را در دنیا ازبین ببرد. چیزی که عوض دارد، گله ندارد.

«۲» نشانه دوم: در صحیح دار قطنی این حدیث مسطور است که امام محمد باقر می‌فرماید: ان لمهدینا آیتین لم تکونا منذ خلق السماوات و الارض ینکسف القمر لاول لیلۀ من رمضان و تنکسف الشمس فی النصف منه. ترجمه: برای مهدی‌ما دو نشانه هست و از

زمانی که خداوند متعال زمین و آسمان را خلق نموده، این دو نشانه در عصر هیچ مامور و مرسلی به ظهور نرسیده‌اند. از آن دو نشانه، یکی این است که در عصر مهدی موعود، ماه گرفتگی در ماه رمضان در شب اول آن، اتفاق می‌افتد؛ یعنی در تاریخ سیزدهم ماه، و خورشید گرفتگی از روزهای معین کسوف، در روز وسط یعنی در همان رمضان در تاریخ بیست و هشتم ماه به وقوع می‌پیوندد. چنین واقعه‌ای از ابتدای دنیا در روزگار هیچ پیامبر یا رسولی اتفاق نیفتاده است و ظهور آن تنها در عهد مهدی موعود مقدر گردیده است. اکنون تمام روزنامه‌های انگلیسی و اردو و تمامی خبرگان هیئت بر این امر شاهدند که در دورانم این خسوف و کسوف حدود دوازده سال قبل، در ماه رمضان به وقوع پیوست و چنانکه در یک روایت دیگر بیان شده است، این خسوف و کسوف دو بار اتفاق افتاد. بار اول در این کشور و بار دوم در آمریکا؛ و هر دو بار در همان تاریخ‌ها روی داد که در روایت بیان شده بود. و چون در هنگام ظهور این خسوف و کسوف بجز من، در روی زمین نه هیچ مدعی مهدی دیگری بود و نه کسی آن را به عنوان نشانۀ مهدویت خود قرار داده و در صدها اعلامیه و رساله به زبان اردو و فارسی و عربی در دنیا نشر داده بود، لذا این نشانۀ آسمانی به من اختصاص دارد. دلیل دوم این است که دوازده سال قبل از ظهور این نشانه، خداوند متعال دربارۀ این نشانه به من خبر داده بود که چنین نشانه‌ای به وقوع خواهد پیوست و این خبر با چاپ شدن در براهین احمدیه، قبل از اینکه این نشانه روی دهد، در بین صدها هزار نفر منتشر شده بود.

بسی جای تاسف است که مخالفان‌ما از سر تعصب شدید، اعتراض می‌کنند که اولاً کلمات حدیث این هستند که ماه گرفتگی در اول شب صورت می‌گیرد و خورشید گرفتگی در روز وسط، امّا، اینگونه اتفاق نیفتاده است؛ یعنی مطابق گمانشان ”ماه گرفتگی می بایستی در شب هلال روی می‌داد و خورشید گرفتگی باید در تاریخ پانزدهم ماه به وقوع می‌پیوست که روز وسط ماه است.“ امّا، آنها در این گمان خود در نافهمی کامل قرار دارند؛ زیرا از زمانی که جهان خلق شده است، برای خسوف در قانون طبیعتِ خداوند متعال سه روز یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه معین هستند و اولین شب ماه گرفتگی مطابق قانون طبیعت سیزدهم ماه قمری است و همین‌طور در قانون طبیعتِ خداوند متعال برای کسوف نیز سه روز معین هستند، یعنی روز بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم ماه قمری و از این سه روز قمریِ کسوف، روز بیست و هشتم روز میانی است و در همین تاریخ‌ها، کاملاً مطابق مشیت، حدیث خسوف و کسوف در رمضان اتفاق افتاد. ماه گرفتگی در سیزدهم رمضان و خورشید گرفتگی در بیست و هشتم همان رمضان روی داد.

در محاورۀ عرب، هیچگاه اولین شب ماه «قمر» نامیده نمی‌شود، بلکه تا سه روز «هلال» خوانده می‌شود و نزد برخی افراد تا هفت روز «هلال» خوانده می‌شود. اعتراض دوم این است که اگر هم بپذیریم که منظور از شب اول ماه، شب سیزدهم است و روز میانی آفتاب، روز بیست و هشتم است، در این صورت در این امر چه خرق عادتی وجود دارد؟ آیا در رمضان هیچگاه خسوف و کسوف اتفاق نیفتاده است؟

پاسخ این اعتراض آن است که این حدیث اصلاً به این معنی نیست که هیچگاه در رمضان خسوف و کسوف روی نداده است، بلکه منظور این است که در عهد هیچ مدعی رسالت یا نبوتی این هر دو خسوف و کسوف جمع نشده‌اند، چنانکه کلمات ظاهری این حدیث دال بر همین امرند. اگر احدی ادعا می‌کند که در دوران ادعای نبوت یا رسالت احدی این هر دو خسوف و کسوف جمع شده‌اند، بر وی واجب است که سند و مدرک آن را بیاورد. علی الخصوص همه می‌دانند که در تقویم اسلامی یعنی در هزار و سیصد سال چندین نفر به طور افترا ادعای مهدی موعود کرده‌اند، بلکه آنها جنگ هم کرده‌اند، امّا، چه کسی می‌تواند اثبات کند که در زمانشان خسوف و کسوف در ماه رمضان جمع شده بودند. مادامی این مدرک ارائه نشود، بدون شک این رویداد خرق عادت است، زیرا خرق عادت به همین می‌گویند که نظیر آن در دنیا یافت نشود و نه تنها در حدیث، بلکه در قرآن شریف نیز به این واقعه اشاره شده است. رجوع کنید به آیه: وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.[1]

[1] قیامه: ۹، ۱۰ [و ماه گرفته خواهد شد و این گرفتگی آفتاب و قمر «در یک ماه» جمع خواهد شد. مترجم]خداوند متعال در این کلمات قصار فرمود که نشانهٔ آخر الزمان این است که در یک ماه، خسوف و کسوف جمع می‌شود و در بخش بعدی همین آیه فرمود که آنگاه برای تکذیب کنندگان هیچ جای فرار باقی نمی‌ماند. از این پیدا است که این خسوف و کسوف در زمانهٔ مهدی موعود حادث می‌شوند. خلاصه، چون آن خسوف و کسوف مطابق پیشگویی خداوند متعال به وقوع می‌پیوندد، لذا با آن، بر تکذیب کنندگان اتمام حجت خواهد شد. [مؤلف]

اعتراض سوم به این پیشگویی را اینگونه مطرح می‌کنند که این حدیث مرفوع متصل نیست و تنها قول امام محمد باقر رضی الله عنه است. پاسخ این است که ائمهٔ اهل بیت به هنگام تعریف حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین روش را پیشه می‌کردند که به علت بزرگی شخصی خود لازم نمی‌دانستند که سلسلهٔ حدیث را نام به نام به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسانند و این عادتشان شایع و معروف است. در اهل تشیع صدها حدیث از این قبیل احادیث وجود دارد و امام دارقطنی این حدیث را در سلسلهٔ احادیث نگاشته است. به علاوه، این حدیث مبتنی بر امر غیبی است که پس از هزار و سیصد سال به وقوع پیوست. خلاصهٔ این خبر غیبی آن است که وقتی مهدی موعود ظهور می‌کند، در دورانش در ماه رمضان، ماه گرفتگی در سیزدهم شب و آفتاب گرفتگی در روز بیست و هشتم همان ماه رخ می‌دهد و چنین واقعه‌ای در زمانهٔ هیچ مدعی بجز مهدی موعود اتفاق نمی‌افتد. بدیهی است دادن چنین خبر غیبی آشکار، بجز پیامبر، کار کسی دیگر نیست. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: لَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ[1] یعنی خداوند متعال بر غیب خود هیچ کسی را بجز پیامبران برگزیده مطلع نمی‌سازد. بنابراین، وقتی این پیشگویی از لحاظ معنی خود به طور کامل محقق شده است، حال این عذری بیهوده است که حدیث ضعیف است یا قول امام محمد باقر است. حقیقت این است که این مردم نمی‌خواهند که هیچ پیشگویی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن شریف

---

[1] جن: ۲۷، ۲۸

تحقق یابد. دنیا در شرف پایان خود است، امّا، به قول اینان، تاکنون پیشگویی دربارۀ آخر الزمان تحقق نیافته است. از این حدیث کدام حدیث صحیحتر خواهد بود که هیچ نیازی به نقد محدثین ندارد، بلکه این حدیث با تحقق یافتن خود اعلام نموده است که از لحاظ صحت در مقام عالی قرار دارد.[1] نپذیرفتن نشانه‌های خداوند متعال مسئله‌ای دیگر است، وگرنه قبل از من هزاران عالم و محدث انتظار تحقق این پیشگویی را داشتند و در منبرها با گریه و ناله یادآور آن می‌شدند. به طور مثال، در عصرحاضر مولوی محمد لکهو واله دربارۀ همین کسوف و خسوف در کتاب خود احوال الآخرت شعری نوشته که در آن زمان مهدی موعود بیان کرده است و آن بیت این است:

تیرو ہیں چند ستیہویں[2] سورج گرہن ہوسی اس سالے

اندر ماہ رمضانے لکھیا ہک روایت والے

یعنی یکی از راویان نوشته که در ماه رمضان در شب سیزدهم ماه گرفتگی و در روز بیست و هفتم همان سال، آفتاب گرفتگی صورت خواهد گرفت.

و بزرگی دیگر که بیتش از صدها سال پیش مشهور است، می‌نویسد:

---

[1] فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَـٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ [حج: ۴۷، در واقع چشمان کور نمی‌شوند بلکه دلها کور می‌شوند که در سینه‌ها قرار دارند. مترجم]

[2] در شعر، کلمۀ بیست و هفتم، اشتباه کاتب است یا از خود جناب مولوی به سبب سهو بشری این اشتباه سر زده است، وگرنه حدیثی که ترجمۀ آن، این شعر است، در آن به جای بیست و هفتم، تاریخ بیست و هشتم است. [مؤلف]

در سن ۱۳۱۱ غاشی هجری دو قران خواهد بود
از پی مهدی و دجّال نشان خواهد بود

یعنی در قرن چهاردهم در یک ماه کسوف و خسوف رخ خواهد داد و آن برای مهدی موعود و ظهور دجال نشانه خواهد بود. در این شعر دقیقاً سال کسوف و خسوف گفته شده است.

«۳» **نشانۀ سوم:** ظاهر شدن ستارۀ ذو السنین است که برای طلوع آن زمانۀ مسیح موعود مقرر بود و مدتی است که آن طلوع کرده است. مسیحیان با دیدن آن ستاره در برخی روزنامه‌های انگلیسی، این مطلب را چاپ کردند که اکنون زمان ظهور مسیح فرا رسیده است.

«۴» **نشانۀ چهارم:** اختراع مرکب جدید است که برای ظهور مسیح موعود نشانۀ خاصی است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ[۱] یعنی آخرالزمان آن است که در آن شترهای ماده بی‌سود خواهند شد و همین‌طور در حدیث مسلم مسطور است: و لیترکن القلاص فلا یسعی علیها یعنی زمانی فرا خواهد رسید که شترهای ماده بیکار خواهند شد و هیچ کسی بر آنها سفر نخواهد کرد. در ایام حج از مکه معظمه به مدینه منوره بر شتران ماده سفر می‌کردند و اکنون آن روزها بسیار نزدیک است که برای این سفر قطار آماده شود. آنگاه بر آن سفر این حدیث صدق خواهد کرد که لیترکن القلاص فلا یسعی علیها.

---

[۱] تکویر: ۵

«۵» **نشانۀ پنجم** ممنوع شدن حج است. در حدیث صحیح وارد شده که در زمان مسیح موعود برای مدتی حج ممنوع خواهد شد. این نشانه نیز در سال ۱۸۹۹، ۱۹۰۰م و غیره به علت طاعون به وقوع پیوست.

«۶» **نشانۀ ششم** به کثرت چاپ شدن کتب و نوشته‌هاست، چنانکه از آیه وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ[1] بر می‌آید و به سبب اختراع دستگاه‌های چاپ به مقداری که در این دوران، کتب به کثرت چاپ می‌شوند، نیازی به شرح آن نیست.

«۷» **نشانۀ هفتم**: چنانکه از آیه وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ[2] بر می‌آید، نشانۀ هفتم به کثرت جاری شدن رودخانه‌هاست. در این امر چه شکی می‌توان داشت که در عصرحاضر سیستم رودخانه‌ها آنقدر به کثرت فعال شده است که به سبب آن، رودهای بزرگ خشکیده‌اند.

«۸» **نشانۀ هشتم**: چنانکه از آیه وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ[3] بر می‌آید نشانۀ هشتم توسعه یافتن روابط انسان‌ها و آسان شدن ملاقات‌هاست. از طریق قطار و تلگراف این امر چنان اتفاق افتاده که گویی دنیا عوض شده است.

[1] تکویر: ۱۱

[2] انفطار: ۴

[3] تکویر: ۸

«۹» نشانهٔ نهم: چنانکه از آیه يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ[1] برمی‌آید نشانهٔ نهم به تواتر روی دادن زلازل است. زلزله‌های غیرمعمولی در دنیا به وقوع می‌پیوندند.

«۱۰» نشانهٔ دهم: به کثرت هلاک شدن انسان‌ها در اثر آفات گوناگون است، چنانکه منظور این آیه قرآن شریف است:

وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا[2] ترجمه: هیچ دیاری نیست که آن را مدتی قبل از قیامت هلاک نکنیم یا تا حدودی بر آن عذاب نازل نکنیم. و اکنون همان عصر است، چراکه مردم به سبب طاعون، زلزله‌ها، طوفان‌ها، آتشفشان‌ها و جنگها هلاک می‌شوند و آنقدر اسباب مرگ جمع می‌شوند و به شدت رخ می‌دهند که نظیر این حالت مجموعی در هیچ زمانهٔ پیشین یافت نمی‌شود.

نشانهٔ یازدهم: در کتاب دانیال پیامبر برای ظهور مسیح موعودِ همان زمانه نوشته شده که خداوند متعال مرا در آن مبعوث نموده است. نوشته شده که آنگاه مردم پاکی پیشه خواهند کرد و رو سفید می‌شوند و مورد امتحان قرار می‌گیرند، امّا، شروران به شرارت‌های خود ادامه می‌دهند و هیچ کسی از آنها حق را درک نخواهد کرد، ولی حکیمان درک خواهند کرد و از زمانی که قربانی دایمی موقوف خواهد شد و چیز مکروه که ضرررسان است، شروع خواهد شد، هزار و دویست

---

[1] نازعات: ۷، ۸

[2] بنی اسرائیل: ۵۹

و نود روز خواهند بود.[1] مبارک است آن کسی که منتظر می‌ماند. وی تا هزار و سیصد و سی وپنج روز می‌آید.“در این پیشگویی از مسیح موعود که قرار بود در آخر الزمان ظهور کند، خبر داده شده است. دانیال نبی نشانهٔ ظهور او را این قرار داد که آنگاه یهود رسم خود یعنی قربانی سوختنی[2] را رها خواهند کرد و زشتکاری پیشه خواهند کرد.

---

[1] در کتاب دانیال مراد از روز، سال است و در اینجا وی به سال هجری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می‌کند که اولین سال فتح و غلبه اسلام است. [مؤلف]

[2] یهود مطابق تعلیم کتب خود پایبند به قربانی سوختنی بودند. برای این قربانی سوختنی، جلوی هیکل مقدس، گوسفندان نر را ذبح نموده و در آتش می‌سوزاندند. راز شریعت در این کار این بود که انسان نیز همینطور باید جلوی خداوند متعال نفس خود را قربانی کند و احساسات نفسانی و سرکشی‌های خود را بسوزاند. یهود در عهد حضرت پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم عمل به این قربانی چه به طور ظاهری و چه به طور باطنی را ترک کرده بودند و در مکروهات دیگر مشغول شده بودند، چنانکه از تاریخ آن زمان پیدا است. پس هنگامی که یهود قربانی سوختنی را رها کردند که منظور از آن قربان کردن نفس در راه خدا و سوزاندن احساسات نفسانی است، آنگاه عذاب قهری خداوند متعال آنها را از قربانی جسمانی هم محروم نمود. بنابراین در زمان زشت کرداری بی‌نهایت یهود، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد. در همین زمانه، یهود به طور کامل مستأصل شدند. قربانی‌های اسلامی که در هنگام حج بیت الله جلوی خانه کعبه به عمل می‌آید، در واقع قائم مقام همان قربانی‌هاست که یهود جلوی بیت المقدس می‌کردند. تنها تفاوت این است که در اسلام قربانی سوختنی نیست. یهود قومی سرکش بود که برای آنها سوزاندن احساسات نفسانی را ضروری دانستند و این نماد ظاهری در قربانی‌شان نهاده شده بود. برای اسلام نیازی به این نماد نیست و فقط فنا کردن خود در راه خدا کافی است. [مؤلف]

هزار و دویست و نود سال خواهد گذشت تا مسیح موعود ظهور کند. زمان ظهور این عاجز نیز همین بود، زیرا کتابم براهین احمدیه پس از چند سال از بعثتم چاپ و منتشر شد و این امر عجیبی است و من آن را نشانۀ خداوند متعال تلقی می‌کنم که درست در هزار و دویست و نود هجری مشرَّف به مکالمه و مخاطبه الهی شدم. سپس پس از هفت سال کتاب براهین احمدیه که در آن ادعایم مسطور است، به تألیف رسید و منتشر شد. در بالای صفحه این کتابم این بیت نوشته شده است:

ازبس کہ یہ مغفرت کا دکھلاتی ہے راہ　　　تاریخ بھی یا غفور نکلی واہ واہ

این کتاب بسیار فراوان راه مغفرت را نشان می‌دهد و سبحان الله تاریخ چاپ آن نیز ۱۲۹۷ هجری است و عبارت یا غفور نیز از لحاظ حساب جمل همین عدد را دارد.

پس در کتاب دانیال پیامبر برای ظهور مسیح موعود، هزار و دویست و نود «۱۲۹۰» سال نوشته شده است و هفت سال پس از این موعد پیشگویی حضرت دانیال، اعلام ادعای مامور بودنم از طرف خداوند متعال در براهین احمدیه نوشته شد. دانیال، زمان آخر آن مسیح موعود را ۱۳۳۵ هزار و سیصد و سی و پنج نوشته است و این زمانه شبیه آن الهام است که خداوند متعال دربارۀ عمرم بر من نازل کرد. این پیشگویی حضرت دانیال مبتنی بر ظن نیست، چراکه پیشگویی حضرت عیسی که در انجیل درباره مسیح موعود مسطور است، با این پیشگویی توارد پیدا کرده است و پیشگویی حضرت عیسی نیز همین زمانه را زمانۀ مسیح موعود قرار می‌دهد؛ در آن برای زمانۀ مسیح

موعود این علایم نوشته شده‌اند که در آن روزها طاعون شیوع پیدا خواهد کرد، زلزله‌ها خواهند آمد، جنگها درخواهند گرفت و کسوف و خسوف رخ خواهد داد. بنابراین چه شکی است که درمورد زمانه‌ای که انجیل علایمش را بیان می‌کند، دربارۀ همان زمانه، دانیال نیز خبر دهد و پیشگویی انجیل پیشگویی دانیال را تقویت کند، چراکه همۀ آن علایم در این زمانه به وقوع پیوسته‌اند. علاوه بر این، آن پیشگویی یهود و نصاری که از تورات استنباط شده است، مؤیّد این نکته است که مسیح موعود از تاریخ تولد آدم در آخر شش هزارمین (سال) متولد خواهد شد و از روی حساب قمری که حساب اصلی اهل کتاب مبتنی بر آن است، تولد من در آخر شش هزارمین (سال) بود و تولد مسیح در آخر شش هزارمین (سال) از ابتدا در ارداۀ الهی مقدر بود، زیرا مسیح موعود خاتم الخلفاء است و باید آخر با اول مشابهت داشته باشد و چون حضرت آدم نیز در آخر روز ششم آفریده شده بود، لذا به لحاظ مناسبت ضروری بود که آخرین خلیفه که آخرین آدم است، نیز در آخر ششمین هزار (سال) متولد می‌شد، چون از هفت روز خدا، هر روز مساوی به هزار سال است، چنانکه خداوند متعال خود می‌فرماید: وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ[1] و از احادیث صحیحه نیز ثابت است که مسیح موعود در آخر شش هزارمین (سال) متولد خواهد شد.[2]

---

[1] حج: ۴۸ [همانا یک روز نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست. مترجم]

[2] خداوند متعال به من خبر داده است که از خلقت آدم تا حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام سالهایی که گذشته‌اند، حروف سوره والعصر از روی

به همین خاطر تمام اهل مکاشفه در قرار دادن زمانهٔ مسیح موعود از آخر ششمین هزار تجاوز نکردند و حداکثر قرن چهاردهم هجری را زمان ظهورش نوشته‌اند.[۱] اینکه مسلمین اهل مکاشفه مسیح موعود را آخرین خلیفه و خاتم الخلفا قرار داده‌اند، آنها وی را تنها در این امر شبیه آدم قرار نداده‌اند که آدم در روز ششم متولد شد و مسیح موعود در آخر ششمین هزار متولد خواهد شد، بلکه او را در این امر نیز مورد تشبیه قرار داده‌اند که وی بسان آدم در روز جمعه متولد خواهد شد و تولد او دوقلو خواهد بود، یعنی چنانکه آدم دوقلو متولد شده بود یعنی اول آدم و پس از او حوا متولد شد، همین‌طور مسیح موعود نیز دوقلو متولد خواهد شد و الحمد لله و المنة که مصداق این پیشگویی صوفیان نیز منم. من نیز در صبح روز جمعه دوقلو متولد شده بودم. تنها تفاوت این بود که اول دختر متولد شد که نامش جنت بود و پس از چند روز به جنت رفت و پس از او من متولد شدم. این پیشگویی را شیخ محی الدین ابن عربی نیز در کتاب خود *فصوص* نوشته است، و نگاشته است که وی چینی الاصل خواهد بود.[۲] به هر حال این هر سه پیشگویی

حساب جمل تعداد آن سالها را ابراز می‌کنند. از روی سورهٔ نامبرده اگر تا این زمانه سالها شمرده شوند، معلوم خواهد شد که اکنون هفتمین هزار شروع شده است و از روی همین محاسبه، تولدم در اواخر ششمین هزار اتفاق افتاد چون سنم اکنون حدودا ۶۸ سال است. [مؤلف]

[۱] رجوع کنید به حجج الکرامه از نواب صدیق حسن خان بهوپال. [مؤلف]

[۲] منظور این است که در خاندان او خون ترکها آمیخته خواهد بود. خاندان ما که از لحاظ شهرتِ خود مغلیه خوانده می‌شود، مصداق این پیشگویی است چون

یکدیگر را تقویت می‌کنند و به علت وقوع به حد یقین رسیده‌اند و هیچ عاقلی نمی‌تواند آنها را انکار کند.

«۱۲» **نشانهٔ دوازدهم:** پیشگویی حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ وقوع زلازل و شیوع طاعون است. چنانکه هم‌اینک نگاشته‌ام ظهور مسیح موعود[۱] در همین عصر امری حتمی است.

اگرچه راست همان است که خداوند متعال فرموده است که این خاندان فارسی الاصل است، این امر نیز قطعی و مشهود و ملموس است که اغلب مادران و مادربزرگان ما از خاندان مغلیه‌اند و آنها چینی‌الاصل هستند یعنی از اهالی چین‌اند. [مؤلف]

[۱] یکی از کشیش‌ها می‌نویسد که ظهور طاعون و زلزله‌ها هیچ دلیلی بر آمدن مسیح موعود نیست، چراکه از تاریخ معلوم می‌شود که این قبیل زلازل و طاعون‌ها همیشه در دنیا روی می‌داده‌اند. پاسخ آن این است که این زلازل و این طاعون بدون شک در پنجاب و هند غیرمعمولی است و نظیر آن در صدها سال گذشته هم پیدا نمی‌شود، چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت. این طاعون و زلزله‌ها خرق عادت است. چنانچه جناب کشیش انکار کند، نظیر آن را بیاورد. علاوه بر این اگر قبلاً در دنیا طاعون شیوع پیدا می‌شده و زلزله‌ها روی می‌داده، و جنگها درمی‌گرفته، آنگاه هیچ مدعی مسیح موعودی نبود. بنابراین، وقتی که قبل از زلزله‌ها و طاعون غیرمعمولی مدعی مسیحیت پدیدار شده و پس از او این علایم مطابق انجیل ظهور یافته است، در این صورت چرا باید آن را انکار کرد. آری، ستارگان روی زمین فرو نریخت، پاسخ آن را از منجمان بپرسید که آیا با فروریختن ستاره‌ها انسان‌ها و جانوران می‌توانند زنده بمانند (یا خیر)؟ [مؤلف]

«۱۳» **نشانۀ سیزدهم** پیشگویی ظهور مسیح موعود در اواخر ششمین هزار است که از تورات استنباط شده است.

«۱۴» **نشانۀ چهاردهم** پیشگویی نعمت الله ولی دربارۀ من است. ابیات او را در کتاب خود، نشانۀ آسمانی نقل کرده‌ام.

«۱۵» **نشانۀ پانزدهم** پیشگویی گلاب شاه جمالپوری است که در کتاب **رفع شبهات** مفصلاً نقل کرده‌ام.

«۱۶» **نشانۀ شانزدهم** پیشگویی پیر صاحب علم سند است که صد هزار مرید داشت و در منطقۀ خود، بزرگی معروف بود. وی در خواب دیده بود که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وی درمورد من فرمود که او صادق است و از جانب ماست. این خواب را در کتاب **تحفۀ گولرویه** چاپ کرده‌ام، لذا نیازی به شرح آن نیست.

«۱۷» **نشانۀ هفدهم** الهام مولوی صاحبزاده عبدالمجید شهید درمورد من است که (گفت) این شخص بر حق و مسیح موعود است. علاوه بر این او چندین خواب متواتر دید که مایۀ استقامت او گردیدند. سرانجام وی برای تصدیق من در سرزمین کابل به دستور امیر کابل جان خود را فدا کرد. امیر کابل چندین بار به وی پیشنهاد کرد که چنانچه بیعتش را بشکند، بیش از پیش مورد عزت و احترام قرار خواهد گرفت، امّا، وی گفت که نمی‌توانم جان را بر ایمان مقدم بدارم و عاقبت در این راه جان خود را فدا کرد و گفت که جان فدا کردن در این راه را برای جلب رضایت خداوند متعال دوست دارم. آنگاه وی با سنگ سنگسار شد و آنچنان استقامت از خود نشان داد که حتی یک آه هم

از دهانش خارج نشد و تا چهل روز جنازه‌اش در آن سنگ‌ها ماند و سپس یکی از مریدانش به نام احمد جنازه‌اش را دفن کرد. گفته شده که از قبر او تاکنون بوی مشک می‌آید. یک تار موی او به اینجا رسانده شد و از آن هنوز هم بوی مشک می‌آید. آن مو در بیت الدعای ما در گوشه‌ای آویزان است. اکنون بدیهی است چنانچه این کاروبار، فریبِ انسان مفتری بود، در آن صورت چرا به شهید مرحوم از این فاصلهٔ زیاد برای حقانیت من الهامات شد و چرا وی خواب‌های متواتر دید. وی اصلاً از نام من هم خبر نداشت. فقط خدا به او دربارهٔ من خبر داد که در پنجاب مسیح موعود مبعوث شده است، آنگاه وی اخبار پنجاب را بررسی کرد و هنگامی که پی برد که در واقع شخصی در قادیان ناحیه گورداسپور پنجاب ادعای مسیح موعود بودن کرده است، همه کارهای خود را رها کرده به سوی من شتافت و در حدود دو ماه در اینجا نزد من ماند و بعد از آن پس از بازگشت به کابل در اثر شکایتِ شکایت کنندگان اسیر شد و هنگامی که در دوران اسیری به وی گفته شد که با زن و بچه‌هایت ملاقات کن، گفت: اکنون دیگر نیازی به ملاقاتشان ندارم، آنها را به خدا می‌سپارم و هنگامی که حکم داده شد که سنگسار خواهی شد، گفت: من بیش از چهل روز نخواهم مرد. این اشاره به آن بود که در کتب خداوند متعال نوشته شده است که مومن پس از چند روز از مرگ یا نهایتاً پس از چهل روز زنده می‌شود و به سوی آسمان می‌رود. این همان مسئله‌ایست که تاکنون بین ما و مخالفان‌ما درباره رفع حضرت عیسی علیه السلام ادامه دارد. ما مطابق کتاب الله قائل به رفع روحانی وی هستیم و آنها با مخالفت با کتاب

الله و این دستور خدا قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا[1] رفع روحانی‌اش را انکار نموده و معتقد به رفع جسمانی‌اش هستند و به من می‌گویند که دجال هستم، چرا که در احادیث نوشته شده که سی دجال خواهند آمد. اینان نمی‌اندیشند که چنانچه قرار بود سی دجال بیایند، آنگاه از روی این حساب برای هر دجال یک مسیح نیز باید بیاید. این چه خشم خدایی است که در این امت سی دجال بیایند، امّا، حتی یک مسیح هم نیاید. این امت چقدر بدبخت است که در نصیب آن تنها دجال(ها) مانده‌اند و توفیق دیدن چهرهٔ مسیح صادق تاکنون نصیبشان نشده است در حالی که در بنی اسرائیلی صدها پیامبر آمده بودند.

خلاصه، در جماعتی که خداوند متعال افرادی چون عبداللطیف شهید صادق و ملهَم را آفرید که در این راه جان خود را فدا کردند و با دریافت از الهام خدا مرا تصدیق کردند، آیا بر چنین جماعتی اعتراض کردن نشانهٔ تقواست؟ انسان پارسا و صالح و اهل علم چطور می‌تواند برای انسان دروغگو اینقدر جوشش عاشقانه نشان دهد.

کس بهر کسی سر ندهد جان نفشاند
عشق است که در آتش سوزان بنشاند
بی‌عشق دلی پاک شود من نپذیرم
عشق است که این کار به صد صدق کناند
عشق است که بر خاک مذلت غلطاند

---

[1] بنی اسرائیل: ۹۴، من پیامبر و بشری بیش نیستم. مترجم

عشق است کزین دام به یک دم برهاند

صاحبزاده مولوی عبداللطیف با خون خود بر حقانیتم شهادت داد؛ الاستقامة فوق الکرامة. غالب علمای عصرحاضر این عادت را دارند که در ازای دو روپیه هم فتوای خود را عوض می‌کنند و سخنانشان از سر خوف خدا نیست، بلکه از جوشش نفسانی است، امّا، عبداللطیف شهید مرحوم، انسانی صادق و متقی و بندۀ خدا بود که در راه خدا هیچ اعتنایی نه به همسر خود نه به بچه‌ها و نه به جان خود کرد. اینچنین مردمند که علمای حقانی‌اند و قول و فعلشان سزاوار پیروی است. اینها کسانی هستند که در راه خدا صدق خود را نشان دادند.

از بندگان نفس ره آن یگان مپرس هرجا که‌گرد خاست سواری دران بجو
آنکس که هست از پی آن یار بی‌قرار رو صحبتش گزین و قراری دران بجو
بر آستان آنکه ز خود رفت بهر یار چون خاک باش‌ومرضی‌یاری‌دران بجو
مردان‌به تلخ‌کامی‌و حرقت بدو رسند حرقت گزین و فتح حصاری دران بجو
بر مسند غرور نشستن طریق نیست این نفس دون بسوز و نگاری دران بجو

«۱۸» **نشانۀ هیجدهم** این قول خداوند متعال است: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ[۱] چنانچه این پیامبر بر ما افترا می‌کرد، دست راستش را می‌گرفتیم و رگ جانش را پاره می‌کردیم. این آیه دربارۀ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، امّا، معنی و مفهوم عمومی دارد. چنانکه در تمام قرآن شریف این محاوره است که ظاهراً غالب امر و نهی خطاب

[۱] حاقه: ۴۵ الی ۴۷

به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، امّا، دیگران نیز در آن فرامین شریک می‌باشند یا در واقع آن فرامین برای دیگران است چنانکه آیه فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا[1] یعنی به والدین خود هیچ کلمه‌ای با بیزاری مگو و به گونه‌ای با آنها تکلم نکن که بزرگواریشان رعایت نشود. مخاطب این آیه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است امّا، در حقیقت خطاب اصلی به امت است، چراکه پدر و مادر آن حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عهد طفولیت فوت کرده بودند. در واقع در این دستور رازی نهفته بود و آن اینکه انسان عاقل از این آیه می‌تواند بفهمد که وقتی خطاب به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده شده که به والدین خود احترام بگذار و در تکلم خود مقام بلند آنها را رعایت کن، آنگاه دیگران چقدر باید به والدین خود احترام بگذارند. به همین امر آیهٔ دیگری نیز اشاره می‌کند: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا[2] یعنی پروردگارت فرمان داده که بجز او کسی دیگر را مپرست و به والدین احسان کن. در این آیه به بت‌پرستان تفهیم شده که بت‌ها هیچ ارزشی ندارند و آنها هیچ احسانی هم بر شما ندارند. آنها نه شما را خلق کردند و نه در عهد خردسالی از شما کفالت کردند. چنانچه خداوند متعال روا می‌داشت که احدی را با او پرستش کنید، چنین دستور می‌داد که والدین خود را بپرستید، چراکه آنها نیز به طور مجازی رب شمایند. هر کسی حتی چرند و پرند نیز در خرسالی

---

[1] بنی اسرائیل: ۲۴

[2] بنی اسرائیل: ۲۴

بچه‌های خود را از تلف شدن مصون می‌دارد. بنابراین، پس از ربوبیت خدا آنها نیز ربوبیتی دارند، امّا، جوشش ربوبیتشان را خداوند متعال در وجود آنها آفریده است.

پس از این جملهٔ معترضه به کلام اصلی خود برمی‌گردیم و می‌گوییم که آنچه (خداوند) نسبت به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چنانچه وی بر ما افترا می‌کرد، او را هلاک می‌کردیم، معنی آیه این نیست که خداوند متعال تنها دربارهٔ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این غیرت را از خود نشان می‌دهد که چنانچه مفتری بود او را هلاک می‌کرد امّا، دربارهٔ دیگران این غیرت را ندارد و دیگران هر افترایی هم بکنند و الهامات دروغین هم به خدا نسبت دهند، غیرت خدا به جوش نمی‌آید! این پندار چنانکه غیرمعقول است، برخلاف تمامی کتب خداوند متعال نیز می‌باشد. تاکنون نیز در تورات این جمله مسطور است که هر کسی که بر خدا افترا کند و ادعای دروغین نبوت کند، به هلاکت خواهد رسید. علاوه بر این از قدیم علمای اسلام آیه لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا را جلوی مسیحیان و یهودیان به عنوان دلیل حقانیت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم می‌کرده‌اند و بدیهی است که مادامی که در امری عمومیت وجود نداشته باشد، آن امر نمی‌تواند دلیلی بر ادعایی باشد. آیا این می‌تواند دلیل قرار بگیرد که چنانچه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خدا افترا می‌بست، هلاک می‌شد و تمام کاروبارش به نابودی کشیده می‌شد، امّا، اگر کسی دیگر بر خدا افترا کند، خدا از او ناراحت نمی‌شود بلکه او را دوست دارد و به او بیشتر از حضرت پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم مهلت می‌دهد و نصرت و یاری می‌رساند. این را نمی‌توان دلیل نامید، بلکه این ادعایی است که خود نیز محتاج دلیل است. افسوس در دشمنی نسبت من، نوبتشان به کجا رسیده است که به نشانه‌های حقانیت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز حمله‌ور شده‌اند، چون این مردم می‌دانند که از ادعای وحی و الهامم بیش از بیست و پنج سال گذشته است و این مدت از ایام بعثت حضرت پیامبر نیز بیشتر است. آن بیست و سه سال بود و این نزدیک به سی سال است و هنوز معلوم نیست که تا کی در علم خدا این سلسلهٔ ایام دعوت ادامه دارد. لذا، این مردم باوجود داشتن لقب آخوند می‌گویند که افترا کننده بر خدا و ملهم دروغین تا سی سال نیز می‌تواند زنده بماند و محتمل است که خداوند متعال نیز او را تایید و نصرت کند، امّا، هیچ نظیر و نمونه‌ای از آن را ارائه نمی‌دهند. ای مردم بیباک! دروغ گفتن و نجاست خوردن یکسان است. خداوند متعال با من به قدری با لطف و کرم خود برخورد کرد که در این مدت زمان دراز[1] هر روز برای من روز پیشرفت بود و در هنگام هر مرافعه‌ای که مخالفانم برای نابودی من کردند، خداوند متعال دشمنانم را رسوا و خوار نمود. چنانچه نظیر این مدت و این تایید و نصرت را نزد خود

---

[1] لازم به ذکر است که چنانچه زمان دریافت الهام از آن تاریخ محاسبه شود که جزء اول براهین احمدیه چاپ شد، این مدت نزدیک به بیست و هفت سال می‌شود و اگر از چاپ بخش چهارم براهین احمدیه شمرده شود، بیست و پنج سال می‌شود و اگر از آن زمانی که اولین الهام نازل شد، زمان را بشمریم، آنگاه سی سال می‌شود. [مؤلف]

دارید، ارائه دهید، وگرنه به موجب آیه لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا[1] این نشانه نیز به اثبات رسید و شما دربارهٔ آن بازخواست خواهید شد.

«۱۹» **نشانهٔ نوزدهم** این است که خواجه غلام فرید که پیر نواب بهاولپور بود، در تصدیق من رؤیایی دید و بر مبنای آن رؤیا، مِهرم در دلش افتاد. به همین دلیل در کتاب *اشارات فریدی* که مبتنی بر ملفوظات خواجه نامبرده است، وی در جاهای متعددی مرا تصدیق می‌کند. اهل فقر عادت دارند که از دعواهای ظاهری دوری جویند و به آنچه که از طرف خداوند متعال از طریق خواب یا مکاشفه یا الهام خبر داده می‌شود، ایمان بیاورند. بنابراین، چون خواجه غلام فرید بسان پیر صاحب علم دارای باطن پاکی بود، لذا خداوند متعال بر وی حقانیتم را آشکار نمود. چندین مولوی مثل مولوی غلام دستگیری نزد جناب خواجه به روستایش رفتند تا وی را از تکذیب کنندگان من قرار دهند و همین‌طور برخی افراد غزنوی نیز به خدمت جناب خواجه نامه نوشتند، امّا، جناب خواجه که شخصاً این حالات را در کتاب *اشارات فریدی* بیان نموده است به هیچ کسی اعتنایی نورزید و به آن آخوندهای خشک چنان پاسخ‌های دندان شکنی داد که ساکت شدند، و به فضل خداوند متعال عاقبت او مصدِّق شد. از نامه‌هایی که وی به من نوشت نیز بر می‌آید که خداوند متعال چقدر مهرم را در دلش ایجاد کرده بود و او را چقدر دربارهٔ من با فضل خود معرفت بخشیده بود. جناب خواجه در کتاب خود *اشارات فریدی* به حملات مخالفان

---

[1] حاقه: ۴۵

در جاهای عدیده پاسخ داده است. چنانکه در یک جای *اشارات فریدی* نوشته شده است که احدی در خدمت جناب خواجه عرض کرد که آتم پس از میعاد مرد. وی با ذکر نامم فرمود: *این که مهم نیست. می‌دانم آتم به نَفَس او مرده است یعنی توجه و عقد همت او کار آتم را یکسره نمود.*[1] کسی دربارهٔ من به آن‌حضرت گفت که ما چطور او را به عنوان مهدی موعود قبول کنیم، (چون) تمام نشانه‌هایی که در احادیث آمده است در او تحقق نیافته است. آنگاه جناب خواجه با این سخن ناراحت شد و فرمود: بگویید در *کدام پیامبر تمام نشانه‌های اعلام شده که مردم از پیش منتظر تحقق آنها بودند، صدق کردند و اگر چنین چیزی به وقوع می‌پیوست چرا بعضی کافر می‌ماندند و بعضی*

---

[1] مکرراً نوشته‌ام که پیشگویی دربارهٔ آتم از لحاظ مفهوم خود محقق شده است. چنانچه آتم جلوی مردمی که تعدادشان بین شصت یا هفتاد نفر بود از دجال گفتن رجوع نمی‌کرد، آنگاه مخالفان می‌توانستند بگویند که پیشگویی تحقق نیافته است، اما وقتی آتم رجوع کرده بود، آنگاه لازم بود که از شرط پیشگویی بهره ببرد؛ بلکه چنانچه آتم باجود اینقدر رجوع خود که هیچ اعتنایی به عزت و آبروی خود نکرد و در جمع مسیحیان رجوع کرد، باز در ظرف پانزده ماه می‌مرد، در آن صورت به وعدهٔ خداوند متعال اعتراض وارد می‌شد و آنگاه می‌توانستند بگویند که پیشگویی محقق نشده است، اما اکنون باوجود رجوع کردنش، اعتراض کردن کار کسانی است که هیچ سروکاری با دین و دیانت ندارند. آری، وقتی که آتم پس از گذشت پانزده ماه، شوخ چشم و گستاخ شد و سپاسگزار خداوند متعال نماند، آنگاه مطابق پیشگویی دوم پس از آخرین اعلامیهٔ من در ظرف پانزده ماه مرد و به هر حال مرگش از پانزده ماه تجاوز نکرد. یکی از خردمندان، باوجود مسیحی بودن اعتراف کرده است که پیشگویی دربارهٔ آتم با نهایت صراحت محقق شده است و انکار، لجبازی است. [مؤلف]

ایمان می‌آوردند. در حقیقت سنت الله این است که نشانه‌هایی که برای پیامبر موعود نوشته می‌شوند، تمام آن پیشگویی‌ها، در کلمات ظاهری خود هرگز به تحقق نمی‌رسند. در بعضی پیشگویی‌ها استعارات می‌باشند و در ارتباط با فهم بعضی پیشگویی‌ها اشتباهی رخ می‌دهد و در بعضی پیشگویی‌های قدیمی تحریف نیز صورت می‌گیرد. بنابراین، طریق تقوا این است که از پیشگویی‌هایی که تحقق یابند، استفاد شود و زمان و نیاز هم مدنظر قرار گیرند. اگر ضروری بود، تمام علایم مطابق فهم انسان‌ها صدق پیدا می‌کردند. در این صورت از ایمان به سایر پیامبران می‌بایستی دست‌برداشته می‌شد و عاقبتِ این باور بجز محرومی و بی‌ایمانی هیچ نمی‌بود، چراکه هیچ پیامبری نگذشته است که دربارهٔ او تمام علایم گفته شده به طور ظاهری تحقق یافته باشند؛ به حتم بعضی علایم باقی می‌مانند که به طور ظاهری تحقق نمی‌یابند. یهود دربارهٔ مسیح اول یعنی حضرت عیسی می‌گفتند که وی در زمانی خواهد آمد که الیاس پیامبر قبل از او بر زمین رسیده باشد. آیا الیاس آمد؟! همین‌طور یهود بر این امر اصرار داشتند که خاتم الانبیاء موعودِ بنی اسرائیل خواهد بود. آیا وی از بنی اسرائیل ظهور کرد؟! پس وقتی که مطابق عقیدهٔ یهود که بر آن سایر پیامبرانشان هم اتفاق نظر داشتند، خاتم الانبیا از بنی اسرائیل نیامد، اگر مهدی موعود از خاندان فاطمی یا عباسی نیامد، چه جای تعجب است؟ در پیشگویی‌های

خداوند متعال بسیاری از اسرار نهفته می‌باشد و امتحان بندگان نیز منظور است.[1]

بنابراین یهود به سبب تاکید بر افکار خود از ایمان محروم ماندند و این امر برای مسلمانان جای عبرت است، چراکه در حدیث صحیح آمده است که در آخر الزمان برخی از مسلمین، یهودی خواهند شد، یعنی عادات یهود را پیشه خواهند کرد و بر جای گام آنها گام خواهند زد. چنانکه نوشته شده است که اگر یکی از یهودیان با مادر خود زنا کرده، آنها نیز خواهند کرد؛ بنابراین، چقدر جای بیم و ترس است! غالب یهود تنها به این سبب حضرت عیسی و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قبول نکردند که فرض کردند تا زمانی که تمام علایم و نشانه‌ها مطابق فهم آنها به وقوع نپیوندند، ایمان آوردن جایز نیست، و سرانجام به چاه کفر افتادند و هنوز هم بر این امر تاکید می‌کنند که باید اول الیاس بیاید و سپس مسیح خواهد آمد و خاتم

---

[1] روایات را به دقت بخوانید. در آنها دربارۀ مهدی موعود آنقدر اختلاف وجود دارد که گویی مجموعه‌ای از تناقض و تضادهاست. در بعضی احادیث نوشته شده که مهدی فاطمی خواهد بود و در بعضی نوشته شده که عباسی خواهد بود و در بعضی نوشته شده که رجل من امتی یعنی فردی از امت من خواهد بود و حدیث ابن ماجه همۀ این روایات را رد کرده است، چراکه عبارت آن این است: **لا مهدی الا عیسی** یعنی عیسی مهدی هم هست و بجز او هیچ مهدی نیست. سپس حالت احادیث این است که هیچ روایتی، پاک از نقد و بحث نیست، و از این احادیث هیچ حدیثی را نمی‌توان حدیث صحیح قرار داد. بنابراین، به نحوی که پیشگویی محقق شده و آنچه حَکَم و داور موعود داوری نموده است، همان صحیح است. [مؤلف]

الانبیاء نیز باید از بنی اسرائیل ظهور کند. خلاصه، خداوند متعال به جناب خواجه غلام فرید این نور باطن را عطا کرده بود که وی در یک نگاه، صادق و کاذب را ازهم تفکیک می‌داد. خدا وی را غریق رحمت کند و در قرب خود جا دهد. آمین

«۲۰» **نشانۀ بیستم:** حدود سی سال پیش به من از طرف خداوند متعال الهام شد که تو نسل دور را خواهی دید. صدها نفر شاهد این الهامند و این الهام چندین بار به چاپ رسیده است. اکنون این الهام اتفاق افتاده است و من آن اولاد را دیدم که به هنگام پیشگویی نبودند و سپس اولادِ اولاد را نیز دیدم و نمی‌دانم تا کی اثر این پیشگویی وجود خواهد داشت.

«۲۱» **نشانه بیست و یکم** این است که حدود سی سال پیش هنگامی که پدرم –رحمه الله علیه- در اواخر عمر خود بیمار گشت، در روزی که وفاتشان مقدر بود، به هنگام ظهر آن روز، به من الهام شد: والسماء والطارق و در دل تفهیم شد که این اشاره به وفاتش است و معنی آن این است که سوگند به آسمان و سوگند به آن حادثه‌ای که پس از غروب اتفاق خواهد افتاد. این الهام در واقع تسلیت‌گویی خداوند متعال با بندۀ خود بود. آنگاه فهمیدم که پدرم پس از غروب فوت خواهد کرد. از این الهام به چندین نفر دیگر نیز خبر دادم و سوگند می‌خورم به خداوند متعال که جانم در دست اوست و دروغ بستن به او کار شیطان و لعنتی است، همینگونه مطابق آن الهام رخ داد. آن روز بیماری اصلی پدرم درد کبد بود که مرتفع شد و تنها کمی ضعف باقی مانده بود و او با توان خود بدون هیچ تکیه و کمکی به

دستشویی (طهارت) می‌رفت. هنگامی که آفتاب غروب کرد و وی از دستشویی برگشت و بر تختخواب دراز کشید، حالت نزع شروع شد و در همان حالت به من گفت که عجیب است، این چیست، و دراز کشید. قبل از این هیچگاه ندیده بودم که کسی در حالت نزع اینقدر به وضوح تکلم کند. پس از آن به محض اینکه آفتاب غروب کرد، پدرم از این جهان فانی رحلت فرمود. انا لله و انا الیه راجعون. این اولین الهام از الهاماتم و اولین پیشگویی بود که خداوند متعال به من خبر داد؛ به هنگام ظهر خداوند متعال به من خبر داد که اینگونه اتفاق خواهد افتاد و به هنگام غروب آن خبر به حقیقت پیوست. برایم جای افتخار است و هیچگاه فراموش نخواهم کرد که خداوند متعال به هنگام وفات پدرم به من تسلیت گفت و به وفات پدرم سوگند خورد، چنانکه سوگند به آسمان یاد کرد. کسانی که در آنها روح شیطانی می‌جوشد، تعجب خواهند کرد که چطور ممکن است که خداوند متعال به کسی اینقدر ارج نهد که وفات پدرش را غم عظیم الشأنی قرار دهد و به آن سوگند یاد کند، امّا، من دوباره به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم و می‌گویم که این واقعه حق است و آن خدا بود که به عنوان تسلیت‌گویی به من خبر داد و گفت که والسماء والطارق و مطابق همان (هم) اتفاق افتاد. فالحمد لله علی ذالک.

«۲۲» **نشانه بیست و دوم** این است که چنانکه هم‌اینک نوشته‌ام، هنگامی که خداوند متعال به من خبر داد که پدرم پس از غروب آفتاب فوت خواهد کرد، آنگاه به موجب اقتضای بشریت با شنیدن این خبر دلم به شدت به درد آمد و چون غالب اسباب معاش ما هم به وی

وابسته بود –وی از دولت انگلیس مستمری و مبلغ هنگفتی به عنوان انعام هم دریافت می‌کرد که مشروط به حیاتش بود- لذا این خیال هم به ذهنم آمد که پس از وفات او چه خواهد شد و در دلم ترسی ایجاد شد که شاید بر ما ایام افلاس و سختی فرا رسد. تمام این فکر مثل برق در یک ثانیه به ذهنم خطور کرد. آنگاه همان دم به حالت خلسه رفتم و این الهام دوم نازل شد: **الیس الله بکاف عبده** یعنی آیا خدا برای بندۀ خود کافی نیست؟ با این الهام الهی دلم آنچنان تقویت شد که زخم دردناکی با مرهمی بهبود پیدا می‌کند. در حقیقت این امر را بارها تجربه کرده‌ام که در وحی الهی برای اطمینان و تسلای خاطر، ویژگی خاصی وجود دارد و ریشۀ این ویژگی آن یقین است که به وحی الهی می‌باشد. افسوس الهامات این مردم چه نوع الهامی است که باوجود ادعای الهام، باز می‌گویند که این الهامات ما از امور ظنی است و نمی‌دانیم شیطانی است یا رحمانی. ضرر چنین الهاماتی بیشتر از سود آنهاست. امّا، من با یاد سوگند خداوند متعال می‌گویم که به این الهامات خویش همانطوری ایمان می‌آورم که به قرآن شریف و کتب دیگر الهی ایمان می‌آورم و همان‌طور که قرآن شریف را به طور یقینی و قطعی کلام خدا می‌دانم، به یقین این کلام را نیز که بر من نازل می‌شود کلام خدا می‌دانم، چراکه با آن درخشش و نور الهی را می‌بینم و با آن نمونه‌های قدرت خداوند متعال را مشاهده می‌کنم. خلاصه، هنگامی که به من الهام شد: الیس الله بکاف عبده، همان دم فهمیدم که خداوند متعال مرا ضایع نخواهد کرد. آنگاه من به یک تاجر هندو به نام ملاوامل که در قادیان سکونت دارد و تاکنون زنده است، این

الهام را به شکل کتبی دادم و تمام قصه را برایش تعریف کردم و وی را به امرتسر فرستادم تا این الهام را به حکیم مولوی محمد شریف کلانوری دهد و او آن الهام را در نگینه حک کند و مهر درست کند و سپس بیاورد. من آن هندو را تنها بدین هدف انتخاب کردم که وی شاهد این پیشگویی عظیم الشأن باشد و همین‌طور مولوی نامبرده نیز شاهد باشد. سپس توسط جناب مولوی موصوف، انگشتری در ازای پنج روپیه آماده شد و به دست من رسید و تاکنون (نیز) نزد من است. نشانۀ این انگشتر این است:



این الهام در زمانی نازل شده بود که معاش ما کاملاً وابسته به درآمد مختصر پدرم بود و از افراد خارجی هیچ کسی مرا نمی‌شناخت و انسان گمنامی بودم و در گوشۀ‌گمنامی در روستای ویران قادیان زندگی می‌کردم. سپس خداوند متعال مطابق پیشگویی خود یک دنیا را به سوی من متوجه نمود و چنان با فتوحات متواتر به من کمک مالی کرد که برای سپاسگزاری آن، کلماتی ندارم. با توجه به وضعیتم آن قدر هم امید نداشتم که ماهیانه ده روپیه هم درآمد خواهم داشت، امّا، خداوند متعال که فقرا را از خاک بلند می‌کند و متکبران را به خاک می‌غلطاند، آنچنان از من دستگیری کرد که به یقین می‌توانم بگویم

که تاکنون حدود سیصد هزار روپیه به دست من رسیده است[۱] و بلکه شاید بیشتر از این رسیده باشد. این درآمد را می‌توان از این امر تخمین زد که از سالیان سال تنها خرج مهمانخانه هم هزار و پانصد روپیه ماهیانه بوده است، و این خرج به طور میانگین است. شاخه‌های دیگر نیز برای مصارف وجود دارند، مثل هزینهٔ مدیریت مدرسه و چاپ کتب و غیره. بنابراین، باید دید که این پیشگویی: **الیس الله بکاف عبده** چقدر به وضوح و شأن و قدرت عظیم به حقیقت پیوسته است. آیا این کارِ مفتری است یا شبهات شیطانی است؟! هرگز. این کار از آن خدا است که در دست او عزت و ذلت و اقبال و ادبار است. چنانچه به این بیان من اعتماد نداشته باشید، می‌توانید از بایگانی پست، دفاتر بیست سال گذشته را بررسی کنید تا معلوم شود که چقدر باب درآمد در این مدت گشوده شده است؛ در حالی که این درآمد تنها منحصر به پست نبوده است، بلکه درآمد هزاران روپیه این طور نیز هست که مردم شخصاً به قادیان می‌آیند و هدایا تقدیم می‌کنند و نیز بخشی از درآمد از پاکت‌هایی است که مردم در آنها اسکناس می‌گذارند و می‌دهند.

---

[۱] اگرچه از طریق حواله پول، هزاران روپیه آمده است، اما بیشتر از این، آن پولی است که مردمِ بااخلاص شخصاً حضوری به من تقدیم کردند و همچنین آن اسکناس‌هایی است که از طریق پاکت دریافت کردم و همین‌طور برخی مخلصان اینگونه اسکناس یا طلا ارسال کردند که حتی نام خویش را هم فاش نکردند و تاکنون هم نمی‌دانم که اسامی‌شان چیست. [مؤلف]

«۲۳» **نشانهٔ بیست و سوم** پیشگویی دربارهٔ عبدالله آتم است که به وضوح محقق شده است. در واقع این پیشگویی مشتمل بر دو پیشگویی بود: اول اینکه وی در ظرف پانزده ماه خواهد مرد. دوم این که اگر وی از آن کلام خود که چاپ کرده است رجوع کند که نعوذبالله حضرت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم دجال بود، در ظرف پانزده ماه[۱] نخواهد مرد. چنانکه نوشته‌ام عامل اصلی پیشگویی مرگ او، این بود که وی در کتاب خود *"اندرونه بائبل"* به پیامبراکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم دجال گفته بود و این درست است که در پیشگویی برای مردن آتم موعد پانزده ماه معین شده بود، امّا، همراه آن شرطی نیز وجود داشت که عبارت آن این است: *"به شرط این که به حق رجوع نکند"* امّا، آتم در همان مجلس رجوع کرد و با بی‌نهایت

---

[۱] هزاران نفر از این واقعه خبر دارند که هنگامی که مرگ آتم به موجب شرط الهام به تعویق افتاد، وی از این تعویق هیچ سپاس به جای نیاورد بلکه با گمان این که بلا دور شده است، راه سرپوش گذاشتن به حق را پیشه کرد و گفت که من نترسیدم و از سوگند خوردن [راجع به نترسیدن] هم سرباز زد در حالی که همهٔ بزرگان مسیحی سوگند می‌خورده‌اند. از انجیل ثابت است که حضرت مسیح سوگند خورد، پولوس سوگند یاد کرد، پطرس سوگند خورد. بنابراین پس از این حق‌پوشی او، خداوند متعال به من خبر داد که اکنون وی به زودی فوت خواهد کرد؛ آنگاه من در این باره اعلامیه‌ای چاپ کردم. و عجیب است که این اعلامیهٔ دومی که دربارهٔ مرگش چاپ کردم، بر چاپ آن هنوز پانزده ماه هم نگذشته بود که وی مرد. پس خداوند متعال برای آتم میعاد پانزده ماه را در زمانی که او راه صداقت را رها کرد و روی حق سرپوش گذاشت، برقرار نمود در حالی که در خانه‌های مخالفان ما بر همین میعاد به شدت ماتم و سر و صدا به پا است. [مؤلف]

عاجزی و تواضع زبان خود را درآورد و با هر دو دست گوش‌های خود را گرفت و اینطور از دجال گفتن خود اظهار ندامت و شرمساری کرد. شاهد این واقعه نه یکی دو نفر، بلکه شصت یا هفتاد نفر بودند و نصف این تعداد مسیحی بودند و نصفشان مسلمان. گمان می‌کنم حدود پنجاه نفر از آنها تاکنون نیز زنده‌اند که جلوی آنها آتم از دجال گفتن رجوع کرد و سپس تا دم مرگ چنین کلمه‌ای را به زبان نیاورد. اکنون باید اندیشید که چقدر بدطینتی و بدکرداری و بی‌ایمانی است که باوجود این رجوع آشکارِ آتم که جلوی شصت یا هفتاد نفر کرد، باز گفته شود که وی رجوع نکرد. در حالی که تمام مدار خشم خدا بر کلمۀ دجال بود و بر مبنای همین کلمه پیشگویی شده بود، و وی از همان کلمه رجوع و توبه کرد. در پیشگویی، هیچ ذکر مسلمان شدن او نیست. بنابراین هنگامی که وی با نهایت تواضع و عاجزی رجوع کرد، خدا نیز با رحمت خود به سوی او رجوع نمود. هدف الهام الهی این نبود که مادامی که آتم اسلام را قبول نکند، از هلاکت مصون نخواهد ماند، چراکه در انکار اسلام همۀ مسیحیان شریکند. خدا هیچ کسی را به اجبار وادار نمی‌کند که اسلام را بپذیرد و چنین پیشگویی کاملاً بی‌منطق است که اگر فلان شخص ایمان نیاورد تا فلان مدت می‌میرد. دنیا مملو از افرادی است که منکر اسلامند. مکرراً نوشته‌ام که تنها با انکار اسلام هیچ کسی در دنیا مورد عذاب واقع نمی‌شود، بلکه بازخواست این گناه فقط در روز قیامت به عمل خواهد آمد. بنابراین، آتم چه ویژگی خاصی داشت که به سبب انکارش از اسلام دربارۀ مرگش پیشگویی شد و برای دیگران نشد. علت پیشگویی درباره

او فقط این بود که وی در شأن مقدس حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کلمۀ دجال را بکار برده بود، امّا، سپس از آن کلمه در مقابل شصت یا هفتاد نفر رجوع کرد. بسیاری از افرادی که در آن مجلس حضور داشتند، انسان‌های شریف و محترمی بودند. بنابراین، وقتی که وی از آن کلمه رجوع کرد، بلکه پس از آن گریه و ناله هم پیشه کرد، به علت این رفتارش در درگاه خداوند متعال سزاوار رحم گردید، امّا، تنها به این حد که چند ماه در مرگش تاخیر افتاد و در حیات من مرد. آن بحثی که در زمینۀ مباهله بود، در آن نیز وی به سبب مرگ خود دروغگو گردید. پس آیا تاکنون آن پیشگویی محقق نشده است؟ بدون شک محقق شده است و با نهایت صراحت محقق شده است. بر چنین دلهایی لعنت خدا است که به چنین نشانه‌های روشن اعتراض می‌کنند و دست‌بردار نیستند. چنانچه آنها بخواهند می‌توانم دربارۀ رجوع آتم حدود چهل نفر را به عنوان شاهد بیاورم. آتم به سبب همین رجوع خود سوگند نخورد، وگرنه تمامی مسیحیان قسم می‌خورده‌اند و حضرت مسیح خود نیز قسم خورده است و نیازی نیست که این بحث را طول بدهیم. اکنون آتم زنده نیست و بیش از یازده سال از مرگش می‌گذرد.

«۲۴» **نشانۀ بیست و چهارم:** در ۳۰ ژوئن ۱۸۹۹ به من الهام شد که *اول بیهوشی، سپس غشی سپس مرگ* و همراه آن تفهیم شد که این الهام دربارۀ دوست مخلصی است که در اثر مرگش به ما رنجی خواهد رسید. این الهام را برای بسیاری از اعضای جماعتم تعریف کردم و در ۳۰ ژوئن ۱۸۹۹م در الحکم چاپ هم شد و سپس در آخر ماه

ژوئیه ۱۸۹۹م دوست مخلص ما جناب دکتر محمد بوره خان دستیار جراح به سبب مرگ ناگهانی در قصور فوت کرد. وی اول بیهوش شد، سپس یکباره حالت غش بر او مستولی شد و بعد، از این دنیای ناپایدار رحلت نمود. بین مرگش و این الهام تنها بیست تا بیست و دو روز فاصله بود.

«۲۵» **نشانۀ بیست و پنجم:** پیشگویی دربارۀ آن کیفرخواستی است که کرم دین جهلمی در جهلم علیه من داد. کلمات پیشگویی این بود: رب کل شی خادمک. رب فاحفظنی و انصرنی وارحمنی، و الهامات دیگر نیز بود که در آن وعدۀ برائتم داده شده بود. خداوند متعال در این دعوا مرا تبرئه نمود.

«۲۶» **نشانۀ بیست و ششم:** برائت من در کیفرخواست کرم دین جهلمی در دادگاه قاضی چندولال و آتمارام است. در پیشگویی خبر داده شده بود که سرانجام برائت خواهد بود و مطابق پیشگویی تبرئه شدم.

«۲۷» **نشانه بیست و هفتم:** پیشگویی درباره کیفر کرم دین جهلمی است و مطابق این پیشگویی وی مجازات شد. رجوع کنید به کتابم *مواهب الرحمان* صفحه ۱۲۹ سطر ۸. این هر سه پیشگویی مفصلاً در این کتاب نوشته شده‌اند و این کتاب مواهب الرحمان را در زمانی تالیف و چاپ کرده بودم که نتیجۀ این پیشگویی هنوز آشکار نشده بود. عبارت پیشگویی که در کتاب نامبرده چاپ شد، این است: و من آیاتی ما انبأنی العلیم الحکیم فی امر رجل لئیم. و بهتانه العظیم و

اوحی الی انه یرید ان یتخطف عرضک. ثم یجعل نفسه غرضک. و ارانی فیه رؤیا ثلاث مرات. و ارانی ان العدو اعد لذالک ثلاثة حماة لتوهین و اعنات و رئیت کأنی احضرت محاکمة کالماخوذین و رأیت ان آخر امری نجات بفضل رب العالمین. ولو بعد حین. و بشرت ان البلاء یرد علی عدوی الکذاب المهین. فاشعت کلما رأیت و الهمت قبل ظهوره فی جریدة یسمی الحکم و فی جریدة اکری یسمی البدر. ثم قعدت کالمنتظرین. و ما مر علی ما رأیت الا سنة الا فاذا اظهر قدر الله علی ید عدو مبین اسمه کرم الدین... و قد ظهر بعض انباءه تعالی من اجزاء هذه القضیة فیظهر بقیتها کما وعد من غیر الشک و الشبهة. ترجمه: از جملۀ نشانه‌ها یکی این است که خدای علیم و حکیم دربارۀ شخصی لئیم و راجع به بهتان عظیمش به من، با وحی خود خبر داد که این شخص برای آبروریزی از تو، به تو حمله خواهد کرد و سرانجام خود مورد حمله‌ات قرار می‌گیرد. خداوند متعال در سه خواب این حقیقت را بر من آشکار نمود. در یکی از خواب‌ها به من خبر داد که این دشمن برای موفقیت خود سه حامی را جمع خواهد کرد تا به هر طریقی اهانت کند و آزار دهد. در خواب نشان داده شد که گویی من در دادگاهی به شکل اسیران آورده شدم، امّا، سرانجام از آن شرایط نجات پیدا خواهم کرد، اگرچه (این امر) پس از مدتی باشد. به من بشارت داده شد که بلا به این دشمن دروغگو و اهانت کننده بازگردانده خواهد شد. من تمام این خواب‌ها و الهامات را قبل از تحقق آنها در روزنامه‌های الحکم و البدر

چاپ کردم. سپس منتظر بودم که در چه زمانی این امور پیشگویی به وقوع می‌پیوندند. وقتی که یک سال بر این خواب‌ها گذشت، این امور مقدر توسط کرم دین به وقوع پیوستند. [یعنی وی ناحق علیه من شکایات کیفری در دادگاه کرد]. پس، با شکایت کردن او در دادگاه بخشی از پیشگویی محقق شد و آنچه باقی بود، یعنی تبرئه شدنم، از مرافعات و مجازات شدن وی نیز به زودی به حقیقت خواهد پیوست. از این بخش عبارت پیداست که تا زمان چاپ این کتاب، یعنی مواهب الرحمان، نه از مرافعات کرم دین رهایی یافته بودم و نه وی مجازات شده بود، بلکه همهٔ این امور به شکل پیشگویی بود.[1] این ترجمهٔ این پیشگویی است که بالا به عربی نوشته شده است. در این پیشگویی خبر داده شده که کرم دین در جهت مجازات من در دادگاه کیفری علیه من شکایت خواهد کرد و چند حامی نیز خواهد داشت، ولی سرانجام خود مجازات خواهد شد و خداوند متعال مرا از شر او مصون خواهد داشت و همین طور (هم) شد. اکنون باید اندیشید که این پیشگویی چقدر مبتنی بر غیب است. آیا انسان یا شیطان می‌تواند چنین پیشگویی کند که در آن حکم عزت من و ذلت دشمن را بدهد؟

---

[1] از تاریخ‌های صدور حکم دادگاه‌های جهلم و گورداسپور بر مرافعات کرم دین نیز برمی‌آید که پیشگویی مجازات شدن کرم دین و تبرئه من قبل از صدور حکم این مرافعات در کتابم مواهب الرحمان چاپ شده بود. هرکسی در صورت تمایل می‌تواند به دادگاه رفته و تاریخ‌های حکم دادگاه را ببیند. مولوی ثناء الله امرترسری و مولوی محمد و غیره که در دادگاه آتمارام حضور داشتند، بر تحقق این پیشگویی شاهدند. [مؤلف]

«۲۸» **نشانهٔ بیست و هشتم** پیشگویی دربارهٔ اولاد آتمارام بود. در ظرف بیست روز دو پسرش مردند. شاهد این پیشگویی آن افراد جماعت هستند که در مرافعه دادگاه گورداسپور همراه من بودند.

«۲۹» **نشانهٔ بیست و نهم** پیشگویی دربارهٔ تنزیل درجهٔ معاون دوم قاضی چندولال بود. مطابق پیشگویی، وی از دادگاه گورداسپور به دادگاه ملتان انتقال داده شد.

«۳۰» **نشانهٔ سی‌ام:** فردی به نام دووی از اهالی آمریکا ادعای پیامبری کرد. وی دشمن سرسخت اسلام بود و باور داشت که اسلام را از ریشه نابود خواهد کرد. وی قائل به الوهیت حضرت عیسی بود. من به او دعوت مباهله دادم و همراه آن، این مطلب را نیز نوشتم که چنانچه مباهله نکنی، باز خدا تو را نابود خواهد کرد. این پیشگویی در چندین روزنامهٔ آمریکا به چاپ رسید و آن را در مجلهٔ انگلیسی خود نیز چاپ کردم. نتیجهٔ این پیشگویی اینگونه شد که مِلک صدها روپیه‌ای را از دست داد و دچار ذلت شدیدی شد و به بیماری فلج چنان مبتلا شد که اکنون حتی توان برداشتن یک گام را هم از دست داده است و همه جا او را حمل می‌کنند و پزشکان رای داده‌اند که وی دیگر قابل درمان نیست و شاید تا چند ماه آینده بمیرد.

«۳۱» **نشانهٔ سی و یکم:** پیشگویی دربارهٔ برائتم در مرافعهٔ دکتر مارتن کلارک بود. وی علیه من شکایتِ اقدام قتل کرده بود. من مطابق پیشگویی تبرئه شدم.

«۳۲» **نشانۀ سی و دوم:** پیشگویی درباره مرافعۀ مالیات است که برخی مردم شرور دربارۀ من به دولت شکایت کردند که وی هزاران روپیه درآمد دارد و باید بر او مالیات واجب شود و خداوند متعال به من خبر داد که این مردم در این کار خود نامراد خواهند ماند و همین‌طور اتفاق افتاد.

«۳۳» **نشانۀ سی و سوم:** پلس دربارۀ من در دادگاه کیفری به قاضی گورداسپور مستر دوئی جهت مجازاتم شکایت کرد. خداوند متعال دربارۀ آن به من خبر داد که کسانی که برای مجازات تو تلاش کردند، ناکام خواهند ماند و همین‌طور هم شد. در این باره خداوند متعال به من فرمود: انا تجالدنا فانقطع العدو و اسبابه یعنی ما با شمشیر جنگیدیم و نتیجه این شد که دشمن هلاک شد و اسباب او نیز ازبین رفت. در اینجا مراد از دشمن، قاضی گورداسپور است که به‌ناحق از سر دشمنی این مرافعه را راه انداخته بود و سرانجام در اثر بیماری طاعون مرد.

«۳۴» **نشانۀ سی و چهارم:** این است که یکی از پسرانم فوت کرد و بر وفاتش مخالفان چنانکه عادت دارند، بسیار شاد و خوشحال شدند. آنگاه خداوند متعال به من خبر داد که در عوض او به زودی پسری دیگر (به تو) عطا خواهم کرد که نامش محمود خواهد بود. نامش نوشته شده در دیوار به من نشان داده شد. سپس من این پیشگویی را به صورت چاپ اعلامیه‌ای به رنگ سبز بین هزاران موافق و مخالف منتشر کردم و هنوز هفتاد روز از مرگ پسر اولم نگذشته بود که این پسر متولد شد و نامش را محمود نهادند.

«۳۵» **نشانهٔ سی و پنجم:** این است که پس از تولد پسرم محمود احمد، خداوند متعال به من بشارت تولد یک پسر دیگر داد و اعلامیهٔ آن را نیز در بین مردم منتشر کردیم. مطابق پیشگویی، آن پسر متولد شد و بر او نام بشیر احمد نهادند.

«۳۶» **نشانهٔ سی و ششم:** این است که پس از بشیر احمد خداوند متعال به من دربارهٔ تولد پسری دیگر بشارت داد و اعلامیهٔ آن را نیز درمیان مردم پخش کردیم. پس از او پسر سوم متولد شد و نامش را شریف احمد گذاشتیم.

«۳۷» **نشانهٔ سی و هفتم:** این است که در ایام بارداری همسرم خداوند متعال بشارت تولد دختر داد و دربارهٔ او فرمود: تنشأ فی الحلیۀ یعنی این دختر در طلا و زیورآلات پرورش خواهد یافت یعنی نه در عهد طفولیت فوت خواهد کرد و نه دچار مشکلات مالی خواهد شد. مطابق پیشگویی دختر متولد شد که نامش مبارکه بیگم نهادیم. هنگامی که از تولدش هفت روز گذشت، در روز عقیقه این خبر را دریافت کردم که پندت لیکرام مطابق پیشگویی به دست کسی کشته شده است و اینطور، همزمان، دو نشانه محقق شدند.

«۳۸» **نشانهٔ سی و هشتم:** این است که پس از تولد دختر، به من بشارت پسر دیگری داده شد و مطابق روش گذشته، آن بشارت را چاپ کردیم و سپس آن پسر متولد شد و نامش مبارک احمد نهادیم.

«۳۹» **نشانهٔ سی و نهم:** این است که از وحی الهی به من خبر داده شد که دختری دیگر متولد خواهد شد، امّا، وی فوت خواهد کرد.

این الهام را قبل از تحقق برای بسیاری از افراد تعریف کردم. مطابق پیشگویی بعداً آن دختر متولد شد و پس از چند ماه فوت کرد.

«۴۰» **نشانهٔ چهلم** این است که پس از آن دختر، به دختری دیگر بشارت داده شد. کلمات آن بشارت این بود: **دخت کرام**. این الهام در روزنامهٔ الحکم و روزنامهٔ البدر یا شاید در یکی از این دو روزنامه چاپ شد. و سپس مطابق پیشگویی دختر متولد شد و او را امهٔ الحفیظ نام نهادیم و وی تاکنون زنده است.

«۴۱» نشانهٔ چهل و یکم این است که حدود بیست- بیست و یک سال گذشته که اعلامیه‌ای چاپ کردم و در آن نوشتم که خداوند متعال به من وعده داده است که به تو چهار پسر عطا خواهم کرد که عمر طولانی خواهند داشت. به همین پیشگویی در کتاب مواهب الرحمان در صفحه ۱۳۹ اشاره شده است. یعنی در این عبارت **الحمدلله الذی وهب لی علی الکبر اربعة من البنین و انجز وعده من الاحسان** یعنی هر نوع ستایش برای خدا است که در بزرگسالی و پیری چهار پسر به من عطا کرد و وعدهٔ خود را ایفا نمود [وعدهٔ دادن چهار پسر] اسامی آنها این است: «۱» محمود «۲» بشیر احمد «۳» شریف احمد «۴» مبارک احمد، و اینها تاکنون نیز در قید حیاتند.

«۴۲» **نشانهٔ چهل و دوم** این است که خداوند متعال به شکل نوه وعدهٔ پسر پنجم داده بود، چنانکه در همین کتاب مواهب الرحمان صفحه ۱۳۹، این پیشگویی اینطور مسطور است: و بشرنی بخامس فی حین الاحیان یعنی علاوه بر چهار پسر، خداوند متعال به پنجمین پسر

بشارت داد که قرار بود به صورت نوه متولد شود. خداوند متعال به من بشارت داد که او در آینده در یک زمانی متولد خواهد شد و دربارهٔ او الهامی دیگر نیز نازل شد که در روزنامه‌های البدر و الحکم مدت‌ها پیش چاپ کردم و آن این است: **انا نبشرک بغلام نافلة لک نافلة من عندی**. یعنی ما به تو بشارت یک پسر دیگر هم می‌دهیم که نوه خواهد بود، یعنی پسرِ پسر و این نافله از طرف ما خواهد بود و مطابق پیشگویی پس از سه ماه در خانه پسرم محمود احمد، پسر متولد شد که نامش نصیر احمد نهادند. پس این پیشگویی پس از چهار و نیم سال محقق شد.

«۴۳» **نشانهٔ چهل و سوم** این است که من در کتاب خود کشتی نوح پیشگویی کرده بودم که در دوران شیوع بیماری طاعون، ما نیازی به واکسن نخواهیم داشت. خدا از ما و همهٔ کسانی که در منزل‌ما هستند، شخصاً محافظت خواهد کرد و ما در عافیت می‌مانیم و در مقابل این، بعضی مردم باوجود زدن واکسن طاعون، تلفات را خواهند دید و همین‌طور اتفاق افتاد. برخی افراد در اثر واکسن، بینایی خود را از دست دادند و بعضی اعضای دیگرشان مشکل پیدا کرد و مهمتر این که در شهر ملکوال ناحیه گجرات یکباره نوزده نفر در اثر این واکسن طاعون مردند.

«۴۴» **نشانهٔ چهل و چهارم** این است که پسر سردار نواب محمد علی خان رئیس مالیرکوتله[۱]، عبدالرحیم در اثر بیماری تپ محرقه به شدت بیمار شد و هیچ امکان زنده ماندنش به نظر نمی‌رسید، گویی حکم مرده را داشت. در این شرایط من برای او دعا کردم و خبردار شدم مثل این که تقدیر مبرم است. آنگاه در درگاه الهی عرض کردم که یا الهی من از او شفاعت می‌کنم. در پاسخ آن خداوند متعال فرمود: من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعنی چه کسی جرأت دارد که بدون اجازهٔ الهی از کسی شفاعت کند. آنگاه ساکت شدم و بلافاصله این الهام شد: انک انت المجاز یعنی به تو اجازهٔ شفاعت داده شد آنگاه من با تضرع و ابتهال، شروع به دعا کردم و خداوند متعال دعایم را مستجاب نمود و پسر گویی از گورش بیرون آمد و علایم سلامتی و تندرستی‌اش نمایان شد. وی آنقدر لاغر شده بود که مدت درازی طول کشید تا بدنش تقویت شود و عاقبت سالم و تندرست گشت و اکنون زنده است.

«۴۵» **نشانهٔ چهل و پنجم** این است که پسر دوست مخلصم مولوی نور دین فوت کرد و او تنها پسرش بود. برخی دشمنان نادان بر وفات پسرش اظهار شادمانی و خوشحالی کردند که جناب مولوی بی‌اولاد مانده است. آنگاه من برای وی بسی دعا کردم و پس از دعا خداوند متعال به من خبر داد که در اثر دعای تو به وی پسری داده خواهد شد و نشانه‌اش این است که وی تنها در اثر دعایت متولد می‌شود و اینکه بر بدنش آبله‌ها برخواهند آمد. مطابق پیشگویی،

---

[۱] جناب نواب نامبرده از پنج سال (پیش) از ولایت خود مهاجرت نموده و در قادیان ساکن شده است و از پیشگامان است. [مؤلف]

پسری متولد شد که نامش را عبدالحی نهادند و بر بدنش آبله‌های زیادی برآمدند و لکه‌های آن تاکنون نیز روی بدنش هست. این نشانهٔ آبله‌ها را قبل از تولد کودک با اعلامیه منتشر کرده بودم.

«۴۶» **نشانهٔ چهل و ششم** این است که در زمانی که بجز در یک منطقه در هیچ جای پنجاب هیچ اثر و نشانهٔ طاعون نبود، خداوند متعال به من خبر داد که در سراسر ولایت پنجاب طاعون شیوع پیدا خواهد کرد و هیچ منطقه‌ای باقی نخواهد ماند که به طاعون آلوده نشود و طاعون به شدت شیوع پیدا خواهد کرد و هزاران نفر صید طاعون خواهند گشت و چندین روستا ویران خواهند شد. به من نشان داده شد که در هر ناحیه و در هر منطقه‌ای درختان سیاه طاعون کاشته شده است. این پیشگویی را در چندین هزار اعلامیه و رساله در این کشور چاپ کردم. بعد از این، پس از مدتی در هر ناحیه طاعون شیوع پیدا کرد و تا حال حدود سیصد هزار نفر در اثر طاعون مردند و همچنان نیز می‌میرند و خداوند متعال فرموده است که از این پس طاعون هیچگاه از این کشور دور نخواهد شد، مگر این که اهالی آن در وجود خود تحولی ایجاد کنند.

«۴۷» **نشانهٔ چهل و هفتم** این است که شخصی به نام چراغ دین از جمون مرید من بود، امّا، بعداً مرتد شد و ادعای رسالت کرد و گفت که من پیامبر عیسی هستم و نسبت به من گفت: عیسی تو را دجال نام نهاده و به من عصا داده است تا با آن این دجال را بکشم. من دربارهٔ

او[1] این پیشگویی را کردم که وی در اثر ابتلا به بیماری خشم خدا یعنی طاعون هلاک خواهد شد و خدا او را نابود خواهد کرد. مطابق پیشگویی، وی در ۴ آوریل ۱۹۰۶م به همراه هر دو پسر خویش به سبب ابتلا به طاعون مرد.

«۴۸» **نشانۀ چهل و هشتم** این است که من دربارۀ میرزا احمد بیگ پیشگویی کرده بودم که در مدت سه سال خواهد مرد. وی مطابق پیشگویی در ظرف سه سال مرد.

«۴۹» **نشانۀ چهل و نهم** این است که من دربارۀ زلزله پیشگویی کردم و آن را در روزنامه الحکم و روزنامه البدر چاپ نمودم. پیشگویی این بود که زلزلۀ شدیدی نزدیک است و در بعضی مناطق پنجاب موجب تباهی سخت خواهد بود. عبارت تمام پیشگویی این است: *هول زلزله. عفت الدیار محلها و مقامها.* این پیشگویی در ۴ آوریل ۱۹۰۵ محقق شد.

«۵۰» **نشانۀ پنجاهم** این است که دوباره پیشگویی کرده بودم که پس از این زلزله در فصل بهار باز زلزلۀ دیگری خواهد آمد. عبارت الهامی این پیشگویی این است که *”باز بهار آمد و دوباره سخن خدا به حقیقت پیوست“* در ۲۸ فوریه ۱۹۰۶م مطابق پیشگویی زلزله آمد و در مناطق کوهستانی تلفات زیاد جانی و مالی رخ داد.

«۵۱» **نشانۀ پنجاه و یکم:** سپس یک پیشگویی دیگر کرده بودم که برای مدتی زلزله‌ها مرتب رخ خواهند داد و از آنها چهار زلزله،

---

[1] رجوع کنید به رساله دافع البلاء و معیار اهل الاصطفاء [مؤلف]

شدید خواهند بود و زلزلۀ پنجم نمونۀ قیامت خواهد بود. مطابق پیشگویی مرتب زلزله‌ها می‌آیند و کمتر از دو ماه اینگونه می‌شود که زلزله‌ای رخ ندهد و به حتم باید به خاطر سپرد که پس از این، زلزله‌های شدیدی خواهند آمد، علی الخصوص زلزلۀ پنجم که نمونۀ قیامت خواهد بود. خداوند متعال خطاب به من فرموده است که همۀ این زلزله‌ها برای حقانیت تو نشانه هستند.

«۵۲» **نشانه پنجاه و دوم** این است. هنگامی که فتنۀ پندت دیانند که پیشوای آریایی‌ها بود، از حد گذشت، به من خبر داده شد که اکنون زندگی‌اش خاتمه می‌یابد. مطابق پیشگویی، وی در همان سال فوت کرد. من از این پیشگویی به یکی از آریایی‌ها به نام شرمپت که اهل قادیان است، قبل از تحقق آن خبر داده بودم. وی هنوز زنده است.

«۵۳» **نشانۀ پنجاه و سوم** این است که برادر همین شرمپت با نام بسمبرداس در مرافعۀ کیفری شاید برای یک سال و نیم زندانی شده بود. آنگاه شرمپت با اضطراب زیاد از من درخواست دعا کرد. من برایش دعا کردم و پس از آن در خواب دیدم به دفتری رفته‌ام که در آنجا دفاتر اسامی زندانیان بود و در آن دفاتر مدت حبس هر زندانی نوشته شده بود. آنگاه من دفتری را باز کردم که در آن دربارۀ مدت حبس بسمبرداس نوشته شده بود که زمان حبسش تا این مدت است. من با دست خود بر مدت حبسش خط کشیدم و آن را نصف کردم. هنگامی که دربارۀ حبس این زندانی نامبرده در دادگاه عالی درخواست دادند، به من خبر داده شد که پروندۀ او به دادگاه ناحیه‌ای بازگردانده می‌شود و در آنجا مدت حبسش را تخفیف داده و نصف

خواهند کرد امّا، تبرئه نخواهد شد. من تمام اخبار را به برادرش لاله شرمپت قبل از اعلام نتیجهٔ دادگاه دادم و عاقبت، همانطور رخ داد که گفته بودم.

«۵۴» **نشانهٔ پنجاه و چهارم** پیشگویی درباره کشته شدن مولوی صاحبزاده عبداللطیف شهید است که در براهین احمدیه مسطور است.

«۵۵» **نشانهٔ پنجاه و پنجم** پیشگویی دربارهٔ ناکامی عبدالله سنوری در راستای یک مسئله بود؛ شاهد تحقق این پیشگویی، خود میان عبدالله سنوری است.

«۵۶» **نشانهٔ پنجاه و ششم** این است که من دربارهٔ ازدواجم از شهر دهلی پیشگویی کردم و آن الهام را برای بسیاری از افرادی که تاکنون زنده‌اند، تعریف نمودم و در همین زمینه در براهین احمدیه الهامی مرقوم است و از آن برمی‌آید که این وصلت در خاندان سادات صورت خواهد گرفت. اذکر نعمتی رئیت خدیجتی.[1]

«۵۷» **نشانهٔ پنجاه و هفتم:** در براهین احمدیه دربارهٔ مولوی ابوسعید محمد حسین بتالوی این پیشگویی مرقوم است که وی برای تکفیر من تلاش خواهد کرد و فتوا صادر خواهد کرد.

---

[1] حضرت خدیجه رضی الله عنها مادربزرگ سادات است؛ بنابراین در این الهام اول به این امر اشاره شده بود که همسرت از لحاظ قوم، سید خواهد بود و پیشگویی دوم این بود که از اولادش نسل بزرگی پدیدار خواهد شد. [مؤلف]

«۵۸» **نشانهٔ پنجاه و هشتم** این است که در براهین احمدیه دربارهٔ مولوی نذیر حسین این پیشگویی مکتوب است که وی فتوای تکفیر خواهد داد.

«۵۹» **نشانهٔ پنجاه و نهم** پیشگویی دربارهٔ مهر علی هوشیارپوری است. در رؤیا دیدم که خانه‌اش آتش گرفته است و من آن را خاموش کردم. این اشاره به این نکته بود که سرانجام با دعایم از مشکل نجات پیدا خواهد کرد. تمام این پیشگویی را در نامه‌ای به شیخ مهر علی نوشتم. وی مطابق پیشگویی، دچار مصیبت حبس گشت و سپس مطابق بخش دوم پیشگویی از حبس نجات پیدا کرد.

«۶۰» **نشانهٔ شصتم:** دربارهٔ شیخ مهر علی یک پیشگویی دیگر کردم که وی دچار بلای سخت دیگری خواهد شد. پس از این پیشگویی وی به بیماری فلج مبتلا شد و اکنون از حالش خبری ندارم.

«۶۱» **نشانهٔ شصت و یکم** پیشگویی درباره برادرم میرزا غلام قادر مرحوم است. در این پیشگویی از قول پسرم این الهام نازل شد که ”*ای عمی بازی خویش کردی و مرا افسوس بسیار دادی*“این پیشگویی را نیز برای همین شرمپت آریایی قبل از تحققش تعریف کردم و معنی این الهام این بود که برادرم نابهنگام و ناگهان فوت خواهد کرد و این امر موجب غم و اندوه خواهد گشت. در روزی که این الهام نازل شد یا یک روز پس از آن در خانهٔ شرمپت مزبور پسری متولد شد. وی برای آن بچه، امین چند نام نهاد و نزد من آمد و خبر داد که در خانهٔ من پسر متولد شده است و من بر او امین چند نام نهاده‌ام. به وی گفتم

که همینک به من الهام شده است که *ای عمی بازی خویش کردی و مرا افسوس بسیار دادی* و هنوز خداوند متعال معنی این الهام را بر من روشن نکرده است، لذا می‌ترسم مراد از آن پسرت امین چند نباشد، زیراکه تو با من رفت و آمد فراوان داری و در الهامات گاهی این اتفاق نیز می‌افتد که الهام دربارۀ کسی نازل می‌شود که با ملهم رابطه دارد. وی با شنیدن این سخن ترسید و به محض این که به خانه رفت، نام پسرش را عوض کرد و به جای امین چند، نام گوکل چند بر او نهاد. آن پسر تاکنون زنده است و در یکی از اداره‌های ناحیه کار می‌کند. سپس خداوند متعال به من خبر داد که در این الهام اشاره به وفات برادرم است و مطابق پیشگویی پس از دو سه روز وی ناگهان فوت کرد و پسرم از مرگ او بسیار ناراحت شد. در این میان شرمپت نامبرده که آریه‌ای متعصب است، بر این پیشگویی شاهد گشت. چنانچه سوال کنید که چرا خدای تعالی همان لحظه معنی الهام را روشن نکرد؟ در پاسخ می‌گویم که خداوند متعال معنی مقطعات قرآنی را تاکنون هم روشن نکرده است. چه کسی می‌داند که طه[1] چیست و ن[2] چیست و کهیعص[3] چیست. دربارۀ آیه سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ[4] در حدیث وارد شده که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تاکنون معنی آن را نمی‌دانم و در جایی دیگر نیز آن‌حضرت فرمود: *خداوند متعال به*

---

[1] طه: ۲

[2] قلم: ۲

[3] مریم: ۲

[4] قمر: ۴۶

من خوشهٔ انگور بهشتی داد و فرمود که این برای ابوجهل است، مادامی که عکرمه مسلمان نشد، نتوانستم تاویل این فرمان خدا را بفهمم. سپس در جای دیگر فرمود که *به من سرزمین هجرت نشان داده شد، امّا، نتوانستم بفهمم که آن مدینه است.* خلاصه، در دلها چنین اعتراضاتی به سبب ناآگاه بودن از سنت الله ایجاد می‌شود.

«۶۲» **نشانهٔ شصت و دوم:** پیشگویی دربارهٔ نابودی سفیر روم است؛ شرح مفصل آن در کتاب‌هایم نگاشته شده است.

«۶۳» **نشانهٔ شصت و سوم:** در براهین احمدیه دربارهٔ من این پیشگویی است که خداوند متعال از توطئه‌های قتل و غیره (تو را) در امان خواهد داشت. مطابق پیشگویی، خداوند متعال مرا تاکنون باوجود حملات عدیدهٔ دشمنان، از شرشان مصون داشته است.

«۶۴» **شصت و چهارم:** در براهین احمدیه این پیشگویی است که مرافعاتی که علیه من به عمل خواهند آمد، در همهٔ آنها پیروزی از آن من خواهد بود، و مطابق پیشگویی در هر مرافعه من پیروز شدم.

«۶۵» **نشانهٔ شصت و پنجم:** در براهین احمدیه این پیشگویی است که مردم به قدری زیاد نزد من خواهند آمد که ممکن است به سبب کثرت ملاقاتشان خسته شوم. مطابق پیشگویی چند صد هزار نفر نزد من آمده‌اند.

«۶۶» **نشانهٔ شصت و ششم:** در براهین احمدیه درباره اصحاب الصفه پیشگویی شده است و مطابق پیشگویی چندین نفر مخلص از ولایت‌های خود مهاجرت نموده و در بعضی بخش‌های خانهٔ من به

همراه خانواده ساکن شده‌اند. اولین نفر از اینان برادرم مولوی حکیم نور دین است.

«۶۷» **نشانۀ شصت و هفتم:** در براهین احمدیه این پیشگویی است که به تو در زبان عربی چنان فصاحت و بلاغت داده خواهد شد[1] که هیچ کسی یارای مقابله آن نخواهد داشت. مطابق پیشگویی هیچ کسی نتوانست مقابله کند.

«۶۸» نشانۀ شصت و هشتم پیشگویی شاهد نزاغ است و تحقق یافتن آن مفصلاً در براهین احمدیه نوشته شده است.

«۶۹» **نشانۀ شصت و نهم** این است. در کتاب **حمامة البشری** که چندین سال قبل از شیوع طاعون چاپ کرده بودم، نوشتم که برای شیوع طاعون دعا کرده‌ام. آن دعا مستجاب شد و در کشور بیماری طاعون شیوع پیدا کرد.

---

[1] در باره این امر از طرف خداوند متعال این الهام شده بود: کلام افصحت من لدن رب کریم و تاکنون کتابهایی که به عربی نگاشته‌ام، بعضی از آنها منثور است و بعضی منظوم، و علمای مخالف نتوانستند نظیر آنها را بیاورند. تفصیل این کتابها به شرح زیر است:

رساله ضمیمه به انجام آتم از صفحه ۷۳ الی ۲۸۲، التبلیغ ضمیمه به کتاب آینه کمالات اسلام، کرامات الصادقین، حمامة البشری، سیرت الابدال، نور الحق بخش اول، نور الحق بخش دوم، تحفۀ بغداد، اعجاز المسیح، اتمام الحجة، حجة الله، سر الخلافه، مواهب الرحمان، اعجاز احمدی، خطبۀ الهامی، الهدی، علامات المقربین، ضمیمه به تذکرة الشهادتین، و کتابهایی که تالیف شده اما هنوز چاپ نشده‌اند بدین قرارند: ترغیب المومنین، لجة النور، نجم الهدی [مؤلف]

«۷۰» **نشانۀ هفتادم:** در براهین احمدیه خداوند متعال به سبب تکذیب، از شیوع طاعون خبر داده بود و مطابق آن خبر، پس از بیست و پنج سال در پنجاب طاعون شیوع پیدا کرد.

«۷۱» **نشانۀ هفتاد و یکم** این است که در سرالخلافه، صفحه ۶۲ نوشتم که برای ابتلایِ به طاعون آن مخالفان که در سرشتشان هدایت نیست، دعا کردم. چندین سال پس از این دعا در کشور طاعون شیوع پیدا کرد و برخی مخالفان سرسخت در اثر آن از این دنیا رحلت کردند. آن دعا این بود:

وخذرب‌من‌عادی‌الصلاح‌ومفسدا   و نزل علیه الرجز حقا و دمر[۱]

و فرج کروبی یا کریمی و نجنی   و مزق خصیمی یا الهی و عفر[۲]

و سپس در کتاب اعجاز احمدی این پیشگویی بود:

اذا ما غضبنا غاضب الله صائلاً   علی معتد یؤذی و بالسوء یجهر

هنگامی که ما خشمگین شویم، خدا نیز بر آن شخص خشمناک می‌شود که از حد می‌گذرد و آشکارا برای بدی آماده می‌شود.

---

[۱] ترجمه: ای خدای من، کسی را که دشمن راه نیک و کار خوب است و فتنه ایجاد می‌کند، مواخذه کن و بر او عذاب طاعون نازل بفرما و او را به هلاکت برسان.

[۲] و ای خدای کریم من، بیقراری مرا رفع بفرما و از غم‌ها نجاتم بده و دشمنم را متلاشی و به خاک بمال. این پیشگویی را در زمانی کرده بودم که در هیچ نقطه‌ای از این کشور اثری از طاعون نبود. [ر.ک به کتابم سر الخلافه] [مؤلف]

و یأتی زمان کاسر کل ظالم   و هل یهلکن الیوم الا المدمر

و آن زمانه فرا می‌رسد که هر ظالم را خواهد شکست و همان کسانی هلاک خواهند شد که به سبب گناهان خود هلاک شده‌اند.

وانی لشرالناس‌ان‌لم یکن لهم   جزاء اهانتهم صغار یصغر

اگر مجازاتشان به سبب اهانت کردنشان، بجز اهانت باشد، من از همهٔ مردم بدتر خواهم بود.

قضی الله ان الطعن بیننا   فذالک‌طاعون اتاهم لیبصروا

خدا مقدر نموده است که عوض طعن، طعن است. بنابراین همان طاعون است که آنها را خواهد گرفت.

ولماطغی‌الفسق‌المبید بسیله   تمنیت لو کان الوباء[1] المتبر

و هنگامی که فسق مُهلک از حد تجاوز کرد، آرزو کردم که اکنون طاعون مهلک باید باشد.

و پس از آن این الهام شد: *ای بسا خانهٔ دشمن ویران کردی* و این پیشگویی را در الحکم و البدر چاپ کردم و دعاهای مزبور را که پس از آزاررسانی شدید دشمنان خواندم، در درگاه الهی مستجاب شدند و مطابق پیشگویی، عذاب طاعون بسان آتش نازل شد و در اثر آن چندین هزار دشمن هلاک شدند که مرا تکذیب می‌نمودند و نامم را با زشتی و بدگویی یاد می‌کردند. در اینجا به طور نمونه برخی از مخالفان سرسخت را ذکر می‌کنیم. اول از همه مولوی رسل بابا، اهل

---

[1] این پیشگویی در حمامة البشری مسطور است. [مؤلف]

شهر امرتسر سزاوار ذکر است. وی در رد من کتابی نگاشت و در آن بسیار زبان تند و خشنی بکار برد و به زندگی چند روزه دل بست و دروغ پیشه کرد و سرانجام مطابق وعدۀ خداوند متعال از طاعون هلاک شد. بعد از او شخصی به نام محمد بخش، معاون بازرس بتاله در عداوت و دشمنی من کمر بست. وی نیز با طاعون هلاک شد و بعد از او شخصی به نام چراغ دین، ساکن جمون بلند شد و ادعای نبوت کرد و مرا دجال نام نهاد و گفت که حضرت عیسی در خواب به وی عصا داده است تا وی با آن عصای حضرت عیسی، این دجال را هلاک کند. وی نیز مطابق آن پیشگویی من که در رساله **دافع البلاء و معیار اهل الاصطفاء** در حیاتش علی الخصوص درباره‌اش چاپ کرده بودم، در ۴ آوریل ۱۹۰۶ به همراه هر دو پسرش با طاعون هلاک شد. آن عصای عیسی کجا رفت که می‌خواست مرا با آن بکشد؟ و کجا رفت آن الهامش که انی لمن المرسلین؟ افسوس غالب مردم قبل از تزکیۀ نفس حدیث نفس را الهام قرار می‌دهند، لذا عاقبت با ذلت و خواری می‌میرند. غیر از اینان افرادی دیگر نیز هستند که در آزارسانی و اهانت از حد گذشته بودند و از قهر خداوند متعال نمی‌ترسیدند و شبانه روز سرگرم تمسخر و استهزا و دشنامگویی بودند و صید طاعون گشتند، چنانکه جناب منشی محبوب عالم احمدی از لاهور می‌نویسد: ”عمویم به نام نور احمد، اهل موضع بهری چتهه، شهر حافظ‌آباد روزی به من گفت که جناب میرزا چرا بر ادعای مسیحیت خود نشانه‌ای ارائه نمی‌دهد؟ به او گفتم که یکی از نشانه‌های او طاعون است که پس از پیشگویی شیوع پیدا کرده و دنیا را می‌بلعد. آنگاه وی گفت: طاعون به

ما هیچ ضرری نخواهد رساند بلکه این طاعون جهت هلاک نمودن میرزا آمده است[1] و اثر آن بر ما هرگز نخواهد بود بلکه بر میرزا خواهد بود. گفتگو با این سخن به پایان رسید. هنگامی که به لاهور رسیدم، پس از یک هفته خبر دریافت کردم که عمو نور احمد در اثر طاعون مرده است. بسیاری از افراد آن روستا شاهد این گفتگویند و این رویدادی است که نمی‌تواند مخفی بماند.“

میان معراج الدین از لاهور می‌نویسد که ”مولوی زین العابدین که امتحانات مولوی فاضل و منشی فاضل را با موفقیت پشت سر گذرانده بود و از اقوام مولوی غلام رسول قلعه واله بود و از حوزه دینی فارغ التحصیل شده بود و در انجمن حمایت اسلام لاهور معلّم مقرّب بود، درباره حقانیت آن‌حضرت با مولوی محمد علی سیالکوتی در بازار کشمیر در مغازه‌ای مباهله کرد. او چند روز پس از مباهله در اثر طاعون مرد و نه تنها وی بلکه همسرش نیز به سبب بیماری طاعون مرد و دامادش نیز که در دفتر حسابداری کارمند بود، با طاعون مرد و این طور ۱۷ نفر از خانواده‌اش پس از مباهله با طاعون هلاک شدند.“

این تعجب‌آور است. آیا کسی می‌تواند این راز را بفهمد که به گمان این مردم دروغگو و مفتری و دجال منم، امّا، به هنگام مباهله اینان می‌میرند. آیا نعوذبالله خداوند متعال هم اشتباه می‌کند؟ بر چنین افراد نیک و پارسایی چرا این قهر الهی است که هم می‌میرند و هم ذلیل و خوار می‌گردند. میان معراج دین می‌نویسد: ”همین‌طور در لاهور

---

[1] این کلمات او در نگاه خداوند متعال به عنوان مباهله بود. [مؤلف]

شخصی به نام کریم بخش، پیمانکار بود. وی غالباً در شأن آن‌حضرت بی‌ادبی و بی‌نهایت گستاخی می‌کرد. من بارها او را از این کار منع کردم، امّا، وی دست‌بردار نشد و عاقبت در جوانی خود صید مرگ گشت.“

سید حامد شاه سیالکوتی می‌نویسد: ” حافظ سلطان سیالکوتی مخالف سرسخت آن‌حضرت بود و قصد داشت هنگامی که سواری شما از سیالکوت رد شود، بر آن خاک بریزد. وی عاقبت در همین سال ۱۹۰۶م از طاعون شدید هلاک شد و نه یا ده نفر از خانوادهٔ او نیز با طاعون هلاک شدند. همین‌طور در شهر سیالکوت از این امر نیز همه مطلعند که حکیم محمد شفیع که پس از بیعت، مرتد شد و مدرسهٔ القرآن را بنا نهاده بود، مخالف سرسخت شما بود. این بدبخت به سبب اغراض نفسانی خویش نتوانست بر بیعت خود استوار بماند و در مخالفت و عداوت آن حضرت، با مردم محله لوهاران که از مخالفین سرسخت بودند، همدست شد و عاقبت وی نیز صید طاعون شد و همسر و مادر و برادرش همه یکی پس از دیگری با طاعون هلاک شدند و کسانی که به مدرسه‌اش کمک مالی می‌کردند نیز هلاک شدند.“

همین‌طور میرزا سردار بیگ که بر زشتگویی و گستاخی بسی افزوده بود و همیشه مشغول تمسخر و استهزا بود و هر سخن را با طنز و گستاخی می‌گفت نیز در اثر ابتلا به طاعون هلاک شد. روزی وی با گستاخی به یکی از احمدی‌ها گفت که چرا طاعون طاعون می‌گویید. ما در صورتی این نشانه را قبول خواهیم کرد که طاعون به ما حمله کند. پس از دو روز از این گفتار، وی با طاعون مرد.

«۷۲» **نشانهٔ هفتاد و دوم:** برخی مخالفانی که به طور مباهله لعنت الله علی الکاذبین گفته بودند، به عذاب خداوند متعال دچار شده و مردند؛ از قبیل مولوی رشید احمد گنگوهی. وی اول کور شد، سپس در اثر گزیدن مار مرد. برخی مخالفان مجنون شدند و مردند، چنانکه مولوی شاه دین لدهیانوی، مولوی عبدالعزیز، مولوی محمد و مولوی عبدالله لدهیانوی که مخالفان سرسختی بودند، همه فوت کردند. همین‌طور عبدالرحمان لکهوکه واله پس از این الهام خود که *بر دروغگو عذاب خدا نازل خواهد شد*، مرد.

«۷۳» **نشانهٔ هفتاد و سوم:** همین‌طور مولوی غلام دستگیر قصوری به خودی خود با من مباهله کرد و در کتاب خود دعا کرد که خداوند متعال آن کسی را که دروغگوست، هلاک کند و پس از چند روز از این دعا، خود هلاک شد. اگر آخوندها درک می‌کردند، برایشان این اتفاق چقدر نشانهٔ بزرگی بود.

«۷۴» **نشانهٔ هفتاد و چهارم:** همین‌طور مولوی محمد حسن از بهین مطابق پیشگویی من مرد، چنانکه در کتاب خود مواهب الرحمان مفصلاً نوشته‌ام.

«۷۵» **نشانهٔ هفتاد و پنجم:** در کتاب خود نور الحق از صفحه ۳۵ الی ۳۸ این پیشگویی را نوشته‌ام که خداوند متعال به من خبر داده اینکه در رمضان خسوف و کسوف پیش آمده است، در واقع مقدمهٔ عذاب آینده است. مطابق این پیشگویی در کشور چنان طاعون شدیدی شیوع پیدا کرد که تاکنون حدود سیصد هزار نفر مرده‌اند.

«۷۶» **نشانۀ هفتاد و ششم:** خداوند متعال در براهین احمدیه دربارۀ من این پیشگویی را کرده است که **القیت علیک محبة من ولتصنع علی عینی** یعنی خداوند متعال می‌فرماید: مهر تو را در دلهای مردم ایجاد خواهم کرد و جلوی چشم خود تو را پرورش خواهم کرد. این الهام متعلق آن زمانی است که هنوز حتی یک نفر هم همراه من نبود. پس از مدتی این الهام به حقیقت پیوست و خداوند متعال هزاران انسان را چنین آفریده که دلهایشان را مملو از مهر و محبتم نموده است و برخی از آنها جان خویش را برایم فدا کردند و برخی نابودی اموال را به خاطر من پذیرا شدند و برخی به سبب من از وطن خود بیرون رانده و آزرده شدند، و هزاران نفر از این قبیلند که مرا بر حاجات شخصی خود مقدم می‌دارند و اموال عزیز خود را به من تقدیم می‌کنند[۱] و می‌بینم که دل‌هایشان مملو از مهر و محبت است. بسیاری

---

[۱] در هنگام نوشتن این کتاب، وقتی به اینجا رسیدم و این جمله را به پایان رساندم، نامۀ یکی از دوستان مخلصم آمد که عضو جماعت من است، چون نامه‌اش در عین نوشتن این جمله به دستم رسید لذا صلاح می‌دانم که آن را در زیر بنویسم:

"آرزوی بزرگم این است که در روز قیامت زیر سایۀ حضرتعالی و عضو جماعت پربرکتتان باشم، چنانکه اکنون هستم. آمین

جنابعالی، خداوند متعال به خوبی می‌داند که خاکسار به قدری مهر و محبت به آن‌حضرت عالی مقام دارم که تمام مال و جانم فدای شماست و جانم هزار بار فدای شما باد. برادران و و الدینم فدا شما باد. خداوند متعال عاقبتم را به محبت

از افراد اینگونه‌اند که چنانچه به آنها بگویم همهٔ اموال خود را به من بدهند یا جان‌های خود را برای من فدا کنند، آماده هستند این کار را بکنند. وقتی من این قبیل صدق و ارادت در غالب اعضای جماعتم می‌بینم، بی‌اختیار می‌گویم که ای خدای قادرم! در حقیقت هر ذره زیر تصرف توست. تو این دل‌ها را در این زمانهٔ پرآشوب به سوی من جذب نمودی و کشش دادی و به آنها استقامت بخشیدی و این نشانهٔ قدرت عظیم الشان توست.

«۷۷» **نشانهٔ هفتاد و هفت:** پسرم بشیر احمد به سبب بیماری چشم چنان به شدت بیمار شد که هیچ دارویی به او سودی نمی‌بخشید و اندیشهٔ از دست رفتن بینایی بود. هنگامی که این بیماری به شدت رشد کرد، دعا کردم و الهام شد: **برّق طفلی بشیر** یعنی پسرم شروع به دیدن کرد. آنگاه در همان روز یا روز بعد وی شفا پیدا کرد. این واقعه را نیز حدوداً صد نفر می‌دانند.

«۷۸» **نشانهٔ هفتاد و هشتم:** هنگامی که مسجد کوچکی بنا کردم که نزدیک خانهٔ ما در کوچه است، این فکر به ذهنم رسید که این باید تاریخ داشته باشد. آنگاه از طرف خداوند متعال (این کلمات) القا شد:

و اطاعتِ شما قرین کند. آمین. می‌پریدم سوی کوی او مدام/ من اگر می‌داشتم بال و پری. خاکسار سید ناصر شاه مدیر، از باره مولا کشمیر، ۱۵ اوت ۱۹۰۶م.
این نوجوان مخلص، در حقیقت، بی نهایت اخلاص دارد و نزدیک دو هزار روپیه در این جوشش مهر و محبت خود برای من ارسال نموده است و قدری هم با این نامه نیز فرستاده است. [مؤلف]

مبارک و **مبارک** و **کل امر مبارک یجعل فیه** این پیشگویی بود و از این کلمات سال تاریخ بنای مسجد برمی‌آید.[1]

«۷۹» **نشانۀ هفتاد و نهم:** در براهین احمدیه دربارۀ پیشرفت این جماعت پیشگویی شده است که''**کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه**'' یعنی اول بذری خواهد بود که جوانه بزند و سپس رشد خواهد کرد و بر ساقه‌های خود استوار خواهد ایستاد. این پیشگویی بزرگی بود که قبل از پدیدار شدن این جماعت و درباره پیشرفت آن، بیست و پنج سال پیش گفته شد؛ در آن زمان نه جماعتی وجود داشت و نه هیچ کسی با من بیعت کرده بود، بلکه حتی کسی با نام من هم آشنا نبود. پس از آن خداوند متعال با فضل و کرم خود این جماعت را پدید آورد که بیش از سیصد هزار نفرند. من بسان بذر کوچکی بودم که خداوند متعال به دست خود کاشت. این بذر تا مدتی مخفی ماند و سپس ظهور کرد و بر آن شاخه‌های عدیده روییدند. پس این پیشگویی توسط خداوند متعال به حقیقت پیوست.

«۸۰» **نشانۀ هشتادم:** در براهین احمدیه این پیشگویی است که ''**یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون**'' یعنی مردم مخالف، قصد خواهند نمود که نور خدا را با فوت‌های دهان خویش خاموش کنند، امّا، خداوند متعال نور خود را کامل خواهد کرد،

---

[1] به لحاظ حساب جمل مجموع تمام حروف این الهام ۱۳۰۰ است و همین سال هجری بنای مسجد است. [مترجم]

هرچند منکران را خوش نیاید. این پیشگویی متعلق به زمانی است که من هیچ مخالفی نداشتم، بلکه هیچ کسی از نام من هم خبر نداشت. سپس مطابق پیشگویی، در دنیا با نام نیکو شهرت پیدا کردم و هزاران نفر به من ایمان آوردند. آنگاه اینقدر مخالفت با من هم به عمل آمد که آخوندها از علمای مکه معظمه با نقل سخنان دروغ فتوای کفر گرفتند و تکفیرم را در دنیا تعمیم دادند و فتوای قتلم را صادر کردند و حکام را علیه من برانگیختند و عامهٔ مردم را از من و جماعتم بیزار ساختند. خلاصه به هر نحوی که می‌توانستند جهت نابودی من تلاش کردند، امّا، تمام این آخوندها و همجنسانشان مطابق پیشگوییِ خداوند متعال در تلاش و کوشش‌های خود ناکام و نامراد ماندند. افسوس مخالفان چقدر کورند که عظمت این پیشگویی‌ها را نمی‌بینند که در چه زمانی گفته شده بودند و با چه قدرت و شوکتی به حقیقت پیوسته‌اند. آیا بجز خداوند متعال کسی دیگر می‌تواند این کار را انجام دهد؟ اگر می‌تواند پس نظیر آن را ارائه دهید. نمی‌اندیشند که چنانچه این کاروبار انسان بود و مخالف مرضی خداوند متعال بود، آنها هرگز در تلاش‌های خود ناکام نمی‌ماندند، و چه کسی آنها را نامراد نمود؟ همان خدایی که با من است.

«۸۱» **نشانهٔ هشتاد و یکم:** در براهین احمدیه این پیشگویی نیز مسطور است که یعصمک الله من عنده ولو لم یعصمک الناس یعنی خدا تو را از تمامی آفات محفوظ خواهد داشت اگرچه مردم نخواهند خواست که تو مصون بمانی. این پیشگویی مال زمانی است که در گوشهٔ گمنامی بودم و هیچ کسی نه با من تعلق بیعت داشت و نه

دشمنی. پس از آن وقتی ادعای مسیح موعود کردم، همهٔ آخوندها و مردم همجنسشان بسان آتش برافروختند. کشیش دکتر مارتن کلارک علیه من در دادگاه شکایت کرد که من سوءقصد به جانش کردم. در آن شکایت مشاهده کردم که آخوندهای پنجاب تشنهٔ خون من هستند و مرا از فردی مسیحی نیز که دشمن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و به آن‌حضرت دشنام می‌دهد، بدتر می‌دانند، چراکه برخی از آخوندها در آن مرافعه علیه من در دادگاه به عنوان شاهدِ آن کشیش شهادت دادند و برخی به دعا مشغول شدند که این کشیش و مردم مسیحی پیروز شوند. از منابع معتبر خبردار شده‌ام که آنها با گریه و ناله دعا می‌کردند که ای خدا به این کشیش کمک کن و او را پیروز گردان؛ امّا، خدای علیم هیچ دعایشان را مستجاب نکرد و همین‌طور شهادت دهندگان باوجود شهادت خود نیز در هدف خویش موفق نشدند. اینان هستند علما و حامی دین! و این ملت است که برای آن مردم، ملت! ملت! صدا می‌زنند. این مردم جهت به دار آویختن من با تمام توطئه‌های خود تلاش کردند و از دشمن خدا و پیامبر هم حمایت کردند. در اینجا به طور طبیعی در دل‌ها این خیال ایجاد می‌شود که وقتی تمام آخوندها و پیروانشان دشمن جانی من گشته بودند، آنگاه در آن شرایط چه کسی مرا از این آتش فروزان در امان نگاه داشت؛ در حالی که هشت- نه شاهد برای مجرم جلوه دادن من شهادت داده بودند؟ پاسخ این است که همان کسی مرا مصون داشت که بیست و پنج سال پیش این وعده را داده بود که ملتت از تو محافظت نخواهند کرد، بلکه در صدد این برخواهند آمد که تو را هلاک

کنند، امّا، من تو را محفوظ خواهم داشت. چنانکه قبلاً وعده داده بود و در براهین احمدیه مرقوم است که فبرأه الله مما قالوا و کان عندالله وجیها یعنی خدا او را از آن تهمت تبرئه نمود که بر وی زده بودند و وی نزد خدا بسیار محترم است.

«۸۲» **نشانهٔ هشتاد و دوم** این پیشگویی است که بارها در رسایل من مندرج شده است: **ان الله لا یغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم انه اوی القریة** یعنی خدا این طاعون را از این قوم دور نخواهد کرد و ارادهٔ خود را عوض نخواهد نمود مادامی که این مردم حالت دل‌های خویش را عوض نکنند. خدا سرانجام روستا را در پناه خود خواهد گرفت و فرمود: **لولاالاکرام لهلک المقام** یعنی اگر مراعات عزت و احترام تو نمی‌کردم، تمام این روستا را هلاک می‌نمودم و هیچ یک از اهالی آن را باقی نمی‌گذاشتم. و فرمود: و **ما کان الله لیعذبهم** و **انت فیهم** یعنی خدا اینگونه نیست در حالی که تو درمیان آنان به سر می‌بری، همهٔ آنها را با عذاب هلاک کند. لازم به ذکر است که معنی این جملهٔ خداوند متعال که انه اوی القریهٔ این است که خداوند متعال پس از قدری عذاب دادن به این روستا، آن را در پناه خود خواهد گرفت، و به این معنی نیست که هرگز در این روستا طاعون نخواهد آمد. کلمه **آوی** به زبان عربی به پناه دادنی می‌گویند که شخصی تا حدودی مصیبت زده شود و سپس در امنیت قرار گیرد، چنانکه خداوند متعال

می‌فرماید: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى[1] یعنی خداوند متعال تو را یتیم یافت و گرفتار در مصایب یتیمی دید و در پناه خود گرفت، و چنانکه فرموده است: وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ[2] ما به عیسی و مادرش پس از این که یهود بر آنها ظلم کردند و خواستند که حضرت عیسی را روی صلیب بکشند، پناه دادیم و هر دو را به کوهی رساندیم که از همهٔ کوه‌ها بلندتر بود یعنی کوه کشمیر، و در آن آب گوارا بود و جایی بسیار پرآسایش و امنیت بود، چنانکه در سوره الکهف این آیه است: فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحْمَتِهِ[3] یعنی به غار پناهنده شوید، اینطور خدا رحمت خود را بر شما خواهد گستراند. یعنی از رنج و آزار پادشاه ظالم نجات پیدا خواهید کرد. خلاصه، کلمهٔ آوی همیشه در هنگامی بکار برده می‌شود که شخصی تا حدودی متحمل مصیبت می‌شود و سپس در امنیت قرار می‌گیرد و همین پیشگویی دربارهٔ قادیان است و تنها یکبار طاعون قدری شدید در قادیان پدیدار شد و پس از آن کمتر شد تا اینکه امسال حتی یک نفر هم در اثر طاعون در قادیان نمرده است، در حالی که در اطراف آن صدها نفر با طاعون مرده‌اند.

«۸۳» **نشانهٔ هشتاد و سوم:** یکبار در طبقهٔ اول در اتاقی که خداوند متعال آن را بیت الفکر نام نهاده و ملحق به مسجد است،

---

[1] اضحی: ۷

[2] مومنون: ۵۱

[3] کهف: ۱۷

نشسته بودم و خدمتکارم، حامد علی پاهایم را می مالید. در این اثنا به من الهام شد: تری فخذاً الیما یعنی تو رانی دردناک خواهی دید. به حامد علی گفتم که اکنون این الهام شده است. وی به من پاسخ داد که در دست شما آبله است، شاید به آن اشاره کند. به او گفتم که دست کجا و ران کجا! این فکر بیهوده و نابخردانه است و این آبله که درد هم ندارد و معنی الهام این است که تو خواهی دید، نه اینکه حال داری می‌بینی. پس از این، ما هر دو از آن اتاق پایین آمدیم تا به مسجد بزرگ برویم و نماز بخوانیم. هنگامی که پایین آمدم، دیدم که دو نفر سوار بر اسب به طرف من می‌آیند، هر دو بدون زین بر اسب سوار بودند و سن هر دو کمتر از بیست سال بود. آنها با دیدن من همانجا ایستادند و یکی از آنها گفت که این برادرم که سوار بر اسب است، از درد ران به شدت بیمار است و حالتی بسیار دردناک دارد، لذا آمده‌ایم که شما به او دارویی بدهید. آنگاه من به حامد علی گفتم که الحمدلله چقدر زود الهامم به حقیقت پیوسته است؛ تنها اینقدر طول کشیده که از پله‌ها پایین بیاییم. شیخ حامد علی تاکنون زنده است و از اهالی موضع تهه غلام نبی می‌باشد و در این روزها نزد من زندگی می‌کند. هیچ کسی برای کسی دیگر نمی‌تواند ایمان خود را ضایع کند، بلکه اگر رابطۀ پیری و مریدی وجود داشته باشد و کسی به مرید خود بگوید که من برای خود کرامت دروغین ساخته‌ام، تو بر آن شهادت بده، آن مرید در دل خود به حتم خواهد گفت که این انسان مکار و بدکردار است و ناحق دستم را در دست او گذاشته‌ام. همین‌طور هر پیشگویی که در این رساله نگاشته‌ام، هزاران مرید من بر حقانیت آن

شاهد هستند. انسانی جاهل خواهد گفت که شهادت مرید چه اعتباری دارد! من می‌گویم که هیچ گواهی مثل گواهی مرید نیست، چراکه این تعلق و رابطه تنها به خاطر دین می‌باشد و انسان مریدِ فقط آن کسی می‌تواند باشد که در علم خود وی را از تمام دنیا پارساتر و متقی‌تر و راستگوتر گمان می‌کند و اگر حالت مرشد این باشد که صدها پیشگویی دروغین از طرف خود بتراشد و از مریدان خواهش و التماس کند که برای من دروغ بگویید و با دروغتان مرا ولی ثابت کنید، مریدانش چطور می‌توانند او را انسان نیکوکار و پارسا تلقی کنند و چطور می‌توانند از جان و دل به او خدمت کنند، بلکه وی را شیطان خواهند خواند و از او بیزار خواهند گشت و من بر چنین مریدی لعنت می‌فرستم که مرا به کرامات دروغین منسوب کند و چنین مرشدی نیز لعنتی است که کرامات دروغین سر هم کند.

«۸۴» **نشانۀ هشتاد و چهارم:** یکبار در ۵ اوت ۱۹۰۶ نیمۀ پایین تنۀ بدنم بی‌حس شد و حتی توان برداشتن یک گام هم در بدنم باقی نماند. چون من کتب طب یونانی را درساً خوانده بودم، لذا فکر کردم که این علایم فلج است، و همزمان درد نیز داشتم و پهلو به پهلو شدن (برایم) سخت شده بود و به این خاطر دلم آشفته بود. در هنگام شب وقتی به شدت درد داشتم، فکر شماتت و شادی دشمنان به ذهنم آمد، امّا، تنها به خاطر دین، نه به هیچ دلیل دیگر. آنگاه در درگاه الهی دعا کردم که مرگ امری ضروری است، امّا، تو می‌دانی که در چنین مرگ و آن هم نابهنگام، دشمنان شاد می‌شوند و شماتت خواهند کرد. آنگاه بر من حالت خلسه وارد شد و الهام شد: **ان الله علی کل شئ قدیر. ان**

الله لا یخزی المومنین یعنی خدا به هر چیزی قادر است و او هرگز مومنان را خوار و رسوا نمی‌کند. سوگند به آن خدای کریم که جانم به دست اوست و اکنون مرا می‌بیند که افترا می‌بندم یا راست می‌گویم، پس از این الهام شاید در ظرف نیم ساعت خوابم برد و هنگامی که بیدار شدم، دیدم هیچ اثری از بیماری باقی نمانده است. تمام افراد دیگر خواب بودند و من بلند شدم و برای امتحان شروع به راه رفتن کردم و متوجه شدم که کاملاً بهبود یافتم و تندرست و سالمم. آنگاه با دیدن قدرت عظیمِ خدای قادر خودم گریه‌ام گرفت که چقدر خدای من خدای قادر و تواناست و ما چقدر خوشبختیم که به کلام او، قرآن شریف ایمان آوردیم و از پیامبرش پیروی کردیم و چقدر بدبختند کسانی که به این خدای ذوالعجایب ایمان نیاوردند.

«۸۵» **نشانۀ هشتاد و پنجم:** یکبار از بیماری پیچش شکم به شدت بیمار شدم و تا شانزده روز با قضای حاجت خونریزی داشتم و آنقدر درد شدید بود که خارج از بیان است. در همان روزها شیخ رحیم بخش مرحوم، پدر مولوی ابوسعید محمد حسین از بتاله برای عیادت و احوالپرسی من آمد. وی پس از دیدن حالت خطرناک من، شنیدم که به بعضی افراد می‌گفت: این بیماری واگیر شده است و قبل از آمدن به اینجا نماز میت یکی را خوانده‌ام که در اثر همین بیماری فوت کرده بود. چنین اتفاق افتاد که آرایشگر قادیان به نام محمد بخش همان روز به این بیماری مبتلا شد و در روز هشتم مرد و هنگامی که شانزده روز بر بیماری‌ام گذشت و علایم نومیدی ظاهر گشت، دیدم که بعضی عزیزانم در پشت دیوار گریه می‌کردند و به روش مسنون سه بار سوره

یس هم خواندند. هنگامی که نوبت بیماری به این حد وخیم شد، خداوند متعال در دلم القا نمود که درمان‌های دیگر را رها کن و شن رودخانه که با آن آب هم باشد، با تسبیح و درود بر بدن خود بمال. آنگاه با عجله چنین شنی را از رودخانه آوردند و من آن را با این کلمات **سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم** و با صلوات بر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع به مالیدن به بدن خود کردم و هر بار که شن را به بدن می‌مالیدم، گویی بدنم از آتش نجات می‌یافت و تا صبح آن مرض کاملاً رفع شد و در هنگام صبح الهام شد: **وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بشفاء من مثله.**

«۸۶» **نشانۀ هشتاد و ششم:** روزی در یک دندان آنقدر درد شدیدی داشتم که حتی برای لحظه‌ای هم آرام و قرار نداشتم. از کسی پرسیدم که آیا این درد درمان هم دارد؟ وی گفت: علاج دندان، اخراج دندان. از کشیدن دندان دلم ترسید. من در حالت بی‌تابی بر زمین نشسته بودم درحالی که رختخواب هم نزدیک بود، امّا، در این حالت بیتابی سرم را به آخر تختخواب نهادم و کمی خوابم برد. هنگامی که بیدار شدم، هیچ اثری از درد نبود و بر زبانم این کلمات جاری بود: اذا مرضتَ فهو یشفی یعنی هنگامی که بیمار می‌شوی، او تو را شفا می‌دهد. فالحمدلله علی ذالک.

«۸۷» **نشانۀ هشتاد و هفتم** پیشگویی درباره ازدواج از دهلی است. از طرف خداوند متعال به من الهام شده بود: **الحمدلله الذی جعل لکم الصهر و النسب** یعنی ستایش برای خدایی است که تو را هم از

لحاظ دامادی و هم از لحاظ نَسَبی عزت عطا کرد یعنی نَسَب تو را نیز شریف قرار داد و همسرت نیز از سادات خواهد بود. این الهام مبتنی بر پیشگویی ازدواج بود، لذا نگران هم شدم که آیا می‌توانم هزینه‌های ازدواج را تحمل کنم؛ چون آن زمان هیچ پولی نداشتم و به همین فکر بودم که چطور در آینده هم متحمل این هزینه خواهم شد و در بارگاه الهی دعا کردم که برای ازدواج توان تحمل هزینه‌های آن را ندارم. آنگاه این الهام شد:

هرچه باید نوعروسی را همه سامان کنم

و آنچه درکار شما باشد، عطای آن کنم

یعنی هر آنچه برای ازدواج لازم خواهی داشت، خودم آن را فراهم خواهم کرد و آنچه را که هر از گاهی نیاز پیدا خواهی کرد نیز تامین خواهم کرد، و همین اتفاق هم افتاد. برای ازدواج هر چقدر پول برای تحمل هزینه‌های مهم لازم داشتم، اینگونه تامین شد که منشی عبدالحق حسابدار لاهور، پانصد روپیه و یک نفر دیگر حکیم محمد شریف اهل کلانور که در امرتسر طبابت می‌کرد، دویست یا سیصد روپیه به من قرض دادند. آنگاه منشی عبدالحق حسابدار به من گفت که ازدواج در هند چنین است که *فیل را جلوی در خانه ببندید* [یعنی هزینه‌های آن بسیار فراوان است]. به او پاسخ دادم که خداوند متعال وعدهٔ تامین هزینه‌ها را داده است و پس از ازدواج، سلسلهٔ فتوحات شروع شد. یک زمانی بود که حتی تحمل پنج تا هفت نفر هم به سبب کمبود وجوه معاش بر من بار بود و اکنون آن دورانی فرا رسیده است که به طور میانگین سیصد نفر به همراه عیال و اطفال و فقرا و دراویش

هر روز از مهمانخانهٔ ما غذا می‌خورند. این پیشگویی را به لاله شرمپت و ملاوامل آریایی ساکن قادیان نیز قبل از تحقق آن گفته بودم و در مورد آن به شیخ حامد علی و چند آشنای دیگر نیز اطلاع داده بودم و اگرچه منشی عبدالحق حسابدار لاهوری اکنون از زمرهٔ مخالفان است، امّا، امید ندارم که وی نیز این شهادت راستین را مخفی کند. والله اعلم.

«۸۸» **نشانهٔ هشتاد و هشتم:** هنگامی که دربارهٔ دلیپ سنگ در روزنامه‌ها مکرراً خبر دادند که وی به پنجاب خواهد آمد، خداوند متعال به من خبر داد که وی هرگز نخواهد آمد، بلکه از آمدن منع خواهد شد. من حدوداً پانصد نفر را از این پیشگویی مطلع ساختم و آن را در اعلامیه‌ای نیز که مبتنی بر دو صفحه بود، به طور فشرده نوشتم و سرانجام مطابق پیشگویی اتفاق افتاد.

«۸۹» **نشانهٔ هشتاد و نهم:** من دربارهٔ سید احمد خان پیشگویی کرده بودم که وی در اواخر عمر خود دچار بعضی مشکلات خواهد شد و از عمرش روزهای کمی باقی مانده است. این مضمون را در اعلامیه‌هایی منتشر نمودم. پس از این پیشگویی به سید احمد خان در آخر عمرش به سبب اختلاس یک هندوی شرور غم و اندوه شدیدی رسید و پس از آن تا چند روز زنده ماند و در اثر همین رنج و اندوه درگذشت.

«۹۰» **نشانهٔ نودم:** یکبار به دلیل شکستن قانون پستخانه در دادگاه علیه من محاکمه به عمل آمد که مجازات آن پانصد روپیه جریمه یا شش ماه حبس بود و در ظاهر امکان نجات هم به نظر نمی‌رسید. در این باره دعا کردم و خداوند متعال به من در خواب خبر

داد که این شکایت رفع خواهد شد. شاکی این شکایت یک فرد مسیحی به نام رلیارام بود که در امرتسر وکیل بود. من در خواب نیز دیده بودم که وی به سوی من مار فرستاده است و من آن را مثل ماهی سرخ کردم و برایش پس فرستادم. چون وی وکیل بود، لذا نظیر این مرافعهٔ من برای وی مفید بود و حکم ماهی سرخ شده را داشت. خلاصه، دادگاه در اولین جلسه این مرافعه را رد کرد و مرا تبرئه نمود.

«۹۱» **نشانهٔ نود و یکم:** در کتاب براهین احمدیه که از بیست و پنج سال پیش در تمام کشورهای اسلامی از جمله در هر منطقهٔ پنجاب و هند و بلاد عرب و شام و کابل و بخارا و غیره ارسال و منتشر شده است، این پیشگویی مرقوم است: **رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین** یعنی در وحی خداوند متعال از طرف من این دعا بود که ای خدای من! مرا تنها مگذار، چنانکه اکنون تنها هستم و چه کسی می‌تواند وارثی بهتر از تو باشد. یعنی اگرچه من اکنون صاحب اولاد هستم و پدر و برادر نیز دارم، امّا، از لحاظ روحانی تنهایم و از تو کسانی را می‌خواهم که در آینده به طور روحانی وارث من باشند. این دعا برای پیشگویی آینده بود که خداوند متعال به من جماعتی عطا خواهد کرد که با من رابطهٔ معنوی خواهند داشت و با من بیعتِ توبه خواهند نمود. خدا را سپاس که این پیشگویی با نهایت روشنی به حقیقت پیوسته است. از پنجاب و هند هزاران نفر سعید با من بیعت کردند و همین‌طور از سرزمین ریاست امیر کابل نیز بسیاری از افراد با من بیعت کردند. برای من همین عمل خدا کافی است که هزاران نفر با من بیعت کردند و از گناهان گوناگون خود توبه کرده‌اند، و در این

هزاران نفر پس از بیعت، چنان تحولی ایجاد شده است که مادامی دست قدرت خدا پاک نکند، انسان نمی‌تواند به خودی خود اینگونه پاک گردد. می‌توانم با سوگند به خدا بگویم که هزاران مرید صادق و وفادارِ من پس از بیعت، چنان تحول پاکی در خود ایجاد کرده‌اند که هر نفر از آنها حکم نشانه‌ای را دارد. اگرچه درست است که در فطرتشان از پیش هدایت و سعادت مخفی بود، امّا، مادامی که با من بیعت نکرده بودند، آن آشکارا ظاهر نشده بود. خلاصه، از شهادت خدا ثابت می‌شود که من تنها بودم و همراه من هیچ جماعتی نبود و اکنون هیچ مخالفی نمی‌تواند این امر را بپوشاند که حال، هزاران نفر همراه من هستند. پس پیشگویی‌های خداوند متعال اینگونه می‌باشند که همراهشان نصرت و تاییدش می‌باشند. چه کسی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که وقتی خداوند متعال این پیشگویی را فرمود و در کتاب براهین احمدیه مندرج و منتشر شد، مطابق فرمایش خداوند متعال من تنها بودم و بجز خدا هیچ کسی همراه من نبود. من در نگاه فامیل خود حقیر بودم چرا که راهشان از راه من جدا بود. تمام هندوهای قادیان نیز باوجود مخالفت شدید مجبورند که شهادت دهند که من در حقیقت در آن زمانه در حالت گمنامی به سر می‌بردم و هیچ نشانه‌ای از این امر وجود نداشت که جماعتی با این‌قدر ارادت و محبت و جان‌نثاری همراه من خواهند گشت. اکنون بگویید آیا این پیشگویی کرامت نیست؟ آیا انسان، بر چنین پیشگویی، قادر و تواناست؟ و اگر قادر است، در آن صورت از عصر حاضر و از زمانهٔ پیشین نظیر آن را

ارئه دهید. فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.[1]

«۹۲» **نشانۀ نود و دوم** آن مباهله‌ای است که با عبدالحق غزنوی در امرتسر انجام دادم. امروز از آن (مباهله) یازده سال می‌گذرد. آن نیز نشانۀ خداوند متعال است. عبدالحق برای مباهله بسیار اصرار می‌ورزید، در حالی که من مایل نبودم چون وی خود را به شاگردی فردی منسوب می‌کرد که به گمان من انسان صالحی بود، یعنی مولوی عبدالله غزنوی مرحوم. چنانچه وی دوران مرا درک می‌کرد، به یقین می‌دانم که مرا با ادعایم قبول می‌کرد و رد نمی‌کرد، امّا، آن مرد صالح قبل از دعوتم فوت کرد و اشتباه عقیده‌اش قابل مواخذه نیست؛ چراکه اشتباه اجتهادی قابل بخشش است. مؤاخذه پس از ابلاغ پیام و اتمام حجت شروع می‌شود، امّا، در این امر هیچ شکی وجود ندارد که وی انسان پارسا و نیکوکاری بود و تبتل و انقطاع الی الله بر وی غلبه داشت و از بندگان صالح بود. من او را در خواب پس از وفاتش دیدم و به او گفتم: در دستم شمشیری است که دستۀ آن در دستم است و نوک آن به آسمان می‌رسد و آن را به چپ و راست می‌زنم و با یک ضربه، هزاران مخالف می‌میرند، تعبیر آن چیست؟ وی گفت: این شمشیر اتمام حجت است. حجتی که از زمین به آسمان می‌رسد و هیچ کسی نمی‌تواند مانع آن شود و این که دیدی گاهی به راست شمشیر می‌زنی و گاهی

---

[1] و اگر نتوانستید چنین کنید و هرگز نخواهید توانست پس خود را از آتشی نجات دهید که هیزم آن انسان و سنگ است و برای کافران آماده شده است.

به چپ، منظور دو نوع دلیل است که به شما داده خواهد شد، یعنی یکی دلایل عقلی و نقلی و دیگری دلایل نشانه‌های تازۀ خداوند متعال، و با این هر دو طریق بر دنیا اتمام حجت صورت می‌گیرد و مردم مخالف درمقابلِ این دلایل چنان ساکت می‌شوند که گویی مرده‌اند.

سپس فرمود: زمانی که در دنیا بودم، امید داشتم که چنین انسانی متولد خواهد شد. این کلماتی است که از زبان او گفته شدند و لعنت الله علی الکاذبین.

هنگامی که وی زنده بود، یکبار در موضع خیردی و بار دوم در مقام امرتسر با او ملاقات داشتم. به آن جناب گفتم: شما ملهَمید و من مسئله‌ای دارم. برای آن دعا کنید، امّا، مسئله را به شما نخواهم گفت. آن‌حضرت گفت: در پوشیده داشتن برکت است و من ان شاءالله دعا خواهم کرد، و الهام امری اختیاری نیست. مسئلۀ من این بود که دین محمدی روز به روز رو به زوال و انحطاط می‌باشد و می‌خواستم که خداوند متعال ناصر آن باشد. پس از آن به قادیان بازگشتم و پس از چند روز از طریق پست از طرف آن‌حضرت نامه‌ای دریافت کردم که در آن نوشته شده بود: ”این عاجز برای شما دعا کردم، (و چنین) القا شد «**وانصرنا علی القوم الکافرین**» برای فقیر کم اتفاق می‌افتد که بدین سرعت الهامی القا شود. این را از اخلاص شما می‌بینم.“

خلاصه، پس از اصرار شدیدِ عبدالحق، به او نوشتم که من نمی‌خواهم با کسی که مسلمان است، مباهله کنم، چراکه تو قائل به توحید خدا و نبوت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستی. وی

در پاسخ نوشت که ما علیه تو فتوای کفر صادر کردیم، لهذا اکنون ما نزد تو کافر قرار گرفته‌ایم. پس، در مباهله چه ابایی وجود دارد. خلاصه، به اصرار شدید وی برای مباهله به امرتسر رفتم و چون مولوی عبدالله مرحوم را قلباً دوست داشتم و وی را برای این منصب خود به طور ارهاص می‌دانستم، چنانکه یحی قبل از عیسی ظهور کرد، لذا دلم هیچ نفرینی را برای عبدالحق نپسندید، بلکه به نظرم وی قابل رحم بود چون نمی‌دانست که به چه کسی بد می‌گوید. وی به گمان خود برای اسلام غیرت و حمیت نشان می‌داد، امّا، نمی‌دانست که ارادۀ خداوند متعال در تایید اسلام چیست.

به هر حال، وی در مباهله هر چه خواست، گفت امّا، مرجع دعایم نفس خودم بود و در درگاه الهی همین دعا را می‌کردم که چنانچه من دروغگویم، بسان دروغگویان نابود شوم و چنانچه صادقم، بسان صادقان خدا مرا یاری و نصرت دهد. یازده سال از این مباهله گذشت. پس از آن، یاری و نصرتی خداوند متعال به من داد که نمی‌توانم آن را در این رسالۀ مختصر بیان کنم. این حقیقت بر هیچ کسی پوشیده نیست که هنگامی که مباهله صورت گرفت، همراه من تنها چند نفر انگشت‌شمار بودند و اکنون متجاوز از سیصد هزار نفر با من بیعت کرده‌اند و آن زمان مشکلات مالی آنقدر زیاد بود که ماهیانه بیست روپیه هم درآمد نداشتم و مجبور می‌شدم قرض بگیرم، (ولی) اکنون از تمام شاخه‌های جماعت ماهیانه سه هزار روپیه درآمد دارم. خدا پس از مباهله نشانه‌های بزرگ نمایان کرده است. هر کسی که با من مقابله کرد، نابود شد، چنانکه با خواندن این نشانه‌هایی که از هزاران نشانۀ نصرت

الهی به عنوان نمونه در اینجا نوشته‌ام، آشکار می‌شود که چقدر خدا به من کمک کرده و تاییدم نموده است. چنانچه احدی حیا و انصاف داشته باشد، برای وی جهت تصدیق من این نشانه‌ها کفایت می‌کنند.

پاسخ این اعتراض که آتم در میعاد نمرد و مسیحیان بسیار فراوان به من دشنام دادند و مرتکب گستاخی شدند این است که باید بدانید آیا مسیحیان به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشنام نمی‌دهند و تمسخر نمی‌کنند و آیا در اهانت به حضرت پیامبر هزاران بلکه صدها هزار کتاب تاکنون ننوشته‌اند و تمسخر و استهزا را به منتها نرسانده‌اند؟! پس آیا نبوت آن‌حضرت با این حرکاتِ این انسان‌های بدبخت، مشتبه شده یا آن‌حضرت به سبب آن خوار و رسوا شده است؟ خداوند متعال می‌فرماید: يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ[1] یعنی هیچ پیامبری نیامده که همراه با آن انسان‌های جاهل استهزا و تمسخر نکرده باشند. باید دید که آیا آنها در تمسخر و استهزا کردن محق بودند یا پیشه‌شان تنها شیطنت و شرارت کردن بود. این امر ثابت شده است که آتم مطابق پیشگویی چند روز زنده ماند و سپس مطابق پیشگویی در ظرف پانزده ماه مرد و تاخیر در مرگش به سبب رجوعش اتفاق افتاد. این امر را دنیا می‌داند که آتم تقریباً جلوی هفتاد نفر، از دجال گفتن خود رجوع کرد؛ لذا خداوند متعال نیز مرگش را برای چند ماه به تعویق انداخت و سپس (او را) هلاک نمود. امّا، در پیشگویی دوم این نیز گفته شده بود که

---

[1] یس: ۳۱

اگرچه تاخیر اتفاق افتاده، امّا، اکنون دیگر آتم در ظرف پانزده ماه به حتم فوت خواهد کرد و یازده سال گذشته که وی فوت کرده و من تاکنون زنده‌ام. آیا آتم جلوی هفتاد نفر، از دجال گفتن رجوع نکرد؟ و آیا به سبب رجوعش لازم نبود که قدری مهلت داده می‌شد؟ من با این خیال در دریای حیرت فرو می‌روم که چرا این پیشگویی صریح و روشن را انکار می‌کنند و عاقبت به ناچار این نتیجه را اتخاذ می‌کنم که دل‌هایی که در حجاب و پرده باشند، نمی‌توانند مطلب ساده‌ای را هم بفهمند. آنها باوجود اینکه خود را مسلمان می‌گویند، به مسیحیان کمک می‌کنند و از وعیدِ خدا - لعنت الله علی الکاذبین - نمی‌ترسند. هیچ انسانی نمی‌تواند با کمک دروغ و افترا پیروز شود. عاقبت دروغ، ذلت و رسوایی است و سرانجامِ راستی، فتح و پیروزی است.

کتاب‌هایی که پس از مباهله نگاشتم، پر از الهامات تایید و نصرت خداوند متعال و تفصیل تحقق یافتن آنها با شأن و شوکت می‌باشد. هر کسی در صورت تمایل می‌تواند آنها را بخواند و لزومی به تکرار آنها نیست. به طور فشرده این مطلب را می‌گویم که به محض این که پس از مباهله به منزل خود بازگشتم، سلسلهٔ القای الهامات تایید و نصرت شروع شد[1] و خداوند متعال مرتب به من بشارات داد و خطاب به من فرمود که من تو را در دنیا بسی عزت و سربلندی عطا خواهم کرد. از تو جماعت بزرگی خواهم ساخت و نشانه‌های بزرگ به تو نشان خواهم داد و درِ تمام برکات را بر تو خواهم گشود. مطابق این پیشگویی‌ها،

---

[1] اگر کسی شک داشته باشد، می‌تواند الهاماتی را که پس از مباهله چاپ کرده‌ام، از کتبم و روزنامه‌ها ببیند. [مؤلف]

چند صدهزار نفر به جماعتم ملحق شده‌اند و آنها در این راه جان خود را هم فدا می‌کنند. آنان از آن زمان تاکنون بیش از دویست هزار روپیه پول برای من فرستاده‌اند و از هر سو آنقدر هدایا آمده است که اگر همه را جمع کنیم، چندین اتاق را پر می‌کنند. مردم مخالف، علیه من مرافعات و شکایات کردند و خواستار نابودی می‌شدند، امّا، همه روسیاه شدند. در پایان هر مرافعه عزت و آبرویم اثبات شد و آنها نامراد گشتند. پس از مباهله سه پسرم متولد شدند و خداوند متعال در همین دنیا آنقدر به من نیکنامی عطا کرد که هزاران فرد محترم به جماعتم پیوستند. همانا به یاد داشته باشید هر انسانی که از این حقیقت خبر دارد که من قبل از مباهله چقدر عزت و آبرو و جماعت و درآمد و اولاد داشتم و پس از آن در آنها چه پیشرفتی صورت گرفت، وی اگرچه دشمن سرسختی هم باشد، ناچاراً قبول خواهد کرد که پس از مباهله خداوند متعال با دادن برکات بسیار فراوان، بر حقانیتم شهادت داده است. اکنون باید از عبدالحق سوال کرد که پس از مباهله به کدام برکات نایل شده است. به راستی می‌گویم که این معجزهٔ آشکار و روشن است و نزدیک است که کور نیز آن را ببیند امّا، افسوس بر این مردم که در شب می‌بینند و در روز نابینا می‌شوند. از روز مباهله تا امروز باران فضل خدا بر من می‌بارد و چنانکه خداوند متعال خطاب به من فرموده بود که نگاه کن که برای تو از آسمان [افضال را] خواهم بارانید و از زمین نیز درخواهم آورد، همین طور (هم) با من برخورد کرد و آنقدر نعمت داد و به قدری نشانه نمایاند که نمی‌توانم آنها را بشمرم، و عزت و آبرویی عطا کرد که چند صدهزار نفر به پایم می‌افتند.

«۹۳» **نشانهٔ نود و سوم:** پیشگویی درمورد امور میراث است. برخی افراد که در مِلک ما در قادیان از زمان اجدادما شریک بودند، امّا، حق تصرف آن را نداشتند، در دادگاه گورداسپور دادخواست گرفتن سهم خود را دادند. آنگاه من دعا کردم که آنها در دادخواست خود ناکام بمانند. در پاسخ، خداوند متعال به من فرمود: **اجیب کل دعائک الا فی شرکائک** یعنی کلیهٔ دعاهایت را مستجاب خواهم کرد، امّا، دعایت درباره شُرکایت را قبول نخواهم کرد.[1] آنگاه پی بردم که سرانجام فریق مقابل در دادگاهی دیگر پیروز خواهند شد. این الهام آنقدر به شدت و با صدای بلند القا شده بود که گمان بردم شاید صدای آن به مردم کوچهٔ کناری هم رسیده باشد. من پس از مطلع شدن از مشیت الهی به منزل رفتم. آن زمان برادرم میرزا غلام قادر مرحوم زنده بود. جلوی تمام اعضای خانواده تمام ماجرا را تعریف کردم. وی پاسخ داد که تاکنون ما هزینهٔ زیادی در پیگیری این مرافعه کرده‌ایم، چنانچه اول می‌گفتی، این مرافعه را رها می‌کردیم؛ امّا، این عذرش سرسری بود. وی به موفقیت و پیروزی خود اطمینان داشت و در دادگاه اول پیروز نیز شد؛ امّا، در دادگاه عالی طرف مقابل پیروز شد و پرداخت هزینهٔ تمام دادگاه‌ها نیز به عهدهٔ ما گذاشته شد و اینطور، برادرم علاوه بر آن پولی که برای پیگیری مرافعه قرض گرفته بود

[1] در این باره به زبان اردو نیز الهام شده بود و آن همین جمله بود. خداوند متعال در این الهام آنچه به من از عزت و تکریم عطا کرد، عیان و آشکار است. چنین جمله‌ای در مقام محبت بکار برده می‌شود و برای شخص خاص استعمال می‌شود، و برای هرکسی استفاده نمی‌شود. [مؤلف]

هزینهٔ دادگاه را نیز پرداخت کرد و چندین هزار روپیه ضرر کرد. از این واقعه برادرم بسیار ناراحت شد. من چندین بار به وی گفته بودم که شرکا سهم خودشان را به میرزا عظیم بیگ لاهوری فروخته‌اند. شما حق شفعه داری، پول بده و سهمشان را بخر، امّا، وی این راه حل را قبول نکرد و زمان از دستش رفت و به سبب آن به شدت پشیمان بود که چرا به الهام الهی عمل نکرد. این واقعه آنقدر معروف است که حدود پنجاه نفر آن را می‌دانند، چراکه این الهام را برای بسیاری از افراد تعریف کرده بودم و از این افراد بعضی نیز هندو بودند.

«۹۴» **نشانهٔ نود و چهارم:** یکبار با قطار از لدهیانه به قادیان می‌آمدیم و همراه من خدمتکارم، شیخ حامد علی، و چند نفر دیگر بودند. هنگامی که قدری مسافت طی کردیم، بر من حالت خلسه وارد شد و خداوند متعال این الهام را القا کرد: *نصف ترا نصف عمالیق را،* و در دل تفهیم شد که این سهم وراثت است که در اثر مرگ وی به ما خواهد رسید. همچنین به دلم افکنده شد که مراد از عمالیق عموزاده‌ام است که مخالف نیز بود و قد بلند داشت؛ گویی خداوند متعال مرا موسی قرار داد و وی را مخالف موسی. هنگامی که به قادیان رسیدم، خبرادر شدم از شرکای ما زنی به نام امام بیبی در اثر بیماری اسهال کبدی بیمار است و پس از چند روز درگذشت. بجز ما دو فریق هیچ کسی وارث او نبود، لذا نصف زمینش به ما رسید و نصف دیگر سهم عموزاده‌هایم شد. اینطور پیشگویی بالا به حقیقت پیوست و بر تحقق و بیان آن افراد شاهدند، و شیخ حامد علی نیز از این افراد است و زنده می‌باشد.

«۹۵» **نشانهٔ نود و پنجم:** یکبار از لدهیانه به پتیاله رفتم و همراه من اوّل شیخ حامد علی مزبور، دوّم فتح خان ساکن روستایی ملحق به تانده، ناحیه هوشیارپور، و سوّم عبدالرحیم ساکن انباله و بعضی افراد دیگر بودند که فراموششان کردم. صبحی که قرار بود سوار قطار شویم، با الهام به من خبر داده شد که در این سفر قدری ضرر و کمی خسارت وارد خواهد شد. من به تمام همراهان خود گفتم که نماز بخوانید و دعا کنید چون این الهام القا شده است. همه دعا کردند و سپس ما سوار قطار شدیم و به سلامتی به پتیاله رسیدیم. هنگامی که به ایستگاه رسیدیم، نمایندهٔ نخست وزیر ریاست، محمد حسن به همراه تمام اعضای ریاست که شاید سوار بر هیجده ماشین بودند، برای استقبال ما آمدند و هنگامی که کمی جلو رفتیم حدود هفت هزار نفر از مردم عام و خاص از اهل شهر در آنجا برای ملاقات حضور داشتند. تا اینجا که به سلامت گذشت و نه هیچ ضرری به ما رسید، و نه هیچ خسارتی وارد شد. امّا، هنگامی که قصد بازگشت نمودیم همان آقای وزیر با برادر خود سید محمد حسین که شاید اکنون عضو کنسول است، برای مشایعت تا ایستگاه قطار همراه من آمدند و با آنها نواب علی محمد خان مرحوم جهجر واله نیز بود. هنگامی که به ایستگاه قطار رسیدیم، قطار کمی تاخیر داشت، لذا خواستم که نماز عصر را در همان‌جا بخوانم. به این خاطر، عبای خود را درآوردم تا وضو بگیرم و عبا را به یکی از خدمتکاران آقای وزیر دادم و پس از وضو عبا پوشیدم و نماز خواندم. در آن عبا برای توشهٔ راه چند روپیه بود و از همان پول قرار بود بلیط‌های قطار بخرم. هنگامی که زمان خرید بلیط فرا رسید،

دست به جیب کردم تا برای بلیط پول دهم، امّا، دیدم که آن دستمالی که در آن پول بود، نیست. به نظر می‌رسید که به هنگام درآوردن عبا جایی افتاد، امّا، من به جای ناراحت بودن، خوشحال شدم که بخشی از پیشگویی به حقیقت پیوسته است. سپس بلیط را خریدیم و سوار قطار شدیم. هنگامی که به ایستگاه دو راهه رسیدیم، قطار برای پنج دقیقه متوقف شد. آن هنگام ساعت شاید ده شب بود. یکی از همراهانم شیخ عبدالرحیم از یک نفر انگلیسی پرسید که آیا به لودهیانه آمده است؟ وی از شرارت یا خودخواهی خود پاسخ داد که آری، (اینجا) ایستگاه لودهیانه است. آنگاه ما به همراه تمام وسایلمان با عجله از قطار پایین آمدیم. در این اثنا قطار حرکت کرد. به محض این که پیاده شدیم، با دیدن ویرانی ایستگاه متوجه شدیم که فریب خوردیم. آن ایستگاه چنان سوت و کور بود که حتی صندلی هم برای نشستن نداشت و هیچ امکان تهیهٔ غذا هم نبود، امّا، به دلیل این که با این ضرر، بخش دوم پیشگویی نیز محقق شد، آنقدر خوشحال شدم که گویی در همان‌جا کسی از ما به خوبی پذیرایی کرده است و انگار برای ما هر نوع غذای خوشمزه‌ای فراهم شده است. پس از آن، مسئول ایستگاه از اتاق خود بیرون آمد و از این اتفاق متاسف شد که کسی ناحق از روی شرارت و شیطنت ما را اذیت کرده است و گفت که در نیمه شب قطار باری خواهد آمد و اگر جا داشت، شما را در آن سوار می‌کنم. آنگاه وی برای این کار، تلگراف زد و پاسخ آمد که جا هست. سپس، ما در نیمه شب سوار آن قطار باری شدیم و به لودهیانه رسیدیم، گویی این سفر به خاطر همین پیشگویی بود.

«۹۶» **نشانۀ نود و ششم:** یکبار نواب علی محمد خان رئیس لدهیانه به من نامه نوشت که بعضی وجوه معاشم بسته شده، دعا کنید که باز شوند. هنگامی که دعا کردم، الهام شد: باز خواهند شد و این الهام را به وسیلۀ نامه به او اطلاع دادم. سپس، پس از سه الی چهار روز درمورد مطالب شخصی خود، نامه‌ای روانه کرد و در ساعتی که وی نامه را پست کرد، در همان دم به من الهام شد که نامه‌ای با این مضمون از طرف او می‌آید. آنگاه من بدون توقف به وی نامه نوشتم که شما نامه‌ای با این مضمون ارسال خواهی کرد و روز بعد نامه‌اش آمد. هنگامی که نامۀ من به دستش رسید، وی به دریای حیرت فرو رفت که این خبر غیبی چطور به من رسید، چون از این رازش هیچ کسی خبر نداشت. به سبب این واقعه ایمانش آنقدر تقویت شد که وی خود را در محبت و ارادت فنا کرد. وی این هر دو نشانه را در دفترچۀ یادداشت‌ها مندرج نمود و آن دفترچه را همیشه همراه خود داشت. هنگامی که به پتیاله رفتم، چنانکه در بالا نوشته‌ام، با وزیر سید محمد حسن ملاقات کردم. در آن زمان در حین گفتگو، اتفاقاً آقای وزیر و جناب نواب مرحوم درمورد معجزات و نشانه‌هایم صحبت کردند. آنگاه جناب نواب مرحوم کتابچه‌ای را از جیب خود درآورد و جلوی آقای وزیر نهاد و گفت: سبب ایمان و ارادت من به آن‌حضرت این دو پیشگویی است که در این کتاب مندرج می‌باشند. پس از مدتی و یک روز قبل از مرگش برای عیادتش به منزلش در لودهیانه رفتم. وی در اثر بیماری بواسیر بسیار لاغر و ضعیف شده بود و خونریزی داشت. او در این حالت هم بلند شد و نشست و به اتاق خود رفت و آن دفترچه

را آورد و گفت: این دفترچه را من به طور حرزِ[1] جان نزد خود دارم و با دیدن آن تسلی می‌یابم، و سپس آن دو برگه را نشان داد که بر آن این دو پیشگویی مسطور بود. سپس به هنگام نیمه شب یا کمی دیرتر درگذشت. انا لله و انا الیه راجعون. مطمئنم که هنوز آن دفترچه در کتابخانه‌اش هست.

«۹۷» **نشانهٔ نود و هفتم:** این پیشگویی در روزنامه‌های الحکم و البدر به چاپ رسیده است که **تخرج الصدور الی القبور**. خداوند متعال معنی این الهام را اینگونه تفهیم نمود که آخوندهای صدرنشین پنجاب که خود را مفتی می‌پندارند و استاد و شیخ آخوندهای زیردستشان هستند، پس از این الهام، به سوی قبرها انتقال خواهند یافت [یعنی می‌میرند]. پس از این الهام شیخ المشایخ و استاد مولوی محمد حسین بتالوی یعنی مولوی نذیر حسین دهلوی فوت کرد. وی اولین کسی بود که علیه من فتوای کفر داد. وی به هنگام فتوا طلبیدنِ مولوی ابوسعید مولوی محمد حسین بتالوی دربارهٔ من این کلمات را نوشته بود: چنین شخصی ضالّ و مضِلّ و از دایرهٔ اسلام خارج است و این قبیل افراد را نباید در قبرستان مسلمین دفن کرد. این آخوند با دادن این فتوا در سراسر پنجاب آتش افروخته بود و مردم آنقدر ترسیده بودند که حتی از دست دادن با ما نیز می‌ترسیدند که مبادا به سبب این‌قدر ارتباط نیز کافر شوند. پس از او، مولوی غلام دستگیر قصوری، آن بزرگی بود

---

[1] حرز در اصطلاح به نوشته‌ای شبیه تعویذ می‌گویند که در بردارندهٔ اذکار خاص برای دفع آفات و بلاها است. [مترجم]

که جهت تکفیر من از مکه معظمه فتوای تکفیر آورده بود. وی نیز در اثر مباهله یک طرفۀ خود درگذشت. افسوس که اهالی مکه از این مرگش مطلع نشدند تا فتوای خود را پس بگیرند. سپس مفتی لودهیانه، مولوی محمد مولوی عبدالله، مولوی عبدالعزیز که چندین بار به طور مباهله *لعنت الله علی الکاذبین* گفته بود نیز پس از این الهام درگذشت. سپس مفتی امرتسر، مولوی رسل بابا بود. وی نیز رحلت کرد. همین‌طور بسیاری از آخوندهای پنجاب و برخی از هندوستان پس از این الهام، این جهان را وداع گفتند. اگر فهرست همۀ آنها در اینجا نوشته شود، تبدیل به یک رساله می‌شود. به قدری که نوشته‌ام، برای اظهار صداقت پیشگویی کفایت می‌کند و اگر کسی از این راضی نشود، می‌توانیم فهرستی طولانی به او بدهیم.

«۹۸» **پیشگویی نود و هشتم:** چند سال پیش سیت عبدالرحمان، تاجر مدراس که بی‌نهایت مخلص است، به قادیان آمد. در آن زمان در امور تجارتش مشکلاتی ایجاد شده بود. وی برای رفع آنها از من درخواست دعا کرد. آنگاه دعا کردم و این الهام شد:

قادر ہے وہ بارگاہ ٹوٹا کام بناوے   بنابنایا توڑدے کوئی اس کا بھید نہ پاوے

معنی این عبارت الهامی آن بود که خداوند متعال کار خراب شده را درست خواهد کرد، امّا، سپس پس از مدتی کار درست شده را باز خراب خواهد کرد. جناب سیت از این الهام با خبر شد و پس از چند روز خداوند متعال به امور تجاری‌اش باز رونق عطا کرد، و اسبابی فراهم نمود که موفقیت‌های مالی شروع شد، امّا، پس از مدتی کار درست شده‌اش باز خراب شد.

«۹۹» **نشانهٔ نود و نهم:** یکبار به هنگام فجر الهام شد که امروز از طرف فامیل حاجی ارباب محمد لشکر خان پول خواهد آمد. من به آریه شرمپت و ملاوامل ساکن قادیان صبح زود قبل از اینکه پست بیاید، از این پیشگویی خبر دادم. آن هر دو آریه به سبب مخالفت دینی به این اصرار کردند که در صورتی این پیشگویی را قبول خواهند کرد که یکی از آنها به پستخانه برود. اتفاقاً معاون مدیر پستخانه نیز هندو بود. من با درخواست‌شان موافقت کردم و هنگامی که زمان آمدن پست فرا رسید، یکی از آن دو نفر، ملاوامل برای آوردن پست به پستخانه رفت و نامه‌ای آورد که در آن نوشته شده بود که سرورخان ده روپیه ارسال کرده است. بعد دعوای جدید پیش آمد که سرور خان کیست؟ آیا او از فامیل محمد لشکر خان است؟ آریه‌ها حق داشتند که این امر روشن شود تا حقیقت اصلی معلوم شود. آنگاه به منشی الهی بخش، حسابدار و مؤلف عصای موسی، که آن زمان در هوتی، مردان بود و هنوز مخالف‌ما نگشته بود، نامه نوشتند که در اینجا این بحثی پیش آمده و امر مورد بحث این است که سرور خان با محمد لشکر خویشاوندی دارد یا نه؟ پس از چند روز از طرف منشی الهی بخش، از هوتی، مردان پاسخ آمد و در آن نوشته شده بود که سرور خان، پسر ارباب لشکر خان است. آنگاه هر دو آریه بی‌جواب ماندند. اکنون ببینید این همان علم غیبی است که عقل نمی‌تواند قبول کند که بجز خدا کسی دیگر می‌تواند قادر به آن باشد. در این پیشگویی از هر دو طرف، گواهی مخالفان است. یعنی از یک طرف آن آریایی‌هایند که به آنها از این پیشگویی خبر داده بودم و یکی از آنها برای آوردن

نامه به پستخانه رفته بود و ازطرف دیگر منشی الهی بخش حسابدار است که در آن روزها در لاهور بود. وی اکنون در مخالفت من کتاب خود عصای موسی را چاپ کرده است و در آن هرچه خواسته نسبت به من نوشته است. آری، این مطلب را می‌گویم که جهت تصدیق این پیشگویی، از این گواهان دو طرفه پس از سوگند دادن، نه بدون سوگند، باید سوال کرد، چرا که ملاوامل و شرمپت آن آریایی‌های متعصبند که در مخالفتم اعلامیه‌ها چاپ کرده‌اند و منشی الهی بخش همان جناب منشی است که در مخالفتم عصای موسی تالیف نموده و بسیاری از مردم را فریب داده است. بنابراین، بجز سوگند دادن چاره‌ای نیست. علاوه بر این، از این پیشگویی، بسیاری از افراد دیگر نیز مطلعند و این امر را نیز می‌دانند که به خدمت جناب منشی نامه ارسال شده بود و پاسخش هم همان آمده بود که بالا ذکر شد. لذا به هیچ وجه ممکن نیست که آن دو آریایی این پیشگویی را انکار کنند یا منشی الهی بخش، ارسال کردن نامه خود را انکار کند؛ اگر انکار هم بکند، باز این مسئله را هنوز هم می‌توان حل و فصل کرد که سرور خان هیچ رابطهٔ خویشاوندی با ارباب لشکر خان دارد یا نه.

صدمین نشانه: از پیشگویی براهین احمدیه است که در صفحه ۲۴۱ مندرج است. عبارت آن پیشگویی بدین قرار است: **لا تیئس من روح الله. الا ان روح الله قریب. الا ان نصر الله قریب. یأتیک من کل فج عمیق. یأتون من کل فج عمیق. ینصرک الله من عنده. ینصرک رجال نوحی الیهم من السماء. ولا تصعر لخلق الله و لاتسئم من الناس.** [ر.ک

به براهین احمدیه صفحه ۲۴۱ چاپ ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ چاپخانه سفیر هند پریس امرتسر] ترجمه: از فضل خدا نومید مشو و این امر را بشنو که فضل خدا نزدیک است. بدانید که نصرت خدا نزدیک است. آن کمک از هر راه به تو خواهد رسید، و مردم از هر مسیری نزد تو خواهند آمد و آنقدر به کثرت خواهند آمد که به سبب رفت و آمدِ زیادشان مسیرها گود برخواهند داشت. خدا از نزد خود تو را یاری خواهد رساند. مردمانی به تو کمک خواهند کرد که ما در دلهایشان القا خواهیم کرد، امّا، تو باید با آن بندگان خدا که نزد تو می‌آیند، بدخلقی نکنی و با دیدن کثرتشان نباید از ملاقات کردن خسته شوی. از این پیشگویی، بیست و پنج سال گذشته است، و در براهین احمدیه چاپ شده بود. این پیشگویی متعلق به زمانی است که من در گوشۀ گمنامی نهان بودم و هیچ کسی از اینان که امروز همراه من هستند، مرا نمی‌شناختند و من از کسانی نبودم که به سبب عزت و وجاهت، در دنیا ذکر می‌شوند. خلاصه، هیچ چیز بودم یا به عبارت دیگر مثل یکی از انسان‌های عادی و گمنام بودم و حتی یک نفر هم همراه من نبود، بجز برخی از افرادی که به سبب خاندان ما از پیش (با من) آشنایی داشتند. این واقعیتی است که از اهالی قادیان هم هیچ کسی نمی‌تواند برخلاف آن شهادت دهد. پس از آن، خداوند متعال جهت محقق نمودن این پیشگویی، بندگان خود را به سمت من سوق داد و آنها فوج فوج به قادیان آمدند و اکنون نیز می‌آیند و مردم هر نوع هدایا اعم از پول و جنس آنقدر زیاد داده‌اند و همچنان می‌دهند که نمی‌توانم آنها را بشمرم، اگرچه از سوی آخوندها موانع هم پیش آمدند و آنها تمام

زور خود را زدند تا مردم به سوی من رجوع نکنند؛ تا این حد که از مکه هم فتوای تکفیرم را آوردند و حدود دویست آخوند علیه من فتوای کفر نوشتند، بلکه فتوای واجب القتل نیز صادر کردند. امّا، آنها در تمام تلاش‌های خود ناکام و نامراد ماندند و سرانجام جماعتم در تمام شهرها و روستاهای پنجاب گسترش یافت و در هندوستان نیز در جاهای متعددی بذرپاشی شد، بلکه برخی از انگلیسی‌ها نیز از اروپا و آمریکا با مشرف شدن به اسلام به این جماعت ملحق شدند، و آنقدر مردم فوج فوج در قادیان آمدند که به سبب کثرت ارابه‌ها از چندین جا جاده‌های قادیان خراب شد. دربارهٔ این پیشگویی باید به دقت اندیشید و باز باید به دقت اندیشید که اگر این پیشگویی از طرف خدا نبود، در آن صورت با این طوفان مخالفت که بلند شده بود و به گونه‌ای بود که تمام مردم پنجاب و هندوستان از من چنان بیزار شده بودند که مایل بودند مرا زیر پاهای خود له کنند، لازم بود آنها در تلاش‌های بی‌نهایت خود موفق می‌شدند و مرا نابود می‌کردند؛ امّا، همهٔ آنها نامراد ماندند. من می‌دانم که این‌قدر غوغا و این‌قدر تلاش برای نابودی من و این طوفان مخالفت شدید به این خاطر پدیدار نشد که خداوند متعال ارادهٔ نابودی مرا کرده بود، بلکه بدین علت بود که نشانه‌های خداوند متعال به ظهور برسند و اینکه خدای قادر، که از هیچ کسی نمی‌تواند مغلوب شود، به این مردم طاقت و قدرت خود را نشان دهد و نشانهٔ قدرت خود را به نمایش بگذارد، و همین‌طور هم اتفاق افتاد. چه کسی می‌دانست که وقتی من بسان بذر کوچکی کاشته شدم و سپس زیر هزاران پا لگدمال شدم و طوفان‌ها و تندبادها آمدند و مانند سیل، علیه

این بذر کوچکم، بغاوتی بپا شد، باز از این صدمات مصون خواهم ماند. پس آن بذر به لطف خداوند متعال ضایع نشد، بلکه رویید و رشد کرد و امروز آن درخت بزرگی شده است که زیر سایهٔ آن سیصد هزار انسان استراحت می‌کنند. این کار خداست و عقل‌های انسانی از ادراک آن عاجز است. او نمی‌تواند از کسی مغلوب گردد. ای مردم! گاهی از خدا خجالت هم بکشید! آیا نظیر این را در شرح احوال مفتری دیگری می‌توانید ارائه دهید؟ اگر این کاروبار انسان بود، هیچ نیازی نبود که شما مخالفت می‌کردید و جهت نابودی من، این همه رنج به خود می‌دادید، بلکه جهت هلاکت من خدا کافی بود. هنگامی که طاعون شیوع پیدا کرد، چندین نفر دربارهٔ من ادعا کردند که این مرد از طاعون هلاک خواهد شد؛ امّا، قدرت عجیب حق تعالی است که همهٔ آنها خودشان از طاعون هلاک شدند و خداوند متعال خطاب به من فرمود: من از تو محافظت خواهم نمود و طاعون به نزدیک تو نخواهد شد، بلکه این مطلب را نیز فرمود که من به مردم بگویم که از آتش [یعنی از آتش] ما را مترسانید. آتش غلام ما بلکه غلام غلامان‌ماست، و نیز به من فرمود: از این خانه‌ات محافظت خواهم کرد و هر کسی که در این چهاردیواری خانهٔ تو باشد، از طاعون محفوظ خواهد بود، و مطابق پیشگویی همین‌طور اتفاق افتاد. همه می‌دانند که در این ناحیه، روستاها در اثر حملهٔ طاعون کاملاً هلاک شدند و در حومهٔ ما نیز نمونهٔ قیامت بپا بود، امّا، خداوند متعال ما را محفوظ داشت.

«۱۰۱» **نشانهٔ صد و یکم:** هنگامی که به‌خاطر مرافعهٔ کیفری کرم دین در سال ۱۹۰۴ به جهلم می‌رفتم، در بین راه الهام القا شد: **اریک**

برکات من کل طرف یعنی من از هر سو به تو برکات را نشان خواهم داد. همان لحظه این الهام را برای تمام افراد جماعت تعریف کردم، بلکه در روزنامه الحکم چاپ و منتشر کردم. این پیشگویی اینطور به تحقق رسید[۱] که هنگامی که من به نزدیک جهلم رسیدم، تقریباً بیشتر از ده هزار نفر برای ملاقاتم آمده بودند و در تمام خیابان‌ها مردم بودند و چنان حالت تواضع و انکسار بر خود داشتند که گویی سجده می‌کردند. سپس در اطراف دادگاهِ ناحیه، آنقدر از مردم شلوغ بود که حکام به تعجب افتادند. هزار و یکصد مرد و حدود دویست نفر زن بیعت کرده به جماعت ما ملحق شدند و مرافعۀ کرم دین که علیه من بود، خارج شد، و بسیاری از افراد از روی ارادت و با تواضع هدایا و نذور را تقدیم کردند. اینطور ما از هر سو مورد برکات قرار گرفته، به قادیان برگشتیم و خداوند متعال این پیشگویی را با کمال وضوح محقق نمود.

[۱] در بین مسیر پس از لاهور در ایستگاه‌های گوجرانواله، وزیرآباد و گجرات وغیره آنقدر مردم زیادی برای ملاقاتم آمدند که مدیریت ایستگاه‌ها مشکل پیدا کرد. به سبب تمام شدن بلیت ایستگاه قطار، مردم، بدون بلیت به ایستگاه‌ها آمدند و در بعضی جاها به سبب شلوغی زیادِ مردم، قطار را برای زمان بیشتری متوقف کردند و کارمندان قطار با نهایت نرمش زایرین را از قطار دور می‌کردند. در بعضی جاها مردم قطار را گرفته تا دور می‌دویدند و این اندیشه به وجود آمده بود که مبادا کسی به سبب این کار بمیرد. این وقایع را روزنامه‌های مخالف هم مثل *پنجۀ فولادین* چاپ کرده بودند. [مؤلف]

«۱۰۲» **نشانۀ صد و دوم:** در براهین احمدیه این پیشگویی است: **سبحان الله تبارک و تعالی زاد مجدک. ینقطع آباءک و یبدء منک** [ر.ک به براهین احمدیه صفحه ۴۹۰] ترجمه: خدا از هر نوع عیب پاک و صاحب برکات است. او بر عزت و مقامت خواهد افزود. ذکر آبا و اجدادت منقطع خواهد شد[1] و خداوند متعال بنیان بزرگی این خاندان را با تو خواهد نهاد. این پیشگویی مال زمانی است که هیچ نوع بزرگی به من نسبت داده نمی‌شد و من آنچنان گمنام بودم که گویی در دنیا نبودم. زمانی که این پیشگویی را کردم، تقریباً سی سال گذشته است و باید دید که این پیشگویی چقدر به روشنی به حقیقت پیوسته است، و اکنون هزاران نفر به جماعتم ملحق شده‌اند. قبل از این چه کسی می‌دانست که این قدر عظمت در دنیا پیدا خواهم کرد. پس، افسوس بر کسانی که به نشانه‌های خداوند متعال تأمل و تعمق نمی‌کنند. سپس در این پیشگویی وعدۀ کثرت نسل بود و بنیان آن نیز گذاشته شد، زیرا پس از این الهام چهار فرزند نرینه یک نوه و دو دختر متولد شدند که قبل از الهام نبودند.

«۱۰۳» **نشانۀ صد و سوم:** یکبار در ایامی که طاعون به شدت شیوع داشت و در قادیان نیز ظهور کرده بود، مولوی محمد علی ایم.

---

[1] در این الهام به این امر نیز اشاره بود که همۀ وجوه معاش پدری ازبین خواهد رفت و خداوند متعال برکات جدیدی عطا خواهد کرد. مطابق پیشگویی، بعضی وجوه معاش پدر محترمم را دولت بست و بعضی هم به شرکای ما رسیدند و ما دست خالی ماندیم، و سپس خداوند متعال از طرف خود همۀ چیزها را برای ما مهیا نمود. [مؤلف]

ای تب شدیدی گرفت. وی مطمئن بود که این طاعون است و بدین علت بسان انسان‌های لب مرگ وصیت هم کرد و به مفتی احمد صادق همهٔ توصیه‌های خود را نمود. وی در بخشی از آن خانهٔام زندگی می‌کرد که دربارهٔ آن خداوند متعال این الهام را کرده بود: انی احافظ کل من فی الدار. آنگاه من برای عیادت او رفتم و دیدم که آشفته و نگران است. به او گفتم که اگر شما به طاعون مبتلا شده‌ای، من دروغگویم و ادعای الهامم اشتباه است. با گفتن این، دستم را روی نبضش نهادم و نمونهٔ عجیب قدرت الهی را دیدم که به محض اینکه دست نهادم، بدنش را چنان سرد یافتم که هیچ نشانهٔ تب نبود.

«۱۰۴» **نشانهٔ صد و چهارم:** یکبار پسر ارشدم مبارک احمد بیمار شد و مدام بیهوش می‌شد و غش می‌کرد و من در اتاقی نزدیک او به دعا مشغول بودم و چندین زن در کنار او نشسته بودند که یکباره یکی از زنان گفت: دیگر بس کنید، پسر فوت کرده است. آنگاه من نزد پسر آمدم و بر بدنش دست نهادم و به سوی خداوند متعال توجه کردم و پس از دو یا سه دقیقه پسر شروع به نفس کشیدن کرد و نبضش نیز به حرکت درآمد و زنده شد. آنگاه این خیال به ذهنم آمد که حضرت عیسی علیه السلام نیز به همین طریق مرده‌ها را زنده می‌کرد، و انسان‌های نادان بعداً بر آن حواشی زدند.

«۱۰۵» **نشانهٔ صد و پنجم:** یکبار دربارهٔ برادرم میرزا غلام قادر مرحوم در خواب خبر داده شد که حیاتش به پایان خود نزدیک است و از زندگی‌اش حداکثر پانزده روز دیگر باقی مانده است. سپس وی یکباره به حدی بیمار شد که از بدنش تنها استخوان باقی ماند و به

قدری لاغر و ضعیف شد که اگر در تختخواب نشسته می‌نشست، معلوم نمی‌شد که کسی نشسته است یا تختخواب خالی است و روی تختخواب بول و قضای حاجت می‌کرد و در حالت بیهوشی می‌ماند. پدر مرحومم میرزا غلام مرتضی، طبیب حاذقی بود. وی گفت که اکنون این حالت یاس و نومیدی است و او تنها برای چند روز زنده خواهد ماند. من آن زمان قوهٔ جوانی و توان مجاهدات را داشتم و فطرتم چنین است که خداوند متعال را بر هر امری قادر و توانا می‌دانم، و درحقیقت چه کسی می‌تواند به انتهای قدرت‌های او پی ببرد. برای او هیچ چیزی ناممکن نیست؛ بجز آن اموری که برخلاف وعدهٔ او یا شأن و توحید اوست، لذا من در آن حالت نیز شروع به دعا کردم و در دلم قصد نمودم که از طریق این دعا، می‌خواهم دربارهٔ سه امر بر معرفت خود بیفزایم:

اول اینکه می‌خواهم ببینم آیا من در پیشگاه خداوند متعال سزاوار این هستم که این دعایم مستجاب شود. دوم اینکه آیا در تحقق خواب یا الهاماتی که به طور وعید القا می‌شوند، تاخیر و تعویق نیز امکانپذیر است یا نه. سوم این که آیا باوجود بیماری با این وضعیت که از بدنش تنها استخوان باقی مانده، او می‌تواند با دعا بهبود پیدا کند یا نه. خلاصه، بر مبنای این سه امر دعا را شروع کردم و سوگند به خدایی که جانم به دست اوست که به محض اینکه دعا را شروع کردم، در حالتش تغییر هم شروع شد و در این اثنا در خوابی دیگر دیدم که وی گویی در حیاط خود بر پاهای خود راه می‌رود در حالی که در واقع وضعیت این بود که حتی نمی‌توانست پهلو به پهلو هم بشود و کسی

دیگر کمک می‌کرد تا پهلو به پهلو شود. هنگامی که پانزده روز از دعا کردنم گذشت، در او علایم سلامتی و صحت پیدا شدند و گفت: دلم می‌خواهد راه بروم. سپس با کمک احدی بلند شد و با تکیه به عصا شروع به راه رفتن کرد و سپس عصا را هم رها کرد و در ظرف چند روز کاملاً سلامتی خود را به دست آورد و بعد از آن تا پانزده سال زنده ماند و سپس فوت کرد. از این معلوم می شود که خداوند متعال پانزده روزش را با پانزده سال عوض کرد. این است خدای‌ما که بر عوض کردن پیشگویی‌های خود نیز تواناست، امّا، مخالفان‌ما می‌گویند که نه، قادر نیست.

«۱۰۶» **نشانۀ صد و ششم:** یکبار به طور تمثیلی خداوند متعال را زیارت کردم و با دست خود پیشگویی نوشتم و منظور از آن این بود که چنین وقایعی باید روی دهند. آنگاه برگه را برای گرفتن امضا جلوی خداوند متعال تقدیم کردم و خداوند متعال بدون هیچ تأملی با قلم سرخ بر آن امضا نمود و به هنگام امضا قلم را تکان داد –چنانکه وقتی بر نوک قلم جوهر زیاد می‌شود، آن را تکان می‌دهند– و امضا کرد. در آن زمان بر دلم رقت مستولی بود، چون احساس می‌کردم چقدر مشمول فضل و کرم الهی هستم، چراکه هرچه خواستم بلافاصله خداوند متعال بر آن امضا نمود، و همان لحظه بیدار شدم. آن زمان آقای عبدالله سنوری در اتاقم پاهایم را می‌مالید که جلوی او از غیب قطره‌های سرخ بر پیراهنم و بر کلاهش نیز افتادند و عجیب است که افتادن قطره‌های سرخ و تکان دادن قلم همزمان صورت گرفت، حتی یک ثانیه هم فرق نبود. انسانی بیگانه نمی‌تواند این راز را بفهمد و

درمورد این واقعه شک می‌کند، چون او این امر را تنها رؤیا خواهد پنداشت، امّا، کسی که از امور روحانی خبر داشته باشد، نمی‌تواند شک کند. خداوند متعال همین‌گونه از نیست، هست می‌کند. خلاصه، من تمام قصه را برای آقای عبدالله تعریف کردم و در حین بیان این مکاشفه از چشمانم اشک سرازیر بود. عبدالله که گواه رؤیت بود، خیلی تحت تاثیر قرار گرفت و پیراهنم را به طور تبرک نزد خود نگهداشت که تاکنون نزد اوست.

«۱۰۷» **نشانۀ صد و هفتم:** در روزنامه‌ها چندین بار از طرف من اعلامیه داده شده که در دنیا زلزله‌های بزرگ خواهند آمد تا حدی که زمین زیر و رو خواهد شد. به طوع عمومی همه از آن زلزله‌هایی خبر دارند که مطابق پیشگویی من، در فرانسسکو و فارموسا وغیره روی دادند. امّا، اخیراً در ۱۶ اوت ۱۹۰۶ در بخش آمریکای جنوبی یعنی در استان چیلی زلزلۀ شدیدی آمده است که از زلزله‌های پیشین در شدت خود کمتر نبود. در اثر این زلزله پانزده شهر و روستا اعم از کوچک و بزرگ نابود شدند و هزاران جان تلف شدند و یک میلیون نفر تاکنون بی‌خانمان هستند. شاید مردم نادان بگویند که این چطور می‌تواند نشانه‌ای قرار گیرد، چراکه این زلازل در پنجاب رخ نداده‌اند. آیا اینان نمی‌دانند که خدا، خدای تمام دنیاست نه تنها خدای پنجاب. او برای تمام دنیا این اخبار را داده است نه فقط برای پنجاب. مایه بدبختی است که پیشگویی‌های خداوند متعال را ناحق رد کنند و نسبت به آن تأمل و تعمق نورزند و مدام تلاش کنند که به هر نحوی روی حق

سرپوش گذارند، هرچند راستی با چنین تکذیبی نمی‌تواند مخفی بماند.

به یاد داشته باشید که خداوند متعال مرا به وقوع زلزله‌ها به طور عمومی خبر داده است، لذا به یقین بدانید که چنانکه مطابق پیشگویی در آمریکا زلزله‌هایی آمدند و همین‌طور در اروپا نیز روی دادند و در مواضع مختلف آسیا نیز به وقوع خواهند پیوست، و برخی از آنها نمونهٔ قیامت خواهند بود و آنقدر تلفات جانی صورت می‌گیرد که رود خون روان می‌شود و از این مرگ، چرنده و پرنده نیز بیرون نخواهند بود. در روی زمین آنقدر نابودی روی خواهد داد که از روزی که انسان آفریده شده است، چنین نابودی و تباهی هیچگاه اتفاق نیفتاده است، و اغلب جاها زیر و زبر خواهند شد، گویی در آنها هیچگاه جمعیتی نبوده است. علاوه بر این برخی آفات دیگر هم از زمین و هم از آسمان به شکل ترسناک پدیدار خواهند شد تا این که در نگاه هر خردمندی این امور عادی خواهند شد. در کتب هیئت و فلسفه هیچ خبری از آن نخواهد بود. آنگاه در انسانها نگرانی و آشفتگی ایجاد خواهد شد که چه ماجرایی در حال اتفاق افتادن است و بعضی نجات پیدا خواهند کرد و بعضی به هلاکت خواهند رسید. آن روزها نزدیک است، بلکه می‌بینم بر آستانهٔ در قرار دارد. دنیا منظرهٔ قیامت را مشاهده خواهد کرد و نه تنها زلازل بلکه آفات ترسناک دیگری نیز پدیدار خواهند شد. بعضی از آنها از آسمان و بعضی از زمین پدیدار می‌شوند. این بدین دلیل است که نوع انسان پرستش خدای خود را رها کرده است و تمام دل و تمام همت و تمام افکارشان به دنیا اختصاص یافته است. چنانچه من نیامده

بودم، ممکن بود در این بلاها تاخیری بیفتد، امّا، با آمدن من اراده‌های خشم نهان خداوند متعال که از مدت درازی مخفی بود، ظاهر گشته است، چنانکه می‌فرماید: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا[1] و توبه کنندگان امان داده خواهند شد و کسانی که از بلا و مصیبت می‌ترسند، مورد رحم خدا واقع می‌شوند. آیا گمان می‌کنید که از این زلازل در امان خواهید بود یا شما با تدابیر خود می‌توانید خود را نجات دهید؟ هرگز. آن روز کارهای انسانی خاتمه خواهند یافت. گمان مکنید که در آمریکا وغیره زلزله‌ها پیش آمدند و کشورتان از آن محفوظ خواهد بود. من می‌بینم که شاید از آنها بیشتر دچار مصیبت خواهید شد. ای اروپا! تو هم در امان نیستی و ای آسیا! تو نیز محفوظ نیستی و ای اهالی جزایر! هیچ خدای قلابی به شما یاری نخواهد داد. من شهرها را در حال ویران شدن می‌بینم و جمعیت‌ها را در حال نابود شدن می‌یابم. آن خدای واحد و یگانه مدت مدیدی ساکت ماند و جلوی چشمانش کارهای مکروه و ناپسند انجام داده شدند و او ساکت ماند، امّا، اکنون وی چهرهٔ خویش را با هیبت به نمایش خواهد گذاشت. کسی که گوش شنوا دارد، بشنود که آن زمان دور نیست. من تلاش کردم که همه را در زیر امان خدا جمع کنم، امّا، لازم بود نوشته‌های تقدیر به تحقق برسند. به راستی می‌گویم که نوبتِ این کشور نیز نزدیک است فرا رسد. زمانهٔ نوح جلوی چشمانتان خواهد آمد و واقعهٔ زمین لوط را با چشم خود خواهید دید، امّا، خدا در خشم عجله نمی‌کند، لذا توبه

---

[1] بنی اسرائیل: ۱۶ [ما مادامی که پیامبری مبعوث نکنیم، قومی را عذاب نمی‌دهیم. مترجم]

کنید تا مورد رحم او قرار گیرید. کسی که خدا را رها می‌کند، کرم است نه انسان؛ کسی که از او نمی‌ترسد، مرده است نه زنده.

«۱۰۸» **نشانۀ صد و هشتم** در براهین احمدیه مندرج است: اردت ان استخلف فخلقت آدم یعنی اراده نمودم که خلیفه‌ای خلق کنم، لذا آدم را آفریدم. این الهام از بیست و پنج سال (پیش) در براهین احمدیه مسطور است. در این الهام خداوند متعال نامم آدم نهاده است، و این پیشگویی به این امر اشاره می‌کند که چنانکه فرشتگان عیبجویی آدم کردند و او را رد نمودند، امّا، سرانجام خداوند متعال همان آدم را خلیفۀ خود قرار داد و همه فرشتگان مجبور شدند جلوی او سر خم کنند. خداوند متعال می‌فرماید که در اینجا نیز همین‌طور اتفاق خواهد افتاد. مخالفان ما و همجنسانشان در عیبجویی ما هیچ کوتاهی نکرده‌اند و برای نابودی‌ام هیچ تلاشی را فروگذار نکرده‌اند، امّا، عاقبت خداوند متعال مرا غالب گرداند و این برخورد را ادامه خواهد داد تا اینکه دروغ را زیر پاهای خود له کند.

«۱۰۹» **نشانۀ صد و نهم**: این الهامی است که در براهین احمدیه مندرج و چاپ شده است: و **کذالک مننا علی یوسف لنصرف عنه السوء و الفحشاء.** و **لتنذر قوما ما انذر آباءهم فهم غافلون** [ر.ک به براهین احمدیه صفحه ۵۵۵] ترجمه: و همین‌طور ما با نشانه‌های خود بر این یوسف منت نهادیم تا وی را از هر بدی و عیبی که به وی نسبت داده خواهد شد، مصون بداریم و اینکه به سبب این نشانه‌ها سزاوار این خواهی بود که غافلان را بیم دهی، چون فقط موعظۀ آن کسانی در

دلها تاثیرگذار می‌باشد که خداوند متعال به آنها از جانب خود عظمت و امتیاز عطا می‌کند. در این الهام خداوند متعال نامم یوسف نهاده است و این پیشگویی است: چنانکه برادران یوسف از روی جهالت خود به یوسف بسی اذیت و آزار دادند و جهت هلاک کردن او هیچ کوتاهی نکردند، خداوند متعال می‌فرماید که در اینجا نیز همین‌طور اتفاق خواهد افتاد، و اشاره می‌کند که این مردم نیز که برادری قومی با تو دارند برای هلاکت و نابودی تو توطئه‌های بزرگ خواهند کرد، امّا، سرانجام ناکام و نامراد خواهند ماند و خداوند متعال بر آنها روشن خواهد نمود که کسی را که می‌خواستید ذلیل و خوار کنید، من تاج عزت بر سرش گذاشته‌ام. آنگاه بر افراد زیادی روشن خواهد شد که در اشتباه بودند، چنانکه در الهام دیگر می‌فرماید: **یخرون علی الاذقان سجدا. ربنا اغفلنا انا کنا خاطئین. تالله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین. لا تثریب علیکم الیوم. یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین.** یعنی آن مردم سجده کنان بر روی خواهند افتاد و خواهند گفت که ای خدای ما! ما خطاکار بودیم، ما را ببخش. و خطاب به تو خواهند گفت که به‌خدا سوگند خداوند متعال از همۀ ما تو را برگزید و ما اهل خطا بودیم. آنگاه خداوند متعال به توبه کنندگان خواهد گفت: امروز برای شما هیچ گونه سرزنشی نیست، چون شما ایمان آوردید. خداوند متعال از لغزش‌های قبلیتان خواهد گذشت و او از همۀ مهربانان مهربانتر است.

خلاصه، در این پیشگویی امر غیبی بیان شده است. «۱» یکی این که در زمانۀ آتی در قوم ما، مخالفان سرسخت پدیدار خواهند شد و

در آنها شعلهٔ حسد چنان خواهد جوشید که در برادران یوسف جوشیده بود و آنها دشمنان سرسختی خواهند گشت و جهت نابود کردن، توطئه‌های مختلف خواهند کشید. این امر که از قوم من، مخالفانی پدیدار خواهند شد و آنها شیطنت‌های بزرگ خواهند کرد، پیشگویی است، چراکه این خبر در براهین احمدیه مندرج است و از چاپ این کتاب بیست و پنج سال گذشته است و در آن زمان در قومم هیچ کسی مخالف من نبود، چراکه هنوز براهین احمدیه چاپ نشده بود، لذا هیچ دلیلی بر مخالفت وجود نداشت. بنابراین، بدون تردید این خبر که در آینده دشمنان جانی پدیدار خواهند شد در حالی که آنها آن زمان به سبب اخوت اسلامی بسان برادران بودند، امری غیبی است که خداوند متعال قبل از وقت خبر داد و در براهین احمدیه نوشته شد.

«۲» دومین امر غیبی در این پیشگویی آن است که از نتیجهٔ این مخالفت خبر داد که سرانجام دشمنان، ناکام و نامراد خواهند ماند و بسیاری از آنها مثل برادران یوسف توبه خواهند کرد و آنگاه خداوند متعال این عاجز را بسان یوسف تاج عزت خواهد داد و آن عظمت و بزرگی عطا خواهد نمود که هیچ کسی انتظار آن را نداشت. بخش بزرگی از این پیشگویی به تحقق رسیده است؛ چراکه چنین دشمنانی پدیدار شده‌اند که در صدد استیصال من هستند و در حقیقت این مردم در نیات بد خود از برادران یوسف هم بدترند. پس خداوند متعال چند صدهزار نفر تابع من گردانده است و اینطور مرا عزت و عظمت اعطا نموده و آنها را ذلیل و خوار کرده است، و آن زمان نزدیک است که خداوند متعال بیشتر از این شأن و عظمتم را ظاهر کند و از مخالفان

سرسخت کسانی که سعادتمندند، خواهند گفت که ربنااغفرلنا انا کنا خاطئین و خواهند گفت که تالله لقد آثرک الله علینا.

«۱۱۰» **نشانۀ صد و دهم** این پیشگویی براهین احمدیه: **انا اعطیناک الکوثر ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین است.** [ر.ک به براهین احمدیه صفحه ۵۵۶] ترجمه: ما به تو جماعت کثیری خواهیم داد. یک گروه آن است که قبل از نزول آفات ایمان خواهند آورد و گروه دوم آن است که پس از نشانه‌های قهری ایمان خواهند آورد. ما چندین بار نوشته‌ایم که بر تمام پیشگویی‌های براهین احمدیه بیست و پنج سال گذشته است و در آن زمان با من حتی یک نفر هم نبود. اگر این بیان اشتباه است، در آن صورت گویی تمام ادعایم باطل است. لذا، واضح باد که این پیشگویی نیز در براهین احمدیه مندرج است و در زمانۀ تنهایی و بیکسی‌ام خبر از زمانه‌ای می‌دهد که در آن هزاران نفر با من بیعت خواهند کرد و در این عصرحاضر این پیشگویی به حقیقت پیوسته است. خبر از غیب دادن بجز خدا در توان هیچ کسی دیگر نیست. علم غیب مخصوص به خداست، امّا، اکنون دیگر ظاهراً طبق گمان مخالفان‌ما، علم غیب نیز مخصوص به خدا نیست. بنگرید تا کجا پیشرفت خواهند کرد!

«۱۱۱» **نشانۀ صد و یازدهم:** در براهین احمدیه این پیشگویی مسطور است: من درخشش خود را نشان خواهم داد و با قدرت‌نمایی خویش مقام تو را بلند خواهم کرد. در دنیا نذیری آمد، امّا، دنیا او را قبول نکرد، ولی خداوند متعال او را قبول خواهد کرد و با حملات

شدید، حقانیتش را به نمایش خواهد گذاشت. بر این پیشگویی بیست و پنج سال گذشته است. در آن زمان من هیچ بودم. ماحصل این پیشگویی آن است که به سبب مخالفت خارجی و داخلی ظاهراً هیچ امیدی وجود نخواهد داشت که این جماعت استوار بماند؛ امّا، خداوند متعال با نشانه‌های درخشان خود دنیا را به این سمت جذب خواهد کرد و برای حقانیتم حملات شدیدی خواهد کرد. از این حملات یکی طاعون است و در بارهٔ آن هم مدت مدیدی پیش خبر داده شده بود و از زمرهٔ این حملات زلزله‌هایند که در دنیا رخ می‌دهند و معلوم نیست کدام حمله‌های دیگر صورت خواهند گرفت. چنانکه در این پیشگویی گفته شده در این امر هیچ شکی نیست که خداوند متعال تنها با قدرت‌نمایی خویش این جماعت را تاسیس نموده است، وگرنه باوجود این‌همه مخالفت، از محالات بود که به این زودی چند صد هزار نفر به همراه من بشوند، در حالی که مخالفان برای متوقف کردن آن بسیار تلاش کردند، امّا، در برابر ارادهٔ خداوند متعال تلاش‌هایشان بی‌نتیجه ماند.

«۱۱۲» **نشانهٔ صد و دوازدهم:** ما در دادگاه شهر بتاله، ناحیه گورداسپور علیه برخی وارثان دادخواست داده بودیم. به من در خواب خبر داده شد که در این دادخواست حکم در حق ما داده خواهد شد. من این خواب را برای چند نفر تعریف کردم. از آن جمله یک نفر هندو نیز بود که با من رفت و آمد فراوان داشت. نامش شرمپت است، و هنوز زنده است. برای او نیز خواب را تعریف کرده بودم و پیشگویی کرده بودم که در این مرافعه پیروزی از آن ما خواهد بود. پس از آن چنین

اتفاق افتاد که در روزی که قرار بود دادگاه حکم دهد، از طرف ما هیچ کسی در دادگاه حضور نداشت و طرف مقابل‌ما -که شاید پانزده یا شانزده نفر بودند- در دادگاه حضور داشتند. در هنگام عصر آنها برگشتند و در بازار تعریف کردند که در مرافعه در حق آنها حکم داده شده است. آنگاه همان شخص دوان دوان نزد من آمد و از روی کنایه به من گفت: بیا آقا مرافعه‌ات شکست خورده است. پرسیدم که چه کسی این را گفته؟ پاسخ داد همهٔ مدعاعلیه بازگشته‌اند و در بازار این را گفته‌اند. با شنیدن این (موضوع) تعجب کردم، چون خبر دهندگان کمتر از پانزده نفر نبودند و برخی از آنها مسلمان و بعضی هندو بودند. آنگاه نگرانی و اندوهی به من دست داد که نمی‌توانم بیان کنم. آن هندو با گفتن این، با خوشحالی و شادی به بازار بازگشت، گویی فرصت حمله به اسلام را به دست آورده بود، امّا، از تعریف حالی که من پیدا کردم، عاجزم. هنگام عصر بود. در گوشه‌ای از مسجد نشستم و در دلم بسیار نگران بودم که اکنون این هندو برای همیشه خواهد گفت که با چه ادعایی درباره پیروزی در مرافعه پیشگویی کرده بودی و آن پیشگویی اشتباه از آب درآمد. در این اثنا از غیب صدای غرنده‌ای آمد و صدا آنقدر بلند بود که احساس کردم از بیرون کسی (مرا) صدا زده است. کلمات صدا این بودند: *در مرافعه پیروز شدی، مسلمان هستی!* یعنی آیا باور نمی‌کنی. آنگاه بلند شدم به هر سوی مسجد نگاه کردم و هیچ کسی را در آنجا پیدا نکردم. آنگاه مطمئن شدم که صدای فرشته بود. من آن هندو را همان دم دوباره فرا خواندم و از صدای فرشته، او را مطلع کردم، امّا، وی باور نکرد. صبح بعد من خودم به

دادگاه بتاله رفتم و قاضی فردی به نام هدایت علی بود و هنوز در دادگاه نیامده بود. یکی از مسئولان او متهرداس که هندو بود در آنجا حضور داشت. از او پرسیدم که آیا مرافعهٔ ما رد شده است؟ وی گفت: نخیر، بلکه دادگاه به نفع شما حکم داده است. من گفتم که طرف مقابل در قادیان این خبر را شایع کرده‌اند که مرافعهٔ ما رد شده است. وی گفت: از یک لحاظ آنها نیز درست گفتند؛ در حقیقت هنگامی که قاضی حکم را می‌نوشت، من برای انجام کاری بلند شدم و از دادگاه رفتم. قاضی تازه آمده بود و از پس و پیش مرافعه خبر نداشت، لذا وقتی به طرف مقابل حکم دادگاه تقدیم کرد که در آن به متصرفان بدون اجازهٔ صاحب زمین این حق داده شده بود که درخت‌های مزارع را قطع کنند. قاضی با دیدن آن حکمِ دادگاه، در حق آنها حکم داد و آنها را مرخص نمود. هنگامی که من بازگشتم، قاضی آن حکم را به من داد که در بایگانی ثبت کنم. وقتی من آن حکم را خواندم، به قاضی گفتم که شما اشتباه فاحشی مرتکب شده‌اید، چون بر مبنای حکم دادگاهی که حکم داده‌اید، آن حکم در درخواست تجدید نظر، منسوخ شده است و مدعا علیه از روی شرارت شما را فریب داده‌اند و همان دم از بایگانی حکم دادگاه را به وی نشان دادم، آنگاه قاضی بلافاصله حکم قبلی خود را پاره نمود و در حق شما حکم داد. این یک پیشگویی بود که چندین هندو و مسلمان شاهد آن هستند و همان شرمپت گواه آن است که با شادی بسیار این خبر را برای من آورده بود که مرافعهٔ شما رد شده است. فالحمدلله علی ذالک. در کارهای خداوند متعال قدرت‌های عجیب به ظهور می‌رسند. این پیشگویی آنگاه ارزش پیدا

کرد که هیچ کسی از طرف ما در دادگاه حضور نداشت و قاضی حکم اشتباه به طرف مخالف ما داد. در حقیقت تمام این کار را خداوند متعال کرد چون اگر چنین نمی‌کرد، این پیشگویی عظمت و ارزش پیدا نمی‌کرد.

«۱۱۳» **نشانهٔ صد و سیزدهم:** در براهین احمدیه این پیشگویی است: شاتان تذبحان و کل منع علیها فان. یعنی دو بز ذبح خواهند شد. و هر کسی که در روی زمین است، سرانجام خواهد مرد. این پیشگویی در کتاب **براهین احمدیه** مسطور است که بیست و پنج سال پیش چاپ شد. تا مدت مدیدی من معنی این پیشگویی را نفهمیدم، بلکه بعضی مواضع دیگر را تنها از روی اجتهاد، مصداق این پیشگویی قرار دادم؛ امّا، هنگامی که مولوی صاحبزاده عبداللطیف مرحوم و شیخ عبدالرحمان شاگرد سعیدش را امیر کابل به ناحق کشت، آنگاه مثل روز روشن آشکار شد که مصداق این پیشگویی همین دو بزرگند، چراکه کلمهٔ «شاۀ» در کتب پیامبران تنها برای انسان صالح به کار برده شده است. تاکنون در تمام جماعت ما بجز این دو نفر کسی دیگر شهید نشده است و کسانی که خارج از جماعت و محروم از دین و دیانت هستند، بر آنها کلمهٔ «شاة» نمی‌تواند اطلاق یابد و بر آن قرینه صارفه این است که همراه این الهام، این جملهٔ دوم است: **لاتهنوا ولا تحزنوا** و از آن ثابت می‌شود که این مرگ موجب غم و اندوه ما خواهد گشت. بدیهی است که از مرگ دشمن هیچ اندوهی نمی‌رسد. وقتی که صاحبزاده مولوی عبداللطیف شهید در همین قادیان بود، در آن زمان درباره او این الهام شده بود که قتل خیبهٔ و

زید هیبهٔ یعنی در حالت نومیدی توسط مخالفان کشته خواهد شد و کشته شدنش بسیار وحشتناک خواهد بود.

«۱۱۴» **نشانهٔ صد و چهاردهم:** درباره شیوع طاعون به من الهام شد: **الامراض تشاع و النفوس تضاع** یعنی بیماریها شیوع می‌یابند و جانها تلف می‌شوند. اکنون هرکسی در صورت تمایل می‌تواند در این زمینه بررسی کند. من این الهام را قبل از شیوع طاعون در روزنامه‌های الحکم و البدر چاپ کرده بودم. پس از این الهام در پنجاب طاعون آنقدر به شدت شیوع پیدا کرد که هزاران خانه در اثر مرگ ویران شدند.

«۱۱۵» **نشانهٔ صد و پانزدهم:** در رساله سراج منیر دربارهٔ شیوع طاعون پیشگویی است: یا مسیح الخلق عدوانا یعنی ای مسیح که برای مخلوق برانگیخته شده‌ای، به طاعونی که بر ما نازل شده، توجه کن. پس از آن طاعون به شدت ظهور کرد و هزاران بندهٔ خدا به سبب ترس از طاعون به سوی من شتافتند، گویی بر زبانهایشان این جمله بود که **یا مسیح الخلق عدوانا**، و این پیشگویی چنانکه در کتابم سراج منیر مسطور است، دربارهٔ آن به صدها نفر قبل از وقوع خبر داده شده بود.

«۱۱۶» **نشانهٔ صد و شانزدهم:** یکبار در هنگام صبح در اثر وحی الهی بر زبانم این کلمات جاری شدند: *عبدالله خان دیره اسماعیل خان* و تفهیم شد که شخصی با این نام امروز پولی خواهد فرستاد. من این وحی را برای برخی هندوها تعریف کردم که منکر جاری بودن سلسلهٔ وحی بودند و همهٔ چیز را با *ویدا* پایان یافته می‌دانستند. من به آنها گفتم که اگر امروز پول نیامد، در آن صورت من بر حق نیستم. از آنها

هندویی به نام هندوبشن از قوم برهمن که امروزه منشی اراضی زرعی است، گفت: من این مطلب را امتحان می‌کنم و به پستخانه می‌روم. در آن روزها پست در قادیان ساعت دو بعد از ظهر می‌آمد. وی همانندم به پستخانه رفت و با تعجب بسیار و حیرانی این پاسخ را آورد که فردی به نام عبدالله خان که در دیره اسماعیل خان معاون دوم شهردار است، پول فرستاده است. آن هندو مکرراً با تعجب بسیار از من می‌پرسید که از این موضوع را چه کسی به شما خبر داد، و از چهره‌اش آثار تعجب و بهت آشکار بود. آنگاه من به وی گفتم آن کسی خبر داد که به رازهای پوشیده واقف است؛ او همان خداست که ما او را می‌پرستیم. چون مردم هندو با آن خدای حیّ ناآشنایند که همیشه نمونه‌های قدرت و حقانیت اسلام را به نمایش می‌گذارد، لذا هندوها معمولاً عادت دارند که نشانه‌ها و عجایب خداوند متعال را انکار کنند و اگر شخصی را ببینند که به دست او اخبار غیبی ظاهر شده باشد، در دریای حیرت و تعجب فرو می‌روند. لالا شرمپت نیز همین حال را داشت چنانکه قبلاً نوشته‌ام که برادرش بشمبرداس و یک نفر دیگر به نام خوشحال به جرمی زندانی شدند و شرمپت از روی امتحان نه از روی اعتقاد از من پرسید که نتیجهٔ این مرافعه چه خواهد شد و درخواست دعا نیز کرد. آنگاه من چندین روز برای او دعا کردم سرانجام آن خدای عالم الغیب در هنگام شب این امر پوشیده را بر من آشکار نمود که نتیجهٔ مرافعه این خواهد بود که نصف مدت حبسِ بشمبرداس کم خواهد شد؛ چنانکه در مکاشفهٔ خود دیدم که بر نصف مدت حبسش، خودم با قلم خویش خط بطلان کشیدم و به من خبر داده

شد که خوشحال خان تمام مدت حبس را خواهد گذراند و حتی یک روز هم تخفیف نخواهد گرفت، امّا، اینکه نصف مدت حبسِ بشمبرداس تخفیف می‌یابد، تنها به سبب دعا اتفاق خواهد افتاد و هیچکدام از این دو نفر تبرئه نخواهند شد. لازم بود که مرافعه به دادگاه ناحیه بازگردد و سرانجام چیزی به وقوع بپیوندد که بیان کرده بودم. به خاطر دارم هنگامی که همهٔ این سخنان به تحقق رسیدند، شرمپت به شدت حیران شد و قدرت‌های خدای ما وی را سخت متعجب ساخت. وی به من نامه نوشت که همهٔ این سخنان به سبب نیکوکاریتان به حقیقت پیوسته است. افسوس، وی باز از اسلام هیچ سودی نبرد و امروزه آریه است. هدایت یافتن این قبیل مردم که بعید است و حتی این را هم انتظار ندارم که بتوانند گواهی راستین هم بدهند؛ هرچند به ظاهر همین لاف و گزاف را می‌زنند که از راستی باید حمایت کرد، امّا، به آن عمل نمی‌کنند. آری، مطمئنم که اگر به چنین گواهی یعنی به شرمپت گفته شود که پس از سوگند خوردن شهادت دهد و اقرار کند که درصورت شهادت دروغ، اثر بد آن دامنگیر اولادش می‌شود، آنگاه به حتم راستی و حقیقت را خواهد گفت. گواهی چندین پیشگویی‌ام نزد اوست. ممکن است جهت دوری از ما بگوید که فراموش کرده‌ام، امّا، سوگند خداوند متعال، چنان چیزی است که با آن به حتم به خاطر خواهد آورد و چنانچه دروغ بگوید، به یقین بدانید که خدای من او را کیفر خواهد داد و نشانه‌ای دیگر به وقوع خواهد پیوست. وی گواه ۹ نشانهٔ آشکار است.

من خدای قادر را شاکرم که تنها مسلمین گواه نشانه‌هایم نیستند، بلکه تمامی ملتهایی که در دنیا وجود دارند، گواه نشانه‌های من هستند. فالحمدلله علی ذالک.

«۱۱۷» **نشانهٔ صد و هفدهم:** یکبار یک آریه به نام ملاوامل به سل مبتلا شد و علایم نومیدی (در او) نمایان گشت. وی در خواب دید که ماری سمی او را گزیده است. او روزی در حالت نومیدی از حیات خود، نزد من آمد و گریست. من در حق او دعا کردم و پاسخ آمد: **قلنا یا نار کونی بردا** و **سلاما** یعنی ما به آتش تب گفتیم که سرد و سالم شو. پس از آن وی در ظرف یک هفته بهبود یافت و تاکنون زنده است. [ر.ک به براهین احمدیه صفحه ۲۲۷] امّا، مطمئنم که برای گرفتن گواهی از او نیاز به سوگند دادن خواهد بود.

«۱۱۸» **نشانهٔ صد و هیجدهم:** یکبار به سبب مرافعهٔ کیفری که کرم دین جهلمی کرده بود، در گورداسپور بودم. در خلال قیام من در آنجا به من الهام القا شد: **یسئلونک عن شأنک. قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون** یعنی دربارهٔ شأن تو خواهند پرسید که تو چه شأن و مرتبه‌ای داری. بگو: آن خداست که این مرتبه را به من داده است. سپس آنها را در لهو و لعبشان رها کن. من این الهام را برای جماعتم تعریف کردم که در آن زمان در گورداسپور همراهم بودند و آنها کمتر از چهل نفر نبودند. در آنها مولوی محمد علی ایم.ای و خواجه کمال الدین بی.ای وکیل نیز بودند. سپس وقتی به دادگاه رفتیم، وکیل طرف مقابل‌ما از من همین سوال را پرسید که آیا شأن و مرتبهٔ شما همان

است که در تریاق القلوب[1] نوشته شده است. پاسخ دادم که آری، به فضل خدا همان است. او به من این مرتبه را داده است. آنگاه آن الهام که صبحگاه القا شده بود، در نزدیک عصر به حقیقت پیوست و موجب ازدیاد ایمان تمام جماعت ما گشت.

«۱۱۹» **نشانهٔ صد و نوزدهم:** در سال ۱۹۰۰م این اتفاق افتاد که یکی از عموزاده‌هایم به نام امام الدین مخالف سرسخت ما بود. وی این فتنه را بپا کرد که جلوی خانهٔ ما دیوار کشید و چنان دیواری ساخت که مسیر رفت و آمد به مسجد بسته شد و مهمانانی که نزد من در مجلسم یا به مسجد می‌آمدند، رفت و آمدشان نیز قطع شد و من و جماعتم بسیار اذیت شدیم، گویی در محاصره قرار گرفتیم و به ناچار در دادگاهِ منشی خدا بخش، قاضی ناحیه دادخواست دادیم. هنگامی که دادخواست دادیم، خبردار شدیم که امکان پیروزی در این دادخواست وجود ندارد چون مشکل این بود که از پروندهٔ بایگانی قدیمی ثابت می‌شد که مدعی علیه یعنی امام الدین از قدیم زمینی

---

[1] این سهواً نوشته شده است؛ مراد کتاب تحفه گولرویه است، چون از حضرت اقدس درمورد تحفه گولرویه سوال شده بود. نزد ما کپی تایید شدهٔ پرونده دادگاهی حکیم فضل دین به نام مولوی ابوالفضل محمد کرم الدین دبیر، ولد نامعلوم، ساکن موضع بهین، شهر چکوال، ناحیه جهلم موجود است و در آن این کلمات مسطورند: ” تحفه گولرویه تألیف من است که در یکم سپتامبر ۱۹۰۲م چاپ شد و در مقابل پیر مهر علی نوشتم. این کتاب در پاسخ به کتاب سیف چشتیایی نوشته نشد. سوال: افرادی را که از صفحه ۴۸ الی ۵۰ ذکر نموده‌اید، آیا شما مصداق آن هستید؟ جواب: به فضل و رحمت خدا، من مصداق آن هستم.“ [تصحیح کننده]

که دیوار (در آن) ساخته شده بود را در تصرف داشته است، در حالی که این زمین مال یکی از شرکای دیگر بود که غلام جیلانی نام داشت؛ امّا، از تصرف او خارج شده بود. وی گمان می‌کرد که امام الدین ناحق آن را در تصرف داشته، لذا در دادگاه مدنی گورداسپور علیه او دادخواست داد و به سبب (عدم) مدرک مبنی بر غصب، دادخواستش رد شده بود و از آن زمان این زمین زیر تصرف امام الدین بود. اکنون در همان زمین، امام الدین دیوار کشیده بود که این زمین مال من است. خلاصه، بنا به نقل پروندۀ قدیمی این عقدۀ لاینحل گشته بود و صریح به نظر می‌رسید که دادخواست‌ما رد خواهد شد، چراکه چنانکه ذکر کرده‌ام از نقل پروندۀ قدیمی همین اثبات می‌شد که این زمین زیر تصرف امام الدین است. با توجه به این مشکل، وکیل‌ما خواجه کمال الدین به ما پیشنهاد کرد که در این دادخواست مصالحه کنیم، یعنی شخصاً با پولی رضایت امام الدین را بگیریم و من ناچاراً این پیشنهاد را پذیرفته بودم امّا، وی، انسانی نبود که راضی گردد. وی با من بلکه با دین اسلام کینۀ شخصی داشت و به این مطلب پی برده بود که ما نمی‌توانیم مرافعه را پیش ببریم، لذا بر گستاخی خود افزود. سرانجام ما این قضیه را به خدا سپردیم و تا جایی که ما و وکیل‌مان اندیشیدیم، هیچ امکان موفقیت را (در آن) نمی‌دیدیم، چون از پروندۀ قدیمی بایگانی تصرف امام الدین ثابت می‌شد و وی تا این حد عناد داشت که در میدان مقابل خانۀ ما که در آنجا مرکب‌های زایرین می‌رسید، می‌آمد و همیشه مزاحمت ایجاد می‌کرد و دشنام می‌داد و نه تنها این، بلکه قصد هم نموده بود که پس از رد دادخواست ما،

دیواری بزرگ در مقابل درب ما بسازد تا ما بسان اسیران در محاصره قرار بگیریم و نتوانیم از خانه بیرون برویم. آن روزها بسیار روزهایی نگران کننده بود تا این حد که ما مصداق این آیه: ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ[1] گشته بودیم. خلاصه دچار مشکل جدی شدیم. بنابراین در بارگاه الهی دعا کردم و استمداد جستم. پس از دعا وحی شد و آن وحی یکبار و در یک زمان نازل شد. به خاطر دارم که در آن زمان سید فضل شاه لاهوری، برادر سید ناصر شاه سرپرست دولت در باره موله کشمیر پاهایم را مشت و مال می‌داد و هنگام ظهر بود که این سلسلهٔ الهام دربارهٔ مرافعهٔ دیوار شروع شد. به سید گفتم که این الهام راجع به مرافعهٔ دیوار است، شما هر الهامی را که نازل شود، بنویسید و وی برگه و قلم و جوهر گرفت. سپس اینطور اتفاق افتاد که مطابق سنت الله در حالت خلسه جمله‌ای بر زبانم نازل می‌شد[2] و هنگامی که آن جمله به پایان می‌رسید و نوشته می‌شد، دوباره حالت خلسه مستولی می‌شد و جملهٔ دوم بر زبان جاری می‌شد تا اینکه تمام

---

[1] توبه: ۱۱۸ [زمین باوجود فراخی بر آنها تنگ گشت. مترجم]

[2] در هنگام نزول وحی الهی حالت خلسه دست دادن نیز امری خرق عادت است. این حالت در اثر اسباب طبیعی بدن پدیدار نمی‌شود، بلکه به هنگام ضرورت و دعا فقط در اثر قدرت الهی ایجاد می‌شود و اسباب هیچ دخالتی در آن ندارند. با این حساب در این مطلب رد اتباع دین آریه سماج نیز صورت گرفته است، چراکه آنها سلسلهٔ زندگی و تمام عوارض آن را منحصر به اسباب مادی می‌پندارند؛ به همین دلیل قائل به *از نیستی به هستی* نیستند. به گمانشان برای ظهور هر چیزی فراهم بودن اسباب مادی ضروری است و از این مطلب این امر نیز ثابت می‌شود که آنها منکر وحی الهی نیز هستند. [مؤلف]

وحی الهی نازل گشته و به قلم سید فضل شاه لاهوری نگاشته شد و این‌طور تفهیم شد که این وحی دربارۀ دیواری است که امام الدین کشیده است و مرافعۀ آن در دادگاه جریان دارد و سرانجام در این مرافعه پیروزی از آن ما خواهد بود. من جماعت کثیری را از این وحی مطلع نمودم، معنی و شأن نزول آن را برایشان تعریف کردم و در روزنامه الحکم نیز به چاپ رساندم و به همه گفتم که هرچند شرایط مرافعه خطرناک و به صورت نومیدکننده است، امّا، سرانجام خداوند متعال اسبابی فراهم خواهد کرد که به سبب آن پیروزی از آن ما خواهد بود، چون خلاصۀ وحی الهی همین بود. اکنون این وحی را با ترجمۀ آن می‌نویسیم:

الرحی تدور و ینزل القضاء. ان فضل الله لآت و لیس لاحد ان یردّ ما اتی.[1] قل ای و ربی انه لحق یا یتبدل ولا یخفی. و ینزل ما تعجب منه. وحی من رب السماوات العلی. ان ربی لا یضل ولا ینسی. ظفر مبین. وانما یؤخرهم الی اجل مسمی. ان معی و انا معک. قل الله ثم ذره فی غیه یتمطی. انه معک و انه یعلم السر و ما اخفی. لااله الا هو. یعلم کل شئ و یری. ان الله مع الذین اتقوا والذین هم یحسنون الحسنی. انا ارسلنا احمد الی قومه فاعرضوا وقالوا کذاب اشر. و جعلوا یشهدون علیه و یسیلون الیه کماء منهمر. ان حبی قریب. انه قریب مستتر. ترجمه: آسیاب

[1] عجیب است که در این الهام بشارت و مژده از کلمۀ فضل شروع می‌شود و نام کسی که توسط او این وحی را املا نموده‌ام، نیز فضل است. [مؤلف]

می‌چرخد و قضا و قدر نازل می‌شود، یعنی صورت دادخواست عوض خواهد شد. بدانگونه که آسیاب می‌چرخد و آن جزئش که جلوی چشم می‌باشد، پوشیده می‌گردد و آن بخشش که پوشیده است، جلوی چشم می‌آید. منظور از این مثال این است که صورتِ فعلی مرافعه که جلوی چشم قاضی است و برای ما مضر و ضرررسان است، استوار نخواهد ماند، بلکه صورتی دیگر پدیدار می‌شود که برای ما مفید است و چنانکه آسیاب وقتی می‌چرخد بخش جلوی آن به پشت می‌رود و بخش پشت آن جلو می‌آید، بدین‌گونه امور مخفی جلوی چشم می‌آید و آشکار می‌شود و آن امور که فعلا روشن و آشکار است، قابل التفات نمی‌باشد و مخفی می‌شود. پس از آن فرمود که این فضل خداست که وعده داده شده است و حتماً نازل خواهد شد؛ هیچ کسی نمی‌تواند مانع آن شود یعنی در آسمان مقدر گردیده است که این صورت فعلی که از آن یاس و نومیدی عیان است، یکباره ازبین برود و صورتی دیگر آشکار شود که برای موفقیت ما سودمند است، امّا، هنوز کسی از آن اطلاعی ندارد. سپس فرمود که بگو به خدا سوگند که همین راست است و در این امر نه هیچ تفاوتی ایجاد می‌شود و نه پوشیده می‌ماند؛ امری پیدا می‌شود که تو را متعجب خواهد نمود. این وحیِ آن خداست که خدای آسمان‌های بلند است. پروردگارم مطابق عادتی که با بندگان برگزیده خود دارد، به هنگام نیازشان نه آنان را رها می‌کند و نه فراموششان می‌کند. بنابراین تو در این مرافعه آشکارا پیروز خواهی شد؛ امّا، در این حکم تا زمانی که خدا مقدر نموده، تاخیر خواهد افتاد. تو به همراه منی و من همراه تو هستم. بگو هر امر در اختیار خدای من است و

این مخالف را در گمراهی و ناز و تکبرش رها کن [این جملۀ وحی الهی به خاطر تسلی دادن است، چراکه پس از دادخواست دادن‌ما غالب حقوقدانان می‌دانستند که این دادخواست بر هیچ مبنایی نیست و به حتم رد خواهد شد، و امام الدین از هر سو این اخبار را دریافت کرده بود که از روی قانون هیچ راه موفقیت برای‌ما وجود ندارد، لذا بر تکبر خود بسی افزود و با تحدی می‌گفت که "دادخواستت به زودی رد خواهد شد، بلکه از همین الان فکر کن که رد شده است." مردم شرور نیز همراه او شدند و این قضیه در تمام روستا پیچیده بود و مخالفان‌ما دربارۀ نتیجۀ این مرافعه بدینگونه اطمینان پیدا کرده‌اند که گویی دادگاه حکم هم داده است. بنابراین خداوند متعال در اینجا می‌فرماید که چرا اینقدر ناز و تکبر می‌کنید؛ هر امر در اختیار خداست و او به هر کاری که بخواهد توانا و قادر است، و سپس خطاب به من فرمود که آن قادر به همراه توست؛ او از امور پوشیده آگاه است بلکه به اموری هم وقوف دارد که بالاتر از فهم انسان‌هاست. ماحصل این جملۀ وحی الهی این است که در اینجا نیز امری پوشیده است که تاکنون نه تو از آن خبر داری و نه وکیلت و نه آن قاضی‌ات که در دادگاه است، و سپس فرمود که همان خدا، معبود حقیقی است و بجز او هیچ معبودی نیست. نباید انسان به کسی دیگر توکل کند که انگار او معبودش است. تنها خدای واحد است که این صفت را دارد. تنها اوست که به همه چیز داناست و هر چیز زیر نظر اوست، و به همراه کسانی می‌باشد که تقوا پیشه می‌کنند و از او بیم دارند و هنگامی که نیکی می‌کنند، تمام ظرافت‌های آن را رعایت می‌کنند؛ به طور سطحی و سرسری نیکی

نمی‌کنند و به طور ناقص آن را انجام نمی‌دهند، بلکه شاخه‌های عمیق در عمیقش را هم به جای می‌آورند و با کمال خوبی عمل می‌کنند. خدا هم به کمک همین افراد می‌شتابد، چراکه آنها خادم راه‌های مورد پسندش می‌باشند. آنها هم خودشان در این راه‌ها قدم می‌زنند و هم دیگران را به این راستا راهنمایی می‌کنند تا در این راه‌ها گام بردارند. سپس فرمود که ما احمد را یعنی این عاجز را به سوی ملتش فرستادیم و ملت از او روگردان شدند و گفتند که این دروغگوست و درصدد طمع دنیوی است، یعنی با این حیله‌ها می‌خواهد دنیا را کسب کند، و در دادگاه‌ها علیه من شهادت دادند تا مرا به بند بکشند و بسان سیل تند که از بالا به پایین می‌آید به من حمله‌ور شوند؛ امّا، من به آنها می‌گویم که خدای عزیز من به من بسیار نزدیک است. خدونـد متعال می‌فرماید که درست است من به تو نزدیکم امّا، از چشم مخالفان پوشیده‌ام. این پیشگویی در زمانی گفته شد که مخالفان با تحدی می‌گفتند که دادخواست‌ما به طور قطعی رد خواهد شد و دربارهٔ من می‌گفتند که ما جلوی تمام درهای خانه‌اش دیوار می‌کشیم و آنقدر او را اذیت می‌کنیم که گویی در خانه خود حبس شود. چنانکه هم‌اینک نوشته‌ام خداوند متعال در این پیشگویی خبر داد که من امری ظاهر خواهم کرد که در اثر آن مغلوب، غالب و غالب، مغلوب می‌شود. ما این پیشگویی را آنقدر زیاد تشهیر نمودیم که برخی از اعضای جماعت‌ما آن را حفظ کرده بودند و صدها نفر از آن خبر داشتند و تعجب می‌کردند که این پیشگویی چطور محقق خواهد شد! خلاصه، هیچ کسی این حقیقت را نمی‌تواند انکار کند که این پیشگویی را قبل از

وقت بلکه چندین ماه پیش به طور عمومی منتشر کرده بودیم، و با چاپ آن در روزنامه الحکم خبرش در مردم اقصی نقاط کشور نیز رسیده بود. وقتی روز حکم دادگاه فرا رسید، مخالفان‌ما خیلی خوشحال بودند که امروز حکم رد دادخواست صادر می‌شود و می‌گفتند که از امروز ما فرصت هر نوع آزار و اذیت را پیدا می‌کنیم. همان روز قرار بود که معنی این بیان پیشگویی آشکار شود که امر مخفی است که به سبب آن مرافعه کلاً شکل دیگری پیدا می‌کند و آن امر مخفی آشکار خواهد شد. پس چنین اتفاق افتاد که آن روز به ذهن وکیل ما خواجه کمال الدین این فکر رسید که فهرست پرونده قدیمی بایگانی شده را نگاه کند، یعنی آن ضمیمه‌ای را نگاه کند که در آن خلاصه امور ضروری پرونده می‌باشد و وقتی آن را دید، امر مخفی از آنجا درآمد که هیچ توقع آن نبود، یعنی وی این حکم تایید شدۀ قاضی را پیدا کرد که در این زمین تنها امام الدین متصرف نیست بلکه میرزا غلام مرتضی یعنی پدرم نیز متصرف است. وکیلم با دیدن این حکم پی برد که در این مرافعه ما پیروز شدیم. هنگامی که وی نزد قاضی این امر را بیان کرد، او فوری دستور آوردن آن فهرست را داد و با دیدن آن فهرست، حقیقت بر وی روشن گشت و بلافاصله علیه امام الدین حکم داد و دستور نیز داد که وی هزینۀ دادگاه را باید پرداخت کند. چنانچه آن فهرست پیدا نمی‌شد، قاضی بجز این چه می‌توانست بکند که دادخواست ما را رد بکند و ما از دست دشمن بدخواه مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتیم. اینها کارهای خداست. او هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد. این پیشگویی در واقع یک پیشگویی

نیست، بلکه دو پیشگویی است، چراکه در آن یک پیشگویی مبتنی بر فتح و پیروزی در دادگاه بود و دوم در آن وعدۀ ظاهر کردن امر مخفی داده شده بود که از نگاه همه پوشیده بود و ما با نهایت شادی و سپاس خدا می‌گوییم که تقدیر خداوند متعال قاضی این دادخواست را نیز گواه صداقت این پیشگویی ساخته است، و هرچند وی یعنی شیخ خدا بخش قاضی دادگاه ناحیه مخالف دینی ماست، امّا، نمی‌تواند این شهادت را انکار کند. وی می‌تواند شهادت دهد که وکیل‌ما با تشکیل چندین جلسه این مدرک قوی را ارائه نداد و تنها در آخرین مرحلۀ دادگاه تنها به فضل خداوند متعال این گره باز شد. هرکسی که حکم شیخ خدا بخش را ببیند، فی الفور متوجه خواهد شد که تا مدت مدیدی وکیل‌ما تنها شهادت‌های سماعی را تقدیم می‌کرده و آن (هم) در مقابل حکم دادگاه هیچ ارزشی نداشت، چراکه امام الدین نقل حکمی را برای اثبات تصرف خود تقدیم کرده بود که در آن تنها نام امام الدین نوشته شده بود و نام پدرم نبود؛ به همین دلیل غلام جیلانی، صاحب اصلی این زمین تنها علیه امام الدین دادخواست داده بود و در دادخواست او تنها نام امام الدین بود. پدرم پس از مطلع شدن این موضوع، توسط وکیل خود نام خود را نیز در مدعا علیه ثبت نمود و معنی این کار این بود که ما هر دو قابض این زمین هستیم و آن مدارک به طور تصادفی ازبین رفته بودند و تنها نام امام الدین در دادخواست مدعی باقی مانده بود. بنابراین، گمان می‌رفت که تنها امام الدین قابض این زمین است. پس این راز مخفی بود و ما از آن خبر نداشتیم. وقتی خدا خواست، آن حقیقت مخفی توسط فهرست آشکار

گشت و مطابق پیشگویی در دم آسیاب چرخید و بخش پوشیده آن جلوی چشم آمد و بخش ظاهرش پوشیده شد. مدارکی که جلوی نگاه قاضی بود یعنی این که غلام جیلانی در دادخواست خود تنها نام امام الدین را به عنوان قابض ظاهر نموده بود، با پیدا شدن فهرست یکباره ناپدید شد و بخش پوشیدۀ آسیاب یعنی مدرک جدیدی پیدا شد، و آشکار گشت که خداوند متعال در این پیشگویی برای ظهور این مدرک این وعده را داده بود که *من سرانجام آن را آشکار خواهم کرد*. حقیقت این است که قضیه دادخواست غلام جیلانی مال زمان قدیم بود و حدود چهل سال از آن گذشته بود. آن دادخواست در دوران پدرم بود و من از آن هیچ اطلاعی نداشتم و چون در بیانیۀ دادخواست مدعی، تنها نام امام الدین به عنوان مدعا علیه نوشته شده بود و مدارک دیگر از بین رفته بودند و بر این قضیه هم سی سال گذشته بودند و پدرم و برادرم نیز فوت شده بودند، لذا من از این امور پوشیده هیچ خبر نداشتم.

اکنون باید تأمل کرد که این پیشگویی چقدر عظیم الشأن است که با نصرت الهی عجین است. حال هر کسی که این قبیل پیشگویی‌ها را رد هم کند، ما اسلامش را در خطر می‌بینیم. افسوس که این مردم به نصرت الهی هم هیچ ارجی نمی‌نهند. یک زمانی بود که کشیش‌ها تنها از روی تعصب خود این‌چنین یاوه‌گویی می‌کردند که در قرآن شریف هیچ پیشگویی نیست و علمای اسلام (هم) به آن پاسخ می‌دادند، امّا، حقیقت این است که پاسخ دادن به منکرِ پیشگویی و خوارق، فقط کار آن کسی است که بتواند پیشگویی را نشان دهد؛ تنها با بحث‌های

کلامی این مسئله حل و فصل نمی‌شود. پس وقتی که تکذیب کشیشان به منتها رسید، خداوند متعال جهت تمام کردن حجت محمدیه، مرا فرستاد. اکنون کجایند کشیشان که در مقابلم بیایند. من بی‌موقع نیامدم، بلکه در زمانی آمده‌ام که اسلام زیر پاهای مسیحیان لگدمال شده است. ای کورچشمان! چه کسی به شما یاد داده که مخالف راستی باشید! حملات بیرونی و بدعت‌های درونی تمام اعضای دین را زخمی کرده است. از قرن نیز بیست و سه سال گذشته و چند صدهزار مسلمان مرتد گشته و دشمن خدا و پیامبر شدند، امّا، شما می‌گویید که اکنون از جانب خدا هیچ کس بجز دجال نیامده است. اکنون کشیشی را جلوی من بیاورید که می‌گوید حضرت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله و سلم هیچ پیشگویی نکرد. به یاد داشته باشید که آن زمانهٔ قبل از من گذشته است و حال، آن زمانه فرا رسیده است که در آن خداوند متعال می‌خواهد (این را) به ظهور برساند که آن پیامبر محمد عربی صلی الله علیه و آله و سلم که به او دشنام‌ها دادند و به نامش بی‌حرمتی کردند و در تکذیبش کشیشان بدبخت چند صدهزار کتاب نگاشتند و چاپ کردند، او صادق و سردار تمام صادقان است. در پذیرفتن او بیش از حد انکار ورزیدند، امّا، عاقبت به همین رسول تاج عزت داده شد. از غلامان[1] و خادمان او یکی من هستم که خداوند

---

[1] دربارهٔ این نکته، شعری الهامی نیز موجود است:

برتر گمان و وہم سے احمد کی شان ہے　　　جس کا غلام دیکھو مسیح الزمان ہے

یعنی شأن و مرتبت احمد صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از وهم و گمان است؛ بنگرید حتی غلامش مسیحِ زمان گشته است. [مؤلف]

متعال با او مکالمه و مخاطبه دارد و بر او درِ غیب‌ها و نشانه‌ها را گشوده است. ای نادانان! شما کفر بگویید یا چیزی دیگر، من هیچ اعتنایی به تکفیرتان ندارم و به دستور خدا مشغول به خدمت دین‌ام و عنایات خدا را بر خود مثل باران می‌یابم. همان خدا که بر پسر مریم نازل شده بود، بر دل من هم نازل شده است، امّا، با این تفاوت که تجلی‌اش بر من بیشتر از او است. وی نیز بشر بود، من هم بشرم. و همان‌گونه که نور خورشید به دیوار می‌خورد و دیوار نمی‌تواند بگوید که من خورشیدم، همین‌طور ما هر دو نیز نمی‌توانیم برای نفس خود هیچ عزت و عظمت را از تجلیات الهی استنتاج نماییم، چراکه آن آفتاب حقیقی می‌تواند بگوید که از من جدا شو بعد ببین که چه عزت و مرتبتی داری. عیسی در یک زمانی گفت که من پسر خدایم و به وقت دیگر به قول مسیحیان به دنبال شیطان رفت؛ چنانچه در او نور حقیقی بود، مورد این آزمایش قرار نمی‌گرفت. آیا شیطان می‌تواند خدا را امتحان کند؟ امّا، چون عیسی انسان بود، لذا مورد آزمایش‌ها واقع شد و در دعاهای او نیز هیچ قدرت و اقتداری نبود، بلکه تنها بسان انسان در درگاه الهی عجز و نیاز می‌کرد. به همین علت است که در آن دعا که در باغ کرد، آنقدر گریه کرد که از اشکهایش لباسش خیس شدند، امّا، باوجود آن، مسیحیان می‌گویند که دعای مسیح مستجاب نشد؛ امّا، ما می‌گوییم که آن دعا مستجاب گشت و خدا وی را از صلیب محفوظ داشت و او بسان یونس در قبر وارد شد و همانند یونس از قبر

زنده بیرون آمد. گریه و تضرع وی قائم مقام مرگ بود و چنین دعاهایی به حتم مستجاب می‌شوند، چنانکه پسر مریم در باغ (این‌گونه) کرد.[۱]

دعاکردن در درگاه بلند خدای تعالی کار آسانی نیست. کسی که می‌خواهد دعا بکند باید نوعی مرگ را برای خود بپذیرد و چنانچه این کار را کند آنگاه دعا امکان‌پذیر می‌شود.

«۱۲۰» **نشانهٔ صد و بیستم:** خداوند متعال درباره انجمن حمایت اسلام برای من نشانه ظاهر نموده بود و چون اولین گواه این نشانه مفتی محمد صادق مدیر روزنامه البدر است، لذا نامهٔ دست‌نوشتهٔ او را به عنوان شهادت در ذیل می‌نویسم:

بسم الله الرحمان الرحیم

نحمد و نصلی علی رسوله الکریم

حضرت اقدس مرشدنا و مهدینا مسیح موعود و مهدی معهود! الصلاة و السلام علیکم ورحمهٔ الله و برکاته، هر آنچه می‌دانم خدمت جنابعالی عرض می‌نمایم؛ زمانی که کتاب *امهات المومنین* از طرف مسیحیان در ماه آوریل ۱۸۹۸م چاپ شد، اعضای انجمن حمایت اسلام لاهور به

[۱] به نظر نمی‌رسد که حضرت عیسی درباره به صلیب کشیده شدن خودش خوابی دیده باشد، بدین خاطر در دلش این ترس ایجاد شد که اگر روی صلیب کشته شود، یهود (به وی) تهمت لعنتی بودن خواهند زد، لذا بی‌نهایت دعا کرد و آن دعایش مستجاب گشت. خداوند متعال این تقدیر را این‌طور عوض نمود که (او) تنها به لحاظ گفتن به روی صلیب کشیده شد و در قبر نیز گذاشته شد، اما بسان یونس زنده در قبر داخل شد و زنده (نیز) از آنجا بیرون آمد. پیامبران شجاع می‌باشند، لذا وی نیز هیچ ترسی از یهود ذلیل نداشت. [مؤلف]

دولت نامه‌ای با این مضمون فرستادند که جلوی نشر این کتاب گرفته شود و مؤلف آن که زبان فحاشی بکار برده است، مجازات شود. در آن روزها این عاجز در لاهور در دفتر حسابدار عمومی کارمند بودم و برای سه چهار روز به مناسبت تعطیلی به قادیان آمده بودم. در خدمت جنابعالی از این نامه یاد کردند. خوب به خاطر دارم که آن زمان آنجناب با جمعی از افراد به پیاده‌روی می‌رفتید و همراهتان حضرت مولوی محمد علی ایم ای نیز بود. آنگاه جنابعالی فرمودید که این کار انجمن خوب نیست و ما به شدت مخالفت این نامۀ اعتراض هستیم، و جنابعالی آن مخالفت خود را در نامۀ خود به دولت نیز نوشتید و آن را در ۴ مه ۱۸۹۸م چاپ هم کردید. بر آن مخالفتتان، اعضای انجمن حمایت اسلام بسیار سروصدا ایجاد کردند و در روزنامه‌ها علیه جنابعالی مقالاتی هم چاپ کردند. در همان ایام وقتی جنابعالی به پیاده‌روی رفتید، در اثنای آن فرمودید که ” به ما دربارۀ کار انجمن حمایت اسلام لاهور وحی شده است که ستذکرون ما اقول لکم و افوض امری الی الله“ و در ترجمه و تفهیم این الهام جنابعالی فرمودید که ” عنقریب اعضای انجمن به یاد سخنم می‌افتند و پی خواهند برد که روششان ناکام و ناموفق است. ما این روش را پیشه کردیم که به اعتراضات آن کتاب و مخالفان پاسخ می‌دهیم و این عمل مخالفان را به خدا وا می‌گذاریم و خدا محافظ کارما خواهد بود، امّا، اعضای انجمن در قصد خود یعنی کیفر دادن به مؤلف *امهات المومنین* هرگز موفق نخواهند شد. آنها بعداً به خاطر خواهند آورد که آنچه پیش از وقت (از آن) خبر داده شده بودند، کاملاً درست بود و حقیقت داشت. یکی دو

روز پس از شنیدن این الهام، هنگامی که به لاهور بازگشتم، مطابق معمول در مسجد گمتی بازار لاهور جلسه‌ای تشکیل شد. در آن جلسه این عاجز گزارش سفر قادیان را دادم. این الهام جنابعالی و شرح آن را برای گروه کثیر آنجا تعریف کردم و وقتی سخنم را تمام کردم، یکی از حضار خبر داد که به انجمن از طرف قاضی پاسخ داده شده است که درخواستشان مردود است و مؤلف این کتاب *امهات المومنین* با هیچ قانونی نمی‌تواند مواخذه شود. آنگاه شنیدن این خبر برای حضار موجب تقویت ایمان گردید و همه به کارهای عجیب خداوند متعال حمد و ستایش کردند. راقم، غلام خاک پای جنابعالی، محمدصادق

«۱۲۱» **نشانهٔ صد و بیست و یکم:** در روزهایی که زلزلهٔ چهارم آوریل ۱۹۰۵ پیش آمد، آنگاه چون خداوند متعال به من خبر داده بود که تنها این زلزله نیست بلکه زلزله‌های دیگر هم به وقوع خواهند پیوست، لذا من از روی مصلحت با عیال و اطفال و اکثریت اعضای جماعت در باغ ساکن شدم و در آنجا در میدان بزرگ دو چادر زدیم و به سکونت در آنجا ادامه دادم. در همان روزها همسرم بیمار شد و تب و سرفه، رهایش نمی‌کرد. دوست مخلصم مولوی حکیم نوردین درمان می‌کرد، امّا، هیچ سودی عاید نمی‌شد و نوبت به اینجا رسید که حتی از نشستن و بلند شدن هم عاجز شد و زنان در هنگام شب رختخوابش را به خیمه می‌بردند و بامداد آن را بیرون از خیمه می‌آوردند و روز به روز بدنش بسیار ضعیف و ضعیف‌تر می‌شد. سپس من به دعا توجه کردم و وحی شد: ان معی ربی سیهدین یعنی پروردگارم همراهم است و عنقریب به من خبر خواهد داد که ماهیت بیماری چیست و درمان

چیست. چند دقیقه پس از این در دلم این الهام القا شد که این بیماری به سبب حرارت جگر است و نسخه کتاب *شفاءالاسقام* برای آن مفید خواهد بود. آن نسخه در صورت قرض تهیه شد. پس از آنکه همسرم سه چهار قرص میل کرد، روزی بامداد در خواب دیدم که فردی به نام عبدالرحمان به منزل‌ما آمد و در حال ایستادن، گفت که تب ازبین رفت و این عجب قدرت الهی است که از یک طرف این خواب را دیدم و از طرف دیگر وقتی نبضش را دیدم، هیچ اثری از بخار نبود، و سپس این الهام القا شد:

تو در منزل ما چو بار بار آیی　　　خدا ابر رحمت ببارید یا نه

بر این پیشگویی نیز گروهی از جماعت گواه هستند و در صورت تمایل هر کسی که بخواهد می‌تواند سوال کند.

«۱۲۲» **نشانهٔ صد و بیست و دوم:** حدود سی سال گذشته است که در رؤیا دیدم که تراس بزرگی شبیه مغازه است و شاید مسقف نیز بود. در آن پسری بی‌نهایت زیبا روی که حدود هفت ساله بود، نشسته است. به دلم آمد که این فرشته است. این را دقیق به خاطر ندارم که او مرا فراخواند، یا من خودم نزد او رفتم، امّا، هنگامی که در تراس نزدیک او رفتم، وی به من نانی داد که بی‌نهایت لطیف و تابان و بزرگ گویی به اندازهٔ چهار نان بود، و گفت: *این نان را بگیر. این برای تو و دراویشت است که همراهت هستند.* این رؤیا پس از ده سال به تحقق رسیده است. چنانچه احدی با دل صاف به قادیان بیاید و بماند، پی خواهد برد که همان نانی که فرشته داده بود، به ما در دو وعده غذا، از غیب داده می‌شود. چندین عیال‌وار از اینجا غذا می‌خورند، چندین

نابینا و لنگ و فقیر، دو وعده غذا از این مهمانخانه می‌برند. علاوه بر این، از هر سوی دنیا مهمان می‌آیند و میانگین افرادی که هر روز غذا می‌خورند، دویست نفر و گاهی سیصد نفر و گاهی بیشتر از آن نیز است. هزینه‌های دیگر مهمان‌نوازی و پذیرایی جداگانه است. میانگین کل هزینه باوجود صرفه‌جویی زیاد، ماهیانه هزار و پانصد روپیه است و چندین هزینۀ دیگر نیز هست که علاوه بر این است و این معجزۀ خداوند متعال را از بیست سال (پیش) مشاهده می‌کنم که از غیب به ما نان داده می‌شود و از این خبر نداریم که فردا از کجا خواهد آمد، امّا، می‌آید. حواریان حضرت عیسی این‌گونه دعا می‌کردند که ای خدا، به ما هر روز نان بده؛ امّا، خدای کریم به ما بدون دعا هر روز نان می‌دهد و همان‌گونه که فرشته گفته بود که این نان برای تو و دراویشت است که همراهت هستند، همین‌طور خدای کریم روزانه مرا و دراویش با من را از جانب خود دعوت می‌کند. بنابراین هر روز مهمانی جدید از طرف او، برای ما نشانه‌ای تازه است.

«۱۲۳» **نشانۀ صد و بیست و سوم:** یکبار یک نفر هندو که نامش را فراموش کرده‌ام،[1] نزد من در قادیان آمد و گفت که می‌خواهم

[1] یادم آمد که نامش سوامی شوگن چندر بود. [مؤلف]
نام این همایش ”دهرم مهوتسو جلسه اعظم“ اعلام شده بود. [مؤلف]

همایش دینی[1] برگزار کنم، شما نیز مقاله‌ای دربارهٔ خوبی‌های دینتان بنویسید تا آن مقاله در این همایش قرائت گردد. من اول معذرت خواستم، امّا، وی بسیار اصرار کرد و گفت که شما به حتم باید بنویسید. چون می‌دانم که با توان شخصی هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم، بلکه هیچ قدرتی ندارم و بدون دستور خدا نمی‌توانم سخنی بگویم و بدون نشان دادن او نمی‌توانم به چیزی نگاه کنم، لذا در درگاه الهی دعا کردم که مرا مضمونی القا کند که بر تمام سخنرانی‌های دیگر این همایش استیلا یابد. پس از دعا دیدم که قدرتی در وجودم دمیده شده است. حرکت آن قدرت آسمانی را در خود احساس کردم و دوستان من که در آن زمان حضور داشتند، می‌دانند که من هیچ پیش‌نویسی دربارهٔ این موضوع ننوشته بودم، بلکه قلم برداشتم و همه مطالب را فی‌البداهه نوشتم و با چنان سرعتی می‌نوشتم که برای کاتب مشکل شد که به این سرعت بتواند نقل کند. هنگامی که مقاله را به پایان رساندم، از طرف خداوند متعال این وحی نازل شد: *مضمون بالا رہا* یعنی این مقاله [بر تمامی مقالات دیگر] برتری یافته است. خلاصه، هنگامی که این مقاله در همایش قرائت شد، به هنگام قرائت بر شنوندگان حالت وجد مستولی شده بود و از هر سو صداهای تحسین و ستایش بلند می‌شد تا اینکه از زبان رئیس همایش که هندو بود، بی‌اختیار این

---

[1] چون مقاله درباره هر بُعد پنج سوال مطروحه بود، لذا برای قرائت آن زمان داده شده کافی نبود. بنابراین، با اصرار تمام حضار برای قرائت آن یک روز بر روزهای همایش افزوده شد. و این نیز نشانهٔ مقبولیت عمومی است. [مؤلف]

جمله درآمد که این مقاله از تمام مقالات دیگر برتر است. در مجلهٔ ”سول اند ملتری گزت“ که در لاهور به زبان انگلیسی چاپ می‌شود، به طور شهادت نوشته شد که این مقاله برتری یافت و شاید حدود بیست روزنامه بودند که همین گواهی را دادند. بر زبان‌های تمام حضار آن همایش بجز افراد متعصب همین جمله بود که این مقاله پیروز شد و تا امروز صدها نفرند که این شهادت را می‌دهند. خلاصه، با شهادت مردم هر فرقه و مجلات انگلیسی این پیشگویی من که مقاله برتری یافته است، به تحقق رسید. این مقابله بسان آن مقابله بود که موسی پیامبر با جادوگران کرده بود، چراکه در این همایش افراد عدیده با افکار مختلف دربارهٔ دین خود سخنرانی کرده بودند. بعضی از آنان که مسیحی بودند و بعضی هندو از سناتن دهرم و بعضی هندو از آریه سماج و بعضی براهمه و بعضی سیک و بعضی مسلمین که مخالف‌ما بودند، همه، از عصای خود مارهای خیالی درست کرده بودند؛ امّا، هنگامی که خداوند متعال توسط من عصای راستی اسلام را به شکل سخنرانی پر از معارف در مقابلشان رها نمود، آن (سخنرانی) اژدها گشت و همه را بلعید. مردم تا امروز از این سخنرانی که من نوشته بودم، با ستایش یاد می‌کنند. فالحمدلله علی ذالک.

«۱۲۴» **نشانهٔ صد و بیست و چهارم:** در ایام تالیف براهین احمدیه نه هیچ توجه مردم به من بود و نه در دنیا هیچ شهرتی داشتم و احتیاج شدیدی به پول پیدا شد؛ برای آن دعا کردم و این وحی شد: دس دن کے بعد موج دکھاتا هوں. الا ان نصر الله قریب. فی شائل مقیاس. Then will you go to Amritsar یعنی پس از ده روز

به حتم قدرت خود را نشان می‌دهم یعنی پس از ده روز به حتم پول خواهد آمد، قبل از آن نخواهد آمد. نصرت خدا نزدیک است [آنقدر نزدیک است که] چنانکه شتر ماده به هنگام زاییدن بچه دم خود را بالا می‌برد به همین اندازه نصرت الهی نیز نزدیک است، و سپس در جملهٔ انگلیسی فرمود که هنگامی که پس از ده روز پول بیاید، به امرتسر خواهی رفت. این پیشگویی را برای سه هندو تعریف کردم یعنی شرمپت، ملاوامل و بشنداس که آریه هستند. به آنها گفتم که این پول از طریق پست خواهد آمد و تا ده روز از طریق پست هیچ پولی نخواهد آمد. علاوه بر این هندوها، به بسیاری از مسلمانان نیز قبل از تحقق، این پیشگویی را گفتم و خوب تشهیر نمودم، چراکه در این پیشگویی، دو امر بسیار عجیب بودند. یکی این که به طور قطعی دستور داده شده بود که تا ده روز هیچ پولی نخواهد آمد، امّا، روز یازدهم به حتم خواهد آمد و دوم این نکته عجیب بود که به محض رسیدن پول اتفاقی می‌افتد که ناچاراً به امرتسر می‌روم. این نمونهٔ عجیب قدرت الهی به وقوع پیوست که از روز الهام تا ده روز، هیچ پولی نیامد و آریه‌های نامبرده هر روز به پستخانه می‌رفتند و پرسش می‌کردند. در آن روزها مدیر پستخانه نیز هندو بود. هنگامی که روز یازدهم فرارسید، برای این آریایی‌ها بسیار روز عجیبی بود. آنها بسیار امیدوار بودند که امروز این پیشگویی اشتباه از آب درخواهد آمد. بعضی از آنها به پستخانه رفتند و با چهرهٔ غمگین بازگشتند و گفتند که امروز شخصی به نام محمد افضل رئیس تدارکات راولپندی صد و ده روپیه ارسال کرده است و همین‌طور شخصی دیگر بیست روپیه فرستاده

است. خلاصه، آن روز صد و سی روپیه آمد و از این پول نیاز من هم تامین گشت و در همان روز که این پول آمد، از طرف دادگاه محلی امرتسر برای من احضاریه برای شهادت دادن آمد و چنانکه بیان کرده‌ام، جماعتی شاهد تحقق یافتن این پیشگویی هستند. این پیشگویی را اینگونه نیز می‌توان تصدیق نمود که به دفتر پستخانه نگاه کنید و از روزی که صد و سی روپیه آمد، در ده روز قبل از آن هیچ حواله پولی را نمی‌یابید؛ سپس به دفتر بایگانی دادگاه محلیِ امرتسر نگاه کنید. در همان روز در مرافعهٔ کشیشی به نام رجب علی بیانیه‌ام را در پرونده‌اش پیدا می‌کنید. این نشانه مربوط به سال ۱۸۸۴ است. با این مشخصات مذکور هم می‌توان دفتر پستخانه را نگاه کرد و هم بیانیه‌ام در دادگاه محلی امرتسر را. چنانچه گواهان هندو (این را) انکار کنند، با دادن سوگند می‌توان حقیقت را از آنها شنید. این پیشگویی در براهین احمدیه صفحه ۴۶۹، ۴۷۰ مسطور است و نام این آریه‌ها نیز در آن نوشته شده است. هر عاقلی می‌تواند بیندیشد که چنانچه اینان گواه رؤیت این پیشگویی نبودند، چطور ممکن بود که تا این مدت مدید باوجود مخالف سرسخت ساکت بمانند؛ عقل انسان نمی‌تواند این سکوت را قبول کند. آنها از سال ۱۸۸۴م تاکنون (یعنی) ۱۹۰۶، باوجود این که خبر داشتند که ما اسامی‌شان را به عنوان گواه در کتب و اعلامیه‌های خود بارها نوشته‌ایم، چرا ساکت ماندند، در حالی که حق داشتند که تمام این شهادت‌های ما را که در براهین احمدیه مندرج است، تکذیب کنند. لازم به ذکر است که شهادت‌های سه هندو دربارهٔ پیشگویی‌ها در براهین احمدیه مرقوم است. اول از

همه شهادت لاله شرمپت تاجر، دوم ملاوامل تاجر و سوم بشنداس برهمن. در هر عبارت براهین احمدیه منظور از آریه‌ها همین افرادند. در بعضی جاها، دیگران نیز هستند. در این پیشگویی یک جمله به انگلیسی است. آن نیز برایم نشانه است، چراکه من انگلیسی اصلاً بلد نیستم. پس خداوند متعال با بیان این پیشگویی به اردو و عربی و انگلیسی منظور آن را آشکار نمود و این نشانهٔ بزرگی است برای کسانی که در چشمانشان حجاب تعصب نیست.

«۱۲۵» گفتنی است که از جملهٔ نشانه‌های هیبتناک و عظیم الشأن، یکی نشانهٔ مرگ لیکرام است که پیشگویی دربارهٔ آن در کتابهایم *برکات الدعا*، *کرامات الصادقین* و *آینه کمالات اسلام* نوشته شده است. در این کتاب‌ها، قبل از وقوع، خبر داده شده بود که لیکرام از طریق قتل و در ظرف شش سال از این دنیا رحلت خواهد نمود و روز قتلش، روز بعد از عید می‌باشد یعنی روز شنبه. این بدین علت مقدر گردیده بود که روز عید که در روز جمعه بود بر این نکته دلالت کند که در روزی که در خانه‌های مسلمین دو عید خواهد بود، در روزِ بعد، در خانه‌های آریایی‌ها دو عزا و ماتم خواهند بود.[1] این پیشگویی

[1] لیکرام در روز شنبه به قتل رسید و در روز جمعه عید فطر بود و جمعه نیز در اسلام روز عید تلقی می‌شود. گویی این پیشگویی اشاره می‌کند که قبل از قتل لیکرام مسلمین دو عید خواهند داشت و در روز بعد در خانه‌های آریه دو عزا برپا خواهد بود: یکی این که پیشوایشان کشته می‌شود و دوم اینکه با تحقق پیشگویی ما بطلان دینشان ثابت می‌گردد. [مؤلف]

ر.ک به تکذیب براهین احمدیه صفحه ۳۰۷، ۳۱۱ و کلیات.

نه تنها در کتابهایم مندرج است، بلکه لیکرام نیز در کتاب خود آن را نقل کرد و اینطور وی نیز آن را در قوم خود قبل از تحققش پخش نمود. او در مقابل این پیشگویی در کتاب خود دربارۀ من نوشت که پرمیشر من به من الهام کرده است که این شخص [یعنی خاکسار] در ظرف سه سال در اثر بیماری هیضه خواهد مرد، چراکه دروغگوست.[1] این الهام سه سالۀ لیکرام از قبیل الهاماتی بود که عبدالحکیم خان اکنون الهام سه سالۀ خود را چاپ کرده است. خلاصه، این پیشگویی‌ام در مقابل لیکرام و به طور مباهله بود. آن کتابهای لیکرام که در آن وی درباره من با ارجاع به خدای خود پیشگویی کرده بود، تاکنون یافت می‌شوند و در بین آریایی‌ها بسیار معروفند. پیشگویی من نیز دربارۀ مرگ لیکرام که در آن مدت تحقق آن را شش سال قرار داده بودم، در بین چند صدهزار نفر شهرت یافته بود. این پیشگویی را در رساله کرامات الصادقین چاپ صفر ۱۳۱۱ هجری مندرج نمودم. این کتاب به زبان عربی است. ترجمۀ آن پیشگویی این است که خداوند متعال درباره لیکرام پس از مستجاب نمودن دعایم این خبر را داده است که وی در ظرف شش سال می‌میرد و جرمش این است که وی به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمنام می‌داد و با کلمات زشت به آن‌حضرت اهانت می‌نمود. این کتاب پنج سال پیشتر از مرگ لیکرام در پنجاب و هند به خوبی تکثیر شد. سپس در اعلامیۀ مورخ ۲۲ فوریه ۱۸۹۳م که به کتابم آینه کمالات اسلام ضمیمه شده است،

---

[1] آریه مسافر صفحه ۵۰۱، در آن (کتاب) این نیز مسطور است که در ظرف سه سال شما خواهی مرد و از اولادتان هم هیچ کسی باقی نخواهد ماند. [مؤلف]

چند سال قبل از مرگ لیکرام به روشنی پیشگویی کرده بودم که وی بسان گوسالۀ سامری تکه تکه خواهد شد و در این امر به این نکته اشاره شده بود که همان‌طور که گوسالۀ سامری در روز شنبه قطه قطعه گشته بود، همین طور نیز حال لیکرام خواهد بود، یعنی کشته می‌شود. مطابق پیشگویی وی در روز شنبه کشته شد و قبل از شنبه یعنی در روز جمعه عید فطر مسلمین بود. گوساله سامری نیز در روز شنبه تکه تکه شده بود و آن روز، روز عید یهود بود و آن گوسالۀ سامری پس از تکه تکه شدن، سوزانده شده بود. لیکرام نیز همین طور پس از قطعه قطعه شدن سوزانده شد. اول قاتل روده‌هایش را تکه تکه کرد، و سپس پزشک آن زخم را بیشتر باز کرد و سرانجام سوزانده شد و بسان گوسالۀ سامری استخوانش را به رودخانه انداختند. خداوند متعال او را به گوسالۀ سامری بدین خاطر تشبیه نمود که گوساله بی‌جان محض بود و بسان اسباب‌بازی عصرحاضر بود که با فشار دادن، صدا درمی‌آورد؛ همین‌طور از این گوساله هم صدایی درمی‌آمد، لذا خداوند متعال می‌فرماید که لیکرام در واقع بی‌جان بود و زندگی روحانی نداشت. صدایش بسان گوسالۀ سامری بود و بس؛ علم و عرفان و رابطۀ حقیقی و محبت راستین با خداوند متعال نداشت. این تقصیر آریایی‌هاست که به جای انسان زنده، آن انسان بی‌جان را که دارای هیچ روحانیت نبود بلکه مرده بود، به این مقام رسانده بودند، لذا انجامش بسان گوسالۀ سامری روی داد.

برخی از روزنامه‌نگاران نیز به هنگام نشر این پیشگویی به من حمله کردند. مثلاً مدیر روزنامه ”انیس هند“ که در میرت چاپ می‌شد در

شمارۀ مورخ ۲۵ مارس ۱۸۹۳ اینگونه حمله کرد که اگر لیکرام کمی سردرد گرفت یا تب کرد، می‌گویند که پیشگویی محقق شده است؛ من در پاسخ به این اعتراض در کتاب برکات دعا نوشتم که چنانچه چنین امر معمولی پیش آمد، سزاوار مجازات خواهم گشت، امّا، اگر ظهور پیشگویی به گونه‌ای باشد که در آن نشانۀ قهر الهی به روشنی وجود داشته باشد، آنگاه بدانید که این پیشگویی از طرف خداوند متعال است. این پاسخ را در اولین صفحه برکات الدعا چاپ کرده بودم. در صورت تمایل می‌توانید نگاه کنید.

اما این سوال که از کدام پیشگویی‌ها ثابت می‌شود که لیکرام کشته می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم که آنها سه پیشگویی هستند. اولین پیشگویی در رساله برکات الدعا، در حیات لیکرام چاپ شده بود که به روشنی حاکی از خبر قتل او می‌داد و پیشگویی این است: عجل جسد له خوار. له نصب و عذاب. یعنی لیکرام گوسالۀ سامری است که جانی ندارد. در او تنها صدا وجود دارد و عاری از روحانیت است، لذا معذب به عذابی می‌شود که به گوسالۀ سامری داده شده بود. همه می‌دانند که گوسالۀ سامری قطعه قطعه شده بود و سپس سوزانده شد و در رودخانه افکنده شد. بنابراین در این پیشگویی به طور صریح به قتل لیکرام اشاره شده است، چراکه برای او همان عذاب مقرر شد که برای گوسالۀ سامری مقرر گردیده بود.

پیشگویی دوم که دال بر خبر قتل لیکرام است، مکاشفه‌ای است که در حاشیۀ رسالۀ برکات الدعا مندرج است. عبارت آن این است: در ۲ آوریل ۱۸۹۳ دیدم که شخصی قوی هیکل و مهیب شکل که گویی

از چهره‌اش خون می‌چکد و انسان نیست، بلکه از ملایک شداد و غلاظ است، جلوی من آمد. هیبتش بر دل‌ها مستولی بود. او را می‌دیدم که به شکل شخص خونی و قاتل است. وی از من پرسید که لیکرام کجاست و نام شخصی دیگر را هم برد که او نیز کجاست؟[1] آنگاه من فهمیدم که این شخص برای کیفر لیکرام و شخص دیگر گماشته شده است. نگاه کنید به سرصفحه برکات الدعا چاپ آوریل ۱۸۹۳م. پس از آن در ۶ آوریل ۱۸۹۷ لیکرام به صورت قتل به هلاکت رسید و حدوداً پنج سال قبل از مرگش این مکاشفه را در رساله برکات الدعا چاپ کرده بودم. لازم به ذکر است که پیشگویی هلاکت لیکرام تنها پیشگویی نبود، بلکه من برای هلاکت آن دعا کرده بودم و در نتیجهٔ آن، خداوند متعال به من پاسخ داده بود که لیکرام در ظرف شش سال به هلاکت خواهد رسید. چنانچه وی بیش از حد فحاشی نمی‌کرد و علناً به حضرت پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم دشنام نمی‌داد، شش سال را تمام می‌کرد و می‌مرد، امّا، به علت فحاشی او، این مدت هم به پایان نرسید و هنوز یک سال به وعده‌گاه مانده بود که گرفتار چنگ اجل گشت. عبدالله آتم برخلاف لیکرام قدری نرمش پیشه کرد که وقتی من برای مناظره به منزل دکتر مارتن کلارک می‌رفتم. وی

---

[1] تاکنون هم نمی‌دانم که آن شخص چه کسی بود. آن فرشتهٔ خونی نام آن را برد، اما به خاطرم نماند. کاش اگر به یادم می‌ماند به آن فرد اخطار می‌دادم و با پند و اندرز او را به سوی توبه متمایل می‌نمودم، اما از قراین معلوم می‌شود که آن شخص نیز شبیه لیکرام بلکه ظل اوست و در اهانت کردن و دشنام دادن مثیل اوست. والله اعلم. [مؤلف]

با دیدن من از سر تعظیم بلند می‌شد و نه تنها این، بلکه از دجال گفتن در جلسه عمومی توبه نیز کرد و هیچ اعتنایی به مسیحیان نکرد. لذا، خداوند متعال بیشتر از وعده‌گاه به وی مهلت داد. لیکرام آن کسی بود که به سبب گستاخی‌هایش میعاد اصلش هم به پایان نرسید و عبدالله آتم فردی بود که به سبب ادب و نرمش به علاوهٔ اصل میعاد، پانزده ماه دیگر نیز زنده ماند و به هر حال در پانزده ماه دوم مرد. خداوند متعال به وی مهلت نیز داد و سخن خود را نیز رها نکرد، یعنی برای مرگش پانزده ماه در هر صورت باقی ماند.

من خطاب به سید احمد خان در کتاب خود برکات الدعا نوشته بودم که برای مرگ لیکرام دعا کرده‌ام و آن دعا مستجاب شده است. برای شما که منکر استجابت دعایید، این نمونهٔ استجابت دعا کفایت می‌کند؛ امّا، این نوشته‌ام را مورد تمسخر قرار دادند، چراکه لیکرام هنوز زنده بود و به هر لحاظ تندرست و سلامت و سرگرم اهانت به اسلام بود و من به منظور این که مردم پیشگویی را به خاطر بسپارند، (آن را) در اشعار به سید احمد خان خطاب نمودم. آن اشعار را در کتابم برکات الدعا زمانی نوشتم و چاپ کردم که لیکرام هنوز زنده بود. آن اشعار به شرح زیراند:

نامه در صورت اشعار به سید احمد خان سی.ایس.آیی که منکر استجابت دعا بود:

روی دلبر از طلبگاران نمی‌دارد حجاب
می‌درخشد در خور و می‌تابد اندر ماهتاب
لیکن آن روی حسین از غافلان ماند نهان
عاشقی باید که بردارند از بهرش نقاب

دامن پاکش ز نخوت‌ها نمی‌آید به دست
هیچ راهی نیست غیر از عجز و درد و اضطراب
بس خطرناک است راه کوچهٔ یار قدیم
جان سلامت بایدت از خودرویها سر بتاب
تا کلامش عقل و فهم ناسزایان کم رسد
هر که از خود گم شود او یابد آن راه صواب
مشکل قرآن نه از ابنای دنیا حل شود
ذوق آن می‌داند آن مستی که نوشد آن شراب
ای که آگاهی ندادندت ز انوار درون
در حق ما هرچه گویی نیستی جای عتاب
از سر وعظ و نصیحت این سخنها گفته‌ایم
تا مگر زین مرهمی به گردد آن زخم خراب
از دعا کن چارهٔ آزار انکار دعا
چون علاج می ز می وقت خمار و التهاب
ای که گویی دعاها اثر بودی کجاست
سوی من بشتاب بنمایم ترا چون آفتاب
هان مکن انکار زین اسرار قدرت‌های حق
قصهٔ کوته کن ببین از ما دعای مستجاب[۱]

این نقل مطابق با اصل است و در آن، این شرح نیز مسطور است که این دعا را برای مرگ لیکرام کرده بودم. در کتاب کرامات الصادقین شعری نوشته‌ام که مرگ لیکرام نزدیک به روز عید خواهد بود و مطابق

---

[۱] یعنی دعای مرگ لیکرام [مؤلف]

پیشگویی، عید روز جمعه بود و لیکرام در شنبه کشته شد؛ آن شعر این است:

و بشرنی ربی و قال مبشرا   ستعرف یوم العید و العید اقرب

یعنی خداوند متعال درباره مرگ لیکرام بشارت داد و گفت که تو این واقعه را روز عید خواهی شناخت و عید نزدیک آن واقعه است. این پیشگویی که مرگ لیکرام نزدیک به روز عید اتفاق خواهد افتاد، در بعضی روزنامه‌های آریاییها نیز به چاپ رسیده است، کمااینکه در *سماچار* چاپ شده است.

گفتنی است که پیشگویی درباره مرگ لیکرام به حد حق الیقین رسیده است. کسی که می‌خواهد درباره این پیشگویی من اطلاعات کامل پیدا کند، باید اول اعلامیه‌ای را بخواند که در کتابم **آینه کمالات اسلام** چاپ کردم و سپس در کتابم **برکات دعا** آن عبارت را به دقت مطالعه کند که در آن به سید احمد خان نوشته بودم که شما بدانید که من برای مرگ لیکرام دعا کرده بودم و به خاطر بسپارید که وی به حتم در وعده‌گاه خود خواهد مرد. پس از آن طالب حق باید از اعلامیهٔ آیینه کمالات اسلام آن تبصرهٔ مرا بخواند که در آن خطاب به آریایی‌ها نوشته‌ام که دعایم دربارهٔ مرگ لیکرام مستجاب شده است. اکنون اگر دینتان برحق است، از پرمیشر و خدای خود التماس و دعا کنید که وی از این مرگ قطعی مصون بماند. همین‌طور طالب حق باید در آخر برکات الدعا آن مکاشفه‌ام را بخواند که در آن نوشته بودم که فرشته‌ای را دیدم که از چشمانش خون می‌چکید و وی نزد من

آمد و پرسید که لیکرام کجاست[1] و نام فردی دیگر را هم برد که او نیز کجاست. سپس طالب حق باید آن شعر **کرامات الصادقین** را بخواند که در آن نوشته بودم که لیکرام نزدیک به روز عید هلاک می‌شود و سپس باید طالب حق **آینه کمالات اسلام** را بخواند که در آن درباره لیکرام مسطور است: عجل جسد له خوار له نصب و عذاب. یعنی له کمثله نصب و عذاب ترجمه این گوساله بیجان است [یعنی] جان معنوی ندارد و او صدایی بیش نیست، لذا بسان گوسالۀ سامری قطعه قطعه می‌شود. لازم به ذکر است که تصریحِ عبارت له نصب و عذاب مطابق تفهیم الهی این است که له کمثله نصب و عذاب و همین‌گونه روی داد. چنانکه بیان کرده‌ام درباره به قتل رسیدن لیکرام سه الهام است: اول فرشتۀ خونی بر من ظاهر گشت و از من پرسید که لیکرام کجاست. دوم همین الهام یعنی عجل جسد له خوار. له نصب و عذاب یعنی لیکرام گوسالۀ سامری است و بسان گوسالۀ سامری تکه تکه خواهد شد و سوم آن شعری است که خداوند متعال بر من القا نمود و قبل از وقت یعنی پنج سال قبل از مرگ لیکرام به چاپ رسید، آن شعر این است:

الا ای نادان و بیراه بترس از تیغ بران محمد

یعنی ای لیکرام چرا به حضرت محمد دشنام می‌دهی، چرا از شمشیر آن‌حضرت نمی‌ترسی که تو را تکه تکه خواهد کرد. اکنون ما

---

[1] این سوال فرشۀ خونی به این امر اشاره داشت که لیکرام کشته خواهد شد. [مؤلف]

تمام آن ابیات را در اینجا نقل می‌کنیم که در آن این شعر الهامی مسطور است و زیر آن عکس جنازۀ لیکرام پیشاوری را می‌دهیم که خود آریایی‌ها چاپ کرده‌اند. ما برای این حالت آن لیکرام بدبخت متاسفیم که چند روز به فحاشی و اهانت به اسلام پرداخت و جوانمرگ شد. وی حدود دو ماه در قادیان نزد ما مانده بود و قبلاً طبعش اینگونه نبود، امّا، مردم شرور طبعش را خراب کردند. وی با خواهش بسیار و تمنا اظهار نموده بود که اگر پی برد که اسلام دینی است که در آن نشانه‌های خداوند متعال به ظهور می‌رسند و امور غیبی آشکار می‌شوند، به اسلام خواهد گروید. امّا، بعضی مردم شرور و نالایق قادیان دلش را فاسد نمودند و دربارۀ من نیز سخنان دروغین به وی گفتند تا از همنشینی با من متنفر گردد. در اثر این همنشینان بد، وی روز به روز رو به وخامت گذاشت. امّا، تا جایی که من در نظر دارم در اوایل، وی چنین حالت بدی نداشت؛ تنها جوشش دینی داشت که هر اهل دین حق دارد که داشته باشد و با پایبندی به حق و انصاف در حق دین خود بحث کند. وی یکبار یک سال قبل از کشته شدن خود در مسجد کوچک ایستگاه لاهور با من دیدن کرد. من داشتم وضو می‌گرفتم که او سلام کرد و چند دقیقه منتظر ماند و سپس رفت. افسوس که آنگاه به سبب نماز نتوانستم با او صحبت کنم و خیلی متاسفم که هندوهای قادیان نگذاشتند که او که به سخنان من گوش دهد و تنها از روی افترا او را علیه من شوراندند. من به یقین می‌دانم که خون او به گردن اینان است. وی در طبع خود باوجود این قدر جوشش، سادگی نیز داشت. به همین دلیل بدون تفتیش و تفحص

تحت تاثیر سخنان قرار می‌گرفت و به همین خاطر خداوند متعال او را به گوساله مشابهت داد. به هر حال ما از مرگ ناگهانی‌اش نمی‌توانیم ابراز تاسف نکنیم، امّا، چه می‌توان کرد؛ آنچه از طرف خداوند متعال مقدر بود، به حتم باید به وقوع می‌پیوست. ما همراه با این اشعار که در ذیل می‌نویسیم، عکس پندت لیکرام را نیز نشان می‌دهیم که آریاییها چاپ کرده‌اند. این تصویر مال زمانی است که وی در حالت مقتول روی رختخواب گذاشته شده بود و جماعت کثیری همراه او بودند. این عکس را در این رساله بدین دلیل چاپ کرده‌ایم که تا اگر ممکن باشد دیگران از حالتش عبرت بگیرند و در مناظره‌های دینی طرقی را انتخاب نکنند که مورد پسند خدا نیست. خداوند متعال به خوبی می‌داند که من هیچ کینه‌ای نسبت به کسی ندارم؛ اگرچه در ارتباط با لیکرام از این موضوع خوشحالم که پیشگویی خداوند متعال به حقیقت پیوسته است، امّا، از طرف دیگر غمگین نیز هستم که وی در حال جوانی مرد. چنانچه او به سوی من رجوع می‌کرد، برای وی دعا می‌کردم تا این بلا از وی دور شود و حتی لازم نبود که برای دور کردن بلا مسلمان بشود، بلکه تنها این امر ضروری بود که از فحاشی و دشنام‌گویی فاصله بگیرد. این ظلم صریح از سوی او بود که پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم را بدون علم کامل و وسعت اطلاعات، دروغگو و مفتری می‌خواند و به کلیهٔ پیامبران دیگر علیه السلام نیز دشنام می‌داد. آن پیامبر برگزیدهٔ خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی مبعوث شد که تمام عرب، فارس، شام، روم و تمام بلاد اروپا گرفتار مخلوق پرستی بودند و مطابق اعتراف پندت دیانند در آن زمان

حتی دین آریه نیز غرق در بت‌پرستی بود و در هیچ بخش از زمین توحید استوار نمانده بود. این پیامبر پس از ظهور خود، توحید را دوباره استوار نمود و در روی زمین سکه جلال و عظمت خداوند متعال را محکم کرد و با هزاران نشانه و معجزه حقانیت خود را به نمایش گذاشت و معجزاتش تاکنون نیز به ظهور می‌رسند. بنابراین، آیا این شرافت و روش متمدنانه بود که به چنین پیامبر عظیم الشأنی صلی الله علیه و آله و سلم که جلال خدا را در دنیا ظاهر کرد و بت‌پرستی را نابود ساخت و از سر نو توحید را استوار نمود، با دشنامگویی یاد کند؟ و هیچگاه بس هم نکند، بلکه در بازارها (هم) دشنام دهد؟ در مجامع عمومی بد و بیراه بگوید؟ در هر کوچه و خیابان ناسزا بگوید؟ خدا در خشم خود صبور است و بی‌نهایت کریم و رحیم است، امّا، سرانجام، سرکش و بی‌حیا را مواخذه می‌کند و برخوردش با این قبیل افراد در آخرت هنوز امری مخفی است. به چنین مذهبی به یقین می‌توان از طرف خدا قرار داد که نشانه‌های زندهٔ خدای حی را به نمایش می‌گذارد. اگرچه انسان می‌تواند از هر تعلیم عالی نقل کند، امّا، هرگز به نقل از نشانه‌های خداوند متعال نمی‌تواند نشانه‌ای را بنمایاند. از روی این معیار، امروز هیچ دینی بجز دین اسلام دین زنده نیست. امّا، باوجود این نمی‌توانیم بگوییم که پیشوایان هندوها و اوتار دروغگو و حیله‌گر بودند. العیاذبالله ما به آنها دشنام نمی‌دهیم، بلکه خداوند متعال به ما این تعلیم را داده است که هیچ قریه و مُلکی وجود ندارد که خداوند متعال در آن پیامبری مبعوث نکرده باشد؛ کما

می‌فرماید: وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ[1] یعنی هیچ امتی نگذشته که در آنها هیچ پیامبر خدا نیامده باشد. ما نمی‌توانیم این عقیده را بفهمیم که باوجود این که همهٔ بلاد وسیع و اقالیم محتاج هدایت خدایند و همه بنده اویند، باز از قدیم خداوند متعال تنها با دین آریه رابطه داشت و سایر اقوام دیگر از این رابطه مستقیم محروم ماندند؛ قانون فعلی و عملی خداوند متعال را نیز برخلاف این عقیده می‌یابیم. او در کشورهای دیگر همچنان با وحی و الهام خود از هستی خود مطلع می‌سازد. نمی‌توان نسبت به خدا گفت که او طرفدار بعضی بندگان است. هر کسی که با دل و جان به سوی او رجوع کند، وی نیز به سوی او با رحمت خود رجوع می‌کند؛ فرقی نمی‌کند که رجوع کننده هندی باشد یا عربی؛ او هیچ کسی را نابود نمی‌کند. رحمتش عام است و محدود به کشور خاصی نیست. ما می‌بینیم که به طور مادی نیز نعمتهای خداوند متعال همه جا وجود دارند. چنانکه اتباع دین آریه آب دارند، هر کشور نیز آب دارد و چنانکه نزد پیروان دین آریه مواد غذایی است، هر کشور هم دارای مواد غذایی است. بنابراین وقتی خداوند متعال در فیضان مادی هم بین هیچ قوم و کشوری فرق نگذاشته است، چطور می‌توان درک کرد که او در معنویت و روحانیت فرق گذاشته است. همه انسانها، بندگان اویند، اعم از سیاه‌پوست و سفیدپوست و هندی و عربی. پس این خدا با صفات غیرمحدود

---

[1] فاطر: ۲۵

نمی‌تواند در دایره‌ای محدود شود و محدود کردن او جهل و کوته‌بینی است.

حال ما آن ابیاتی را نقل می‌کنیم که در آن درباره کشته شدن لیکرام پیشگویی شده است. چنانکه قبلاً نوشتیم، این ابیات پنج سال قبل از کشته شدن او چاپ شده و در سراسر پنجاب و هند متنشر شده‌اند. در پایان این ابیات عکس جنازۀ لیکرام قرار دارد:

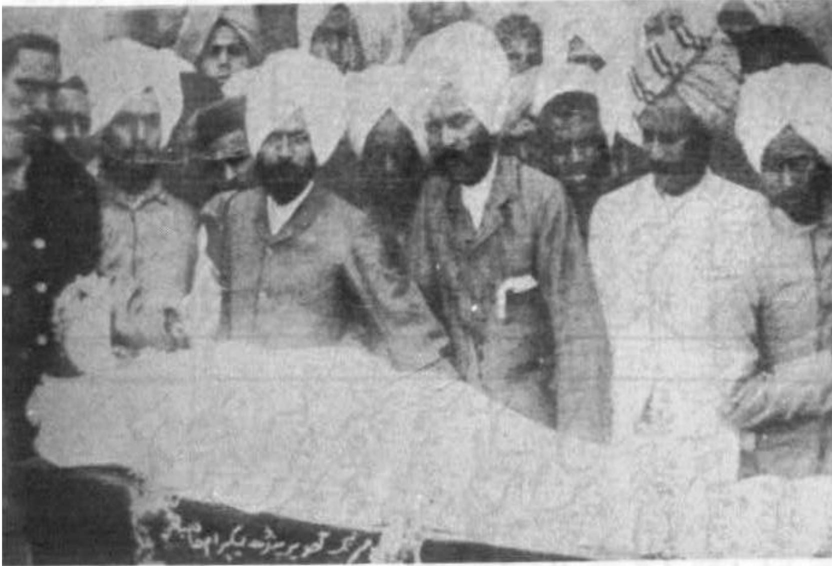
اشعار

عجب نوریست در جان محمد	عجب لعلیست در کان محمد
ز ظلمت‌ها دلی آنگه شود صاف	که گردد از محبان محمد
عجب دارم دل آن ناکسان را	که رو تابند از خوان محمد
ندانم هیچ نفسی در دو عالم	که دارد شوکت و شان محمد
خدا زان سینه بیزارست صد بار	که هست از کینه داران محمد
خدا خود سوزد آن کرم دنی را	که باشد از عدوان محمد
اگرخواهی‌نجات از مستی نفس	بیا در ذیل مستان محمد
اگر خواهی که حق گوید ثنایت	بشو از دل ثناخوان محمد
اگر خواهی‌دلیلی عاشقش باش	محمد هست برهان محمد
سری دارم فدای خاک احمد	دلم هر وقت قربان محمد
به گیسوی رسول الله که هستم	نثار روی تابان محمد
درین‌ره گر کشندم و ار بسوزند	نتابم رو ز ایوان محمد
به کار دین نترسم از جهانی	که رنگ ایمان محمد
بسی سهل است از دنیا بریدن	به یاد حسن و احسان محمد
فدا شد در رهش هر ذرۀ من	که دیدم حسن پنهان محمد

دگر استاد را نامی ندانم — که خواندم در دبستان محمد
به دیگر دلبری کاری ندارم — که هستم کشتهٔ آن محمد
مرا آن گوشهٔ چشمی بباید — نخواهم جز گلستان محمد
دل زارم به پهلویم مجویید — که بستیمش به دامان محمد
من‌آن‌خوش‌مرغ‌ازمرغان قدسم — که دارد جا به بستان محمد
تو جان ما منور کردی از عشق — فدایت جانم ای جان محمد
دریغا گر دهم صدجان‌درین راه — نباشد نیز شایان محمد
چه هیبت‌ها بدادنداین جوان را — که ناید کس به می‌دان محمد
ره مولی که گم کردند مردم — بجو در آل و اعوان محمد
الا ای دشمن نادان و بیراه — بترس از تیغ برّان محمد
الا ای منکر شأن محمد — هم از نور نمایان محمد
کرامت‌گرچه بی‌نام‌ونشان است — بیا بنگر ز غلمان محمد[1]

---

[1] لیکرام بارها برای من نوشته بود که می‌خواهم کرامتی را ببینم و در کتب خود نیز مکرراً بیان کرده بود که به من کرامتی نشان بده، اما خداوند متعال که حکیم است به هر کسی مناسب حالش کرامتی می‌نمایاند. زبان لیکرام چون در دشنام دادن به پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بسان چاقو کار می‌کرد و وی با زبان خود دل هزاران نفر را زخمی نموده بود، لذا خداوند متعال نیز برای او نشانهٔ چاقو به نمایش گذاشت و زشتگویی او (به شکل) چاقویی مجسم گشت و در درون او داخل شد و رودههایش را تکه تکه کرد. همین نشانهٔ قهری خداوند متعال است، هر کسی که توان شنیدن دارد بشنود. هنگامی که زنده بود، این مطلب را نیز می‌گفت که من کرامت را مادامی که ستاره‌ای از آسمان به زمین نیفتد، هیچگاه قبول نخواهم کرد. پس چون وی خود را ستارهٔ قوم آریه



«۱۲۶» **نشانهٔ صد و بیست و ششم:** در لودهیانه فردی به نام میر عباس علی بود که با من بیعت کرده بود و تا چند سال در اخلاص آنچنان پیشرفت کرد که دربارهٔ آن حالتش، در آن روزها یکبار الهام شد: اصلها ثابت و فرعها فی السماء. از این الهام منظور فقط این بود که در آن زمان وی راسخ الاعتقاد بود و مطابق آن، عمل می‌کرد و بجز ذکر من هیچ ذکر و وردی نداشت. هر نامه‌ام را بی‌نهایت متبرک دانسته، شخصاً آن را نقل می‌کرد و به مردم وعظ و نصیحت می‌داد. اگر نان خشک اضافی در سفرهٔ من پیدا می‌کرد، آن را متبرک دانسته

می‌دانست و ملّتش نیز وی را ستاره تلقی می‌کردند لذا آن ستاره افتاد و افتادن آن برای آریاییها بسیار سخت گشت و در اثر آن در خانهٔ هر یک از آنان عزا و ماتم شروع شد. [مؤلف]

و می‌خورد. اول از همه، او از لودهیانه به قادیان آمده بود. بعداً یکبار به من خداوند متعال نشان داد که عباس علی می‌لغزد و مرتد می‌شود. وی این نامه‌ام را نیز در ملفوظاتم مندرج نمود. سپس وقتی با من ملاقات کرد، به من گفت که من از آن مکاشفه‌ای که دربارهٔ من دیدید، بسیار متعجب شدم، چراکه من حتی آماده‌ام جانم را هم برای شما فدا کنم. پاسخ دادم که آنچه برای شما مقدر گردیده است، به حتم روی خواهد داد. پس از آن، وقتی آن زمانه فرا رسید که من ادعای مسیح موعود کردم، این ادعا بر وی گران آمد. اول در دل اضطراب پیدا کرد و سپس به هنگام مناظره‌ام با مولوی ابو سعید محمد حسین در لودهیانه، به وی همنشینی با مخالفان میسر گشت و نوشتهٔ تقدیر روی داد و وی علناً مرتد شد و چنان مرتد شد که آن اطمینان قلبی و نورانیت چهره، همه را از دست داد و تاریکی ارتداد بر او پدیدار گشت. پس از ارتداد روزی در منزل پیر افتخار احمد در لودهیانه به دیدنم آمد و گفت: من و شما می‌توانیم در یک اتاق خودمان را حبس کنیم، سپس هر کسی که دروغگوست خواهد مرد. گفتم: جناب میر چه نیازی به این آزمایش‌های خلاف شریعت است. هیچ پیامبری خدا را نیازموده است. خداوند متعال من و شما را نگاه می‌کند و قادر است که خود دروغگو را جلوی راستگو هلاک کند و نشانه‌های خداوند متعال بسان باران می‌بارد. چنانچه طالب صادقید با من به قادیان بیایید. پاسخ داد که همسرم بیمار است، نمی‌توانم بیایم یا شاید این پاسخ را داده بود که در جایی رفته است؛ اکنون پاسخش را خوب به خاطر ندارم. به هر حال به وی گفتم: حال، منتظر داوری خدا بمان. سپس وی در

همان سال فوت کرد و هیچ نیازی به حبس کردن خود به اتاقی پیش نیامد. پس این مقام عبرت است که عاقبت انجام عباس علی چه شد. وی پس از این همه پیشرفت، یکباره در چالهٔ انحطاط و زوال افتاد. از حالات او مشاهده شده است که چنانچه درباره کسی الهام خوشنودی القا شود، گاهی اوقات آن خوشنودی نیز تا وقت خاص و معین می‌باشد[1] یعنی وابسته به مادامی است که وی کارهای خوشنودی انجام دهد. کمااینکه در قرآن شریف خداوند متعال در جاهای عدیده بر کفار خشم خود را اعلام می‌دارد و هنگامی که کسی از آنها مومن می‌شود، فوری آن خشم تبدیل به رحمت می‌گردد و همین‌طور گاهی اوقات رحمت خدا به خشم و قهر الهی تبدیل می‌شود. به همین دلیل در حدیث آمده است که فردی اعمال بهشتیان انجام می‌دهد تا اینکه بین او و بهشت فاصلهٔ یک بالشت باقی می‌ماند، امّا، در قضا و قدر وی جهنمی می‌باشد و سرانجام کاری می‌کند یا اعتقادی اتخاذ می‌کند که به دلیل آن، به جهنم افکنده می‌شود. همین طور فردی بهشتی است، امّا، اعمال جهنمیان را انجام می‌دهد و آنقدر ادامه می‌دهد که بین او و جهنم فاصله تنها یک بالشت باقی می‌ماند و عاقبت تقدیر استیلا می‌یابد و وی اعمال نیک پیشه می‌کند و در همان حالت می‌میرد و وارد بهشت می‌شود. سند تحقق این پیشگویی چیزی است که هیچ

---

[1] به همین دلیل خداوند متعال در هر نماز این دعا را تعلیم داده است [و فرض نموده است که بدون آن، نماز نمی‌تواند قبول شود] که غیرالمغضوب علیهم یعنی مبادا که ما پس از منعم علیه گشتن، مغضوب علیه بگردیم. بنابراین، همیشه از بی‌نیازی خداوند متعال باید ترسید. [مؤلف]

کسی نمی‌تواند آن را انکار کند و آن این است که آن کتابی که در آن میر عباس علی با دست خود این پیشگویی‌ام را نوشته است، تاکنون وجود دارد. من پس از وفاتش وی را در خواب دیدم که لباس سیاه بر تن داشت [از سر تا پا سیاه] و از من حدوداً به فاصله صد قدم ایستاده است و از من به شکل کمک چیزی می‌طلبد. من پاسخ دادم که اکنون دیگر وقتش گذشته است. حال بین من و تو فاصلۀ زیادی وجود دارد و تو نمی‌توانی به من برسی.

«۱۲۷» **نشانۀ صد و بیست و هفتم:** فردی به نام سهج رام در دفتر شهردار امرتسر مدیر بود و قبل از آنجا در ناحیه سیالکوت معاون قاضی بود. وی با من بحث‌های دینی می‌کرد و نسبت به دین اسلام در طبع خویش کینه‌ای داشت. چنین شد که برادر بزرگم امتحان شهرداری داد و در آن موفق هم شد، امّا، هنوز در منزل در قادیان امیدوار به استخدام خود بود. یکبار من در طبقۀ اول منزلم داشتم قرآن شریف می‌خواندم، وقتی می‌خواستم ورق بزنم که حالت مکاشفه‌ای بر من استیلا یافت و دیدم که سهج رام لباس سیاه بر تن دارد و بسان انسان متواضعی جلوی من ایستاده است و می‌گوید که کاری کنید که خدا به من رحم کند. به وی گفتم که اکنون دیگر وقت رحم نیست و همزمان خداوند متعال در دلم القا نمود که همین الان این فرد فوت کرده است. من دربارۀ آن چیزی نمی‌دانستم. سپس پایین آمدم. نزد برادرم شش- هفت نفر نشسته بودند و درباره استخدام شدنش صحبت می‌کردند. من به آنها گفتم که اگر پندت سهمراج فوت کند، آن سمت نیز برای تو خوب است. همه با شنیدن سخنم قهقهه

زدند و خندیدند و گفتند که چطور انسان تندرست و سلامت را مرده قرار می‌دهی! در روز دوم یا سوم خبر آمد که سهج راج همزمان با مکاشفه‌ام در اثر مرگ ناگهانی از دنیا رحلت کرده است.

«۱۲۸» **نشانه صد و بیست و هشتم:** در ۱۱ فوریه ۱۹۰۶ دربارهٔ بنگال پیشگویی کرده بودم [ترجمهٔ آن این است] که ”قبلا دستوری دربارهٔ بنگال داده شده بود، اکنون دلجویی آنها به عمل خواهد آمد“ شرح این وحی، این است که چنانکه همه می‌دانند که دولت دربارهٔ تقسیم بنگال دستور داده بود و این دستور آنقدر اهل بنگال را ناراحت کرد که گویی در خانه‌هایشان ماتم بپا شده بود و آنها بسیار تلاش کردند که بنگال تقسیم نشود؛ امّا، تلاششان بی‌نتیجه ماند. بلکه برخلاف آن، این اتفاق افتاد که افسران دولت، این غوغا و سروصدایشان را نپسندیدند و در عکس العمل کارهایی را انجام دادند که لزومی به شرح آن نیست. علی الخصوص معاون استاندار ”فلر“ را اهل بنگال فرشتهٔ مرگ می‌پنداشتند. به هر حال در آن روزها اهل بنگال از دست افسران دولت مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و از مدیریت آقای فلر جانشان به لب رسیده بود. در آن شرایط به من این الهام مزبور القا شد، یعنی این که قبلاً درباره بنگال دستور داده شده بود و اکنون از اهل بنگال دلجویی به عمل خواهد آمد. من این پیشگویی را در همان روزها منتشر نمودم. این پیشگویی اینطور به تحقق رسید که معاون استاندار، آقای فلر که از او اهل بنگال به شدت به ستوه آمده بودند و به شدت شاکی بودند، یکباره استعفا داد. آن اسناد که در آن علت استعفایش نوشته بود چاپ نشده است، امّا، از استعفای آقای فلر اهل

بنگال بی‌نهایت شاد و خوشحال شدند. روزنامه‌های بنگال بیشتر از همه، شاهد بر این امرند که اهل بنگال در کناره‌گیری فلر دلجویی خود را احساس کردند و پس از استعفا دادن فلر، برگزاری همایش‌های شادی و خوشحالی عمومی در اهل بنگال بر این امر شهادت می‌دهد که به سبب کناره‌گیری فلر، دلجویی‌شان به عمل آمد و آنها رفتن فلر را لطف بزرگ دولت بر خود تلقی کردند. به هر حال، دولت هدف خود از استعفای فلر را پوشیده نگهداشت، امّا، آن هدف از شادی بی‌نهایت و خوشحالی اهل بنگال آشکار می‌شود. چه سندی بزرگتر از این بر تحقق یافتن این پیشگویی است که اهل بنگال دلجویی خود را خودشان اعتراف کردند و از دولت بی‌نهایت سپاسگزاری به جای آوردند. این پیشگویی من تنها در مجله‌ام ریویو آف ریلیجنز منتشر نشده بود، بلکه بسیاری از روزنامه‌های پنجاب هم آن را چاپ کرده بودند؛ حتی بعضی روزنامه‌های معروف اهل بنگال نیز این پیشگویی را چاپ کرده بودند.

دلیلی دیگر بر این امر که این پیشگویی محقق شده است این است که روزنامه انگلیسی ”امرت بازار پترکا“ که معروفترین روزنامۀ بنگال است، جمله‌ای می‌نویسد که آن را روزنامه سول ایند ملتری گزت لاهور در ۲۲ اوت ۱۹۰۶ نقل کرده است. آن جمله این است: ”گمان غالب این است که جانشین فلر [یعنی معاون استاندار جدید] سیاست دلجویی از ما را پیشه خواهد کرد و در این شکی نیست که این سیاست کاملاً مطابق خواستۀ ماست.“

از جملهٔ روزنامهٔ نامبرده نیز عیان است که اهل بنگال اطمینان خود را ابراز نمودند که معاون استاندار جدید به حتم وظیفه خواهد داشت که از ایشان دلجویی کند. بنابراین، روزنامهٔ نامبرده نیز بر تحقق یافتن این پیشگویی شاهد است.

سپس در پایان درباره تحقق یافتن این پیشگویی دلیلی زبردست دیگر می‌نویسیم که افسر انگلیسی که پنجاه سال سمت بزرگی در دولت داشت در روزنامهٔ سول ایند ملتری گزت لاهور چاپ مورخ ۲۴ اوت ۱۹۰۶ در اثنای مقالهٔ طولانی با این موضوع که استعفای سر فلر کاملاً مطابق میل اهل بنگال است، می‌نویسد: ”در این شکی نیست که به جانشین فلر [از سوی افسران بالا] دستور داده شده است که با فتنه‌جویان اهل بنگال با دلجویی و مهربانی رفتار نماید و وی این دستور را پذیرفته است.“ اکنون ببینید که این پیشگویی چقدر به روشنی به حقیقت پیوسته است. خداوند متعال هر روز نشانه‌های تازهٔ خود را می‌نماید. افسوس! چقدر دلها غافلند که باز قبول نمی‌کنند. ما از این نشانه‌های متواتر چنان پر از یقین و اطمینان گشته‌ایم که دریا پر از آب می‌باشد؛ امّا، افسوس به مخالفان از این آب زلال قطره‌ای هم نصیب نشده است. چقدر این بدبختی بزرگی است!

هیچ قومی نمانده است که در آن نشانه‌هایم به ظهور نرسیده باشند و هیچ فرقه‌ای نیست که شاهد نشانه‌هایم نباشد. چنانچه بگوییم که صد میلیون نفر شاهد نشانه‌هایم هستند، هیچ اغراق نکرده‌ایم، امّا، برای حال مخالفان بسی متاسفم که آنها هیچ بهره‌ای نبردند. اگر این نشانه‌ها که به آنها نشان داده شدند، در زمان حضرت عیسی علیه

السلام به یهود نشان داده می‌شدند، آنها مصداق ضربت علیهم الذلة نمی‌گشتند. چنانچه قوم لوط این نشانه‌ها را می‌دیدند، در اثر زلزلۀ شدیدی زیر زمین هلاک نمی‌شدند. امّا، افسوس بر این دلها که ثابت شده از سنگ نیز سخت‌ترند، تاریکی دلهایشان بیشتر از هر نوع تاریکی گشت. حقیقت امر این است که همان‌طور که روزگار در تمام اسباب دنیوی پیشرفت کرده است، در کفر و بی‌ایمانی نیز ارتقا یافته است. بنابراین، این کفر پیشرفته نشانگر این است که عذاب معمولی بر آنها نازل نشود، بلکه عذابی نازل شود که از آغاز آفرینشِ دنیا، هیچگاه نازل نشده باشد. به هر حال ما هزاران هزار شکر و سپاس خداوند متعال را به جای می‌آوریم که نوری را که مخالفان قبول نکردند و کور ماندند، موجب ازدیاد بصیرت و معرفت‌ما قرار داد.

شربنا من عیون الله ماءا　　　بوحی مُشرق حتی روینا

ما از چشمه‌های خدا آنقدر آب نوشیدیم که سیر گشتیم و این آبِ وحی روشن است.

رأینا من جلال الله شمسا　　　فامنا و صدقنا یقینا

ما آفتاب بزرگی خداوند متعال را دیدیم و ایمان آوردیم و با یقین و اطمینان آن را تصدیق نمودیم.

تجلت من آی فی قطیعی　　　و اخری فی عشایر کافرینا

نوعی از نشانه‌هایش در جماعتم به وقوع پیوستند و نوعی دیگر در گروه کافران به ظهور رسیدند.

«۱۲۹» **نشانۀ صد و بیست و نهم:** مولوی رسل بابا که بیهوده در مقابل من رسالۀ حیات المسیح را نگاشته بود و همیشه می‌گفت که چنانچه این طاعون نشانۀ صداقت مسیح موعود است، پس چرا به من حمله نمی‌کند؟ عاقبت از طاعون هلاک شد. از روزهای بیماری طاعونش در روز جمعه به من الهام شد: یموت قبل یومی هذا یعنی وی یک روز قبل از جمعۀ آینده خواهد مرد. و مطابق پیشگویی قبل از جمعه آینده در ۸ دسامبر ۱۹۰۲ بامداد ساعت پنج و نیم از این جهان فانی رحلت نمود. این الهامم قبل از مرگش منتشر شده بود و آن را در روزنامه الحکم نیز چاپ کرده بودم. سپس همزمان با مرگش به من این الهام نیز القا شد: سلام علیک یا ابراهیم. سلام علی امرک. صرت فائزا یعنی ای ابراهیم بر تو سلام باد تو پیروز شدی.

«۱۳۰» **صد و سی‌ام:** من در رسالۀ **انجام آتم** خود اسامی آخوندهای مخالف را بردم و آنها را به مباهله دعوت کردم. در صفحه ۶۶ از رساله نامبرده این را نوشته بودم که "چنانچه احدی از این آخوندهای مخالف مباهله کند، دعا خواهم کرد که یکی از آنها کور گردد و یکی فلج و یکی دیوانه شود و یکی به سبب گزیدن مار بمیرد و یکی ناگهان بمیرد و یکی آبرویش به باد رود و یکی ضرر مالی ببیند." اگرچه تمام آخوندهای مخالف مثل مرد میدان برای مباهله آماده نشدند، امّا، در غیاب من به دشنام دادن و تکذیب نمودن ادامه دادند. یکی از آنها رشید احمد گنگوهی نه تنها دربارۀ من لعنت الله علی الکاذبین گفت بلکه در یکی از اعلامیه‌های خود مرا شیطان نام نهاد. نتیجه‌اش این شد که از تمام آخوندهای مخالف من که تعدادشان

پنجاه و دو نفر بود، تنها بیست نفر زنده مانده‌اند و آنها نیز در بلایی گرفتارند و کسانی که گرفتار بلایی نیستند، مرده‌اند. مولوی رشید احمد همان‌طور که در دعای مباهله بود، کور گشت و سپس در اثر گزیدن مار مرد؛ مولوی شاه دین دیوانه گشت؛ مولوی غلام دستگیر از خود با مباهلهٔ خود مرد و کسانی که زنده هستند، هیچ کسی از آنها، از بلاهای مزبور مصون نمانده است، در حالی که آنها هنوز به طور مسنون مباهله نکرده بودند.

«۱۳۱» **نشانهٔ صد و سی و یکم:** خوانندگان در این رسالهٔ من خواهند خواند که یکبار من درباره بسمبرداس، برادر شرمپت تاجر پیشگویی کرده بودم که در دادگاه کیفری تبرئه نخواهد شد، امّا، حکم حبسش، نصف خواهدشد. پس از آن چنین اتفاق افتاد که وقتی بسمبرداس مطابق خبری که در پیشگویی داده بودم، نصف حبس خود را سپری نموده آزاد گشت، اهالی او سخنی خلاف واقع شایع کردند که بسمبرداس تبرئه شده است. شب هنگام بود و من در مسجد خود برای نماز خواندن رفته بودم که فردی به نام علی محمد ملا، ساکن قادیان، به مسجد آمد و تعریف کرد که بسمبرداس تبرئه شده است و در بازار به وی تبریک و تهنیت گفته می‌شود. من با شنیدن این خبر بسی ناراحت شدم و در دلم بیقراری و بی‌تابی ایجاد شد که هندوان متعصب به سبب این اتفاق، به من حمله خواهند کرد که تو این خبر را داده بودی که بسمبرداس تبرئه نخواهد شد؛ اکنون ببین او تبرئه شده است. به سبب این غم و اندوه یک رکعت نماز بسان نماز یک سال گشت و هنگامی که پس از رکعت به سجده رفتم و اضطرابم به

منتها رسید. خداوند متعال با صدای بلند به من خطاب نمود که لا تخف. انک انت الاعلی یعنی هیچ مترس، همانا تو غالب هستی. سپس من منتظر شدم که این پیشگویی چطور محقق می‌شود، امّا، هیچ نشانه‌ای به ظهور نرسید. من مکرراً از شرمپت سوال می‌کردم که آیا این حقیقت دارد که بسمبرداس تبرئه شده است؟ وی همین پاسخ را می‌داد که بله، وی در واقع تبرئه شده است و مرا چه نیازی به دروغگویی است. در آن روستا از هر کسی که سوال می‌کردم، همین پاسخ را می‌داد که ما هم شنیده‌ایم که وی تبرئه شده است. اینطور تقریباً شش ماه گذشت و مردم شرور چنانکه از قدیم عادت دارند استهزا و تمسخر می‌کردند، امّا، شرمپت هیچ تمسخر و استهزا نکرد و از این رفتارش متوجه شدم که این بار وی با شرافت و نجابت با من رفتار کرده است، امّا، باز من جلوی او نادم می‌شدم چون با تاکید شدیدی به وی به تبرئه نشدن برادرش خبر داده بودم و اکنون این شرایط پیش آمده بود. امّا، باز به خداوند متعال ایمان محکم و راسخی داشتم و اطمینان داشتم که خدا قدرت خود را نشان خواهد داد و ممکن است که وی پس از تبرئه شدن باز دستگیر شود. امّا، من از این خبر نداشتم که این خبر تبرئه شدنش کلاً ساختگی و جعلی بود. سپس این‌طور اتفاق افتاد که بامداد ساعت هشت قاضی دادگاه بتاله که هدایت علی نام داشت و ذکرش قبلاً هم شده است، برای سرکشی به قادیان آمد، چون قادیان تابع دادگاه بتاله است. وی به منزل ما آمد و هنوز از اسب خود پایین نیامده بود که بعضی هندوها چنانکه رسم دارند برای سلام کردن او به سمت او رفتند. یکی از این هندوها نیز

بسمبرداس بود. قاضی با دیدن بسمبرداس به وی گفت که ما از این خوشحالیم که تو از حبس رهایی یافتی، امّا، افسوس که تبرئه نشدی. من به محض شنیدن این سخن سجدهٔ شکر به جای آوردم و فوری شرمپت را فراخواندم و پرسیدم که چرا تو تا این مدت طولانی به ما دروغ گفتی که بسمبرداس تبرئه شده است و با این کار ناحق، مرا آزار دادی؟ وی پاسخ داد که از سر اضطرار ناچاراً دروغ گفتم و آن ناچاری این است که قوم ما به هنگام امور ازدواج دربارهٔ مسایل کوچک هم اعتراض می‌کنند و اگر کردار زشت ثابت شود، در آن صورت کسی دختر نمی‌دهد. به سبب این اضطرار خلاف واقعیت می‌گفتم و امر خلاف حقیقت را شهرت دادم.

«۱۳۲» **نشانهٔ صد و سی و دوم:** من قبلاً نوشته‌ام که به هنگام زلزله‌ای که در ۴ آوریل ۱۹۰۵ روی داد، ما با تمام اهل و عیال به باغ نقل مکان کرده بودیم و برای خواب، میدان زمین‌مان را که پنج‌هزار ظرفیت نفر داشت، انتخاب کردیم و در آن دو خیمه زدیم و اطراف آن دیواری ساختیم، امّا، باز خطر دزدان وجود داشت، چراکه آنجا جنگل بود و در بعضی روستاهای نزدیک، چند دزد مشهور زندگی می‌کردند که چندین بار کیفر هم دیده بودند. یکبار در شب در عالم خواب دیدم که برای نگهبانی سرکشی می‌کنم و چند قدم راه رفتم که شخصی را دیدم. وی به من گفت که جلوتر از اینجا فرشتگان نگهبانی می‌کنند، یعنی نیازی به نگهبانی تو نیست و در نزدیک آرامگاه تو فرشتگان نگهبانی می‌دهند. پس از آن الهام شد: ”امن است در مقام محبت سرای ما.“ پس از چند روز، این اتفاق افتاد که فردی از روستای اطراف

ما به نام بشن سنگ که دزد سرشناسی بود، با قصد دزدی به باغ ما آمد. آخر شب بود، امّا، وی فرصت دزدی پیدا نکرد و در مزرعهٔ پیاز نشست و پیازهای زیادی را کند و خرمن ساخت. کسی او را دید. وی آنقدر قوی هیکل بود که ده نفر هم نمی‌توانستند او را دستگیر کنند؛ به هر حال از آنجا فرار کرد. امّا، پیشگویی خداوند متعال او را از قضا دستگیر کرده بود، لذا به هنگام دویدن پایش در چاله‌ای افتاد و زمین خورد و باز خود را جمع و جور کرد و بلند شد امّا، در این اثنا مردم به وی رسیدند و اینطور سردار بشن سنگ باوجود تلاش فراوان خود دستگیر شد و دادگاه نیز فوری او را کیفر داد. علاوه بر این، از منزل سکونت ما در باغ که در روز در آنجا درنگ می‌کردیم، ماری بزرگ درآمد که خطرناک و بسیار دراز بود. آن مار نیز بسان دزد به کیفر خود رسید و اینطور محافظت فرشتگان را به چشم خود دیدیم.[۱]

«۱۳۳» **نشانهٔ صد و سی و سوم:** من انگلیسی اصلاً بلد نیستم. باز خداوند متعال بعضی پیشگویی‌ها را به طور موهبت به زبان انگلیسی به من عطا کرد. چنانکه در براهین احمدیه در صفحه ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴ و ۵۲۲ این پیشگویی مسطور است و بر آن بیست و پنج سال گذشته است:

I love you. I am with you. Yes I am happy. Life of pain. I shall help you. I can, what I will do, We can, what we will do. God is coming by His army. He is

[۱] شاهد این پیشگویی مفتی محمد صادق، مولوی محمد علی ایم ای، و تمام افراد جماعتند که در باغ همراه ما بودند. [مؤلف]

with you to kill enemy. The days shall come when God shall help you. Glory to the Lord. God Maker of earth and heaven.[1]

ترجمه: من تو را دوست دارم. من به همراه تو هستم. آری، من خوشحالم. زندگی پر از آزار [حیات فعلی تو پر از مصایب و مشکلات است] من به تو کمک خواهم کرد. هرچه بخواهم می‌توانم انجام دهم. ما هر چه بخواهیم انجام خواهیم داد. خدا با لشکری به سوی تو می‌آید. او برای هلاک نمودن دشمن همراه توست. آن روزها نزدیک است که خدا به یاری تو خواهد آمد. خدای ذوالجلال، خالقِ زمین و آسمان.

این آن پیشگویی است که خدای واحد و لاشریک به زبان انگلیسی نازل کرد در حالی که انگلیسی نمی‌توانم بخوانم و از آن به کلی ناآشنا هستم؛ امّا، خداوند متعال خواست که وعده‌های آیندۀ خود را در تمام زبانهای مشهور پخش کند. خداوند متعال در این پیشگویی ابراز می‌دارد که وضعیت فعلی را که پر از مشکلات و مصایب است، ازبین می‌برم و به تو کمک می‌کنم و با لشکری نزد تو می‌آیم و دشمن را هلاک می‌نمایم. اغلب بخش‌های این پیشگویی به حقیقت پیوسته

---

[1] چون این الهام به زبانی دیگر است و در نزول الهام سرعت وجود دارد لذا ممکن است که در ادای برخی کلمات فرق وجود داشته باشد. این نیز مشاهده می‌شود که در برخی جاها خداوند متعال پایبند به محاورۀ انسانی نمی‌باشد یا محاورۀ متروک روزگار دیگر را اختیار می‌کند. این امر نیز به تجربه رسیده است که او گاهی اوقات به تبع صرف و نحو انسانی سخن نمی‌گوید. نظیر آن در قرآن شریف فراوان یافت می‌شود. مثلا، این آیه إِنْ هَـٰذَانِ لَسَاحِرَانِ [طه: ۶۴] از روی نحو انسانی باید ان هذین می‌بود. [مؤلف]

است. خداوند متعال درِ هر نعمت را بر من گشوده است. و هزاران انسان با جان و دل با من بیعت کرده‌اند. در هنگام این پیشگویی چه کسی می‌دانست که خدای تعالی که به کمک من می‌آید. پس، این پیشگویی عجیبی است که هم کلماتش یعنی عبارت انگلیسی نشانه‌ای است و هم معانی آن آیتی است، زیراکه در آن خبر از آینده داده شده است.

«۱۳۴» **نشانۀ صد و سی و چهارم:** در براهین احمدیه صفحه ۵۲۳ مفصلاً نشانه‌ای ذکر شده است که خلاصۀ آن، این است که یکبار به من وحی شد که بیست و یک روپیه می‌رسد. این الهام را برای این آریاییها تعریف کردم که چندین بار ذکرشان رفته است. تفهیم الهام این شد که این پول همین امروز خواهد آمد. سپس همان روز فرد بیماری به نام وزیر سنگ نزد من آمد و یک روپیه داد. سپس فکر کردم که بقیه بیست روپیه از طریق پست به من داده خواهد شد. یکی از افراد مورد اعتمادم را به پستخانه فرستادم، وی بازگشت و پاسخ داد که امروز فقط پنج روپیه از دیره غازی خان رسیده‌اند و همراه آن یک کارت نیز هست. با شنیدن این خبر بسیار تعجب کردم، چراکه من به آریاییها از این پیشگویی خبر داده بودم که امروز بیست و یک روپیه می‌رسد و آنها خبر می‌داشتند که تا به حال فقط یک روپیه رسیده است. من از این خبر مدیر پستخانه به حدی مضطرب شدم که از بیان خارج است؛ چراکه از این خبرش که از دیره غازی خان فقط پنج روپیه رسیده و از پول بیشتر، به طور قطعی امیدی نیست، متوجه شدم که مردم آریه که به آنها از این پیشگویی خبر داده بودم، در دل خویش

بسیار شاد و خوشحال شدند که امروز برای آنان فرصت تکذیب به دست آمده است. به هر حال، من به شدت مضطرب و نگران بودم که یکباره الهام القا شد [ترجمۀ آن این است]: بیست و یک آمده‌اند، در این شکی نیست. من برای مردم آریه این الهام را تعریف کردم و آن، بیشتر از قبل، موجب استهزا و خندۀشان گشت چون کارمند دولتی که منشی پستخانه بود، علناً گفته بودکه امروز فقط ۵ روپیه رسیده است. پس از آن از روی اتفاق یکی از این آرياییها به پستخانه رفت. به وی آن منشی پستخانه از طرف خود یا در پاسخ به سوالش گفت: ”در واقع بیست روپیه رسیده است. قبلاً همین‌طوری از زبانم درآمد که پنج روپیه رسیده است.“ همراه آن پول، کارت منشی الهی بخش حسابدار نیز رسید. به هر حال این پول در ۶ سپتامبر ۱۸۸۳ رسید و در همین روز به من الهام نازل شده بود. بنابراین برای یادبود این روز یک روپیه شیرینی توسط یک آریه خریدیم و آن را بین آرياییها و بین افراد دیگر تقسیم نمودیم تا آنها حداقل با خوردن شیرینی این نشانه را به خاطر بسپارند.

«۱۳۵» **نشانۀ صد و سی و پنجم:** یکبار به سبب بیماری قند که از بیست سال گذشته دارم، درمورد بینایی چشمانم بسیار نگران شدم. در این قبیل بیماریها خطر شدید به ابتلای بیماری آب مروارید وجود دارد. آنگاه خداوند متعال با فضل و کرم خود با این وحی به من تسلی و سکینت عطا کرد: نزلت الرحمۀ علی ثلاث. العین و علی الاخریین یعنی بر سه عضو رحمت نازل شده است. یک، چشمان و دو عضو دیگر که دربارۀ آنها تصریح نشده است. من با سوگند به خداوند متعال

می‌گویم که آن بینایی که در سن بیست سالگی داشتم، الان در نزدیک به سن هفتاد سالگی نیز به همان اندازه دارم، و این همان رحمت است که خداوند متعال در وحی وعده داده بود.

«۱۳۶» **نشانۀ صد و سی و ششم:** به علت ضعف مغزی و سر درد آنقدر ضعیف شدم که نگران شدم که اکنون حالت صحّی من (دیگر) سزاوار تألیف و تصنیف نمانده است و چنان ضعف بود که گویی در بدن روح نیست. در این حالت به من وحی شد: ترد الیک انوار الشباب یعنی انوار جوانی به تو بازگردانده شد. پس از این وحی، در ظرف چند روز احساس کردم که قوای گمشدۀ من بازگشته‌اند و بعد از چند روز آنقدر قوی و قدرتمند شدم که اکنون دیگر هر روز می‌توانم دهها صفحه با دست خود تألیف کنم و نه تنها نوشتن بلکه قدرت تفکر و تأمل که برای تألیف جدید ضروری است، به طور کامل برایم حاصل شده است. آری، به دو بیماری مبتلا هستم، یکی در نیمۀ بالای بدنم و یکی در نیمۀ پایین بدنم. در نیمۀ بالای بدنم سردرد دارم و در نیمۀ پایین بدنم به تکرّر ادرار مبتلا هستم. هر دو این بیماری را از زمانی دارم که ادعای مامور بودن از خدا را منتشر کردم. برای شفای این بیماریها دعا هم کردم، امّا، پاسخ منفی دریافت کردم و خداوند متعال در دلم القا نمود که از ابتدا برای مسیح موعود این دو نشانه مقدر بودند که وی در دو چادر زرد با تکیه به دوش فرشتگان نازل خواهد شد، و این دو بیماری دو چادرند که با بدنم الزامی قرار داده شده‌اند. به اتفاق پیامبران علیهم السلام تعبیر چادر زرد بیماری است و دو چادر زرد یعنی دو بیماری‌اند که بر دو بخش بدن وارد شده‌اند. خداوند متعال بر

من نیز همین را آشکار نموده است که منظور از دو چادر زرد دو بیماری است و لازم بود که فرمودۀ خداوند متعال به تحقق برسد.

لازم به ذکر است که در نشانه‌های خاص مسیح موعود نوشته شده است که «۱» وی در دو چادر زرد فرود می‌آید؛ «۲» و به دوش دو فرشته تکیه داده و نازل می‌شود؛ «۳» و کفار از نَفَسش می‌میرند؛ «۴» و وی در حالتی دیده خواهد شد که گویی تازه حمام گرفته و از سرش قطره‌های آب مثل دُرها می‌چکند؛ «۵» و وی در مقابل دجال خانه کعبه را طواف می‌کند؛ «۶» و صلیب را می‌شکند؛ «۷» و خوک را می‌کشد؛ «۸» و ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود؛ «۹» و دجال را می‌کشد؛ «۱۰» و او کشته نمی‌شود بلکه به طور طبیعی فوت خواهد کرد و در قبر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن می‌شود، و این ده نشانۀ کامل است.

درباره دو چادر زرد بیان کرده‌ایم که منظور از آن دو بیماری است که از روز ازل به شکل علامت مبتلا شدن جسم مسیح موعود به آنها مقدر گردیده بود تا صحت و سلامتی خرق عادتش نیز نشانه‌ای باشد.

و منظور از دو فرشته، دو نوع تکیۀ غیبی است که اتمام حجت وابسته به آنها است: «۱» یکی، علم وهبی برای اتمام حجت است که مبتنی بر دلایل عقلی و نقلی است و بدون کسب و اکتساب به وی داده می‌شود؛ «۲» دوم اتمام حجت با نشانه‌هاست که بدون هیچ دخالت انسانی، خداوند متعال برای وی به ظهور می‌رساند، و منظور از نازل شدن مسیح در حالت تکیه به دوش دو فرشته به این امر اشاره می‌کند که برای پیشرفت او، از غیب اسباب فراهم می‌شوند و کارش

بر اساس آن اسباب غیبی پیش خواهد رفت. من قبلاً خوابی تعریف کردم که دیدم شمشیری به من داده شده است که دستهٔ آن به دست من است و نوک آن به آسمان می‌رسد و به چپ و راست می‌زنم و از آن صدها انسان کشته می‌شوند. در همین خواب، تعبیر آن را یک بندهٔ نیکوکار و پارسا این‌گونه بیان کرد که این شمشیر، شمشیرِ اتمام حجت است و مراد از شمشیر زدن به راست، اتمام حجتی است که از طریق نشانه‌ها به عمل خواهد آمد و مراد از شمشیر زدن به چپ، آن اتمام حجتی است که به وسیلهٔ دلایل عقلی و نقلی صورت می‌گیرد و این هر دو نوع اتمام حجت بدون کسب و کوشش انسانی به ظهور می‌رسد.

منظور از کشتن کفار با نفس خود این است که با نفس مسیح یعنی با توجه او کفار هلاک می‌شوند. در این مکاشفه از دیده شدن مسیح در حالتی که گویی تازه حمام گرفته است و قطره‌های آب مثل مرواریدها از سرش می‌چکد، منظور این است که مسیح موعود با توبه و تضرع مکررِ خود، رابطهٔ خویش با خدا را همواره تقویت و تازه می‌کند؛ گویی همیشه غسل می‌کند و قطره‌های آن غسل پاک بسان مرواریدها از سرش می‌چکند؛ نه این که برخلاف سرشت انسانی، در وجود او امری خرق عادت است؛ هرگز اینطور نیست. آیا مردم نتیجهٔ امر خرق عادت قبلی عیسی ابن مریم را ندیده‌اند که به موجب آن صدها میلیون نفر هیزم جهنم قرار گرفته‌اند؟ آیا هنوز هم اشتیاقی باقی است که عیسی برخلاف قانون طبیعت از آسمان نازل شود و فرشتگان نیز همراهش باشند و او با نَفَس خود مردم را بکشد و قطره‌های آب مثل مرواریدها از بدنش بچکند؟! خلاصه، معنی‌ای که از چکیدن قطره‌های

آب مثل مرواریدها از بدنش بیان کرده‌ام، درست است. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دست خود النگوهای طلایی دیده بود. آیا از آن، خود النگوهای طلایی مراد بود؟ همین‌طور آن‌حضرت گاوها را در حال ذبح شدن دیده بودند. آیا منظور از آن، خود گاوها بود؟ هرگز، بلکه این خوابها معانی دیگر داشتند. همین‌گونه دیدن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیح را در این حالت که قطره‌های غسل از بدنش مثل مرواریدها می‌چکند، این معنی را دارد که وی بسیار توبه و انابت کننده خواهد بود؛ رابطه‌اش با خداوند متعال همیشه تازه می‌ماند؛ گویی هرگاه غسل می‌کند و قطره‌های پاکِ رجوع پاک بسان دانه‌های مروارید از سرش می‌چکند. در روایتی دیگر نیز رجوع کردن به خداوند متعال را به غسل مشابهت داده‌اند؛ کمااینکه در بیان خوبیهای نماز حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام فرمودند: چنانچه از جلوی درِ منزل کسی رودخانه‌ای رد شود و وی پنج بار در آن غسل کند، آنگاه آیا می‌تواند کثافتی روی بدنش باقی بماند؟ صحابه عرض کردند: خیر؛ سپس آن‌حضرت فرمودند که همین‌طور کسی که پنج بار نماز می‌خواند [که جامع توبه، استغفار، دعا، تضرع، نیاز، تحمید و تسبیح است] بر نفس او نیز کثافت گناهان نمی‌تواند باقی بماند؛ گویی وی پنج بار غسل می‌کند. از این حدیث پیداست که منظور از غسل مسیح موعود نیز همین است، وگرنه در غسل جسمانی چه ویژگی خاصی است؟ هندوان هم هر روز صبح غسل می‌کنند و قطره‌های آب از آنها می‌چکند. افسوس انسانها با فکر جسمی و ظاهری

خود همه امور روحانی را نیز به امور جسمانی می‌کشند و بسان یهود از اسرار و حقایق ناآشنایند.

و این امر که مسیح موعود در مقابل دجال، خانه کعبه را طواف خواهد کرد، یعنی هم دجال خانه کعبه را طواف می‌کند و هم مسیح موعود. معنی آن از خود (آن) عیان و آشکار است که منظور از این طواف، طواف ظاهری نیست وگرنه باید بپذیرید که دجال وارد خانه کعبه می‌شود یا اینکه وی مسلمان می‌شود. و این هر دو حالت، مخالف نصوص صریح احادیثند. بنابراین، این حدیث قابل تأویل است و تأویلی که خداوند متعال بر من ظاهر نموده است، این است که در آخرالزمان گروهی پدیدار می‌شود که نامش دجال است. این گروه دشمن سرسخت اسلام خواهد بود و برای نابود کردن اسلام که مرکز آن خانه کعبه است بسان دزد گرد آن طواف خواهد کرد تا عمارت اسلام را از بیخ و بن بکند و در مقابل آن، مسیح موعود نیز مرکز اسلام را که صورت تمثیلی آن، خانه کعبه است، طواف خواهد کرد. هدف مسیح موعود از این طواف این می‌باشد که آن دزد را دستگیر کند که دجال نام دارد، و از تعدی‌های او مرکز اسلام را محفوظ بدارد. بدیهی است که هنگام شب، هم دزد گرد خانه‌ها سرکشی می‌کند و هم نگهبان. هدف دزد از سرکشی این می‌باشد که نقبی بزنند و اهل خانه را نابود کند و نگهبان بدین نیت سرکشی می‌کند که دزد را دستگیر کند و در زندان به مجازات سخت برساند تا مردم از شر او امان پیدا کنند. در این حدیث نیز به همین مقایسه اشاره شده است که در آخرالزمان آن دزد که موسوم به نام دجال است، تمام توان خود را بکار می‌بندد که

عمارت اسلام را ویران سازد[1] و مسیح موعود نیز در همدردی اسلام شعارهای خود را به آسمان می‌رساند و تمام فرشتگان همراه او می‌شوند تا در این آخرین جنگ، وی پیروز گردد. وی نه خسته می‌شود و نه درمانده و ضعیف، بلکه با تمام توان خود تلاش می‌کند که آن دزد را دستگیر کند. و هنگامی که تضرعات او به منتها می‌سد، خدا به دلش نگاه خواهد کرد و می‌بیند که برای اسلام بی‌نهایت گداخته است. آنگاه کارهایی که زمین نتوانست انجام دهد، آسمان انجام خواهد داد و آن فتح و پیروزی که توسط انسانها حاصل نشد، با فرشتگان حاصل می‌شود.

در روزهای آخر این مسیح، بلاها و مصایب سختی نازل می‌شوند و زلزله‌های شدیدی به وقوع می‌پیوندند و امنیت از تمام جهان رخت

---

[1] خداوند متعال در سوره فاتحه به ما این تعلیم را داده است که آن دجالی که از آن بیم داده شده است، کشیشان گمراه آخرالزمان هستند که طریق حضرت عیسی را رها کرده‌اند، چراکه او در سوره نامبرده همین دعا را تعلیم داده است که ما دعا کنیم که نه مثل یهود بگردیم که با نافرمانی و عداوت حضرت عیسی مورد خشم خدا گشتند و نه بسان مسیحیان بشویم که تعالیم حضرت عیسی را رها نموده و او را خدا قرار داده‌اند و دروغی پیشه کردند که از تمام دروغگوها بزرگتر است و در تایید آن دروغ بیش از حد به مکر و فریب متوسل شدند؛ لذا در آسمان نامشان دجال نهاده شد. چنانچه دجالی دیگر وجود داشت، در این آیه پناه جستن از او ضروری بود، یعنی در سوره فاتحه به جای ولاالضالین بایستی ولا الدجال می‌آمد و همین معنی را وقایع عصرحاضر به ثبوت می‌رسانند، چراکه فتنۀ آخرالزمان که از آن بیم داده شده بود، در عصرحاضر پدیدار شده است و آن فتنه، اغراق کردن در تثلیث است. [مؤلف]

می‌بندد. این بلاها تنها با دعای آن مسیح نازل می‌شوند. آنگاه وی پس از این نشانه‌ها پیروز می‌شود. بر سبیل استعاره مراد از آن دو فرشته که با تکیه به آنها مسیح موعود نازل می‌شود، همین است که بیان شد. امروز چه کسی می‌تواند گمان کند که این فتنهٔ دجالی که مراد از آن نقشه‌های کشیشان گمراه کنندهٔ آخرالزمان است، با تلاش انسانی می‌تواند فرو شود. هرگز. بلکه خدای آسمان خود این فتنه را ازبین می‌برد. او مانند آذرخش فرو می‌افتد و بسان طوفان می‌آید و همچون تندباد شدیدی دنیا را به لرزه در می‌آورد، زیرا هنگام خشم او فرا رسیده است، امّا، او بی‌نیاز می‌باشد. آتش سنگِ خداوند متعال نیاز به ضرب تضرعات انسانی دارد. آه، چقدر کار سختی است! آه چقدر کار دشواری است! ما باید فداکاری کنیم، مادامی که فداکاری نکنیم صلیب شکسته نخواهد شد. هیچ پیامبری تا وقتی که چنین فداکاری نکرد، پیروز نشد. به همین فداکاری در این آیه کریمه اشاره شده است: وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ[1] یعنی پیامبران خود را به آتش مجاهدت افکنده و طالب فتح و پیروزی گشتند، سپس نتیجه این شد که هر ظالم و سرکشی نابود گشت. به همین نکته این شعر نیز اشاره می‌کند:

تا دل مرد خدا نامد بدرد   هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

و از شکستن صلیب تصور کردن که مسیح صلیب‌های چوبی یا طلایی یا مسی را خواهد شکست، اشتباه فاحشی است. این قبیل

---

[1] ابراهیم: ۱۶

صلیب‌ها همیشه در جنگهای اسلامی شکسته شده‌اند. بنابراین، منظور این است که مسیح موعود عقیدۀ صلیبی را می‌شکند و پس از آن در دنیا عقیدۀ صلیبی رشد پیدا نخواهد کرد، بلکه صلیب آنچنان می‌شکند که دیگر تا قیامت نمی‌تواند به هم متصل شود. امّا، آن را دستان انسانی نمی‌شکنند، بلکه آن خدا که صاحب تمام قدرتهاست، همان‌گونه که گذاشت تا این فتنه رشد کند، همان‌طور آن را نابود خواهد ساخت. چشم او همه را می‌بیند و هر راستگو و دروغگو جلوی نظرش است. اما، وی بجز مسیح که آفریدۀ اوست، هیچ کس دیگر را این عزت و شرف عطا نخواهد کرد؛ فقط او به این شرف نایل می‌شود. کسی را که خدا مورد عزت و تکریم قرار دهد، هیچ کسی نمی‌تواند ذلیل و خوار کند. آن مسیح برای کاری بزرگ آفریده شده است، لذا آن کار تنها به دست او انجام می گیرد. آمدن او موجب زوال و انحطاط صلیب می گردد و عمر عقیدۀ صلیبی از ظهور او به پایان می‌رسد و مردم خود به خود از اعتقاد صلیبی بیزار می‌شوند، چنانکه امروز در اروپا دارد اتفاق می‌افتد، و کمااینکه بدیهی است که امروزه کار مسیحیت را کشیشان جیره‌خوار پیش می‌برند و اهل علم در حال رها کردن این عقیده هستند. پس این بادی است که در اروپا علیه این عقیده وزیدن گرفته و هر روز تندتر و تیزتر می‌شود و همین امر از علایم ظهور مسیح موعود است، چراکه آن دو فرشته که قرار بود همراه مسیح نازل شوند، برخلاف عقیدۀ صلیبی دارند کار انجام می‌دهند و سرانجام، دنیا از ظلمت به سوی نور روی می‌آورد. آن زمان نزدیک است که طلسم دجالی به طور آشکارا شکسته شود، زیرا عمرش به پایان رسیده است.

کشتن خوک در این پیشگویی اشاره به مغلوب نمودن دشمن نجس و بدزبان است و همین‌طور اشاره به این امر است که چنین دشمنی با دعای مسیح موعود هلاک می‌شود.

و این پیشگویی که مسیح موعود صاحب اولاد خواهد بود، به این امر اشاره می‌کند که خدا از نسل او، شخصی را می‌آفریند که جانشینش است. او از دین اسلام چنانکه در بعضی از پیشگویی‌هایم خبر داده شده است، حمایت خواهد کرد.

و این پیشگویی که او دجال را می‌کشد، معنی آن، این است که با ظهور او فتنۀ دجالی رو به زوال و انحطاط خواهد گذاشت و خود به خود کمتر می‌شود و دلهای دانشمندان به سوی توحید منقلب می‌شوند. شایستۀ ذکر است که از کلمه دجال دو تعبیر شده است: یکی این که دجال به گروهی می‌گویند که حامی دروغ باشد و با مکر و فریب کار خود را پیش ببرد. دوم این که دجال نام شیطان است که پدر هر نوع دروغ و فساد است. پس معنی کشتن دجال این است که آن فتنۀ شیطانی چنان از بیخ و بن کنده می‌شود که تا قیامت دوباره رشد نخواهد کرد، گویی در این آخرین جنگ شیطان کشته می‌شود.

از این پیشگویی که مسیح موعود پس از وفاتش در قبر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن می‌شود، این طور معنی کردن که نعوذبالله قبر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گشوده می‌شود، اشتباه افرادی است که افکار مادی دارند، و این اشتباه پر از گستاخی و بی‌ادبی است. معنی این پیشگویی آن است که مسیح موعود به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر نزدیک و

مقرّب خواهد بود که پس از مرگ به وی مرتبهٔ قرب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده خواهد شد و روحش به روح آن‌حضرت ملحق می‌شود، گویی در یک قبر مدفونند. معنی اصلی همین است. هرکسی بخواهد می‌تواند معنی دیگری بکند. این امر را مردم معنوی می‌دانند که پس از مرگ، قرب جسمانی هیچ اهمیتی ندارد، بلکه هر کسی که به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرب روحانی دارد، روحش نزد روح آن‌حضرت می‌رود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي[1]

و این پیشگویی که او کشته نمی‌شود به این امر اشاره می‌کند که کشته شدن خاتم الخلفا موجب هتک اسلام است؛ به همین دلیل خداوند متعال حضرت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از کشته شدن محفوظ داشت.

«۱۳۷» **صد و سی و هفتم:** این نشانهٔ عظیم الشأن مبتنی بر مباهلهٔ لیکرام است. شایستهٔ ذکر است که من در خاتمهٔ کتاب سرمه چشمه آریه به آرياییها به مباهله دعوت کرده بودم و نوشتم که تعلیمی که به *ویدا* نسبت داده می‌شود، درست نیست و آرياییها در تکذیب قرآن شریف متوسل به دروغ می‌شوند. چنانچه آنها ادعا دارند که تعلیمی که به ویدا منسوب است، راست می‌باشد و نعوذبالله قرآن شریف از جانب خداوند متعال نیست، با من مباهله کنند، و نوشته

[1] فجر: ۳۰، ۳۱ [پس به بندگان من درآی و به بهشتم وارد شو. مترجم]

بودم که برای مباهله خطاب من، اول از همه، به لاله مرلی دهر[1] است که در هوشیارپور با او بحث کرده بودم و پس از او مورد خطاب ما لاله جیون داس سکرتری آریه سماج لاهور است و سپس کسانی دیگر از آریاییها که محترم و صاحب علم تلقی می‌شوند، مورد خطاب هستند.

در پاسخ به این نوشتارم لیکرام در کتاب خود ”*خبط احمدیه*“با من مباهله کرد. وی این کتاب را در سال ۱۸۸۸م چاپ کرد چنانکه این تاریخ را در آخر کتاب خود نگاشته است. وی برای مباهله در کتاب خود در صفحه ۳۴۴ به طور مقدمه این عبارت را می‌نویسد:

”چون استاد محترم و معظم مرلی دهر و منشی جیون داس به علت کثرت کار دولتی فرصت ندارند، لذا با میل خود و به دستور آنها این خدمت را این فقیر به عهدهٔ خود گرفتم و بر قول انسان دانایی که دروغگو را تا دروازه باید رساند، عمل می‌نمایم و آخرین درخواست

---

[1] بدیهی است که برای نوشتن دو چهار سطر نیازی به فرصت زیادی نبود. خلاصه مباهله این جمله است که نام خود و نام طرف مقابل را برده و از خداوند متعال این دعا را کند که هر کسی که از بین ما دروغگوست، هلاک گردد. پس آیا استاد مرلی دهر و منشی جیون داس اینقدر فرصت هم نداشتند که حتی این دو سطر را بنویسند؟! حقیقت اصلی این است که هر دو آنها در مقابل راستی ترسیدند و لیکرام به سبب بدبختی خود انسان گستاخ و کوری بود و وی به سبب این گستاخی فطری خود بلای آنها را به جان خرید و سرانجام در اثر مباهله در ۶ مارس ۱۸۹۷ در روز شنبه از این دنیا رحلت نمود. [مؤلف]

جناب میرزا را نیز [یعنی مباهله را] قبول می‌کنم و مباهله را در اینجا چاپ نموده و منتشر می‌نمایم:

مضمون مباهله

من بندهٔ ضعیف لیکرام پسر پندت تارا سنگ شرما مؤلف تکذیب براهین احمدیه و این رساله در سلامتی هوش و حواس با اقرار می‌گویم که من از اول تا آخر رساله سرمه چشمه آریه را خوانده‌ام و نه یکبار بلکه چندین دلایل آن را به خوبی درک کرده‌ام و رد آن را در این رسالهٔ کوچک مبتنی بر دین حق چاپ کرده‌ام. دلایل جناب میرزا هیچ تاثیری روی دلم نگذاشته‌اند و در آنها هیچ چیزی از راستی وجود ندارد. و من معبود خود را خالق جهان می‌دانم چنانکه در هر چهار ویدا که مبتنی بر هدایتند وارد شده است و من اطمینان کامل دارم که روحم و تمام ارواح دیگر نیز هیچگاه به طوری ابدی نه نیست و نابود شده‌اند و نه هیچگاه می‌شوند. هیچ کسی روحم را از عدم به وجود نیاورده است [یعنی هیچ کسی خالق روحم نیست بلکه آن از قدیم خود به خود هست] آن همیشه در قدرت ازلی خداوند متعال بوده و در آینده نیز تا ابد خواهد بود.[1] همین‌طور ماده جسمی من نیز

---

[1] این چقدر جملهٔ بیهوده‌ای است که روح همیشه در قدرت خداوند متعال بوده و در آینده نیز تا ابد خواهد ماند. بدیهی است در حالی که به قول آریه سماج، ارواح با تمام قدرت و توانایی‌های خود، خود به خود وجود دارند، در آن صورت آنها چه رابطه‌ای به قدرت خداوند متعال دارند؟ زیرا که خدایشان که نه می‌تواند بر قدرت‌هایشان بیفزاید و نه می‌تواند از آنها بکاهد و نه هیچ نوع تصرفی می‌تواند

در آنها داشته باشد. این تمام ارواح به قول آریایی‌ها در وجود خود خدا هستند و خدا ذره‌ای هم بر آنها لطف و احسانی نکرده است. بنابراین، لازم به ذکر است که این قول لیکرام و همکیشانش که ارواح همیشه در قدرت ابدی خدا بوده و تا ابد خواهند ماند، جهت سرپوش گذاشتن روی دینشان گفته می‌شود زیرا ضمیر انسان هر آن انسان را به سبب این عقاید بیهوده ملامت می‌کند که چنانچه خدا خالق ارواح و قدرت‌هایشان و ذرات عالم نیست، آنگاه او نمی‌تواند خدایشان هم باشد، و این گفتارشان که ما ارواح را در هنگام جدا از جسم بودن، نمی‌توانیم بندهٔ خدا و مخلوقش قرار دهیم، زیرا که خدا آنها را نیافریده است، اما هنگامی که خدا ارواح را به بدن می‌دمد، به سبب این دمیدن، او خدایشان می‌گردد نیز اشتباه است، چون خدایی که ارواح و جسم را به همراه تمام قوا خلق نکرده است، هیچ دلیلی بر این امر وجود ندارد که وی به دمیدن روح در بدن نیز قادر و تواناست. دمیدن چند روح به بدنها هم به وی حق خدا بودن نمی‌دهد، بلکه در این صورت وی مثل نانوایی است که آرد از بازار می‌خرد، چوب از چوب‌فروش می‌خرد و آتش از همسایه می‌گیرد و سپس نان می‌پزد. با این حساب برای وجود خدا هیچ دلیل و مدرکی یافت نمی‌شود، چراکه اگر ارواح با تمام قوای خود از قدیم خود به خود هستند، آنگاه چه دلیلی وجود دارد که اتصال و انفصال ارواح و اجسام نیز از قدیم چنانکه بی‌دینان می‌پندارند خود به خود نباشد؟ بنابراین پیروان آریه سماج نمی‌توانند هیچ دلیلی بر وجود خدای خود ارائه دهند، چون هیچ دلیلی با خود ندارند. این است خلاصهٔ رستگاری *ویدا* که به آن افتخار می‌کنند. بدیهی است که بر هستی خداوند متعال دو نوع دلیل را می‌توان اقامه نمود: اول در صورتی دلیل اقامه می‌شود که برای او سرچشمهٔ تمام فیوض پذیرفته شود و تنها او خالق همهٔ اشیاء قرار داده شود؛ آنگاه با دیدن ذرات عالم یا ارواح یا اجسام پذیرفتن این امر لازم می‌شود که برای تمام این مخلوقات، خالقی هست.

طریق دوم برای شناخت خداوند متعال نشانه‌های تازه اوست که توسط پیامبران و اولیاء به ظهور می‌رسند. پیروان دین آریه آنها را هم قبول ندارند، لذا آنها هیچ دلیلی بر هستی خدای خود ندارند.

تعجب‌انگیز است که مردم آریه به کثرت خدای خود را به نام پدر می‌خوانند، چنانکه هم‌اینک لیکرام در مضمون مباهلهٔ خود خوانده است؛ اما نمی‌دانم که او چه نوع پدری است. آیا از این قبیل پدر است که پسرخوانده به فرد غریبه پدر می‌گوید یا پدری که از طریق نیوگ به طور فرضی پدر قرار می‌گیرد، چراکه زنش عفت و پاکدامنی خود را با عقیدهٔ نیوگ به باد می‌دهد و با کسی دیگر نزدیکی می‌کند و اینطور بچه‌ای که به دنیا می‌آید، وی پدرش است. پس چنانکه خدای آریایی‌ها از این قبیل خداست، آنگاه ما هیچ حرفی نداریم، اما اگر پدری است که ارواح و تمام ذرات عالم با تمامی قدرت‌های خود از دست او آفریده شده‌اند و از او به ظهور رسیده‌اند، در آن صورت این سخن مخالف اصول آریایی‌هاست. و اگر سوال کنید که چرا مخالف اصولشان است؟ آنگاه باید بگوییم که مطابق اصول آریایی‌ها سایر ارواح، شریک قدیمی خدایند و از او به وجود نیامده‌اند. بنابراین، ما چطور می‌توانیم بپذیریم که خدا پدرشان است؛ آنها که خود به خود هستند چنانکه خدا خود به خود هست؛ اما این اصولشان اشتباه است. کسانی که با چشم معرفت نگاه می‌کنند، می‌توانند ببینند که چنانکه پدر دارای قوا و ویژگی‌ها و صفات می‌باشد، همان قوا و ویژگی‌ها و صفات در پسر نیز وجود دارند. همین‌طور چون ارواح را خداوند متعال آفریده است، لذا در آنها نیز به طور ظلّی آن رنگی وجود دارد که در ذات خداست و هرچقدر بندگان خدا از طریق محبت و پرستش در پاکیزگی پیشرفت می‌کنند، آن رنگ نیز نمایانتر می‌گردد تا این که به طور ظلی در این قبیل افراد انوار خدا شروع به ظاهر شدن می‌کنند. برای ما به صراحت به چشم می‌خورد که در فطرت انسانی، اخلاق پاک خداوند متعال مخفی هستند که با تزکیهٔ نفس به ظهور می‌رسند. مثلا خدا رحیم است؛ همین‌طور انسان نیز پس از تزکیه نفس از صفت رحم بهره می‌گیرد.

از همیشه در قدرت خدا بوده و تا ابد خواهد ماند و هیچگاه ازبین نخواهد رفت. خالق جهان تنها یکی است، بجز او کسی دیگر نیست. من بسان خدا مالک یا خالق دنیا نیستم و بر تمام دنیا محیط هم نیستم و دارای روح بلند هم نیستم، بلکه خادم حقیر آن خدای قادر مطلق هستم، امّا، از ازل در علم و قدرت او وجود داشتم و هیچگاه معدوم نبودم. اصلاً فنا وجود ندارد، هیچ چیزی برای ابد نابود نمی‌شود. همین‌طور این تعلیم مبتنی بر انصاف ویدا را نیز قبول دارم که رستگاری و نجات مطابق اعمال برای مدت معین است. [یعنی رستگاری برای همیشه نیست بلکه تنها برای مدتی معین است.] پس از آن به اذن خدا جسم جدید داده می‌شود. برای اعمال محدود ثمرۀ نامحدود نیست [اعمال محدودند امّا، نیت عابد وفادار محدود نمی‌باشد. علاوه بر این، محدود بودن اعمال نیز به مرضی و میل او نیست.] من سایر این تعالیم ویدا را از روی اطمینان قلبی قبول دارم... و من این را نیز اعتقاد دارم که خدا گناهان را هرگز نمی‌بخشد [عجب خدایی است!] به هیچ شفاعت یا سفارش باوری ندارم [یعنی دعای احدی به حق کسی دیگر مستجاب نمی‌شود.] من خدا را راشی یا ظالم تلقی

خدا جواد است؛ همین‌طور انسان نیز پس از تزکیۀ نفس صفت جود را از خود نشان می‌دهد؛ همین‌گونه خدا ستّار و غفور است و انسان نیز پس از تزکیۀ نفس تمام این صفات را از خود نشان می‌دهد. پس چه کسی است که این صفات فاضله را در روح انسان نهاده است؟ چنانچه خدا نهاده است، از آن ثابت می‌شود که او خالق ارواح است و اگر کسی بگوید که این صفات هم خود به خود هستند، پاسخ آن همین کافی است که لعنت الله علی الکاذبین. [مؤلف]

نمی‌کنم [کلمه مرتشی است یعنی رشوه‌گیرنده، کلمه راشی درست نیست «چون معنی آن رشوه دهنده است» سطح علمی لیکرام این است که به جای مرتشی، راشی می‌نویسد] و من به این سخن ویدا نیز به طور کامل ایمان دارم که هر چهار ویدا ضروری هستند و درباره خدا علم و آگاهی می‌دهند و در آنها هیچ اشتباه یا دروغ یا قصه‌ای نیست. خالق جهان آنها را برای هدایت خلق دنیا، همیشه ظاهر می‌کند. در آغاز این جهان هنگامی که خلقت انسانی آغاز شد، خدا به چهار مرشد شری اگنی، شری وایو، شری آدت، شری انگره جیو الهام کرد، امّا، نه توسط جبرئیل یا نامه رسان دیگر، بلکه مستقیما خود[1]

---

[1] با نگاه به نظام مادی معلوم می‌شود که انسان توسط باد گوش می‌کند و به واسطهٔ آفتاب نگاه می‌کند. پس در این نظام مادی چرا دو نامه‌رسان گماشته شده‌اند، در حالی که باید نظام مادی و روحانی خدا باهم مطابقت داشته باشند. متاسفم که معرفت *ویدا* در همه جا مخالف قانون طبیعت است. چه کسی می‌گوید که خدا در همه جا نیست، بلکه او در همه جا هست و صاحب عرش نیز هست. نادان این نکتهٔ معرفت را درک نمی‌کند. این امر جای تأمل دارد که اگرچه در این جهان هر اتفاقی به دستور خدا صورت می‌گیرد، اما باز او برای اجرای قضا و قدر، واسطه‌ها را قرار داده است؛ مثلاً زهری که انسان را هلاک می‌کند و تریاقی که بهبود می‌بخشد. آیا می‌توان گمان کرد که این هر دو خود به خود در بدن اثر می‌کنند؟ هرگز، بلکه آنها به دستور خدا تاثیر مخالف یا موافق می‌گذارند. بنابراین آنها نیز یکی از انواع فرشتگان هستند، بلکه هر ذرهٔ عالم که از آن تغییرات گوناگون روی می‌دهند، همه فرشته هستند، و توحید کامل نمی‌شود مادامی که ما هر ذره را فرشتهٔ خداوند متعال نپذیریم، چراکه اگر ما تمام تاثیرکنندگانی را که در جهان وجود دارند، فرشتگان خدا قبول نکنیم، آنگاه

الهام کرد، چراکه او در آسمان یا روی عرش نیست، بلکه او به کل جهان محیط است. من به این نیز اعتقاد دارم که ویدا از تمام کتب معرفت، کاملتر و مقدس‌تر است. تمام دنیا از آریه‌ورت اصول اخلاق یاد گرفته است، لذا مردم آریه استاد و معلم همه هستند. خارج از آریه ورت، اینکه به قول مسلمین صد و بیست و چهار هزار پیامبر در ۵-۶ هزار سال گذشته آمده‌اند و کتب تورات، زبور، انجیل و قرآن وغیره را آورده‌اند، با اطمینان قلبی می‌دانم که تمام هدایت‌های دینی‌شان جعلی و ساختگی و بدنام کننده الهام اصلی است... دلیل حقانیتشان بجز طمع یا نادانی یا شمشیر هیچ چیز دیگری نیست... و چنانکه من سخنانِ برخلاف راستی را اشتباه می‌دانم، همین‌طور قرآن و اصول و تعالیم آن را که مخالف ویدا می‌باشند، اشتباه و دروغین تلقی می‌کنم. [لعنت الله علی الکاذبین] امّا، طرف مقابلم میرزا غلام احمد این قرآن را کلام خدا می‌داند و اعتقاد دارد که تمام تعالیم آن درست و صحیح می‌باشند. من قرآن وغیره را پس از خواندن اشتباه می‌پندارم، امّا، وی

ناچار باید اقرار کنیم که تمام این تغییرات در جسم انسانی (است) و کل عالم بدون علم و اراده و مرضی خداوند متعال و خود به خود روی می‌دهند و در این صورت خدا بی‌کار و بی‌فایده و بی‌خبر اثبات می‌شود. پس راز ایمان آوردن به فرشتگان این است که بدون آن توحید باقی نمی‌ماند و هر چیزی و هر تاثیر، خارج از ارادۀ خداوند متعال ثابت می‌شود. درحقیقت مفهوم فرشتگان همین است که آنها چیزهایی هستند که به دستور خدا کار می‌کنند. پس وقتی که این قانون ضروری و مسلّم است، آنگاه چرا از جبرئیل و میکائیل انکار شود. [مؤلف]

امی محض و بی‌خبر از سانسکریت و ناگری بدون خواندن یا دیدن ویداها، آنها را اشتباه می‌پندارد.[1]

ای خدا بین ما دو فریق با راستی داوری بفرما، زیرا دروغگو هیچگاه در پیشگاهت بسان راستگو مورد عزت و احترام قرار نمی‌گیرد.

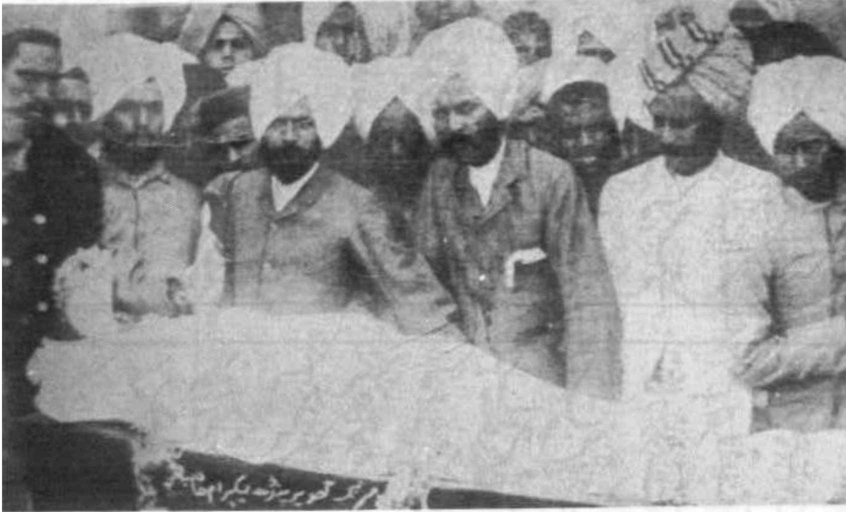
راقم، بندهٔ ازلی شما، لیکرام شرماسبها سد آریه سماج پیشاور و در حال حاضر مدیر آریه گزت، فیروزپور پنجاب.

اکنون پس از دعای مباهله که پندت لیکرام در کتاب خود *خبط احمدیه* از صفحه ۳۴۴ الی ۳۴۷ نوشته بود، آنچه خداوند متعال از آسمان داوری نمود و ذلت و خواری دروغگو را به نمایش گذاشت و راستگو را مورد عزت و احترام قرار داد، این است که در ۶ مارس ۱۸۹۷م در روز شنبه به ظهور رسید.

---

[1] چنانچه من ویداها را نخوانده‌ام، حتماً لیکرام این هر چهار ویدا را حفظ کرده بود! در اینجا نیز بجز لعنت الله علی الکاذبین چه می‌توانیم بگوییم. بحث بر اصول صورت می‌گیرد و اتباع آریه سماج با دست خود اصول ویداها را منتشر نموده‌اند و بحث کردن دربارهٔ آن اصول منتشره حق مسلم هر خردمندی است و کاملاً اشتباه است که من ویداها را نخوانده‌ام. من آن تراجمی را که در کشور به چاپ رسیده‌اند، از اول تا آخر خوانده‌ام و ویدبهاش پندت دیانند را نیز مطالعه کرده‌ام و از حدود بیست و پنج سال پیوسته با آریاییها مناظره می‌کرده‌ام؛ لذا گفتن این که من از ویداها خبر ندارم چقدر دروغ بزرگی است. چنانچه پندت‌های آریاییها همچنان لیکرام را فاضل قبول دارند، مایلم که سند آن را ببینم. مقام و مرتبهٔ لیکرام یک ذره هم از آن بالاتر نیست که خداوند متعال فرمود، یعنی عجل جسد له خوار. [مؤلف]

ببینید این داوری خداست. داوری که لیکرام از خدای خود خواسته بود تا بین صادق و کاذب فرق نمایان گردد.



بدانید که در اینجا نه یک نشانه بلکه دو نشانه به ظهور رسیده‌اند: «۱» یکی این که کشته شدن لیکرام در ذات خود پیشگویی بزرگی است که در آن، روزِ قتل مشخص شده بود، از نوع مرگ نیز خبر داده شده بود، و مدت زمانی نیز گفته شده بود؛ «۲» دوم این که باوجود هزار تلاش و کوشش هم هیچ ردی از قاتل پیدا نشد گویی وی به آسمان صعود کرد یا در زیر زمین مخفی شد. چنانچه قاتل دستگیر و به دار آویخته می‌شد، از ارزش پیشگویی کاسته می‌شد و آنگاه هرکسی می‌توانست بگوید که کما لیکرام کشته شد، قاتلش نیز کشته شد، امّا، قاتل چنان گم شد که معلوم نیست که وی انسان بود یا فرشته که به آسمان رفت.

«۱۳۸» **نشانهٔ صد و سی و هشتم:** لازم به ذکر است که برای شناخت مقبولیت بندگان خدا استجابت دعا نیز نشانه‌ای بزرگ است، بلکه مانند نشانهٔ استجابت دعا، هیچ نشانهٔ دیگری نیست؛ چراکه از آن ثابت می‌شود که آن شخص نزد خداوند متعال ارزشمند و مورد احترام است. اگرچه مستجاب شدن دعا برای هر امری لازم نیست، گاهی اوقات خداوند متعال مرضی و خواسته خود را نیز نشان می‌دهد؛ امّا، هیچ شکی در این نیست که برای مقبولان الهی این یکی از نشانه‌های بزرگ است که دعاهایشان نسبت به دیگران به کثرت و فراوانی مستجاب می‌شوند و هیچ کسی در مرتبهٔ استجابت نمی‌تواند با آنها مقابله کند. من با سوگند خداوند متعال می‌گویم که هزاران دعایم مستجاب شده‌اند و اگر همهٔ آنها را بنویسم، کتابی قطور می‌شود. نمونهٔ آنها را قبلا نوشته‌ام و اکنون نیز استجابت چند دعا را می‌نگارم:

از جملهٔ نشانه‌های استجابت دعا یکی این است که دوستی مخلص، سید ناصر شاه، که فعلاً در کشمیر باره مولا مقامی عالی رتبه است، از افسران عالی‌رتبه‌تر از خود خیلی به ستوه آمده بود و چندین نفر مانع ارتقای درجه‌اش شده بودند و بلکه شغلش نیز در خطر افتاده بود. وی تصمیم جدی گرفت که استعفا بدهد تا از این رنج و اذیت هر روزه خلاص شود. من او را منع کردم، امّا، وی آنقدر از کار خود بیزار شده بود که مکرراً با تواضع و انکسار بی‌نهایت عرض می‌نمود که به من اجازهٔ استعفا دهید، چون جانم گرفتار این بلاست و بیش از حد اصرار ورزید و گفت که برای من همهٔ راههای ارتقای درجه بسته شده است، بلکه احتمال دارد که از دست ظالمی ضرر و خسارتی بالاتر از توانم به

من وارد شود. آنگاه به وی گفتم که چند روز صبر کن؛ من برایت دعا می‌کنم و اگر باز مشکلاتت رفع نشدند، آنگاه مختار خواهی بود که استعفا دهی. پس از آن به درگاه الهی برایش دعا کردم و از خداوند متعال موفقیت او را خواستم. نتیجهٔ این شد که در حالی که شغل قبلی‌اش هم در خطر بود، کاملاً غیر منتظرانه، ارتقای درجه پیدا کرد. در زیر نامهٔ سید ناصر شاه را نقل می‌کنیم تا از آن پی ببرید که دعا بر حالتش چه تاثیری گذاشت:

به حضور اقدس حضرت پیر و مرشد دام ظلکم

خاکسار نابکار سید ناصر شاه بعد از سلام علیکم ورحمت الله وبرکاته عرض می‌کند که دعای جنابعالی اینگونه اثر کرد که به برکت آن، ارتقا درجه پیدا کرده‌ام و حقوقم نیز بیشتر شده است. آن کلمات جنابعالی را خوب به خاطر دارم که وقتی من ملول و آزرده خاطر عرض نمودم که اکنون دیگر استعفا می‌دهم، جنابعالی با لطف و رحم بی‌نهایت فرمودید که نباید آشفته و مضطرب گشت، ما دعا خواهیم کرد، خدا قادر است که همان دشمنان را دوستت گرداند. مطابق دعای جنابعالی الحمدلله همان‌طوری روی داده است که شما فرموده بودید و همان دشمنانم، دوستم گشتند و برایم سفارش کردند. در اثر دعایتان خداوند متعال دلهایشان را به سویم مایل نمود. معجزهٔ بزرگی که از دعای آن‌حضرت به وقوع پیوست، این است که افسران بالا بر من ایراد گرفته بودند که ناصر شاه فارغ التحصیل دانشگاهی نیست و هیچ مدرکی هم ندارد، لذا سزاوار ارتقای درجه به این سمت نیست. در اینجا اینگونه اعتراض شده بود. در همین حال از طرف شما این نامه را دریافت کردم

که (در آن فرمودید) تا جایی که ممکن بود، بسی دعا کرده‌ایم. همان روز مدارکم به کنسول ارائه شدند و عالی‌رتبه‌ترین افسر که مخالفم بود، در حق من سفارش کرد و از عمق دل، برای خیرخواهی من، خواستار ارتقای درجه‌ام گشت و نتیجه این شد که بدون هیچ عذر و حیله‌ای قرارداد ارتقای درجه‌ام به امضا رسید. فالحمدلله علی ذالک. سرورم پنجاه روپیه در پست دو روز پیش خدمت آن‌حضرت فرستادم. لطفا قبول بفرمایید و دعا کنید که خداوند متعال (مرا) از آفات محفوظ بدارد و عاقبت بخیر کند. آمین

عریضهٔ بنده خاکسار، سید ناصر شاه، مقام عالی رتبه دولت از مقام باره موله کشمیر

«۱۳۹» **نشانهٔ صد و سی و نهم:** یکبار نظام الدین معمار یکی از اعضای جماعتم، از محل سکونت خود یعنی سیالکوت به من نامه نوشت که علیه من پروندهٔ دادخواست کیفری بسیار خطرناکی تشکیل شده است و هیچ راه نجات به نظر نمی‌رسد و به شدت ترس دارم، و دشمنان می‌خواهند که من در این مرافعه مجازات شوم و از این بابت خیلی خوشحالند. اکنون من از اسباب ظاهری نومید گشته و این نامه را نوشته‌ام و در دل خود نذر کرده‌ام که چنانچه از این مرافعه نجات پیدا کنم، پنجاه روپیه برای سپاس و تشکر از خداوند متعال خدمتتان ارسال خواهم کرد.

آنگاه این نامه‌اش را به چند نفر نشان دادم و بسی دعا کردم و آن را به وی اطلاع دادم. پس از چند روز باز از طرف او نامه‌ای به همراه

پنجاه روپیه دریافت کردم که در آن نوشته بود که خداوند متعال مرا از آن بلا نجات داده است.

پس از چند هفته دوباره از طرف او نامه آمد. در آن نامه نوشته بود که وکیل دولتی درخواست تجدید نظر در آن مرافعه داده است مبنی بر این که دادگاه حکم اشتباه داده است و معاون قاضی سخن وکیل را قبول کرده و حکم را به انگلیسی ترجمه نموده و با سفارش خود به خدمت قاضی دادگاه ارسال کرده است؛ لذا این حمله خطرناکتر از گذشته و بسیار نگران کننده است و من در این حالت بیقراری باز برای خود نذر کرده‌ام که اینبار هم اگر از این حمله نجات پیدا کنم، پنجاه روپیه به عنوان تشکر پرداخت خواهم کرد. لطفا برایم بسیار دعا کنید. این خلاصهٔ هر دو نامه است. پس از آن دعا کردم. سپس شاید دو هفته گذشته بود که باز از طرف نظام الدین معمار نامه‌ای رسید که همان نامه را عیناً در زیر نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمان الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

مسیحنا و مهدینا حضرت حجت الله روی زمین. السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته. خداوند متعال به سبب حضرتعالی باز به خاکسار رحم کرد و قاضی لاهور درخواست فریق مخالف را رد کرده و به دادگاه قبلی بازگردانده است. فالحمدلله و المنة خاکسار در ظرف دو هفته برای پابوسی جنابعالی با نذر پنجاه روپیه که قبلاً کرده بودم، خدمتتان حاضر می‌شوم.

غلام احقر حضرت عالی

خاکسار نظام الدین معمار شهر سیالکوت متصل به پستخانه

«۱۴۰» **نشانۀ صد و چهلم:** سردار خان، برادر حکیم شاه نواز خان، ساکن راولپندی به من در یک نامه نوشت که در مرافعه‌ای، دادگاه از برادرش شاه نواز خان و فریق مخالف وثیقه گرفت. آنها پس از دادن درخواست تجدید نظر در دادگاه از من درخواست دعا کردند. فریق مخالف نیز درخواست تجدید نظر داد. به برکت دعا، دادگاه با درخواست شاه نواز موافقت کرد و درخواست طرف مخالف را رد نمود. حقوقدان می‌گفتند که درخواست تجدید نظر سودی ندارد، چراکه هر دو فریق وثیقه داده‌اند. این اثر دعا بود که وثیقه دشمن باقی ماند و وثیقه شاهنواز را پس دادند.

«۱۴۱» **نشانۀ صد و چهل و یکم:** میان نور احمد معلم مدرسه امدادی بستی وریام کملانه پستخانه دب کلان، شهر شورکوت، مرتب برایم نامه نوشت که علیه دوستان عزیزش به نام قاسم و رستم و لعل و غیره فردی به نام پتهانه کملانه دادخواست دروغین داده و مرافعه صورت خطرناکی پیدا کرده است. وی سپس درخواست دعا کرد. وقتی به کثرت نامه نوشت و در هرنامه بسیار متواضعانه برای دعا درخواست کرد، دلم به سوی آنان متوجه شد، چون واقعا حالتشان را قابل رحم یافتم و برای آنها بسی دعا کردم. عاقبت دعایم مستجاب گشت. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۶ از طرف همان آقا نور احمد نامه‌ای از طریق پست دریافت کردم که درباره پیروزی در دعوی بود. آن نامه را عیناً در زیر نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمان الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

حضرت مرشدنا و مولانا جناب مسیح موعود علیه الصلاة و السلام. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. پس از ادای مراسم ادب مثل غلامان عرض می‌کنم که در مرافعۀ دروغین که پتهانه کملانه علیه دوستان بیچاره‌ام، کرده بود، به فضل خدا و به برکت دعاهایتان، در ۳۱ اوت ۱۹۰۶ دادگاه دوستانم را تبرئه نمود. به شما تبریک عرض می‌کنم. سبحان الله! خداوند متعال دعاهای امام عزیز خود را مستجاب نمود و ما را سرافراز نمود و با این استجابت دعا ایمانم قوی‌تر شده است. ما نمی‌توانیم حق شکر و سپاس احکم الحاکمین را به جای بیاوریم.

راقم بنده نور احمد معلم مدرسه امدادی بسته وریام کملانه

پستخانه دب کلان، شهر شورکوت، ناحیه جهنگ

«۱۴۲» **نشانه صد و چهل و دوّم:** از طرف دوست صادق و بی‌نهایت مخلص که نامش سیت عبدالرحمان تاجر مدراس است، تلگرام رسید که وی به سبب کربونکل که آبلۀ مهلک مرض سرطان می‌باشد، بیمار است. چون جناب سیت از مخلصین صف اول است، لذا به سبب بیماریش خیلی نگران شدم. تقریبا ساعت نه قبل از ظهر بود که من در این غم و اندوه نشسته بودم که یکباره حالت خلسه بر من مستولی شد و سرم به پایین خم شد و فوری از طرف خداوند متعال وحی شد که ”آثار زندگی“ پس از آن تلگرامی دیگر از طرف او آمد که وضعیتش خوب است و دیگر جای نگرانی نیست. امّا، سپس نامه‌ای

دیگر آمد که دستنوشتهٔ برادرش صالح محمد مرحوم بود. مضمون نامه این بود که قبل از کربونکل جناب سیت به بیماری قند مبتلا بود. چون شفا از کربونکل در حالت بیماری قند محال است، لذا دوباره غم و نگرانی بر من استیلا یافت و به منتها رسید. علت غمگین شدنم تا این حد آن بود که من سیت عبدالرحمان را بسیار مخلص یافته بودم و وی اخلاص خود را در عمل و کردار خود به ثبوت رسانده بود. وی برای مهمانخانهٔ ما از روی اخلاص قلبی با انفاق چندین هزار روپیه کمک کرده بود و در این کار هیچ غرضی بجز خشنودی خداوند متعال نداشت و همواره ماهیانه مبلغ هنگفتی از روی صدق و اخلاص برای مهمانخانهٔ ما می‌فرستاد. او آنقدر اعتقاد پر از مهر و محبت دارد که گویی در آن مهر و اخلاص محو گشته است و حق داشت که برایش بسی دعا می‌کردم. عاقبت، دلم برای او به حالت خرق عادت جوشید و شبانه روز بی‌نهایت مشغول دعا بودم و خداوند متعال نیز نتیجهٔ خارق عادت را نشان داد و سیت عبدالرحمان را از آن بیماری مهلک نجات داد، گویی که وی را از سر نو زنده نمود. وی در نامهٔ خود می‌نویسدکه ” خداوند متعال به دعایتان معجزهٔ بزرگی نشان داده است وگرنه هیچ امید زنده ماندن نداشتم. پس از عمل، زخمم شروع کرد به التیام یافتن ولی نزدیک آن دمل جدید برآمده بود که باز ترس و وحشت ایجاد کرد امّا، بعداً معلوم گشت که آن (دمل) کوربنکل نیست و سرانجام پس از چند ماه کاملاً شفا یافتم؛ به یقین می‌دانم که مردگان همین‌گونه زنده می‌شوند.“ پزشکان به خوبی می‌دانند که در صورت ابتلا به کوربنکل، همراه با بیماری قند و پیری چقدر بهبود یافتن

سخت و ناممکن است، امّا، خدای ما خدایی بسیار کریم و رحیم است و یکی از صفاتش نیز زنده و احیا کردن است. در سال گذشته در ۱۱ اکتبر ۱۹۰۵، دوست مخلص ما مولوی عبدالکریم مرحوم با همین بیماری کوربنکل یعنی سرطان فوت کرده بود. برای وی نیز بسیار دعا کرده بودم امّا، هیچ الهام تسلی دهنده دربارهاش القا نشد، بلکه مکرراً همین الهامات میشدند که ”کفن بر او پوشانده شد. سن ۴۷ سالگی. انا لله و انا الیه راجعون. ان المنایا لا تطیش سهامها“ یعنی تیرهای مرگ خطا نمیروند. وقتی باز هم دعا کردم آنگاه الهام شد: ’’یاایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم. تؤثرون الحیاة الدنیا‘‘ یعنی ای مردم! آن خدا را بپرستید که شما را آفریده است، یعنی تنها او را کارساز کارهای خود بدانید و به او توکل کنید. آیا شما حیات دنیوی را اختیار میکنید؟ در این الهام به این مطلب اشاره شده بود که وجود کسی را بدین اندازه ضروری دانستن که به سبب مردن او ضرر بینهایت وارد خواهد شد، شرک است، و بر زندگیاش بینهایت اصرار ورزیدن نوعی پرستش است. پس از آن ساکت شدم و متوجه شدم که مرگش قطعی است. سپس وی در ۱۱ اکتبر ۱۹۰۵ در روز چهارشنبه به هنگام عصر از این دنیای فانی رحلت نمود امّا، خداوند متعال آن دردی را که در هنگام دعا کردن برایش در دلم بود، فراموش نکرد، بلکه خواست که مستجاب نکردن این دعا را با مستجاب نمودن دعایی دیگر تلافی کند و برای این نشانه، سیت عبدالرحمان را انتخاب نمود. اگرچه خداوند متعال عبدالکریم را از من گرفت، امّا، عبدالرحمان را دوباره به ما داد. همان بیماری به وی حملهور شد، امّا، سرانجام وی با دعاهای همین

بنده شفا پیدا کرد. فالحمدلله علی ذالک. صدها بار تجربه کرده‌ام که خداوند متعال چنان کریم و رحیم است که وقتی از روی مصلحت خود دعایی را قبول نمی‌کند، در عوض آن، دعایی دیگر را مستجاب می‌نماید که مثل آن می‌باشد، چنانکه می‌فرماید: مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ[1]

«۱۴۳» **نشانۀ صد و چهل و سوم:** پس از آن خداوند متعال به من یک نشانۀ خوشحال کننده دیگر عطا کرد و آن این است که در یکی از همین روزها دعا کرده بودم که خداوند متعال به من نشانه‌ای تازه نشان دهد. آنگاه به همان ترتیب در روزنامۀ مورخ ۳۰ اوت ۱۹۰۶ به چاپ رسید که این الهام به من القا شد که امروز نشانه‌ای به ظهور می‌رسد، یعنی عنقریب نشانه‌ای نشان داده خواهد شد. آن نشانه اینگونه به ظهور رسید که من چندین بار خواب‌های منذر دیدم و در آنها به صراحت خبر دادند که همسر میر ناصر نواب، که پدرزنم است، دچار مصیبتی خواهد شد. یکبار در عالم خواب در منزل، رانِ بز را آویزان دیدم که دال بر مرگ کسی بود و یکبار دیدم که دکتر عبدالحکیم، دستیار جراح به دروازۀ اتاقی در طبقه اول که من در آن زندگی می‌کنم، تکیه نموده و ایستاده است. آنگاه کسی به من گفت که مادر اسحاق، عبدالحکیم خان را درون منزل خوانده است [مادر اسحاق، همسر میر ناصر نواب است و اسحاق پسرشان است و همۀ

---

۱ بقره: ۱۰۷ [نشانه‌ای را که ما نشان ندهیم یا آن را فراموش بگردانیم، بهتر از آن یا مثل آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خداوند متعال به هر چیز توانا است. مترجم]

اینها در منزل‌ما سکونت دارند]. آنگاه من با شنیدن این سخن پاسخ دادم که من هرگز به عبدالحکیم خان اجازۀ ورود به خانه‌ام نخواهم داد، چون این اهانت به ماست. آنگاه وی از جلوی چشمم گم شد و وارد منزل نشد.

شایان است که معبّران در علم تعبیر این مطلب را نوشته‌اند، و مکرراً به تجربه نیز رسیده است که چنانچه در منزل کسی دشمن وارد شود، در آن خانه مصیبتی یا مرگی روی می‌دهد، و چون امروزه عبدالحکیم خان، دشمن جانی و شبانه روز منتظر نابودی ماست، لذا خداوند متعال او را در خواب نشان داد که گویی می‌خواهد وارد منزل‌ما شود و مادر اسحاق یعنی همسر جناب میر ناصر نواب او را فرا می‌خواند. در رابطه با تعبیر دعوت کردن در رؤیا نوشته شده است که چنین شخصی به سبب غفلت‌های دینی خود که تنها خدا از آن آگاه است، مصیبتی را به خانۀ خود دعوت می‌کند، یعنی حالت فعلی آن می‌خواهد که بلایی نازل شود. بدیهی است که انسان از معاصی و گناهان پاک نیست و فطرت انسانی بجز فطرت مردم خاص نمی‌تواند از لغزش مصون بماند، و آن لغزش موجب نزول تنبیه می‌شود و در این پدیده تمام دنیا شریک است. پس این خواب همین معنی را داشت که لغزشِ همسر میر ناصر نواب، خواست دشمنی را در خانه فرا بخواند، امّا، شفاعتم مانعش شد. من در خواب عبدالحکیم خان را از وارد شدن به خانه منع کردم، یعنی آن فضل خدا که شامل حالم است، به دشمن فرصت شماتت نداد. خلاصه، هنگامی که به این اندازه الهامات القا شدند و با آنها به یقین بر من آشکار گشت که عیال جناب میر ناصر نواب در آستانۀ مصیبتی

قرار دارد، به دعا مشغول شدم. وی اتفاقاً با پسرش اسحاق و اعضای خانوادهٔ دیگر برای سفر به لاهور آماده بود که من این رؤیاها را برایش تعریف کردم و از رفتن به لاهور منعش کردم. وی گفت که من بدون اجازهٔ شما هرگز نمی‌روم. صبح روز بعد پسر جناب میر، اسحاق به شدت تب کرد و نگرانی شدیدی ایجاد شد. در ریشهٔ هر دو رانش آبله برآمد و یقین شد که طاعون است، چراکه در بعضی مناطق این ناحیه، طاعون شیوع پیدا کرده بود. آنگاه معلوم شد که تعبیر خواب‌های مزبور همین بود و من در دلم به شدت نگران و اندوهگین شدم و به اعضای خانواده جناب میر ناصر نواب گفتم که من دعا می‌کنم و شما بسیار توبه و استغفار کنید چون من در خواب دیده‌ام که شما دشمنی را به خانه دعوت کرده‌اید و این اشاره به لغزشی است. اگرچه می‌دانستم که مرگ و میر از قدیم قانون طبیعت است امّا، این خیال به ذهنم آمد که اگر خدای نکرده در منزل‌ما احدی از طاعون بمیرد، مخالفان در تکذیب‌ما غوغای قیامت بپا می‌کنند و آنگاه اگر من خواه هزار نشانه هم تقدیم کنم، باز در مقابل این اعتراض، آن نشانه‌ها هیچ اثری نخواهند داشت زیرا من صدها بار نوشته‌ام و منتشر کرده‌ام و بین هزاران نفر بیان کرده‌ام که تمام اعضای خانهٔ ما از مرگ طاعون مصون خواهند ماند. خلاصه، حالتی که آن زمان داشتم، خارج از بیان است. فوری به دعا مشغول شدم و پس از دعا منظرهٔ عجیب قدرت خداوند متعال را دیدم که در ظرف دو یا سه ساعت به طور خارق عادت تپش به طور کامل پایین آمد و هیچ اثری از آبله‌ها نماند و وی بلند شد و نشست و نه تنها این، بلکه شروع کرد به راه رفتن و بازی کردن گویی

اصلاً بیمار نشده بود. همین است احیای اموات. من با یاد سوگند خداوند متعال می‌گویم که زنده کردن مردگان حضرت مسیح یک ذره هم بیشتر از این نبود. به هر حال مردم هرطور بخواهند می‌توانند در معجزاتش اغراق و مبالغه کنند، امّا، حقیقت همین است که گفتم. کسی که به حقیقت می‌میرد و از این دنیا رحلت می‌نماید و فرشتهٔ مرگ روحش را قبض می‌کند، هرگز باز نمی‌گردد. ببینید خداوند متعال می‌فرماید: فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ[1]

«۱۴۴» **نشانهٔ صد و چهل و چهارم:** مولوی اسماعیل از علی گر همان فردی بود که اول از همه به عداوت و دشمنی من کمر بست و چنانکه در رساله **فتح اسلام** نوشته‌ام، وی بین مردم دربارهٔ من این سخن را پخش کرد که این شخص با رمل و نجوم پیشگویی می‌کند و با خود آلات نجوم دارد. من نسبت به او لعنت الله علی الکاذبین گفتم و از خداوند متعال برایش خواستار عذابی شدم و آن را به هنگام تألیف رساله **فتح اسلام** در حیاتش منتشر نمودم و نوشتم که تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین. یک سال از این مباهله گذشت که وی ناگهان به بیماری مبتلا شد و فوت کرد. وی در کتاب خویش که به مقابل من و برای تکذیبم منتشر کرده بود، این مطلب را نگاشته بود که جاءالحق

---

[1] زمر: ۴۳ [روح کسی که بر او فرمان مرگ صادر شده است، نگاه می‌دارد. مترجم]

و زهق الباطل. پس، خداوند متعال بر مردم آشکار نمود که کدام بر حق است که استوار ماند و کدام بر باطل بود که فراری شد. حدود شانزده سال گذشته که وی پس از این مباهله فوت کرد.[1]

«۱۴۵»[2] **نشانهٔ صد و چهل و پنجم:** مولوی غلام دستگیر قصوری رسالهٔ خود *فتح رحمانی*، چاپ ۱۳۱۵هجری چاپخانه احمدی لدهیانه را در مخالفتم منتشر کرد و در آن به من نفرین کرد. این نفرین در صفحهٔ ۲۶، ۲۷ کتاب نامبرده مسطور است و بدین قرار است:

اللهم یا ذاالجلال و الاکرام یا مالک الملک چنانکه تو با دعای عالم ربانی حضرت محمد طاهر، مؤلف مجمع بحار الانوار، آن مهدی دروغگو و مسیح ساختگی را نابود نمودی [که در دورانش متولد شده بود]، همانطور با دعا و التماس این فقیر قصوری کان الله له، که با صدق دل در تایید دین متینت تا حد مقدور ساعی هستم، میرزا قادیانی و حواریانش را توفیق توبه نصوح عطا کن و اگر این مقدر نیست، آنگاه آنها را مورد این آیه فرقانی قرار بده: فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین انک علی کل شئ قدیر و بالاجابة جدیر. آمین یعنی کسانی که ستمکارند ریشهٔشان خشکانده شود. ستایش برای خداست که به همه چیز قادر و تواناست و مستجاب کنندهٔ دعاست؛ آمین. سپس در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۶ کتاب نامبرده، مولوی مزبور دربارهٔ

---

[1] مولوی اسماعیل در یک رسالهٔ خود برای مرگم نفرین کرده بود، امّا پس از نفرین کردن خودش به زودی مرد و نفرینش علیه خود او کار کرد. [مؤلف]

[2] برای شرح بیشتر دوباره نوشته‌ام. [مؤلف]

من نوشته است که تبّاً له و لاتباعه یعنی وی و پیروانش هلاک شوند؛ امّا، به فضل خداوند متعال من تاکنون زنده هستم و پیروانم الان پنجاه برابر بیشتر از آن زمان هستند. معلوم است که مولوی غلام دستگیر قصوری داوری صدق یا کذب من به آیه فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا[1] واگذار کرده بود و معنی این آیه در این موقع این است که کسی که ستمکار است، ریشه‌کن خواهد شد و این امر بر هیچ اهل علم مخفی نیست که آیهٔ بالا مفهوم عمومی دارد و اثر آن بر آن کس ظاهر می‌شود که ظالم و ستمکار است. بنابراین، لازم بود که ظالم از اثر این آیه نابود گردد. لذا چون در نگاه خداوند متعال غلام دستگیر ستمکار بود بدین دلیل به این اندازه هم مهلت پیدا نکرد که انتشار این کتاب خود را ببیند و قبل از آن مرد و همه می‌دانند که وی چند روز پس از این دعا مرد.

برخی آخوندهای نادان می‌گویند که غلام دستگیر مباهله نکرده است، فقط به ستمکار نفرین کرده بود، امّا، من می‌گویم که وقتی وی با مردن من از خداوند متعال داوری[2] خواسته بود و مرا ظالم و ستمکار

---

[1] انعام: ۴۶

[2] قصد غلام دستگیر دربارهٔ من این بود که با نفرینش من بمیرم تا این، سند و مدرکِ این امر گردد که من دروغگو و مفتری هستم و بسان محمد طاهر، کرامتِ غلام دستگیر ثابت شود؛ در حالی که خداوند متعال خطاب به من فرمود: انی مهین من اراد اهانتک یعنی کسی که قصد اهانت به تو دارد، من او را ذلیل و خوار خواهم کرد و سرانجام با داوری خداوند متعال غلام دستگیر هلاک شد و من به فضل خدا تاکنون زنده هستم، و این نشانهٔ بزرگی است. [مؤلف]

قرار داده بود، آنگاه آن نفرین چرا به خود او برگشت و خداوند متعال در چنین وقت حساس که مردم منتظر هلاکتم بودند، بر دنیا اثبات کرد که همچنان‌که با نفرین محمد طاهر مهدی دروغین و مسیح کاذب هلاک شده بود، با نفرینم این شخص هلاک شده است. پس دعا چرا برعکس اثر کرد و اگر بگویید که غلام دستگیر به طور اتفاقی مرد، آنگاه این را هم بگویید که آن مهدی دروغین نیز اتفاقی مرده بود و هیچ کرامت محمد طاهر نبود. لعنت الله علی الکاذبین.

اکنون حدود شانزده سال از مرگ غلام دستگیر گذشته است. خداوند متعال آن کسی را که ستمکار بود، هلاک نمود و خانه‌اش را ویران ساخت. حال انصافاً بگویید که خداوند متعال ریشهٔ چه کسی را کنده است و بر چه کسی این دعا کار خود را کرد که خداوند متعال می‌فرماید: وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ[1] یعنی ای پیامبر، این دشمنان بدنهاد برای تو مصایب گوناگون را می‌طلبند، امّا، خود آنها دچار این مصایب خواهند شد. پس از روی این آیه کریمه سنت الله این است که کسی که صادق را نفرین می‌کند، آن نفرین بر خود او برمی‌گردد و این سنت الله از نصوص قرآن و حدیث آشکار است. پس اکنون بگویید که غلام دستگیر پس از نفرین مرد یا نه؟ بگویید که در این امر چه رازی نهفته است که با نفرین محمد طاهر، مسیح دروغین مرد و نفرین کنندهٔ من، خودش مرد. خداوند متعال عمرم را

---

[1] توبه: ۹۸

دراز نمود؛ یازده سال پس از آن، هنوز زنده‌ام و به غلام دستگیر حتی مهلت یک ماه هم داده نشد.

«۱۴۶» **نشانهٔ صد و چهل و ششم:** نواب محمد حیات خان که قاضی دادگاه ناحیه بود، به اتهام کیفری از منصب خود برکنار شد و به هیچ صورت نیز احتمال تبرئه به نظر نمی‌رسید. وی از من درخواست دعا کرد و من برای او دعا کردم و خداوند متعال به من خبر داد که وی تبرئه خواهد شد. چنانکه این واقعه در براهین احمدیه هم مفصلاً مندرج است، این خبر را برای او و بسیاری از افراد دیگر قبل از وقوع آن، تعریف کردم، و سرانجام وی به فضل خداوند متعال تبرئه گشت.

«۱۴۷» نشانهٔ صد و چهل و هفتم: یکبار در ماه مارس ۱۹۰۵ به علت کمی درآمد برای هزینه‌های مهمانخانه مشکل زیادی پیش آمد، چراکه رفت و آمد مهمانان به کثرت بود و درآمد بسیار کم. لذا دعا کردم و در ۵ مارس ۱۹۰۵ در رؤیا دیدم که شخصی که فرشته به نظر می‌رسید، جلوی من آمد و پول هنگفتی به دامنم گذاشت. من از او نامش را پرسیدم.

- گفت: هیچ نامی ندارم.

-گفتم: آخر یک نامی باید باشد.

-گفت: "نامم تیچی است." تیچی به زبان پنجابی وقت معین را می‌گویند، یعنی کسی که کاملاً به موقع لازم بیاید. سپس بیدار شدم. پس از آن، از طرف خداوند متعال هم از طریق پست و هم مستقیماً

توسط مردم آنقدر کمک مالی آمد که هیچ فکرش را هم نمی‌کردم، و چندین هزار روپیه آمد. کسی که برای تصدیق و بررسی این سخنم، دفتر پستخانه را از پنجم مارس ۱۹۰۵ تا آخر سال نگاه کند، پی خواهد برد که چقدر پول آمده بود.

لازم به ذکر است که این سنت خداوند متعال با من است که اغلب پول نقد یا هدایایی که برایم فرستاده می‌شود، دربارۀ آن، قبل از وقت، از طریق الهام یا خواب به من خبر می‌دهد و این قبیل نشانه‌ها بیش از پنجاه هزارند.

«۱۴۸» **نشانۀ صد و چهل و هشتم**: یکبار این اتفاق افتاد که من آن قصیدۀ نعمت الله ولی را نگاه می‌کردم که در آن وی به طور پیشگویی درباره آمدن من، خبر داده و نامم را نیز نوشته است و گفته است که در اواخر قرن سیزدهم آن مسیح موعود ظهور می‌کند و دربارۀ من این شعر را سروده است:

مهدی وقت و عیسی دوران　　　هر دو را شهسوار می‌بینم

یعنی آن شخص موعود هم مهدی خواهد بود و هم مسیح؛ یعنی مصداق هر دو نام خواهد بود و هر دو را ادعا می‌کند. در این اثنا که این شعر را می‌خواندم، همان زمان این وحی نازل شد:

از پی آن محمد احسن را　　　تارک روزگار می‌بینم

یعنی می‌بینم که مولوی سید محمد احسن امروهی به همین خاطر از شغل خود که در ریاست بهوپال داشت، استعفا می‌دهد تا نزد مسیح موعودِ خدا حاضر شود و جهت تایید ادعایش خدمتی به جای آورد.

این پیشگویی بود که بعداً به صراحت به وقوع پیوست؛ چراکه پس از این پیشگویی جناب مولوی در تایید ادعایم کمربست و چندین کتاب تالیف نمود و با مردم مناظره‌ها کرد و تاکنون نیز به همین کار مشغول است. خدا در کارش برکت دهد و به وی پاداش این خدمت عطا کند.

«۱۴۹» **نشانۀ صد و چهل و نهم:** در صفحه ۵۲۲ کتاب براهین احمدیه این پیشگویی مرقوم است: ”بخرام که وقت تو نزدیک رسید و پای محمدیان بر منار بلندتر محکم افتاد.“ در آن زمانه که این پیشگویی در براهین احمدیه چاپ شد، بیش از بیست و پنج سال گذشته است. معنی این پیشگویی آن بود که روزهای پیشرفت تو نزدیکند که موجب افزایش شأن و عزت دین محمدی خواهند بود. چنانکه همه می‌دانند که در آن دوران من در گوشۀ گمنامی مستور و محجوب بودم و همراه من حتی یک انسان هم نبود و احدی انتظار هم نداشت که به این مرتبه نایل می‌شوم، بلکه من خودم نیز از شأن و شوکت آیندۀ خویش بی‌خبر بودم. حقیقت این است که من هیچ بودم، امّا، خداوند متعال تنها به فضل خود نه به سبب هیچ هنرم، مرا برگزید. گمنام بودم، شهرتم داد و آنقدر به سرعت شهرت داد که گویی آذرخش به سرعت از کناره‌ای به کنارۀ دیگر ظاهر می‌شود. من نادان بودم، از طرف خود علم عطا کرد؛ هیچ وسعت مالی نداشتم، وی چندین صد هزار روپیه به من کمک مالی کرد؛ تنها بودم، وی چندین صد هزار انسان را تابع من گردانید و از زمین و آسمان، هر دو، برای من نشانه‌ها به نمایش گذاشت. من نمی‌دانستم که او چرا برایم این کارها را کرد، چون در خودم هیچ خوبی را نمی‌یابم. من خواندن این شعر زیرِ شیخ

سعدی رحمة الله علیه را در بارگاه خداوند متعال مناسب حال خود می‌دانم:

پسندیدگانی به جایی رسند

ز ما کهترانت چه آمد پسند

خدایم از هر لحاظ کمکم کرد. وی هر کسی را که در مقابل من ایستاد، به جای خود نشاند. هر کسی که مرا برای مجازات به دادگاه کشاند، مولای من در سایر آن مرافعات مرا پیروز کرد. هر کسی که مرا نفرین کرد، خداوندِ من آن نفرین را علیه او اعمال کرد، کمااینکه لیکرام با تکیه به شادی‌های دروغین خود درباره من نوشته بود که ”وی در ظرف سه سال به همراه تمام فرزندانش خواهد مرد“ سرانجام نتیجه این شد که وی خود، مطابق پیشگویی من بی‌اولاد مرد و هیچ نسلی از او به دنیا باقی نماند. همین‌طور عبدالحق غزنوی بلند شد و به طور مباهله در نفرین‌های خود خواستار استیصالم گشت؛ امّا، شرح پیشرفتی که از هر لحاظ پس از این نفرینش کردم، این است که چندین صد هزار نفر تابع من گشتند، چندین صدهزار روپیه آمد، تقریبا در تمام دنیا با عزت شهرت پیدا کردم تا این حد که مردم از کشورهای دیگر نیز به جماعتم ملحق شدند و بسیاری از فرزندانم به دنیا آمدند، ولی عبدالحق بی‌اولاد ماند که حکم مردن را دارد.[1]

---

[1] پس از مباهله، من در رسالۀ خود انوار الاسلام خطاب به عبدالحق غزنوی مکرراً نوشتم که چنانچه تو با دعای خود از اثر مباهله می‌توانی مصون بمانی، پس سعی کن همسرت پسری به دنیا بیاورد تا ابتر نمانی که این اثر مباهله تلقی

همچنین ذره‌ای هم به وی از طرف خداوند متعال برکت داده نشد و هیچ عزت و مرتبتی را نیز کسب نکرد و مصداق کامل آیه إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ[1] گشت. سپس مولوی غلام دستگیر قصوری بلند شد و مشتاق گشت که بسان محمد طاهر بر من نفرین کرده و در قوم نام و شهرت پیدا کند. یعنی مانند محمد طاهر که بر مسیح و مهدی دروغین نفرین کرده بود و هلاک گشته بود، همین‌طور مولوی غلام دستگیری خواست که با نفرین خود مرا به هلاکت برساند؛ امّا، پس از این نفرین، خود چنان به زودی مرد که نظیر آن وجود ندارد. هیچ آخوندی پاسخ نمی‌دهد که این چه رازی است که محمد طاهر با نفرین خود مدعی دروغینِ عصر خود را هلاک نمود امّا، غلام دستگیر با نفرین بر مسیحِ عهد خویش، خود هلاک گشت. این نمونهٔ نصرت الهی در درون جامعه اسلامی است و در محیط غیرمسلم، خداوند متعال آن رعبی را به من عطا کرده است که هیچ کشیش جرأت ندارد که در مقابل من بیاید. یک زمانی بود که اینان در بازارها با صدای بلند می‌گفتند که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ معجزه‌ای به ظهور نرسیده است و در قرآن شریف هیچ پیشگویی بیان نشده است؛ امّا، اکنون خداوند متعال چنان آنها را مرعوب نموده است که اصلاً به طرف من روی نمی‌آورند، گویی همه از این جهان رحلت

خواهد شد. پس از این قدر تاکید [مطمئنم که] وی به حتم دعای فراوان کرد، امّا باوجود آن، سرانجام ابتر ماند. پس کدام نشانه‌ای بزرگتر از این خواهد بود؟ [مؤلف]

[1] کوثر: ۰۴ [به یقین دشمن تو ابتر و مقطوع النسل است. مترجم]

نموده‌اند. سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، چنانچه کشیشی بخواهد با من مقابله کند، خداوند متعال او را سخت ذلیل و خوار خواهد کرد و با عذابی معذب می‌کند که نظیر آن یافت نمی‌شود. وی قدرت نخواهد داشت که آنچه من نشان می‌دهم، با کمک و قدرت خدای فرضی خود نشان دهد. خداوند متعال برای تایید من، هم از آسمان نشانه‌ها نازل خواهد کرد و هم از زمین. به راستی می‌گویم که این برکت به اقوام دیگر داده نشده است. پس آیا در روی زمین از شرق تا غرب کشیشی هست که در مقابل من نشانهٔ خدا را بنمایاند؟ ما میدان را فتح کرده‌ایم. هیچ کسی جرأت ندارد که در مقابل ما بیاید. این همان امری است که خداوند متعال بیست و پنج سال پیش به شکل پیشگویی بیان کرده بود: بخرام که وقت تو نزدیک رسید و پای محمدیان بر منار بلندتر محکم افتاد. بخدا ما امروز بر منار محمدی هستیم و هر کسی تابع ماست.

«۱۵۰» **نشانهٔ صد و پنجاهم**[۱]: پیشگویی درباره شیوع طاعون را در کتابم نور الحق بخش دوّم از صفحه ۳۵ الی ۳۸، قبل از وقت در کشور منتشره کرده بودم. نص آن این است: اعلم ان الله نفث فی روعی ان هذا الخسوف و الکسوف فی رمضان آیتان مخوفتان لقوم اتبعوا الشیطان و لئن ابوا فان العذاب قد حان [ر.ک به ص ۲۵ الی۳۸]. ترجمه: خداوند متعال در وحی خود در دلم القا نمود که خسوف و کسوف مقدمهٔ عذابی است، یعنی مقدمهٔ طاعون است که نزدیک می‌باشد.

---

[۱] برای شرح بیشتر، این نشانه دوباره نوشته شده است. [مؤلف]

اکنون به محض خاطر خدا این کتابم یعنی نورالحق بخش دوّم را بخوانید و ببینید که چه مدت طولانی قبل از شیوع طاعون در پیشگویی خبر داده شده بود. آیا انسان قدرت دارد که از جانب خود چنین پیشگویی کند؟ خداوند متعال می‌فرماید: لَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ[1] یعنی آنچنان گشودنِ بابِ غیب بر کسی که گویی وی بر آن غالب است و غیب در قبضهٔ اوست، تصرفی است که بجز پیامبران برگزیدهٔ خداوند متعال به کسی دیگر داده نمی‌شود. این دروازه هم از لحاظ کیفیت و هم از لحاظ کمیت تنها بر پیامبران گشوده می‌شود. آری، به ندرت، عامهٔ مردم نیز می‌توانند رؤیای صادقه ببینند یا به آنها الهام راستین القا شود، امّا، آن خواب یا الهامشان هم پاک از تاریکی نمی‌باشد و درهای غیب بر آنها گشوده نمی‌شوند. این موهبت تنها به پیامبران برگزیدهٔ خدا اختصاص دارد.

«۱۵۱» **نشانهٔ صد و پنجاه و یکم:** هنگامی که من کتاب براهین احمدیه را تالیف نمودم که اولین تألیفم است، این مشکل پیش آمد که برای چاپ آن پول نداشتم. آن زمان انسان گمنامی بودم و هیچ کسی مرا نمی‌شناخت. آنگاه در بارگاه الهی دعا کردم و این الهام القا شد: هزّ الیک بجذع النخلة. تساقط علیک رطبا جنیا [ر.ک به براهین احمدیه صفحه ۲۲۶]، تنهٔ درخت خرما را تکان بده، برای تو خرماهای رسیده فرو خواهد آمد. برای عمل به این دستور، اول از همه به خلیفه سید محمد حسن، وزیر ایالت پتیاله نامه نوشتم و خدا چنانکه وعده

---

[1] جن: ۲۶،۲۷

داده بود، دلش را به من متمایل نمود و وی بلافاصله دویست و پنجاه روپیه ارسال کرد و چندی بعد دوباره دویست و پنجاه روپیه فرستاد و چند نفر دیگر نیز کمک مالی کردند و اینطور آن کتاب باوجود نومیدی به چاپ رسید و این پیشگویی بالا محقق شد. شاهد این وقایع یکی دو نفر نیستند بلکه جماعت کثیری گواه بر آنها است و در این جماعت هندو نیز هستند. در اینجا این نکته قابل ذکر است که این وحی الهی که هزّ الیک بجذع النخلة در قرآن شریف خطاب به حضرت مریم[۱]

[۱] بالا، در متن این کتاب نوشته‌ام که در کتاب براهین احمدیه خداوند متعال اول نامم مریم نهاد و سپس فرمود که من پس از دمیدن روح صدق در این مریم، او را عیسی نام گذاشتم. گویی از حالت مریمی، عیسی متولد شد و اینطور من در کلام خدا ابن مریم خوانده شده‌ام. در قرآن شریف نیز در این راستا اشاره شده است که برای من به طور پیشگویی است. خداوند متعال در قرآن شریف بعضی مردم این امت را به مریم تشبیه می‌دهد و سپس می‌فرماید که آن مریم باردار عیسی شد و بدیهی است که در این امت بجز من هیچ کسی این ادعا را نکرده است که خداوند متعال نامم مریم نهاده است و سپس در این مریم روح عیسی را دمیده است. کلام خدا باطل نیست. لازم است که در این امت احدی مصداق این آیه باشد. در صورت تمایل می‌توانید خوب بیندیشید و در دنیا جستجو کنید و به جز من هیچ کسی دیگر مصداق این آیه وجود ندارد. بنابراین، این پیشگویی سورۀ التحریم به خصوص برای من است و آن آیه‌ای که این پیشگویی را دربر دارد، این است: وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا [التحریم: ۱۳]. ترجمه: و مَثَل دیگر افراد این امت، مریم دختر عمران است که از عصمت خود محافظت نمود. آنگاه ما با قدرت خود در شکمش روح دمیدیم، یعنی روح عیسی را. حال پیداست که به موجب این آیه مریم این امت در صورتی با مریم قبلی مشابهت پیدا می‌کند که در او نیز روح عیسی دمیده شود، چنانکه

است که وقتی وی به سبب تولد پسرش بسیار ضعیف شده بود و به دلیل نیاز به غذا، به کمک خدا محتاج بود، همین‌طور برای من هم براهین احمدیه به شکل بچه‌ای بود که متولد شده بود. همه به این امر واقفند که دربارۀ تالیفات این محاوره مرسوم است که به آنها نتایج طبع می‌گویند، یعنی بچه‌های طبع‌زاد. براهین احمدیه بچه‌ام قرار گرفت که متولد شد. در هنگام تولد آن، من نیز در حالت مالی خود ضعیف بودم، چنانکه مریم ضعیف بود و برای پرورش آن بچه یعنی برای چاپ آن نمی‌توانستم غذا حاصل کنم؛ لذا به من مثل مریم همین دستور داده شد که هزّ الیک بجذع النخلة و مطابق این پیشگویی سرمایه‌ای برای چاپ کتاب جمع شد و پیشگویی به حقیقت پیوست. فراهم شدن این پول کاملاً غیرمترقبه بود، چراکه من گمنام بودم و

خداوند متعال در این آیه دمیدن روح را ذکر نموده است. به هر حال، کلام خدا به حتم باید محقق می‌شد. بنابراین در تمام این امت تنها من هستم که خداوند متعال در براهین احمدیه نامم مریم نهاده است و پس از آن دربارۀ من فرمود که ما در این مریم از طرف خود روح دمیدیم و سپس پس از دمیدن روح، مرا عیسی قرار داد؛ لذا مصداق این آیه تنها منم. بجز من در هزار و سیصد سال هیچ کسی ادعا نکرده است که اول خدا به او مریم نام نهاد و سپس در این مریم از جانب خود روح دمید و در اثر آن، وی عیسی گشت. از خدا بترسید، و به این نکته بیندیشید که وقتی خداوند متعال این مطلب را در براهین احمدیه فرمود، آنگاه من خودم نیز از این نکتۀ معرفت بی‌خبر بودم، چنانکه در براهین احمدیه عقیدۀ خویش را نیز ابراز نمودم که عیسی از آسمان می‌آید. این ابراز عقیده‌ام گواه بر این است که این افترای من نیست و من قبل از تفهیم خداوند متعال هیچ چیز را درک نکردم. [مؤلف]

این اولین تالیفم بود. این نکته نیز درخور ذکر است که خداوند متعال مرا در براهین احمدیه قبل از عیسی نام نهادن، مریم خواند و تا مدتی در نزد خداوند متعال نامم همین بود و سپس خداوند متعال خطاب به من فرمود که ای مریم من در تو روح صداقت دمیده‌ام، گویی این مریم با روح صداقت حامله شد. سپس در آخر براهین احمدیه خداوند متعال مرا عیسی نام نهاد، گویی آن روحی که در مریم دمیده شده بود، به ظهور رسیده و به نام عیسی موسوم گشت. پس این طور من در کلام خدا ابن مریم خوانده شدم و همین معنی این وحی الهی است: الحمدلله الذی جعلک المسیح ابن مریم.

آنکه گوید ابن مریم چون شدی — هست او غافل ز راز ایزدی
آن خدای قادر و رب العباد — در براهین نام من مریم نهاد
مدتی بودم به رنگ مریم — دست ناداده به پیران ز می
همچو بکری یافتم نشو و نما — از رفیق راه حق ناآشنا
بعد ازان آن قادر و رب مجید — روح عیسی اندران مریم دمید
پس به نفخش رنگ دیگر شد عیان — زاد زان مریم مسیح این زمان
زین سبب شد ابن مریم نام من — زانکه مریم بود اول گام من
بعد ازان از نفخ حق عیسی شدم — شد ز جای مریمی برتر قدم
این همه گفت است رب العالمین — گر نمی‌دانی براهین را ببین
حکمت حق رازها دارد بسی — نکتهٔ مستور کم فهمد کسی
فهم را فیضان رحمان را پناه — کار بی‌فیضان نمی‌آید درست
فیض حق را با تضرع کن تلاش — ظلمتی در هر قدم داری براه
گر نداری فیض رحمان را پناه — هان مرو چون توسنی آهسته باش

ای پی تکفیر ما بستۀ کمر	خانه‌ات ویران تو در فکر دگر
صدهزاران کفر در جانت نهان	رو چه نالی بهر کفر دیگران
خیزاول‌خویشتن‌را کن درست	نکته‌چین‌راچشم‌می‌بایدنخست
لعنتی گر لعنتی بر ما کند	او نه بر ما خویش را رسوا کند
لعنت اهل جفا آسان بود	لعنت‌آن‌باشد که از رحمان بود

«۱۵۲» **نشانۀ صد و پنجاه و دوّم:** خداوند متعال به طور عمومی خطاب به من فرمود: انی مهین من اراد اهانتک یعنی من کسی را که قصد اهانت تو کند، خوار و ذلیل می‌نمایم. تاکنون صدها نفر مصداق این پیشگویی گشته‌اند. مجال نوشتن به تفصیل در این رساله نیست، امّا، غالب افراد از آنها کسانی‌اند که درباره من گفته بودند که این شخص مفتری است و از طاعون هلاک خواهد شد. قدرت خداوند متعال درمورد آنها اینگونه جاری شد که خودشان با طاعون هلاک شدند. از اینان بسیاری از افراد، اینگونه بودند که الهامات خویش را عنوان کردند که خداوند متعال به آنها خبر داده است که این شخص به زودی خواهد مرد؛ قضا و قدر خداوند متعال دربارۀ آنها اینگونه جاری شد که آنها پس از اعلام این قبیل الهامات، بزودی مردند. برخی از اینان مرا نفرین کردند که بزودی هلاک شوم امّا، خودشان بزودی هلاک شدند. مردم الهام مولوی محی الدین لکهوواله را به حتم به خاطر دارند که وی مرا کافر قرار داد و به فرعون تشبیه داد و دربارۀ مورد عذاب واقع شدنم، الهامات منتشر نمود، امّا، سرانجام خودش هلاک شد و چندین سال می‌گذرد که از این دنیا رحلت نموده است. همین‌طور مولوی غلام دستگیر قصوری نیز در دشنام دادن به من از

حد گذشت. وی از مکه علیه من فتواهای کفر آورده بود و در هر جایی که رفت و آمد می‌کرد مرا نفرین می‌نمود، و لعنت الله علی الکاذبین ذکر او بود. او تنها به این کار بسنده نمی‌کرد، بلکه مشتاق گشت که بسان شیخ محمد طاهر مؤلف مجمع البحار مرا نفرین کند تا کرامت او نیز ثابت گردد؛ چراکه در دوران مؤلف مجمع البحار برخی افراد ناپاک‌سرشت تنها از روی افترا، ادعای مسیح و مهدی کرده بودند و چون آنها ناراستی پیشه کرده بودند، لذا خداوند متعال دعای محمد طاهر را مستجاب نموده و آنها را در حیات محمد طاهر هلاک نمود. غلام دستگیر با خواندن این قصه، مشتاق گشت و دعوت نمود که بیایید من نیز این مسیح دروغگو و مهدی ساختگی را نفرین می‌کنم تا با دعایم کرامت من به اثبات رسد، امّا، وی این بیت شیخ سعدی را از یاد برده بود که:

هر بیشه گمان مبر که خالی است   شاید که پلنگ خفته باشد

چنانچه من دروغگو بودم، بدون شک در اثر چنین دعایی -که وی با نهایت توجه و درد دل کرده بود- هلاک می‌شدم و غلام دستگیر، محمد طاهر ثانی تلقی می‌شد، امّا، چون من صادق بودم، لذا غلام دستگیر صید مصداق این وحی الهی یعنی انی مهین من اراد اهانتک گشت و آن ذلت دایمی که برای من خواسته بود، بر خود او نازل شد.

اگر آخوندی خداترس باشد، از همین یک مثال هم ممکن است که پردهٔ غفلتش مرتفع گردد. بر هر طالب حق لازم است که به این امر بیندیشد که این چه رازی است که با دعای محمد طاهر مسیح دروغگو

و مهدی کاذب هلاک گشت و هنگامی که غلام دستگیر با تلقید از او بلکه جهت اظهار شباهت خود در کتاب خویش فتح رحمانی با ذکر قصه‌اش، مرا نفرین کرد و دربارۀ من این جمله را نوشت که تبّاً له و لاتباعه یعنی من و تمام پیروانم هلاک شوند، آنگاه وی خود در ظرف چند هفته هلاک شد و آن لکۀ خواری و ذلت که با مرگ من برای من می‌خواست، برای همیشه نصیب خود او گردید. احدی به من پاسخ دهد که آیا این واقعه اتفاقی بود یا به ارادۀ خداوند متعال به وقوع پیوست؟ من تاکنون به فضل خداوند متعال زنده‌ام، امّا، از مردن غلام دستگیر یازده سال گذشته است. پس اکنون نظرتان چیست؟ آیا خداوند متعال از مسیح دروغین و مهدی کاذب دوران محمد طاهر خوشش نمی‌آمد و با او دشمن بود، امّا، به مسیح دروغین را که در عهد غلام دستگیر پدیدار شد، با نگاه محبت‌آمیز نگریست و وی را اینگونه عزت و تکریم عطا کرد که غلام دستگیر را جلوی چشمش هلاک نمود و نفرین غلام دستگیر را به خود او بازگرداند و پیالۀ مرگ هم به او نوشاند و تا قیامت این لکۀ خواری را بر او زد؟! چنانچه من با نفرین غلام دستگیر می‌مردم و غلام دستگیر تاکنون زنده بود در آن صورت دشمنانم بلکه دشمنان دین اسلام هزاران اعلامیه منتشر ننموده و غوغای قیامت بپا نمی‌کردند؟! و آیا دروغگو بودنم را با دهل شایع نمی‌کردند؟! پس اکنون چرا بزرگان قوم ساکتند؟ آیا تقوایشان همین است؟ این مطلب را می‌گویند که این مباهله نبود؛ فرض می‌کنیم که این مباهله نبود، امّا، به تقلید محمد طاهر، نفرین غلام دستگیر که درکار بود! در مقابل او (هم) این الهام من است که انی

مهین من اراد اهانتک. پس چه شد که از نفرین او به من هیچ ضرری وارد نشد، امّا، الهام خداوند متعال انی مهین من اراد اهانتک آشکارا اثر خود را نشان داد و همین نفرین را به موجب آیه عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ[1] بر خود غلام دستگیر نازل کرد و کسی که می‌خواست که محمد طاهر ثانی بشود، خدا او را ثانی مسیح دروغین قرار داد و پس از مردنش بر من برکات فراوان نازل کرد و چندین صد هزار نفر را مرید من ساخت و پس از او به من سه پسر عطا کرد و چندین صد هزار روپیه به من داد و تقریباً در تمام دنیا با عزت و تکریم به من شهرت داد. اکنون شاید آخوندهای مخالف‌ما بگویند که آن مسیح و مهدی دروغین که در اثر نفرین محمد طاهر مرده بود، اتفاقی مرده بود، و نفرین محمد طاهر هیچ نقشی در مرگش نداشت. به چنین سخنانی تا کی می‌توانیم پاسخ دهیم! اینان اگر بخواهند می‌توانند کلاً بی‌دین شوند و بگویند که مرگ غلام دستگیر نیز اتفاقی بود و ظاهراً اوضاعشان درحقیقت هم به همین شکل به چشم می‌خورد.

ابیات اردو ترجمه آنها این است:

ای مردم چرا به فکر حق و راستی نیستید؟ دلم به سبب این عملتان از غم و اندوه به شدت می‌جوشد.

چقدر در کینه و تعصب پیش رفتید! و به سبب آن، آن ایمان اندکی را هم که داشتید، از دست دادید.

---

[1] توبه: ۹۸ [بلایا گریبانگیر خود آنها خواهند بود. مترجم]

آیا همین تقوا و همین اسلام بود که به خاطرش نام و شهرت داشتید؟

خلاصه، این الهام خداوند متعال که انی مهین من اراد اهانتک در صدها موقع به ظهور رسید و همچنان به ظهور می‌رسد. در این امر چه رازی است که آن خدای قادر تا این حد از من حمایت می‌کند؟ در حقیقت آن راز همین است که او نمی‌خواهد که محبش ضایع گردد.

چه شیرین منظری ای دلستانم   چه‌شیرین خصلتی ای جان جانم
چودیدم روی تو دل در تو بستم   نمانده غیر تو اندر جهانم
توان برداشتن دست از دو عالم   مگر هجرت بسوزد استخوانم
در آتش تن بآسانی توان داد   ز هجرت جان رود با صد فغانم

«۱۵۳» **نشانهٔ صد و پنجاه و سوم:** مولوی محمد حسن از بهین در حاشیهٔ کتابم **اعجاز احمدی**[1] با نوشتن لعنت الله علی الکاذبین خود را وارد بازی مباهله کرد و هنوز بر این نوشته‌اش یک سال هم نگذشته بود که با بی‌نهایت اندوه از این جهان رحلت نمود و جوانمرگ گشت. مباهلهٔ دستنوشتهٔ او نزد ماست، و هر کسی در صورت تمایل می‌تواند ببیند.

«۱۵۴» **نشانهٔ صد و پنجاه و چهارم:** پیر مهر علی گولروی در کتاب خود سیف چشتیایی مرا دزد خوانده بود، یعنی به گمان او من

---

[1] در اینجا سهواً به جای اعجاز المسیح، اعجاز احمدی نوشته شده است. مولوی محمد حسن بهین در حاشیهٔ کتاب اعجاز المسیح لعنت الله علی الکاذبین نوشته بود. [ناشر]

مضمون کتب دیگر را دزدیدم و نوشتم. خداوند متعال کیفر این افترایش را اینطور داد که در دادگاه در مرافعۀ کرم دین ثابت شد وی دزد یادداشت‌های محمد حسن بهین است. در دادگاه در باره این موضوع، شهادت‌هایی با ذکر سوگند ثبت شدند و اینطور در بارۀ او نیز نشانۀ الهام الهی انی مهین من اراد اهانتک به حقیقت پیوست.

«۱۵۵» **نشانۀ صد و پنجاه و پنجم:** این نیز نشانۀ خداوند متعال بود که وی پس از سال ۱۸۸۲م چاپ بخش بقیۀ براهین احمدیه را تا مدت بیست و سه سال به تعویق انداخت تا این کلامش محقق شود که من براهین احمدیه را نشانه‌ای قرار خواهم داد. چون در این کتاب بسیاری از پیشگویی‌ها بود که تحقق آنها در معرض انتظار بود و در آن دربارۀ من وعده‌هایی بود که هنوز به وقوع نپیوسته بودند و لازم بود که تحقق یافتن تمام این نشانه‌ها و وعده‌ها نیز در همین کتاب بیان می‌شد تا کتاب براهین احمدیه، اسمی با مسمّی می‌گشت. چنانچه قبل از تحقق آن پیشگویی‌ها براهین احمدیه به پایان می‌رسید، در آن صورت کتابی ناقص می‌بود؛ لذا خداوند متعال که تمام کارهایش مبتنی بر حکمت و مصلحت است، خواست که بخش بقیه براهین احمدیه تا آن زمان چاپ و منتشر نشود تا تمام پیشگویی‌هایی که در براهین احمدیه نوشته شده‌اند محقق گردند، چراکه آن کتاب را چنانکه نامش براهین احمدیه است، بدین هدف تالیف نمودم که براهین اسلام را به نمایش بگذارم و در براهین احمدیه بزرگترین برهان نشانه‌های آسمانی هستند که در آن، دست انسان هیچ دخالتی ندارد. بنابراین، لازم بود که آنقدر نشانه‌های آسمانی در

آن نوشته می‌شدند که برای اتمام حجت بر دشمن، کافی باشند. چنانکه در براهین احمدیه وعده داده بودم که در آن سیصد نشانه خواهم نگاشت، لذا خداوند متعال خواست که این سخن به حقیقت بپیوندد. اگرچه مخالفان در جهالت و نادانی خود سر و صدا ایجاد کردند و به من افترا بستند که گویی من با نیت بد جهت چپاول پولِ مردم، چاپ براهین احمدیه را برای همیشه بسته‌ام، امّا، در تأخیر چاپ براهین احمدیه همین حکمت نهفته بود که بیان کرده‌ام. من به یقین می‌دانم که هیچ انسان عاقلی این حقیقت را، بجز کسانی که هیچ سروکاری با دین ندارند، انکار نخواهد کرد. وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ.[1] خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ[2] یعنی کفار می‌گویند که چرا قرآن به یکباره نازل نشد. (قرآن) باید همین‌طور به تدریج نازل می‌شد تا ما به دلت تسلی می‌دادیم و آن معارف و علومی که وابسته به زمان و وقت می‌باشند، به هنگام خود ظاهر گردند، چراکه درک امری قبل از وقت گاهی اوقات سخت می‌باشد. بنا به این مصلحت خداوند متعال قرآن شریف را در ظرف بیست و سه سال نازل کرد تا در این مدت زمانی، نشانه‌های موعود نیز به ظهور برسند. من مطمئنم که در تأخیر براهین احمدیه سال بیست و سوم به پایان نخواهد رسید که بخش پنجم آن در کشور منتشر

---

[1] شعراء: ۲۲۸ [به زودی ستمکاران متوجه خواهند شد که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند. مترجم]

[2] فرقان: ۳۳

خواهد شد. خداوند متعال در براهین احمدیه به مدت بیست و سه سال اشاره نیز نموده است، می‌فرماید: یا احمد بارک الله فیک. الرحمان علم القرآن. لتنذر قوما ما انذر آباءهم و لتستبین سبیل المجرمین. قل انی امرت و انا اول المومنین. ای احمد [به طور ظلّی نام این عاجز است] خدا در وجود تو برکت نهاده است؛ همان خدا که تو را قرآن تعلیم داده است. یعنی در این زمانه بار منت هیچ کسی بر تو نیست، چراکه خدا معلّم توست و او بدین خاطر به تو قرآن را تعلیم داد تا تو مردم را بیم دهی که نیاکانشان بیم داده نشدند و تا حجت خدا تمام شود و راه مجرمان آشکار گردد. به آنها بگو که من از طرف خداوند متعال مأمورم و اول از همه، من به این امر ایمان می‌آورم. چون قبلاً تعلیم قرآن شریف به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ظرف بیست و سه سال به پایان رسیده بود، لذا ضروری بود که اکنون نیز جهت ارائهٔ آن مشابهت، مدت بیست و سه سال برای تعلیم قرآن شریف مقرر می‌شد تا همهٔ آن نشانه‌هایی به ظهور برسند که به آن وعده داده شده بود. مولانا رومی نیز در این باره فرموده است:

مدتی این مثنوی تاخیر شد   سالها بایست تا خون شیر شد

«۱۵۶» **نشانهٔ صد و پنجاه و ششم:** این نشانه را قبلاً در آخر رسالهٔ خود **تذکرة الشهادتین** نوشته‌ام. شرح آن، این است که در اکتبر سال ۱۹۰۳ قصد نمودم که درباره شهادت صاحبزاده عبداللطیف و شیخ عبدالرحمان که با ظلم بی‌نهایت به قتل رسیده بودند، رساله‌ای بنویسم و نام آن را تذکرهٔ الشهادتین بنامم، امّا، اتفاقاً کلیه‌ام درد گرفت.

قصدم این بود که تا ۱۶ اکتبر ۱۹۰۳ این رساله را به پایان برسانم، چراکه در این تاریخ ذکر شده جهت مرافعه کیفری که یکی از مخالفان کرده بود، رفتن به گورداسپور ضروری بود. آنگاه من در بارگاه الهی دعا کردم که یا الهی من درباره شهید مرحوم عبداللطیف می‌خواهم رساله‌ای بنویسم و در کلیه‌ام درد شروع شده است، پس با لطف خود مرا شفا عطا کن. قبل از این نیز یکبار تا ده روز درد کلیه داشتم و در آن درد نزدیک به مرگ رسیده بودم. این بار نیز همان ترس دامنگیرم شد. به اعضای خانواده‌ام گفتم که من دعا می‌خوانم شما آمین بگویید. آنگاه من برای شفای خویش در حالت درد شدید دعا کردم و آنها آمین گفتند. من با سوگند خداوند متعال می‌گویم و سوگند او از هر گواهی بیشتر درخور اعتبار است که هنوز من دعا را تمام نکرده بودم که بر من حالت خلسه مستولی شد و الهام نازل شد: سلام قولا من رب رحیم. من فورا این الهام را برای اعضای خانواده که در آنجا حضور داشتند، تعریف کردم. خدای علیم می‌داند که قبل از شش بامداد من کاملاً شفا پیدا کردم و در همان روز نصف کتاب را تالیف نمودم. فالحمد لله علی ذالک [ر.ک به تذکرة الشهاتین بخش آخر].

«۱۵۷» **نشانهٔ صد و پنجاه و هفتم:** شهادت صاحبزاده عبداللطیف نیز بر حقانیتم نشانه‌ای است، زیرا از زمانی که خداوند متعال دنیا را خلق نموده است، هیچگاه این اتفاق نیفتاده است که احدی عمداً برای دروغگویی مکار و مفتری جان خود را از دست دهد و همسر خود را به مصیبت بیوگی دچار کند و یتیم گشتن بچه‌های خود را بپسندد و برای خود مرگ سنگسار را قبول کند. اگرچه صدها

نفر همین‌طور با ظلم کشته می‌شوند، امّا، اینکه من شهادت مولوی عبداللطیف شهید را نشانۀ عظیم الشأن قرار می‌دهم، بدین دلیل نیست که وی با ظلم کشته شد و شهید گشت، بلکه بدین سبب است که وی به هنگام شهادت آن استقامتی را از خود نشان داد که هیچ کرامتی بزرگتر از آن نیست. امیر سه بار در مواقع مختلف سعی کرد که با نرمش و ملایمت وی را قانع کند که بیعت خود را با آن کسی که در قادیان ادعای مسیح موعود می‌کند، بشکند و با این کار فوری آزاد می‌شود و بلکه بیش از پیش مورد عزت و احترام قرار می‌گیرد، امّا، اگر این کار را نکند سنگسار می‌شود. ولی وی هر بار همین پاسخ را داد که من اهل علم هستم و روزگار دیده‌ام و با بصیرت کامل بیعت کرده‌ام بنابراین، وی را از تمام دنیا بهتر می‌دانم. وی چندین روز در حبس و زندان نگه داشته شد و به شدت مورد اذیت و آزار قرار گرفت. زنجیر سنگینی به او بستند که از سر تا پا بود و بارها سعی کردند که وی را متقاعد کنند و وعدۀ عزت و احترام بیشتر در اثر شکستن بیعت دادند چراکه وی با دولت کابل رابطۀ دیرینه داشت و در دولت خدمات انجام داده بود، امّا، وی مکرراً به آنها پاسخ داد که من دیوانه نیستم، من حق را یافته‌ام و به خوبی دیده‌ام که آن مسیح موعود همین است که به دست او بیعت کرده‌ام. آنگاه آنها از وی نومید شدند و در بینی‌اش طناب انداختند و بر پاهایش زنجیر بستند و بدین شکل در میدان سنگسار بردند. قبل از سنگسار کردن نیز امیر کابل سعی کرد او را متقاعد کند که هنوز هم وقت هست، بیعت را بشکند و انکار کند، امّا، وی باز گفت که این هرگز امکان‌پذیر نیست، اکنون زمان رفتنم نزدیک

است. من زندگی دنیا را بر دین مقدم نخواهم نمود. می‌گویند که با دیدن این استقامتش بدن صدها نفر به لرزه درآمد و دلشان لرزید که این چقدر ایمان قوی دارد و ما چنین ایمان قوی را هیچگاه ندیده بودیم، و بسیاری از آنها گفتند که چنانچه آن شخص که با وی بیعت کرده است از طرف خداوند متعال نبود، صاحبزاده عبداللطیف هرگز نمی‌توانست چنین استقامتی را از خود نشان دهد. به هر حال آنگاه آن مظلوم را با سنگباران شهید کردند و وی هیچ آهی هم نکشید و جنازه‌اش تا چهل روز در میان سنگها ماند. آخرین گفتارش این بود که من بیشتر از شش روز مرده نخواهم ماند. امیر به سبب این سخنش بر محل سنگسارش چندین نگهبان گماشت که شاید این نیز فریبی باشد، امّا، منظور از این سخن عبداللطیف آن بود که تا شش روز پس از شهادتش، روحش با جسم جدیدی به آسمان برده خواهد شد.

اکنون باید با ایمان و انصاف اندیشید که سلسله‌ای که کاملاً مبتنی بر مکر و فریب و دروغ و افترا باشد، آیا مردم آن سلسله می‌توانند اینچنین استقامت و شجاعت را نشان دهند که کشته شدن با سنگ را در این راه بپذیرند و هیچ اعتنایی به زن و بچه‌هایشان نکنند و با چنین مردانگی و شجاعت جان دهند. به آنها بارها وعدهٔ رهایی به شرط شکستن بیعت داده شود، امّا، باز هم آنها این راه را رها نکنند. همین‌طور شیخ عبدالرحمان را در کابل ذبح کردند و وی نیز هیچ دم نزد و نگفت که مرا رها کنید و من بیعت را می‌شکنم. نشانهٔ دین حقیقی و امام راستین همین است که هنگامی که به احدی دربارهٔ آن، معرفت کامل حاصل شود و شیرینی ایمان در دل و جان بپیچد، آنگاه

این قبیل مردم از مردن در راه دین نمی‌ترسند. آری، کسانی که ایمان سطحی دارند و آن (ایمان) بخشی از رگ و ریشهٔشان نشده است، بسان یهودا اسکریوطی با تطمیع اندک هم می‌توانند مرتد شوند. مثال‌های چنین مرتدان ناپاک نیز در زمان هر پیامبر بسیار فراوان وجود دارند. خدا را شاکرم که جماعت بزرگ مخلصان همراه من است و تک تک آنها برایم نشانه‌ای است. این فضل خدای من است. ای پروردگارم! تو بهشت منی و رحمت تو سپر من است و نشانه‌هایت غذایم است و فضلت چادر من است.

قصیده از مؤلف

انی من الرحمان عبد مُکرَم　　　سمّ معاداتی و سِلمی اَسلم

من بنده‌ای از طرف خداوند متعال هستم که عزت و تکریم داده شده است. دشمنی با من زهر است و صلح با من مایهٔ سلامتی است.

انی انا البستان بستان الهدی　　　انی صدوق مصلح متردم

من باغی هستم که باغ هدایت است. من راستگو و مصلح هستم.

من فر منی فر من رب والوری　　　انی انا النهج السیم الاقوم

کسی که از من فرار کرد، از خدا فرار کرد. من راه سلامتی و راه راست هستم.

روحی لتقدیس العلی حمامة　　　او عندلیب غارد مترنم

روحم برای تقدیس خداوند متعال کبوتری است یا بلبلی خوش‌آواز که سخن می‌گوید.

ما جئتکم فی غیر وقت عابثا   قد جئتکم و الوقت لیل مظلم

من نزد شما بی‌هنگام و به طور لهو و لعب نیامده‌ام؛ بلکه در زمانی آمده‌ام که روزگار مثل شب تاریک گشته بود.

یا ایها الناس اترکوا اهواءکم   توبو وان الله رب ارحم

ای مردم، حرص و هوای خود را رها کنید. توبه کنید که خدا غفور و رحیم است.

رب کریم غافر لمن اتقی   طوبی لمن بعد المعاصی یندم

پروردگار کریم است، او بیم دارنده را می‌بخشد. چقدر خوشبخت است آن کسی که پس از گناه نادم و پشیمان می‌شود.

یاایها الناس اذکروا آجالکم   ان المنایا لا تردّ و تهجم

ای مردم مرگ خود را به خاطر بیاورید. هنگامی که مرگ فرا رسد، دیگر دفع نمی‌شود بلکه ناگهان می‌رسد.

یا لائمی ان المکارم کلها   فی الصدق فاسلک نهج صدق ترحم

ای ملامتگر من! تمام عزت و بزرگی در صدق است، لذا صدق پیشه کن، اینطور سلامت می‌مانی.

السعی للتوهین امر باطل   ان المقرب لا یهان و یکرم

سعی برای اهانت باطل است. کسی که مقرّب الهی باشد، خدا او را ذلیل و خوار نمی‌کند.

جاءتک آیاتی فانت تکذب   شاهدت سلطانی فانت تحکّم

نشانه‌های من نزد تو آمدند امّا، تو آنها را تکذیب می‌کنی و براهینم را مشاهده کردی و باز زور می‌گویی و تحکم می‌کنی.

هل جائک الابراء من رب الوری   ام هل رئیت العیش لا یتصرم

آیا خبر برائت خود را از خدا دریافت کردی یا متوجه شدی که زندگی‌ات هیچگاه به پایان نمی‌رسد.

ان کتب ازمعت النضال فاننا   نأتی کما یأتی لصید ضیغم

اگر تو قصد جنگ داری، ما به گونه‌ای نزد تو خواهیم آمد که شیر برای صید می‌آید.

لا نتقی حرب العدا و نضالهم   والقلب عند الحرب لا یتجمجم

ما از جنگ دشمنان و تیراندازیشان نمی‌ترسیم و دل‌ما به هنگام جنگ مترددد نمی‌شود.

انظر الی عبد الحکیم و غیه   یعوی کسرحان ولا یتکلم

به عبدالحکیم و گمراهی‌اش نگاه کن؛ سخن نمی‌گوید بلکه مثل گرگ داد می‌زند.

کبر یُسعّر نفسه بضرامه   ما مدّ هذا الکبر الا الدرهم

تکبر هیزم خود آنها را مشتعل می‌کند و این تکبر به سبب مال ایجاد شده است.

الفخر بالمال الکثیر جهالة   غیم قلیل الماء لا یتلوّم

فخر و مفاخره به مال فراوان، جهالت است. این آن ابری است که در آن آب کم است و نمی‌تواند پا بر جا بماند.

جهد المخالف باطل فی امرنا   سیف من الرحمان لا یتثلّم

تلاش و کوشش‌های مخالف در ارتباط با ما باطل است. این آن شمشیری است که در آن هیچ خللی ایجاد نمی‌شود.

فی وجهنا نور المهیمن لائح   ان کان فیکم ناظر متوسّم

چنانچه احدی درمیانتان بینا باشد در چهرهٔ ما نور خدا عیان و روشن است.

ما قلت یا عبدالحکیم بجنبنا   الا کخذف عند سیف یصرم

ای عبدالحکیم! سخنانی که در مقابل ما گفته‌ای، مانند کلوخی است که درمقابل شمشیر برنده افکنده شود.

والله لا یخزی عزیز جنابه   والله لا تعطی العلاء و ترجم

بخدا که عزیز خدا رسوا نخواهد شد و بخدا که تو غالب نخواهی آمد، بلکه مردود خواهی گشت.

هذا من الرحمان نبأ محکم   فاسمع و یأتی وقته المتحتّم

این از طرف خدا خبر موثق و محکم است. پس بشنو وقت معین شدهٔ او به نزدیک می‌رسد.

والله یُنقض کل خیط مکائد   لین سحیل او شدید مبرم

و بخدا رشتهٔ مکر همه شکسته خواهد شد چه آن مکر با نرمی باشد یا با سختی.

کفِّرو ما التکفیر منک ببدعة رسم تقادم عهده المتقدّم

به من، کافر بگو چون کافر گفتنت چیز جدیدی نیست، بلکه از قدیم رسمی دیرینه است که ادامه دارد.

قد کُفّرت من قبل صحب نبینا قالوا لئام کفرة و هم هم

قبلاً این قبیل مردم اصحاب پیامبر ما را کافر دانستند و گفتند که اینان لئیم و پست و کافرند، در حالی که شأنشان همان است که هست.

تب من کلام قلت واحفد تائبا والعفو خلقی ایها المتوهم

ای اسیر اوهام! از آنچه گفته‌ای، توبه کن و به سوی من بشتاب. بخشیدن خُلق من است.

ان کنت تتمنی الوغا فنحارب بارز فانی حاضر متخیّم

اگر می‌خواهی بجنگی، پس ما می‌جنگیم. بیرون به میدان بیا که من حاضرم و خیمه زده‌ام.

نطقی کسیف قاطع یردی العدا قولی کعالیة القنا او لهذم

نطق من بسان شمشیر برنده است که دشمنان را هلاک می‌کند. سخنم بسان نوک نیزه است که به سرعت می‌برد.

کم من قلوب قد شققت غلافها کم من صدور قد کلمت و اکلم

غلاف و پرده‌های بسیاری از دلها را دریده‌ام. بسیاری از سینه‌هاست که مجروح نموده‌ام و همچنان دارم این کار را می‌کنم.

حاربت کل مکذّب و بآخر للحرب دائرة علک فتعلم

من با هر تکذیب کننده‌ای جنگیدم. اکنون در آخر تو در آمده‌ای، پس به زودی [از عاقبت کار] متوجه خواهی شد.

لی فیک من رب قدیر آیة   ان کنت لاتدری فانا نعلم

از طرف خدای من در تو نشانه‌ای هست. اگر تو نمی‌دانی، ما می‌دانیم.

قد قلت دجال و قلت قد افتری   تهذی و فی صف الوغی تتجشّم

تو گفتی که این شخص دجال است و به خدا افترا می‌بندد. تو هذیان می‌گویی و در جنگ، سختی و رنج را بر خود هموار می‌کنی.

والحکم حکم الله یا عبدالهوی   یبدیک یوما ما تسر و تکتم

حکم، حکمِ خداست ای دربند حرص و طمع! آنچه را مخفی می‌کنی، روزی او به تو (آن را) نشان خواهد داد.

الحق درع عاصم فیصوننی   فاحذر فانی فارس مسلتحم

حق، سپرِ صداقت است که مرا محفوظ خواهد داشت. پس بترس که من سوارم و دنبال تو می‌آیم.

«۱۵۸» **نشانۀ صد و پنجاه و هستم:** شایان ذکر است که پس از شهادت مولوی عبداللطیف آنچه که در کابل اتفاق افتاد نیز از طرف خدا برای من نشانه‌ای است، چراکه آنها با قتل شهید مظلوم مرحوم به من به شدت اهانت کردند. بنابراین قهر خداوند متعال بر کابل شمشیر خشم کشید. پس از کشته شدن این شهید مرحوم، در کابل به شدت بیماری کلرا شیوع پیدا کرد و غالب آن مردم که در مشورت

قتل شهید مرحوم شریک بودند، از بیماری کلرا مردند. در خانهٔ خود امیر کابل نیز به سبب برخی اموات ماتم بپا شد و چندین هزار نفر که از این قتل خرسند و خوشحال بودند، در اثر این بیماری به کام مرگ رفتند و طوفان این بیماری چنان شدید بود که می‌گویند چنین بیماری کلرا در کابل در تاریخ گذشته به ندرت به چشم می‌خورد، و الهامم انی مهین من اراد اهانتک در اینجا نیز محقق گشت.

بنگر که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

«۱۵۹» نشانهٔ صد و پنجاه و نهم: در صفحه ۵۸ کتابم، انجام آتم، درمقابل مولوی عبدالحق غزنوی یک پیشگویی نوشته بودم. عبارت آن پیشگویی این است: پس از مباهله با عبدالحق، خداوند متعال مرا پیشرفت داد، جماعت ما را به هزاران رساند، هزاران انسان را قائل به علمیت ما نمود، و مطابق الهام پسری دیگر (به من) عطا کرد و با تولد او تعداد پسرانم سه شد. سپس خداوند متعال دربارهٔ پسر چهارم متواتر وحی کرد. ما به عبدالحق اطمینان می‌دهیم که وی نخواهد مرد تا زمانی که تحقق این الهام را نبیند. اکنون وی را باید که اگر در بارگاه الهی ارزشی دارد، با دعای خود این پیشگویی را به تعویق بیندازد [ر.ک به کتابم انجام آتم صفحه ۵۸]. این آن پیشگویی است که درباره چهارمین پسر کرده بودم. پس از دو و نیم سال از این پیشگویی، در حیات عبدالحق، پسر چهارمم نیز متولد شد و نامش را مبارک احمد نهادیم و او تاکنون نیز به فضل خدا زنده است. چنانچه مولوی عبدالحق هنوز خبر تولد این پسر را نشنیده است، ما به گوشش می‌رسانیم. این

چقدر نشانهٔ عظیم الشانی است که از هر دو طرف تحقق یافت؛ عبدالحق هم تا تولد پسر زنده ماند و پسر نیز متولد شد و هیچ نفرین عبدالحق دربارهٔ این پیشگویی مستجاب نشد، و او نتوانست با دعای خود از تولد پسر موعودم جلوگیری کند، بلکه به جای یک پسر، سه پسر متولد شدند. از طرف دیگر عبدالحق به این حال دچار شد که پس از مباهله تاامروز که دوازده سال گذشته است، دارای هیچ بچه‌ای نشده است. بدیهی است که پس از مباهله مقطوع النسل شدن و باوجود گذشت دوازده سال و متولد نشدن هیچ بچه‌ای و ابتر ماندن، قهر الهی است و برابر با مرگ است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.[1] لازم به ذکر است که در اثر این بدگویی در خانهٔ عبدالحق هیچ بچه‌ای متولد نشد، بلکه وی مقطوع النسل و ابتر گشت و از این برکت کاملاً بی‌نصیب ماند و پس از مباهله به جای تولد فرزند، برادر عزیزش نیز از این دار فنا رحلت نمود.[2]

در اینجا انسان‌های باانصاف باید بیندیشند و با ترس از خدا بیندیشند که آیا این علم غیب می‌تواند در قدرت انسان باشد که وی از خود افترا بزند و بگوید که در خانهٔ من به حتم چهارمین پسرم متولد

---

[1] کوثر: ۰۴ [همانا دشمن تو مقطوع النسل است. مترجم]

[2] من در کتاب خوب انوار الاسلام به طور پیشگویی این امر را نیز بر عبدالحق روشن نموده بودم که وی از نعمت اولاد بی‌نصیب خواهد ماند. وی باید هر نوع تلاش و کوششی بکند که این پیشگویی ما را رد کند و اثر مباهله را خنثی نماید. مطابق پیشگویی، وی تاکنون مقطوع النسل است و تا امروز که ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۶ است و از مباهله سیزده سال گذشته است، از اولاد محروم است. [مؤلف]

خواهد شد و همین‌طور لازم است که فلان شخص تا آن زمان زنده بماند و سپس مطابق گفته‌اش، آن اتفاق هم بیفتد؟ آیا در دنیا اصلاً نظیر آن وجود دارد که خدا از انسان مفتری چنان حمایت کرده باشد که از هر دو طرف، صادق بودن وی را اثبات نموده باشد؟ یعنی هم پسر چهارم به وی عطا کند، و هم دشمنش را مطابق پیشگویی تا آن زمان زنده نگاه دارد. گفتنی است که این یکی از صدها برکت مباهله است که به من داده شد و خداوند متعال پس از مباهله سه پسر یعنی شریف احمد، مبارک احمد، و نصیر احمد را به من عطا کرد. حال اگر ما درباره ابتر بودن عبدالحق اشتباه می‌کنیم، وی به ما بگوید که پس از مباهله چند فرزند در خانه‌اش متولد شده‌اند و کجایند؟ حد اقل اولین فرزند را به ما نشان بدهد.[1] اگر این اثر لعنت نیست پس چیست؟ من بارها نوشته‌ام که همان‌طور که عبدالحق پس از مباهله از هر برکتی محروم ماند، در مقابل او، خداوند متعال آنقدر مرا مشمول فضل خویش قرار داده است که هیچ برکت دنیوی و دینی نیست که به من نداده باشد. در فرزندان به من برکت عطا کرد و دو فرزند، پنج فرزند شدند؛ در مال برکت داد و چند صد هزار روپیه آمد؛ در عزت و آبرویم برکت بخشید که چند صد هزار نفر با من بیعت کردند، و در تایید خویش برکت عطا کرد که صدها نشانه را برایم به نمایش گذاشت.

[1] مطابق آن پیشگویی که در انوار الاسلام به چاپ رسیده، در خانهٔ عبدالحق هیچ پسری متولد نشده است. در کتاب نامبرده به صراحت این پیشگویی را کرده بودم که عبدالحق اگر هزار تلاش و دعا هم بکند باز از اولاد ذکور محروم خواهد ماند، و همین‌طور روی داد. [مؤلف]

«۱۶۰» **نشانهٔ صد و شصتم:** نامهٔ مولوی عبدالرحمان محی الدین لکهو واله به خط خود او که اکنون در دستم است. این نامه را همین الان دوست فاضلم مولوی حکیم نور الدین به من داده است. من این نامه را نشانهٔ خداوند متعال خویش می‌دانم؛ بنابراین، آن را در زیر نقل می‌کنم و سپس بیان می‌دارم که این نامه چرا برایم نشانه‌است:

بسم الله الرحمن الرحیم. حامداً و مصلیاً

امّا بعد، از عبدالرحمان محی الدین به خدمت جمیع اهل اسلام عرض می‌شود که این عاجز دعا کردم که یا خبیر اخبرنی [ای خدای آگاه به من خبر بده] حقیقت حال میرزا چیست؟ در خواب الهام القا شد: ان فرعون و هامان و جنودهما کانوا خاطئین. و ان شانئک هو الابتر [۱]

---

[۱] بسیاری از مردم به سبب اشتباه درک کردن خواب‌های خویش هلاک می‌شوند. این دعای مولوی عبدالرحمان محی الدین بر این مبنا بود که آنچه مولوی نذیر حسین دهلوی و شاگردش مولوی ابوسعید محمد حسین بتالوی و بقیهٔ لشکر آنها، به میرزا کافر گفته‌اند، آیا وی به حقیقت کافر است؟ حقیقت حالش نزد خدا چیست؟ آنگاه در پاسخ به این دعا [اگر الهام محی الدین را راستین بدانیم] خداوند متعال فرمود: ان فرعون و هامان و جنودهما کانوا خاطئین، ما این الهام را اینگونه معنی خواهیم کرد که خداوند متعال در این الهام دو آخوند را که پایه‌گذار تکفیر بودند، فرعون و هامان قرار داد و فرمود که این هر دو و اتباعشان در مسئلهٔ تکفیر به خطا رفته‌اند. خداوند متعال به طور استعاره، اولین فتوای کفر دهنده را فرعون قرار داد و کسی که فتوا را نوشت هامان نام نهاد و بقیه هزاران آخوندی را که در پنجاب و سراسر هند در این تکفیرشان پیروشان گشتند، لشکرشان نامید. چنانچه مولوی محی الدین شقی و بدبخت نبود، این معنی بسیار واضح و

روشن بود؛ چراکه همین مردم ذکر شده روش فرعون و هامان را پیشه کرده بودند که بدون تحقیق در صدد نابودی من برآمده بودند و طوفانی بپا کرده بودند. دلیل دیگر بر این معنی آن است که بیست و شش سال پیش از امروز در براهین احمدیه به این دو نفر به طور پیشگویی فرعون و هامان گفته شده است. در صفحه ۵۱۰، ۵۱۱ براهین احمدیه این عبارت مسطور است: **واذ یمکر بک الذی کفر* اوقد لی یا هامان لعلی اطلع علی اله موسی و انی لاظنه من الکاذبین. تبت یدا ابی لهب و تب. ما کان له ان یدخل فیها الا خائفا.** و **ما اصابتک فمن الله. الفتنة ههنا فاصبر کما صبر اولوا العزم. الا انها فتنة من الله. لیحب حبّا جمّا. حبّا من الله العزیز الاکرم عطاء غیر مجذوذ** [ر.ک به براهین احمدیه صفحه ۵۱۰، ۵۱۱]. ترجمه: به یاد داشته باش آن زمانی را که فرعون تو را کافر قرار خواهد داد و به رفیق خود، هامان خواهد گفت: تو آتش تکفیر را برافروز؛ یعنی چنان فتوای تند و خشنی بنویس که مردم با دیدن آن، دشمن جانی‌اش گردند و وی را کافر بدانند تا من ببینم که خدای این موسی از او حمایت می‌کند یا نه. من او را دروغگو می‌پندارم. هر دو دست ابولهب هلاک شدند که با آنها وی فتوا نوشته بود و خود نیز هلاک شد. وی نباید در این راستا دخالت می‌کرد، بجز اینکه ترسان و لرزان باشد. آنچه که از رنج و اذیت به تو خواهد رسید، از طرف خداوند متعال است. به سبب این فتوا دربارهٔ تو فتنه‌ای بپا خواهد شد، پس صبر کن کمااینکه پیامبران اولو العزم صبر کردند. به یاد داشته باش که این فتنهٔ تکفیر از طرف خداوند متعال به ظهور خواهد رسید تا تو را به شدت دوست بدارد. این مهر و محبت آن خدای کریم است که عزیز و بزرگ است و این آن عطایی است که هیچگاه باز گرفته نخواهد شد. حال در اینجا چشمان را باز کنید و ببینید که خداوند متعال در این الهامات مرا موسی قرار داده است و مستفتی و مفتی را فرعون و هامان قرار داده است. مولوی محی‌الدین از این الهام خود در ۱۳۱۲هجری خبر داد؛ چنانکه از تاریخ نامه‌اش پیداست. پس طبق ضرب المثل معروف که الفضل للمتقدم، الهام من بیشتر درخور اعتبار است. به علاوه، الهامی

از طرف جناب میرزا پاسخ آمد که این الهام معانی دارد و در آن نام من نیست و با تحدی ادعا کرد که با نام من هیچ الهامی القا نخواهد شد. هر دو الهام بالا در ماه صفر القا شدند. پس از دریافت پاسخ میرزا

دیگر در تایید این الهام در کتابم **رفع شبهات** صفحه ۸۵۵ مرقوم است و آن این است: **نرید ان ننزل علیک اسرارا من السماء** و **نمزق الاعداء کل ممزق** و **نری فرعون** و **هامان** و **جنودهما ما کانوا یحذرون** یعنی ما بر این اراده هستیم که برای تو نشانه‌های آسمانی ارائه دهیم و با آنها دشمنان را متلاشی کنیم. فرعون، هامان و لشکرشان را آن کرشمهٔ قدرت نشان دهیم که از ظهورش می‌ترسیدند. در اینجا نیز دقت کنید که خداوند متعال اول المکفرین را فرعون و هامان نام نهاده است. این کتاب در سال ۱۸۹۱ به چاپ رسید. پس این الهام متعلق به چهار سال پیشتر از الهام محی الدین است، چراکه در نامه‌اش که این الهام را نوشته، تاریخ ۱۳۱۲هجری را ثبت نموده است و این الهام در سال ۱۸۹۱ نازل شد؛ بنابراین الهامی که مقدم است، رعایت آن نیز مقدم است. در نامهٔ مولوی محی الدین به تصریح این مطلب آمده که وی مرا فرعون قرار داده است و برادرم حکیم نور دین را هامان گفته است و خود صاحب صفات موسی گشته است، امّا تعجب‌انگیز است که فرعون و هامان که تاکنون زنده هستند و موسی از این جهان گذشته است. می‌بایستی جهت تشبیه کامل الهام (او) پس از هلاکت ما می‌مرد، امّا چه اتفاقی افتاد که وی خود هلاک گشت. آیا احدی می‌تواند به این سوال پاسخ دهد؟ [مؤلف]

* به یاد داشته باشید که این وحی الهی هر دو قرائت را دارد؛ یعنی هم کَفَرَ و هم کَفَّرَ. از روی قرائت «کَفَرَ» معنی اینطور است که مستفتی اول به من اعتقاد خواهد داشت و از معتقدان و ارادتمندان خواهد بود امّا بعداً برگشته و منکر می‌شود. این معنی به مولوی محمد حسین بتالوی صدق می‌کند که در تقریظ براهین احمدیه دربارهٔ من آنقدر اعتقاد خود را ابراز نمود که حتی پدر و مادر خود را نیز بر من فدا نمود. [مؤلف]

در ماه صفر این الهام در خواب القا شد: میرزا صاحب فرعون الحمدلله علی ذالک. حال ادعای میرزا نیز اشتباه ثابت شد و وی به مراد خود رسید. هنگامی که اولین الهام بر من نازل شد، به محض اینکه بیدار شدم این تعبیر در دلم خطور کرد که جناب میرزا، فرعون و هامان نور دین است. جهت خیرخواهی اهل اسلام اطلاع دادن از این مسئله ضروری بود.

بیتی به زبان پنجابی است که ترجمهٔ آن به شرح زیر است:

حال تو ای برادر حق را بگو، زیرا منافقان بدترین آدم‌هایی هستن که دیگران را فریب می‌دهند.

عبد

عبدالرحمان محی الدین لکهوکه به قلم خود در تاریخ ۲۱ ربیع الاول ۱۳۱۲

این نامهٔ مولوی عبدالرحمان محی الدین است که پس از نقل به محترم مولوی حکیم نور دین پس دادم. جناب مولوی نامبرده این نامه را نگه خواهد داشت و هر کسی در صورت تمایل می‌تواند آن را ببیند. در این الهام وی به گمان خود مرا فرعون قرار داده است چنانکه وی خود در نامه تصریح نموده است. تعجب انگیز است که خدا مؤدبانه به من خطاب کرده است و تنها میرزا نگفته بلکه جناب میرزا گفته است. باید این مردم نیز از خداوند متعال ادب یاد بگیرند. و تعجب دوّم از این است که من درخواست کرده بودم که در الهام، نامم برده شود؛ امّا، باز خدا از بردن نامم خجالت کشید و غلبهٔ شرم و خجالتش مانعش

شد که نامم را ببرد. آیا نامم «جناب میرزا» است؟ آیا به جز من کسی دیگر «جناب میرزا» خوانده نمی‌شود؟ و تعجب سوم از این است که من از روی الهام، فرعون قرار گرفتم و محی الدین قائم مقام موسی؛ پس باید فرعون در حیات موسی می‌مرد نه اینکه موسی در حیات فرعون بمیرد. سلسلهٔ نفرین‌های آقای محی الدین نیز ادامه داشت و وی چندین الهام درباره هلاکتم نیز دریافت کرده بود. پس این چه شد که همهٔ آن الهامات به خود او بازگشتند و به جای من خود وی مرد؟ آیا این عجیب نیست که کسی را که وی فرعون قرار داده بود، تاکنون زنده است و سخن می‌راند و در حال کسب پیشرفت زیاد است، امّا، آنکه خود را شبیه موسی می‌پنداشت، چندین سال گذشته که از این دنیا رحلت نموده است و اکنون در روی زمین هیچ نام و نشانه‌ای از او وجود ندارد. این چه موسایی بود که جلوی فرعون، این جهان را وداع گفت. سپس الهام دوّم آقا محی الدین این بود که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی بدگوی تو به هلاکت خواهد رسید و بی‌اولاد می‌ماند و مقطوع النسل می‌میرد. به گمان او در این الهام به هلاکت و نابودی و بی‌اولاد مردنم اشاره شده بود.[1] پس الحمدلله من تاکنون زنده هستم،

---

[1] اثر مباهله تنها این نبود که مولوی محی الدین پس از این دعای خویش که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ خود مرد و پسر هیجده ساله‌اش هم مرد، بلکه من بعضی زنان را به خانه‌اش فرستادم و حالشان را جویا شدم. همسر وی می‌گوید که پس از نفرین، خانه‌اش ویران شده است. مولوی محی الدین در بین راه مکه و مدینه فوت کرد. اکنون پس از او آنقدر فقر و مسکینی دامنگیر شده است که از طریق گدایی روزگار می‌گذرد. از چند روستا آرد با گدایی می‌آورند و از آن شکمشان

امّا، آقا محی الدین ده سال است که فوت کرده است، و پس از این الهامش سه پسرم متولد شدند. اگر پس از این الهام در خانۀ محی الدین پسری متولد شده و تاکنون زنده است، من قول می‌دهم که صد روپیه وجه نقد به همسرش بپردازم وگرنه بدیهی است که این الهامش به خود او صدق می‌کند. من از منابع معتبر شنیده‌ام که پس از این الهام هیچ پسری در خانه‌اش متولد نشده است بلکه پسر جوانش مرده و تنها یک پسرش زنده مانده است. خلاصه، این الهام نیز که به رنگ مباهله بود، به خود او بازگشته است. معنی این الهام که وقایع نشان داده‌اند، این است که کسی که اول هلاک شود، همان فرعون است و الهام دوّم دربارۀ کسی که قائم مقام موسی است، این می‌باشد که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ و معنی آن این است که دشمن در حیاتش بی‌اولاد خواهد مرد و از هر نعمت و برکتی محروم می‌ماند و کاملاً از ریشه خشکانده می‌شود. چنانچه مولوی عبدالرحمان محی الدین این هر دو الهام را منتشر نمی‌کرد و از اول چنانکه در نامۀ خود ابراز نموده، دربارۀ من این قصد را نمی‌کرد که در نگاه تمام اهل اسلام مرا ذلیل و حقیر قرار دهد و کلیۀ مردم مرا فرعون بدانند و پس از مردنم با گفتن مفتری و دروغگو لعنت کنند، آنگاه خداوند متعال او را به این زودی هلاک نمی‌کرد. امّا، وی با نشر دادن الهام خود، تمام دنیا را تشویق نمود که مرا کافر، منافق و لعنتی بپندارند و من در حیاتشان به همراه تمام فرزندانم بمیرم و تمام کاروبارم نابود گردد و وی ولی الله و صاحب

را پر می‌کنند و روزی که آرد نیاورند، آن روز گرسنه می‌مانند. همسرش می‌گفت که اکنون روزگار ما تاریک شده است. [مؤلف]

کرامت ثابت شود. بدیهی است که خداوند متعال در حق انسان صادقی، چنین ذلتی را روا نمی‌دارد و نمی‌خواهد که جماعت راستین نابود گردد، چراکه در این صورت وی خود، دشمن جماعت خود خواهد بود. بنابراین، خداوند متعال همین امر را پسندید که خود او را هلاک و نابود کند و پس از این الهام هیچ پسری در خانه‌اش متولد نشد، بلکه یک پسر جوانش هم فوت کرد. هزاران نفر خبر دارند که من این الهام خداوند متعال *انی مهین من اراد اهانتک* را منتشر نموده‌ام. پس در این امر چه شکی است که آقا عبدالرحمان محی الدین برای ذلیل کردنم هیچ کوتاهی نکرد، مرا فرعون قرار داد، برای ریشه‌کنی من پیشگویی‌ها کرد،و درباره مردن اولادم خبر داد که همه می‌میرند. پس اگر من قبل از او می‌مردم، چه شکی باقی می‌ماند که تمام دوستانش مرگم را کرامت او قرار می‌دادند و اگر اولادم نیز می‌مردند، دو کرامتش مشهور می‌شدند؛ امّا، خداوند متعال پس از این الهامش سه پسر به من عطا کرد و به موجب وعدهٔ *انی مهین من اراد اهانتک* محی الدین را در حیاتم هلاک نمود و ذلت و خواری‌اش را به نمایش گذاشت، و نه تنها این، بلکه پس از الهامش إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ علاوه بر اینکه سه پسر به من عطا کرد، همسر او را (هم) بی‌اولاد گرداند و اینطور عزتم را در دنیا به ثبوت رساند. بیشتر از خداوند متعال چه کسی نسبت به بندگانش غیرت و حمیت دارد؟ او دربارهٔ من غیرت خود را نشان داد. افسوس، عبدالرحمان محی الدین باوجود مولوی و ملهم خوانده شدن، از خداوند متعال هیچ نترسید و از اخطار وَلَا تَقْفُ مَا

لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ[1] هیچ نترسید؛ آنگاه خداوند متعال به موجب وعدهٔ *انی مهین من اراد اهانتک* او را نابود کرد. پس این برایم نشانهٔ بزرگی است که آن کسی که برای نابودی من الهامات خود را عنوان می‌کرد، خود تباه و نابود گشت. چون عبدالرحمان محی الدین از خانوادهٔ علما بود و هزاران انسان تحت تاثیر او بودند و علاوه بر این مدعی الهام و پیری و مرشدی نیز بود و در این راستا انسانی معروف و مرجع خلایق بود، لذا خداوند متعال نخواست که به سبب قول او مردم هلاک شوند. همین راز بود که پس از الهامش که بر مبنای آن وی منتظر هلاکت و نابودی‌ام بود، خدا، خودِ او را هلاک نمود و بر من صدها برکت نازل کرد و پس از الهام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ باب نسل را بر خودِ او بست و مرا پس از این الهامش سه پسر دیگر عطا کرد. کجا رفت الهامش إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؟ چه کسی می‌تواند در این شک بکند که اگر این الهامش محقق می‌شد و وی زنده می‌ماند و من هلاک می‌شدم و وی صاحب اولاد می‌شد و من بی‌اولاد می‌ماندم، آنگاه وی بین صدها هزار نفر صاحب کرامت مشهور می‌شد. وی از پیش هم به یک خانوادهٔ پیر و مرشد تعلق داشت و با این کرامت اسم با مسمی لکهوکه واله می‌گشت و صدها هزار نفر به او رجوع می‌نمودند. پس خداوند متعال مطابق ضرب المثل پنجابی «*لکھ نوں ککھ*» در چشم بر هم زدنی، شهرتش در صدها هزار نفر را نابود کرد. ادای حج نیز به وی هیچ

---

[1] بنی اسرائیل: ۳۷

سودی نرساند و در بین راه مکه و مدینه فوت کرد. خانه کعبه نیز نمی‌تواند ستمکار را مصون بدارد.

این سنت خداوند متعال با من است که چنانچه احدی قصد ذلیل و خوار کردنم را به منتها برساند، خداوند متعال او را مجازات می‌کند یا در مقابل او برایم به نحوی دیگر نشانه‌ای به نمایش می‌گذارد. از این دو امر یکی را به حتم در حق من انجام می‌دهد یا با هر دو طریق نشانۀ قدرت خود را می‌نمایاند. چون عبدالرحمان محی الدین جهت ذلیل کردنم برای تمام مسلمین پنجاب اعلامیه چاپ کرد و گفت که این مفتری، دروغگو، منافق، کافر و فرعون است و نه تنها این، بلکه همراه آن این الهام را نیز نوشت که خدا او را نابود و هلاک خواهد کرد و اولادش نیز خواهند مرد و هیچ کسی از آنها زنده نخواهد ماند، لذا به سبب این اغراق و مبالغۀ خود، سزاوار این گشت که الهام خداوند متعال *انی مهین من اراد اهانتک* ذلت او را نشان دهد. پس چه ذلتی بزرگتر از این است که وی در حیات من مرد. اگر من مطابق الهامش فرعون بودم، باید جلوی چشمش هلاک می‌شدم نه این که وی هلاک بشود. و نیز در الهامش گفته شده بود که من بی‌اولاد می‌مانم، خداوند متعال پس از مرگش سه پسر دیگر به من داد؛ پس در این نیز ذلت او ظاهر گشت که برخلاف الهام او به وقوع پیوست.

اینکه نوشته‌ام هنگامی که احدی قصد ذلیل و خوار کردنم می‌کند، گاهی خداوند متعال به نحوی دیگر برای من نشانه‌ای را به نمایش می‌گذارد، مثال آن این است که هنگامی که آتم پس از وعده‌گاه شرطی مرد، مردم بسیار سر و صدا کردند که وی در ظرف مدت زمانی

معین نمرد، درحالی که وی شرط الهام را برآورده کرده بود چراکه در مقابل شصت - هفتاد نفر از دجال گفتنش رجوع کرده بود و اینطور شرط رجوع را برآورده بود، امّا، باز کسانی که سرشتشان پاک نمی‌باشد، از اعتراض کردن دست نمی‌کشند. آنگاه خداوند متعال جهت تایید و نصرتم نشانهٔ لیکرام را نشان داد.

همین‌طور هنگامی که اولین پسرم فوت کرد، آخوندهای نادان و دوستانشان و مسیحیان و هندوان بسیار شادی و خوشحالی از خود نشان دادند. مکرراً به آنها گفته شد که در ۲۰ فوریه ۱۸۸۸ یکی از پیشگویی‌ها نیز این بود که بعضی از فرزندانم نیز فوت خواهند کرد. بنابراین، لازم بود که احدی در خردسالی فوت کند، امّا، باز مردم از اعتراض کردن دست برنداشتند. آنگاه خداوند متعال بشارت پسری دیگر داد. در صفحه هفتم اعلامیهٔ سبزم دربارهٔ تولد آن پسر این بشارت مسطور است: ”بشیر دوّم داده خواهد شد که نامش محمود است، وی اگرچه تاکنون که یکم سپتامبر ۱۸۸۸ است، متولد نشده است، امّا، مطابق وعدهٔ خداوند متعال در وعده‌گاه خود به حتم متولد خواهد شد. زمین و آسمان می‌توانند از جای خود بلغزند، امّا، هرگز امکان ندارد که وعده‌های خداوند متعال ایفا نشوند.“ این عبارت از اعلامیهٔ سبز صفحه هفتم است و مطابق این پیشگویی در ژانویه ۱۸۸۹ آن پسر متولد شد و نامش را محمود نهادیم و وی تاکنون به فضل خدا زنده است و هفده سال دارد.

«۱۶۱» **نشانهٔ صد و شصت و یکم:** هنگامی که لیکرام کشته شد، پیروان دین آریه به من مظنون شدند که یکی از مریدانم وی را کشته

است. بنابراین منزلم را بازرسی کردند و برخی آخوندها به سبب عداوت خویش در رساله‌های خود این مطلب را چاپ کردند که پیشگویی کننده درباره قتل لیکرام باید بازجویی شود. آنگاه بر من این وحی نازل شد: ”سلامت بر تو ای مرد سلامت“ و اعلامیه‌ای با این الهام چاپ نمودم. آنگاه خداوند متعال باوجود تلاش شدید مخالفان مرا از اتهامات دشمنان مصون داشت و از مکر و فریب و نقشه‌هایشان حفظ نمود. فالحمدلله علی ذالک. بسیاری از اعضای جماعتم بر این امر گواه هستند.

«۱۶۲» **نشانهٔ صد و شصت و دوّم:** دکتر مارتن کلارک علیه من دادخواست قتل داد. در ارتباط با این مرافعه یکی از نشانه‌ها این بود که خداوند متعال به من قبل از وقت دربارهٔ این بلای مخفی خبر داد که بنا است چنین مرافعه‌ای بکنند و سپس این خبر را نیز داد که سرانجام تبرئه می‌شوی. هنگامی که مطابق پیشگویی، این بلا ظاهر شد و دکتر مارتن کلارک علیه من دادخواست قتل داد و گواهان شهادت دادند و مرافعه حالت خطرناکی به خود گرفت، به من به زبان اردو الهام شد که ترجمهٔ آن این است: ”تفرقه میان مخالفان و ذلت و اهانت یک فرد رقیب.“ تحقق این الهام به فضل خداوند متعال اینگونه اتفاق افتاد که بین مخالفان تفرقه ایجاد شد و عبدالحمید که خبر دهندهٔ قتل بود و به من اتهام زد که من او را جهت قتل مارتن کلارک مأمور کرده بودم، از مخالفان دیگر جدا گشته، تمام وقایع را به درستی تعریف کرد و در اثر آن من تبرئه شدم. یکی از گواهان مدعی در دادگاه مورد ذلت و اهانت هم واقع شد و اینطور این پیشگویی به حقیقت

پیوست. جای شکر و سپاس است که بیش از سیصد نفر گواه بر این پیشگویی و پیشگویی تبرئه شدنم هستند.

«۱۶۳» **نشانۀ صد و شصت و سوم:** یکی از آخوندها به هنگام حاشیه‌نویسی کتاب *نبراس* تألیف صاحب زمرّد، با این کلمات بر من نفرین کرد که میرزا غلام احمد و حزبه کسَّرهم الله تعالی، یعنی خداوند متعال این شخص میرزا غلام احمد و گروهش را بشکند. هنوز این حاشیه را به پایان نرسانده بود که آن آخوند نور محمد و برادر معاونش که هر دو پسر مولوی خدایار بودند، مردند و خداوند متعال مرا سه پسر دیگر عطا کرد.

«۱۶۴» **نشانۀ صد و شصت و چهارم:** فردی از اهل تشیع که خود را به نام نجفی معروف کرده بود، یکبار به لاهور آمد و علیه من سر و صدا ایجاد کرد و طالب نشانه‌ای گشت. من با چاپ اعلامیه‌ای در تاریخ یکم فوریه ۱۸۹۷ به او وعده دادم که در ظرف چهل روز نشانه‌ای به وقوع خواهد پیوست. و هنوز چهل روز تمام نشده بود که در ۶ مارس ۱۸۹۷ نشانۀ لیکرام پیشاوری به ظهور رسید. سپس شیخ نجفی چنان غیبش زد که هیچ اثری از او پیدا نشد که کجا رفت [ر.ک به اعلامیه من مورخ یکم فوریه ۱۸۹۷].

«۱۶۵» **نشانۀ صد و شصت و پنجم:** در ۱۱ آوریل ۱۹۰۰ در بامداد روز عید قربان این الهام القا شد: *امروز به زبان عربی سخنرانی کن، به تو قدرت آن داده شده است* و نیز این هم وحی شد: **کلام افصحت من لدن رب کریم** یعنی از طرف خدا در این کلام فصاحت

داده شده است. همان دم این الهام را برای برادرم مولوی عبدالکریم مرحوم و برادرم حکیم مولوی نوردین و شیخ رحمت الله و مفتی محمد صادق و مولوی محمد علی ایم، ای و معلم عبدالرحمان و معلم شیر علی بی.ای و حافظ عبدالعلی و بسیاری از دوستان دیگر تعریف کردم. پس از اقامهٔ نماز عید، برای ایراد خطبهٔ عید به زبان عربی بلند شدم و خداوند متعال می‌داند که به من از غیب قدرتی داده شد و به زبان عربی به طور شفاهی آن سخنرانی فصیح بر زبانم جاری شد که از توان من خارج بود. گمان نمی‌کنم که چنین سخنرانی مفصل که مبتنی بر چند جزو است، با چنان فصاحت و بلاغت بدون اینکه اول پیش نویسی شده باشد، احدی بتواند در دنیا بدون الهام خاص الهی ایراد کند. در زمانی که بین مردم این سخنرانی عربی که نامش خطبه الهامی نهاده شده است را ایراد می‌نمودم، تعداد حضار شاید نزدیک به دویست نفر بود. سبحان الله آن زمان چشمهٔ غیبی می‌جوشید. من نمی‌دانم که من سخن می‌گفتم یا از زبانم فرشته‌ای تکلم می‌کرد، چراکه می‌دانستم که در آن من هیچ دخلی نداشتم. خود به خود جملات آماده از زبانم جاری می‌شدند و هر جمله برای من نشانه‌ای بود. تمام جمله‌ها چاپ شده‌اند و نامشان خطبه الهامی است. با مطالعهٔ این کتاب متوجه خواهید شد که آیا انسان قدرت این را دارد که تا این اندازه سخنرانی مفصلی بدون هیچ اندیشیدن به زبان عربی، فی‌البداهه ایراد کند. این معجزه‌ای علمی است که خدا نشان داد و هیچ کسی نمی‌تواند نظیر آن را ارائه بدهد.

«۱۶۶» **نشانۀ صد و شصت و ششم:** من از مدت درازی مبتلا به دو بیماری بودم. یکی سردرد است که در اثر آن بی‌نهایت اذیت می‌شدم و عوارض هولناکی حادث می‌شدند. این بیماری تقریباً بیست و پنج سال گریبان‌گیرم بود و همراه آن سرگیجه نیز اضافه می‌شد. اطبا نوشته‌اند که نتیجۀ نهایی این عوارض بیماری صرع است. برادر بزرگم، میرزا غلام قادر تقریباً دو ماه به همین بیماری مبتلا بود و سرانجام به بیماری صرع مبتلا شد و در اثر آن فوت کرد. من دعا می‌کردم که خداوند متعال مرا از این بیماریها محفوظ بدارد. یکبار در عالم مکاشفه دیدم که بلای سیاه به شکل چهارپایی است که قدش به اندازۀ گوسفند است و موهای بلند و چنگال بزرگ دارد، و به من حمله کرد. در دلم القا شد که این بیماری صرع است. آنگاه با قدرت شدید دست راست خود را بر سینۀ آن زدم و گفتم که دور شو، تو هیچ سهمی در من نداری. پس از آن، خداوند متعال می‌داند که آن عوارض خطرناک از بین رفت و آن درد کاملاً بهبود یافت. تنها گاهی اوقات سرم گیج می‌رود تا در آن پیشگویی «دو چادر زرد» اخلالی ایجاد نشود. بیماری دوّم قند است که از حدود بیست سال (پیش) به آن مبتلا هستم. این نشانه را قبلاً نیز ذکر نموده‌ام. هنوز هم روزی بیست بار نیاز به ادرار کردن پیش می‌آید و در آزمایش پیشاب، قند نیز هست. روزی این فکر به ذهنم رسید که از روی تجربۀ پزشکان سرانجام قند این است که یا نزول الماء می‌شود یا کربونکل یعنی آبله سرطان درمی‌آید که مهلک می‌باشد. همان دم دربارۀ بیماری نزول الماء این الهام نازل شد: نزلت الرحمة علی ثلاث العین و علی الاخریین یعنی

روی سه عضو رحمت نازل شد، بر چشم و دو عضو دیگر. سپس هنگامی که فکر کربونکل به ذهنم خطور کرد، این وحی شد: *السلام علیکم*. پس از این الهامات عمری گذشته است که من از این بلاها محفوظ هستم. فالحمدلله.

«۱۶۷» **نشانۀ صد و شصت و هفتم:** حدود سیزده سال گذشته است که به من درباره سعد الله نو مسلم الهام شده بود: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ [ر.ک به انوار الاسلام، اعلامیۀ جایزۀ دو هزار روپیه صفحه ۱۲]. آن زمان سعدالله پسری پانزده یا شانزده ساله داشت. پس از این وحی باوجود گذشت سیزده سال، در خانه‌اش هیچ بچه‌ای به دنیا نیامده است و پسر اولش هم به موجب این الهام توانایی این را ندارد که از او نسلش ادامه داشته باشد. پس پیشگویی مقطوع النسل ماندنش به بداهت به ثبوت رسید، چون علامت قطع نسلش موجود است.[۱]

[۱] چنانچه آن پسر سعدالله که قبل از الهام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ متولد شده بود و سنش حدود سی سال است، نامرد نیست، چه دلیلی وجود دارد که باوجود گذشت این‌قدر از سنش باز ازدواج نکرده است و سعدالله به فکر ازدواجش نیست. این نشانگر این است که به حتم کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. بر سعد الله فرض است که جهت تکذیب این پیشگویی یا در خانۀ خود فرزندی به دنیا بیاورد یا تدارک ازدواج پسر خود را ببیند، و با صاحب فرزند شدن او، مردانگی‌اش را اثبات کند. لازم به ذکر است که از این هر دو امر هیچکدام هرگز برایش حاصل نخواهد شد، چراکه کلام خدا او را ابتر نام نهاده است و ممکن نیست که کلام خدا باطل باشد. به یقین وی مقطوع النسل خواهد مرد، چنانکه آثار و علایم (آن) نیز ظاهر شده است. [مؤلف]

«۱۶۸» خداوند متعال به من خبر داده بود که آنقدر بارانهای شدیدی خواهند بارید که در خانه‌ها گویی رودخانه جاری می‌شود و پس از آن زلزله‌ها روی می‌دهند. این وحی الهی را قبل از باریدن این بارانها در روزنامه‌های بدر و الحکم چاپ کرده بودم. مطابق پیشگویی آنقدر به کثرت باران بارید که چندین روستا ویران شدند و این پیشگویی به حقیقت پیوست، امّا، بخش دوّم پیشگویی که متعلق به زلزله‌هاست، هنوز تحقق نیافته است و برای آن باید منتظر ماند.

«۱۶۹» **نشانۀ صد و شصت و نهم:** هنگامی که ما در فصل بهار با جماعت خود در باغ زندگی می‌کردیم، دربارۀ احدی این وحی شد: *اصلاً ارادۀ خداوند متعال بر این نبود که او بهبود پیدا کند، امّا، او با فضل خویش ارادۀ خود را عوض کرد.* پس از این الهام این اتفاق افتاد که همسرجناب سید مهدی حسین که در باغ ما بود و عضو جماعت ماست، به شدت بیمار شد. وی قبلاً نیز تب داشت و دهان و پاهایش و تمام بدنش متورم شده بود و بسیار ضعیف بود و حامله (هم) بود. پس از وضع حمل که در باغ صورت گرفت، حالش بسیار وخیم شد و علایم نومیدی ظاهر گشت. من برای وی مرتب دعا کردم. سرانجام خداوند متعال به او زندگی جدیدی عطا کرد. برادرم حکیم مولوی نور دین، مولوی محمد علی ایم.ای، مفتی محمد صادق و خود مهدی حسین و تمام آن کسانی که با من در باغ بودند، بر این امر گواه هستند. پس از روز دوّمِ دعای من، بر زبان همسر سید مهدی حسین این الهام از طرف خداوند متعال جاری شد: *تو هرگز بهبود نمی‌یافتی، امّا، این دعای آن‌حضرت است که به سبب آن بهبود پیدا خواهی کرد.*

«۱۷۰» **نشانهٔ صد و هفتادم:** پیشگویی مندرج در البدر شماره ۲۴ جلد ۲ چنانکه قبلاً هم نوشتم و در روزنامه البدر از پیش منتشر شده بود، مطابق آن تحقق یافت. پیشگویی این است: ”در شب ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳ که روز بعد دو شنبه و به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۰۳ بود، این کشش بر فکرم استیلا یافت که نتیجهٔ این مرافعاتی که کرم الدین علیه من کرده است یا اعضای جماعتم علیه او کرده‌اند، چه خواهد بود. در هنگام غلبهٔ این کشش، حالت نزول وحی الهی بر من مستولی گردید و آن کلام خدا بر من نازل شد که به همراه تفهیمش در روزنامه البدر قبل از وقت چاپ کردم و بدین ترتیب است: إِنَّ اللَّــهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ. فِيهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ. معنی این وحی اینگونه تفهیم شد که از هر دو طرف، خداوند متعال به همراه کسانی خواهد بود و به کسانی فتح و نصرت عطا خواهد کرد که پرهیزکارند، یعنی دروغ نمی‌گویند، ظلم نمی‌کنند، اتهام نمی‌زنند، فریب و خیانت نمی‌ورزند، ناحق بندگان خدا را آزار نمی‌دهند، از هر بدی دوری می‌جویند، نیکوکاری و انصاف پیشه می‌کنند، در اثر بیم از خدا با بندگانش با همدردی و خیرخواهی و نیکی برخورد می‌کنند، خیرخواه حقیقی انسانیتند، و هیچ جوشش درندگی و وحشیگری و ظلم در وجودشان نیست، بلکه به طور عمومی برای نیکی کردن با همه آماده می‌باشند. سرانجام دادگاه در حق اینان حکم خواهد داد. آنگاه کسانی که می‌پرسند که از این دو گروه کدام محِق است، برایشان نه یک یا دو بلکه چندین نشانه به ظهور خواهند رسید. والسلام علی من اتبع الهدی “ [ر.ک به نسخه روزنامه البدر شماره ۲۴ جلد دوّم].

پس از این پیشگویی، دادگاه دادخواستی را که کرم الدین داده بود، رد نمود و وی را مجازات کرد و اینطور پیشگویی خداوند متعال تحقق یافت. و علایمی که خداوند متعال برای پیروزی در این پیشگویی بیان کرده بود، در حق ما تحقق یافتند. فالحمدلله علی ذالک.

«۱۷۱» **نشانهٔ صد و هفتاد و یکم:** در پُستِ امروز ۲۶ سپتامبر چهارشنبه از موضع دوالمیال ناحیه جهلم نامه‌ای به دستم رسیده است که در آن نشانهٔ بزرگی ذکر شده است. نویسندهٔ این نامه جناب حکیم کرم داد است که در ناحیهٔ جهلم کشاورز محترمی است و در موضع دوالمیال، ناحیه جهلم و شهر پنددادن خان زندگی می‌کند. وی با این نامه اقرار فردی به نام فقیر مرزا را برای مباهله فرستاده است. این اقرارنامه شامل پیشگویی دربارهٔ مردنم و شهادت‌های بعضی افراد سرشناس این روستا است. اول نامهٔ حکیم کرم‌داد را نقل می‌کنم و سپس نامهٔ فقیر نامبرده را نقل خواهم کرد که خود را ولی الله بزرگ می‌خواند و در پایان، این مطلب را شرح می‌دهم که آن پیشگویی آقای فقیر چطور محقق شد. چون همهٔ اهالی دوالمیال از این واقعه خبر دارند، لذا هر کسی مختار است که اگر به این واقعه اطمینان نداشته باشد، به موضع دوالمیال رفته، از هر کسی با دادن سوگند خداوند متعال دربارهٔ این واقعه سوال کند. هیچ کسی نمی‌تواند که وقایع شناخته شده را مخفی کند. ما اکنون نامهٔ حکیم کرم‌داد را اول در زیر می‌نویسیم و سپس اقرارنامهٔ فقیر مرزا را نقل می‌کنیم و پس از آن نتیجهٔ این پیشگویی را می‌نویسیم. خدای قدیر و کریم را شکر و سپاس به جای می‌آوریم که در هر میدان، به ما فتح و پیروزی عطا می‌کند.

نامۀ جناب حکیم کرم‌داد

بسم الله الرحمان الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

به خدمت جناب مسیح موعود و مهدی معهود حضرت میرزا غلام احمد علیه الصلوۀ والسلام. السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته. خداوند متعال دو نشانۀ بزرگ حقانیتِ آن‌حضرت را در روستای ما نشان داده است و دربارۀ این نشانه‌ها حتی کودکان روستا نیز خبر دارند. نشانۀ اول این است که در اینجا شخصی به نام میرزا، خود را صاحب الهام و مکاشفه می‌پنداشت. روزی در بامداد ۷ رمضان ۲۱هجری وی به همراه پانزده - بیست نفر به منزل حافظ شهباز احمدی آمد و گفت که من برای مقابله با شما آمده‌ام و این افراد گواهم هستند. راقم عاجز به وی گفتم که جناب فقیر! شما در چه امری می‌خواهید مقابله کنید؟ وی گفت: آیا شما میرزا غلام احمد قادیانی را به عنوان مهدی و مسیح موعود می‌پذیرید؟

- بله.

- آن شخص در این ادعا دروغگوست.

- شما برای دروغگو پنداشتن ایشان چه دلیلی دارید؟

- دلیل این است که صاحب الهام هستم و بارها حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده‌ام و خدا من خبر داده که تو از مخلصان درجۀ اول مهدی آخرالزمان هستی و چون از

ادعای جناب میرزا مدت زیادی گذشته و من تاکنون مخالفش هستم، لذا بر مبنای الهام خویش وی را دروغگو می‌پندارم. علاوه بر این، به من نشانۀ خروج مهدی نیز نشان داده شده است و اینکه از مشرق نوری نمودار شده که به مغرب رفته و پیچیده است و این نور را نیز من تا کنون مشاهده نکرده‌ام که بتوانم به جناب میرزا ایمان بیاورم.

- این الهام و مکاشفۀ شما مصدق و مؤید ادعای حضرت میرزا است، پس چرا شما ایشان را دروغگو می‌پندارید. از الهامتان ثابت می‌شود که ظهور مهدی از پنجاب صورت می‌گیرد وگرنه شما چطور می‌توانید از مخلصان درجه یک باشید؟ اگر بپذیریم که مهدی از عرب ظهور می‌کند، آنگاه از بین مخلصان، درجۀ شما خیلی عقب می‌افتد یا اینکه شما آوازۀ مهدی را شنیده، به مغرب می‌روید یا کشش الهامی‌تان مهدی را به پنجاب می‌آورد؛ در هر دو صورت شما نمی‌توانید از مخلصان درجۀ یک قرار بگیرید. نوری که دیده‌اید، منظور آن این است که قادیان به سمت مشرق است و با تعلیم جناب میرزا در کشورهای غربی نور توحید اسلام می‌پیچد. بنابراین، شما باید از مخلصان جناب میرزا باشید.

- من نمی توانم این کار را بکنم چون امشب در خواب دیدم که نزد عرش ایستاده‌ام و به من گفته شد که تا ۲۷ این رمضان میرزا غلام احمد دچار آفتی خواهد شد. من نمی‌دانم منظور از این آفت مرگ یا ذلتی دیگر است که در اثر آن کاروبارش درهم و برهم می‌شود و هیچ نام و نشانه‌ای از او باقی نخواهد ماند و تمام دنیا

این حالتش را مشاهده خواهد کرد. چنانچه این پیشگویی من اشتباه از آب درآمد، من جهت تحمل هر نوع مجازاتی آماده‌ام. شما این پیشگویی مرا در روزنامه بدر یا الحکم چاپ کنید و از من اقرارنامه بگیرید. چنانچه اینطور عمل نکنید، حضار مجلس می‌شنوند که شما از فردی دروغگو پیروی می‌کنید.

این عاجز به اصرار حضار مجلس این اقرارنامه را از وی گرفتم که بدین قرار است:

اقرارنامهٔ فقیر میرزا که در آن پیشگویی هست

بسم الله الرحمان الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

من[1] میرزا پسر فیض بخش نام خانوادگی اوان ساکن دوالمیال منطقهٔ کهون، شهر پنددادنخان ناحیه جهلم هستم. من این اقرار را جلوی گواهان که اسامی‌شان پایین است، می‌نویسم که بارها جناب رسول الله را در خواب زیارت کرده‌ام و تا عرش معلّی رفته‌ام و به من خبر داده شده که جناب میرزا غلام احمد قادیانی در ادعای خویش دروغگوست. خداوند متعال از طریق الهام به من خبر داده است که جماعت جناب میرزا غلام احمد قادیانی تا ۲۷ رمضان ۱۳۲۱ ازهم می‌پاشد و وی دچار ذلتی بی‌نهایت شدید خواهد شد که تمام جهان

---

۱ آقای حکیم کرمداد اقرارنامهٔ اصلی را با امضای فقیر میرزا و شهادات افراد معتبر و محترم با مُهر و امضایشان برایم فرستاده است و در جایی امن از آن محافظت می‌شود تا به هر شک کننده‌ای نشان داده شود. [مؤلف]

آن را مشاهده می‌کند. چنانچه این پیشگویی تحقق نیابد یعنی اگر این جماعت میرزا و پیشرفتش تا ۲۷ رمضان ۱۳۲۱هجری ادامه داشت، من هر نوع مجازات را قبول خواهم کرد. افراد زیر مختارند که خواه مرا از طریق سنگسار به قتل برسانند یا هر روشی دیگر پیشه کنند، من هرگز از آن سرباز نخواهم زد و وارثانم نیز اختیار نخواهند داشت که در مجازات من هیچ نوع دلیل و حجت آورده، مزاحم مجازات کنندگانم شوند. بنابراین، این چند سطر را به عنوان اقرارنامه نوشته‌ام تا سند بماند و فردا هیچ مجال انکار نداشته باشم و اینطور در تمام دنیا حق و باطل تفکیک گردد و مخلوق خدا از این واقعه عبرت بگیرد، مخصوصاً برای اهالی شهر من این منظره بی‌نهایت مفید و عبرت‌انگیز است. پس در یک ماه این قضیه فیصله خواهد یافت. نوشته شده در ۷ رمضان مبارک ۱۳۲۱ هجری

بنده فقیر میرزا، پسر ملک فیض بخش، ساکن دوالمیال، اثر انگشت

گواهان: ملک شیر، پسر قطب، ساکن دوالمیال «امضا» ملک فتح محمد «امضا» ساکن دوالمیال، حافظ شهباز «امضا» ساکن دوالمیال، رئیس زندان محمد خان از دوالمیال، ملک محمد بخش پسر جلال از دوالمیال، ملک سمند خان، پسر محمد خان از دوالمیال، ملک دوست محمد پسر شکور از دوالمیال، ملک اعظم از دوالمیال، ملک سخی دته پسر ملک لال از دوالمیال، ملک خدا بخش پسر امام از دوالمیال، ملک محمد علی پسر بهاؤ بخش از دوالمیال، ملک گهیبا پسر بختاور از دوالمیال، ملک الله دته پسر عمر از دوالمیال، ملک عبدالله پسر شاه ولی از دوالمیال، ملک غلام محمد پسر دوله از دوالمیال، ملک نور

محمد پسر دراب از دوالمیال، ملک مدد پسر معز الله از دوالمیال، ملک غلام محمد پسر احمد جان، ملک بهادر پسر کرم از دوالمیال، راجه رئیس دوالمیال، بهاؤلا رئیس دوالمیال و غیره اهالی دوالمیال، کرم داد احمدی از دوالمیال عفی عنه «مُهر»

جلوی تمامی گواهان حق و باطل از هم تشخیص داده شد.

خداوند متعال ملهم دروغین را به زودی در دنیا هلاک می‌کند و این آن قانون الهی است که هیچگاه عوض نمی‌شود. نویسندۀ این اقرارنامه شخصی به نام میرزا بر اساس مکاشفۀ خود حضرت مسیح موعود علیه السلام را تکذیب نمود و دربارۀ نابودی و فنایشان پیشگویی کرده بود، درست پس از یک سال در هفتم رمضان ۱۳۲۲هجری که در همین ماه اقرارنامه را نوشته بود، با عذاب طاعون هلاک شد و قبل از او، همسرش نیز مرد و سلسلۀ خانه‌اش نابود گشت. بنابراین اهل روستای ما باید از این واقعه عبرت بگیرند و به حقانیت حضرت اقدس ایمان بیاورند. مرقوم در ۷ رمضان ۱۳۲۲ هجری

راقم عاجز این اقرارنامه را به قصد چاپ در قادیان به خدمت بابو محمد افضل مرحوم، مدیر البدر فرستادم. وی با این پاسخ که ما این قبیل مضامین را در روزنامه چاپ نمی‌کنیم، اقرارنامه را پس فرستاد. در منطقۀ اطراف ما نیز این پیشگویی بر سر زبان‌ها افتاده بود و مردم می‌گفتند که اکنون باید دید که چه کسی پیروز می‌شود؟ میرزا قادیانی یا میرزا دوالمیالی؟ بلکه افراد مخالف پس از نمازهای خویش برای پیروزی فقیر میرزا دعاها می‌خواندند. یکبار یک هندو برای آقای فقیر روزنامه سراج الاخبار می‌خواند که حکیم فضل دین به شدت بیمار

است و با رختخواب، وی را به دادگاه گورداسپور بردند. با شنیدن این خبر آقای ملهَم بسیار شاد و خوشحال گشت و گفت: اکنون زمان نابودی میرزا قادیانی فرا رسیده است و علایم آن در حال ظهورند؛ امّا، بیچاره چه می‌دانست که ترتیب نابودی خودش در حال انجام است. طولی نکشید که در منطقه، لشکر طاعون حمله‌ور شد. آقای ملهَم آنقدر به الهامات خود می‌نازید که می‌گفت: *به خاطر من تمام محلهٔ من از طاعون محفوظ خواهد ماند*. هنگامی که رمضان سال دیگر فرا رسید، در محلهٔ خود او طاعون شیوع پیدا کرد. آن زمان چهار نفر در منزل این صاحب الهام بودند: یکی خودش، دوّم همسرش، سوم دخترش، و چهارم همسر پسرش. اول همسرش فوت کرد، سپس خود فقیر در شامگاه ۵ یا ۶ رمضان به طاعون مبتلا شد و زبانش بند آمد و به شدت تورم و حبس دم به نظر می‌آمد، گویی که از چشمانش خون می‌چکد. سرانجام پس از یک سال در همان روز که پیشگویی کرده بود، یعنی ۷ رمضان ۱۳۲۲ هجری هلاک شد. دو دخترش که باقی مانده بودند، آنها نیز پس از آن، به شدت بیمار شدند. راقم را برای درمان آنها بردند. من با دیدن حالتشان ترسیدم. به کسی که مرا برای درمان برده بود، گفتم که در این خانه خشم خدا نازل می‌شود؛ شما همشیرهٔ خود را به منزل خود ببرید. وی او را به خانهٔ خود برد و پس از چند روز شفا پیدا کرد. دختر ملهم در همان خانه پس از دو روز به پدرش ملحق شد و به جای نابود شدن جماعت حضرت میرزا غلام احمد قادیانی قبل از ۲۷ رمضان، خانهٔ میرزا دوالمیالی در ۷ رمضان نابود گشت.

نشانهٔ دوّم این است که پسرِ غلام محمد خان، افسر پلس، به نام عطا محمد را سگ هار گاز گرفت و این پسر از زهر آن بیمار شد و مرد. همان سگ هار پسر این راقم، عبدالمجید را نیز گاز گرفته بود. سپس این اتفاق افتاد که اهالی اینجا مرشدی را آوردند که همه را جمع کند و طاعون را از محله بیرون کند؛ من در این اجتماع شرکت نکردم. روز بعد پسرم عبدالمجید بیمار شد. در اثر صدای خفیف و حرکت کوچکی چنان حملهٔ تشنج‌آمیزی به وی عارض می‌شد که فوق توان تحملش بود. چهره‌اش آبی می‌شد و به نظر می‌رسید که اکنون نفسش به بند می‌آید. چون همهٔ مردم حالت پسر افسر پلیس را دیده بودند، می‌گفتند که این پسر مهمان چند لحظه است. راقم عاجز نیز با توجه به طب، عبدالمجید را مرده تصور کرده بودم. از طرف دیگر دیدم که مخالفان طعن می‌زدند که این نتیجهٔ شرکت نکردن در اجتماع بزرگان است. خلاصه، این غم، دلم را گداخت و من در سجده بسیار دعا کردم که ای یاری دهندهٔ بیکسان و عاجزان! و ای خدای رحیم! بخشندهٔ گناهان گناهکاران!

تو می‌دانی که امروز مخالفان تنها بدین سبب شاد و خوشحال می‌شوند که من به فرستاده و مرسلت جناب حضرت میرزا غلام احمد به عنوان مسیح موعود و مهدی معهود ایمان آورده‌ام. بنابراین، ای خدا، تو این پسر را شفا عطا کن تا این مرده زنده گشته بر حقانیت مسیح محمدی نشانه‌ای باشد. پس از این دعا، علایم خطرناک رو به بهبود رفت تا اینکه پس از چند روز پسرم کاملاً بهبود پیدا کرد. الحمدلله.

این نشانه را تمامی مردم روستای ما دیده‌اند. سرسخت‌ترین مخالف نیز نمی‌تواند از این حقیقت انکار کند که تمام علایمی که در این بیماری پدیدار می‌شوند، در بیماری عبدالمجید پدیدار شده بودند. گاز گرفتن سگ هار به پسرم و پسر رئیس کلانتری و مردن پسر رئیس کلانتری با همان علایمی که پسرم داشت، همهٔ این امور را اهالی روستا به چشم خود دیده‌اند؛ امّا، تعصب چیز بدی است که به سبب آن، باز این مردم از مخالفت خود دست بر نمی‌دارند. ای پیامبر عزیز خدا! خداوند متعال به من گنهکار بسیار رحم کرد و به محض فضل خود به این عاجز، زنده شدن مرده را در خانهٔ من نشان داد. دعا کنید که خداوند متعال ما را و برادران دیگر را در فرمانبرداریتان بمیراند و در روز قیامت همراهتان باشیم. آمین

راقم، خادمتان، کرمداد از دوالمیال، ناحیه جهلم

«۱۷۲» **نشانهٔ صد و هفتاد و دوّم:** یکبار در عالم مکاشفه خداوند متعال به من خبر داد که احضاریهٔ دولتی به نام من آمده است و مرا در دادگاه برای شهادتی خواسته‌اند و سپس در دادگاه رفته‌ام و قاضی دادگاه فردی انگلیسی بود. قانون است که از مدعی یا مدعی علیه قبل از بیانیه‌اش، سوگند می‌گیرند، امّا، قاضی بدون سوگند گرفتن از من بیانیه گرفت و تمام آن بیانیه بدون سوگند نوشته شد. سپس آن حالت مکاشفه مرتفع شد. من این مکاشفه را برای بسیاری از دوستان خود همان لحظه تعریف کردم. بعضی از این دوستان خواجه کمال الدین وکیل و برادرم مولوی حکیم نور دین و مفتی محمد صادق و مولوی محمد علی ام.ای بودند. سپس همان روز یا یکی دو روز بعد، از طرف

قاضی ملتان به نام من احضاریه‌ای برای شهادت دادن آمد. هنگامی که من برای شهادت به (دفتر) دادگاه قاضی رفتم، قاضی شروع به نوشتن اظهاراتم کرد و فراموش کرد سوگند بدهد. هنگامی که تمام بیانیه‌ام نوشته شد، بعد، سوگند دادن به خاطرش آمد. گواه این بخش دوّم شیخ رحمت الله تاجر و مولوی رحیم بخش منشی شخصی جناب نواب بهوپال و چندین نفر دیگر هستند.

«۱۷۳» **نشانۀ صد و هفتاد و سوم:** چراغ دین اهل جمون هنگامی که بیعتم را شکست و به مخالفانم ملحق شد، فقط به دشنام دادن و فحاشی بسنده نکرد، بلکه ادعای الهام و وحی نیز کرد و به طور عمومی در بین مردم شایع نمود که از وحی خداوند متعال به او خبر داده شده است که این شخص یعنی این عاجز دجال است. سپس من در کتابم *دافع البلاء و معیار الاصطفاء* در حاشیۀ صفحه ۲۳ آن الهام را نوشتم که بر من دربارۀ چراغ دین القا شد: انی اذیب من یریب و به زبان اردو هم وحی شد که ترجمۀ آن بدین قرار است: من فنا می‌کنم، غارت می‌کنم، مورد خشم قرار می‌دهم چنانچه وی [یعنی چراغ دین] شک کرد و به وی [یعنی بر مسیح موعود بودنم] ایمان نیاورد و از ادعای مأمور مِن الله بودن توبه نکرد. این پیشگویی را سه سال قبل از مرگ چراغ دین بیان کرده بودم، چنانکه از تاریخ چاپ رساله *دافع البلاء* نیز پیدا است. اکنون به خاطر ندارم که من قبلاً این پیشگویی را نوشته‌ام یا نه. اگر قبلاً نوشته‌ام، در آن صورت این نشانه در این کتاب گذشته است و نوشتن مکرر آن در اینجا برای تصریح یک پیشگویی دیگر ضروری بود. به هر حال، سه سال پس از این پیشگویی

چراغ دین مرد و مرگش با بیماری طاعون که نشانگر خشم خدا است، روی داد. به همین دلیل در رسالهٔ طاعون نیز یعنی در رساله دافع البلاء، این پیشگویی را نوشته‌ام و نشانهٔ مربوط به این پیشگویی، نشانهٔ مباهله کردن چراغ دین است؛ بنابراین، ما آن را به طور مجزا در زیر می‌نویسیم:

«۱۷۴» **نشانهٔ صد و هفتاد و چهارم:** این نشانه مربوط به مباهلهٔ چراغ دین است. شرح آن اینگونه است که وقتی به چراغ دین مکرراً این الهام شیطانی دربارهٔ من القا شد که این شخص دجال است و دربارهٔ خودش این وحی شد که او از طرف خداوند متعال جهت نابود کردن این دجال مأمور شده است و حضرت عیسی به او عصای خود را داده است تا با آن، این دجال را بکشد، آنگاه وی بر تکبر خود بسیار افزود و کتابی نوشت و نامش را منارهٔ المسیح نهاد. در آن کتاب وی به کرات بر این مطلب تاکید ورزید که گویی من به حقیقت دجال موعودم، و سپس هنگامی که بر تألیف کتاب مناره المسیح یک سال گذشت، جهت ثابت کردن این که من دجالم، کتابی دیگر نگاشت و بارها به مردم یادآور شد که این همان دجال است که دربارهٔ آمدن او در احادیث خبر داده شده است. چون هنگام نزول خشم الهی بر او نزدیک شده بود، لذا در آن کتاب دوّم دعای مباهله نوشت و با دعا به بارگاه الهی خواستار هلاکتم گشت و مرا فتنه شمرد و به (درگاه) خداوند متعال دعا کرد که این فتنه را ازبین ببرد. این قدرت الهی عجیب و جای عبرت است که وقتی وی این مضمون مباهله را به کاتب داد، آن مضمون هنوز در ماشین چاپ، چاپ نشده بود که هر دو

پسرش به طاعون مبتلا شده و مردند، و سرانجام در ۴ آوریل ۱۹۰۶ دو سه روز پس از مرگ پسرانش خودش نیز به طاعون مبتلا شد و این جهان را وداع گفت و بر مردم آشکار نمود که صادق کیست و کاذب کیست. کسانی که در آن زمان حضور داشتند، مطابق نقلشان شنیده شده که وی نزدیک مرگ خود می‌گفت: " اکنون خدا نیز دشمنم شده است." چون آن کتابش چاپ شده و در آن این مباهله است، لذا برای کسانی که از خداوند متعال می‌ترسند آن دعای مباهله را در زیر می‌نویسم و این کار تنها بدین منظور است که اگر با این نشانه احدی هدایت پیدا شود، باز ثواب آن به ما می‌رسد. ان شاءالله. چون چراغ دین در پیش‌نویس مباهله، به کاتب تاکید کرده بود که آن را با قلم درشت بنویسد، بنابراین اگرچه ما مخالف سخنان دیگرش هستیم، امّا، این درخواستش را پذیرفته، دعای مباهله را با قلم درشت می‌نویسیم. وی این وصیت را تنها یک روز قبل از مرگ کرده بود؛ پس عیبی ندارد که ما این وصیتش را قبول بکنیم. دعای مباهله بدین قرار است:

دعا

ای خدای من، ای خدای من، من به حق شهادت می‌دهم که تنها تو رازق و مالک و خالق آسمان و زمین و هر چیزی هستی. بر زمین و آسمان و همه چیز، تنها حکم تو جاری و نافذ است. تو به ابتدا و انتها و ظاهر و باطنِ همه واقفی. به صدای همه گوش می‌دهی و نیازهایشان را برآورده می‌کنی. بدون دستور تو، آسمان و زمین نمی‌توانند از مسیر خود ذره‌ای هم منحرف شوند. پیامبران و اولیا، شاه و گدا، و ملایک و

شیاطین، بلکه همۀ موجودات، مخلوق تو و محتاج تو هستند و امیدوار رحمت تو، و از خشمت لرزان می‌باشند. تنها تو خالق و مالک و معبود تمام این مخلوقات زمین و آسمانی، و ظاهری و باطنی، و روحانی و جسمانی هستی. بجز تو در آسمان و زمین و در غیر اینها هیچ معبودی سزاوار پرستش و توکل یا محبت نیست. آنچه مردم معبودان (خود) قرار داده‌اند، اعم از بت یا روح یا فرشتگان یا شیاطین یا اجرام آسمانی یا اجسام زمینی، همه باطلند. آنها مخلوق تو و محتاج تو هستند. هیچ کسی از آنها درخور عبادت و توکل و محبت نیست، بلکه در زمین و آسمان و بین اینها فقط تو خدا هستی که خدای ازلی ابدی و زنده و حیّ هستی. تو نه هیچ پدری داری و نه پسری و نه همسری، نه مصاحبی و نه مشیری و نه معاونی؛ بلکه تو تنها خالق و مالکِ همه هستی و خدای غالبی. تو منبع تمام خوبی‌ها و منزه از تمام عیوب هستی، لذا تنها تو یکی شایستۀ تمام محامد و تقدیس و ستایش و تعریف هستی. تمام این نعمت‌های جسمانی و روحانی یا ظاهری و باطنی از طرف تو هستند و ما متعلق به تو هستیم. من گواهی می‌دهم که سایر پیامبرانت و جملۀ کتب سماوی به طور عمومی، محبوب عزیز و صادق تو خاتم النبیین محمد رسول الله صلعم، و کلام پاکت قرآن شریف به خصوص بر حق هستند و نجات و رستگاری منحصر به اسلام است. شهادت می‌دهم که قیامت و جزا و سزا و حساب و میزان، دوزخ و بهشت، لقاء و غیره، همه، حق و درست است. همۀ ما پس از مردن زنده می‌شویم و مطابق اعمال خویش جزا و سزا می‌بینیم.

حال، من در بارگاه مقدس و متعالیِ تو با بی‌نهایت عجز و انکسار، تضرع و ابتهال، و ادب عرض می‌کنم که تو به خوبی می‌دانی که من همان شخص هستم که تو بدون هیچ استحقاقی تنها با فضل و کرم خود و با مشیت و ارادهٔ خویش که از ازل مقدر بود، جهت خدمت و نصرت دین حقیقی و مقدس اسلام از اهل دنیا برگزیده‌ای و برای انجام این کار مزبور اختصاص داده‌ای. تو شخصاً توسط من آن منارهٔ روحانی را بنا نموده‌ای که بر آن نزول ابن مریم مقدر بود و تو مرا جهت منادی کردن نزول عیسی و انجام خدمتِ اتمام حجتِ اسلام بر نصاری مأمور نموده‌ای و تو مرا از گنج رحمت خود آن علمی بخشیده‌ای که با آن اختلاف بین نصاری و اهل اسلام یا قرآن و انجیل مرتفع شده و اتحاد و موافقت صورت خواهد گرفت. آری، نزول ابن مریم یک راز روحانی است و توسط آن، تو بر مخلوق خویش حجت اسلام را ثابت خواهی کرد و اسلام را بر تمامی ادیان غالب خواهی نمود. پس ای خدای من! تو می‌دانی و می‌بینی که من به این دستوراتت، مطابق راهنمایی تو عمل می‌کنم و موافق مرضی و مشیت تو، این راز مخفی نزول ابن مریم را بر دنیا ظاهر نموده، اتمام حجت می‌کنم؛ امّا، ای خدای من! تو آگاه هستی و می‌بینی که در دنیا فردی مدعی نبوت و رسالت شده است و ادعای مسیحیت کرده است و می‌گوید که خاتم الانبیاء منم و مطابق پیشگویی‌ها مصداق نزول ابن مریم، وجود من است و می‌گوید که برای من از آسمان و زمین نشانه‌ها به وقوع می‌پیوندند، بلکه طاعون و زلزله‌ها نیز در تایید من صورت گرفته‌اند تا مخالفانم را هلاک و نابود

کنند[1] و می‌گوید که من قدرت مجسم خدا هستم و نجات منحصر به طریقت من است و کسی که به من ایمان نمی‌آورد، کافر و مردود است و اعمال شایسته‌اش نامقبول است و وی در دنیا معذب، و در آخرت ملعون خواهد بود و می‌گوید که در این فصل بهار یا در فصل بهار دیگر زلزلۀ شدیدی روی می‌دهد و در اثر آن در روی زمین انقلابی پدیدار می‌شود و اهل دنیا برای ملحق شدن به جماعت مهدی آماده می‌شوند. لذا ای خدای من! دلهای دنیا در تذبذب و تردید واقعند و حق آشکار نیست و مخلوقات تو سرگرم باطل پرستی‌اند و در دینت فساد ایجاد می‌شود و به محبوب تو محمد رسول الله صلعم اهانت می‌شود و منصب نبوت و رسالت آن‌حضرت گرفته می‌شود و اسلام منسوخ و بی‌اثر شمرده می‌شود و بنای دین جدیدی گذاشته شده است یعنی بدون ایمان آوردن به نبوت و رسالت میرزا قادیانی هیچ مسلمانی خواه هرچقدر متقی و مومن باشد، نمی‌تواند مسلمان بماند و تمام تلاش‌هایش برای دین عبث و بیهوده است و همین‌طور ای خدای من منصب پیامبر مقدس تو مسیح ابن مریم نیز از او گرفته شده است و در شأن او اهانت می‌شود و گفته می‌شود که آن کلمۀ الله و روح القدس گنهکار بود و من از وی بهترم. پس ای خدای من! حال از آسمان نگاه کن و از عزت دین اسلام و مقدسان خویش محافظت کن و جهت

---

۱ این کلمۀ عجیب از دهان چراغ دین دربارۀ من خارج شده است که خدا مخالفانم را با طاعون و زلزله هلاک خواهد کرد. چراغ دین مطابق این جملۀ خود، با طاعون هلاک شد و عجیب نیست اگر در آینده مخالفی در اثر زلزله نیز هلاک شود. [مؤلف]

نصرتشان دست خود را نشان بده و این فتنه را از دنیا نابود کن.[1] اهل دنیا را به سوی حق متوجه کن و به آنها توفیق اتباع و پیروی عطا کن و بصیرت‌هایشان را جهت درک سیاست دقیق و عمیق مدعی نبوت تیز بفرما و اهل دنیا را از تمام آفات زمینی و آسمانی یعنی طاعون و زلزله وغیره مصون بدار و برای آنها هر نوع امنیت و آسایش را فراهم کن چون تو خدای قادر و غفور و رحیم هستی. بخشش خطاهای بندگان فقط کار توست و ما انسانها، عاجز و ضعیف هستیم و از لغزش و فراموشی معصوم نیستیم. ما همیشه خطاکاریم و امیدوار آمرزش تو هستیم. سپس، ای خدای من! این مطلب را نیز درخواست می‌کنم و روحم در درگاه عالی و مقدست عرض می‌کند و چشمم منتظر نصرت توست که تو حقانیت این سلسله را که به دستور تو و مطابق مشیت تو در جهت نصرت دین مقدس اسلام و برای اظهار حقانیت پیامبران مقدست تاسیس گردیده است، بر اهل دنیا آشکار کن و چشم بصیرتشان را بگشا و به آنها توفیق اتباع حق عطا کن تا جلالت ظاهر گردد و مرضی تو چنانکه در آسمان نافذ است، در روی زمین نیز نافذ گردد. چراکه ای خدای من، تو می‌دانی و می‌بینی که من انسانی عاجز و ضعیف هستم و بدون نصرت تو هیچ چیزی نمی‌توانم بگویم، تحت تاثیر قرار دادن دلها و گشودن چشم بصیرتشان برای شناخت حق فقط کار توست. لذا اگر یاری تو شامل حالم نباشد، ناکام می‌مانم، چنانکه دروغگویان ناکام می‌مانند. پس ای خدای من! تو در جهت نصرت این سلسله، دست قدرت خود را نشان بده و برای هدفی که این سلسله را

---

[1] یعنی این شخص را هلاک کن که ادعای مسیح موعود بودن می‌کند. [مؤلف]

تاسیس نمودی، آن را انجام بده و حقانیت آن را بر پیروان ادیان دیگر به طور عموم و بر اهل اسلام به خصوص آشکار کن و به آنها توفیق اتباع آن عطا بفرما، چراکه تو قادر و توانایی و بر هر ذرۀ آسمان و زمین حکم تو نافذ است. هرگز ممکن نیست که بدون دستورت حتی ذره‌ای حرکت صورت گیرد، لذا هر چه می‌خواهی، انجام می‌دهی. برای تو هیچ کار ناممکن و محال نیست. وعده‌هایت صادق و اراده‌ات تغییرناپذیر است. رحمت تو ابدی و قدرت تو کامل است و به دستور تو زمین و آسمان وجود دارد. تو پس از تاریکی شب، نور روز را پدید می‌آوری و آفتاب را از مغرب به مشرق می‌آوری. تنها تو در دنیا انقلاب بپا می‌کنی، کسی را به تخت شاهی می‌نشانی و کسی را به خاک سیاه می‌نشانی. تنها تو می‌توانی بین حق و باطل داوری کنی، لذا تو خود در این امر به ما نصرت عطا کن و حق را آشکار کن و مخلوق را از مرگ گمراهی و ضلالت مصون بدار و آنها را به راه راست هدایت کن. آمین ثم آمین

این نوشته، مباهلۀ چراغ دین است که در آن وی مرا فریق مخالف قرار داده و دجال خوانده و از خداوند متعال داوری می‌طلبد. مرا فتنه‌ای قرار داده و برای من هلاکت درخواست می‌کند و خواستار نابودی من می‌شود و دعا می‌کند که ای خدا دست قدرت خود را نشان بده. پس الحمدلله یک روز پس از این مباهله خداوند متعال دست قدرت خود را نشان داد و هنوز مضمون این مباهله چاپ نشده بود که در ۴ آوریل ۱۹۰۶، طاعون این ستمکار را به همراه هر دو پسرش به

هلاکت رساند. این است کار خدا. این است از معجزات خدا. این است دست قدرت خدا. پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم.

«۱۷۵» **نشانهٔ صد و هفتاد و پنجم:** یکبار پندت شونارائن اگنی هوتری، مدیر رساله برادر هند، از لاهور به من نامه‌ای نوشت. در آن نوشت که من در رد جزو سوم براهین احمدیه در حال نوشتن کتابی هستم. معجزه این است که قبل از رسیدن این نامه به من، در همان روز بلکه در همان ساعت که وی در لاهور داشت این نامه را می‌نوشت، خداوند متعال از طریق مکاشفه مرا از این نامه خبر داد و در مکاشفه، نامه‌اش جلوی من آمد و من آن را خواندم. آنگاه به آریایی‌هایی که چندین بار قبلاً آنها را ذکر نموده‌ام، همان روز درباره این مکاشفه خبر دادم. روز بعد یکی از آنها برای دریافت نامه به پستخانه رفت و جلوی چشم او از کیسهٔ پست، نامهٔ مدیر رساله برادر هند نیز درآمد. هنگامی که مطالعه کردم، بدون هیچ کم و کاستی همان مضمون بود که تعریف کرده بودم. آنگاه آن مردم آریه بی‌نهایت متحیر و متعجب شدند. آنها تاکنون زنده‌اند و با دادن سوگند می‌توانند راستی و حقیقت را تعریف کنند.

«۱۷۶» **نشانهٔ صد و هفتاد و ششم:** هنگامی که رساله *اعجاز المسیح* را به عربی فصیح نوشتم، پس از دریافت وحی خدا، این خبر را اعلام نمودم که هیچ آخوندی نمی‌تواند نظیر این رساله را با این فصاحت و بلاغت بیاورد. آنگاه شخصی به نام پیر مهر علی از گولره این لاف خود را پخش نمود که گویی وی نظیر این رساله را می‌آورد. آنگاه از طرف خداوند متعال به من وحی شد: **منعه مانع من السماء** یعنی

مانعی از آسمان او را از آوردن نظیر این رساله منع نمود. سپس وی چنان ساکت و بی‌پاسخ گشت که اگرچه بسان عامهٔ مردم به زبان اردو اراجیف گفت، امّا، تاامروز به زبان عربی نتوانست رساله‌ای بنگارد.

«۱۷۷» **نشانهٔ صد و هفتاد و هفتم:** دو خانه ملحق به خانه‌ام بودند که تحت تصرف من نبودند. به علت کوچک بودن خانه، نیاز داشتم که خانه‌ام را وسیع‌تر کنم. یکبار خداوند متعال در عالم مکاشفه به من نشان داد که در آن زمین در طبقهٔ همکف اتاقی بزرگ است و در رؤیا گفته شد که در آنجا دالانی بزرگ بنا شود. سپس به من نشان داده شد که بخش شرقی آن زمین، برای بنای ساختمان دعا کرده است و بخش غربی آن زمین، آمین گفته است. این مکاشفه را فوری برای صدها نفر جماعتم تعریف کردم و در روزنامه‌ها نوشتم. پس از آن این اتفاق افتاد که آن هر دو خانه از طریق خرید و وراثت در سهم ما قرار گرفتند. در بعضی بخشهای آن زمین برای مهمانان اتاقها بنا شدند. در آن زمان محال بود آن خانه‌ها در تصرف ما قرار بگیرند؛ هیچ کسی نمی‌توانست گمان کند که اینگونه به وقوع می‌پیوندد [ر.ک به روزنامه الحکم شماره ۴۶، ۴۷ جلد ۷ و الحکم شماره ۳ جلد ۸].

«۱۷۸» **نشانهٔ صد و هفتاد و هشتم:** یکبار خلیفه سید محمد حسن وزیر ایالت پتیاله به دلیل اضطراب و مشکل خویش به من نامه نوشت که برایش دعا کنم. چون وی چندین بار به جماعت‌ما خدمت کرده بود، لذا برایش دعا کردم آنگاه از طرف خداوند متعال این وحی شد:

چل رہی ہے نسیم رحمت کی　　　جو دعا کیجئے قبول ہے آج

ترجمه: نسیم رحمت می‌وزد، امروز هر دعایی که بکنی مستجاب خواهد شد.

پس از این دعا، خداوند متعال به فضل خویش مشکلات او را رفع نمود و وی نامۀ سپاسگزاری و تشکر نوشت. گواه این واقعه، خودِ نامۀ اوست که در یکی کیف‌هایم قرار دارد. علاوه بر آن، بسیاری از افراد دیگر نیز شاهدند، بلکه آنگاه این الهامم در میان صدها نفر شهرت پیدا کرد و نواب علی محمد خان مرحوم رئیس جهجر آن را در دفتر خاطرات خود یادداشت کرده بود.

«۱۷۹» **نشانۀ صد و هفتاد و نهم:** در مرافعۀ کرم دین که در دادگاه گورداسپور بود، کرم دین به این امر تاکید می‌ورزید که معنی کلمه «لئیم» ولد الزنا است و معنی کذّاب این است که کسی همیشه دروغ بگوید. همین معانی را دادگاه پیشین قبول کرده بود. در آن ایام خداوند متعال به من وحی کرد « ما معنی دیگر نمی‌پسندیم» و اینگونه تفهیم شد که در دادگاه دوّم این معنی درست فرض نمی‌شود و همین‌طور اتفاق افتاد. در دادگاه درخواست تجدید نظر قاضی ناحیه تمام توجیهات کرم دین را رد نمود و نوشت: *کلمات کذّاب و لئیم مناسب حال کرم دین هستند، بلکه وی سزاوار کلمات تندتر از این است.* پس قاضی ناحیه معانی پرتکلف کرم دین را که دادگاه قبلی قبول کرده بود، نپسندید [ر.ک به روزنامه الحکم شماره ۱۷ جلد ۸، مورخ ۲۴ مه ۱۹۰۴ که در آن این الهام مسطور است].

«۱۸۰» **نشانۀ صد و هشتادم:** یکبار در سال ۱۹۰۲م به من وحی شد: **یریدون ان یطفئوا نورک. یتخطفوا عرضک. وانی معک و مع اهلک.** یعنی دشمنان قصد می‌کنند که نورت را خاموش کنند و آبروی تو را ببرند، امّا، من به همراه تو و به همراه کسانی می‌باشم که همراه تو هستند. در همان روزها در رؤیا دیدم که در کوچه‌ای هستم که بن‌بست و خیلی تنگ است، به گونه‌ای که حتی یک نفر هم به سختی می‌تواند از آن رد شود. من در آخر کوچۀ بن‌بست که پس از آن هیچ راهی نیست، نزدیک دیوار ایستادم. هنگامی که به راه بازگشت نگاه کردم، دیدم سه گاومیش نر قوی هیکلِ خونی در آنجا ایستاده‌اند و راه را بسته‌اند. یکی از آنها برای حمله به من به سمت من دوید. من آن را با دست رد کردم؛ سپس یکی دیگر حمله کرد، آن را نیز با دست رد کردم؛ سپس (گاومیش) سوم آنقدر به شدت و با جوشش حمله‌ور شد که با دیدن آن به نظر می‌رسید که این بار اتفاق بدی می‌افتد، امّا، وقتی به نزدیک من رسید، نزدیک دیوار ایستاد و من از کنار آن رد شدم در حالی که بدنم به بدن آن (گاومیش) می‌سایید. در این اثنا چند کلمه از طرف خداوند متعال در دلم القا شد و من (در آن حال) آنها را می‌خوانم و می‌دوم و آن کلمات این است: **رب کلُّ شئ خادمک رب فاحفظنی وانصرنی وارحمنی.** پس از دیدن این واقعه، (به من) اینگونه تفهیم شد که دشمنی علیه من در دادگاه دادخواستی خواهد داد و وی سه وکیل خواهد داشت. این الهام و مکاشفه را قبل از وقوع مرافعه در روزنامه الحکم سال ۱۹۰۲ شماره ۲۴ نوشتم و به چاپ

رساندم. پس از آن کرم دین در جهلم علیه من دادخواست داد. دادگاه مرا احضار نمود. آن مرافعه کیفری و مرافعه‌ای سخت بود و چنانکه در مکاشفه خبر داده شده بود، وی سه وکیل داشت. سرانجام به موجب وعدۀ الهی دادگاه شکایتش را رد نمود [ر.ک به روزنامه الحکم سال ۱۹۰۲ شماره ۲۴ جلد ۶].[۱]

«۱۸۱» **نشانۀ صد و هشتاد و یکم**:[۲] خداوند متعال به من خبر داد که در خانه‌ات دختری متولد می‌شود و می‌میرد و وی را «غاسق» نام نهاد یعنی غروب کننده. در این الهام به این امر اشاره شده بود که او در زمان طفولیت خواهد مرد. مطابق این پیشگویی دختری متولد شد و سپس در طفولیت مرد [ر.ک به روزنامه الحکم شماره ۴ جلد۷].

---

[۱] یک پیشگویی دربارۀ مولوی کرم دین به طور مفصل در روزنامه الحکم قبل از وقت چاپ شده است. خلاصۀ آن پیشگویی این است که در مرافعۀ کیفری دادگاه محلی علیه من حکم خواهد داد. سپس دادگاه عالی مرا تبرئه می‌کند. مطابق پیشگویی وقتی کرم دین در گورداسپور علیه من دادخواست کیفری داد، دادگاه محلی یعنی دادگاه آتمارام مرا پانصد روپیه جریمه کرد. سپس دادگاه عالی یعنی قاضی ناحیه، آن حکم قبلی را منسوخ کرد و مرا محترمانه تبرئه نمود، و علاوه بر این، در حکم خود نوشت که کلمات لئیم و کذّاب که برای کرم دین بکار برده شده‌اند، کاملاً درستند و کرم دین سزاوار این کلمات است؛ بلکه اگر کلماتی تندتر از این نیز نسبت به او نوشته می‌شدند، وی سزاوار آنها نیز بود و با این کلمات به حیثیت عُرفی کرم دین هیچ لطمه‌ای وارد نشده است. این پیشگویی را قبل از وقت چاپ کرده بودم. [مؤلف]

[۲] این نشانه را قبلاً نیز نوشته‌ام امّا در اینجا به خاطر نوشتن مفصل‌تر آن را دوباره می‌نویسم. [مؤلف]

«۱۸۲» **نشانۀ صد و هشتاد و دوّم:** مولوی محمد فضل احمدی از چنگا، شهر گوجر خان، ناحیه راولپندی می‌نویسد که ”روزی در ماه مه ۱۹۰۴م در محل چنگا، شهر گوجرخان، ناحیه راولپندی به همراه چند نفر که در بینشان هم احمدی بودند و هم غیراحمدی، پس از ادای نماز جمعه در مسجد نشسته بودم که شخصی به نام فضل داد خان رئیس چنگا که هم‌قوم و فامیل من است، به سبب تحریک احدی به مسجد آمد و مرا به همراه احمدی‌های دیگر به باد ملامت گرفت و گفت که شما نباید در مسجد نماز بخوانید چون مسجد را پلید می‌کنید. سپس بر سر اختلافی که در مسایل فرعی بین احمدی و غیر احمدی هست، با من بحث و مجادله را شروع کرد. من اعتقادات خود را با دلایل عقلی و نقلی به خوبی به او فهماندم، امّا، وی از تکذیب دست برنداشت. آنگاه به سبب تحریک و شوراندن وی، مردم را علیه احمدی‌ها برافروخته و خشمگین دیدم، و مشاهده نمودم که این شخص از فتنه و فساد دست نمی‌کشد. آنگاه در دلم اضطراب بسیار ایجاد شد و در دل گفتم که خداوندا! اکنون برای این قضیه چه راه حلی وجود دارد، زیراکه نزدیک است به سبب این شخص، فتنۀ بزرگی ایجاد شود. آنگاه خطاب به وی گفتم که اگر من در مسایلی که بیان می‌دارم دروغگو هستم، خداوند متعال قبل از تو مرا هلاک کند و اگر تو دروغگو هستی، خداوند متعال تو را هلاک کند. فضل دادخان با این کلمات به من پاسخ داد که خدا تو را هلاک کند. سپس من همان دم از مسجد بیرون آمدم و مردم پراگنده شدند. پس از چند روز شخص نامبرده [یعنی فضل داد خان] به بیماری شکم درد مبتلا شد و در

ظرف ده ماه در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۰۶ مرد و با مرگ خود نشانهٔ حقانیت جماعت احمدیه را به یادگار گذاشت. تا مدتی در حضار مجلس مباهله، رعب و ترس استیلا یافت و من با گوش‌های خویش از بعضی مخالفان شنیدم که می‌گفتند مرگ این شخص به شکل نشانه اتفاق افتاد.

عبد

خاکسار محمد فضل احمدی، از چنگا، شهر گوجرخان، ناحیه راولپندی، ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۶

گواهان مباهله و مرگِ فضل داد خان: نظام الدین خیاط [اثر انگشت]

فضل خان: بیان بالا صحیح است. امضا

شاه ولی خان: بیان بالا صحیح است. امضا"

«۱۸۳» **نشانهٔ صد و هشتاد و سوّم:** همان جناب محمد فضل احمدی از چنگا می‌نویسد که "فردی به نام کریم الله که ناظر پستخانه‌های گوجرخان بود، در ماه ژوئن ۱۹۰۴ در چنگا به منزل جناب غلام نبی معاون رئیس پستخانه آمد. من با گمان این که وی انسانی محترم و باسواد است، نزد او رفتم. وی با دیدن من، دربارهٔ انسان برگزیدهٔ خدا و مقدس یعنی دربارهٔ شما شروع به گفتن کلمات رکیک کرد و سپس دربارهٔ جنابعالی در کلماتی بسیار زشت اعتراضاتی کرد و با من به بحث و مجادله پرداخت. بسیاری از مردم روستا جمع شدند. من به سخنانش مؤدبانه پاسخ دادم، امّا، وی نسبت به ذات

جنابعالی شروع به استهزا و تمسخر کرد و به من گفت که در ظرف چهل روز به تو ضرری شدید وارد خواهد شد و خسارت بزرگی می‌بینی و همه مردم آن را خواهند دید. من در پاسخ گفتم که پیشگویی شما بیهوده است. محافظ من خدای من است، امّا، به یاد داشته باشید که آنکه به مسیح موعود اهانت می‌کند، خدا وی را مجازات خواهد کرد. من با گفتن این مطلب از آن مجلس زشت بیرون آمدم. پس از چند روز به من خبر رسید که دزدان به خانهٔ ناظر پستخانه نقب زدند و بسیاری از اموال عزیزش را دزدیدند. پس از آن در محل گوجرخان عامهٔ مردم بنای شکایت از او را گذاشتند و پس از آن وی به یکی از ناحیه‌های مرزی انتقال داده شد.

عبد

محمد فضل احمدی، چنگا تحصیل گوجرخان، ناحیه راولپندی

گواهان: نظام الدین خیاط، شاه ولی خان [امضا]، فضل خان [امضا]“

«۱۸۴» **نشانهٔ صد و هشتاد و چهارم:** یکبار از طرف برادر تنی همسرم، سید محمد اسماعیل که اکنون دستیار جراح است، نامه‌ای از پتیاله آمد که در آن نوشته شده بود مادرش فوت کرده است و در پایان نامه این مطلب را نیز نوشت که برادر کوچکش اسحاق نیز فوت کرده است و تاکید کرده بود که به محض دریافت نامه، همسرم عازم پتیاله شود. این نامه را در زمانی دریافت کردم که همسرم نیز به شدت تب داشت و اگر او را از مضمون این نامه مطلع می‌ساختم، خطر مرگ

نیز او را تهدید می‌کرد. آنگاه دلم به شدت مضطرب شد و در این حالت اضطراب، خداوند متعال به من خبر داد که این اطلاع وفات درست نیست. من این الهام را برای مولوی عبدالکریم مرحوم و شیخ حامد علی و بسیاری از افراد دیگر تعریف کردم و سپس به شیخ حامد عالی که خدمتکارم است، به پتیاله فرستادم. وی خبر آورد که فی‌الواقع آن خبر حقیقت ندارد. در اینجا جای تأمل است که بجز خدا هیچ کسی به امور غیبی اطلاع ندارد و در این الهام، خداوند متعال، چنین خبر غیبی داد که مضمون نامه را رد نمود.

«۱۸۵» **نشانه صد و هشتاد و پنجم:** برخی نشانه‌ها اینگونه به وقوع می‌پیوندند که در ظهورشان حتی یک دقیقه هم تأخیر نمی‌افتد و فوری اتفاق می‌افتند. در این قبیل نشانه‌ها پیدا شدن گواه بسیار سخت است. یکی از نشانه‌های مذکور، این است که روزی پس از نماز صبح، حالت مکاشفه بر من مستولی شد و در مکاشفه دیدم که پسرم مبارک احمد از بیرون آمد و پایش روی حصیری که نزدیک من بود لیز خورد و به شدت زخمی شد و تمام پیراهنش پر از خون گشت. من هماندم این مکاشفه را برای مادر مبارک احمد که نزدیک من ایستاده بود، تعریف کردم و تازه تعریف مکاشفه را تمام کرده بودم که مبارک احمد از یک طرف دوید و وقتی نزدیک حصیر رسید، پایش لیز خورد و به شدت زخمی شد و تمام پیراهنش پر از خون گشت. در ظرف یک دقیقه این پیشگویی به تحقق رسید. انسانی نادان خواهد گفت که گواهی همسر چه اعتباری دارد. امّا، وی نمی‌داند که هر کسی طبعاً از ایمان خود محافظت می‌کند و نمی‌خواهد که پس از سوگند

خداوند متعال دروغ بگوید. علاوه بر این، شاهد اغلب معجزات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوستان و همسران آن‌حضرت بودند. در این صورت، آن معجزات نیز از اعتبار ساقط می‌شوند. درحقیقت، اغلب شاهد معجزات همان کسانی می‌باشند که غالب اوقات همراهش می‌باشند؛ دشمنان در کنار پیامبر نمی‌باشند که بتوانند این دست نشانه‌ها را مشاهده کنند که از یک طرف بر سبیل پیشگویی گفته می‌شوند و فوری و بلافاصله به تحقق می‌رسند. هم دلِ دشمن از پیامبر دور است و هم جسمش که بتواند شاهد معجزات پیامبر باشد.

«۱۸۶» **نشانۀ صد و هشتاد و ششم:** حدود سه سال گذشته است که به هنگام بامداد در مکاشفه به من نشان داده شد که مبارک احمد در آشفتگی شدید دوید و نزدم آمد و بی‌نهایت بی‌قرار است و می‌گوید که پدر! آب. یعنی به من آب بدهید! این مکاشفه را نه تنها برای اعضای خانواده، بلکه برای بسیاری از افراد دیگر نیز تعریف کردم زیرا که بین وقوع آن حدود دو ساعت فاصله اتفاق افتاد. پس از آن، ما همان دم به باغ رفتیم و حدود هشت صبح بود و مبارک احمد نیز همراهم بود. مبارک احمد با چندین کودک دیگر در گوشه‌ای از باغ بازی می‌کرد. آن زمان، سنّش چهار سال بود. من زیر درختی ایستاده بودم که دیدم مبارک احمد بسیار تند می‌دود به سوی من می‌آید و به شدت آشفته بود. وقتی نزد من آمد تنها این را گفت: پدر! آب. و سپس نیمه بیهوش شد. چاه آب از آنجا در فاصلۀ حدود پنجاه قدمی بود. من مبارک احمد را برداشتم و تند تند تا حد ممکن دویدم و به چاه رسیدم و در دهانش آب ریختم. وقتی وی به هوش آمد و بهبود

یافت از او علت این حادثه پرسیدم. گفت: بنا به اصرار بعضی بچه‌ها نمک بسیار زیاد خوردم و (نمک) به مغزم حمله کرد و تب کردم و نفسم بند آمد و گلویم فشرده شد. پس این طور خداوند متعال او را شفا داد و پیشگویی مکاشفه به وقوع پیوست.

«۱۸۷» **نشانهٔ صد و هشتاد و هفتم:** برادر بزرگم که اسمش میرزا غلام قادر بود، تا مدتی بیمار شد و در اثر همان بیماری فوت کرد. در روزی که وفاتش مقدر بود، در صبحگاه آن به من وحی شد که «جنازه». اگرچه در آن زمان علایم و آثار وفاتش پدیدار نبود، امّا، به من تفهیم شد که امروز وی فوت می‌کند. من برای همنشینان خاص خود که تاکنون زنده هستند این پیشگویی را تعریف کردم. سپس نزدیک غروب برادرم فوت کرد.

در تمام این پیشگویی‌ها که در اینجا نوشته‌ام به خاطر رعایت اختصار، گواهان بسیار کمی را ذکر نموده‌ام، امّا، چند هزار نفر گواه بر پیشگویی‌هایم هستند چراکه قبل از تحقق آنها برایشان تعریف کردم، بلکه بر بعضی پیشگویی‌ها چند صد هزار نفر گواهند.

من قصد داشتم که در این کتاب سیصد نشانه بنویسم؛ نشانه‌های جدید را به علاوهٔ تمام نشانه‌هایی که در کتاب *نزول المسیح* و *تریاق القلوب* نوشته‌ام نیز در این کتاب بنگارم تا عدد سیصد کامل شود، امّا، از سه روز (پیش) بیمار شده‌ام و امروز در ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۶ آنقدر بیمارم و ضعف دارم که از نوشتن عاجزم. اگر خدا بخواهد در بخش پنجم براهین احمدیه این سیصد نشانه یا بیشتر از آن را می‌نویسم. نوشتن این مطلب را نیز لازم می‌دانم که اگر با این نشانه‌ها دل کسی

اطمینان پیدا نمی‌کند و این شخص از افرادی باشد که ادعای دریافت وحی و الهام می‌کند، آنگاه برایش این راه باز است که در مقابل من الهامات خود را در روزنامه‌های عمومی تا یک سال چاپ کند و از طرف دیگر من تمام امور غیبی را که خداوند متعال به من خبر دهد در دو روزنامهٔ جماعتم چاپ خواهم کرد. برای هر دو طرف شرط این است که باید الهاماتی که در روزنامه‌ها چاپ می‌کنند مبتنی بر اموری غیبی باشند که بالاتر از توان انسانند. سپس پس از یک سال توسط داوران بررسی خواهد شد که کدام طرف غالب است و کثرت را دارد و پیشگویی‌های کدام طرف محقق شده‌اند. پس از این امتحان اگر طرف مخالف غالب بود و من غالب نبودم، در آن صورت من دروغگو خواهم بود وگرنه بر ملت لازم است که به خاطر ترس از خدای تعالی در آینده تکذیب و انکارم را رها کنند و با مقابله کردن با مرسل خدا عاقبت خود را خراب نکنند. گفتنی است که از اعتراضاتی که مخالفان می‌کنند فقط این مطلب به اثبات می‌رسد که به شدت بر دلهایشان غبار تعصب و تاریکی نشسته و بر چشمانشان پرده کینه و حسد افتاده است. مثلاً، مکرراً می‌گویند که پیشگویی نسبت به عبدالله آتم به حقیقت نپیوسته است، ولی آیا این اعتراض از روی انصاف و ایمان است؟ آیا این درست نیست که بیش از یازده سال گذشته که آتم مرده است و اکنون در روی زمین هیچ اثری از او نیست. علاوه بر این، رجوع کردن او، با گواهی حدود هفتاد نفر ثابت شده است؛ وی در مجلس مناظره از گفتن دجال به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توبه کرد و سپس تا پانزده ماه گریه و ناله کرد. در واقع این پیشگویی شرطی بود،

چنانکه کلمات شرط این بودند: «به شرط اینکه به حق، رجوع نکند» پس وقتی وی رجوع کرد و روبروی آن گواهانی رجوع کرد که بسیاری از آنها تاکنون زنده هستند، باز از اعتراض دست برنداشتن آیا نشانهٔ پاکی سرشت کسی است؟

همین‌طور تنها از روی تعصب و جهالت اعتراض می‌کنند که پیشگویی دربارهٔ داماد احمد بیگ نیز محقق نشده است، درحالی که وضعیت دیانت و انصافشان این است که به هنگام این اعتراض هیچ اسمی از احمد بیگ نمی‌برند که بر او چه گذشت و تنها از روی خیانت بخشی از پیشگویی را مخفی نگه می‌دارند و بخش دیگر را عنوان می‌کنند، و عمداً مردم را فریب می‌دهند. حقیقت این است که این پیشگویی دو شاخه داشت؛ یکی دربارهٔ احمد بیگ و دوّم دربارهٔ دامادش بود. احمد بیگ مطابق پیشگویی در وعده‌گاه مرد و به سبب مرگش وارثانش بسیار اندوهگین گشتند و ترسیدند. این امر در سرشت انسانی است که وقتی دو نفر به یک مصیبت دچار باشند و یکی از آنها به سبب آن بمیرد، آنگاه کسی که هنوز زنده است و وارثانش به شدت نگران می‌شوند و می‌ترسند. همین‌طور چون این پیشگویی نیز مثل پیشگویی درباره آتم، منوط به شرط بود[1] لذا هنگامی که به سبب

---

۱ الهام شرطی در این پیشگویی که در همان زمان چاپ و منتشر گردیده بود، این است: **ایتها المرأة توبی توبی فان البلاء عل عقبک**. یعنی ای زن! توبه کن توبه کن چون نزدیک است که بلا بر دخترت و دخترزاده‌ات نازل شود. پس مطابق الهام، بر آن دختر این بلا نازل شد که همسرش میرزا احمد بیگ مرد،

مردن احمد بیگ، اعضای خانواده‌اش به شدت نگران شدند و ترسیدند و دعاها کردند و صدقه و خیرات نیز نمودند و برخی، نامه‌هایی پر از عجز و نیاز هم برایم نوشتند که تاکنون نزدم محفوظ هستند، به دلیل آن خداوند متعال نیز برای عمل به شرط خود، مرگ دامادش را به تعویق انداخت. افسوس است بر این امر که اینها صدها بار در مجلات و روزنامه‌های خود درباره داماد احمد بیگ سر و صدا ایجاد کرده‌اند، امّا، حتی یک بار هم از روی انصاف و صداقت پیشگویی را به طور کامل ذکر نمی‌کنند و در هیچ رساله‌ای نمی‌نویسند که این پیشگویی مبتنی بر دو بخش بود و یکی از آن دو در وعده‌گاه خود به تحقق رسید یعنی مرگ احمد بیگ. امّا، مخالفانم همیشه، در هر محل و در هر موقع و در هر مجلس و در هر مجله و روزنامه‌ای نسبت به داماد احمد بیگ سر و صدا ایجاد می‌کنند و دربارۀ کسی که در اثر این پیشگویی‌ام مرده، هیچ حرفی نمی‌زنند و هیچ سر و صدایی ایجاد نمی‌کنند؛ این انصاف و دیانت، نصیب علمای عصرحاضر شده است!

همین‌طور یکی از اعتراضاتی که مطرح می‌کنند این است که در یک پیشگویی دربارۀ مولوی محمد حسین و رفقایش خبر داده شده بود که وی مورد ذلّت و خواری قرار می‌گیرد، امّا، به او هیچ ذلتی نرسید. افسوس! این مردم نمی‌دانند که هر صنف مردم به نحو مختلف و جداگانه خوار و ذلیل می‌شوند. آیا مولوی محمد حسین همان نیست که گفته بود: «من این شخص را مورد عزت و تکریم قرار

امّا پس از وفات احمد بیگ به سبب ترس و دعا و صدقه و خیرات، دخترزاده‌اش تا زمانی که خدا می‌داند از نزول بلا مصون نگهداشته شد. [مؤلف]

داده‌ام، اکنون خود من او را زمینگیر می‌کنم» آیا وی مرا زمینگیر کرده است؟ آیا مولوی محمد حسین همان کسی نیست که دربارهٔ من گفت که من حتی یک صیغهٔ عربی بلد نیستم؟ سپس وقتی نزدیک به بیست کتاب، شامل نظم و نثر عربی نوشتم و وی را به مقابله دعوت کردم، نتوانست هیچ کتابی در مقابل من بنویسد. آیا مولوی محمد حسین همان کسی نیست که من او را فراخواندم که در مقابل من تفسیر قرآن شریف را به عربی بنویسد، امّا، وی از این مقابله عاجز ماند. همین‌طور بسیاری از تلخی‌ها و خواری‌های خانهٔ اوست که تصریح و اظهار آن را مناسب نمی‌دانیم. پس، آیا باوجود تمام این امور هیچ ذلتی به وی نرسیده است؟ معلوم نیست در آینده برای وی چه مقدر است، چراکه در پیشگویی مشروط به وعدهٔ عذاب، رعایت وعده‌گاه زمانی ضروری نیست و می‌تواند با توبه و استغفار به تعویق بیفتد.[1]

علاوه بر این، باید به خاطر سپرد که این چند پیشگویی که مخالفان‌ما دربارهٔ آنها سر و صدا ایجاد می‌کنند، بیش از سه چهار

---

۱ خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ [مومن: ۲۹]، یعنی چنانچه این پیامبر دروغگوست، خودبه‌خود نابود خواهد شد و اگر پیامبر راستگو است در آن صورت برخی از پیشگویی‌های وعیدش در حق شما به حتم محقق خواهند شد. در این آیه خداوند متعال نفرموده که همهٔ پیشگویی‌ها محقق خواهند شد. بنابراین، در اینجا خداوند متعال به صراحت فرموده است که تحقق تمام پیشگویی‌های وعید ضروری نیست، بلکه بعضی به تعویق نیز می‌افتند و اگر مشیت خدا اینگونه نبود، بایستی می‌فرمود: *وان یک صادقا یصبکم کل الذی یعدکم*، امّا اینگونه نفرموده است. [مؤلف]

(مورد) نیستند و آنها هم مبنی بر پیشگوییهای وعیدند و تحقق این دست پیشگوییها به موجب نصوص قرآن و حدیث ضروری نیست، زیرا که در آن دربارۀ نزول بلایی خبر داده شده است و به اتفاق صد و بیست و چهار هزار پیامبر، هر بلا می‌تواند با صدقه و خیرات و دعا و تضرع و ابتهال رد شود. این امر را انسان عامی نیز می‌تواند درک کند که وقتی بلایی که خداوند متعال ارادۀ نزول آن را بکند امّا، هنوز فقط در علم خدا محدود بماند و به هیچ پیامبری از آن خبر داده نشود، آن را به نام «بلا» موسوم می‌کنند، امّا، هنگامی که از آن بلا به پیامبر خبر داده شود، همان بلا «پیشگویی وعید» خوانده می‌شود. بنابراین، اگر تحقق پیشگویی وعید ضروری می‌باشد، آنگاه باید پذیرفت که بلا نیز به هر حال نازل می‌شود[1] در حالی که ما هم‌اینک بیان کرده‌ایم که بلا می‌تواند با صدقه و خیرات و دعا و غیره رد شود و بر این نظریه، تمام پیامبران اجماع دارند. بنابراین، این حملات پَستی که این مردم باوجود مولوی خواندن خویش به من می‌کنند، به شدت مایۀ حیرت و تعجب می‌باشند. تعجب می‌کنم که آیا این مردم هیچگاه قرآن شریف را می‌خوانند و آیا هیچگاه احادیث را نمی‌بینند؟ و آیا پیشگویی یونس

---

[1] بلایی که دربارۀ آن خداوند متعال به پیامبر یا رسول یا محدث خبر می‌دهد، بیشتر از آن بلایی که دربارۀ آن اطلاع داده نمی‌شود، امکان دفع شدن دارد؛ چراکه ارادۀ خداوند متعال از اطلاع دادن بر این می‌باشد که چنانچه احدی توبه، استغفار یا دعا کند یا صدقه و خیرات نماید، آن بلا رد می‌شود. چنانچه پیشگویی وعید نتواند رد شود در آن صورت ناچار باید گفت که بلا نیز نمی‌تواند رد شود و این برخلاف معتقدات دین است و در این‌صورت این اعتقاد لازم می‌شود که به هنگام نزول بلا، صدقه و خیرات و توبه و دعا، همۀ بی‌حاصل و بی‌سودند. [مؤلف]

را نمی‌دانند که قصهٔ مفصل آن در کتاب درّ منثور نقل شده است. در آن (پیشگویی) هیچ شرطی نیز بیان نشده بود، امّا، باز همهٔ آن مردم به سبب توبه کردن از عذاب مصون ماندند و یونس باوجود این که پیامبر خدا بود، هنگامی که به دلش این خیال آمد که چرا پیشگویی من محقق نشد و چرا آن مردم هلاک نگشتند، بر او عذاب برای تنبیه نازل شد، و وی به سبب این اعتراض متحمل رنج و آزار زیادی گشت. پس وقتی آن پیامبر پاکدل به سبب این اعتراض تا این حد مورد رنج و اذیت قرار گرفت، آنگاه حال این مردم چگونه خواهد بود که دربارهٔ پیشگویی‌های شرطی مکرراً اعتراض می‌کنند و از آن دست بر نمی‌دارند. چنانچه در دلشان خوف خدا بود، از پیشگویی یونس درس می‌گرفتند و این‌قدر زبان‌درازی و گستاخی نمی‌کردند و اگر ذره‌ای تقوا می‌داشتند، به این نکته می‌اندیشیدند که پیشگویی‌هایی که مورد اعتراضشان هستند، دو یا سه (مورد) بیشتر نیستند و در مقابل آن، پیشگویی‌هایی که به صراحت و روشنی محقق شده‌اند، صدها بلکه هزاران و صدها هزارمی‌باشند. این نکته درخور تأمل بود (تا بدانیم) که کثرت به کدام طرف است.[1] آیا آنها می‌توانند ثابت کنند که این دست

---

[1] ما در این کتاب ۱۸۷ نشانهٔ خداوند متعال را نگاشته‌ایم. این آن نشانه‌هاست که مبتنی بر امور ظن و گمان نیستند، بلکه اغلب این پیشگویی‌ها را قبل از تحقق در روزنامه‌ها و کتابها چاپ کرده بودم و هزاران نفر شاهد آنها، تاکنون زنده هستند و تمام این امور خارج از قدرت انسانی‌اند. اگر تمام این ذخیرهٔ نشانه‌های خدا و پیشگویی‌ها را در کتب یکی از پیامبران بنی اسرائیل جستجو کنید، با تحدی می‌توانم بگویم که در شرح احوال هیچ پیامبر بنی اسرائیل نظیر

اعتراضاتی که به پیشگویی‌های مزبور یا دربارهٔ اشتباه اجتهادی‌ام می‌کنند، نظیر آن در پیشگویی‌های پیامبران پیشین یافت نمی‌شود؟ آیا آنها نمی‌دانند که صرف نظر از پیامبران دیگر، پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم که از سایر پیامبران افضل و اعلی و خاتم الانبیا هستند، نیز از این قبیل اشتباه اجتهادی مصون نمانده‌اند. آیا سفر حدیبیه اشتباه اجتهادی نبود؟ آیا یمامه یا هجر را مکان هجرت خود فکر کردن اشتباه اجتهادی نبود؟ و آیا اشتباهات اجتهادی دیگری نیز نبودند که نوشتن همهٔ آنها موجب تطویل است. بنابراین، از این قبیل

آن را پیدا نمی‌کنید، و اگر فرض هم بکنیم که نظیر آنها وجود دارد، در آن صورت گواهان رؤیت آن نشانه‌ها را از کجا پیدا می‌کنید. خبر نمی‌تواند مصادف به معاینه و مشاهده باشد. مسیحیان به کرّات معجزات زنده کردن مردگان حضرت مسیح را عنوان می‌کنند، امّا سند و شاهد هیچ معجزه‌ای را نشان نمی‌دهند؛ نه هیچ مرده‌ای سرگذشت آخرت را تعریف کرد و نه وی حقیقت بهشت و دوزخ را بیان کرد و نه هیچ کتابی دربارهٔ عجایب آنجا نوشت که به چشم خود دیده باشد و نه با شهادت خود به وجود فرشتگان سند و مدرکی ارائه داد. در حقیقت، منظور از مردگان، آن کسانی بودند که از لحاظ روحانی یا جسمانی بسان مردگان بودند، سپس گویی با دعای آن حضرت حیات جدید یافتند. همین حال پرندگانی است که حضرت عیسی خلق نمود. چنانچه وی به راستی پرندگان را می‌آفرید، باید یک دنیا به سوی او می‌شتافت، (پس) چرا نوبت به کشیدن روی صلیب رسید؟ آیا ممکن بود که مردم مسیحی که خیلی مشتاقند که مسیح را خدا قرار دهند، چنین نشانهٔ بزرگی را رها کنند؛ آنها که از کاه، کوه درست می‌کنند! از این امر پیداست که این واقعه‌ای که در قرآن شریف ذکر شده، نمی‌تواند به معنی ظاهر حمل شود، بلکه از آن امری لطیف و ظریف مراد است که [برای عموم مردم دنیادار] از اهمیت زیادی برخوردار نیست. [مؤلف]

حملات پست که به پیامبرما هم وارد بشوند، کار هیچ مسلمانی نمی‌تواند باشد، بلکه کار کسانی است که در واقع دشمن اسلامند. علاوه بر این، نادانی و حماقت دیگر این است که اینان برای تحریک و شوراندن مردم جاهل می‌گویند که این شخص ادعای نبوت کرده است، درحالی که این سراسر افترای آنهاست. من هیچ ادعای نبوت که از روی قرآن شریف منع شده است، نکرده‌ام؛ تنها این ادعا را کرده‌ام که از یک لحاظ امتی هستم و از یک لحاظ به دلیل فیض نبوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، نبی هستم. و منظور از نبی تنها همین است که به کثرت، شرفِ مکالمه و مخاطبه با خداوند متعال را دارم. حقیقت امر این است که همان‌طور که جناب مجدد سرهندی در مکتوبات خویش نوشته است که بعضی افراد این امت به مکالمه و مخاطبه الهی اختصاص دارند و تا قیامت اختصاص خواهند داشت و کسی که فراوان مشرّف به مکالمه و مخاطبه الهی شود و به کثرت امور غیبی بر وی آشکار شوند، نبی خوانده می‌شود. اکنون شایان ذکر است که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این پیشگویی وارد شده است که در امت آن‌حضرت، شخصی متولد خواهد شد که نام ابن مریم و خطاب نبی دارد، یعنی چنان به کثرت مشرّف به مکالمه و مخاطبه الهی می‌شود و آنچنان به کثرت، امور غیبی بر وی آشکار می‌شوند که بجز نبی بر کسی دیگر آشکار نمی‌شوند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ[1] یعنی خداوند متعال بر غیب خود هیچ کسی را بجز پیامبر برگزیدهٔ

[1] جن: ۲۷، ۲۸

خود به طور کامل قدرت و آنقدر غلبه عطا نمی‌کند که با خود کثرت و صراحت داشته باشد. این امر ثابت شده است که به اندازه‌ای که خداوند متعال با من مکالمه و مخاطبه نموده است و به مقداری که بر من امور غیبی ظاهر نموده است، در هزار و سیصد سال هجری گذشته بر هیچ کسی دیگر ظاهر نفرموده است و این‌قدر از این نعمت بهره‌مند نساخته است؛ اگر کسی انکار کند، بار دلیل و برهان به عهدهٔ اوست.

خلاصه، از امت محمدیه این سهم کثیر وحی الهی و امور غیبی تنها به من اختصاص داده شده است. هرچقدر اولیا و ابدال و اقطاب در این امت گذشته‌اند، به آنها اینقدر سهم کثیری از این نعمت داده نشده است، لذا جهت دریافت نام نبی، من مخصوص شدم و تمام افراد دیگر سزاوار دریافت این نام نگشتند چون برای آن، دریافت کردن کثرت وحی و کثرت امور غیبی شرط است و این شرط در آنها تحقق نیافته‌است، و لازم بود که اینگونه اتفاق بیفتد تا پیشگویی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به روشنی محقق گردد چراکه اگر صلحای دیگری نیز که قبل از من گذشته‌اند، به اندازهٔ من مشرَّف به مکالمه و مخاطبه الهی و امور غیبی می‌شدند، آنها نیز مستحق پیامبر خوانده شدن می‌گشتند.[1] در این صورت در پیشگویی حضرت پیامبر

---

[1] در کلام خدا این امر قرار یافته بود که بخش دوم این امت مبتنی بر جماعت مسیح موعود خواهد بود. به همین دلیل خداوند متعال این جماعت را جدا از دیگران ذکر نمود، چنانکه می‌فرماید: وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ [جمعه: ۴] یعنی در امت محمدیه فرقهٔ دیگری نیز هست که بعداً در آخرالزمان به وجود

اخلال ایجاد می‌شد، لذا مصلحت خداوند متعال مانع شد که این بزرگان به طور کامل به این نعمت نایل شوند تا چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که آن شخص یک نفر خواهد بود، این پیشگویی محقق گردد. لازم به یادآوری است که ما تنها به طور نمونه بعضی پیشگویی‌ها را در این کتاب نگاشته‌ایم، امّا، درحقیقت چند صد هزار پیشگویی هست که سلسلهٔ آن تاکنون نیز به پایان نرسیده است. آنقدر کلام خدا بر من نازل شده است که اگر تمام آن نوشته شود، کمتر از بیست جزو نخواهد بود. اکنون ما در همین‌جا کتاب را به پایان می‌رسانیم و از خداوند متعال مسئلت می‌نماییم که از جانب خود در این کتاب برکت نهد و صدها دل را به واسطهٔ آن به سوی ما جذب کند. آمین و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

به پایان رسید

منظومه

چون مرا حکم از پی قوم مسیحی داده‌اند
مصلحت را ابن مریم نامِ من بنهاده‌اند

خواهد آمد. در حدیث صحیح است که به هنگام نزول این آیه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست خویش را بر کتف سلمان فارسی گذاشتند و فرمودند: **لو کان الایمان معلقاً بالثریا لناله رجل من فارس**. در این حدیث آن حضرت درحقیقت دربارهٔ من پیشگویی کردند، چنانکه در براهین احمدیه جهت تصدیق این پیشگویی، خداوند متعال همین حدیث را در وحی خود بر من نازل کرد و از روی وحی، قبل از من هیچ مصداق معیّنِ این حدیث نبود، و وحی خدا مرا معین نمود. فالحمدلله. [مؤلف]

آسمان بارد نشان الوقت می‌گوید زمین
این دو شاهد از پی تصدیق من استاده‌اند
بی‌ضرورت نامدم نی آمدم در غیر وقت
در من از جهل و تعصب قوم من افتاده‌اند
سوی من ای بدگمان از بدگمانی‌ها مبین
فتنه‌ها بنگر چقدر اندر ممالک زاده‌اند
چون زمین بگشود یاران صد دَرِ فسق و فساد
پس‌دری‌از بهر آن از آسمان بگشاده‌اند

بسم الله الرحمان الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

خدا حامی صادق باد «آمین»

اغلب مردم از این امر اطلاع دارند که دکتر عبدالحکیم خان که حدود بیست سال از مریدان من بود، از چند روز گذشته از من روی گردانده و مخالف سرسختم گشته است. وی در رسالۀ خویش *المسیح الدجال* مرا کذّاب، مکّار، شیطان، دجال، شرور و حرام‌خوار و خاین، شکم‌پرست، نفس‌پرست، مفسد، مفتری و افترا کننده به خدا خوانده است و هیچ عیبی نیست که به من نسبت نداده باشد، گویی از زمانی که دنیا آفریده شده است، بجز من هیچ کسی جامع تمام این بدی‌ها نگذشته است. او تنها به این (هم) بسنده نمی‌کند، بلکه به شهرهای کلان پنجاب سفر نموده، در عیب‌جویی من سخنرانی‌ها کرده است. در مجامع عمومی لاهور، امرتسر، پتیاله و مواضع دیگر عیوب و بدی‌های گوناگون به من نسبت داده است و وجودم را برای دنیا بسیار خطرناک و بدتر از شیطان قرار داده، و در هر سخنرانی دربارۀ من استهزا و تمسخر کرده است. خلاصه، ما از دست او آنقدر رنج و آزار دیده‌ایم که نیازی به بیان آن نیست. سپس، جناب عبدالحکیم تنها به همین اکتفا نکرد، بلکه در هر سخنرانی خود این پیشگویی خویش را نیز در بین صدها نفر شایع نمود که ”مرا خداوند متعال الهام نموده است که این شخص در ظرف سه سال فنا خواهد شد و زندگی‌اش خاتمه می‌یابد، چراکه وی دروغگو و مفتری است.“ من نسبت به این پیشگویی‌هایش هم صبر پیشه کردم، امّا، امروز در ۱۴ اوت ۱۹۰۶ باز

نامۀ او به نام دوست فاضلم مولوی نورالدین آمد که در آن وی پس از عیب‌شماری گوناگون و دشمنام‌دهی نوشته است: ”خداوند متعال به من در ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۶ دربارۀ هلاکت این شخص خبر داده است که از این تاریخ مزبور تا سه سال آینده وی خواهد مرد.“ وقتی نوبت به این حد رسیده است، آنگاه اکنون من هم هیچ عیبی در این کار نمی‌بینم که من نیز آنچه را خداوند متعال نسبت به او بر من ظاهر نموده است، چاپ کنم. در حقیقت در این کار خیرخواهی قوم است، زیرا اگر به حقیقت من نزد خداوند متعال دروغگو هستم و شبانه روز از بیست و پنج سال (گذشته) به خدا افترا می‌بندم و بدون هیچ ترس از عظمت و جلالش دربارۀ او دروغ می‌گویم و با مخلوقش نیز همین‌طور رفتار می‌نمایم که مال مردم را از طریق خیانت و حرام‌خواری می‌خورم و به مخلوق خدا به سبب جوشش زشت‌کرداری و نفس‌پرستی خویش آزار می‌رسانم، در این صورت بیشتر از تمامی انسان‌های زشت‌کردار مستحق مجازات هستم تا مردم از فتنۀ من نجات پیدا کنند، و چنانچه اینگونه نیستم که جناب عبدالحکیم خان می‌پندارد، آنگاه این امید را دارم که خدا به من مرگ لعنتی نخواهد داد (به گونه‌ای) که هم پیش روی و هم در پشت (سر) من لعنت باشد. من از چشم خدا مخفی نیستم. مرا هیچ کسی بجز او نمی‌شناسد. اکنون من هر دو پیشگویی یعنی پیشگویی عبدالحکیم خان دربارۀ من و آنچه خداوند متعال بر من درباره او ظاهر نموده است، در زیر می‌نویسم و داوری آن را به خدای قادر می‌سپارم:

پیشگوییجناب عبدالحکیم، دستیار جراح پتیاله، نسبت به من

که وی در نامهٔ خود به برادرم مولوی نور دین نوشته است، بدین قرار است:

"دربارهٔ میرزا در ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۶م این الهامات القا شدند: میرزا مُسرف کذّاب و عیّار است و انسان شرور در مقابل انسان صادق فنا خواهد شد، و وعده‌گاه آن سه سال گفته شده است"[۱]

در مقابل این پیشگویی، آن پیشگویی است که خداوند متعال درباره جناب عبدالحکیم خان، دستیار جراح پتیاله به من گفته است و به شرح زیر است:

" در مقبولان الهی علایم مقبولیت یافت می‌شود و آنها شهزادهٔ صلح و امنیت خوانده می‌شوند[۲]. هیچ کسی نمی‌تواند بر آنها غالب آید.

---

[۱] در این پیشگویی جناب عبدالحکیم خان کلمات اصلی خدا را بیان نکرده است، بلکه گفته است که خدا وعده‌گاه سه سال را بیان نموده است. [مؤلف]

[۲] خداوند متعال با این جملهٔ خود که «آنها شهزادهٔ صلح و امنیت خوانده می‌شوند» آن جملهٔ عبدالحکیم خان را رد نموده است که در آن وی مرا دروغگو و شرور قرار داده و گفته بود که انسان شرور جلوی انسان صادق فنا خواهد شد، گویی من دروغگو هستم و وی صادق، من شرور هستم و وی مرد صالح. خداوند متعال در رد این جمله‌اش می‌فرماید کسانی که مردان خاص خدا می‌باشند، شهزادهٔ صلح و امنیت خوانده می‌شوند و مرگ ذلیل و عذاب خوار کننده به سراغشان نمی‌آید. چنانچه این طور اتفاق بیفتد، دنیا نابود خواهد شد و بین صادق و کاذب هیچ امر خرق عادتی باقی نخواهد ماند. [مؤلف]

فرشتگان شمشیر کشیده جلوی تو ایستاده‌اند[1] امّا، تو زمان را نشناختی و ندیدی و ندانستی[2]. **رب فرِّق بین صادق و کاذب انت تری کل مصلح و صادق.**[3]"

ناشر: میرزا غلام احمد قادیانی

۱۶ اوت ۱۹۰۶ مصادف به ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری

چاپ انوار احمدیه پرس قادیان دارالامان

این عکس از عبارت مباهله چراغ دین جمون است که وی به دست خود نوشته و بر آن امضا کرده بود.

---

[1] این جمله خطاب به عبدالحکیم خان است و مراد از شمشیر کشیدهٔ فرشتگان، عذاب آسمانی است که بدون واسطهٔ انسانی به ظهور خواهد رسید. [مؤلف]

[2] یعنی تو به این امر نیندیشیدی که در عصرحاضر و در این زمان حساس برای امت محمدیه نیاز به دجال است یا مصلح و مجدِّد. [مؤلف]

[3] یعنی ای خدای من! بین صادق و کاذب تفکیک بفرما؛ تو می‌دانی چه کسی مصلح است. خداوند متعال در این جملهٔ الهامی آن جملهٔ عبدالحکیم خان را رد نمود که می‌گوید انسان شرور جلوی انسان صادق فنا خواهد شد. چون وی خود را انسان صادق قرار می‌دهد، لذا خدا می‌فرماید که تو صادق نیستی، من بین صادق و کاذب فرق را به نمایش خواهم گذاشت. [مؤلف]

(1) ۳۹

یہ عکس ہے اُس مباہلہ کی عبارت کا جو چراغدین ساکن جموں نے اپنے ہاتھ سے لکھی تھی۔ اور یہ اُسی کے دستخط ہیں جن کا عکس لیا گیا۔

الدعا

خداوندی میری خدا ای میری خدا میں صدق دل سے گواہی دیتا ہوں کہ آسمان
و زمین اور ما بینہما کا تو ہی اکیلا خالق اور مالک اور رازق ہے
اور آسمانوں اور زمین و ما بینہما کا ہر ایک ذرہ پر تیرا ہی حکم جاری اور
نافذ ہے اور یہ کہ تو سب کا ابتداء اور انتہا ظاہر اور باطن جانتا اور سب کی
آواز سنتا اور انکی حاجتیں بر لاتا اور آسمان
و زمین کے درمیان تیرے حکم کے بغیر ایک ذرہ بھی ہل نہیں سکتا اور انبیاء
اولیاء شہداء اور ملائکہ اور شیاطین بلکہ جمیع موجودات تیری ہی مخلوق
ہیں اور محتاج ہیں جو تیری رحمت کے امیدوار اور تیری غضب سے لرزاں
ہیں اور تو ہی اکیلا اس تمام ارضی اور سماوی ظاہری اور باطنی روحانی
اور جسمانی مخلوق کا خالق مالک اور معبود ہے اور تیرے سوا آسمان اور زمین
و ما بینہما کے درمیان عبادت اور توکل یا محبت کے لائق کوئی اور
معبود نہیں اور جس قدر معبود لوگوں نے ٹھہرائے ہوئے ہیں خواہ وہ
بت ہیں یا روح یا فرشتے یا شیاطین یا آسمانی اور زمینی
اجسام وہ سب باطل ہیں اور تیری ہی مخلوق در محتاج ہیں
ان میں سے ایک بھی پرستش اور توکل اور محبت کے لائق نہیں بلکہ
آسمان اور زمین اور ما سوائہما کے درمیان عبادت اور توکل اور

(۴) ۴۰

اور محبت کے لائق تو ہی ایک خدا ہے جو ازلی ابدی زندہ ہمیشہ ہے تیرا نہ کوئی
باپ ہے اور نہ بیٹا اور نہ کوئی جورو ہے نہ مصاحب اور نہ کوئی مشیر ہے نہ معاون
ملکہ تو اکیلا ہی سب کا خالق مالک اور غالب خدا ہے جو تمام خوبیوں کا منبع
اور جمیع عیوب سے منزہ ہے اسلئے تمام محامد و تقدیس اور ستائش
اور تعریف کے لائق تو ہی ایک خدا ہے اور ہماری یہ تمام جسمانی اور روحانی ظاہری
اور باطنی تمام نعمتیں تیری ہی طرف سے ہیں اور ہم سب تیرے ہی لئے ہیں
اور میں گواہی دیتا ہوں کہ تیرے سب پیغمبر اور جملہ کتب سماویہ بالعموم
اور تیرا سچا اور پیارا رسول حبیب خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلعم اور تیرا پاک
کلام قرآن شریف و فرقان حمید بالخصوص حق ہے اور دیانت اسلام میں
محدود اور میں گواہی دیتا ہوں کہ قیامت اور جزا سزا حساب اور میزان
دوزخ اور بہشت معاد وغیرہ سب حق اور درست ہیں اور ہم سب مرنے کے بعد
جی اٹھینگے اور اپنے ہی اعمال کے مطابق جزا اور سزا دئے جاوینگے

بعد اب اے میری خدا میں تیری بارگاہ مقدس و تعالیٰ میں نہایت
عجز اور تنگ و تضرع و ابتہال کے ساتھ مودبانہ التماس کرتا ہوں
کہ تو جانتا ہے کہ میں وہی شخص ہوں جسکو تو نے بلاکسی استحقاق
محض اپنی ہی قدرت و کرم سے اپنی مشیت اور ارادہ کے مطابق جو ازل
سے مقرر کیا گیا تھا اپنے مقدس اور سچے دین اسلام کی خدمت اور

(۳) ۴۱۴

نصرت کے لئے اہل دنیا میں سے چن لیا اور اپنے کلام کے واسطے مخصوص کیا ہے اور تو نے ہی میری ہاتھ سے وہ روحانی منارہ جس پر نزول ابن مریم مقرر تھا تیار کرا دیا اور تو نے ہی مجھے نزول عیسیٰ کی منادی کرنے اور دنیا پر حجت اسلام ثابت کرنا [illegible] کے لئے مقرر فرمایا ہے [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اور تو نے ہی مجھے اپنی محبت کے خزانہ سے وہ علم بخشا ہے جس سے نصاریٰ و اہل اسلام یا قرآن اور انجیل کا باہمی اختلاف دور ہو کر اتحاد اور موافقت پیدا ہو سکتی ہے یعنی وہ نزول ابن مریم کا حقیقی روحانی راز جو مدت دراز سے اہل دنیا پر پوشیدہ رہا اور اسی زمانہ کے لئے محفوظ کیا گیا تھا اور اسی کو اب اپنی طرف سے حجت مسلم ثابت کریگا اور اسلام کو کل دینوں پر غالب کر دیگا

اے میرے خدا تو جانتا اور دیکھ رہا ہے کہ میں تیرے اس حکم کی تعمیل کو تیری ہی ہدایت کے مطابق انجام دے رہا ہوں اور ہم کو موافق نزول ابن مریم کے اس حقانی راز کو اہل دنیا پر ظاہر کر کے اتمام حجت کر رہا ہوں [illegible]

[illegible]

لیکن اے میرے خدا تو خوب جانتا اور دیکھ رہا ہے کہ دنیا میں ایک شخص نبوت اور رسالت کا مدعی اور مسیحیت کا دعویدار موجود ہے جو کہتا ہے کہ خاتم الانبیاء میں ہوں اور پیشگوئیوں کے مطابق نزول

(الم) ۲۸

ابن مریم کا مصداق بھی میرا ہی وجود ہے اور کہتا ہے کہ میرے لئے آسمان اور زمین سے
نشانات ظاہر ہو رہے ہیں بلکہ طاعون اور زلزلہ بھی میری ہی تائید میں ظاہر ہوا ہے
تاکہ میرے مخالفوں کو ہلاک اور تباہ کر دے اور کہتا ہے کہ میں خدا کی مجسم قدرت
قدرت ہوں اور نجات میرے ہی طریق میں محدود ہے اور جو مجھے نبی نہیں مانتا
وہ کافر اور مردود ہے اور ہمیشہ [illegible] ہو اس کے اعمال نامقبول اور وہ
دنیا میں معذب اور آخرت میں ملعون ہوگا اور کہتا ہے کہ اب کی عام
بہار کے اور موسم بہار میں ایک سخت زلزلہ ظاہر ہوگا جو زمین کو
تہ و بالا کر دیگا اور قیامت کا نمونہ دکھائیگا اس وقت دنیا میں ایک عام
انقلاب پیدا ہوگا اور اہل دنیا میری سلسلہ میں داخل ہوتے چلے
جائیں گے اسلئے اے میری خدا [illegible] دل نہ مذہب عیسائیت اور
حق ظاہر نہیں ہو سکتا اور تیری مخلوق باطل پرستی میں مبتلا ہو رہی ہے
اور تیرے دین میں گڑ بڑ پڑ رہی ہے اور تیرے حبیب رسول اللہ
صلعم کی ہتک کی جا رہی ہے اور آنجناب کا منصب نبوت و رسالت
چھین لیا گیا اور اسلام کو منسوخ اور بے اثر بنا دیا گیا اور ایک نئے
دین کی بنیاد ڈالی گئی ہے یعنی مرزا قادیانی ہی مسیح کی نبوت
اور رسالت پر ایمان لانے کے بغیر کوئی مسلمان خواہ وہ کیسا ہی
مخلص متقی ایماندار ہو مسلمان نہیں رہ سکتا اور دین کے لئے
گوشہ نشین عبث اور بیکار ہے اور ایسا ہی اے میری خدا تیری

مقدس نبی حضرت مسیح ابن مریم علیہ السلام کا یہ منصب چھین لیا گیا ہے
اور اسکے شان کی تکفیر کی جا رہی ہے اور کہا جاتا ہے کہ وہ ملعنۃ اللہ
ووضیع اللہ گنہگار تھا اور میں اس سے بہتر ہوں پس اے میری خدا
اب تو آسمان پر سے ظاہر ہو اور اپنے دین اسلام اور اپنے مقدس نبی
کی عزت بچا اور انکی نصرت کے لیے اپنی قدرت کا ہاتھ ظاہر کر اور اس
فتنہ کو دنیا پر سے اٹھا اور اہل دنیا کو حق کی طرف توجہ دلا
اور انکو اتباع حق کی توفیق عطا کر اور مدعی نبوت کے
دقیق عمیق پالیسی دریافت کرنے کے لئے انکی بصیرت کو تیز فرما،
اور اہل دنیا کو تمام ارضی و سماوی آفات یعنی طاعون زلزلہ وغیرہ سے محفوظ
رکھ اور انکو ہر طرح سے امن اور چین عطا فرما کیونکہ تو قادر اور غفور الرحیم ہے
اور اپنے بندوں کی خطائیں معاف کرنا تیرا کام ہے اور ہم عاجز ضعیف انسان
ہیں یا بھول چوک سے محفوظ نہیں ہم تو ہر وقت خطا کار ہیں اور تیری ہی بخشش کے
امیدوار اسکے بعد اے میری خدا میں یہی التماس کرتا ہوں اور میری روح
تیری عالی و مقدس جناب میں التجاء کر رہی ہے اور میری آنکھیں تیری نصرت
کی انتظار میں تیری ہی طرف ہیں کہ تو اس سلسلہ کی صداقت کو جو مرزا
ہمارا حکم اور منشاء کی مطابق نکال تیری مقدس ختم دین اسلام کی نصرت
نسخ اور تیری مقدس نبیوں کی مقدس سچائی کی ظاہر کرنے کے لئے جاری کیا گیا ہے
پس دنیا پر ظاہر کر دے اور انکی بصیرتوں کو روشن کر اور انکو اتباع حق کی

(۶)

توفیق بخشتی ہے کہ تا کہ تیرا ایک ظاہر ہو اور تیری مرضی جیسی کہ آسمان
پر ہے زمین پر بھی ظاہر ہو کیونکہ اے میری خدا تو جانتا ہے اور دیکھتا ہے
کہ میں ایک عاجز اور ضعیف انسان ہوں تیری مدد کے سوا کچھ نہیں کر
سکتا اور دعوت پر اثر ڈالتا اور حق کو پہنچانا میرے بغیر تیری توفیق کے
قبولنا تیرا ہی کام ہے اسلئے اگر تیری امداد میری شامل حال نہ ہوگی
تو میں ناکامیاب رہ جاؤنگا جیسا کہ جھوٹے رہ جاتے ہیں پس اے میری خدا
تو اس سلسلہ کی نصرت میں اپنی قدرت نمایاں ظاہر فرما اور جس غرض کے لئے یہ
جاری کیا گیا ہے اسکو انجام دے اور اسکی صداقت کو مخالفین پر اور
معتقدوں پر عموماً اور اہل اسلام پر خصوصاً کھول دے اور انکو اسکی اتباع
کی توفیق عنایت کر کیونکہ تو قادر ہے اور آسمان و زمین کا ہر ایک ذرہ
پر تیرا ہی حکم جاری ہے کیا ممکن ہے کہ تیری حکم کے بغیر ایک ذرہ بھی حرکت
کر سکے الغرض تو جو چاہتا ہے کرتا ہے تیری آگے کوئی بات نہ ہونی اور
محال نہیں اور تو [illegible] تیری وعدہ سچا ہے اور تیرا [illegible]
ہے اور تیری تخت ابدی اور تیری قدرت کامل ہے تیری
آسمان اور زمین قائم ہیں اور تو ہی رات کی تاریکی کے بعد صبح کی روشنی
کو نمودار کر دیتا ہے اور آفتاب کو مغرب سے مشرق کی طرف کھینچ لاتا ہے
اور تو ہی دنیا میں انقلاب ڈالتا ہے کسیکو شاہی تخت پر اور کسیکو تودہ
خاک پر بٹھا دیتا ہے اور تو ہی حق اور باطل میں فیصلہ کر سکتا ہے تو ہمارے
اور ہمیں ہماری نصرت فرما اور حق ظاہر کر اور مخلوق کو گمراہی کی موت سے بچا اور انکو
صراط مستقیم کی طرف راہ نمائی کر آمین ثم آمین

اعلام حق شمارهٔ یک[1]

---

[1] در اینجا صلاح می‌دانم که این امر را روشن کنم که این اعلامیه‌ام تنها از طرف من نیست بلکه از جانب خداوند متعال است، چراکه او مرا جهت اثبات حقانیت امام الزمان مسیح موعود علیه السلام و شهادت دادن بر چگونگی حالات زمان متبرک او مأمور فرموده است، چنانکه از مفهوم آیه سورهٔ البروج: وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ [بروج: ۳، ۴] ثابت می‌شود، چراکه یوم الموعود همین عصر است و مراد از مشهود حضرت امام الزمان مسیح موعود علیه السلام هستند و شاهد آن کسانی‌اند که از طرف خداوند متعال جهت حقانیت آن حضرت گواهی خواهند داد، لذا من با صدق دل خویش با باور به خدای حاضر و ناظر شهادت می‌دهم که بدون هیچ شک و تردیدی حضرت اقدس میرزا از طرف خداوند متعال برای عصرحاضر مشرّف به مأموریت منصب امامت هستند و اطاعت آن حضرت موجب خشنودی خداوند متعال و مخالفتشان موجب قهر و خشمش می‌گردد. [باوجود این علم و آگاهی باز از مخالفت نترسید. مؤلف] بنابراین برای اطمینان بیشترِ اهل دنیا به اختصار نوشتن برخی از رؤیاها و مکاشفات خویش را مناسب می‌دانم. بر خوانندگان واضح باد که حدود دوازده سال گذشته است که این عاجز در رؤیای صالحه دیدم که نوری بسان ستونی پدیدار شد و آن نور مرا در خود پوشاند و حالتم را دگرگون ساخت و کلمهٔ توحید بر زبانم جاری ساخت. سپس تا یک سال و اندکی من خداوند متعال را مشاهده می‌کردم و هنگامی که این دیدار خداوند متعال کم می‌شد، شبی در خواب خداوند متعال را دیدم و کاملاً در او محو و به او وصل شدم؛ تمام روز لذت و سرور این رؤیا را در دلم احساس کردم. سپس حدود هفت سال قبل از امروز در یک رؤیای صالحه دیگر این عاجز جماعت کثیر التعدادی را دیدم که در یک جایی، منتظر حضرت مسیح علیه السلام هستند و به سوی آسمان نگاه می‌کنند، گویی هم‌اینک حضرت مسیح علیه السلام فرود می‌آید و نیز این منظره را دیدم که مردم به فکر

بنای منارها هستند. آنگاه به من در یک کتاب الهامی این عبارت مکتوب نشان داده شد که آن منارههایی که بر آن مسیح نزول می‌کند، به دست چراغ دین یعنی این عاجز بنا خواهد شد و علاوه بر آن، این خبر نیز داده شد که گویی جهت بنای آن مناره هیچ کسی همنام من در دنیا نیست. سپس، پس از سه سال در رؤیا دیدم که تمام اقوام جهان بسان گنجشک باهم سر و صدا می‌کنند و هنگامی که به آنها نگاه می‌کردم از طرف خداوند متعال این الهام بر من نازل شد: «به آنها بگو که به این سمت بیایند تا به آرامش برسند». سپس یکبار در رؤیا دیدم که همایش مردم صالح و پارسا برگزار می‌شود و این عاجز را در آن می‌آورند و مردم به من تبریک و تهنیت می‌گویند. سپس یکبار در رؤیای دیگر دیدم که همایش خدام مخلص حضرت اقدس برگزار می‌شود و این عاجز را در آن مأمور می‌کنند که به مردم برای بیعت با حضرت اقدس مسیح با صدای بلند دعوت بدهم و کسی که بیاید، او را در خدمت حضرت پرنور ببرم. سپس یک سال پیش در رؤیای صالحه دیدم که از سمت مشرق نوری پدیدار شده است که در مسافت طولانی و در بلندی به آسمان وصل شده است و آن نور مستقیم به سوی من می‌آید و هرچقدر به نزدیکم می‌رسد، از آن نور کاسته می‌شود تا اینکه وقتی نزدیک من رسید، به جای نور شخصی را دیدم که در هر دو دستش چیزی مثل دو کفش است و وقتی آن را تکان می‌دهد از آن نوری پدید می‌آید. وی نزدیک من آمد و با شور و ذوق گفت که بیماران را احضار کنم. به دستور او من خم شدم و وی با آن چیزی که در دست داشت، سرم را مسح نمود و دیدم که در گردنم بسان زندانیان زنجیر قوی آهنی است و من با هر دو دست خویش سعی می‌کنم آن را بگشایم. چند روز پس از این رؤیا، باز حالت مکاشفه بر من مستولی گردید و سروری در دلم استیلا یافت که گویی پادشاه هستم. در همان حالت سرور و تموّج روزی در مکاشفه در حضور خداوند متعال رسیدم و حقیقت تعلیم مسیح یعنی حقیقت انجیل بر من آشکار شد و به من از سوءتفاهم مسیحیان خبر داده شد و همراه آن، این نیز آشکار شد که گویی اکنون زمان

نزول مسیح موعود علیه السلام [یعنی مسیح این امت] نزدیک است و او با نزول جلالی خویش نازل می‌شود و مرا مأمور کردند که دربارهٔ نزول او منادی شوم و به ملت‌ها بشارت دهم که در پادشاهیش شرکت کنند. چند روز پس از آن، در رؤیای صالحهٔ دیگری نشان داده شد که از آسمان بسان نیمهٔ ماه، اجرام نورانی شناورند و فرود می‌آیند و من با دراز کردن دستانم آنها را برای حضرت امام الزمان می‌گیرم. سپس در ادامهٔ سلسلهٔ این رؤیا دیدم که برای اروپایی‌ها خانه‌های بسیاری در یک جایی در حال ساخت هستند و آنجا در یک گوشه‌ای انسانی بزرگ یعنی حضرت اقدس هم تشریف دارند و گرداگرد آن حضرت، پرده‌ای است که به سبب آن، از بیرون، جنابعالی به چشم نمی‌خورید. ایشان از درون آن پرده مردمانی را که مشغول کار ساخت خانه‌ها هستند، به شدت سرزنش می‌کنند (و می‌گویند) که زود باشید، چنانچه تا فردا این کار آماده نشود، قراردادتان را باطل می‌کنم. در این اثنا بادی می‌وزد و آن پرده‌ای که در آن حضرت اقدس تشریف داشتند، پایین می‌افتد و وجود نوارنی آن حضرت مثل آفتاب، تابان و درخشان دیده می‌شود. این عاجز دیدم که چهرهٔ آن حضرت بی‌نهایت زیبا و نورانی است گویی از چهرهٔ (آن) حضرتِ پُرنور نوری می‌درخشد. و این را نیز دیدم که لباس آن حضرت از سر تا پا بی‌نهایت سفید و درخشان است. آنگاه جلو رفتم و سلام گفتم. آن حضرت آنقدر با مهر و محبت برخورد کردند که به طور کامل اطمینان پیدا کردم که من در اثر نظر لطف آن حضرت به حتم به توفیق خدمتی نایل خواهد شد. سپس می‌بینم که لباسم نیز بسان لباس آن حضرت سفید و درخشان گشته است. همین‌طور یکی از بزرگان دربارهٔ این عاجز این رؤیا را دید که استخری هست و در وسط آن، ساختمانی است که از درون آن شعلهٔ نور بیرون می‌جهد و آن بزرگ می‌گوید که من برای تحقیق این که این نور از چه چیزی بیرون می‌آید، نزدیک در آن خانه رفتم و درون آن خانه شما [این عاجز] را دیدم. خلاصهٔ کلام این است که از این قبیل رؤیاها و مکاشفات بسیارند که نوشتن آنها موجب تطویل است، امّا این امر را باید به خوبی

به خاطر سپرد که خداوند متعال با رؤیاها و مکاشفات و غیره به خوبی بر این عاجز ظاهر و ثابت نموده است که من یکی از انصار روحانی حضرت مسیح موعود علیه السلام هستم چنانکه در آغاز ادعای مسیحیت به آن حضرت دو ناصر نشان داده شدند و تصدیق آن از حدیث پیامبر صلعم برمی‌آید که مسیح موعود به دوش دو فرشته یا دو مرد تکیه کرده و نازل خواهند شد. بنابراین، رؤیاها و مکاشفاتم که به اختصار ذکر نموده‌ام، این امر را به خوبی به اثبات می‌رسانند که از آن دو ناصر که ذکرشان در حدیث پیامبر و رؤیای مبارکۀ حضرت اقدس رفته است، اولین مصداق، این عاجز هستم، زیرا که اولاً در کتاب الهامی به من به شکل مکتوب نشان داده شد که مناره‌ای که بر آن مسیح نازل خواهد شد، به دست این عاجز بنا خواهد شد؛ دوم اینکه خداوند متعال در یکی از مکاشفات مرا مأمور نمود که دربارۀ نزول جلالی مسیح منادی کنم و ملت‌ها را برای شرکت در پادشاهیش بشارت دهم؛ سوم اینکه خداوند متعال با الهام خود به من دستور داد که ملت‌ها را برای نجات از طاعون دعوت کنم؛ چهارم اینکه خداوند متعال به طور نشانه اجرام نورانی را از آسمان برای تایید حضرت امام الزمان بر دست این عاجز نازل کرد؛ پنجم اینکه از طرف آن حضرت منصب خدمت و تمثیل و اطاعت به من عطا شد؛ و ششم اینکه خدمتِ منادی کردن در بین ملت‌ها برای بیعت آن حضرت به من محول شد.

اکنون پس از این دلایل بیّن آیا جای شک و تردید باقی می‌ماند که من مصداق یکی از انصار آن حضرت نیستم که ذکرشان در حدیث شریف و رؤیای صالحه آن حضرت است. هرگز. آری، این درست است که هنوز من در خود توانایی مالی یا علمی نمی‌بینم که به سبب آن بتوانم خود را به طور معقول ناصر آن حضرت قرار دهم. این عاجز در هر دو امر مزبور هنوز بی‌سروسامان و تهی‌دستم، امّا (با توجه) به آن وعده‌ها و اطمینانی که خداوند متعال به من داده است، ایمان دارم که او به حتم مطابق آنها عمل خواهد کرد، بلکه اطمینان کامل دارم که مادامی که آن خدمتی که در نصیب این عاجز مقدر است، انجام نگیرد، از این دنیا فوت

درمان طاعون

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

نشانهٔ آسمانی در تایید مسیح الزمان

إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ

بر مردم بلاد پنجاب و هندوستان این امر پوشیده نیست که در این چند سال اخیر آفت طاعون در این کشور چه انقلابی پدید آورده است. این آفت در هر شهر یا روستا یا خانه‌ای که قدم می‌نهد، بدون ازبین بردن اهالی آن، رهایش نمی‌کند. با حملات مهیب آن، دلها به لرزه درمی‌آیند. این طاعون بسان آذرخش آسمانی در حال بلعیدن دنیاست. مردم خانه‌ها و شهرهای خود را رها کرده، فرار می‌کنند. بین عزیزان و اقارب تفرقه ایجاد می‌شود. اهل دنیا آرام و قرار را از دست داده‌اند و

نخواهم کرد، چراکه وعده‌های خداوند متعال نمی‌توانند ایفا نشوند و ارادهٔ او نمی‌تواند عملی نشود. لذا من با تحدی می‌گویم که برای نزول جلالی حضرت مسیح موعود علیه السلام، رسول هستم و خبر می‌دهم که تاکنون نزول جمالی حضرت مسیح موعود به عمل آمده است و از این به بعد نزول جلالی شروع خواهد شد، یعنی قبلاً به مردم به طریق جمالی و نرمش توصیه و ارشاد می‌شد، امّا اکنون خداوند متعال با سلاح جلالی و قهری خود اخطار خواهد داد و برای منادی این امر، من مأمور هستم. [مؤلف چراغ دین]

برای محافظت از خود مشغول انجام تدابیر مختلف هستند، امّا، افسوس که از حقیقت اصلی و درمان آن کلاً بی‌خبرند.

در دلم برای همدردی انسانیت جوششی وجود دارد، چراکه خداوند متعال از درمان حقیقی و قطعی آن مرا مطلع نموده است. بنابراین، دل و ایمان و همدردی انسانیتم مرا مجبور می‌کند که آن درمان اصلی را - که برای دفع این آفت کافی و شافی است و تمام اسباب محافظت را دربر می‌گیرد- بر مردم ظاهر کنم تا کسانی که در نصیبشان سعادت هست، نجات پیدا کنند.

پس واضح باد که خداوند متعال از حدود یک سال (پیش) از طریق مکاشفه به من خبر می‌دهد که این زمانه برای قیامت روحانی یعنی برای زمانهٔ صلح و صلاح، مقدمه و آغاز است. این زمانه در اصطلاح اسلامی دوران فتح اسلام قرار داده می‌شود و مسیحیان آن را وابسته به نزول جلالی مسیح و برقراری پادشاهی او قرار می‌دهند. در این زمانه تسلط شیطانی و فتنهٔ دجالی برداشته می‌شود و زمین مثل روز روشن پر از معرفتِ جلال خدا خواهد گشت و خداپرستی حقیقی و نیکوکاری ابدی و امنیت و صلح در دنیا برقرار می‌شود. ملتی با ملتی دیگر و پادشاه با پادشاهی دیگر نخواهند جنگید. تمام مخالفت‌های دینی از دنیا برداشته می‌شوند و اهل دنیا به یک طریق و دین گرویده، نمونهٔ کامل صلح و صلاح را از خود نشان خواهند داد و اقوام و ملت‌ها از نعمت‌های جسمانی و روحانی مالامال گشته، با امنیت و آسایش بی‌نهایت زندگی خواهند کرد و تمام جنگ و جدال، فتنه و فساد، کینه و عداوت، کفر و معصیت، و رنج و مصایب از دنیا زدوده می‌شوند تااینکه شیر و گاومیش، گوسفند

و گرگ دیگر از یک آبشخور آب خواهند خورد و سند آن در قرآن شریف و کتب مقدس موجود است.

اکنون این امر را روشن می‌نمایم که از عمر دنیا، هفتمین هزار، آن دوران مبارکی است که تعریف کرده‌ام. این دوران بسان سبت مخصوص به پادشاهی خدا یعنی به صلح و صلاح اختصاص دارد و این امر نیز بر من ثابت شده است که این قرن پایانی سال ششمین هزار است، لذا برای آمادگی قیامت روحانی آنچه نزدیک است که انقلابی پدیدار شود، در همین قرن به حقیقت خواهد پیوست. بنابراین خداوند متعال جهت آمادگی این انقلاب روحانی و عظیم الشان دو نوع تدارک دیده است، یکی تدارک جمالی و دیگر تدارک جلالی. تدارک جمالی این است که وی مطابق سنت قدیمی خویش که در هر زمانه برای هدایت و اصلاح مردم در دنیا برخی از بندگان خود را مأمور و مبعوث می‌کرده است، در عصرحاضر نیز یکی از بندگان خاص خویش را که نام گرامی‌اش حضرت میرزا غلام احمد قادیانی است، با منصب امامت مبعوث فرموده است تا دنیا در اثر زیر سایۀ هدایت و اطاعت آن‌حضرت قرار گرفتن، آن تحول روحانی در وجود ایجاد شود و به آن نوری دست یابیم که حصولش برای آمادگی قیامت ضروری است و سزاوار وارد شدن در آن پادشاهی پرامن و بابرکتِ خداوند متعال گردیم که ذکرش رفته است. هیچ انسان ناپاک و شروری نمی‌تواند به آنجا وارد شود.

و تدارک دوّم سلاح جلالی و قهری خداوند متعال است و منظور از آن طاعون و قحط است تا کسانی که از تدارک جمالی اصلاح‌پذیر نشوند، از این سلاح جلالی هلاک شوند یا به آنها اخطار داده شود. چنانکه از قدیم سنت الله بوده است که برای هر انقلاب روحانی اول مأموران خدا

می‌آمده‌اند و هنگامی که قوم در تکفیر و تکذیبشان از حد می‌گذشتند، به عذابی معذب می‌شدند، و مثال‌های فراوان آن در قرآن شریف و کتب مقدسه موجودند؛ همین‌طور اکنون نیز اینگونه به وقوع پیوسته است که وقتی حضرت اقدس تبلیغ و حجت خدا را تمام کردند و ادعای مأموریت خویش را از هر جهت چنانکه حق آن بود، ثابت نمودند و دنیا از تکفیر و تکذیبشان دست نکشید، آنگاه خداوند متعال مطابق سنت قدیمی خویش برای مردم عصرحاضر حکم آسمانی جاری نمود و مانند مخالفان پیامبران علیهم السلام، بر تکذیب کنندگان آن‌حضرت نیز بلایی نازل کرد و آن بلا همین طاعون است که دنیا را مثل آتش می‌سوزاند. به حدیث نبوی نگاه کنید که به صراحت در آن نوشته شده است که در زمانهٔ مسیح موعود آنقدر به کثرت طاعون شیوع پیدا می‌کند که زمین پر از مردگان خواهد شد و در انجیل مقدس در فصل ۱۶ کتاب مکاشفات مسطور است که در زمانهٔ نزول مسیح، مردم در اثر آفت آبلهٔ زشت و خطرناک که طاعون است هلاک خواهند شد. علاوه بر این، قرآن شریف با تاکید شدیدی دربارهٔ هلاکت اقوام آخرالزمان خبر می‌دهد چنانکه می‌فرماید: وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا[1] و همین‌طور در سورهٔ دخان می‌فرماید: فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَـٰذَا

---

۱ بنی اسرائیل: ۵۶ [هر شهر و دیاری را قبل از روز قیامت نابود می‌کنیم یا آن را به عذاب سختی معذّب می‌نمائیم. این در کتاب ثبت گردیده. مترجم]

عَذَابٌ أَلِيمٌ[1]و فرمود: يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ[2] یعنی منتظر روزی باشید که در آن دود آسمانی مردم را فراخواهد گرفت. این عذاب دردناک است. روزی که ما با عذاب سخت به سراغ آنها می‌آییم، همانا انتقام خواهیم گرفت. همین‌طور در سورهٔ قیامت می‌فرماید: فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ[3] یعنی هنگامی که در یک ماه یعنی در رمضان کسوف و خسوف رخ می‌دهد، مردم در صدد جستجوی مکانی برای فرار برمی‌آیند، امّا، پیدا نمی‌کنند. علاوه بر این، در کتب مقدسه نیز دربارهٔ این زمانه بسیاری از پیشگویی‌ها وجود دارند. رجوع کنید به یسعیاه فصل ۴، ۱۵، ۶۶ و زبور فصل ۵۰ آیه ۳، دانیال فصل ۱۲، حزقیال فصل ۲۴ آیات ۱۵ الی ۲۸، حبقوق فصل ۳، صفنیا فصل۳، میکاه فصل ۴، متی فصل ۱۳ آیه ۴۰، فصل ۲۴ آیات ۱۵ الی ۳۱، مکاشفات فصل ۱۵، ۱۶، در این کتب عکس کامل این زمانه کشیده شده است.

آری چنانچه این سوال مطرح شود که چرا باید بپذیریم که این عذاب به سبب مخالفت امام الزمان بر ما نازل شده است؟ پاسخ آن را ما با آیات زیر می‌دهیم: خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ

---

[1] دخان: ۱۱، ۱۲

[2] دخان: ۱۷

[3] قیامه: ۸ الی ۱۳

يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا[1] یعنی ما اهل هیچ شهر و دیاری را هلاک نمی‌کنیم مادامی که درمیان آنها پیامبری نفرستیم و در جای دیگر فرمود: لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ[2] یعنی تصمیمِ هلاکت مردمِ هر قرن در زمانی گرفته می‌شود که نزدشان پیامبری می‌آید. بنابراین وقتی از یک طرف پیامبری یعنی حضرت امام الزمان حضور دارند که دنیا را به حق و راستی دعوت می‌نمایند و از طرف دیگر مردم به شدت ایشان را تکذیب می‌کنند و از طرف دیگر عذابی هولناک نیز در آستانۀ درب منزل رسیده است، در این صورت آیا درک این مطلب سخت است که این همان مخالفت و شرارت است که اینان در حق مأمور خدا می‌کنند که شکل عذاب گرفته و جلوی ماست؛ یا به عبارت دیگر بگویید سبب اصلی این عذاب همان تکفیر و تکذیب است که قبلاً نیز باعث هلاکت اهل دنیا گشته بود وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ[3] یعنی آنچه بدان تمسخر می‌کردند، آنها را فراگرفت. ما به چشم[4] خود دیده‌ایم و به گوش خویش شنیده‌ایم که مردم بر آن پیشگویی که چهار سال پیش حضرت مسیح الزمان درباره طاعون کردند، تمسخر و استهزا می‌کردند (و می‌گفتند) که آن طاعون کجاست. علاوه بر این، وقتی صدها مثال مشابه آن در قرآن شریف و کتب مقدس موجود است که در ازمنۀ گذشته سرانجام همۀ تکذیب کنندگانِ مأمور خدا

---

[1] قصص: ۶۰

[2] یونس: ۴۸

[3] هود: ۹

[4] فقط خدا می‌داند که بعداً به این چشمان چه شد! [مؤلف]

هلاکت شده‌اند و در هر امت به شکل جدا عذابی آمده، در این صورت چه مانعی در پذیرفتن این امر وجود دارد که این عذاب در اثر همین مخالفت است. بدون شک، این، همان سلاح جلالی و قهری خداوند متعال است که از همیشه برای هلاکت مخالفان پیامبران صادقش پدیدار می‌شده است.

پس وقتی علت این طاعون معلوم گشت، آنگاه برای درمان آن باید تلاش کرد و درمان آن این است که فرد باید ادعای مأموریت حضرت امام الزمان مسیح موعود علیه الصلاۀ والسلام را پذیرفته، از اخلاص قلبی یوغ اطاعتش را به دوش بکشد و زیر سایۀ ارشادات او با صدق دل بماند و تحول پاک و زندگی روحانی را که از هر نوع گناه و بغاوت عاری باشد، حاصل نماید. (اگر) هر خانواده‌ای، قومی و یا اهالی هر شهری اینگونه عمل کنند، به یقین به فضل خداوند متعال از این بلا نجات پیدا می‌کنند، چراکه هنوز درِ مقبولیت باز است. بنابراین، آنکه با صدق دل توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود، امّا، زمانی هم فرا می‌رسد که مردم توبه خواهند کرد ولی توبه‌شان پذیرفته نخواهد شد. دنیا به خدا رجوع خواهد کرد، امّا، سرانجام نومید خواهد گشت. چنانکه می‌فرماید: رَّبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ[1] و آن زمان، زمانی خواهد بود که این بلا در روی زمین عام می‌شود و به ندرت شهر و روستایی خواهد بود که این بلا به آن حمله‌ور نشود، بلکه در رودخانه و جنگل‌ها نیز طاعون شیوع پیدا می‌کند. آنگاه مردم برای فرار جایی را

[1] دخان: ۱۳، ۱۴

جستجو خواهند کرد، امّا، پیدا نخواهند کرد، چنانکه فرمود: يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ كَلَّا لَا وَزَرَ[1] زیرا این آتش خشم الهی است و مادامی که کار خود را انجام ندهد و از مخالفان خدا انتقام نگیرد فروکش نخواهد کرد. بنابراین من از راه همدردی انسانیت که در دلم موج می‌زند، به خلق الله اخطار می‌دهم که قبل از این که این بلا جهانی شود و جنگل‌ها و دریاها را نیز با سمّ خود هلاک کند و این آتش خشم الهی برای سوزاندن دنیا کاملاً آماده گردد، توبه کنید و برای محافظت از خود تدبیر کنید، و آن تدبیر این است که خدا را واحد و یکتا بدانید و از تمامی شرک و کفر و معصیت توبه کنید و دلهای خویش را از سایر بتان ظاهری و باطنی پاک کنید و آنها را شکسته، تنها به خدای یکتا توکل کنید و دوّم این که به سایر پیامبران صادقش و جملهٔ کتب سماوی به طور عموم و به نبی عربی محمّد صلی الله علیه وسلم و قرآن شریف به‌خصوص ایمان بیاورید و با صدق دل به پیروی از اسلام - دین زنده و کاملِ خداوند متعال- اشتغال ورزید. سوم، ادعای مأموریت حضرت اقدس مسیح موعود علیه السلام را با صدق دل قبول کرده و به جماعت پرامن و بابرکت آن‌حضرت ملحق شوید و آن نور کامل حیات روحانی خویش را حاصل نمایید که از این بلا و عذاب الهی نجات می‌دهد. چهارم با صدق دل در پیشگاه خداوند متعال توبه نموده، هر گناه و معصیتی را که انجام می‌دهید، رها کنید و به نماز پنجگانه و دعا و استغفار مشغول شوید و مرگ را هر لحظه به خاطر داشته باشید و در ادای حق الله و حق الناس با جان و دل تلاش کنید و تا حد مقدور بر فقرا، مستمندان، ضعیفان و

---

[1] قیامه: ۱۱، ۱۲

درماندگان ترحم کنید؛ و تا جایی که ممکن باشد جان و اموال خود را جهت جلب رضایت خداوند متعال وقف اطاعت خداوند متعال و همدردی با انسانیت بکنید. پنجم با اخلاص قلبی قوانین دولت محسن خویش را رعایت کنید و سپاسگزار باشید و به فکر هیچ نوع امر ضد امنیت و بغاوت و غیره نیفتید. ششم مردم هر شهر و روستا روزه بگیرند و گروه گروه به جنگلها و دشتها رفته، با عجز و تضرع بی‌نهایت برای دفع این بلا در درگاه خداوند متعال دعا کنند و تمام پیامبران و صلحا را عموماً و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام الزمان مسیح موعود علیه السلام را خصوصاً در بارگاه او شفیع قرار دهند. هفتم هر قوم و هر گروه پس از توبه کردن با صدق دل و ایمان آوردن به خدا و پیامبر کاملش صلی الله علیه و آله و سلم و امام زمان با درخواست‌های مخلصانهٔ خویش از حضرت اقدس امام الزمان علیه السلام بخواهند که برای دفع بلا دعا کنند. چنانچه مردم مطابق این عرضم عمل کنند، به یقین کامل می‌گویم که این عذاب به فضل خداوند متعال از آن فرد یا خانواده یا قوم یا شهر یا کشوری که در آن نمونهٔ تحول پاک به عمل بیاید، مرتفع خواهد شد، زیرا سبب اصلی آن، گناه و مخالفت امام الزمان است؛ لذا مادامی که این اسباب رفع نشوند، آتش خشم الهی که به سبب گناهان و مخالفت برافروخته شده است، فروکش نخواهد شد و این عذاب از دنیا دور نخواهد شد. می‌ترسم که دنیا این عرضم را به طور سطحی و سرسری نگاه کند و منتظر آن زمانی گردد که در آن، دامن اجابت نیز از دست برود و دَرِ توبه نیز بسته شود، چراکه وقتی شرارت به منتها برسد و هنگام حکم قطعی فرا برسد، آنگاه در حق مخالفان حتی دعای پیامبران علیهم السلام نیز مستجاب نمی‌شود. مثلاً، حضرت نوح علیه السلام به هنگام طوفان

برای پسر خود کنعان که از کافران و منکران بود، دعا کرد و مستجاب نشد [ر.ک به سوره هود] و همین‌طور وقتی فرعون داشت غرق می‌شد، به خدا ایمان آورد امّا، ایمانش مورد قبول واقع نشد.

آری، چنانچه قبل از آن زمان خاص رجوع شود، به یقین مستجاب می‌شود وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ[1] هنگامی که نشانه‌های کوچک عذاب به ظهور برسد، در آن زمان توبه قبول می‌شود، لذا مکرراً می‌گویم که هنوز این عذاب الهی در دنیا تازه شروع شده است و انتهای آن بسیار شدید است؛ لذا باید مردم پیشتر از زمان خاص هلاکت به سوی خدا رجوع کنند و اطاعت خدا و پیامبر و امام الزمان را پیشه کنند و با توبه، ترک معصیت، و دعا و استغفار خواستار رفع آن شوند و در وجود خود تحولی پاک ایجاد کنند تا از این عذاب هولناک محفوظ بمانند، زیرا این وعدهٔ قطعی خداوند متعال است که وی در چنین شرایطی همیشه مومنان را نجات می‌دهد، چنانکه می‌فرماید: كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ.[2]حال ما این مضمون را به این دعا به پایان می‌رسانیم که خداوند متعال ما را و کل مومنین را از این بلا مصون بدارد و به راه راست هدایت کند و توفیق صلح و صلاح هم عطا کند. آمین ثم آمین

اکنون می‌خواهم به خدمت برادران روحانی اعضای جماعتم عرض کنم که برای مصون ماندن از این آتش خشم الهی و عذاب هولناکی دو سامان داریم: یکی ایمان دوّم تقوا. ایمان این است که ما به یقین کامل

---

[1] سجده: ۲۲

[2] یونس: ۱۰۴

بدانیم که نزد ما برای مصون ماندن از این عذاب الهی بجز ایمان کامل به هادی و مولا، حضرت امام الزمان علیه الصلاه و السلام و اتباع خالصشان هیچ صورتی دیگر وجود ندارد. اگر از عذاب محفوظ بمانیم، تنها به سبب اتباع مخلصانهٔ آن‌حضرت است و اگر بمیریم، به سبب مخالفتشان خواهد بود، گویی زندگی و مرگ ما منوط به اطاعت و مخالفت با آن‌حضرت است.[1] تقوا این است که ما همیشه بیم داشته باشیم و حرکات و سکنات خود را بسنجیم که در هیچ امری از ارشادات و اطاعت پُراَمن هادی و مولای خود بیرون نرویم تا به ناگاه صید عذاب الهی نگردیم، چراکه برای مصون ماندن از این عذاب هیچ جای امن و پناهی بجز اطاعت احمدیه نیست؛ کسی که در درون آن خواهد بود، مصون خواهد ماند، چراکه ما به این امر ایمان کامل داریم که این عذابی که دنیا را هلاک نموده و راه عدم را نشان می‌دهد، تنها به سبب مخالفت حضرت امام الزمان علیه السلام است، لذا این امر برخلاف سنت الله است که این عذاب بر اطاعت کنندگان مخلص آن‌حضرت تاثیری بگذارد. چنانکه از صدها مثال قرآن شریف، این صداقتی ثابت شده است که در امت‌های پیشین، مومنان مخلصِ حضرات پیامبران علیهم السلام به هنگام عذاب الهی نجات پیدا می‌کردند و این امر نه تنها در گذشته بود، بلکه اکنون نیز هست، کما فرمود: كَذٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ[2] امّا، مومن مخلص گشتن شرط است، چراکه اگر مومن نباشد بسان همسر حضرت لوط و پسر حضرت نوح تنها بر مبنای قرابت جسمی یا رابطهٔ مادی نمی‌تواند مصون بماند؛ لذا برای هر برادر مومن احمدی لازم است

---

[1] این سخنش کاملاً به حقیقت پیوسته است. [مؤلف]

[2] یونس: ۱۰۴

که از مخالفت کوچک و بزرگِ حضرت امام الزمان ترسان و لرزان باشد و همیشه در استغفار و دعا مشغول باشد تا آن مخالفت که به سبب نادانی در امور ظریف اغلباً از ما سر می‌زند، کفّارهٔ آن به عمل آید و خداوند متعال جهت انتقام آن، ما را از مواخذهٔ خود محفوظ بدارد؛ و تا جایی که اطلاعات دارم باید در هر امری از سرپیچی هادی، امام الزمان علیه السلام، دوری جست چراکه این عذاب برای مخالفان مایهٔ هلاک و برای ما اخطار و عبرت است. بنابراین، هر برادر باید از منظرهٔ دیگری عبرت بگیرد [فاعتبروا یا اولی الابصار] و تلاش کند که از این عذاب مصون بماند، چراکه این امر بر من گشوده شده است که هیچ برادر مخلصی از جماعت ما از این بیماری هلاک نخواهد شد بجز همان کسی که با نفاق زندگی می‌کند، لذا از جماعت ما هرکسی که توسط این بیماری هلاک گردد، باید بدانید که[1]حالت ایمانی و عملی‌اش خوب نبوده و به سبب آن مجازات شد، چراکه خداوند متعال مومنان مخلص خود را عذاب نمی‌کند. أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ[2] لذا هر مومن باید بیم داشته باشد که به سبب نوعی از مخالفت به این بلا دچار شده، در زمرهٔ فاسقان قرار نگیرد.

علاوه بر این، در خدمت برادران عالی همت درخواست می‌کنم که این اعلامیه به هر دوستی که برسد، آن را جهت تایید و هادی و مولای و امام بر حق خویش علیه الصلاه و السلام و برای ادای حقِ همدردی انسانیت با جان و دل پخش نماید و اگر مقدور باشد با اعانهٔ جماعت شهر خود، آن را

---

[1] شَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ [انعام: ۱۳۱]

[2] سجده: ۱۹

مکرراً چاپ نموده و در روستاها و دهکده‌ها تکثیر کند، چراکه بجز افراد متعصب، عامهٔ مردم تنها به سبب بی‌علمی و غفلت مورد این عذاب الهی واقع می‌شوند؛ لذا بر جماعت ما فرض است که اکنون برای هدایت بندگان خدا به راه راست و مصون نمودنشان از این عذاب مهلک تلاش کنند تا وجود این جماعت مقدس برای بهبود و صلاح دنیا مفید ثابت گردد، و در نزد خداوند متعال سزاوار دریافت پاداش عظیمی بشوند. وبالله التوفیق

والسلام

ناشر

خاکسار چراغ الدین احمدی از جمون

۹ فوریه ۱۹۰۲

عکس نامهٔ مولوی عبدالرحمان محی الدین لکهو وله دربارهٔ نشانه صد و شصتم

(۱۹) ۱۲۰

(عکس خط مولوی عبد الرحمن محی الدین لکھو کے والے متعلق نشان نمبر ۱۶۰)

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامداً ومصلیاً

اما بعد از عبد الرحمن محی الدین بجمیع اہل اسلام

عرض یہ ہے کہ اس عاجز نے دعا کی کہ یا خبیر

اخبرنی مرزا کا کیا حال ہے خواب میں یہ

الہام ہوا ان فرعون وھامان وجنودھما کانوا

خاطئین و ان شانئک ھو الابتر مرزا کی

طرف سے جواب آیا یہ الہام محتمل المعنی ہیں انہیں میرا

نام نہیں اور بڑے زور دعوی کیا کہ میرے نام سے یہی

الہام نہ جتنا جائیگا پھر دو الہام تذکور یکم صفر کو ہوئے

جب مرزا کا جواب آ گیا یعنی بعد ازاں ۲۲ ماہ صفر کو یہ الہام

خواب میں ہوا مرزا صاحب فرعون الحمد للہ علی ذلک

از مرزا کا دعوی علمی غلط ہو گیا اور مرزا عجب ۶/۲۱ [illegible]

(۲۰)

اور جس وقت مجھکو یہ الہام ہوا تھا خواب میں
بیدار ہوتے ہی یہ تعبیر دل میں آئی کہ
فرعون مرزا صاحب اور ہامان نور دین۔
مجھی اہل اسلام کے خیر خواہی کیلئے
اطلاع دینی ضرور تھی کہ جس توں بھی
حق کمن دی آتی ایک پہنچیں ہر لوا؛
ہر لوا یہ اہل نفاق ملائیں پر مان لوکاں دین؛
کہ العبد عبد الرحمن محی الدین لکھو کے
بقلم خود بتاریخ ۲۰ ماہ ربیع الاول ۱۳۱۲ھ

خاتمه حقیقت وحی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

پس از به پایان رساندن این کتاب، نسبت به بعضی موارد ضروری مطلع شدم و دیدم که ذکر آنها جهت تکمیل این کتاب از واجبات می‌باشد، لذا در زیر، آنها را بیان می‌کنم:

«۱» مباهلهٔ چراغ دین از جمون در این کتاب مندرج گردیده است. اگرچه آن نشانه‌ای است که هرکسی که عقل و انصاف و ایمان داشته باشد و طریق خداترسی را از دست ندهد، با تأمل به فقط این نشانه هم می‌تواند دریابد که من از طرف خداوند متعال و بر حق هستم؛ امّا، محتمل بود که در دل انسان بدگمان این شبهه هم ایجاد شود که چون چراغ دین از طاعون مرده است، لذا ممکن است که این مباهله از طرف او نباشد، بلکه پس از مرگ او عبارت مباهله ساختگی و جعلی باشد؛ لذا من چاپ این کتاب را تا آن زمان به تعویق انداختم که وارث یا دوست چراغ دین کتابش را به چاپ برسانند که در آن این عبارت مباهله مکتوب است. به فضل و کرم خداوند متعال به دلهایشان این فکر خطور کرد که کتابی که در آن عبارت مباهله مندرج است، به چاپ رسانده شود و سپس در ظرف چند هفته کتاب را چاپ کردند و آن را اعجاز محمدی نام نهادند و جای کمال تشکر است که باوجود مخالفت شدید نتوانستند مضمون مباهله را در این کتاب اعجاز محمدی چاپ نکنند. به نظر می‌رسد که چراغ دین در حیات خود این

ارادۀ خویش را در مردم ظاهر نموده بود که من به طور مباهله مضمونی را می‌نویسم تا آن شخص که دروغگوست هلاک گردد؛ و با بی‌نهایت گستاخی و تکبر نامم را دجال نهاده بود و در کتاب خود *منارۀ المسیح* نوشته بود که دجال موعود همین شخص است و نیز گفته بود که "حضرت عیسی مرا در خواب عصایی داد تا با آن، این دجال را بکشم و سپس هنگامی که در کتاب خود *اعجاز محمدی* عبارت مباهله را نوشت، فوری پس از تألیف آن به طاعون مبتلا شد. اگرچه وی نتوانست کتاب نامبرده را در حیات خود چاپ کند، امّا، قصد مباهلۀ خود را اعلام نموده بود و مضمون مباهله را به چندین نفر نشان داده بود و آن را برای کتابت به کاتب هم داده بود. بنابراین دوستانش باوجود مخالفت شدید دربارۀ چاپ کردن آن مضمون مباهله، نتوانستند آن مضمون مباهله را از کتاب حذف کنند. در حقیقت این فعل خداست که مانع مردم گشت که به این امر متوجه شوند که با چاپ مضمون مباهله، دروغگو بودن چراغ دین ثابت خواهد شد، زیرا روزی که چراغ دین مضمون مباهله را به کاتب برای کتابت داد، همان روز دو پسرش در اثر طاعون مردند و هنوز آن مضمون به چاپ نرسیده بود که چراغ دین خود صید طاعون گشت و با مرگ خویش نزاع بین من و خود را فیصله داد. خلاصه، مضمون مباهله‌اش، واقعۀ مشهور و معروفی شده بود و به همین دلیل دوستانش به هر حال آن را در کتاب *اعجاز محمدی* چاپ کردند، و هنگامی که آن مضمون به چاپ رسید، ما نیز چندین نسخۀ آن را خریدیم تا مردم بدانند که مضمون مباهله‌ای را

که ما در کتاب خود، *حقیقت وحی*، نقل کرده‌ایم، متعلق به شخص چراغ دین است.

اگرچه همین قدر شاهد و مدرک برای تسلی عامۀ مردم کافی بود امّا، باز این خیال به ذهنم آمد که چنانچه مضمون اصلی مباهله که چراغ دین با دست خود نوشته بود، حاصل شود و از آن عکسبرداری شود، این مدرک نور علی نور خواهد گشت و برای این کار بسیار تلاش کردیم و سرانجام آن مضمون را از کاتب *اعجاز محمدی* پس از چاپ این کتاب گرفتیم، بلکه پیش نویس آن کتاب (هم) حاصل شد. سپس من سعی کردم که از این مضمون عکس گرفته شود و برای این کار توسط برادرم مولوی محمد علی ایم.ای با چاپخانه‌های کلکته، بمبئی و مدراس نامه‌نگاری به عمل آمد، (چون) در آنجا نوشته‌ها را فتوکپی می‌کردند. اگرچه قیمت فتوکپی را خیلی گران در نظر گرفتند و هزینۀ فتوکپی یک صفحه را پنجاه روپیه گفتند، باز ما همه را قبول کردیم و همین باعث شد که در چاپ کتاب *حقیقت وحی* تاخیر صورت گیرد. سرانجام به فضل خداوند متعال، در گرفتن فتوکپی موفق شدیم و آن را در ضمیمۀ این کتاب قرار دادیم و دستنویس اصلی چراغ دین مبتنی بر عبارت مباهله بلکه تمام کتابش با خط او نزد ما محفوظ است و هر کس که بخواهد در صورت تمایل می‌تواند ببیند، و کسی که خط چراغ دین را می‌تواند بشناسد، هیچ لزومی ندارد که پیش نویس کتابش را نزدما ببیند، بلکه تنها با دیدن فتوکپی نیز می‌تواند به این امر اطمینان پیدا کند.

«۲» امر دوّم که درخور نگارش در این ضمیمه است، بعضی پیشگوییهایند که پس از به پایان رساندن کتاب حقیقت وحی محقق شده‌اند. یکی از این پیشگویی‌ها، نشانه‌ای متعلق به زمان گذشته است که به هنگام نوشتن نشانه‌ها از قلم افتاد، لذا اکنون آن را در ضمیمه نوشته‌ایم، چراکه آن نشانهٔ بزرگی است و غالب دشمنان و مخالفان سرسخت نیز بر آن گواه هستند، لذا صلاح می‌دانم که آن نشانه را نیز به همراه این نشانه‌ها در ضمیمه بنویسم:

«۱» از جملهٔ نشانه‌ها یکی این است که خداوند متعال درباره نواب محمد علی خان رئیس کوتله مالیر خبر داد که همسرش به زودی فوت خواهد کرد و پس از این خبر فرمود: «رنج دردناک، واقعهٔ دردناک» قبل از همه، اعضای خانواده را از این خبر مطلع نمودم و سپس دیگران را، و بعد این پیشگویی را در روزنامه‌های البدر و الحکم به چاپ رساندم. خداوند متعال در زمانی این خبر را به من داد که همسر نواب نامبرده کاملاً تندرست و سلامت بود. سپس پس از حدود شش ماه همسر نواب محمد علی خان به بیماری سل مبتلا شد و تا جایی که ممکن بود، او را درمان کردند. او سرانجام در رمضان ۱۳۲۴هجری در اثر همین بیماری سل از این دنیای ناپایدار درگذشت. به جناب نواب نیز از این پیشگویی قبل از وقت خبر داده شد و دوست فاضل‌ما حکیم مولوی نور دین و مولوی سید محمد احسن امروهی و غالب اعضای محترم این جماعت از این پیشگویی مطلع بودند. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ

ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ[1] یعنی خداوند متعال غیبِ آشکار و روشن را بجز بر پیامبران خویش بر هیچ کسی دیگر ظاهر نمی‌کند و بدیهی است با ادعا، یک پیشگویی را با تمام تصریح چاپ کردن و سپس تحقق یافتن آن پیشگویی کاملاً مطابق تصریح گفته شده، نشانه‌ای است که نشانه‌ای روشن‌تر از آن نمی‌تواند وجود داشته باشد.

«۲» از جملهٔ آن نشانه‌ها ثانیاً این است که خداوند متعال به من در ۳۰ ژوئیه ۱۹۰۶ و پس از آن در تاریخ‌های مختلف دیگر در وحی خود خبر داد که یکی از اعضای جماعتم به ناگاه از این دنیا رحلت خواهد نمود؛ شکمش می‌ترکد و در ماه شعبان فوت می‌کند. مطابق این پیشگویی در شعبان ۱۳۲۴ هجری جناب نور مهاجر که عضو جماعت مولوی عبداللطیف بود، یکباره به سبب ترکیدن شکمش مرد و معلوم شد که در شکمش از مدتی پیش تومور بود، امّا، وی آن را هیچ احساس نمی‌کرد. وی جوان و محکم و توانا بود، یکباره شکمش درد گرفت و آخرین کلماتش که سه بار تکرار کرد، این بود: شکمم ترکید. پس از آن وی مرد و چنانکه در پیشگویی گفته شده بود، در ماه شعبان به‌یکباره رحلت نمود. این پیشگویی را قبل از ظهور در روزنامه‌های البدر و الحکم چاپ کرده بودم.

«۳» از جملهٔ نشانه‌ها یکی مرگ سعدالله لدهیانوی است که مطابق پیشگویی به وقوع پیوست. شرح آن این است که وقتی منشی سعدالله لدهیانوی در بدگویی و زبان‌درازی از حد گذشت و در نظم و نثر خود

---

[1] جن: ۲۷، ۲۸

آنقدر به من دشنام داد که فکر می‌کنم از تمام دشمنان بدگوی پنجاب جلو زد، آنگاه من برای مرگش در بارگاه الهی دعا کردم که وی در حیات من در حالت نامرادی هلاک شود[1] و با ذلت بمیرد. علت این دعا تنها دشنام‌های او نبود، بلکه سبب اصلی آن، این بود که خواستار مرگم بود و در نظم و نثر خود مرا نفرین می‌کرد و با سفاهت و جهالت خود نابودی و هلاکتم را از عمق دل می‌طلبید و ذکر و وِردش *لعنت الله علی الکاذبین* بر من بود و آرزو داشت که من در حیاتش نابود و هلاک شوم و این جماعت دچار انحطاط گردد و اینطور دروغگو ثابت شوم و مورد لعنت مخلوق گردم. اگرچه هر دشمنی این آرزو را دارد که مرگم را ببینند و در حیاتشان بمیرم، امّا، این شخص از همه پیش‌تر رفته بود. وقتی مخالفان در مخالفت با من قصد بدی می‌کردند، وی در نقشهٔ آنها تا حد توان خود شرکت می‌جست و فکر نمی‌کنم که از زمانی که دنیا آفریده شده است، احدی اینقدر دشنام‌های زشت به پیامبری یا مرسلی داده باشد که وی به من داده است. کسی که اعلامیه‌های مبتنی بر نوشته‌های مخالفت‌آمیز منظوم و منثور او را دیده باشد، می‌داند که این شخص برای هلاکت و نابودی من و نیز برای دیدن ذلت و نامرادی من چقدر حریص و مشتاق بود و دلش در

---

[1] چنانکه بعد بیان خواهم کرد، این شخص یعنی سعدالله دربارهٔ مرگم پیشگویی کرده و منتشر نموده بود که من در حیاتش با ذلت و خواری خواهم مرد، و من پیشگویی چاپ کرده بودم که او در حیات من خواهد مرد. سرانجام خدای من مرا صادق ثابت کرد و وی در اولین هفتهٔ ماه ژانویه ۱۹۰۷م مرد و ذلّت و حسرت را با خود برد. [مؤلف]

مخالفتم تا چه حد کثیف شده بود. با توجه به تمام این امور دربارهٔ او دعا کردم که در حیاتم مرگ نامرادی و ذلت را ببیند و خداوند متعال دعایم را مستجاب نمود و وی در اولین هفتهٔ ژانویه ۱۹۰۷ در اثر حملهٔ طاعون در ریه پس از چند ساعت از جهان فانی با هزاران حسرت رحلت نمود.

مدیر روزنامه اهل حدیث جناب مولوی ثناء الله در روزنامهٔ خود صفحهٔ ۴ دربارهٔ مرگِ پر حسرتِ سعدالله به این کلمات اشاره نمود که خواستگاری پسرش با دختر حاجی عبدالرحیم به عمل آمده بود و ازدواج نزدیک بود که سعدالله درگذشت. نصیب سعدالله نشد که ازدواج پسرش را ببیند، در حالی که وی تنها یک پسر داشت و تمام تدارک ازدواجش را دیده بود و در ظرف چند روز آمادهٔ انجام این کار منحوس بود که فرشتهٔ مرگ او را برگرفت. این قول مولوی ثناء الله به ظاهر درست است، چون برخی از اعضای جماعتم مکرراً وی را ملامت کرده بودند که دربارهٔ تو از سیزده سال پیش به مسیح موعود وحی شده است که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی دشمنت سعدالله مقطوع النسل خواهد شد، پس چرا ازدواج پسرت را برگزار نمی‌کنی تا این نسلت جاری شود؟ بنابراین محتمل است که با شنیدن این ملامت‌های مکرّر خواستگاری پسرش را انجام داده باشد، امّا، هنوز در حال آمادگی ازدواج بود که آمادهٔ رفتن به جهان دوّم گشت. پس، مردن سعدالله، فوری بعد از آمادگی ازدواج پسرش نیز نامرادی است. بنابراین در این امر هیچ شکی وجود ندارد که وی مطابق پیشگویی من در حالت نامرادی مرد؛ و بدون شک این مرگش ذلت‌آمیز است چراکه وی این

مفهوم پیشگویی را که مقطوع النسل خواهد بود را با تلاش خود نتوانست رد کند و این پیشگویی را نیز نتوانست باطل کند که وی در (زمان) حیاتم و پس از دیدن هر نوع پیشرفتم خواهد مرد.

برای رد کردن پیشگویی مقطوع النسل بودن سعدالله این عذر آوردن جناب مولوی ثناءالله در روزنامۀ ۸ فوریه ۱۹۰۷م که وی پسری از خود باقی گذاشته است لذا نمی‌توانیم او را مقطوع النسل قرار دهیم، بیانیه‌ای است که از آن پیداست که یا وی خود فریب خورده است یا عمداً می‌خواهد مردم را فریب دهد، زیرا هر انسان عاقل می‌تواند بفهمد که آنچه خداوند متعال در وحی خود به من خبر داد، متعلق به حالت فعلی سعدالله نبود. همه می‌دانند که در هنگام این پیشگویی سعدالله پسری چهارده-پانزده ساله داشت و باوجود این پسر، خداوند متعال نامش را «ابتر» نهاد و فرمود که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی خداوند خطاب به من فرمود که بدگویت مقطوع النسل خواهد بود نه تو؛ علت هم این بود که سعدالله در نوشته‌های خویش به کرّات دربارۀ من اظهار می‌داشت که این شخص مفتری است و به زودی نابود خواهد شد و هیچ اثری از او باقی نخواهد ماند. خداوند متعال در مقابلِ کلمات او که مبتنی بر گستاخی و شرارت بود، فرمود که سرانجام، وی خود نابود می‌شود و هیچ چیزی از او باقی نخواهد ماند. بنابراین معنی پیشگویی را با توجه به پیشگویی باید کرد و پیشگویی پسر فعلی را بسان معدوم قرار داده و وعدۀ مقطوع النسل بودن داده است و به این اشاره نموده که بودن یا نبودن این پسر برایش یکسان است، لذا دربارۀ این پیشگویی برای معنی کلمه «ابتر» ارجاع دادن به فرهنگ و قاموس

تنها بیهوده‌گویی و حماقت است. صورت قضیه اینگونه نیست که پس از پیشگویی پسرش به دنیا آمده باشد، بلکه پسری که اکنون هست در هنگام پیشگویی چهارده-پانزده ساله بود و اکنون ۲۹-۳۰ ساله شده است، پس وقتی وی در هنگام پیشگویی موجود بود و هر انسان عاقلی می‌تواند بفهمد که معنی این پیشگویی این است که این پسرش مثل معدوم است و پس از او نسلش به پایان خواهد رسید و همین از طرف خداوند متعال به من تفهیم شده بود. هیچ کسی بیشتر از خود ملهَم نمی‌تواند معنی الهام را بفهمد و هیچ کسی دیگر حق هم ندارد که مخالف تفهیم او حرفی بزند. پس وقتی خداوند متعال مرا از همین معنی پیشگویی مطلع ساخته است که این پسرش مثل معدوم است و پس از او نسل سعدالله ادامه نخواهد داشت و بر همین پسر، نسل سعدالله خاتمه می‌یابد، آنگاه چه عناد و تعصب بی‌حدّی است که گفته شود سعدالله پس از مرگ خود پسری گذاشته است.

ای نادان! این پسر در هنگام پیشگویی موجود بود و با نگاه عمیق به محاورات عرب معلوم می‌شود که در کلمهٔ «ابتر» به این مضمون نیست که احدی صاحب اولاد در حالتی بمیرد که در حیاتش تمام اولادش فوت کند؛ در حقیقت مقطوع النسل شدن، شرط اصلیِ «ابتر» است. چنانکه معنی «بتر» در لغت عرب این‌طور نوشته شده است: **البتر: استیصال الشئ قطعا** یعنی بریدن چیزی از ریشه، و از این معنی به بداهت روشن می‌شود که این پیشگویی دربارهٔ نسل آینده بود، یعنی از این پسر موجود، نسل ادامه نخواهد داشت، چنانکه در آینده (این موضوع را) تصریح خواهیم نمود. بنابراین کسی که در فطرتش ذره‌ای

هم عقل و حیا هست، می‌تواند بفهمد که در ارتباط با پیشگویی خداوند متعال که فلان شخص مقطوع النسل خواهد شد، این امر ضروری نیست که در حیات او تمام نسلش بمیرد، چراکه اگر (تنها) همین شرط باشد، آنگاه این قبیل مقطوع النسل‌ها را چه باید نام نهاد که (کسی) دو پسر از خود باقی بگذارد و بمیرد و سپس هر دو پسرش نیز بمیرند و از نسلش هیچ کسی باقی نماند؛ آیا در محاورۀ عرب برای این صورت بجز ابتر کلمۀ دیگری هم هست؟ و آیا گفتن این درست خواهد بود که چنین شخصی مقطوع النسل نیست، بلکه تعریف استیصال الشئ قطعًا بر وی اطلاق نمی‌شود. بدیهی است که این خیال، حماقت و دیوانگی است. در زبان عرب برای این قبیل مقطوع النسل‌ها بجز کلمۀ «ابتر» هیچ کلمۀ دیگری وجود ندارد. اهل عرب به هر حال به آن کسی ابتر می‌گویند که اولادش در حیاتش یا پس از مرگ او بی‌اولاد بماند، بلکه در هر کشوری چنین شخصی که نسلش باقی نماند، مقطوع النسل خوانده می‌شود. از بزرگان لغت عرب هیچ کسی بیان نکرده است که برای ابتر بودن شرط الزامی این است که اولاد احدی در حیاتش بمیرد. اگر اولاد کسی در حیاتش فوت نکند، بلکه پس از مرگش فوت شود و نسلش منقطع گردد، آیا در زبان عربی چنین شخصی را به نامی دیگر موسوم می‌کنند؟ بلکه چنان که در بالا بیان کرده‌ایم، مادۀ اصلی این کلمه بسیار وسیع است، چراکه در عربی «بتر» تنها به کندن ریشه می‌گویند.

لازم به ذکر است که در زبان عربی کلمۀ «ابتر» کلمۀ وسیعی است. در لسان العرب مرقوم است: البتر استیصال الشئ قطعا. البت قطع الذنب

و نحوه. الابتر المقطوع الذنب والابتر من الحیات الذی یقال له الشیطان. لا تبصره حامل الا اسقطت. و فی الحدیث کل امر ذی بال لا یبدء فیه بحمد الله فهو ابتر. و الابتر الذی لا عقب له و به فسر قوله تعالی إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ[1] نزلت فی العاص ابن وائل و کان دخل علی النبی صلی الله علیه و سلم و هو جالس فقال هذا الابتر ای هذا الذی لا عقب له فقال الله جل ثنائه ان شانئک یا محمد هو الابتر ای المنقطع العقب و جائز ان یکون هو المنقطع عنه کل خیر.

و فی حدیث ابن عباس قال لمّا قدم ابن اشرف مکة. قالت له قریش انت خیر اهل المدینة و سیّدهم قال نعم قالوا الا تری هذا الصُّنَیر الابیتر عن قومه یزعم انه خیر منا و نحن اهل الحجیج و اهل السدانة و اهل السقایة قال انتم خیر منه. فانزلت إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ. والابتر المُعدِم. والابتر الخاسر و الابتر هو الذی لا عروة له من المراد والدّلاء.

ترجمه: «بتر» یعنی بریدن چیزی از ریشه، معنی دوّم بریدن دم و غیره است «۱» ابتر آن را می‌گوید که دمش بریده شده باشد «۲» نوعی از انواع مارها را ابتر می‌گویند؛ این قبیل مار را شیطان نیز می‌نامند؛ چنانچه خانم حامله آن را ببیند، حمل خود را سقط می‌کند. «۳» در حدیث وارد شده است که امری بزرگ که با حمد الهی شروع نشود، ابتر است «۴» ابتر به آن نیز می‌گویند که عقب نداشته باشد

---

[1] کوثر: ۴

یعنی هیچ پسری یا پسرزاده‌ای نداشته باشد. در لسان العرب مکتوب است که عقب به پسر و پسرِ پسر یعنی پسرزاده را نیز می‌گویند. بنابراین، با در نظر گرفتن هر دو این معانی، کسی که پسر ندارد ابتر است و کسی که پسرزاده هم ندارد، او نیز ابتر است. امّا، به کسی که از چندین پسرش، یکی نسلش ادامه پیدا کند، نمی‌توان ابتر گفت. پس کسی که بمیرد و هیچ پسری از او باقی نباشد، نامش ابتر است. مطابق این معنی این قول خدا إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ تفسیر شده است. این آیه دربارهٔ عاص بن وائل نازل شده بود. وی روزی نزد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. آن‌حضرت نشسته بودند. عاص بن وائل با اشاره به آن‌حضرت گفت: این شخص ابتر است یعنی هیچ پسری ندارد و پسرِ پسری نیز ندارد. آنگاه خداوند متعال خطاب به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای محمد! این بدگویت ابتر است، یعنی مقدر گردیده است که به اولادی که وی (به آن) می‌نازد و می‌بالد، آن اولادش سرانجام فنا خواهد شد چه در حیاتش و چه پس از او؛ به هر حال، سلسلهٔ نسلش به پایان خواهد رسید. معلوم است که عاص بن وائل اولاد داشت، زیرا اگر وی خود ابتر بود، عاقلانه نبود که باوجود ابتر بودن خویش بر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام ابتر می‌نهاد. بنابراین، از طرف خداوند متعال این پیشگویی بود که وی سرانجام مقطوع النسل خواهد شد. ممکن بود این اتفاق در حیاتش روی دهد یا پس از حیات او؛ و همین‌طور روی داد. امّا، معلوم می‌شود که وی از خود اولاد باقی گذاشت و مرد امّا، پس از او اولادش نیز مردند؛ چراکه اگر اولادش روبروی او

می‌مردند، به حتم از آن ذکر می‌شد. بقیهٔ ترجمه عبارت *لسان العرب* این است که در اینجا این معنی ابتر نیز درست است که ابتر کسی را می‌گویند که از هر نوع خیر محروم و بی‌نصیب باشد. در روایت ابن عباس آمده است که وقتی ابن اشرف به مکه آمد، قریش به وی گفتند که تو از تمام اهل مدینه بهتر و سردارشان هستی. وی گفت: آری، همین‌طور است. قریش گفتند: آیا تو آن شخص را نمی‌بینی [یعنی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را] او مردی ضعیف و گمنام است؛ نه هیچ پسری دارد، و نه برادری، و نه جماعت دوستان و رفقا همراهش هستند، بلکه تنهای تنها و بریده شده از ملت است؛ یعنی ملت به سبب مخالفت دینی، او را از جماعت خود خارج نموده و فتوا داده‌اند که هیچ کسی با او ارتباط نداشته باشد و با او همدردی و دلسوزی نکند. او باوجود اینکه هیچ عزت و آبرویی ندارد و کسی او را نمی‌شناسد باز گمان می‌کند که از ما بهتر است، امّا، ما جماعتی محترم و آبرومند هستیم. تمام حج کنندگان از مایند و ما سردارشان هستیم و متولّی و خادم خانهٔ کعبه نیز ماییم و شرف آب دادن و سقایت به حاجیان نیز از آن ماست و این شخص هیچ به حساب نمی‌آید. هنگامی که آن بدبخت یعنی ابن الاشرف تمام این سخن را شنید، پاسخ داد که در واقع شما از آن شخص که ادعای پیغمبری می‌کند، بهترید؛ آنگاه خداوند متعال دربارهٔ او و تمام افراد قریش که آن‌حضرت را ابتر می‌گفتند، فرمود: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ[1] یعنی ابن الاشرف که به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابتر گفت و کفّارِ قریش نیز که ابتر

---

[1] کوثر: ۴

گفتند، اینان خودشان ابترند، یعنی سلسلهٔ اولادشان منقطع خواهد شد و آنها در حالت محرومی از هر نوع خیر و برکت می‌میرند. این امر را تا امروز هیچ کسی نتوانست ثابت کند که تمامی آن قریش که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ابتر می گفتند، در حیاتشان تمام پسرانشان مرده بودند یا آنها اصلاً اولادی نداشتند؛ امّا، اگر آنها اولادی نداشتند، هرگز به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابتر نمی‌گفتند، زیرا این امر را هیچ عاقلی نمی‌تواند قبول کند که احدی خود ابتر باشد و به دیگری ابتر بگوید، لذا باید پذیرفت که آنها اولاد داشتند. دوّم اینکه مطابق پیشگویی، اولادشان در حیاتشان مرده بود نیز به ظاهر درست به نظر نمی‌رسد و عقل هم هرگز نمی‌تواند آن را باور کند، زیرا کسانی که اینگونه می گفتند یک یا دو (نفر) نبودند، بلکه صدها انسان شریر النفس و خبیث الطبع بودند و تعداد اولادشان بالغ بر هزاران بود. پس اگر در حیاتشان تمام اولادشان می‌مرد، در کشور ماتمی به پا می‌شد، چراکه مردن هزاران کودک به طور معجزه و سپس مردن پدران در حالت بی‌اولادی معجزه‌ای نبود که مخفی بماند و لازم بود که در کتب احادیث و تاریخ از آن ذکر شود. بنابراین، از این نکته به طور قطعی ثابت می‌شود که غالبشان در حالی مردند که اولادشان زنده بودند و سپس مطابق پیشگویی به تدریج نسلشان منطقع گشت. پس این پیشگویی قرآن شریف که دربارهٔ کافران بود یعنی إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ[1] کاملاً از همان نوع پیشگویی است که من با دریافت وحی از خداوند متعال درباره سعد الله لدهیانوی کرده بودم.

---

[1] کوثر: ۴

این پیشگویی نیز همین‌طور محقق خواهد شد. هرکسی که گوش شنوا دارد، بشنود. ادامهٔ ترجمهٔ لسان العرب این است که ابتر به مفلس و فقیر نیز گویند و آن شخص را نیز می‌گویند که در حال خسران باشد و مَشک و خیکی که دسته نداشته باشد را نیز ابتر می‌نامند.

از تمام این تحقیق پیداست که اولاً کلمهٔ ابتر مخصوص به بی‌اولاد بودن نیست، بلکه به هر انسان نامراد و ناکام و زیانکار نیز ابتر می‌گویند، چنانکه سعدالله در کارهای خود ناکام مرد و در تمام آرزوهای خود نامراد گشت، و شرح آن بعد بیان خواهیم کرد. علاوه بر این، از تحقیق بالا ثابت شد که برای ابتر بودن ضروری نیست که انسان در حالتی بمیرد که هیچ اولادی نداشته باشد، بلکه اگر پس از مرگ نیز مقطوع النسل گردد، و نسلش بیش از نوه‌اش ادامه نداشته باشد، باز وی ابتر خوانده می‌شود؛ چنانکه ما ذکر کرده‌ایم که صدها نفر خبیث از قریش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ابتر نام نهاده بودند و همهٔ آنها صاحب اولاد بودند و از تاریخ اسلام ثابت نمی‌شود که در حیاتشان پسران و نوه‌هایشان مرده بودند؛ بلکه آنها به تدریج مقطوع النسل گشتند؛ و آن پیشگویی که خداوند متعال بر من ظاهر نمود، نیز همین مفهوم را داشت که سرانجام، سعدالله مقطوع النسل خواهد شد و علایم آن نیز (اینگونه) ظاهر شده‌اند که باوجود این که بر پیشگویی حدود دوازده سال گذشته است، باز در خانهٔ سعدالله پس از این پیشگویی هیچ پسری متولد نشده و اولاد پسرش نیز به دنیا نیامده است. آیا از این امر هیچ بوی اثر پیشگویی به مشام نمی‌رسد که سعد الله حدود دوازده سال پس از پیشگویی زنده ماند، امّا، باز سلسلهٔ به دنیا آمدن

اولادش چنان منقطع گشت که گویی جلوی سیل، بند می‌بندند و پسرش -که هنگام پیشگویی پانزده ساله بود- نیز به سی سالگی رسید و ازدواج نکرد. سعدالله جوان برومندی بود و قدرت این را داشت که پس از پیشگویی چندین پسر در خانه‌اش متولد شوند، امّا، از روز پیشگویی تا مرگش هیچ پسری که زنده بماند در خانه‌اش به دنیا نیامد و همین‌طور در خانۀ پسرش نیز فرزندی متولد نشد، بلکه وی تاکنون از ازدواج هم محروم شده است، در حالی که شنیده‌ام سنش سی سال یا بالای آن است. بنابراین، پیشگویی صداقت خود را به ظهور رسانده است و مطابق آن، خداوند متعال ادامۀ نسلش را قطع نموده است. هرکسی که کمی جوهر شرم و حیا در خود دارد، می‌تواند بفهمد که پس از پیشگویی قطع گشتن سلسلۀ اولاد تا دوازده سال و در همان حالت مردنِ سعدالله، امری نیست که صرف‌نظر شود. در حالی که سعدالله بدبخت این کلمات را دربارۀ من گفته بود که من همراه تمام اولادم هلاک خواهم شد و هیچ چیزی از من باقی نمی‌ماند و جماعتم از هم می‌پاشد، امّا، خداوند متعال نسبت به او مرا این وحی کرد که إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی تو مقطوع النسل نخواهی شد بلکه دشمن بدگویت ابتر خواهد ماند. پس اکنون باید دید که نتیجۀ این پیشگویی چه شد. بدیهی است نتیجه این شد که سعدالله بدبخت از لحاظ هر معنی کلمۀ «ابتر» که با توجه به لغتنامه کرده‌ام، مورد قهر و خشم خداوند متعال قرار گرفت و در قصد خود ناکام و نامراد ماند، چنانکه یکی از معانی کلمۀ «ابتر» همین است و آن را در بالا نوشته‌ایم. معنی دیگر این کلمه نیز بر وی صدق کرد و اینکه وی سرانجام زندگی ذلت

آمیزی را اختیار نموده و نوکر کشیشانی گشت که همواره مشغول توهین به اسلام می‌باشند و اینطور از آن خیر و برکتی که در نصیبِ مسلمان غیور تعلق دارد، بی‌نصیب شد، و این نتیجهٔ آن بود که وی تنها از روی شرارت و دنیاداری به مخالفتِ حق کمر بست. بنابراین، این امر از اقبال بد او بود که یوغ اطاعتم را رد کرد، امّا، یوغ کشیشان را قبول کرد. خلاصه، به لحاظ این معنی نیز وی «ابتر» قرار گرفت. سپس، چنانکه بیان کرده‌ام وی از روی این معنی نیز «ابتر» قرار گرفت که از زمانی که خداوند متعال دربارهٔ او فرمود: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ گویی خداوند متعال بر رَحِم همسرش مهر زد. این الهام را به صراحت برای او تعریف کرده بودیم که اکنون دیگر تا روز مرگ در خانه‌ات هیچ فرزندی متولد نخواهد شد و این سلسلهٔ نسلت ادامه نمی‌یابد. به یقین وی جهت رد کردن این الهام بسی تلاش و کوشش برای حصول فرزندی کرد، امّا، تلاشش بی‌نتیجه ماند و سرانجام در حالت نامرادی مرد و تمام معانی کلمهٔ «ابتر» بر وی صادق شد. او از طرف دیگر به کرّات دربارهٔ من دعا می‌کرد که این شخص مفتری است و هلاک خواهد شد و اولادش نیز خواهند مرد و جماعتش از هم می‌پاشد. نتیجهٔ آن، این شد که پس از این الهام: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ سه پسر در خانه‌ام متولد شدند و جماعتم بیش از سیصد هزار نفر گشت و چندین مسیحی و هندو در اثر دعوتم به اسلام گرویدند؛ پس آیا این نشانه نیست و آیا هنوز هم این پیشگویی تحقق نیافته؟ گفتن این که پسر سعدالله از دختر عبدالرحیم خواستگاری کرده است و ازدواج

می‌کند و بچه‌دار نیز می‌شود، خیالی محال است و لاف[1] و درخور خنده. پاسخ این است که امکان ندارد وعده‌های خدا ایفا نشود. این مطلب را در زمانی باید عنوان کرد که ازدواج صورت گیرد و اولاد نیز به دنیا بیاید. فعلاً انصاف حکم می‌کند که به این امر به دقت بیندیشند که این پیشگویی قرآن شریف به حقیقت پیوست که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ[2]؛ وهمان‌طور این پیشگویی محقق شد که خداوند متعال توسط من کرده بود؛ زیرا چنانکه بیان کرده‌ام، از روزی که خداوند متعال به من دربارۀ او خبر داد که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ دوازده سال گذشته و در اولاد بر سعدالله بسته شد است و خداوند متعال نفرین‌های او را به خود او بازگرداند و مرا به سه پسر پس از این الهام داد و در صدها میلیون انسان با عزت شهرت داد و آنقدر درآمد به صورت نقد و اجناس و هدایای گوناگون (به من) عطا کرد که اگر همۀ آنها را جمع می‌کردیم، چندین اتاق از آنها پر می‌شد. سعدالله می‌خواست که من تنها بمانم و

---

[1] این امید بسان امیدی است که عبدالحق غزنوی پس از مباهله دربارۀ نتیجۀ مباهله ابراز نمود. وی گفت که برادرم مرد و من با همسرش ازدواج کرده‌ام و وی باردار گشته و اکنون پسر به دنیا می‌آورد و این اثر مباهله تلقی خواهد شد؛ امّا سرانجامِ آن بارداری این شد که هیچ کودکی به دنیا نیامد و تاکنون نیز که چهارده سال گذشته است با ذلت و خواری زندگی می‌کند [و هیچ بچه‌ای (از او) متولد نشده است] و برخلاف این، پس از مباهله در خانۀ من چندین پسر متولد شدند، چند صدهزار نفر با من بیعت کردند، و تا اقصی نقاط جهان با عزت شهرت داده شدم. غالب دشمنانم پس از مباهله مردند و هزاران نشانۀ آسمانی در تایید من به ظهور رسید. [مؤلف]

[2] کوثر: ۴

هیچ کسی همراهم باقی نماند، امّا، خداوند متعال او را در آرزویش نامراد ساخت و چند صد هزار نفر را همراه من کرد. وی می‌خواست که مردم برای یاری‌ام، به سوی من توجه نکنند، امّا، خداوند متعال در حیات او به وی نشان داد که یک جهان برای کمکم به طرفم متوجه شده است. خداوند متعال آنقدر (به من) کمک مالی زیادی کرد که در صدها سال (گذشته) از کسی چنین حمایتی به عمل نیامده بود. وی می‌خواست که من ذلیل و خوار شوم، امّا، خداوند متعال از هر قشر مردم، هزاران انسان را روبروی من خم نمود. وی می‌خواست که من در حیاتش بمیرم و اولادم نیز بمیرند، امّا، خداوند متعال او را در زندگی‌ام هلاک نمود و به من سه پسر دیگر پس از این الهام عطا کرد. پس این مرگش با بی‌نهایت نامرادی و ذلت اتفاق افتاد و این مورد را پیشگویی کرده بودم که به فضل خداوند متعال به تحقق رسید.

یک پیشگویی که نوشته بودم وی با نامرادی و ذلت روبروی من خواهد مرد، در اشعار عربی کتاب *انجام آتم* مندرج است و آن بدین قرار است:

و من اللئام أری رجیلا فاسقا　　　غولا لعینا نطفة السفهاء[1]

و از آدم‌های پست، انسانی فاسق را می‌بینم که نطفه ابلهان و شیطان ملعون است.

شکس خبیث مفسد و مزوِّر　　　نحس یسمی السَّعد فی الجهلاء

---

۱ من قبلاً نوشته‌ام که این چند بیت را آنگاه با حسن نیت سروده بودم که سعدالله بدبخت در بدگویی از حد گذشته بود. [مؤلف]

بدگو، خبیث، مفسد، دروغ را زیبا جلوه دهنده می‌باشد و نحس است، درحالی که جاهلان نامش سعدالله نهاده‌اند.

یا لاعنی انّ المهیمن ینظر   خف قهر رب قادر مولائی

ای لعنت کنندهٔ من! خدا تو را می‌بیند. از خشم آن خدا بترس که مولای قادرم است.

انی اراک تمیس بالخُیلاء   أ نسیت یوم الطعنة النجلاء

می‌بینم که با ناز و تکبر راه می‌روی. آیا آن روز را به خاطر نمی‌آری که با طاعونِ زخمی کننده هلاک می‌شوی.

لا تتبع اهواء نفسک شقوة   یلقیک حبُّ النفس فی الخوقاء

به سبب بدبختی پیرو خواسته‌های نفسانیات مشو. این مِهر نفست تو را به چاه خواهد انداخت.

فرس خبیث خف ذری صهواته   خف ان تزلّک عدو ذی عدواء

نفس تو اسب پستی است از بلندی پشتش بترس و از این بترس که با راه رفتن ناهموار خود ترا بر زمین خواهد زد.

ان السموم لشرُّ ما فی العالم   شرَّ السموم عداوة الصلحاء

بدترین تمام چیزهای دنیوی، زهر است و از بدتر از زهر دشمنی و عداوت با پارسایان است.

آذیتنی خبثا فلستُ بصادق   ان لم تمت بالخزی یا ابن بغاء

تو از پستی و خباثتِ خود مرا آزار داده‌ای. پس اگر تو با ذلت نمیری، من صادق نیستم.

الله یخزی حزبکم و یعزّنی   حتی یجئ الناس تحت لوائی

و تنها ذلتِ تو اتفاق نمی‌افتد، بلکه خدا تو را به همراه گروهت ذلیل و خوار خواهد کرد و مرا آنقدر عزت عطا خواهد کرد که مردم زیر پرچم من خواهند آمد.

یا ربنا افتح بیننا بکرامة   یا من یری قلبی و لبَّ لحائی

ای خدای من! در بین من و سعدالله داوری کن، یعنی دروغگو را روبروی صادق هلاک کن. ای خدای علیم و خبیر که مکنونات دلم را می‌بینی.

یا من أری ابوابه مفتوحة   للسّائلین فلا ترد دعائی[1]

ای خدای من! من درهای رحمتت را برای دعا باز می‌بینم. پس این دعایی را که برای سعدالله کرده‌ام، مستجاب بفرما و آن را رد مکن، یعنی در حیات من او را با ذلت و خواری هلاک کن.

زیر تمام ابیات بالا ترجمه را نوشته‌ام و از خواندن این ترجمه معلوم می‌شود که من در این ابیات با سعدالله مباهله کرده بودم. وی در کتاب خود «*شهاب ثاقب*» به طور مباهله مرگم را در حیات خود طلبیده بود. در مقابل او، من نیز از خدا خواستم که از بین ما، دروغگو را در حیات صادق بمیراند. بنابراین، در بیت هشتم نوشتم که ای سعدالله! تو مرا

---

[1] مرگ سعدالله تنها یک نه، بلکه سه نشانه بود: «۱» پیشگویی درباره مرگش «۲» به طور مباهله پیشگویی او دربارۀ مرگ من که من در حیات او خواهم مرد «۳» دعایم که دربارۀ مرگش بود و مستجاب شد. [مؤلف]

بسیار اذیت کرده‌ای؛ پس اگر تو با ذلت و خواری نمیری، یعنی اگر به موجب این مباهله در حیاتم در حالت نامرادی نمیری، در آن صورت من دروغگویم. و در بیت چهارم به صراحت اشاره کرده بودم که سعدالله در اثر طاعون ریه خواهد مرد چراکه کلمه طعنه به طاعون اشاره می‌کند و نجلاء به زبان عربی زخم باز را می‌گویند و طاعون ریوی نیز همین است که ریه زخمی شده، می‌شکافد و در آن زخم باز می‌شود و عجیب‌تر این که در زمانی که این را پیشگویی کرده بودم، هیچ اثری از طاعون در این کشور نبود. پس این نمونهٔ علم عمیق در عمیق آن خدای علیم و قادر است که او در زمانی به این نوع مرگ سعدالله خبر داد که تمام این کشور از طاعون پاک بود.

در ابیات بالا اینکه خداوند متعال پیشگویی کرده است که در حیات من سعدالله با ذلت و خواری خواهد مرد، به طور کامل به حقیقت پیوسته است و طاعون ریوی در ظرف چند ساعت کارش را تمام کرد و در اولین هفتهٔ ژانویه ۱۹۰۷ وی از این دنیا درگذشت. در اینجا طبعاً این سوال مطرح می‌شود که چرا چنین پیشگویی کرده بودم و چرا نسبت به دشنام‌های او صبر پیشه نکردم؟ پاسخ این است که چهار سال پیش از این پیشگویی، سعدالله دربارهٔ مرگم و ارتداد تمام جماعتم و از هم پاشیدن آن در کتاب خود «*شهاب ثاقب*» پیشگویی منتشر کرده بود و در آن به صراحت نوشته بود که این شخص، دروغگو و مفتری است، لذا با ذلت و خواری خواهد مرد و جماعتش متفرق می‌شود و از هم خواهد پاشید و با کلمات بسیار زشت دربارهٔ مرگم خبر داده بود؛ لذا غیرتی که خداوند متعال برای صادقان دارد،

پیشگویی‌اش را به خود او بازگرداند. سعدالله بدبخت دربارۀ من در کتاب خود -که نامش را *شهاب ثاقب بر مسیح کاذب* نهاده بود و معنی آن این است که بر این مسیح دروغگو آتش ببارد[۱] و او را هلاک نماید- در دو بیت فارسی پیشگویی کرده بود که بدین قرار است:

اخذ یمین و قطع وتین است بهر تو
بی‌رونقی و سلسله‌های مزوّری
اکنون به اصطلاح شما نام ابتلا است
آخر به روز حشر و به این دار خاسری

شرح این ابیات این است که وی در کتاب نامبردۀ خود خطاب به من می‌نویسد که از طرف خداوند متعال برای تو مقدر گردیده که او تو را مواخذه می‌کند و رگ جانت را می‌برد و پس از مردنت، این سلسلۀ دروغینت نیز نابود می‌شود. اگرچه شما می‌گویید که ابتلا و آزمایشها پیش می‌آید، امّا، عاقبت در روز قیامت و نیز در این دنیا زیانکار و نامراد خواهی مرد؛ و سپس آیه لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا را نوشت و گفت که تو در همه جا ذلیل و خوار خواهی شد و در این جهان و در آن جهان هیچ عزت و آبرویی نخواهی داشت.

از این کلماتش پیداست که وی دربارۀ من چه آرزویی داشت، امّا، این آرزو را با هزار حیف و حسرت با خود به گور برد. این محل برای انسانهای باانصاف درخور تأمل و تعمق بسیار است که این پیشگویی‌های دوطرفه به طور مباهله بود یعنی وی از مرگ من خبر

---

[۱] طاعون نیز نوعی آتش است و از این آتش سعدالله هلاک گشت. [مؤلف]

داده بود و فکر می‌کرد که در حیاتش با بی‌نهایت نامرادی می‌میرم و بدین دلیل برای مرگم بسیار دعا می‌کرد و اطمینان داشت که همین‌طور اتفاق می‌افتد. از طرف دیگر پس از چهار سال از این پیشگویی‌اش، خداوند متعال به من خبر داد که وی در حیاتم با بی‌نهایت ذلت خواهد مرد و با نوعی از طاعون هلاک می‌شود. من جهت تصدیق پیشگویی خویش برای مرگش دعا می‌کردم و سرانجام خداوند متعال صدق مرا به ثبوت رساند و وی مطابق پیشگویی من، در حیاتم در اولین هفتهٔ ژانویه مرد. چه کسی می‌تواند حدس بزند که وی با چه حسرت و ذلتی مرد! این حسرت و ذلت کمی نیست که در هنگام مرگ دید که آن کسی که آرزوی مرگش را در دل داشت و درباره‌اش پیشگویی نیز منتشر نموده بود، زنده است و نه تنها زنده است بلکه صدها هزار انسان مریدش گشته‌اند، و همین‌طور دید جماعتی که نابودی‌اش را پیشگویی می‌کرد، پیشرفت معجزانه و فوق العاده‌ای کرده است. تنها این نیست، بلکه وی این دعا را نیز می‌کرد که برخلاف الهامم إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ بسیاری از اولاد خود را ببیند، امّا، اولادش پس از تولد می‌مردند و این غم و غصهٔ دلخراشی بود که بارها دید. پس از الهامِ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ هیچ پسری در خانه‌اش متولد نشد و تنها آن پسری باقی ماند که قبل از پیشگویی متولد شده بود و به سن بالا رسید و هنوز هیچ خبری از ازدواجش نبود چه برسد به اینکه صاحب اولاد شود.

بر این حسرتش آن ابیاتش که در مناجات خود سروده، سند کافی است ؛ عنوان آن (ابیات) قاضی الحاجات است:

جگرگوشه‌ها دادی ای بی‌نیاز ولی چند زانها گرفتی تو باز
دل من به نعم البدل شاد کن به لطف از غم و غصه آزاد کن
ز ازواج و اولادم ای ذوالمنن بود هر یکی قرة العین من
جگرپاره‌هایی که رفتند پیش ز مهجوریشان دلم ریش ریش

با نگاه به این اشعار دردناک هر کسی می‌تواند بیندیشد که به سبب نداشتن اولاد یا مردن آنها دلش چه اندازه پر از حسرتها بود و نتوانست از آن رهایی یابد. چنانکه از کتابش ثابت می‌شود تا شانزده سال برای کثرت اولاد خویش و برای مرگ و نابودی‌ام دعا می‌کرد و عاقبت در اولین هفتهٔ ژانویه ۱۹۰۷م در تمام دعاهای خود نامراد ماند و به طاعون ریوی مبتلا گشت و در ظرف چند ساعت در لدهیانه مرد. وی نمی‌خواست که در حیاتم بمیرد، بلکه خواستار این بود که من در حیاتش بمیرم و در این‌باره پیشگویی نیز چاپ کرده بود. او نمی‌خواست که من صاحب اولاد باشم یا جماعتم پیشرفت کند و خواستار کثرت اولاد خویش بود. او نمی‌خواست که احدی به جماعتم کمک کند، امّا، در تمام این آرزوهای خود نامراد ماند و با این ذلت مرد که هیچکدام از مرادهایش برآورده نشد.[1] من مکرراً به وی خبر

---

[1] اکنون باید دید که با مرگِ نامرادی و حسرت و ذلتِ سعدالله، چقدر معنی این پیشگویی که خداوند او را با ذلت و رسوایی هلاک خواهد کرد، آشکار شده است.
دوازده سال پیش در کتاب انجام آتم دربارهٔ او این را پیشگویی کرده بودم:
آذیتنی خبثا فلست بصادق ان لم تمت بالخزی یاابن بغاء
یعنی ای سعدالله! تو با خباثت فطری خویش مرا بسی آزار داده‌ای. پس اگر تو با ذلت نمیری، من صادق نخواهم بود. پس چه ذلتی بزرگتر از این است که وی

داده بودم که در الهام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ، مراد از «ابتر» این است که او مقطوع النسل خواهد شد و پسرش نیز مقطوع النسل می‌میرد و او دید که باوجود اینکه دوازده سال زنده ماند و به کثرت نیز دعا خواند، بجز آن پسری که در هنگام پیشگویی هم بود و پانزده سال داشت، هیچ فرزند دیگری در خانه‌اش به دنیا نیامد، و این حسرت را نیز با خود به گور برد که نتوانست تدارک ازدواج پسرش را ببیند. پس مطابق پیشگویی، این مجموعهٔ ذلتها نصیبش گشت. دربارهٔ همین سعدالله اعلامیه‌ای مبتنی بر جایزهٔ سه هزار روپیه‌ای چاپ شده در ۵ اکتبر ۱۸۹۴ به کتاب *انوار الاسلام* ضمیمه شده است. در آن اعلامیه پس از دریافت خبر از خداوند متعال این عبارت زیر را نوشته بودم:

”با حق بجنگ، سرانجام، ای مرده! می‌بینی که عاقبتت چه می‌شود. ای دشمن خدا! تو نه با من بلکه با خدا می‌جنگی. بخدا همین الان ۲۹ سپتامبر ۱۸۹۴ دربارهٔ تو این وحی شده است که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ. ترجمهٔ این عبارت الهامی این است که سعدالله که تو را ابتر می‌گوید و ادعا می‌کند که سلسلهٔ اولادت و برکات دیگر منقطع خواهد شد، هرگز این‌طور اتفاق نمی‌افتد بلکه وی خود ابتر خواهد بود.“

شایان ذکر است که این جملهٔ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ در زبان عرب بدون مقابله استفاده نمی‌شود؛ یعنی برای به کار بردن این جمله ضروری است که اول احدی «ابتر» گفته باشد، سپس در مقابل او به

مرگ مرا می‌خواست، امّا خودش در حیات من مرد، نامرادی مرا می‌طلبید، امّا پیشرفت و ترقی‌ام را دید. [مؤلف]

وی ابتر گفته شود. بنابراین، جمله شاهد بر این امر است که سعدالله مرا «ابتر» می‌گفت و دربارهٔ من می‌خواست که من از هر نوع خیر و برکت بی‌نصیب باشم و روبروی او فوت کنم و نسلم نیز منقطع گردد. پس، هر آنچه وی از خدا دربارهٔ من خواست، خداوند متعال همان را با وی کرد. من دربارهٔ مقطوع النسل شدنش و مردن همراه با نامرادی اش هیچ پیشی نگرفتم؛ نمی‌خواستم که وی روبروی من بمیرد، امّا، وقتی وی در تمام این امور مزبور سبقت گرفت و آشکارا در کتاب خود *شهاب ثاقب*، درباره مرگ من پیشگویی کرد و دلم را آزرد و در دل آزاری از حد گذشت، آنگاه پس از چهار سال، برای او دعا کردم و خداوند متعال دربارهٔ مرگ او خبر داد و فرمود که *سعدالله که پیشگویی مقطوع النسل بودن تو می‌کند، خود مقطوع النسل خواهد ماند، امّا، من نسلت را تا قیامت ادامه خواهم داد و تو از برکات محروم نمی‌مانی، بلکه آنقدر (به تو) برکت می‌دهم که پادشاهان از لباسهایت برکت خواهند جست و دنیا را به سوی تو متوجه می‌کنم، امّا، سعدالله از خیر و برکت بی‌نصیب مانده، جلوی چشمانت با ذلت و خواری خواهد مرد*؛ و همین‌طور روی داد. این است پیشگویی‌های خداوند متعال که هیچگاه باطل نمی‌شود. اگر تمام این پیشگویی‌ها شفاهی بود [و سند کتبی با خود نداشت]، امروز کدام مخالف، این پیشگویی‌ام را قبول می‌کرد! امّا، تمام این پیشگویی‌ها دوازده سال پیش در کتب و اعلامیه‌هایم منتشر شده بود و هیچ مخالفی نمی‌تواند آنها را انکار کند بجز کسی که حیا و شرم را رها کرده، بسان ابوجهل روز روشن را شب بگوید و آفتابی را که می‌درخشد، تاریک قرار دهد. همین‌طور سعدالله

اگر دربارهٔ مرگ و ذلتم و نابودی جماعتم در کتاب خود *شهاب ثاقب* پیشگویی منتشر نمی‌کرد، تا آنگاه چه کسی سخنم را می‌پذیرفت، امّا، خدا را شکر که از هر دو طرف به طور مباهله، پیشگویی‌ها چاپ شد و مانند روز روشن آشکار شد که خداوند متعال در حق چه کسی حکم داد.

و این امر نیز گفتنی است که اگرچه در کتبم درباره سعدالله بعضی کلمات تند پیدا می‌کنید و متعجب خواهید شد که چرا اینقدر خشونت و تندی به خرج دادم، امّا، وقتی نوشته‌های منظوم و منثور کثیفش را ببینید این تعجب فوری رفع خواهد شد. آن بدبخت آنقدر در دشنام‌گویی و بددهانی افزوده بود که هرگز فکر نمی‌کنم که ابوجهل هم اینقدر در حق حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشنام‌گویی کرده باشد، بلکه به یقین می‌گویم که تمام پیامبران که در دنیا آمدند، هیچ کدام از دشمنانشان به این اندازه بددهان نبوده است که سعدالله بود. وی در هیچ بُعدی از مخالفت و عناد هیچ کوتاهی نکرد و انسانهای پست و فرومایه هم آن طریق ناسزاگویی را بلد نیستند که او بلد بود. تندترین کلمات و ناپاکترین دشنام‌ها چنان با بی‌حیایی بی‌نهایت از دهانش بیرون می‌آمدند که مادامی احدی از شکم مادر بدطینت متولد نشده باشد، نمی‌تواند با چنین فطرتی باشد. بچه‌های مار از چنین انسانهایی بهترند. من بر دشنام‌گویی او بسی صبر کردم و جلوی خود را گرفتم، امّا، هنگامی که وی از حد گذشت و کثافت درونی‌اش بی‌نهایت آشکار گشت، آنگاه با حسن نیت در حق او کلماتی بکار بردم که اقتضای زمان بود. اگرچه کلمات بالا کمی تند است، امّا، از جنس دشنام‌گویی نیست بلکه واقعیت است و کاملاً آنها را مطابق

اقتضای زمان نوشته‌ام. هر پیامبری حلیم و بردبار بود. در انجیل تعالیم چقدر به نرمش و ملایمت هستند؛ باز در همان اناجیل دربارهٔ فقیهان و فریسیان و علمای یهود این کلمات نیز مسطور است که آنان حیله‌گر، فریب‌دهنده، مفسد، بچه‌های مار، گرگ، بدطینت و دارای باطن ناپاک هستند، و زنان فاحشه زودتر از آنان به بهشت وارد می‌شوند. همین‌طور در قرآن شریف کلماتی زنیم و غیره مکتوب است و از این پیداست که کلمه‌ای که بر محل و زمان خود باشد، دشنام تلقی نمی‌شود و هیچ پیامبری در تندکلامی سبقت نگرفته است، بلکه هنگامی که کفار بدسرشت در بدگویی به منتها می‌رسند، آنگاه به اذن خدا یا با وحی او کلمات تند را بکار می‌برند.

همین‌طور روشم نیز دربارهٔ تمام مخالفان همین بوده است و هیچ کسی نمی‌تواند ثابت کند که من دربارهٔ مخالفی، قبل از بدگویی او، در خشونت کلام سبقت جسته باشم. زمانی که مولوی محمد حسین بتالوی با جسارت، دهان خود را باز کرده، نامم را دجال نهاد و علیه من فتوای کفر نوشت و صدها آخوند پنجاب و هند را وادار کرد که به من دشنام دهند و مرا بدتر از یهود و نصاری قرار داد و نامم را کذّاب، مفسد، دجّال، مفتری، مکّار، فریبنده، فاسق، فاجر و خاین نهاد، آنگاه خداوند متعال در دلم القا نمود که با حسن نیت درمقابل نوشته‌هایش از خود دفاع کنم. من از سر جوشش نفسانی، دشمن هیچ کسی نیستم و می‌خواهم به همه نیکی کنم، امّا، هنگامی که احدی از حد بگذرد، آنگاه من چه می‌توانم بکنم. انصاف من نزد خداست. همهٔ این جماعتِ آخوند مرا بسی رنج و آزار دادند و بیش از حد اذیت کردند و در هر امر، مورد استهزا و تمسخر

قرار دادند و من بجز این چه بگویم که یَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.[1]

لازم به ذکر است که سعدالله در مقابل من دو بار نشانهٔ مباهله‌ام قرار گرفته است. اول در ابیات عربی که در کتاب *انجام آتم* به طور مباهله نوشتم و در آن این را دعا کردم که خدا دروغگو را هلاک کند. از ابیات مباهله یکی این است:

یا ربنا افتح بیننا بکرامة   یا من یری قلبی و لبّ لحائی

یعنی ای خدا! بین من و سعدالله داوری کن و تو به حال دلم آگاهی.

سپس دربارهٔ سعدالله بیت دوّم این است:

آذیتنی خبثا فلست بصادق   ان لم تمت بالخزی یاابن بغاء

یعنی ای سعدالله! تو از راه پستی مرا آزار داده‌ای، پس اگر تو روبروی من با ذلت نمیری، من دروغگویم.

سپس، بار دوّم که با سعدالله مباهله کردم، ذکر آن در کتاب *انجام آتم* صفحه ۶۷ مسطور است. در این دعوت مباهله لیست اسامی چندین آخوند از صفحه ۶۹ الی ۷۲ در کتاب نامبرده مندرج است. در دعوت مباهله عبارت مقدمه در صفحه ۶۷ کتاب *انجام آتم* بدین قرار است:

---

۱ یس: ۳۱ [وای افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری نزدشان نمی‌آید مگر این که با او تمسخر و استهزا می‌کنند. مترجم]

” شاهد باش ای زمین! و ای آسمان! که لعنت خدا بر آن شخص باد که پس از دریافت این رساله، نه برای مباهله حاضر شود، نه از تکفیر و توهین دست بکشد و نه از مجالس استهزا کنندگان دوری جوید. ای مومنان! به محض خاطر خدا بگویید آمین. “ در کتاب *انجام آتم* به مخالفان سرسخت دعوت مباهله دادم و در لیست اسامی این مردم در صفحه ۷۰ اولین سطر را ببینید که در آن نام این سعدالله بدبخت مکتوب است:

سعدالله تازه مسلمان، مدرس لودهیانه

بر این مباهله تا امروز، دوازده سال و سه ماه و چند روز گذشته است. پس از این مباهله، غالب مردم از بددهانی و فحاشی دست کشیدند و از کسانی که از این کار دست بر نداشتند، خیلی کم مانده‌اند که طعم مرگ را نچشیده و یا گرفتار ذلتی نشده باشند. نذیرحسین دهلوی که سرکردهٔشان بود و در دعوت مباهله از اولین مخاطبان بود، اول مرگ پسر خود را دید و سپس در حالت مقطوع النسل بودن از این دنیا درگذشت. رشید احمد گنگوهی که نامش در صفحهٔ ۶۹ مندرج است، پس از دعوت مباهله و نفرینم نابینا شد و سپس در اثر گزیدن مار مرد و مولوی عبدالعزیز لدهیانوی و مولوی محمد لدهیانوی که ذکرشان در همین صفحه ۶۹ مرقوم است، پس از دعوت مباهله مردند و همین‌طور ذکر مولوی غلام رسول، معروف به رسل بابا در صفحه ۷۰ آمده؛ وی پس از مباهله و دعای مزبور در امرتسر در اثر طاعون مرد. همین‌طور مولوی غلام دستگیر قصوری که ذکرش در صفحه ۷۰ همین کتاب انجام آتم نوشته شده و وی خود نیز که در

کتاب خود *فیض رحمانی* مباهلۀ خود را چاپ کرده بود، یک ماه پس از تألیف کتاب خود مرد. علت مرگش تنها این نیست که من در انجام آتم صفحۀ ۶۷ سطر هفدهم بر او و بر مخالفان دیگر که از شرارت‌های خود دست نکشند و مباهله هم نکنند، نفرین کرده بودم و عذاب خدا را برای آنها خواسته بودم، بلکه مباهلۀ خود او سبب مرگ او گشت، چراکه وی با ذکر من و خود از خداوند متعال خواسته بود که ریشۀ ستمکار را بخشکاند. چند روز پس از این دعایش، خداوند متعال ریشۀ خود او را خشکاند. در همین صفحه ۷۰ نام مولوی اصغر علی مندرج است. وی نیز تا آن زمان بدگویی را رها نکرد که به سبب قهر خداوند متعال یکی از چشمان خود را از دست داد و همین‌طور در این لیستِ مباهله، ذکر مولوی عبدالمجید دهلوی وجود دارد که در ماه فوریه ۱۹۰۷ در دهلی با بیماری کلرا درگذشت.[۱] همین‌طور بسیاری از افراد دیگر بودند که علما یا سجاده‌نشین خوانده می‌شدند و پس از دعوت مباهله از ناسزاگویی و بددهانی دست نکشیده بودند، لذا خداوند متعال به بعضی از آنها جام مرگ نوشاند و بعضی را در ذلتهای گوناگون گرفتار

---

[۱] هنگامی که من به دهلی رفته بودم، عبدالمجید به خانه‌ام آمده بود و می‌گفت که الهاماتت شیطانی است و مرا با مسیلمه کذّاب تشبیه داد و گفت که اگر توبه نکنی نتیجۀ ولوتقوّل و افترا را می‌بینی. من به او گفتم که چنانچه مفتری هستم، عقاب افترا می‌بینم وگرنه آن کسی که مرا مفتری می‌گوید، وی نیز نمی‌تواند از مواخذه و بازخواست مصون بماند. سرانجام عبدالمجید در حیات من، پس از این مباهلۀ شفاهی مرد. وی در آن روزها علیه من در تکذیبم اعلامیه‌ای با کلمات خشونت‌آمیز چاپ کرده بود و شاید برای خرید آن یک پیسه [به اندازه یک ریال: مترجم] قیمت نهاده بود. [مؤلف]

ساخت و بعضی آنقدر در شغل کثیفِ مکر و فریب و دنیاطلبی گرفتار شدند که حلاوت ایمان از آنها زدوده شد و حتی یک نفر هم از اثر این نفرینم مصون نماند. چون سعدالله در بددهانی خود از همه پیش رفته بود، لذا نه تنها با نامرادی مرد، بلکه هر نوع ذلتی نیز نصیبش شد و تمام عمر نوکری کرد، امّا، باز شکمش نتوانست سیر شود و عاقبت نزدیک مرگ خود در مدرسهٔ مسیحیان نوکری پیشه کرد. علاوه بر تمام این ذلتها که نصیبش شدند، این آخرین ذلت را نیز دید که نوکری گروه کشیشان را کرد که دشمن اسلامند و در مدارسشان وعظ علیه اسلام یکی از شروط است و هر روز یا در هر روز هفتم، گفتن سخنانی گمراه کننده درباره الوهیت حضرت عیسی طریقشان است. در زبان عربی «ابتر» به «مُعدِم» نیز می‌گویند یعنی مفلسی که تمام اندوختهٔ خود را از دست بدهد. وی خود را مصداق این نوع «ابتر» نیز کرد، چراکه اگر برکت مالی داشت، در روزهای آخر عمر خود به درِ کشیشان گدایی نمی‌کرد. هیچ مسلمان حقیقی نمی‌تواند نوکری کسانی را پیشه کند که در مدارس و کالج‌های خود، ضد اسلام تدریس می‌کنند.

افسوس این شخص که سعدالله نام داشت و فوت کرده است، برخی از مناظراتم را نیز شنیده بود و کتاب‌هایم را نیز خوانده بود؛ امّا، تعصب و کینه بلایی است که به سبب آن نتوانست هیچ بهره‌ای ببرد. وفات یافتن حضرت عیسی علیه السلام امری مشتبه نیست، بلکه خداوند متعال در قرآن شریف آن را بیان کرده است و پیامبرش در شب معراج وی را در پیامبران فوت شده دیده بود. از طرف دیگر، از قرآن شریف و حدیث این امر نیز ثابت شده است که تمام خلفای اسلام از همین

امت خواهند بود، بلکه در احادیث این امر نیز وارد شده است که عیسی که قرار است نازل شود، از همین امت است (ولی) باز آن بدبخت نتوانست بفهمد. در کتب پیشین و احادیث صحیحه نشانۀ بزرگ برای مسیح اینگونه بیان شده بود که به هنگام ظهورش دجال خواهد آمد. قرآن شریف آشکار نموده است که آن دجال، گروه کشیشان می‌باشند که کار شبانه روزشان تحریف و تبدیل است، چراکه دجال[1] یعنی کسی که با تحریف و تبدیل حق را بپوشاند. به همین امر در سوره فاتحه اشاره شده است. همین‌طور از این آیه قرآن شریف که وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ[2] ثابت می‌شود که دجال هیچ گروهی غیر از مسیحیان نیست، زیرا غلبه و سلطنت تا قیامت

---

[1] معنی دجال جز این نیست که به کسی که فریب می‌دهد، گمراه می‌کند، و در کلام خدا تحریف می‌کند دجال می‌گویند. بدیهی است که کشیشان در این کار از همه پیشتر رفته‌اند چراکه دجل و فریب دیگران کوچک است، امّا مکر و دجل این مردم آنقدر است که بیهوده برای خدا نمودن یک انسان، صدها میلیون روپیه هزینه می‌کنند و صدها هزار رساله و کتب در دنیا منتشر کرده‌اند و با همین هدف تا کناره‌های جهان سفر می‌کنند. بنابراین، اینان بزرگترین دجّالند و مطابق پیشگویی خداوند متعال هر دجالی دیگر در مقابل اینان هیچ است، چراکه نوشته شده است که دجال از کلیسا خروج خواهد کرد و به قومی تعلق خواهد داشت که در تمام دنیا حکومت و سلطنت خواهند کرد و قدرت و سلطنتشان تا قیامت باقی خواهد ماند. پس وقتی صورت مسئله اینطور است، آنگاه کدام زمین باقی می‌ماند که در آن دجّال فرضی مخالفان ما، ظهور می‌کند؟ [مؤلف]

[2] آل عمران: ۵۶ [و کسانی را که از تو پیروی می‌کنند، بر کسانی که کفر می‌ورزند تا روز قیامت غلبه می‌دهم. مترجم]

برای مسیحیان مقدر است یا برای مسلمانانی که پیروان حقیقی هستند. پس در این صورت کدام مومن می‌تواند گمان برد که شخصی دیگر که مخالف حضرت عیسی است و ایشان را به عنوان پیامبر قبول ندارد، بر روی تمام زمین تسلط پیدا می‌کند؛ چنین پنداری به صراحت مخالف نص صریح قرآن شریف است. همین‌طور آن حدیث صحیح مسلم که دجال از کلیسا خروج می‌کند، این آیه را تایید می‌کند و وقایع نیز همین خبر را تصدیق می‌کنند، زیرا فتنهٔ عظیم‌الشانی که خبر آن داده شده بود، سرانجام توسط کشیشان به ظهور رسیده است. همچنین یکی از نشانه‌های انسان عاقل نیز این است که به وقایع هم توجه کند و بیندیشد که علایم و نشانه‌هایی که به وجود آمده‌اند، کدام طرف را تایید می‌کنند. خداوند متعال این دنیا را یک روز قرار داده و زمانهٔ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به موقع عصر تشبیه کرده است، بنابراین وقتی زمانهٔ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عصر است، پس عصرحاضر را که بعد از ۱۳۲۴ سال می‌باشد چه باید نام نهاد؟ آیا این زمان نزدیک غروب نیست، و اگر نزدیک غروب است، چنانچه اکنون زمان نزول مسیح نباشد در آن صورت هیچ زمانه‌ای برای نزولش باقی نمی‌ماند.

همین‌طور در بعضی احادیث صحیحه که برخی از آنها در صحیح بخاری مندرج است، زمانهٔ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عصر تشبیه داده شده است. و از این امر لازم می‌آید که زمانهٔ ما زمانهٔ قرب قیامت است و از روایات دیگر نیز معلوم می‌شود که عمر دنیا هفت هزار سال است و از این آیه قرآن شریف نیز همین مفهوم مستفاد می‌شود خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ

سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ[1] یعنی یک روزِ خدا به اندازهٔ هزار سال شماست. بنابراین، از کلام خدا معلوم می‌شود که هفت روز است، و با آن به این نکته اشاره می‌شود که عمر نسل انسانی هفت هزار سال است؛ کمااینکه خداوند متعال به من خبر داد که عددی که از روی حساب جملِ سوره والعصر به دست می‌آید، زمان، به اندازهٔ آن عدد، بر نسل انسانی تا عهد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطابق تقویم قمری گذشته بود، چراکه خداوند متعال مطابق حساب قمری حساب کرده است. با این حساب، امروزه تا این نسل انسانی شش هزار سال گذشته است و اکنون ما در هزار سال هفتم هستیم و لازم بود که مثیل آدم که به عبارت دیگر او را مسیح موعود می‌گویند در اواخر ششمین هزاره متولد شود که قائم مقام روز جمعه است و در آن آدم متولد شده بود. همین‌طور خداوند متعال مرا آفرید و مطابق این حساب در ششمین هزاره متولد شدم و این اتفاق عجیبی است که من از روزهای معمولی نیز در روز جمعه متولد شده بودم و همان‌طور که آدم نر و ماده توأم متولد شده بودند، من نیز توأم متولد شدم و همراه من دختری قبل از من متولد شد و پس از او من به دنیا آمدم. این آن اموری است که طالب حق با نگاه به شرح احوالم می‌تواند دلایل روشن را ببیند. علاوه بر این، هزاران نشانهٔ دیگرند که از آنها بعضی را به طور نمونه نگاشته‌ام.

به یاد داشته باشید که جناب مولوی ثناءالله پس از شنیدن نشانه‌هایم برای انکار با جوشش ابوجهلی، عذرهای بیهوده عنوان

---

[1] حج: ۴۸

می‌کند. در اینجا نیز وی همین عادت خود را نشان داده است و فقط از روی افترا در نسخۀ اهل حدیث مورخ ۸ فوریه ۱۹۰۷ دربارۀ من نوشته است که درباره بهبودیافتن مولوی عبدالکریم به وی وحی شده بود که به حتم شفا پیدا می‌کند، امّا، سرانجام فوت کرد؛ به این افترا چه پاسخ دهیم بجز این که بگوییم لعنت الله علی الکاذبین. جناب مولوی ثناءالله به ما بگوید که اگر برای شفای عبدالکریم مرحوم وحی مزبور شده بود، پس این الهامات مندرج در روزنامه‌های بدر و الحکم که منتشر شده بودند، یعنی این الهامات که *در کفن پیچیده شد، ۴۷ سال سن اناالله و انا الیه راجعون، قرار نبود وی شفا پیدا کند، انّ المنایا لا تطیش سهامها* یعنی تیرهای مرگ نمی‌توانند خطا بروند، دربارۀ چه کسی بودند.

گفتنی است که تمام این الهامات دربارۀ مولوی عبدالکریم بودند. آری، در خوابی دیده بودم که گویی وی بهبود یافته است؛ امّا، رؤیاها درخور تعبیر می‌باشند. کتب تعبیر را نگاه کنید. در تعبیر خوابها گاهی منظور از مرگ صحت و سلامتی است و گاهی مقصود از صحت و سلامتی مرگ می‌باشد و چندین بار در خواب مرگ کسی را می‌بینید، امّا، تعبیر آن زیادت عمر می‌باشد؛ این است حال دانش آن آخوندها که خیلی متدین تلقی می‌شوند. در دنیا هیچ کاری بدتر از دروغ گفتن نیست. خداوند متعال دروغ را به رجس مشابهت داده است، امّا، این مردم از رجس و پلیدی هیچ پرهیز نمی‌کنند. ما مردن سعدالله مطابق پیشگویی را مفصلاً نوشته‌ایم، امّا، آیا جناب مولوی ثناءالله آن را می‌پذیرد؟ هرگز. بلکه تلاش خواهد کرد که هر طور شده آن را رد

کند. اینان با خداوند متعال جنگ دارند. نمی‌بینند که اگر این نقشهٔ انسانی بود، این برکات شامل حالم نمی‌شدند. آیا مومنی می‌تواند این کارها را به خداوند متعال نسبت دهد که او فردی را که ادعای الهام و وحی می‌کند تا سی- سی و دو سال مهلت دهد و روز به روز به جماعتش پیشرفت و ترقی بخشد و در زمانی که حتی یک نفر هم همراهش نبود، این بشارت را به وی دهد که صدها هزار انسان به جماعتت ملحق می‌شوند و چند صدهزار روپیه و هدایای گوناگون را مردم به تو می‌دهند و از جاهای دور و دراز هزاران نفر نزد تو می‌آیند و این رفت و آمد آنقدر زیاد خواهد بود که به سبب کثرت آن، مسیرها گود برخواهند داشت و تو نباید به سبب کثرتشان خسته شوی و با آنها بدخلقی کنی، خدا تو را در تمام دنیا شهرت خواهد داد و نشانه‌های بزرگ را برایت به ظهور می‌رساند و خدا تو را رها نمی‌کند تا اینکه بین هدایت و گمراهی تفاوت را نشان ندهد و دشمنان تمام قدرت خود را علیه تو بکار خواهند برد و هر نوع مکر و حیله و نقشه را پیشه خواهند نمود، امّا، خدا آنها را نامراد خواهد ساخت. خدا در هرگام همراه تو خواهد بود و در هر میدان تو را پیروز خواهد کرد و توسط تو نور خویش را کامل خواهد کرد. در دنیا بیم دهنده‌ای آمد و دنیا او را قبول نکرد، امّا، خداوند متعال او را قبول خواهد کرد و با حملات شدیدی حقانیتش را به نمایش خواهد گذاشت؛ من درخشش خود را نشان می‌دهم و با قدرت‌نمایی خویش به تو مقام و مرتبت بلندی عطا می‌کنم و تو را از حملات دشمنان محفوظ می‌دارم؛ اگرچه مردم تو را نشاسند

و به محافظت از تو هیچ اعتنایی نکنند، امّا، من به حتم از تو محافظت خواهم نمود.

این الهامات متعلق به زمانی است که بر آن بیش از سی سال گذشته و تمام این الهامات در براهین احمدیه چاپ شده است و از چاپ آنها نیز اکنون بیش از بیست و شش سال گذشته است، و این آن زمانه‌ای است که در آن هیچ کسی مرا نمی‌شناخت، نه هیچ کسی حامی من بود و نه مخالفم، چراکه در آن زمانه من هیچ بودم، یکی از مردم عادی بودم، و در گوشۀ گمنامی پنهان بودم. پس از آن به تدریج پیشرفت کردم و چنانکه خداوند متعال سی- سی و دو سال پیش پیشگویی کرده بود، تمام سخنانش به حقیقت پیوست و اکنون چند صدهزار نفر به قادیان آمده‌اند و با من بیعت کرده‌اند و در حقیقت آنقدر مردم کثیری برای بیعت به قادیان آمدند که اگر این الهام خداوند متعال به خاطرم نبود که ولاتصعِّر لخلق الناس ولا تسئم من الناس، از این ملاقات‌ها خسته می‌شدم و چنانکه شرط است، طریق اخلاق را نمی‌توانستم به جای بیاورم، امّا، این فضل خداوند متعال و رحمتش است که سی- بیست و دو سال پیش درباره این امور به من خبر داد. می‌توان از دفترهای پستخانه‌ها تحقیق کرد که تاکنون صدها هزار روپیه به شکل کمک مالی آمده است یا نه. در واقع بیشتر از این پول، آن پولی است که مردم حضوری تقدیم می‌کنند. برخی مردم در نامه‌ها اسکناس می‌فرستند. حدود سه هزار روپیه برای هر شعبۀ این جماعت هزینۀ ماهیانه است و از این هزینه پیداست که در این روزها درآمد ماهیانه نیز همین قدر است. در روزهایی که در کتاب *براهین احمدیه*

دربارهٔ نصرت مالی پیشگویی چاپ شده بود، در آن دوران حتی یک نفر هم یک پیسه را (یک ریال) هم حتی یکبار در سال نمی‌فرستاد و هیچ امیدی نیز نبود که کسی بفرستد. بر این پیشگویی سی- سی و دو سال گذشته است و در آن زمان هیچ کسی یک پیسه هم نمی‌فرستاد و هیچ کسی در جماعتم نبود، بلکه من بسان بذری بودم که در زمین پوشیده باشد. همین‌طور از چاپ براهین احمدیه ۲۶ سال گذشته است و در آن خداوند متعال در وحی خویش دربارهٔ من گواهی داد: رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین یعنی دعا کن که ای خدا مرا تنها رها مکن. از این الهام پیداست که در زمانی که این را پیشگویی کردم تنها بودم، و سپس الهام دوّم در *براهین احمدیه* دربارهٔ من این است: کزرع اخرج شطأه یعنی من همانند بذری بودم که در زمین کاشته شد؛ و نه تنها این الهامات است بلکه تمام اهالی این روستا و هزاران مردم دیگر می‌دانند که در آن زمانه من در حقیقت بسان مرده بودم که در قبر از صدها سال مدفون باشد.... و هیچ کسی نداند که این قبر متعلق به چه کسی است. پس از آن قدرت خداوند متعال آن جلوه‌ها را به نمایش گذاشت که دال بر هستی‌اش می‌باشد.

سپس خداوند متعال بر این امر بسنده نکرد، بلکه صدها دعایم را مستجاب نمود که بعضی از آنها به طور نمونه در این کتاب مندرج است. هر کسی که علیه من در دادگاه شکایت کرد، در آن، همیشه من پیروز شدم و خداوند متعال قبل از فتح به من خبر داد که دشمنت مغلوب خواهد شد و هر کسی که با من مباهله کرد، سرانجام خدا او را هلاک نمود یا او را به زندگی ذلت‌آمیز یا پر از تنگی‌معاش دچار

نمود یا او را مقطوع النسل قرار داد و هر کسی که خواهان مرگم بود و دربارۀ من دشمنامگویی کرد، عاقبت، وی خود مرد. خلاصه، خداوند متعال در تاییدم آنقدر نشانه‌ها به نمایش گذاشت که خارج از شمارش است. اکنون احدی انسان خداترس که در دلش عظمت خدا وجود دارد و دانشمندی که شرم و حیا دارد این سوال را پاسخ دهد که آیا این امر داخل سنت الله است که او با فردی که می‌داند مفتری است و به خدا دروغ می‌بندد، اینگونه رفتار می‌نماید؟ به راستی می‌گویم که وقتی سلسلۀ الهام شروع شد، جوان بودم و اکنون پیر شدم و سنّم نزدیک به هفتاد سال رسیده است و بر شروع این سلسله الهامات سی و پنج سال گذشته است، امّا، خدای من حتی برای یک روز هم از من جدا نشده است. وی مطابق پیشگویی‌های خود یک دنیا را به سوی من متمایل نموده است. من مفلس و نادار بودم، وی مرا صدها هزار روپیه عطا کرد و مدتها قبل از فتوحات مالی، به من دربارۀ آن خبر داد، در هر مباهله مرا پیروز گرداند، صدها دعایم را مستجاب نمود، آنقدر نعمتها به من داد که نمی‌توانم آنها را بشمرم. پس آیا ممکن است که خداوند متعال اینقدر فضل و احسان بر کسی کند که نسبت به او می‌داند مفتری است؟! به گمان مخالفانم من از سی- سی و دو سال (پیش) به خدای تعالی دارم افترا می‌زنم و هر روز در هنگام شب کلامی می‌بافم و صبح می‌گویم که این کلام خداست؛ در پاداش این عملم، برخورد خداوند متعال با من این است که بر کسانی که به گمان خودشان مومن هستند، مرا پیروزی و فتح عطا می‌کند و در هنگام مباهله آنها را در مقابلم هلاک می‌نماید یا ذلیل و خوار می‌سازد و

مطابق پیشگویی‌های خویش یک دنیا را به سوی من جذب می‌کند و هزاران نشانه را به نمایش می‌گذارد و آنقدر در هر میدان و از هر لحاظ و به هنگام هر مصیبت یاری‌ام می‌کند که مادامی که در نگاهش احدی صادق نباشد، اینگونه از او حمایت نمی‌کند و این قبیل نشانه‌ها را برایش به نمایش نمی‌گذارد.[1] باز اگر جناب مولوی ثناءالله که امروزه در تمسخر و استهزا و اهانت از علمای دیگر پیشی گرفته است، از این طریق کثیف دست برندارد و درخواست مباهله کند، من با کمال میل آن را قبول خواهم کرد؛ امّا، این مباهله در امرتسر نخواهد بود. هنوز من آن زمان را فراموش نکرده‌ام که در مجمعی برای بیان خوبیهای اسلام بلند شده بودم که بعد از آن همه می‌دانند که اهل حدیث دست به چه کارهایی زدند و آنجا با من چه کار کردند و چطور با ایجاد سر و صدا و نشان دادن حماقت تمام خود سخنرانی‌ام را متوقف نمودند و هنگامی که من در ماشین سوار شدم، به سوی من سنگ پرتاب کردند و از حکّام نیز هیچ نترسیدند. پس این چنین جایی مناسب نیست. آری، قادیان مناسب است. در اینجا من خود عزت و جان و... را تضمین می‌کنم و هزینه رفت و برگشت از امرتسر به قادیان را نیز پرداخت

[1] این امر عجیبی است که بر سر قرن چهاردهم بجز من هر کسی که ادعای مجدد بودن کرده بود کما نواب صدیق حسن خان بهوپال و مولوی عبدالحی لکهنو و غیره همه در روزهای اوایل این قرن فوت شدند و من به فضل خداوند متعال یک چهارم این قرن را در حیات خویش دیده‌ام و نواب صدیق حسن خان در کتاب خود حجج الکرامة می‌نویسد که مجدد حقیقی آن است که یک چهارم بخش قرن را دریابد. حال ای مخالفان! حد اقل در یکی از این امور انصاف دهید که سرانجام کارتان با خداست. [مؤلف]

خواهم کرد؛ امّا، شرط این است که تا دو ساعت من اوّل دلایل حقانیت خود را برایش بگویم.

اگر وی نخواهد به قادیان بیاید، اینطور نیز مباهله امکان‌پذیر است که در این کتاب *حقیقت وحی* دلایلی که برای حقانیتم نوشته‌ام، مولوی ثناءالله قبل از مباهله، از آن امتحان دهد. من از وی ده سوال از مقامات مختلف کتاب حقیقت وحی می‌پرسم تا معلوم گردد که وی تمام کتاب را با دقت مطالعه کرده است (یا نه). سپس اگر وی به سوالاتم مطابق کتابم پاسخ داد، مباهلۀ کتبی از هر دو طرف چاپ می‌شود. وی اگر به این روش راضی باشد، یک نسخۀ کتاب حقیقت وحی را برایش ارسال می‌کنم و اینطور، نزاع هر روزه فیصله می‌یابد. وی مختار است که پس از رسیدن کتاب برای آمادگی امتحان ذکر شده مهلت یکی دو هفته‌ای از من بگیرد.

به راستی می‌گویم که وی و برادران علمای دیگرش به هنگام تکذیبم هیچ اعتنایی به شریعت خداوند متعال نمی‌کنند، بلکه از طرف خود شریعت جدیدی درست می‌کنند. آیا آنها باوجود مولوی خوانده شدن خبر ندارند که تخلف در پیشگویی‌های عذاب جایز است و در حق کسی که خداوند متعال پیشگویی عذاب کند و وی توبه و تضرع و زاری کند و گستاخی را رها کند، آن پیشگویی می‌تواند به تأخیر بیفتد، چنانکه با تضرع و زاری قومی پیشگویی یونس پیامبر به تعویق افتاد و به سبب آن، وی مورد آزمایش سخت قرار گرفت و به علت تعویق پیشگویی رنجیده خاطر گشت، لذا خداوند متعال وی را در شکم ماهی انداخت! وقتی با شک به چنین تصرفات خداوند متعال، پیامبری

که مقبول الهی بود نیز مورد عتاب قرار گرفت و نزدیک به مرگ رسید، آنگاه حال این مردم چطور خواهد بود که تنها انکار نمی‌کنند بلکه با بی‌نهایت بیباکی به کرّات می‌گویند که پیشگویی درباره آتم محقق نشد و هیچ نامی از شرط نمی‌برند؛ آیا دیانت و انصاف همین است. در پیشگویی یونس پیامبر نیز هیچ شرط وجود نداشت، امّا، باز خداوند متعال به سبب تضرع و گریه و زاری قوم، عذاب را به تأخیر انداخت. همین‌طور مولوی ثناءالله داماد احمد بیگ را بارها ذکر می‌کند که وی مطابق پیشگویی نمرد، در حالی که وی به خوبی می‌داند که آن پیشگویی دو شاخه داشت. یک شاخهٔ آن احمد بیگ بود و وی خوب می‌داند که احمد بیگ مطابق پیشگویی در وعدگاه فوت کرد. پس افسوس ثناءالله و مخالفان دیگر مرگ احمد بیگ را هیچ ذکر نمی‌کنند و شاخه دوّم را یاد می‌کنند، یعنی این که دامادش تاکنون زنده است.[۱]

این است انصاف این مردم که روی آن بخش پیشگویی سرپوش می‌گذارند که به ظهور رسیده است و بخشی از آن را که منتظر تحقق آن هستیم، به صورت اعتراض تقدیم می‌کنند، درحالی که خوب می‌دانند که پیشگویی دربارهٔ احمد بیگ و دامادش نیز بسان پیشگویی آتم شرطی بود و کلمات شرط که به چاپ رسیده است، به شرح زیر است:

---

[۱] بدانید که مولوی ثناءالله تنها به این پیشگویی‌ها اعتراض نکرده است بلکه فقط از روی افترا که داخل نجاست‌خوری است، به پیشگویی‌هایم حملات دیگری نیز کرده است، امّا چون خداوند متعال مرا همیشه به پاسخ‌های تازه و جدید مشرف می‌کند لذا هیچ اعتنایی به افتراهایش ندارم. [مؤلف]

ایتها المرأة توبی توبی فان البلاء علی عقبک. ای زن توبه کن توبه کن چراکه نزدیک است بلا بر دخترت و دخترِ دخترت نازل شود. این کلام خداست که قبلا به چاپ رسیده است. وقتی مرگ احمد بیگ اتفاق افتاد که شاخه‌ای از پیشگویی بود، در دلهای خویشاوندان و فامیل‌هایش ترس و وحشت شدیدی ایجاد کرد و آنها به فکر این افتادند که شاخه دوّم پیشگویی نیز در معرض خطر است، چراکه یک پای این پیشگویی در وعده‌گاه شکسته بود؛ بدین علت دلهایشان مملو از ترس گشت و آنها صدقه و خیرات دادند و به توبه و استغفار مشغول شدند و خداوند متعال به این علت در تحقق این پیشگویی نیز تأخیر انداخت و چنانکه هم‌اینک بیان کرده‌ام علت ترسشان این بود که این پیشگویی نه تنها فقط برای داماد احمد بیگ بود، بلکه برای مرگ خود احمد بیگ نیز بود و اولین هدف این پیشگویی مقدم بر دامادش، احمد بیگ بود؛ و وقتی احمد بیگ در موعد مقرر فوت کرد و پیشگویی دربارۀ او با کمال صراحت به حقیقت پیوست، آنگاه دلهای اعضای فامیلش پر از ترس و وحشت شد و آنان آنقدر گریه و ناله کردند که صدای ناله‌شان به کناره‌های روستا می‌رسید و مکرّراً پیشگویی را ذکر می‌کردند و تاجایی که برایشان مقدور بود به توبه و استغفار و صدقه

و خیرات مشغول شدند، آنگاه خدای کریم تحقق این پیشگویی را به تأخیر انداخت.[1]

پس این چقدر بی‌حیایی است که باوجود خبر داشتن به این که پیشگویی‌های عذاب ممکن است، به تأخیر بیفتد و معمولا همیشه به تأخیر می‌افتد[2] باز سر و صدا ایجاد می‌کنند که پیشگویی محقق نشده است. به نظر می‌رسد که این مردم به خدای تعالی ایمان ندارند. گستاخی و انکار نیز حدی دارد، امّا، گذشتن از آن حد نشانۀ عذاب خداوند متعال است. من به کرّات بسی متعجب می‌شوم که طاعون بر آستانۀ در منزل است و خداوند متعال به زلزله‌های بزرگی وعده داده است و علایم قیامت پیداست، (ولی) باز نمی‌دانم چرا این مردم هیچ

---

[1] این مردم این مطلب را نیز می‌گویند که برای تحقق این پیشگویی تلاش و کوشش کردی. از این اعتراض معلوم می‌شود که اینان یا از قرآن شریف کاملاً بی
خبرند یا در خفا جامۀ ارتداد پوشیده‌اند. ای نادانان! خداوند متعال جهت تحقق بخشیدن پیشگویی تلاش و کوشش را حرام قرار نداده است. آیا آن حدیث را به خاطر ندارید که در آن مسطور است که حضرت عمر جهت محقق نمودن پیشگویی‌ای، یکی از صحابه را النگوهای طلایی پوشانده بود و این حدیث نیز هست که اگر رؤیایی ببینید و بتوانید آن را محقق کنید، با تلاش خود آن رؤیا را محقق کنید. [مؤلف]

[2] امروز ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ در بامداد پنجشنبه این وحی نازل شد: زلزلۀ شدیدی آمد و امروز باران خواهد بارید. خوش آمدی نیک آمدی. [مؤلف]

نمی‌ترسند.[1] به همین دلیل امروز ناچاراً نوشتم که اگر مولوی ثناءالله امرتسری از گستاخی‌های خود دست نکشد، چاره‌اش همین است که درخواست مباهله دهد. این از بدبختی اوست که به چند حدیث متضاد می‌نازد و نشانه‌های تازۀ خداوند متعال را انکار می‌کند[2] و پیشگویی‌های

[1] من با سوگند خداوند متعال تعریف می‌کنم که دراین راستا نسبت به ذات خویش و دوستان خویش صاحب تجربه هستم که اینطور اتفاق می‌افتد که صبحگاه خداوند متعال دربارۀ بلایی پیشگویی کرد و در شامگاه آن بلا، به سبب کثرت دعا به تأخیر افتاد و به من بشارت داده می‌شود که ما آن بلا را به تأخیر انداختیم. پس اگر تکذیبم همین دلایل (موجود) در دست دشمنانم است، صدها نظیر آن در شرح احوال خود و شرح احوال عزیزانم هست. تعجب می‌کنم که مخالفان‌ما تمام آن قصه‌ها را فراموش می‌کنند که در تفاسیر و احادیث می‌خوانند. در تفاسیرشان نوشته شده است که پادشاهی در بنی اسرائیل گذشته است که پیامبر وقت دربارۀ او پیشگویی کرده بود که وی در ظرف پانزده روز خواهد مرد. آن پادشاه با شنیدن این پیشگویی بسیار گریه کرد و آنقدر گریه کرد که بر آن پیامبر دوباره وحی نازل شد که ما پانزده روزش را به پانزده سال عوض کردیم. این پیشگویی تاکنون در تورات مسطور است، هر کسی که مایل است، می‌تواند ببیند. [مؤلف]

[2] گفتنی است که این ادعا که از احادیث، نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان ثابت می‌شود، کاملاً دروغ است، چراکه از حدیث صحیح ثابت شده است که مسیح موعود از همین امت خواهد بود. بنابراین چه نیازی به این تکلف و تصنع است که حضرت عیسی را از آسمان نازل کرده، داخل امت قرار دهید و ایشان را از نبوتشان تعطیل کنید. آیا خداوند متعال بسان الیاس پیامبر از همین امت نمی‌تواند عیسی را بیافریند، درحالی که نظیر آن نیز هست؟! پس چه نیازی به این‌قدر تکلفات است. علاوه بر این، در همان روایات این نیز مسطور است که حضرت پیامبر در شب معراج

عذاب را برای فریب دادن مردم بارها عنوان می کند، درحالی که خود می‌داند که گاهی به تأخیر انداختن پیشگویی عذاب در سنتِ الله می‌باشد. این امر را چه کسی قبول ندارد که با صدقه و دعا و تضرع و دعا، بلا می‌تواند رد شود و تمام پیامبران بر این مطلب اتفاق نظر دارند. پس اگر پیشگویی عذاب نمی‌تواند به تعویق بیفتد، معنی ردِّ بلا چیست؟ شایان ذکر است که دربارۀ پیشگویی‌هایی که مربوط به مسیح موعود و مهدی معهود است، از قدیم سنت الله این بوده است که این قبیل پیشگویی‌ها خالی از ابتلا و آزمایش نیست و در آنها اجمال می‌باشد. به همین دلیل قبل از وقوع آنها در درک حقیقت آنها احتمال اشتباه و خطا وجود دارد و معنی آنها در آخر آشکار می‌شود؛ به همین علت است که یهود توفیق پیدا نکردند که باوجود بودن پیشگویی درباره حضرت پیامبراسلام به آن‌حضرت ایمان بیاورند. چنانچه در آن پیشگویی این تصریح بود که نام آن آخرین پیامبر، محمد است [صلی الله علیه و آله و سلم] و نام پدرش عبدالله و جای تولدش مکه و هجرتگاهش مدینه است و وی در این مدت پس از موسی متولد خواهد

حضرت عیسی را در پیامبران فوت شده و در کنار حضرت یحی دیدند، پس اکنون در وفات ایشان چه شکی می‌ماند؟ از طرف دیگر قرآن شریف (نیز) به وضوح بر وفاتشان شهادت می‌دهد. آیا آیه فلمَّا توفَّیتنی بر وفات آن حضرت به طور قطعی دلالت نمی‌کند؟ پس چرا به رفع جسمانی تأکید می‌کنید؟ آیا رفع روحانی صورت نمی‌گیرد در حالی که آیه حاکی از این است که رفع، در حقیقت رفع روحانی است چراکه ذکر آن پس از توفّی آمده است؟! و چرا این اعتراض را می کنند که با مسیح، مهدی نیز بایستی می‌آمد! آیا این حدیث فراموششان شده که *لامهدی الا عیسی*. [عیسی، مهدی نیز است مترجم] [مؤلف]

شد و از بنی اسماعیل می‌باشد [نه از بنی اسرائیل]، یهود بدبخت با انکار آن‌حضرت به جهنم واصل نمی‌شدند و اگر دربارهٔ حضرت عیسی در پیشگویی به صراحت بیان می‌شد که آن الیاس پیامبر که آمدنش پیش از ظهور حضرت عیسی از آسمان ضروری است، یحی، پسر زکریاست و از آسمان هیچ کسی نازل نمی‌شود، در این صورت یهود بدبخت با انکار حضرت عیسی چرا به دوزخ افکنده می‌شدند. پس وقتی پیشگویی دربارهٔ حضرت پیامبر ما بود، آن نیز خالی از امتحان نبود، درحالی که تصریح دربارهٔ آن بی‌نهایت مفید و برای مخلوق عام بی‌نهایت ضروری بود، و مردم در درک آن نیز اشتباه کردند و به خطا رفتند؛ در این صورت اشتباه در درک پیشگویی‌های دیگر نیز محتمل است. همین‌طور آن پیشگویی که دربارهٔ حضرت عیسی بود نیز عاری از امتحان نبود؛ پس پیشگویی دربارهٔ مسیح موعود و مهدی مسعود چطور می‌تواند خالی از امتحان باشد؟ آیا همانطور که پنداشته می‌شد و علمای یهود خیال داشتند و تاامروز نیز باور دارند الیاس پیامبر دوباره به دنیا آمد؟ پس چطور درباره آمدن دوبارهٔ حضرت عیسی امید بسته‌اید. نشانهٔ مومنان این است که وقتی می‌بینند چنین پندار دروغی یکبار ثابت شد، باید در تمام عمر خود از آن نام نبرند. امیدهای یهود دربارهٔ آمدن دوبارهٔ الیاس کجا به حقیقت پیوست که حال، امیدهای مسلمانان برآورده شود. لا یلدغ المومن من جحر واحد مرتین[1]. حق این است که حقیقت این قبیل پیشگویی‌های عظیم الشان را آن زمانه آشکار می‌کند که متعلق به تحقق آنها می‌باشد و قبل از آن متقیان و

---

[1] مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود. مترجم

پرهیزکاران به پیشگوییهای خداوند متعال ایمان می‌آورند، امّا، شرح و تفصیل آن را به خدا می‌سپارند، و کسانی که از خود، قبل از وقت در آنها دخالت می‌کنند و برآن اصرار می‌ورزند، همین اینان، دچار لغزش می‌شوند.

«۴» از جملۀ نشانه‌هایی که برای تاییدم به ظهور رسیده است، یکی دربارۀ نواب صدیق حسن خان، وزیر ایالت بهوپال است و آن این است که نواب صدیق حسن خان در بعضی از کتب خویش نوشته بود که وقتی مهدی موعود متولد می‌شود، پادشاهان ادیان دیگر را دستگیر می‌نماید و (آنها را) جلوی او می‌آورند و در ادامۀ این مطلب، این را نیز بیان کرد که چون در این کشور دولت بریتانیا حاکم است لذا به نظر می‌رسد که به هنگام ظهور مهدی، پادشاه مسیحی این کشور مطابق پیشگویی جلوی مهدی آورده خواهد شد. این کلماتی بود که وی در کتاب خود چاپ کرده بود و تاکنون درکتابش مسطور است و همین کلمات موجب بغاوت تلقی شد. این اشتباه وی بود که اینگونه نوشت، چراکه درباره مهدی خونخواه هیچ حدیث صحیحی به اثبات نمی‌رسد، بلکه محدثین اتحاد نظر دارند که تمام احادیثی که دربارۀ مهدی غازی یافت می‌شود، هیچکدام از آنها عاری از جرح و بحث نیست و همه ناخالص و از درجۀ صحت ساقط می‌باشند. دربارۀ ظهور مسیح موعود بسیاری از روایات هست و در آن روایات این کلمات نیز وارد شده است که وی جهاد نخواهد کرد و با کفار هیچ جنگی نمی‌کند و فتح و پیروزی‌اش، با نشانه‌های آسمانی صورت می‌گیرد. در صحیح بخاری درباره مسیح موعود حدیث صحیح یضع الحرب مسطور است، یعنی

هنگامی که مسیح موعود می‌آید، وی رسم جنگ و جهاد را بر می‌دارد و هیچ جنگی نخواهد کرد و تنها با نشانه‌ها و تصرفات الهی دین اسلام را در روی زمین گسترش خواهد داد.[1] اکنون در دوران من همین شرایط نیز فراهم می‌شود و همین راست است و خداوند متعال مرا که از طرف خداوند متعال مسیح موعود هستم، دستور نداده است که جهاد کنم و برای دین جنگ کنم، بلکه به من دستور داده است که نرمش و ملایمت پیشه کنم و برای اشاعهٔ دین از او کمک و نشانه‌های آسمانی و حملات سماوی بطلبم. مرا آن خدای قادر وعده داده است که برایم نشانه‌های بزرگ را نشان می‌دهد و هیچ قومی یارای آن را نخواهد داشت که در مقابل خدای من که از آسمان کمکم می‌کند، نشانه خدایان باطل خود را نشان دهند. خدای من تاکنون در تایید من صدها نشانه به نمایش گذاشته است.

پس این خیال نواب صدیق حسن خان درست نبود که در دوران مهدی مردم به اجبار مسلمان می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ[2] یعنی در دین اسلام هیچ اجبار و اکراهی وجود ندارد. آری، مسیحیان در یک زمانی مردم را به اجبار مسیحی می‌ساختند، امّا، اسلام از زمانی که ظهور کرده، مخالف جبر بوده است. اجبار کار

[1] این امر قابل باور است که وقتی با نَفَس مسیح، یعنی با توجه او، کافران خود به خود خواهند مرد، در این صورت باوجود داشتن این قبیل معجزه، دست به شمشیر بردن کاملاً بی‌منطق است. بدیهی است هنگامی که خداوند متعال خود دشمنان را هلاک خواهد کرد، چه نیازی به شمشیر است. [مؤلف]

[2] بقره: ۲۵۷

کسانی است که نزد خود نشانه‌های آسمانی ندارند، امّا، اسلام دریای نشانه‌های سماوی است. هیچ پیامبری اینقدر معجزات را نشان نداده است که حضرت پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم به نمایش گذاشتند، چراکه هنگامی که پیامبران پیشین فوت کردند، معجزاتشان نیز همراهشان مردند، امّا، معجزات حضرت پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم تاکنون نیز به ظهور می‌رسند و تا قیامت به ظهور خواهند رسید. معجزاتی که در تایید من به ظهور می‌رسند، در حقیقت همهٔ آنها، معجزاتِ حضرت پیامبرند. کجایند کشیشان یا یهود یا اقوام دیگر که بتوانند در مقابل این نشانه‌ها، نشانه‌ای به نمایش بگذارند. هرگز، هرگز، هرگز نمی‌توانند نشانه‌ای را ارائه دهند، اگرچه در تلاش و کوشش بمیرند باز حتی یک نشانه هم نمی‌توانند بنمایانند چراکه خدایشان ساختگی است و آنها پیرو خدای راستین نیستند. اسلام دریای معجزات است، او هیچگاه متوسل به اجبار نشده است و هیچ نیازی هم به اجبار ندارد.

علت جنگ‌های صدر اسلام این بود که قریش در مکه بی‌نهایت ظلم و ستم روا داشتند و بسیاری از صحابه را کشتند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از مکه بیرون کرده بودند، لذا آنها به سبب شرارت و ظلم بی‌نهایت خویش سزاوار این گشتند که عقاب جرایم خود را ببینند، لذا کسانی که شمشیر به دست گرفته بودند، با شمشیر به هلاکت رسیدند. آری، با بی‌نهایت رحمت این تخفیف به آنها داده شد که اگر آنها به اسلام بگروند، جرایمشان بخشوده خواهند شد و این اجبار نیست، بلکه به آنها اختیار داده شده بود و چه کسی می‌تواند

ثابت کند که قبل از این جرایم و شرارتهایشان علیه آنها شمشیر کشیده شده بود.[1] آن کشیشان و آریه نادان که بی‌جهت با اسلام کینه دارند، تنها از روی افترا چنین سخنانی را بر زبان می‌آورند و آخوندهای نادان از روی جهالت خود به آنها کمک می‌کنند. این سخن هرگز درست نیست که اسلام به اجبار گسترش یافته است، اسلام به زور تعلیم کاملش گسترش پیدا کرده است، و به زور نشانه‌ها گسترش یافته است. اگر مسیحیت در مقابل اسلام قرار داده شود، به روشنی دیده خواهد شد که اسلام خدایی را تقدیم می‌کند که در تمام قدرت و عظمت و تقدس خود کامل و بی‌مثل و بی‌مانند است و مسیحیت خدایی را عرضه می‌دارد که مخلوق، ضعیف و عاجز است و متحمل رنج و اذیت گوناگون یهود شد، در ظرف یک ساعت دستگیر شد، زندانی گشت و سپس مطابق عقیدهٔ مسیحیان به صلیب کشیده شد. این خدا با خدایان ساختگی مشرکان دیگر چه تفاوتی دارد و عقل نیز چطور می‌تواند قبول کند که تمام مدار رحمتِ خدا بر مصلوب شدن است، و وقتی یکبار خدا مرد، دیگر اطمینان به حیاتش ازبین رفت. چه دلیلی وجود دارد که او دوباره نمی‌میرد؟ کسی که باوجود خدا بودن می‌تواند بمیرد، پرستش او کاری بیهوده و لغو است. وی چه

---

[1] مسلمانان هرگز اول شمشیر را به دست نگرفتند، بلکه آنان سیزده سال در برابر ظلم و ستم و خونریزیها صبر پیشه کردند و سپس وقتی کفار، بی‌نهایت از حد فراتر رفتند، آنگاه به مسلمانان اجازهٔ مقابله با آنها داده شد. بنابراین، جنگشان جنگ دفاعی و جهت کیفر دادن مجرمین بود تا زمین از مفسدان خونی پاک شود. [مؤلف]

کسی را می‌تواند نجات دهد در حالی که خود را نتوانست نجات دهد. بت‌پرستان مکه نیز همین حال را داشتند. عقل چطور می‌تواند بپذیرد که با دست خود بتی ساخته و آن را بپرستیم. خدای مسیحیان هیچ قدرتی بیشتر از بتان مشرکان نمی‌تواند نشان دهد و خدای اسلام بر همهٔ اینان غالب است. ضرب المثل است: یار غالب شو تا غالب شوی. معجزات خدای ما که خدای زنده و حیِّ است به طور مشاهده به مردم نشان اطمینان داده است که خدا همان خداست که متعلق به اسلام است. تا امروز معجزاتی که خدا اسلام به ظهور می‌رساند، هیچ کسی نمی‌تواند در برابر آنها معجزه‌ای نشان دهد.

امّا چون دل نواب صدیق حسن خان با وهابیت خشک عجین شده بود لذا وی اقوام دیگر را از شمشیر مهدی ترساند و تهدید نمود و سرانجام مواخذه شد و از نواب بودن معطل گردید و متواضعانه به من نامه نوشت که برایش دعا کنم آنگاه من او را قابل رحم دانسته، دعا کردم. آنگاه خداوند متعال خطاب به من فرمود: آبروی او را از سرکوبی حفظ شد. من از طریق نامه به وی از این الهام اطلاع دادم و بسیاری از افراد دیگر را نیز که در آن روزها مخالف بودند، مطلع نمودم. مثلاً، از جملهٔ آنها حافظ محمد یوسف، بازنشته از سمتِ ناظر نهر ، ساکن امرتسر و مولوی محمد حسین بتالوی هستند. سرانجام پس از مدتی دولت درباره وی حکم داد که خطاب نواب برای صدیق حسن خان باقی می‌ماند گویی دولت درک

کرد که آنچه وی بیان کرد، باور قدیمی دینی است که در دل داشت و هیچ قصد بغاوت نداشت.[1]

«۵» نشانه پنجم یک پیشگویی است که در پشت جلد مجلهٔ ریویو آف ریلیجنز شمارهٔ ماه مه ۱۹۰۶م در بخش اول عبارت مسطور است. همان پیشگویی در روزنامه بدر جلد ۵ شماره ۱۹ مورخ ۱۰ مه ۱۹۰۶ مندرج است و همین‌طور این پیشگویی در روزنامه الحکم مورخ ۵ مه ۱۹۰۶م و نیز الحکم شمارهٔ مورخ ۱۰ مه ۱۹۰۶م با شرح آن مرقوم می‌باشد و به چاپ رسیده است. اوّل ما آن پیشگویی را که در رسالهٔ نامبرده و روزنامه‌های ذکر شده مسطور است، در اینجا نقل می‌کنیم و سپس تحقق آن را تعریف خواهیم کرد. آن پیشگویی با شرح آن زمان، بدین قرار است: ”وحی در ۵ مه ۱۹۰۶ نازل شد که باز بهار آمد و روزهای آمدن برف رسیدند. کلمهٔ ثلج عربی است و معنی آن، برفی است که از آسمان می‌بارد و موجب شدت سردی می‌گردد و باران از لوازم آن می‌باشد. این برف را به زبان عربی ثلج می‌گویند. بر مبنای این معانی، به نظر می‌رسد پیشگویی این معنی را دارد که در روزهای بهار خداوند متعال در کشور ما به طور غیرمعمولی آفات را نازل خواهد کرد و به سبب برف و لوازم آن، سردی و باران به کثرت ظهور خواهد کرد [هنگامی که در هر نقطه‌ای از زمین برف می‌بارد، موجب سرمای

---

[1] این آزمایشی که برای نواب صدیق حسن خان پیش آمد نیز نتیجهٔ یکی از پیشگوییهای من بود که در براهین احمدیه مسطور است. وی کتابم *براهین احمدیه* را پاره پاره کرد و برایم پس فرستاد. من (هم) دعا کردم که عزت و آبروی وی پاره پاره شود و همین‌طور روی داد [ر.ک به براهین احمدیه]. [مؤلف]

شدید می‌شود]، و معنی دوّم آن به زبان عربی اطمینان قلب پیدا کردن است، یعنی انسان دربارۀ امری دلایل و شواهدی را به دست بیاورد که با ان دلش اطمینان پیدا کند. به همین دلیل می‌گویند که فلان نوشته موجب ثلج قلب گشت یعنی در آن، چنان دلایل قطعی بیان شده است که از آن اطمینان کامل حاصل شده است. این کلمه گاهی برای شادی و آسایش نیز بکار برده می‌شود که پس از اطمینان قلب ایجاد می‌شود. بدیهی است که وقتی دل انسان درمورد امری تسلی و اطمینان می‌یابد، از لوازم آن است که به حتم شاد و راحت باشد. خلاصه، این پیشگویی این ابعاد را دربر دارد. با تعمق و تأمل به این پیشگویی ذهن انسان این امر را احساس می‌کند که اگر در اینجا معنی دوّم منظور خداوند متعال است یعنی از هر شک و شبهه رها کردن و اطمینان کامل بخشیدن، در آن صورت جملۀ الهامی این معنی را نیز خواهد داشت که چون در ایام گذشته افراد کج‌سرشت شبهات را ایجاد کرده بودند و از ثلج قلب یعنی اطمینان کامل محروم شده بودند، لذا در فصل بهار نشانه‌ای به ظهور خواهد رسید که توسط آن ثلج قلب اتفاق خواهد افتاد و شکوک و شبهات گذشته بکلی ازبین خواهند رفت و حجت تمام می‌شود. پس از غور و تفکر در این الهام همین امر بیشتر محتمل به نظر می‌رسد که در روزهای بهار نه تنها یک نشانه بلکه چندین نشانه به ظهور می‌رسند و هنگامی که فصل بهار خواهد آمد، به سبب این تعداد نشانه‌های متواتر، دلها تحت تاثیر قرار می‌گیرند و دهان‌های مخالفان بسته می‌شود و دلهای طالبان حق اطمینان کامل پیدا می‌کنند؛ مبنای این بیان بر این است که اگر معنی ثلج اطمینان قلبی

پیدا کردن و از شکوک و شبهات رهایی یافتن تلقی شود و اگر معنی برف و باران مستفاد شود، در آن صورت خداوند متعال آفات سماوی دیگری نازل خواهد کرد. والله اعلم بالصواب.“

این پیشگویی که با شرح آن در مجله ریویو آف ریلیجن و روزنامه‌های بدر و الحکم نه ماه پیشتر از ظهور آن نوشته شده بود و برای ظهور آن فصل بهار معین شده بود، به صراحت و بداهت به تحقق رسید. یعنی هنگامی که فصل بهار آمد و باغها مشحون از گلها و شکوفه‌ها شدند، آنگاه خداوند متعال وعدۀ خود را اینگونه محقق نمود که در کشمیر و اروپا و آمریکا بیش از حد برف بارید. شرح آن را ان شاءالله با ارجاع به چند روزنامه خواهیم نوشت، امّا، در این کشور به سبب پیشگویی و مخصوصا در این بخش کشور آنقدر سرمای شدیدی روی داد و باران فراوان بارید که فریاد مردم درآمد و علاوه بر این در برخی نقاط کشور آنقدر برف زیاد بارید که مردم حیران شدند که قرار است چه شود. امروز ۲۵ فوریه ۱۹۰۷م نامه‌ای به نام حاجی عمر دار که از اهالی کشمیر است و اکنون نزد من در قادیان است، از طرف پسرش عبدالرحمان از کشمیر آمده است که در این ایام آنقدر برف فراوان باریده که حدود دو و نیم متر همه جا را برف پوشانده است و هوا هر روز ابری است و این آن امری است که به سبب آن مردم کشمیر خیلی حیران هستند که در فصل بهار باریدن اینقدر باران خرق عادت است و بارانی که در این کشور باریده، شهادت آن با ارجاع به چند روزنامه به شرح زیر است:

اول از اخبار عام لاهور مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۰۷ به طور فشرده نقل می‌شود. در صفحۀ دوّم روزنامه نامبرده دربارۀ باران اینگونه شرح داده است: ” وضعیت لاهور این است که بیشتر از دو هفتۀ متوالی هوا ابری است و این هوا به جای اینکه مردم را خوشحال کند، ناراحت و نگران می‌کند. تا روز، آسمان باران نبارید و به نظر می‌رسید که دیگر شاید نبارد، امّا، در نیمۀ دوّم شب میان دوشنبه و سه شنبه آنقدر زیاد و تند باران بارید که مردم حتی در رختخوابشان هم از خدا امان می‌خواستند و توبه می‌کردند و متعجب بودند که مبادا رحمت باران مبدّل به زحمت شود. با باران، آذرخش نیز خوب می‌درخشید و چشمان را خیره می‌نمود و رعد و غرشِ ابرها دلها را می‌لرزاند و هیچ معلوم نبود که مشیت خداوند متعال چیست. این فصل و باران برای زمینهای کشاورزی بسیار مفید و مبارک است، امّا، آن هم حد و اندازه‌ای دارد. مثل معروف است که افراطِ هر چیزی، خوب را نیز خراب می‌کند، لذا بارانی را که مردم غیرمترقبه می‌دانند و هزاران شکر و سپاس به جای می‌آورند، مبادا از رحمت به زحمت تبدیل شود و کشتزارها را از ریشه درآورده، نیست و نابود کند و زمینهای مزروعی در نشیب تبدیل به دریا شود و تمام امیدهای مردم را ازبین ببرد. بنابراین، همه مردم به شدت متعجب و متحیرند و می‌گویند که معلوم نیست مرضی پروردگار چیست. هیچ کس جرأت سخن گفتن ندارد. انسان به چیزی می‌اندیشد و چیزی دیگری اتفاق می‌افتد. جای تعجب دارد که چند روز پیش پرندگانی کوچک از جنس گنجشک با میل و اشتیاق در آب باران آبتنی می‌کردند. در این هوای زمستانی و سرمای شدید آبتنی

کردن این پرندگان حیران‌کننده بود و سوال بود که از کجا اینقدر گرمی در این پرندگان ایجاد شد و افراد باتجربه آن را دال بر افراط باران قرار دادند و ثابت شد که این خیال واقعاً درست است؛ و ابرها هم تاکنون در آسمان هستند. اکنون همه مردم می‌خواهند که باران بند بیاید و نور خورشید دیده شود. محتمل است که از کمبود باران تنها به کشتزارهای دیمی ضرر برسد، امّا، در این فصل با باران بی‌وقفه، اندیشۀ ضرر به مزارع دیمی و غیردیمی هر دو وجود دارد. اکنون هیچ ناحیه‌ای در کشور نیست که در آنجا نیازی به باران بیشتر وجود داشته باشد.[1] در گزارش دولت گفته شده است که هفتۀ گذشته در ناحیۀ گرگانوه در بعضی نقاط به سبب تگرگ به کشتزارها ضرر وارد شده است. در باران امشب رعد و برق نیز بود و ابرها مثل قبل بسیار زیاد بودند. این‌قدر باران فراوان برای خانه‌های شهر نیز ضرررسان است. خیابانها تکه تکه شده‌اند و خیابانهای آسفالت نشده و خاکی تبدیل به باتلاق می‌شوند. در میادین همۀ جا آب به چشم می‌خورد. تمام درختان به سبب باران غسل یافته بسان عروس زیبا و سبز به نظر می‌آیند، گویی پوشاک‌های جدیدی پوشیده‌اند. در این ایام این قبیل باران بعد از سالهای دراز و متمادی به وقوع پیوسته است [در این جمله روزنامه شهادت داد که این

---

[1] از این امر ثابت می‌شود که این باران، بارانی جهانی بود و تنها این امر خرق عادت نیست که در فصل بهار آنقدر باران فراوان باریده که از باران فصل تابستان نیز پیشی گرفته است، بلکه این نیز خرق عادت است که باوجود هوای بهار در تمام کشور به طور عمومی باران باریده، در حالی که در روزهای بارانی فصل تابستان هم اینطور اتفاق نیفتاده است. [مؤلف]

باران معمولی نیست]. حقیقت این است که حتی در فصل تابستان نیز در ایام باران این چنین بارانی به ندرت دیده شده است. این فصل و این هوا از کرشمه‌های بزرگ آن خدای بزرگ است. “

لازم به ذکر است که صاحب این روزنامه هندویی است که آن را از لاهور چاپ می‌کند. خداوند متعال تنها برای شهادت بر پیشگویی من این بیان راست را از قلم و زبانش برگرفته است.

سپس در همین نسخۀ روزنامۀ عام مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۰۷ این خبر زیر در صفحه ششم آن نوشته شده است:

”اگرچه امسال به نظر می‌رسید که فصل زمستان زیاد سرد نیست و امید بازگشت سرما منقطع شده بود امّا، در اواخر ماه ژانویه [یعنی در فصل بهار] سرما بازگشت و هوا به شدت سرد شد و فصل زمستان اینگونه حالات را هیچگاه قبلاً نشان نداده بود. از اواخر ماه ژانویه تاکنون نوبت به این حد رسیده است که فریاد مردم بلند شده است، گاهی باران است، گاهی برف، گاهی تگرگ و انبوه ابرها در آسمان است و مردم برای دیدن نور خورشید بی‌قرارند. هیچ روزی نمی‌گذرد که در آن برف نبارد یا تگرگ نبارد و اگر این نباشد باران به حتم می‌آید و گاهی اوقات به سبب ابرهای متراکم روز تاریک می‌شود و بدون نور هیچ کاری نمی توان انجام داد. سرما آنقدر شدید است که شب اگر آب بیرون باشد، صبح یخ می‌زند. امروزه آب را بدون گرم کردن نمی‌توان خورد و الان در هر چهار سوی کوه شمله بجز برف چیزی دیگر دیده نمی‌شود. تمام درختان و خانه‌ها با برف سفید شده‌اند و سرما بسیار شدید است “ سپس در همین اخبار نوشته شده

است که ” باران در این کشور عام است و در مواضعی که اغلب شکایت کمبود باران بود، در آنجا نیز باران باریده است.“

و روزنامه جاسوس آگره چاپ مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۰۷ صفحه ۴ می‌نویسد: ” در ۶ فوریه ۱۹۰۷ در شامگاه در کانپور به شدت باران بارید و طوفان برق نیز آمد و چنان تگرگ بارید که قطار متوقف شد.“

و روزنامهٔ ’اخبار اهل حدیث‘ امرتسر مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۰۷ مصادف به ۸ محرم الحرام ۱۳۲۵ صفحه ۱۱ مرقوم است: ” در شب ۱۹ فوریه تگرگ شدیدی بارید. به کرشن قادیانی وحی شده است که آسمان شکسته است. هیچ معلوم نیست چه اتفاق می‌افتد.“ [این به خاطر استهزا و تمسخر بر الهام الهی است وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ[1]]. به هر حال این مخالف‌ما گواهی داده است که در این هفته در تمام پنجاب سلسلهٔ باران ادامه داشت و همه می‌دانند که ۲۲ فوریه فصل بهار است و وی این را نیز شهادت داد که الهام بالا به حقیقت پیوسته است.

و در مجله حکمت لاهور مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۰۷ مرقوم است که در دارجیلنگ هر روز باران می‌بارد و طوفان رعد نیز آمده است.

در روزنامهٔ نیراعظم مرادآباد مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۰۷ مسطور است که یک هفته پیوسته باران بارید و تگرگ نیز آمد.

---

[1] شعراء: ۲۲۸ [و به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند. مترجم]

روزنامه ”اخبار آزاد“ انباله مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۰۷ در صفحه یک می‌نویسد که در دهلی از ده روز متوالی باران می‌بارد و تگرگ نیز باریده است.

روزنامه پیسه اخبار لاهور مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۰۷ صفحه ۲۱ می‌نویسد که به سبب باران متواتر و فراوان به کشتزار نیشکر بنگال ضرر رسیده است. در روزنامهٔ پیسه اخبار امرتسر مورخ ۲۹ فوریه ۱۹۰۷م این مطلب را نیز نوشتند که در مدراس بیشتر از معمول باران باریده است.

در پبلک میگزین امرتسر ۱۹۰۷م صفحهٔ ۱۱ مسطور است که سرما در امرتسر به اوج خود رسیده است و باران نیز مدام می‌بارد.

در روزنامه سماچار لاهور مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۰۷م نوشته شده است که مردم از باران به ستوه آمده‌اند.

در روزنامهٔ روزانه پیسه اخبار مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۰۷ صفحه ۵ نوشته شده است که چهار روز متوالی است که باران رحمت می‌بارد و این باران کاملاً شبیه باران فصل تابستان به نظر می‌رسد و مردم نگران هستند و بی‌صبرانه منتظر نور خورشید می‌باشند.

در روزنامهٔ روزانه پیسه اخبار مورخ ۸ فوریه ۱۹۰۷م صفحه ۸ مرقوم است که چندین روز (بود که)باران می‌بارید. دیروز دوباره باران شدیدی بارید و سرما به شدت زیاد شده است و باد سرد می‌وزد و خیابانها تباه شده‌اند.

این بعضی ارجاعات از روزنامه‌های این کشور را درباره تحقق پیشگوییِ‌ای که مبتنی بر باران و غیره در این کشور بود، به عنوان گواه تقدیم کرده‌ایم. اگر می‌خواستیم پنجاه – شصت روزنامهٔ دیگر را نیز برای تصدیق نقل می‌کردیم، امّا، می‌دانم که این‌قدر شهادت روزنامه‌ها نیز کافی است و مردم کشور می‌دانند که در این فصل بهار این بارانها غیرعادی است و بجز خدا هیچ کسی از آنها خبر نداشت، بلکه کسانی که از طرف دولت بر پیشبینی هوا و باران و طوفان مأمورند و برای این کار خود حقوق هنگفتی نیز می‌گیرند، پیشگویی کرده بودند که باران بیش از معمول نخواهد بارید. روزنامه سول ایند ملتری گزت لاهور مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۰۶ را نگاه کنید که در آن نظرشان درباره هوای آینده نوشته شده است.

این پیشگویی تنها از لحاظ باران غیرمعمولی و سرمای غیرعادی در فصل بهار به وقوع نپیوست، بلکه از این لحاظ نیز محقق شد که در این فصل بهار در تمام نقاط کشور باران بارید و در ناحیه‌هایی که مردم همیشه چشم به راه باران می‌بودند، در آنجا نیز باران بارید. بنابراین هر کسی که عقل، حیا، انصاف و خداترسی پیشه خواهد کرد، بدون تأمل اعتراف خواهد کرد که این امر خرق عادت و غیرمعمولی بود که خداوند متعال دربارهٔ آن از پیش به من خبر داده بود. در این کشور دولت انگلیسی برای خبر دادن به اینگونه اوضاع تیمی معین نموده است و در آنها منجم نیز بودند، امّا، هیچ کسی این خبر را نداد که در فصل بهار این‌قدر باران غیرمعمولی خواهد بارید و برف می‌بارد. تنها خدا خبر داد که پیامبرما

صلی الله علیه و آله و سلم را در آخر تمامی پیامبران مبعوث نمود تا تمام اقوام را زیر پرچمش جمع کند.

این بخش تحقق پیشگویی درباره کثرت باران است اکنون تحقق آن بخش پیشگویی را بیان می‌کنیم که دربارۀ باریدن برف قدری قبلاً نوشته‌ایم تا معلوم گردد که این پیشگویی مخصوص به این کشور نیست، بلکه در کشورهای دیگر نیز به طور خارق عادت تحقق یافته است:

روزنامه وکیل امرتسر مورخ ۷ فوریه ۱۹۰۷م مصادف به ۲۳ ذی الحجه ۱۳۲۴هجری صفحه ۲ دربارۀ اوضاع هوای اروپا اینگونه می‌نویسد:

امسال در برخی کشورهای اروپایی چنان سرما شدید است که در سالهای پیشین نظیر آن به چشم نمی‌خورد. در کشور بلژیک دما بیشتر از زیر صفر نیز رفته است. در برلن سیزده درجه زیر صفر و در اتریش و مجارستان بیست درجه زیر صفر گفته شده است و به سبب این سرمای شدید چندین نفر هم مرده‌اند. در بعضی خطوط ریل اروپا اخلال ایجاد شده است چراکه لوله‌های لوکوموتیو به سبب منجمد شدن آب شکسته‌اند. بندرگاه‌های دانوب [Danube] و اوریسه [Orissa] یخ زده‌اند. در روسیه و بریتانیا دمای هوا آنقدر زیر صفر رفته است که قبلاً سالیان سال به این حد زیر صفر نرسیده بود. در قطارها بین روم و ناپل [Naples] آنقدر برف باریده که فریاد مردم

درآمد. در قسطنطنیه چندین فوت[1] برف بارید. در تنگهٔ بوسفر رفت و آمد کشتی‌های موتوری متوقف شده است و کشتی‌هایی که به بندرگاه می‌رسند، کاملاً پوشیده از برفند. در بازارهای پاریس مردم فقیر به سبب سرمای شدید می‌میرند. رودخانه‌های ایتالیا یخ زده‌اند. آیا ماهران علوم تجربی و حوادث ارضی و سماوی می‌توانند به این سوال پاسخ قانع کننده بدهند که اگر این کارخانهٔ عظیم الشأن طبیعت از همیشه و برای همیشه پایبند یک قانون مقرر است و هیچ هستی قادر مطلق و مدبِّری بر آن تصرفی ندارد، در این صورت در حالات طبیعت گاهی چرا وقایع خلاف معمول روی می‌دهند و آیا از این حوادث این نتیجه بر نمی‌آید که در دنیا اسلام تنها دینی است که با پذیرفتن آن انسان تحت هیچ شرایطی در معرض لغزش قرار نمی‌گیرد[2] وگرنه صرف نظر از بی‌دینان غالب پیروان ادیان فعلی نیز در چنین مواقع نمی‌توانند بر اعتقادات خویش دلیل قانع کننده‌ای ارائه دهند.“

در روزنامه نورافشان مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۰۷ نوشته شده است که در هنگ کنگ آنقدر به شدت باران بارید که در اطراف بندرگاه در ظرف ده دقیقه صد نفر چینی هلاک شدند و در روزنامه نور افشان

---

[1] واحد طول برابر ۳۰,۴۸ سانتیمتر [مترجم]

[2] از چنین حوادث غیرمعمولی فقط این نتیجه برنمی‌آید که اسلام دین حق است، بلکه این نتیجه نیز آشکارا ظاهر می‌شود که کسی که پس از ادعای مسیح موعود دربارهٔ چنین واقعهٔ جهانی خرق عادت قبل از وقت خبر داد، صادق و از طرف خداوند متعال است. [مؤلف]

مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۰۷ مسطور است که در این هفته در موضعی به نام آرمی نیوز آنقدر به شدت باران بارید که از آن باران فصل تابستان نیز پیشی گرفت و دو سه بار تگرگ شدیدی هم بارید.[۱]

ما قبلاً نوشتیم که این پیشگویی را نه ماه پیش از وقوع یعنی در ۵ مه ۱۹۰۶ در روزنامه‌ها چاپ کرده بودم، و پس از نه ماه این پیشگویی چنان به صراحت و بداهت به ظهور رسید که تمام روزنامه‌های پنجاب، هند، اروپا و آمریکا گواه رؤیت آن گشتند. پس هر انسان عاقلی می‌تواند بیندیشد که انسان نمی‌تواند این‌قدر علم دقیق حاصل کند و هیچ مفتری هم نمی‌تواند تا این حد افترا کند که به طور افترا قدرت خدایی را به شما نشان دهد. این چقدر نشانۀ عظیم الشأنی است که همان‌طور که خدای قادر دربارۀ دو فصل بهار گذشته خبر از دو زلزله یعنی زلزلۀ ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ داده بود، همین‌طور بار سوم دربارۀ فصل بهار این خبر را داد که در فصل بهار آینده یعنی در سال ۱۹۰۷م بارانهای شدیدی خواهند بارید و سرما به شدت زیاد می‌شود و برف می‌بارد و همین‌طور

---

[۱] ما از مدیر نورافشان می‌پرسیم که آیا یکی از پیروان انجیل هم چنین پیشگویی عظیم الشانی کرده بود که تمام کشورها بلکه تمام دنیا را دربرگرفت؟! اگر این پیشگویی از طرف خداوند متعال نبود، از طرف کدام شخص بود که در قدرت‌نماییِ خویش برابر خدا بود. بنابراین، وقتی مسیح موعود گواهی خدا را برای تایید خویش تقدیم نمود، آیا باز قبول نکردن او صفت یهود نیست که پس از دیدن معجزات مسیح باز با او دشمنی و عداوت نمودند و هرچه خواستند با او کردند! [مؤلف]

(هم) روی داد و این پیشگویی با شأن و شکوه زیادی به حقیقت پیوست. فالحمدلله علی ذالک.

پیشگویی دیگری همراه این پیشگویی بود که در مجله ریویو آف ریلیجنز و بدر و الحکم در همان ایام چاپ و منتشر شد و این است:

"ببین که من برای تو از آسمان باران می‌بارانم و از زمین هم بیرون می‌آورم. حیاط خانه رودخانه می‌شود و مخالفانت مواخذه می‌شوند. یأتیک من کل فجّ عمیق. یأتون من کلّ فج عمیق و القی به الرعب العظیم. ویل لکلّ همزۀ لمزۀ. ساکرمک اکراما عجبا. آسمان شکسته است. " این تمام پیشگویی‌ها درباره باران بود و همراه آن، خداوند متعال این مطلب را نیز خبر داد که این کثرت باران برای مخالفان ضرر رسان خواهد بود و شاید منظور از این آن است که کثرت باران، طاعون و امراض گوناگونی را به وجود می‌آورد[1] و به برخی کشتزارها نیز ضرر وارد می‌شود. معنی الهام عربی این است که پس از ظهور این نشانه‌ها مردم مجدّدا به تو رجوع خواهند کرد و از هر مسیری خواهند آمد تا اینکه در اثر کثرت رفت و آمدشان مسیرها گود برخواهند داشت و مردم هدایای فراوان و پول نقد و اجناس از راههای دور و دراز ارسال خواهند کرد و دشمنان به شدت مرعوب می‌شوند. آنگاه بر فتنه‌جویان و عیب‌جویان لعنت می‌بارد و من تو را عزت و مرتبت خاص عطا می‌کنم. آنقدر باران زیاد خواهد بارید که گویی آسمان شکسته است.

[1] شاید منظور جمله این باشد که پس از این نشانه‌ها تمام دشمن به طور کامل بی‌جواب و ساکت شوند. [مؤلف]

«۵» نشانۀ پنجم که در این ایام به حقیقت پیوسته، مستجاب شدن دعایی است که در حقیقت نمونۀ زنده شدن مردگان می‌باشد. شرح این قضیه آن است که پسری به نام عبدالکریم پسر عبدالرحمان ساکن حیدرآباد دکن شاگرد مدرسۀ ماست. از قضای الهی سگ هار او را گزید. ما برای درمان وی را به درمانگاه کسولی فرستادیم. تا چند روز در کسولی تحت درمان ماند سپس به قادیان بازگشت. پس از چند روز در وی علایم گزیده شدن سگ هار پدیدار شدند که معمولاً پدیدار می‌شوند و ترس از آب گرفت و حالت هولناک پیدا کرد. آنگاه برای آن عاجز غریب الوطن دلم سخت بی‌قرار شد و برای دعا توجه خاصی به من دست داد. همه فکر می‌کردند که وی پس از چند ساعت خواهد مرد. ناچاراً او را از خوابگاه جدا کردند، در مکانی دیگر جدا از دیگران با احتیاط بردند و برای پزشکان انگلیسی کسولی تلگرام زدند و پرسیدند که در این حالت آیا امکان درمانی هست. آنها از طریق تلگرام پاسخ دادند که اکنون دیگر برای او هیچ درمانی نمانده است، امّا، در دلم برای این پسر غریب و دور از وطن خود توجه زیادی ایجاد شد و دوستانم نیز به دعا کردن برای او بسی اصرار کردند، چراکه این پسر به سبب غریب الوطن بودن قابل رحم بود و نیز در دلم بیم ایجاد شد که چنانچه وی بمیرد، مرگ او موجب شماتت دشمنان خواهد شد. آنگاه دلم به خاطر او به درد و بیقراری شدیدی مبتلا شد و توجهِ خرق عادت به من دست داد که به اختیار انسان به دست نمی‌دهد ، بلکه تنها از طرف خداوند متعال به انسان دست می‌دهد و اگر دست بدهد، با اذن خدا اثری نشان می‌دهد که نزدیک است با آن مرده‌ای زنده

شود. خلاصه به خاطر او حالت قبول خداوند مهیا آمد و هنگامی که آن توجه به منتها رسید و درد بر دلم به طور کامل استیلا یافت، آنگاه آن بیمار که در حقیقت مرده بود، علایم و آثار این توجه روی او پدیدار شد و وی که قبلاً از آب می‌ترسید و از نور گریزان بود، اکنون یکباره صحت و سلامتی‌اش بازگشت و گفت دیگر از آب نمی‌ترسد. آنگاه به وی آب دادند و وی بدون هیچ ترسی آن را خورد ، بلکه با آب وضو هم گرفت و نماز نیز خواند و تمام شب راحت خوابید و آن حالت وحشتناکی که قبلاً داشت، ازبین رفت و تا چند روز دیگر کاملاً شفا پیدا کرد و تندرست شد. در دلم فوری این امر القا شد این حالت دیوانگی که در وی ایجاد شده بود، به این خاطر نبود که او را هلاک کند، بلکه بدین علت بود که نشانۀ تازۀ خدای تعالی به ظهور برسد. افراد باتجربه می‌گویند که هیچگاه در دنیا مشاهده نشده است که در حالتی سگ هار انسان را بگزد و علایم دیوانگی نیز ظاهر شده باشند، و کسی جان سالم بدر برده باشد. چه شاهدی بزرگتر از این می‌تواند وجود داشته باشد که پزشکان ماهری که از طرف دولت در موسسۀ کسولی برای درمان بیماران گزیده شده توسط سگ هار معین هستند، در پاسخ به تلگرام ما به صراحت نوشتند که اکنون دیگر برایش هیچ درمانی وجود ندارد.

در اینجا باید بگویم که وقتی من برای این پسر دعا کردم، خداوند متعال در دلم القا نمود که فلان دارو را باید داد. من چند بار آن دارو را به او دادم و سرانجام وی تندرست شد یا به عبارت دیگر بگویید که

مرده‌ای زنده شد. پاسخی که از پزشکان کسولی به تلگرام ما آمد، به زبان انگلیسی است که همراه با ترجمه در زیر می‌نویسیم:

From Station	To Station
Kasauli	Batala
From Person	To Person
Pasteur	Sherali
	Kadian

Sorry nothing can be done for Karim

ترجمه:

از بتاله	از کسولی
به نام شیر علی قادیان	از جانب پَستِور

متاسفانه برای عبدالکریم هیچ کاری نمی‌توان انجام داد.

از دفتر درمان سگ گزیدگان کسولی، یک مسلمان در حالت تعجب کارتی فرستاد که در آن نوشته شده است ” سخت متاسف بودم که عبدالکریم که سگ هار وی را گزیده بود، به بیماری هاری مبتلا شده باشد، امّا، با شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدم که وی با دعا شفا پیدا کرده است. هیچگاه مثال نجات پیدا کردن چنین مریضی را، هیچگاه، نشنیده بودیم. این فضل خدا و اثر دعای بزرگان است. الحمدلله. راقم عاجز عبدالله از کسولی“

«۵» نشانهٔ پنجم مباهلهٔ شخصی است؛ وی به طور شخصی دربارهٔ من داوری طلبید و بسیاری از سخنان ناکردنی و ناگفتنی را به من نسبت داد و از خداوند متعال خواستار انصاف گشت. سپس وی چند روز پس از این درخواست خود به بیماری طاعون مبتلا شده از این جهان رحلت نمود.

شرح این واقعه این است که شخصی به نام عبدالقادر در طالب پور پندوری ناحیه گورداسپور زندگی می‌کرد و به نام طبیب معروف بود. وی با من به شدت عناد و کینه داشت و همیشه به من دشنام‌های زشت می‌داد. سپس وقتی ناسزاگوییاش به منتها رسید، به طور مباهله منظومه‌ای سرود. از این منظومه، ما آن بخش را رها می‌کنیم که در آن وی سخنان فسق و فجور شدیدی به من نسبت داده است و مثل سعدالله لدهیانوی بر کردارم اتهاماتی زده و کلماتی بسیار زشت به کار برده است، و بقیه چند بیت را در اینجا نقل می‌کنیم و از اشعار بی‌نهایت زشتش این کتاب را پاک نگاه می‌داریم و مابقی تمام نوشته‌اش را در زیر نقل می‌کنیم؛ وی در آغاز دو شعرما را نیز نوشته است، و سپس منظومه‌ای پر از اشتباهات و کمی نثر نوشته است که بدین قرار است:

از تصنیف جناب میرزا غلام احمد قادیانی

دو بیت به زبان اردوست که ترجمهٔ آن این است:

به خدا قسم ابن مریم محترم مرده است و وارد بهشت گشته است.[1]

پس ذکر ابن مریم را رها کنید، غلام احمد[2] بهتر از اوست.

---

[1] چون این شخص ناآگاه است لذا در نقل ابیاتم نیز اشتباه کرده است. مصراعی را که علامت زده‌ام، اشتباه نوشته است. [مؤلف]

[2] غالب انسانهای نادان با خواندن این مصراع جوشش نفسانی خود را ابراز می‌نمایند چنانکه مباهله کننده ابراز نمود؛ امّا منظور این مصراع تنها این است که مسیح امت محمدیه از مسیح امت موسویه افضل است، چراکه پیامبرما از موسی افضل است. حقیقت این است که حکمت و مصلحت الهی بر این تعلق گرفت همچنانکه از خلفای موسوی، حضرت عیسی علیه السلام خاتم الخلفاء است، همین‌طور از خلفای حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک نفر خاتم الخلفاء در آخرالزمان متولد می‌شود [و آن این عاجز است] تا سلسلهٔ اسرائیلی و سلسلهٔ اسماعیلی به هم شباهت پیدا کنند. بنابراین، چنانچه پیامبرما صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت موسی افضل می‌باشند، در آن صورت لازم می‌آید که خاتم الخلفای امت آن‌حضرت نیز از خاتم الخلفای حضرت موسی افضل باشد. حق همین است که گفتم؛ کسی که گوش شنوا دارد، بشنود. افسوس، مخالفان ما به تکرار این مطلب را می‌گویند که در آخرالزمان گروهی از مسلمین شبیه یهود خواهند شد و چنانکه یهود بدبخت پیامبران را انکار می‌کردند و پیشگویی‌ها را تکذیب می‌نمودند، آنها نیز دست به این کار خواهند زد، امّا این مطلب از دهانشان بیرون نمی‌آید که چنانکه به سبب مشابهت بین دو پیامبر، این هر دو سلسله در آغاز خود مشابهت داشته باشند همین‌طور با متولد شدن خاتم الخلفا، در آخرالزمان نیز مشابهت پیدا خواهند کرد. یهود نیز می‌گویند که مسیح آخرالزمان از مسیح اول افضل خواهد بود، امّا این سخن را این مردم نمی‌گویند و از این امر پیداست که اینان برای عظمت و مقام بلند حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ ارزشی قائل نیستند. این امر نیز

پاسخ آن را در قرآن شریف در آیه وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ[1] نگاه کنید و جناب میرزا این آیه را خوب می‌داند، امّا، به سبب طمع نفسانی به آن عمل نمی‌کند.

ترجمۀ ابیات اردو:

بخدا ابن مریم محترم بسان فرشته در آسمان زنده است

ذکر و فخر او از قرآن به ثبوت رسیده است لذا غلام احمد دروغ می‌گوید

ای مردم! [این مطلب را] از قرآن ثابت کنید چرا دین خود را به سبب بهتانی از دست می‌دهید.

بازار دروغ برای چند روز است پس از آن حسرت دلسوز است.

هنوز هم ای میرزایی‌ها! از حق تعالی بترسید، در حیات خود توبه کنید.

از دین محمد پیروی کنید با این کار خسروی هر دو جهان به دست خواهد آمد.

وقتی قهر خدا بر تو نازل شود، سپس میرزا، نه مهدی خواهد بود و نه رسول.

درخور تأمل است کسی که به سبب این مصراع من برای مباهله کردن با من بلند شد، خداوند متعال او را در حیاتم هلاک نمود. بنابراین، بر درست بودن مصراعم، مرگش، شاهد کافی است. [مؤلف]

[1]

همهٔ این قیل و قال را فراموش خواهد کرد. همهٔ دلایلش از لحاظ شریعت بیهوده است.

فقط طومار عقلش است و این کارش فقط به هدف عیش و عشرت است.

طریقی که وی جاری کرده است، کدام پیامبر و ولی آن را بیان کرده است.

زنان نامحرم را با خود در باغ برد و گفت:

ای زنان چهره‌های خود را باز بگذارید. دستانشان را به دست گرفته خرامید.

کارهای ناروا می‌کند و باز مردم به او مهدی گفتند.

یا الهی زود انصاف کن و جوِّ دروغ را از دنیا پاک کن“ [لعنت الله علی الکاذبین].

این بعضی از ابیاتش بود و ابیات بسیار زشت را نقل نکردم چون مضمونشان بسیار زشت و مبتنی بر بیحیایی بود، امّا، چنانکه شاعر این اشعار در بارگاه الهی دعا کرده بود که او انصاف کند و جوّ دروغ را پاک کند، خداوند متعال هم همان‌طور به زودی انصاف کرد و چند روز پس از نوشتن این ابیات، وی، یعنی عبدالقادر با طاعون هلاک شد؛ دستنوشته‌اش توسط شاگردش به دست من رسید. وی تنها خود با طاعون نمرد، بلکه بعضی از دیگرعزیزانش نیز به سبب طاعون مردند؛ دامادش نیز مرد. پس اینطور مطابق شعرش جوّ دروغ پاک و صاف شد.

افسوس این مردم خودشان دروغ می‌گویند و سپس خودشان در کمال گستاخی اتهام می‌زنند و از روی شریعت محمدیه سزاوار حد قذف می‌شوند امّا، باز هیچ پروایی نمی‌کنند. این است علمای فاضل! یعنی در دلهای این مردم عصرحاضر چنان گستاخی و لاابالی هست که وقتی یکی از اینان که از خداوند متعال چنین داوری می‌طلبد، می‌میرد، دیگران هیچ اعتنایی به آن نمی‌کنند و یکی دیگر قائم مقام او می‌گردد، گستاخی و بددهانی را شروع می‌کند و در این کار از او نیز سبقت می‌گیرد. تاکنون ده‌ها نفر اینطور با من مباهله کرده و مرده‌اند. اگر من حالات تمام آنها را بنویسم، چندین جزو کتاب از ذکر آن پر خواهند شد. بسیاری از دوستانم به من نامه نوشتند که فلان شخص مباهله یک طرفه کرد و در ظرف چند روز مرد و فلان شخص با یکی از اعضای جماعتم مباهله کرد و صبح بعدی از دنیا رحلت کرد و بعضی افراد شخصاً این قبیل نشانه‌های عجیب را حضوری تعریف کردند. مثلاً، دیروز ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ بعضی مهمانان حالات مباهله را بازگو کردند، امّا، من فقط به این دلیل که این کتاب قطور شده است و وقایع نیز شفاهی هستند، نوشتن آنها را ضروری ندانستم. معلوم نیست که ارادۀ خداوند متعال چیست. هیچ کسی از اینان به این امر نمی‌اندیشد که این تاییدات الهی چرا به وقوع می‌پیوندند. آیا علایم و نشانه‌های دروغگویان، دجالها، و فاسقها همین است که در صورت مباهله با آنها، خداوند متعال مومنان و متّقیان را هلاک نماید. گفتنی است که از ابیات بالا به خط مصنف عکس گرفته‌ایم و در این کتاب چاپ کرده‌ایم تا بر مخالفان اتمام حجت شود. اگر کسی انکار کند که

این اشعار متعلق به او نیستند، می‌تواند این نوشتۀ کپی را با دستنوشته‌های دیگرش مقایسه کند و دستنوشتۀ اصلی‌اش نیز نزد ما محفوظ است، و هر کسی در صورت تمایل می‌تواند ببیند. کسی که توسط او این نوشته به من رسیده، شاگردش است و نامش شیخ محمد پسر علی محمد ساکن دیهری واله ناحیه گورداسپور است.

قدرت خداوند متعال است که غالب مباهله کنندگان از طاعون مردند و در ارتباط با اغلب مخالفان سرسخت طاعون داوری نمود. خداوند متعال در براهین احمدیه دربارۀ ظهور طاعون و زلزه در آن زمانی خبر داده بود که هیچ اثری از این عذابها در این کشور نبود. مثلاً، در *براهین احمدیه* دربارۀ مرگ این پیشگویی شده است: لا یصدق السفیه الا سیفۀ الهلاک. اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی انسان پست بجز نشانۀ مرگ، هیچ نشانه‌ای را تصدیق نمی‌کند. به آنها بگو که آن نشانه نیز نزدیک است که ظهور کند، لذا دربارۀ من عجله مکنید. پس منظور از نشانۀ مرگ، همین نشانۀ طاعون بود. همین‌طور در جاهای دیگر *براهین احمدیه* خداوند متعال می‌فرماید: الرحمان علَّم القرآن لتنذر قوما ما انذر آباءهم و لتستبین سبیل المجرمین. قل انی اُمرتُ و انا اول المومنین. یعنی خداست که تو را قرآن تعلیم داد و به معانی صحیح آن خبر داد تا تو از عذاب آینده به آنها اخطار بدهی که نیاکانشان اخطار داده نشدند، تا راه مجرمان آشکار شود یعنی معلوم گردد که چه کسی مجرم و چه کسی طالب حق است.

همین‌طور خداوند متعال یک وحی دیگر کرد که در *براهین احمدیه* مندرج است، و این می‌باشد:

در دنیا نذیری آمد امّا، دنیا او را قبول نکرد، امّا، خدا او را قبول خواهد کرد و با حملات شدیدی حقانیتش را به نمایش خواهد گذاشت.

بدیهی است که خداوند متعال کلمهٔ «نذیر» را برای همان فرستادهٔ خود بکار می‌برد که در تاییدش این مقدر است که بر منکرانش عذاب نازل شود، زیرا «نذیر» بیم دهنده را می‌گویند و همان پیامبری بیم دهنده خوانده می‌شود که در زمانش نزول عذابی مقدر است. بنابراین اینکه ۲۶ سال قبل در *براهین احمدیه* نامم نذیر نهاده شد، در آن به این امر اشاره شده بود که در دوران من عذابی نازل خواهد شد و مطابق این پیشگویی عذاب طاعون و زلزله‌ها نازل شد. برخی از نادانان می‌گویند که غالب مردم اروپا و آمریکا حتی از نام شما هم مطلع نیستند، پس آنها چرا در اثر زلزله‌ها و آتفشان‌ها مردند؟ پاسخ این است که آنها به سبب کثرت گناهان و زشتکاریهای خویش سزاوار این گشته بودند که در دنیا بر آنها عذابی نازل شود. بنابراین خداوند متعال مطابق سنت خویش آن عذاب را با بعثت پیامبری به تأخیر انداخت و هنگامی که پیامبری را برانگیخت و به آن قوم با هزاران اعلامیه و رساله تبلیغ به عمل آمد. آنگاه زمان آن فرا رسید که به آنها کیفر گناهانشان داده شود. این امر بکلی اشتباه است که مردم اروپا و آمریکا حتی از نام من هم خبر ندارند. بر هیچ انسان باانصاف پوشیده نیست که تقریباً بیست سال گذشت که حدود شانزده هزار اعلامیه به زبان

انگلیسی مبنی بر ذکر ادعا و دلایل آن در اروپا و آمریکا چاپ و تکثیر کرده بودم و پس از آن (هم) اعلامیه‌های مختلف در زمانهای مختلف تکثیر می‌کرده‌ایم. علاوه بر این از چندین سال (پیش) مجلهٔ انگلیسی رویو آف ریلیجنز به اروپا و انگلیسی فرستاده می‌شود و در روزنامه‌های اروپا بارها ذکر از ادعایم شده است. ذکر نفرینی که بر دویی[1] کرده بودم نیز در روزنامه‌های اروپا شده بود. پس باوجود این تبلیغ که بیست سال متوالی است به عمل می‌آید، چه کسی قبول خواهد کرد که آنها حتی از نام من هم خبر نداشته باشند، در حالی که بعضی از آنها به جماعت من نیز ملحق شده‌اند.

علاوه بر این، همه می‌دانند که طوفان حضرت نوح آن مردم را نیز به هلاکت رسانده بود که حتی از نام حضرت نوح نیز خبر نداشتند. بنابراین حقیقت اصلی همان است که خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا[2] یعنی خداوند متعال در دنیا مادامی پیامبری را مبعوث نکند، عذابی نازل نمی‌کند. همین سنت الله است و بدیهی است که در اروپا و آمریکا هیچ پیامبری مبعوث نشده است؛ عذابی که بر آنها نازل شده، تنها پس از ادعای من نازل شده است.

---

[1] این نام انسانی دروغگو و مدعی نبوتِ الیاس پیامبر در آمریکاست که امروزه علاوه بر ضررهای مالی به بیماری فلج مبتلا شده و قریب المرگ است. [مؤلف]

[2] بنی اسرائیل: ۱۶

عکس دست نوشتۂ عبدالقادر طالب پور پندوری واله

عبدالقادر طالب پور پنڈوری والے کی اصلی تحریر کا عکس یہ ہے۔

از تصنیف مرزا صاحب غلام احمد قادیانی

ابن مریم مر گیا حق کی قسم
داخل جنت ہوا وہ محترم
ابن مریم کے ذکر کو چھوڑ دو
اس سے بہتر ہے غلام احمد کا

اس کا جواب بموجب قرآن شریف کے
ما قتلوہ وما صلبوہ جیہوں آیت میں
غور سے دیکھو حکم فرمایا حق خوب
جانتے ہیں مگر بباعث طمع نفسانی
کے اوس پر عمل نہیں کرتے

ابن مریم زندہ ہے حق کی قسم
صورت ملکی بافلاک محترم
ذکر و فخر اونکا ہے قرآن سے ثبوت
چھوڑتے ہو کہتے ہیں غلام احمد کی

لوگو بات کرو تم دھیان سے
دین کیوں کھوتے ہو تم دجال سے
جھوٹے کا بازار تھوڑے روز ہے
بعد اوسکے خرابیت دلسوز ہے

اب بھی مرزا کو ذرا خوف سے ڈرو
زندگی میں جلد تر توبہ کرو
دین محمد کی کرو تم پیروی
تا تمہیں آوے دو جہاں میں بہتری
جب خدا کا قہر ہو تم پہ نزول
پھر نہ مرزا مہدی ہوگا نہ رسول
بھول جاوینگے یہ سب تاویل و قول
ہیں دلائل سب شریعت سے فضول
حرف اونکی عقل کا طومار ہے
عیش و عشرت کے لئے یہ کار ہے

جو طریقہ اسنے ہے جاری کیا
کس پیمبر یا ولی نے یہ کیا
عورتیں بیگانہ کو علاقہ لیا
باغ میں لیجا کے اوسنے یہ کہا
چھوڑ دو منہ کھلے اپنے تم تسا
کہ تمہیں لے جاتے کرتے چھپا
اور گرے گام میں وہ ناچتا رہا
پھر یہ لوگوں نے اسے مہدی کیا
یا الٰہی جلد تو انصاف کر
جھوٹھ کا دنیا سے مطلع صاف کر

«۶» نشانهٔ ششم، مرگ حافظ محمد دین است که پس از مباهله اتفاق افتاد. شرح قضیه این است که شخصی اهل منطقه ننکر ملحق به ایستگاه قطار کاهنه نزدیک لاهور در کتاب خود دربارهٔ من کلماتی به طور مباهله بکار برد و برای دروغگو از خداوند متعال خواستار خشم و لعنت شد. وی یک سال و سه ماه پس از این درخواستش که در

کتاب خود در جاهای عدیده کرد، مرد. وی نام کتاب خود را *فیصله قرآنی و تکذیب قادیانی* نهاده بود.[1]

او در صفحه ۷۶، ۷۸ و ۸۵ این آیات را به طور مباهله می‌نویسد: وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ[2] وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ[3] لَعْنَتَ اللَّـهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ[4] این آیاتی است که وی نوشته است. در آیهٔ اوّل بر آن شخص لعنت شده است که دروغ می‌گوید و افترا می‌کند، در آیهٔ دوّم بر آن شخصی لعنت شده است که صادق را تکذیب می‌کند و همین مباهله است، و در آیه سوم به طور عمومی بر دروغگو لعنت شده است. چنانکه نوشته‌ام، وقتی وی این کتاب را چاپ کرد، در ظرف یک سال و سه ماه مرد. اکنون هر انسان عاقلی می‌تواند بیندیشد که در اسلام مباهله حکم امر فیصله کننده را دارد. بنابراین وقتی حکیم حافظ محمد دین در این کتاب خود (مرا) مفتری لقب داد و نامم *أفّاک اثیم* نهاد و سپس در کتاب خود صفحه ۶۳ دربارهٔ من این آیه را نوشت: وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّـهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِم[5] ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا

---

[1] این کتابش در چاپخانه اسلامی استیم پریس لاهور به اهتمام حکیم چنن دین چاپ شده بود. [مؤلف]

[2] جاثیه: ۸

[3] مطففین: ۱۱

[4] آل عمران: ۶۲

[5] وی این کلمهٔ آیه قرآنی را به علت عدم علم قرآن اشتباه نوشته است. شکل درست این است: يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّـهِ تُتْلَىٰ عَلَيْه. [مؤلف]

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ[1] یعنی لعنت است بر مفتری و گنهکار که آیات خدا را گوش می‌کند و سپس از راه تکبر بر انکار اصرار می‌ورزد گویی هیچ چیزی را نشنیده است. پس تو به او بشارت عذاب دردناکی بده. این محمد دین با نوشتن این آیات، اشاره می‌کند که گویی من افّاک اثیم هستم و در حیات او به عذابی دردناک معذب می‌شوم، امّا، خداوند متعال با مرگ او داوری نمود که چه کسی افّاک اثیم است.

«۷» نشانهٔ هفتم: در بامداد ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ این الهام [به زبان اردو] نازل شد و [ترجمهٔ آن به فارسی] این است: *زلزلهٔ شدیدی آمد و امروز باران خواهد بارید، خوش آمدی نیک آمدی*. این پیشگویی را در همان صبح قبل از وقوع برای تمام جماعت تعریف کردم. هنگامی که این پیشگویی را تعریف کردم، هیچ اثری از باران نبود و در آسمان حتی به اندازهٔ یک ناخن هم ابر نبود و آفتاب به شدت می‌درخشید و هیچ کسی نمی‌دانست که امروز باران خواهد بارید و سپس پس از باران دربارهٔ وقوع زلزله خبر داده شده بود پس از نماز ظهر یکباره ابر آمد و باران بارید و در شب نیز کمی بارید. در صبح آن شب یعنی در ۳ مارس ۱۹۰۳ زلزله نیز آمد و اخبار آن به طور عمومی به من رسید. پس این پیشگویی با هر دو پهلو در ظرف سه روز محقق شد.

پس از نوشتن این عبارت در پست ۵ مارس ۱۹۰۷ دو نامه دریافت کردم. یکی از آنها از طرف برادرم میرزا نیاز بیگ، رئیس کلانپور بود. وی در آن نوشته بود که در شب میان دوم و سوم مارس زلزلهٔ شدیدی

---

[1] جاثیه: ۸، ۹

احساس کردیم و قبل از آن باران و تگرگ نیز بارید و آن الهام که آسمان شکست، محقق گردید.

از طریق پست همین روز یک نامه از طرف برادرم جناب نواب خان، شهردار گجرات به من رسید و در آن نوشته شده بود که در شب میان دوم و سوم مارس ۱۹۰۷ نه و نیم شب زلزلهٔ شدیدی آمد و آن زلزله‌ای بسیار خطرناک بود.

روزنامه سول ایند ملتری گزت لاهور مورخ ۵ مارس ۱۹۰۷ درباره این زلزله این خبر را داد: ”در شب شنبه زلزلهٔ شدیدی روی داد که تا چند ثانیه ادامه داشت. مرکز آن در شمال مشرق بود. “

روزنامهٔ اخبار عام لاهور مورخ ۶ مارس ۱۹۰۷ نوشت که در سرینگر «کشمیر» شبِ شنبه ساعت نه و نیم زلزلهٔ شدیدی آمد که تا چند ثانیه ادامه داشت و مرکز آن شمال مشرق بود.

اکنون کسی به ما بگوید که آیا هیچ انسانی قدرت این را دارد که از طرف خود این پیشگویی را (بگوید و) چاپ کند که امروز باران خواهد بارید و پس از آن زلزله خواهد آمد و در زمانی این خبر را بگوید که نور خورشید می‌درخشید و هیچ اثری از باران دیده نمی‌شد، امّا، سپس همین‌طور مطابق پیشگویی روی دهد! اگر این سوال پرسیده شود که بر این که پیشگویی محقق شد، چه شهادتی وجود دارد؟ در پاسخ اسامی گواهان محترم رؤیت آن را در زیر می‌نویسیم. برای این گواهان این پیشگویی را در بامداد ۲۸ فوریه ۱۹۰۷م در آن زمان

تعریف کردم که نور خورشید می‌درخشید و خورشید در آسمان تابان بود و هیچ اثری از ابر نبود.

گواهانی که پیشگویی زلزلۀ شدیدی در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ را قبل از وقت شنیده بودند:

محمد صادق، مدیر روزنامه بدر قادیان، همسر محمدصادق، مادر خواجه علی، محمد نصیب احمدی ویراستار روزنامه بدر، معلم شیر علی، غلام احمد، ویراستار تشحیذ الاذهان، غلام محمد معلم لوئر تعلیم السلام هایی سکول قادیان، مولوی محمد احسن، امضا. عبیدالله بسمل عفی عنه، من با گوش خودم این پیشگویی را شنیدم. غلام قادر، قاضی امیر حسین، من نیز شنیده‌ام. غلام نبی، امضا. مامون خان مربی ورزشی، حاکم علی از چک پنیار اکنون در قادیان، حافظ محمد ابراهیم مهاجر قادیان، محمد الدین، دانشجوی کارشناسی ارشد کالج علیگره و اکنون در قادیان، امضا. خاکسار فقیر الله معاون مدیر میگزین، عبدالرحیم منشی دوّم میگزین، خاکسار احمد علی، رئیس بازید چک و اکنون ساکن در قادیان، محمد الدین، محمد حسن احمدی کارمند، ما همه بر آن شاهد هستیم. سید مهدی حسین مهاجر، عبدالمحی عرب مؤلف لغات القرآن، محمد جی ایبت آبادی، سید غلام حسین کشمیری، سیدناصر شاه ناظر بر نهرها در کشمیر، محمد اسحاق، غلام محمد، دولت علی دانشجو، بدون شک در ۱۸ فوریه ما الهام آن‌حضرت را شنیدیم که زلزلۀ شدیدی آمد و امروز باران نیز خواهد بارید. خادم قطب الدین حکیم، محمد حسین کاتب روزنامۀ بدر، شیخ عبدالرحیم کارمند در دفتر بدر، سید احمد نور کابلی، سلطان محمد طالب

دانشجوی افغانی، حضرت نور کابلی، عبدالله افغان، حاجی شهاب الدین، فضل الدین حکیم، خلیفه رجب دین لاهور، امضا، حاجی فضل حسین شاهجهانپوری، شیخ محبوب الرحمان بنارسی، لطف الرحمان، شیخ احمد میسوری، محمد سلیمان مونگیری، عبدالستار خان کابلی مهاجر، شیخ محمد اسماعیل سرساوی، معلم. سید ناصر نواب، عبدالرؤف فخر الدین دانشجوی تعلیم الاسلام، منشی کرم علی کاتب ریویو آف ریلیجنز، سید تصور حسین بریلوی، اکبر شاه خان نجیب آبادی، غلام حسن نانوای خوابگاه، غلام محمد مهاجر افغانی: من الهامِ زلزله آمد، امروز باران هم خواهد بارید، خوش آمدی و نیک آمدی را شنیده‌ام. [حکیم حاجی مولوی] نور الدین: من در ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ این الهام را شنیده بودم: زلزله آمد و امروز باران هم خواهد بارید، خوش آمدی نیک آمدی. حکیم محمد زمان: من این الهام را شنیدم و همان روز آن را در نامه نوشتم و به شهر منصوری ارسال کردم. عبدالرحیم، معلم، غلام محمد دانشجوی لیسانس و کارشناسی ارشد در کالج علیگره، شیخ غلام احمد، خاکسار یار محمد بی.او.ایل. برکت علی خان، قدرت الله خان مهاجر، شیخ عبدالعزیز تازه مسلمان، احمد دین زرگر، عبدالله از شوپین کشمیر اکنون ساکن در قادیان: من این الهام را همان روز هفت صبح شنیدم و همان روز باران بارید و پس از سه روز زلزله نیز آمد. محمود احمد: من در بامداد ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ این پیشگویی را شنیدم. امیر احمد پسر مولوی سردار علی حکیم ساکن میانی: من بامداد ۲۸ فوریه ۱۹۰۷ این پیشگویی را شنیدم. محمد اشرف منشی در دفتر صدر انجمن، شیخ عبدالرحمان معالج در

شهرک دانشجویان، مولوی عظیم الله نابهاواله، عبدالغفار خان افغانی، اهل خوست و اکنون ساکن در قادیان، عبدالغنی دانشجو، دین محمد مستری، مولوی محمد فضل چنگوی احمدی، کریم بخش رئیس رائه پور، صاحبزاده منظور محمد لدهیانوی، غلام حسین پسر محمد یوسف، کاتب مرافعات، فیض احمد، محمد اسماعیل، عبدالحق، عبدالرحمان، فضل الدین، منظور علی، میرزا برکت علی بیگ، مستری عبدالرحمان، ولی الله شاه، حبیب الله شاه، فخر الدین، گوهر دین، خواجه عبدالرحمان، ملک عبدالرحمان، محمد یحی، عبدالستار، عبدالعزیز، بشیر احمد، عبدالله جت، عبدالرحمان لدهیانوی، محمد اسماعیل، علی احمد، حیان خان، اسحاق، دین محمد، ابراهیم، برکت الله، عبدالرحمان، سید الطاف حسین، عبدالرحمان داتوی، ممتاز علی، عبدالکریم، عبدالجبار، احمد دین، محمود، عبدالحق، عبیدالله، عبدالرحمان، عبدالله، کریم بخش خانسامان، نور محمد فراش، غلام محمد کاتب این کتاب.

گفتنی است که در این پیشگویی که زلزلهٔ شدیدی خواهد آمد و امروز باران نیز خواهد بارید، نکتهٔ لطیفی وجود دارد و آن این است که زلزله متعلق به زمین است و باران از آسمان می‌آید. بنابراین، در این پیشگویی زمین و آسمان هر دو جمع شده‌اند تا پیشگویی از هر دو پهلو به حقیقت بپیوندد چراکه این امر خارج از قدرت انسان است که وی از طرف خود پیشگویی کند که در آن زمین و آسمان هر دو شامل باشند، بلکه خود این امر نیز خارج از توان انسانی است که در عین

حالت درخشیدن خورشید که هیچ امکان باران در آن نباشد احدی بگوید که امروز باران خواهد بارید و سپس آن باران هم ببارد.

ای خوانندگان! اکنون ما به طور نمونه تمام آن نشانه‌ها را نوشته‌ایم[1] که قصد نوشتنشان را کرده بودیم. هزاران هزار شکر و سپاس خدای ذوالجلال را که تنها به فضل و کرم خویش در تایید من این نشانه‌ها را به نمایش گذاشت و من قدرت این را نداشتم که ذره‌ای هم از زمین یا از آسمان شهادتی تقدیم کنم، امّا، او که صاحب زمین و آسمان است و هر ذرهٔ عالم یوغ اطاعتش را بر سر دارد، در تایید من دریای نشانه‌ها را جاری ساخته است و آن تایید را نشان داده است که در وهم و گمان من هم نبود. اقرار می‌کنم که من سزاوار این نبودم که این‌قدر مورد عزت و احترام قرار بگیرم، امّا، خداوند متعال تنها از روی رحمت بی‌پایان خویش این همه معجزات را برای من ارائه داد. متاسفم که من در راهش نتوانستم آن حق اطاعت و تقوا را به جای بیاورم که مدنظرم بود و نتوانسم به دینش آن‌طور خدمت کنم که آرزویش را داشتم. من این درد را با خود خواهم برد که آنچه باید می‌کردم نتوانستم بکنم، امّا، آن خدای کریم برای من و برای تصدیق من آن کارهای عجایبِ قدرت خود را نمایاند که برای برگزیدگان خاص خویش می‌نمایاند. من

---

[1] در ۹ مارس ۱۹۰۷ از لندن از طریق تلگرام این خبر آمده است که دویی که در آمریکا ادعای پیغمبری کرده بود و درباره‌اش من پیشگویی کرده بودم که وی در ادعای خود دروغگوست و خدا او را زنده نخواهد گذاشت، پس از فلج شدن، مرده است. فالحمدلله علی ذالک. این خبر در روزنامه دولتی آنجا چاپ شده است. [مؤلف]

به خوبی می‌دانم که درخور این عزت و اکرام نبودم که خداوند متعال با من روا داشت. هنگامی که به فکر کاستیهای خود می‌افتم، اقرار می‌کنم که کرم هستم نه انسان و مرده‌ام نه زنده، امّا، چه قدرت عجیب خدای تعالی است که از فردی هیچ و ناچیز مانند من خوشش آمد. افراد پسندیدهٔ خدا به سبب اعمال خویش به مقامی نایل می‌شوند، امّا، ما هیچ بودیم. این چه شأن رحمت حق تعالی است که فردی بسان مرا پسندید. من نمی‌توانم شکر و سپاس این رحمت را به جای بیاورم. در دنیا هزاران انسان هستند که به تلقی وحی و الهام ادعا می‌کنند، امّا، تنها ادعای مکالمهٔ الهی هیچ است مادامی که با آن قول -که گمان می‌رود متعلق به خداست- فعل خدا یعنی معجزه نباشد. از وقتی که دنیا آفریده شده است، قول خدا با فعل خدا شناخته می‌شده است وگرنه چه کسی می‌تواند بداند که آن قولی که بیان شده است، مال خداست یا شیطان؟ وسوسهٔ شیطانی است یا قول خدا؟ قول خدا و فعل خدا هر دو لازم و ملزومند یعنی بر کسی که قول خدا نازل می‌شود در تاییدش فعل خدا نیز به ظهور می‌رسد، یعنی از پیشگویی‌هایش عجایب قدرت الهی آنقدر به وقوع می‌پیوندند که چهرهٔ خدا به چشم می‌خورد تا ثابت شود که الهامش مورد قول خداست.

افسوس، در عصرحاضر بسیاری از مردم پیدا شده‌اند که خیلی مشتاق ملهَم خوانده شدن هستند و بدون این که نفس خود را بسنجند و به حالت خود نگاه کنند، هر چه بر زبانشان جاری شود، آن را کلام الهی می‌شمرند، در حالی که این امر ثابت شده است که همان زبانی که بر آن امکان جاری شدن کلام خدا وجود دارد، بر همان زبان

محتمل است کلام شیطان نیز جاری شود و آن کلام ممکن است حدیث نفس باشد. بنابراین، هر کلامی که بر زبان جاری شود هرگز شایان این نیست که کلام خدا قرار داده شود مگر این که دو شهادت مبتنی بر از جانب خدا بودنِ آن کلام را به اثبات برساند: اوّل این شهادت که فردی که ادعا می‌کند که بر من کلام خدا نازل می‌شود، حالتش باید به گونه‌ای باشد که از آن پدیدار شود که وی سزاوار این است که بر او کلام خدا نازل شود، زیرا فردی به هر چیزی که نزدیک باشد، صدای آن را گوش می‌کند. بنابراین کسی که به شیطان نزدیک است، صدای شیطان را می‌شنود و کسی که به خداوند متعال نزدیک است، صدای خدای تعالی را می‌شنود. فقط در صورتی می‌توانیم کسی را ملهَم من الله بگوییم که وی جهت کسب رضایت خدا، رضایت خود را رها می‌کند و برای خشنود نمودن او نوعی مرگ تلخی را نیز پیشه می‌کند و او را بر همه چیز مقدم می‌دارد، و خداوند متعال وقتی به دلش نگاه می‌کند، آن را از تمام دنیا جدا و محو در رضای خود می‌یابد؛ و به راستی هر ذرۀ وجودش در راه خدای تعالی فدا می‌شود، و اگر مورد امتحان قرار گیرد، هیچ چیزی نمی‌تواند او را از خدای تعالی منع کند، نه دولت، نه مال، نه زن، نه فرزند و نه آبرو ، بلکه وی در حقیقت نقش هستی خویش را بکلی ازبین می‌برد و مهر و محبت خداوند متعال آنچنان بر او استیلا می‌یابد که اگر وی تکه تکه شود، یا اولادش ذبح گردد، یا به آتش افکنده شود یا هر نوع تلخی و مرارت بر وی وارد شود، باز وی خدای خویش را رها نمی‌کند و در اثر حملۀ هر مصیبتی هم از خدای خود جدا نمی‌شود و صادق و وفادار می‌ماند و تمام دنیا

و پادشاهان دنیا را بسان کرم‌های مرده می‌پندارد، و نیز اگر به وی گفته شود که به جهنم داخل می‌شوی باز دامان محبوب حقیقی خویش را رها نمی‌کند، چراکه بهشتش، محبت الهی می‌گردد و وی خود نمی‌تواند بفهمد که چرا من این‌قدر با خدا پیوند و علاقه دارم؛ دلیلش این است که هیچ نامرادی و امتحان نمی‌تواند این پیوند را سست و کم کند. پس در این حالت می‌توانیم بگوییم که وی به خدا نزدیک است، نه شیطان. این قبیل افراد اولیاء رحمان هستند و خدا آنان را دوست دارد و آنان خدا را دوست دارند. بر همین افراد کلام خدا نازل می‌شود و اینان شامل آیه إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ[1] می‌باشند. شهادت دوّم این است که برای ملهَمِ خدای تعالی ضروری است که با کلام خدا که بر او نازل می‌شود، فعل خدا نیز باشد، زیرا چنانکه وقتی آفتاب طلوع می‌کند، همراه با آن پرتوهای خورشید نیز به حتم می‌باشد، همین‌طور کلام خدا نیز هیچگاه تنها نمی‌تواند نازل شود، بلکه همراه آن فعل و تایید خدا نیز هست، یعنی معجزات انواع و اقسام و تاییدات و برکات گوناگون است وگرنه انسان ضعیف چطور می‌تواند بفهمد که این کلام خداست. بنابراین، کسی که ادعای نزول کلام خدا کرده است و همراه کلامش معجزات و تاییدات آشکار نیست، باید از خدا بترسد و از چنین ادعایی دست بردارد. علاوه بر این، این ادعایش تنها با ارائه یکی دو نشانه که محقق شده‌اند، نمی‌تواند صادق فرض شود ، بلکه حداقل دویست – سیصد نشانۀ آشکار خداوند

---

[1] حجر: ۴۳

متعال باید داشته باشد که وی را تصدیق کنند. به علاوه، این امر نیز ضروری است که کلامش مخالف قرآن شریف نباشد.

بر همه قابل تأمل و تعمق است که در زمان مسیح موعود کدام فرقۀ گمراه غالب خواهد بود و مسیح موعود چه کار خواهد کرد. در هیچ جایی از صحیح بخاری که اصح الکتب خوانده می‌شود، نوشته نشده است که مسیح موعود برای کشتن دجال ظاهر می‌شود، بلکه در آن تنها این کار مسیح موعود نوشته شده است که وی صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد، و از این به صراحت معلوم می‌شود که مسیح موعود به هنگام غلبه و سطوت و شوکت کشیشان ظهور می‌کند، یعنی وقتی که دجل و تحریفشان به منتها خواهد رسید و آنان برای نشر این کتابهای محرَّف تمام توان خود را بکار می‌بندند آنگاه مسیح موعود برانگیخته می‌شود و هدف اصلی‌اش کسر صلیب است؛ امّا، در صحیح مسلم ذکر قتل دجال است و نوشته شده است که مسیح موعود دجال را می‌کشد و برای همین هدف ظهور می‌کند، ولی همزمان این نیز نوشته شده است که دجال از کلیسا خروج می‌کند. ظاهراً در این هر دو کتاب یعنی بخاری و مسلم تناقض بزرگی وجود دارد، زیرا صحیح بخاری هدف اصلی ظهور مسیح موعود را کسر صلیب قرار می‌دهد، امّا، صحیح مسلم هدف اصلی‌اش که برای آن وی ظهور می‌کند را قتل دجّال بیان می‌کند. شاید این‌گونه پاسخ دهند که در زمان ظهور مسیح موعود، دجال بر بخشی از زمین غلبه خواهد داشت و در بخشی از زمین قوم صلیب پرست غلبه خواهند داشت چنانکه دو پادشاهی جدا از هم برقرار می‌باشند امّا، این پاسخ درست نیست، زیرا

این امر مسلّم است که دجّال بر تمام زمین بجز مکه و مدینه غلبه پیدا خواهد کرد یعنی همه جا زیر تسلط او قرار می‌گیرد، چنانکه روایات بر این مطلب شاهد هستند. در این صورت آیا نعوذبالله صلیب پرستی در مکه و مدینه غلبه پیدا می‌کند؟ زیرا به هر حال در زمان مسیح موعود غلبه اقوام صلیب پرست نیز در بخشی از زمین پذیرفته شده است و وقتی در تمام زمین بجز مکه و مدینه بر همه جا دجّال غلبه پیدا خواهد کرد، آنگاه برای غلبۀ اقوام صلیب‌پرست فقط مکه و مدینه باقی می‌ماند. این آن روایاتی هستند که حاکی از غلبۀ دجالند. از طرف دیگر روایاتی دیگر نیز هستند که دال بر این مطلبند که در هنگام مسیح موعود سلطنت مسیحی تقریباً بر تمام زمین قدرت و شوکت خواهد داشت و در حقیقت در روایت یَکسِرُ الصَّلیب نیز به همین نکته اشاره شده است و آیه مِن کُلِّ حَدَبٍ یَنسِلُونَ[1] نیز با صدای بلند همین امر را بیان می‌دارد. پس در این صورت این توجیه قابل اعتبار نمی‌باشد که در آن زمان روی بخشی از زمین مسیحیان غلبه خواهند داشت و بر بخشی از زمین دجّال استیلا پیدا خواهد کرد. امّا، اگر در پاسخ این گفته شود که اول مسیحیان غلبه پیدا خواهند کرد و سپس دجّال می‌آید و غلبۀ مسیحیان را ازبین می‌برد و سپس مسیح می‌آید و دجّال را می‌کشد، این قولی است که بر آن هیچ فرقه‌ای از مسلمانان اعتقاد

---

[1] انبیاء: ۹۷ [آنان از هر جای مرتفعی عبور می‌کنند. مترجم]

نداشته‌اند ، بلکه در صحیح بخاری همین نوشته شده است که مسیح موعود صلیب را می‌شکنند نه اینکه دجّال را می‌کشد.[1]

برای حل این نزاع و اختلاف وقتی به روایات نگاه می‌کنیم، (می‌بینیم) همان صحیح مسلم که دجّال را ذکر می‌کند، بر این امر نیز شهادت می‌دهد که دجّال موعود از کلیسا خروج می‌کند یعنی از مسیحیان پدیدار خواهد شد. پس در این صورت صحیح مسلم کشیشان را دجّال قرار می‌دهد و در تایید آن، وقایع نیز شهادت می‌دهند و ظاهر می‌کنند که آخرین فتنه‌ای که پدیدار شد و در اثر آن چند صدهزار مسلمان مرتد شدند، تنها فتنۀ مسیحیت است که جلوی چشمان ماست، و از این پیداست که این اختلاف فقط لفظی است یعنی صحیح بخاری فتنه‌ای را که فتنۀ صلیب نام نهاد و مسیح موعود را شکنندۀ آن صلیب قرار داد، صحیح مسلم همان فتنه را فتنۀ دجّال خواند و شکستن صلیب را به طور قتل دجّال بیان کرد.

وقتی ما برای تصریح بیشتر به قرآن شریف توجه می‌کنیم که برای هر اختلاف حکم قاضی را دارد، آنگاه معلوم می‌شود که در آن هیچ اسمی از دجّال برده نشده است، امّا، آری، فتنۀ مسیحیان را فتنۀ بزرگی بیان می‌کند که دشمن تمام اصول اسلام است و می‌گوید که نزدیک است که به سبب آن، آسمان شکافته شود و زمین تکه تکه شود و همین فرقه را خدای تعالی تحریف شده و دست‌خورده قرار می‌دهد و فعلی که در آن دجل هم شامل است، آن فعل را به همین

---

[1] از روایات نیز همین برمی‌آید که در زمان مسیح موعود قوم مسیحی به کثرت در دنیا گسترش یافته‌اند. [مؤلف]

فرقه نسبت داده است، و در سورۀ فاتحه به مسلمین تعلیم داد که از فتنۀ مسیحیت به خدا پناه ببرند چنانکه همه مفسرین برای ولاالضَّالِّین همین معنی را نوشته‌اند. بنابراین از حکم قرآن شریف به صراحت ثابت می‌شود که از فتنه‌ای که در احادیث (نسبت به آن) اخطار داده شده است، فتنۀ صلیبی است و چه شکی وجود دارد که وقتی با دجل اندکی هم انسان می‌تواند دجّال خوانده شود، آنگاه فرقه‌ای که تمام شریعت و تعلیم را عوض کرد، چرا نمی‌تواند به نام دجّال موسوم شود؟ آری، در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌توانستند دجّال اکبر خوانده شوند چراکه هنوز خیانت به کمال خود نرسیده بود و فقط بنای دجّال گشتن نهاده شده بود، امّا، سپس در عصرحاضر ما وقتی ماشین‌های چاپ اختراع شدند، کشیشان تحریف و تبدیل را به کمال رساندند و صدها میلیون روپیه هزینه نمودند، آن کتابهای محرّف را منتشر نمودند و برای مرتد کردن مردم از هیچ تلاشی فرونگذاشتند و نوشتۀ خداوند متعال به حقیقت پیوست و وقایع همین حقیقت را اثبات می‌کنند، و اینان سزاوار این گشته‌اند که دجّال اکبر خوانده شوند. و مادامی که در مخالفت حق و تحریف و تبدیل، کسی از اینان پیشی نگیرد، تا آنگاه هر کسی مجبور است که بپذیرد که همین فرقه دجّال اکبر است که دربارۀ ظهور آن پیشگویی شده بود. یهود هم تحریف می‌کردند امّا، آنها چنان در معرض ذلت قرار گرفتند که گویی مردند. تنها این فرقه پیشرفت کرد و تمام توان خود را در دجل و تحریف بکار بست و نه تنها این ، بلکه خواستند تمام دنیا را مثل خود بسازند و به سبب قدرت و شوکت دنیا، برای آنها تمام سامان نیز فراهم

شد. لذا آنها در دجل و تحریف آن کاری را کردند که نظیر آن از آغاز دنیا تا امروز نمی‌تواند یافت شود و تلاش کردند که مردم از خدای واحد و لاشریک روی گردانده، مسیح ابن مریم را خدای خود قرار دهند و در عصرما این کارشان به کمال خود رسیده است. آنان در کتب خداوند متعال آنقدر دخل و تصرف کردند که گویی خودشان پیامبرند و به همین دلیل برای اینان کلمهٔ دجّال بکار برده شد، یعنی کسانی‌اند که تا حد کمال در کتب خدا تحریف می‌کنند و دروغ را راست ثابت می‌کنند. در احادیث برای دجال موعود اغلب کلمهٔ خروج بکار برده شده است و برای مسیح موعود کلمهٔ نزول آمده است. این هر دو کلمه مقابل هم هستند و منظور از آن این است که مسیح موعود از طرف خداوند متعال نازل می‌شود و خدا به همراه او خواهد بود، امّا، دجّال با مکر و فریب و اسباب دنیوی خود پیشرفت خواهد کرد. آری، همین‌طور که در قرآن شریف از فتنهٔ مسیحیت ذکر شده است، از یاجوج ماجوج نیز یاد شده است و در این آیه هُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ[1] به غلبهٔ آنها اشاره شده است که در تمام زمین غلبه پیدا خواهند کرد. اکنون اگر دجال و مسیحیت و یاجوج ماجوج سه قوم جدا از هم تلقی شوند که در دوران مسیح ظهور می‌کنند، در آن صورت بر تناقض مسئله افزوده خواهد شد، امّا، از تورات به طور یقینی این امر دریافت می‌شود که فتنهٔ یاجوج ماجوج نیز درحقیقت فتنهٔ مسیحیت است زیرا تورات آن را به نام فتنهٔ یاجوج خوانده است. پس

---

[1] انبیاء: ۹۷

در حقیقت یک قوم به سبب سه حالت مختلف با سه نام خوانده شده است.

گفتن این که هیچ جای قرآن شریف، ذکر مسیح موعود وجود ندارد کاملاً اشتباه است، زیرا وقتی خداوند متعال در قرآن شریف بزرگترین فتنه را مسیحیت قرار داده است و برای آن به طور اخطار این پیشگویی را کرده است که نزدیک است که از این فتنه زمین و آسمان شکافته شوند و دربارۀ همان زمان به ظهور طاعون و زلزله‌ها و حوادث دیگر نیز پیشگویی کرده است و به طور صریح فرمود که در آخر الزمان در آسمان و زمین حوادث مختلف و ترسناکی به ظهور می‌رسند و آنها به سبب کیفر عیسی‌پرستی ظاهر می‌شوند و سپس در آیه دیگر این را نیز فرمود: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولاً.[1] بنابراین از قرآن شریف به صراحت پیشگویی درباره مسیح موعود ثابت می‌شود، چراکه هر کسی که با انصاف قرآن شریف را بخواند، بر وی روشن خواهد شد که در هنگام عذابهای سخت آخرالزمان وقتی غالب بخشهای زمین زیر و زبر شوند و طاعون ظهور کند و از هر لحاظ بازار مرگ گرم شود، آنگاه آمدن پیامبری ضروری است، چنانکه خداوند متعال فرموده است: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا یعنی ما بر هیچ قومی عذاب نمی‌فرستیم مگر این که اول پیامبری مبعوث کنیم. پس وقتی که در هنگام عذابهای کوچک، پیامبرانی مبعوث می‌شده‌اند کمااینکه از وقایع زمانۀ پیشین ثابت است، پس چطور ممکن است که در هنگام آن

---

[1] بنی اسرائیل: ۱۶ [ما تا پیغمبر نفرستیم عذاب نمی‌کنیم. مترجم]

عذاب بزرگی که عذاب آخرالزمان است و بر تمام عالم محیط خواهد شد و درباره‌اش تمامی پیامبران پیشگویی کرده بودند، از طرف خداوند متعال پیامبری فرستاده نشود؟ با انکار این مطلب، تکذیب صریح کلام الله لازم می‌شود. بنابراین همان پیامبر [که قبل از عذاب بزرگی فرستاده می‌شود] مسیح موعود است، چراکه وقتی موجب اصلی آن عذاب فتنۀ مسیحیت است و هیچ کسی نمی‌تواند آن را انکار کند، آنگاه ضروری است که مناسب حال این فتنه، پیامبری جهت فروکش کردن این فتنه فرستاده شود. پس به همان پیامبر به عبارت دیگر مسیح موعود می‌گویند و از این ثابت شد که در قرآن شریف ذکر مسیح موعود هست و اثبات همین مطلب منظور بود. هر کسی می‌تواند بفهمد که اگر از روی قرآن شریف در هنگام فتنۀ مسیحیت عذاب ضروری است، در آن صورت آمدن مسیح موعود نیز ضروری است و بدیهی است که آمدن این عذاب به هنگام اوج فتنۀ مسیحیت از قرآن شریف ثابت می‌شود. بنابراین آمدن مسیح موعود نیز از قرآن شریف ثابت شد. همین‌طور به طور عمومی از قرآن شریف ثابت می‌شود که خداوند متعال می‌فرماید که هنگامی که می‌خواهیم بر قومی عذابی نازل کنیم، در دلهایشان شهوت فسق و فجور ایجاد می‌کنیم. آنگاه آنها بیش از حد در کارهای زشت و بی‌حیای پیش می‌روند و بر آنها عذاب نازل می‌شود، و بدیهی است که این امور در اروپا نیز به کمال رسیده‌اند و این حالت طبعاً اقتضای عذاب می‌کند و عذاب مقتضی وجود پیامبر است و همان پیامبر، مسیح موعود است. پس تعجب می‌کنم از افرادی که می‌گویند در قرآن شریف هیچ ذکری از مسیح موعود نیامده است.

علاوه بر این، این آیۀ قرآن شریف که: كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ[1] نیز همین را می‌خواهد که در قرن چهاردهم برای این امت مثیل عیسی ظهور کند، چنانکه حضرت عیسی در قرن چهادرم از حضرت موسی ظهور کرده بود تا اینطور (بین) اوّل و آخر هر دو مثیل [یعنی حضرت موسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم] مشابهت ایجاد گردد. همین‌طور در قرآن شریف این پیشگویی نیز هست: وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا[2] یعنی هیچ شهر و دیاری نیست که قبل از قیامت هلاکشان نکنیم یا بر آن عذاب شدیدی نازل نکنیم، یعنی در آخرالزمان عذاب سختی نازل خواهد شد و از طرف دیگر فرمود: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا[3] در این آیه نیز به مبعوث شدن پیامبری در آخرالزمان اشاره شده است و آن همان مسیح موعود است.

و همین پیشگویی در سورۀ فاتحه نیز موجود است، چرا که در آن خداوند متعال مسیحیان را الضَّالین نام نهاده است و در این اشاره به این نکته است که اگرچه در صدها دین دنیا ضلالت و گمراهی وجود دارد امّا، گمراهی مسیحیت به منتها خواهد رسید گویی در دنیا فقط آن دین گمراه است و وقتی گمراهی قومی به اوج می‌رسد و آنان از گناهان خود دست بر نمی‌دارند، آنگاه سنت الله برایشان اینگونه جاری

---

[1] نور: ۵۶

[2] بنی اسرائیل: ۵۹

[3] بنی اسرائیل: ۱۶

است که بر آنان عذاب نازل می‌شود. پس به موجب آیه وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا نیز آمدن مسیح موعود ضروری می‌شود.

امر عجیب این است که کمااینکه در احادیث پیامبر اسلام درباره مسیح موعود پیشگویی شده است که وی در آخرالزمان ظهور می‌کند، همین‌طور دربارۀ یک مرد فارسی نیز پیشگویی شده است که وی در آخرالزمان ایمان ازبین رفته را بازمی‌گرداند چنانکه مسطور است: لوکان الایمان معلَّقا بالثریّا لناله رجل من فارس یعنی اگر ایمان به ثریا هم برسد، باز مردی فارسی آن را باز خواهد گرداند. اکنون پیداست که به مرد فارسی در این حدیث آنقدر فضیلت داده شده و آنقدر کارش بزرگ نشان داده شده که گفتن این مطلب ضروری می‌نماید که آن مرد فارسی از مسیح موعود افضل است، زیرا مسیح موعود به قول مخالفان تنها دجّال را می‌کشد امّا، این مرد فارسی ایمان را از ثریا بازمی‌گرداند، چنانکه در روایتی دیگر این نیز نوشته شده است که در آخرالزمان قرآن شریف به آسمان برده می‌شود، مردم قرآن را خواهند خواند امّا، قرآن پایین‌تر از حنجره‌شان نخواهد رفت و همان زمانه، متعلق به مرد فارسی است و همان دوران، هنگام ظهور مسیح موعود است. پس وقتی مرد فارسی این خدمت خاص را به جای می‌آورد که ایمان را از آسمان بازمی‌گرداند، آنگاه در مقابل آن، هیچ خدمت دینی مسیح موعود نمی‌تواند ثابت شود چراکه قتل دجّال فقط دفع شرّ است و مدار نجات نیست، امّا، بازگرداندن ایمان از آسمان و مردم را مومن کامل ساختن، خیر رسانی است که مدار نجات است و خیررسانی در مقابل دفع شرّ

هیچ است. علاوه بر این، بدیهی است که کسی که آنقدر خیر خواهد رساند که از ثریا ایمان باز می‌گرداند، هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند درباره او تصور کند که وی بر دفع شر قادر نخواهد بود. بنابراین، این فکر اصلا منطقی نیست که در آخرالزمان مرد فارسی خیررسانی کند امّا، دفع شر را مسیح موعود کند؛ کسی که توانایی عروج به آسمان را دارد، آیا نمی‌تواند شر زمین را دفع کند؟

خلاصه، در عصرحاضر این اشتباه مسلمین قابل افسوس است که مسیح موعود و مرد فارسی را دو آدم مختلف تلقی می‌کنند. بیست و شش سال پیش خداوند متعال در براهین احمدیه این گره را باز کرد چراکه از طرفی مرا مسیح موعود قرار داد و عیسی نام نهاد چنانکه در براهین احمدیه فرمود: يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و از طرف دیگر مرا فارسی نژاد قرار داده و بارها با همین نام خطاب نمود، چنانکه فرمود: **انّ الذین صدّوا عن سبیل الله ردّ علیهم رجل من فارس. شکر الله سعیه** یعنی مسیحیان و برادرانشان که مردم را از دین اسلام منع می‌کنند، این مرد فارسی یعنی این احقر، ردّشان را نوشته است. خدا، قدردان این خدمتش است. بدیهی است که مقابله کردن با مسیحیان، خدمت اصلی مسیح موعود است. پس اگر مرد فارسی مسیح موعود نیست، در آن صورت چرا کار منصب مسیح موعود به مرد فارسی واگذار شد. بنابراین، از این امر ثابت شد که مرد فارسی و مسیح موعود دو نامِ یک وجود هستند چنانکه در قرآن شریف به همین امر اشاره شده است. خدای تعالی می‌فرماید: وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا

یَلْحَقُوا بِهِمْ[1] یعنی از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گروهی دیگر هستند که هنوز ظهور نکردند. بدیهی است که اصحاب فقط همان کسانی خوانده می‌شوند که در عصر پیامبر باشند و در حالت ایمان از صحبت او مشرف شده باشند و از او تعلیم و تربیت بیابند. لذا از این آیه ثابت می‌شود که در قوم آتی پیامبری خواهد بود که مثیل یا سایهٔ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. بنابراین، اصحاب او اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده می‌شوند و چنانکه صحابه رضی الله عنهم به نحوی در راه خداوند متعال خدمات دینی به جای آوردند، آنها نیز به نحو خودشان خدماتی دینی را به جای خواهند آورد. به هر حال این آیه مبتنی بر پیشگویی دربارهٔ ظهور پیامبری در آخرالزمان است وگرنه هیچ دلیلی ندارد که خداوند متعال چنین افرادی را اصحاب رسول الله نام بنهد که پس از آن‌حضرت پدیدار خواهند شد و حضرت پیامبر را نمی‌بینند. در آیه بالا این مطلب نفرموده است که *وآخرین من الامة*، بلکه فرمود: *وآخرین منهم* و هر کسی می‌داند که مرجع ضمیر منهم اصحاب رضی الله عنهم هستند لذا همان گروه در منهم می‌توانند شریک شوند که در آنها پیامبری وجود داشته باشد که سایه و مثیل حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، و خداوند متعال بیست و شش سال پیش در براهین احمدیه نامم محمد و احمد نهاد و مرا مثیل حضرت پیامبر قرار داد. به همین دلیل خداوند متعال خطاب به مردم فرمود:

---

[1] جمعه: ۴

قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّـهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّـهُ و نیز فرمود: **کلّ برکة من محمد صلی الله علیه و سلم فتبارک من علّم و تعلّم**. اگر احدی بگوید که چطور معلوم شد که حدیث **لوکان الایمان معلّقا بالثریّا لناله رجل من فارس** در حق این عاجز است و چرا روا نیست که در حق یکی دیگر از افراد امت محمدیه نباشد؟ پاسخ این است که در *براهین احمدیه* وحی الهی مکرراً مرا مصداق این حدیث قرار داده است و به صراحت بیان فرموده که آن روایت در حق من است و من با سوگند خداوند متعال می‌گویم که این کلام خداوند متعال است که بر من نازل شد و هر کسی که آن را انکار کند، برای مباهله آماده شود و لعنت خدا باد بر هر کسی که حق را انکار کند و به خدای تعالی به دروغ نسبت دهد. در امت محمدیه تا امروز بجز من کسی دیگر هرگز این ادعا را نکرده است که خداوند متعال این را نامم نهاده است و از روی وحی خداوند متعال تنها من مستحق این نام هستم، و اعتراض به این که ادعای نبوت کرده است چقدر جهالت و حماقت و چقدر فاصله گرفتن از حق است. ای نادانان! مراد من از نبوت این نیست که نعوذبالله در مقابل حضرت پیامبر ادعای نبوت می‌کنم یا شریعت جدیدی آورده‌ام. تنها منظورم از نبوت کثرت مکالمه و مخاطبه الهی است که از اتباع و پیروی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شده است و شما نیز قائل به مکالمه و مخاطبه الهی هستید؛ بنابراین، این فقط نزاع لفظی است. یعنی چیزی را که شما

مکالمه و مخاطبه نام می‌نهید، من به سبب کثرت آن به موجب دستور الهی آن را به نبوت موسوم می‌کنم و لکلّ ان یصطلح.

من با سوگند خدایی که جانم به دست اوست می‌گویم که او مرا مبعوث کرده است و او مرا نبی نام نهاده است و او مرا به نام مسیح موعود خطاب کرده است و او برای تصدیق من آیات و نشانه‌های بزرگ نمایانده است که تعداد آنها تا سیصد هزار می‌رسد، و از آنها چند به طور نمونه در این کتاب نگاشته‌ام. اگر افعال معجزانه و نشانه‌های آشکارش که تعداد آن به هزاران رسیده است، بر حقانیت من شهادت نمی‌دادند، من مکالمهٔ او را بر هیچ کسی ظاهر نمی‌کردم و به طور قطع نمی‌توانستم بگویم که این کلام اوست، امّا، او در تایید اقوال خویش، افعالی را نشان داد که برای دیدار چهره‌اش نقش آینهٔ صاف و روشن را ایفا کرد.

بسم الله الرحمان الرحیم

فتح عظیم

دکتر جان الیگزندر دویی پیامبر دروغین آمریکا مطابق پیشگویی من مرد

«۱۹۶» **نشانهٔ صد و نود و ششم**[1]**:** شایان ذکر است که این مردی که نامش در عنوان نوشته شده است، دشمن سرسخت اسلام بود، علاوه بر این، ادعای دروغین پیامبری نیز کرده بود و حضرت سیّد النبیین و اصدق الصادقین و خیر المرسلین و امام الطیّبین جناب تقدس مآب محمد مصطفی را دروغگو و مفتری می‌پنداشت و از روی لئامت و خباثت خویش از آن‌حضرت با کلمات فحش و دشنام‌آمیز یاد می‌کرد. خلاصه، به سبب کینهٔ دین اسلام، در وجود او خصلتهای ناپاک فراوان بودند و همین‌طور که برای خوک مروارید هیچ ارزشی ندارد، او نیز توحید اسلام را به دیدهٔ حقارت نگاه می‌کرد و در پی استیصال آن بود و حضرت عیسی را خدا می‌دانست و برای نشر تثلیت در سراسر جهان آنقدر جوشش داشت که من باوجود این که صدها کتاب کشیشان را دیده‌ام، امّا، اینچنین جوشش در هیچکدام از آنها ندیده بودم. مثلاً، در روزنامه‌اش لیوز آف هیلنگ مورخ ۱۹ دسامبر

---

[1] در ضمیمه این کتاب سهواً شمارش نشانه‌ها را از یک شروع کرده بودیم در حالی که می‌بایستی از ۱۸۹ شروع می‌کردیم. پس در اینجا به اضافهٔ هشت نشانه گذشته که از آنها نشانهٔ پنجم سهواً دوبار نوشته شده است عدد کل نشانه‌ها به ۱۹۶ رسید. [مؤلف]

۱۹۰۳ و ۱۴ فوریه ۱۹۰۷م این جملات را نوشته است: ” از خدا دعا می‌کنم که به زودی آن روز فرا رسد که اسلام از دنیا محو شود. ای خدا این کار را کن. ای خدا اسلام را ازبین ببر.“

و سپس در روزنامۀ خود مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۰۳م خود را پیامبر صادق قرار داده می‌گوید: ” اگر من صادق نیستم پس در روی زمین هیچ کسی نیست که پیامبر صادق باشد.“ علاوه بر این، وی سخت مشرک بود و می‌گفت که به من وحی شده است که تا بیست و پنج سال دیگر یسوع مسیح از آسمان فرود می‌آید. وی حضرت عیسی را درحقیقت خدا می‌دانست. فارغ از این، امری دیگر موجب آزارم، این بود که چنانکه قبلاً نوشته‌ام وی دشمن پیامبراکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم بود و من روزنامه‌اش ’لیوز آف هیلنگ‘ را می‌خریدم و از بددهانی و فحاشی او همواره مطلع می‌شدم. هنگامی که گستاخی‌اش به منتها رسید، به زبان انگلیسی به وی نامه نوشتم و برای مباهله درخواست کردم تا خداوند متعال از بین هر دو نفر ما، آن کسی را که دروغگو و کاذب است در حیات صادق هلاک کند. این درخواست را دو بار یعنی در سال ۱۹۰۲م و سپس در سال ۱۹۰۳م به وی ارسال کرده بودم و در بعضی از روزنامه‌های معروف آمریکا که نام آنها در حاشیه نوشته شده است[۱] به چاپ رسیده بود.

۱

شمارش	نام روزنامه با تاریخ	خلاصۀ مضمون

۱	شکاگو انترپریتر، ۲۸ جون ۱۹۰۳	عنوان "آیا دویی در این مقابله به میدان می‌آید؟" عکس هر دو نفر را پهلوی هم چاپ می‌کند و می‌نویسد که جناب میرزا می‌گوید: دویی مفتری است و من دعا می‌کنم که خدا وی را در حیات من نیست و نابود کند" و سپس می‌گوید: برای داوری بین دروغگو و راستگو طریق این است که از خدا درخواست شود که از هر دو نفر هر کسی که دروغگوست را در حیات صادق بمیراند.
۲	تلگراف ۵ ژوئیه ۱۹۰۳م	جناب میرزا غلام احمد از پنجاب دویی را به مبارزه می‌طلبد که ای کسی که مدعی نبوت هستی، بیا و با من مباهله کن. مقابلهٔ هر دو نفر ما با دعا خواهد شد و ما هر دو از خدا دعا خواهیم کرد که از ما آن کس که دروغگوست، اول هلاک شود.
۳	ارگونات سان فرانسسکو یکم دسامبر ۱۹۰۲	عنوان "انگلیسی و عربی" [یعنی مسیحیت و اسلام] خلاصهٔ مضمون جناب میرزا که به دویی نوشته است، این می‌باشد که شما پیشوای جماعتی هستید و من نیز پیروان بسیاری دارم. پس داوری این مسئله که از ما چه کسی از طرف خداست، اینطور می‌تواند انجام بگیرد که هر یک از ما به درگاه خدای خود دعا کند و هر کسی که دعایش مستجاب شد، از طرف خدا

		(راستگو) تلقی شود. دعا این خواهد بود که خدا از ما دو نفر هر کسی را که دروغگوست، اول هلاک کند. مسلماً این پیشنهاد معقول و منصفانه است.
۴	لترری دائجست نیویارک ۲۰ ژوئن ۱۹۰۳م	با دادن عکس من مباهله را مفصلاً ذکر می‌کند که هر دو طرف یعنی دویی و ما دعا کنیم که دروغگو در حیات صادق و جلوی او هلاک گردد.
۵	نیویارک میل ایند ایکسپریس ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳م	زیر عنوان مباهله یا مقابلۀ دعا این مباهله را ذکر کرده است.
۶	هیرالد روچستر ۲۵ ژوئن ۱۹۰۳م	دویی برای مباهله دعوت شد و سپس مباهله را ذکر می‌کند.
۷	ریکارد بوستن ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	ذکر مباهله است.
۸	ایدوردتائز بوستن ۲۵ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است
۹	پایلات بوستن ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است
۱۰	پات فائندر واشنگتن ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است
۱۱	انتر اوشن شکاگو ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است و در چاپ روزنامه مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳م دو عکس را داده‌اند و مباهله را مفصل ذکر کردند.

۱۲	دوستر سپائی ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است
۱۳	دیموکریتک کرونیکل روچستر ۲۵ ژوئن ۱۹۰۳م	پس از ذکر مباهله، دو عکس ما را نیز دادند و زیر عکسم نوشتند: میرزا غلام احمد
۱۴	روزنامۀ شکاگو که تاریخ و نامش پاره شده است	مسیح هند که به دویی برای مقابله در دعا به چالش کشیده است.
۱۵	برلنگتن فری پریس ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است
۱۶	شکاگو انتر اوشن ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳م	مباهله ذکر شده است
۱۷	البنی پریس ۲۵ ژوئن ۱۹۰۳	از مباهله ذکر شده است
۱۸	جیکسنول تایمز ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳	از مباهله ذکر شده است
۱۹	بالتی مور امریکن ۲۵ ژوئن۱۹۰۳	از مباهله ذکر شده است
۲۰	بفلو تایمز ۲۵ ژویم ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۱	نیویورک میل ۲۵ ژوئن ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۲	بوستن ریکارد ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است

۲۳	دریزت انگلش نیوز ۲۷ ژوئن ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۴	هیلینا ریکارد یکم ژوئیه ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۵	گرون شایر گزت ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۶	نونیتن کرانیکل ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۷	هیوستن کرانیکل ۳ ژوئیه ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۸	سونا نیوز ۲۹ ژوئن ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۲۹	رچمند نیوز یکم ژوئیه ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۳۰	گلاسگوهیرلند ۲۷ اکتبر ۱۹۰۳م	از مباهله ذکر شده است
۳۱	نیویارک کمرشل ایدورتایزر ۲۶ اکتبر ۱۹۰۳م	چنانچه دویی این مباهله را اشارتاً یا صراحتاً قبول کند، با رنج و حسرت هلاک خواهد شد و اگر دعوت مباهله را قبول نکند باز بر شهر صهیونش آفتی سخت وارد خواهد شد
۳۲	دی مارننگ تلگراف نیویارک ۲۸ اکتبر ۱۹۰۳	مباهله و نفرین بر دویی ذکر شده است

این فقط (متعلق به) آن روزنامه‌هایی است که به دست ما رسیده‌اند ولی از این کثرت روزنامه‌ها به نظر می‌رسد که احتمالاً در صدها روزنامه دربارهٔ مباهله ذکر شده باشد. [مؤلف]

در این مضمون مباهله، من انسان دروغگو را نفرین کرده بودم[1] و از خداوند متعال خواسته بودم که دروغ دروغگو را با داوری خود آشکار کند. این مضمون مباهله‌ام چنانکه هم‌اینک نوشته‌ام، در بعضی روزنامه‌های نامی و سرشناس آمریکا چاپ شده بود و این روزنامه‌ها متعلق به مسیحیان آمریکا بودند که هیچ رابطه‌ای با من نداشتند. من به این دلیل نیاز به چاپ این مقاله در روزنامه‌ها احساس کردم که دکتر دویی، پیامبر دروغگو، هیچ پاسخی مستقیماً به من نداده بود و عاقبت، من مقاله را با مضمون مباهله در روزنامه‌های معروف آمریکا که به کثرت در دنیا چاپ می‌شوند، چاپ کردم. این فضل خداست که باوجود این که مدیران روزنامه‌های آمریکا مسیحی و مخالف اسلام بودند باز مقالهٔ مباهلهٔ را چنان با شور و اشتیاق چاپ کردند که در آمریکا و اروپا غوغا بپا شد و تا هند خبر این مباهله پیچید. خلاصهٔ

---

۱ ازطرف من در مقابل دویی در ۲۳ اوت ۱۹۰۳م به انگلیسی اعلامیه‌های چاپ شده بود و در آن این جمله را نوشته بودم که «من سنم نزدیک به هفتاد سال است و دویی چنانکه خود بیان می‌کند، جوانی پنجاه ساله است، امّا من هیچ اعتنایی به سن بزرگم نکردم، چراکه در این مباهله سن داوری نمی‌کند بلکه خدا داوری می‌کند که داورترین داوران است و اگر دویی از مقابله فرار کند... باز بدانید که بر شهر صهیونش بزودی آفتی وارد خواهد شد. حال، این مضمون را با این دعا به پایان می‌رسانم که ای خدای توانا و کاملکه همواره بر پیامبران ظهور می‌کرده‌ای و می‌کنی! بزودی این قضیه را فیصله بده و دروغ دویی را آشکار نما. من مطمئنم که آنچه با وحی خود به من وعده داده‌ای، به حتم ایفا خواهی کرد. ای خدای قادر! دعایم را مستجاب بفرما چون تمام قدرتها به دست توست.» [ر.ک به اعلامی‌ه ۲۳ اوت ۱۹۰۳م به زبان انگلیسی]. [مؤلف]

دعوت مباهله‌ام این بود که اسلام دین حق است و مسیحیت دین باطل و من از طرف خداوند متعال همان مسیح هستم که قرار بود در آخرالزمان بیاید و در نوشته‌های پیشین وعدۀ ظهورش داده شده بود. در آن مقاله این مطلب را نیز نوشته بودم که دکتر دویی در ادعای نبوت و عقیدۀ تثلیث دروغگوست و اگر وی با من مباهله کند، در حیات من با رنج و حسرت خواهد مرد و اگر مباهله نکند باز نمی‌تواند از عذاب خدا محفوظ بماند. دویی بدبخت در پاسخ این در یکی از روزنامه‌های ماه دسامبر ۱۹۰۳ و در ۲۶ سپتامبر ۱۹۰۳ و غیره از طرف خود چند سطر به انگلیسی چاپ کرد، ترجمۀ آن بدین قرار است:

«در هند انسانی کودن است که مسیح محمدی است و بارها برای من می‌نویسد که قبر مسیح یسوع در کشمیر است. مردم از من درباره‌اش می‌پرسند که چرا به او پاسخ نمی‌دهم. آیا شما فکر می‌کنید که من به این پشه‌ها و مگسها پاسخ خواهم داد! اگر بخواهم می‌توانم آنها را زیر پای خود له کنم و هلاک سازم.»

سپس در روزنامۀ مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۲ می‌نویسد: «وظیفۀ من این است که مردم را از مشرق و مغرب، شمال و جنوب جمع کنم و مسیحیان را در این شهر و در شهرهای دیگر آباد کنم تا اینکه روزی برسد دین محمدی از دنیا محو شود. ای خدا! به ما آن روز را نشان بده.»

خلاصه، این شخص پس از مقاله‌ام مبتنی بر مباهله که در اروپا و آمریکا و در این کشور ، بلکه در تمام دنیا منتشر شده بود، روز به روز بر گستاخی خود افزود و من نیز منتظر بودم که (چون) من دربارۀ

خود و او از خداوند متعال داوری خواسته‌ام، او به ضرور، داوری حقیقی خواهد کرد و این داوری‌اش بین دروغگو و راستگو فرق را آشکار خواهد ساخت.[1] من همیشه دربارۀ این امر از خداوند متعال طلب دعا می‌کردم و مرگ کاذب را می‌طلبیدم. سپس چندین بار خداوند متعال به من خبر داد که تو غالب خواهی شد[2] و دشمن نابود می‌شود. بعد از آن، پانزده روز قبل از مرگ دویی خداوند متعال در کلام خود از فتح و پیروزی‌ام خبر داد و من آن را در رسالۀ «آریاییهای قادیان و ما» حدود دو هفته قبل از مرگ دویی در صفحه دوّم پس از سر برگ چاپ کرده بودم و آن (پیشگویی) این است:

---

[1] صفحه سوم این اعلامیه را بخوانید. خلاصۀ آن این است که در ۲۳ اوت ۱۹۰۳م من به زبان انگلیسی در مقابل دویی اعلامیه‌ای چاپ کرده بودم و در آن پس از دریافت خبر از خداوند متعال نوشته بودم که چه دویی با من مباهله بکند یا نکند، نمی‌تواند از عذاب خدا مصون بماند. خدا بین دروغگو و راستگو به حتم داوری خواهد کرد. [مؤلف]

[2] در ۹ فوریه ۱۹۰۷ به من وحی شد که «انک انت الاعلی» یعنی غلبه از آن تو خواهد بود. سپس در همین تاریخ به من الهام شد: «العید الآخر تنال منه فتحا عظیما» یعنی نشانۀ خوشحال کنندۀ دیگر نیز به تو داده می‌شود و با آن فتح بزرگی نصیبت خواهد شد. تفهیم این الهام آن شد که در کشورهای مشرقی سعدالله لدهیانوی مطابق پیشگویی‌ام پس از مباهله در اولین هفتۀ ژانویه از بیماری طاعون ریوی مرد و این نشانۀ اوّل بود، نشانۀ دوّم خیلی بزرگتر از این خواهد بود و در آن فتح عظیمی نایل می‌شود و آن با مرگ دویی در کشورهای غربی به وقوع پیوست [ر.ک به روزنامه بدر مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۰۷]. از این نشانه آن الهام خدا محقق شد که «من دو نشانه را به نمایش خواهم گذاشت.». [مؤلف]

پیشگویی نشانهٔ تازه

خداوند متعال می‌فرماید: «من نشانهٔ تازه‌ای را به ظهور می‌رسانم. در این نشانه فتح عظیمی رخ می‌دهد و آن برای تمام دنیا نشانه‌ای خواهد بود [یعنی ظهور آن تنها محدود به هند نخواهد بود] که به دست خدا و از آسمان به ظهور می‌رسد بنابراین، باید هر چشمی منتظر ظهور آن باشد، زیرا خدا به زودی آن را به نمایش خواهد گذاشت تا این شهادت را دهد که این عاجز که سایر اقوام به او دشنام می‌دهند از طرف خدای تعالی است. پس مبارک است آن کسی که از این نشانه استفاده کند.

ناشر

میرزا غلام احمد مسیح موعود چاپ شده در ۲۰ فوریه ۱۹۰۷م»

حال، بدیهی است که چنین نشانه‌ای که موجب فتح عظیمی است و می‌تواند برای تمام آسیا و آمریکا و اروپا و هند نشانه‌ای آشکار باشد، همین نشانهٔ مرگ دویی است[۱] زیرا نشانه‌های دیگر که با پیشگویی‌های

---

[۱] دویی پس از این پیشگویی آنقدر زود مرد که هنوز فقط ۱۵ روز از چاپ آن نگذشته بود که وی درگذشت. پس برای فرد طالب حق این برهانی قطعی بر آن است که این پیشگویی مخصوص به دویی بود، زیرا اوّل در آن این نوشته شده است که آن نشانهٔ فتح عظیم برای تمام دنیاست و دوّم این مرقوم است که این نشانه به زودی به ظهور می‌رسد. تحقق پیشگویی با این عجله که پس از گفتن پیشگویی، دویی بدبخت حتی بیست روز زندگی خود را نتوانست کامل کند و به خاک سپرده شد، خرق عادت است. کشیشانی که بر مرگ آتم شور و غوغا بپا کرده بودند، باید اکنون بر مرگ دویی به حتم غور و تفکر کنند. [مؤلف]

من به ظهور رسیده‌اند، محدود به پنجاب و هند بودند و آمریکا و اروپا از ظهور آن خبر نداشتند، امّا، این نشانه از پنجاب به صورت پیشگویی ظاهر شد و در آمریکا در بارهٔ شخصی محقق شد که تک تک افراد آمریکا و اروپا او را می‌شناختند و به محض مردن وی به روزنامه‌های انگلیسی این کشور از طریق تلگرام خبر داده شد. مثلاً، روزنامهٔ پایونیر مورخ ۱۱ مارس ۱۹۰۷ که از اله آباد چاپ می‌شود و سول ایند ملتری گزت مورخ ۱۲ مارس ۱۹۰۷ که از لاهور چاپ می‌شود و اندین دیلی تلگراف مورخ ۱۲ مارس ۱۹۰۷ که از لکهنو چاپ می‌شود، این خبر را چاپ کردند، و اینطور تقریبا در سراسر جهان این خبر چاپ شده است. این شخص از لحاظ مقام و مرتبت دنیوی از امرا و شاهزادگان محترم شمرده می‌شد. آقای وب که در آمریکا به اسلام گرویده است به من دربارهٔ او نامه نوشته بود که دکتر دویی در این کشور مثل افراد بی‌نهایت محترم و شاهزاده زندگی می‌کند و باوجود این شهرت و عزتی که وی در آمریکا و اروپا داشت، این فضل خداوند متعال بود که روزنامه‌های معروف آمریکا مقالهٔ مبتنی بر مباهله‌ام در مقابل او را چاپ کردند و آن را در تمام آمریکا و اروپا منتشر کردند. بعد از این اشاعهٔ عمومی، خبری که در این پیشگویی درباره هلاکت و تباهی داده شده بود چنان به صراحت و روشنی به وقوع پیوست که بیشتر از آن نمی‌تواند در ذهن خطور کند، و بر هر بُعد زندگی‌اش آفتی وارد شد: خاین بودنش ثابت شد، وی مشروب را در تعلیم خود حرام قرار می‌داد امّا، مشروب خور بودنش آشکار شد، از شهر سیحون که خود صدها هزار پول هزینه کرده، ساخته و آباد کرده بود، با حسرت تمام بیرون

رانده شد، هفتاد میلیون پولی که در تصرفش بود، توقیف شد، همسر و پسرش دشمنش گشتند، پدرش درباره‌اش اعلامیه چاپ کرد که او فرزند نامشروع است، و اینطور فرزندنامشروع بودنش هم در بین مردم ثابت شد. همچنین این ادعایش که بیماران را با معجزه شفا می‌دهد، تمام این لاف و گزافش، دروغِ محض ثابت شد و هر ذلتی نصیبش گشت و سرانجام حملهٔ فالج نصیب وی شد و بسان آدم مرده چند نفر او را بلند می‌کردند و جابه‌جا می‌کردند. بعد هم در اثر کثرت غم و اندوه حواس خود را از دست داد و دیوانه شد، و ثابت شد این ادعایش که «هنوز عمر طولانی دارم و روز به روز دارم جوانتر می‌شوم و مردم پیر می‌شوند» فریب محض است. او عاقبت در هفتهٔ اول ماه مارس ۱۹۰۷م با حسرت تمام و درد و رنج مرد.

حال، بدیهی است از این بیشتر چه معجزه‌ای خواهد بود. چون کار اصلی‌ام شکستن صلیب است، لذا با مردن او بخش بزرگی از صلیب شکسته شد، چراکه وی در تمام دنیا حامی بزرگ صلیب بود و ادعای نبوت می‌کرد و می‌گفت که با دعای من تمام مسلمانان هلاک خواهند شد و اسلام به نابودی کشیده می‌شود و خانهٔ کعبه ویران می‌گردد؛ بنابراین، خداوند متعال به دست من او را هلاک نمود. می‌دانم که با مرگ او پیشگویی کشتن خوکها به صراحت به حقیقت پیوست، زیرا چه کسی خطرناکتر از این شخص می‌تواند باشد که ادعای نبوت کرد و بسان خوک نجاست دروغ را خورد. چنانکه وی خود نوشته است که حدود صد هزار نفر ثروتمند به جماعتش پیوسته بودند، از این رو درست است که مسیلمه کذاب و اسود عنسی در مقابل او هیچ بودند

و بسان او هیچ شهرتی پیدا نکرده بودند و آنان همانند او صاحب صدها میلیون دلار نبودند، لذا من با سوگند خدا می‌گویم که این همان خوک بود که درباره قتلش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بودند که به دست مسیح کشته می‌شود.[1] اگر من وی را برای مباهله دعوت نمی‌کردم و بر او نفرین نمی‌کردم و پیشگویی هلاکتش را منتشر نمی‌کردم، مردن او برای حقانیت اسلام هیچ دلیلی نمی‌گشت.

---

[1] الحمدلله امروز نه تنها پیشگویی من بلکه پیشگویی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز با کمال صراحت به حقیقت پیوست. [مؤلف]



عکس حضرت مسیح موعود علیه الصلاة و السلام



عکس دکتر الیگزندر دویی

امّا، چون من در صدها روزنامهٔ آمریکا پیش از وقت، این پیشگویی را به چاپ رسانده بودم[1] که وی در حیات من هلاک خواهد شد و مسیح موعود من هستم و دویی دروغگوست و مکرراً نوشتم که وی در حیاتم با ذلت و خواری هلاک خواهد شد و سپس مطابق پیشگویی، وی در حیاتم هلاک شد، چه معجزه‌ای آشکارتر از این خواهد بود که پیشگویی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را صادق ثابت می‌کند؟ اکنون تنها آن کسی این پیشگویی را رد خواهد کرد که دشمن راستی و صداقت باشد. والسلام علی من اتبع الهدی

ناشر

میرزا غلام احمد مسیح موعود از قادیان

ناحیه گورداسپور، پنجاب، ۷ آوریل ۱۹۰۷م

[1] یکی از روزنامه‌های آمریکا این لطیفهٔ خوب را نوشته است که دویی درخواست مباهله را به حتم قبول می‌کند، امّا کمی با تغییرات و آن این که وی خواهد گفت: «مباهله را به این صورت قبول نمی‌کنم که دروغگو جلوی راستگو هلاک شود، بلکه آن را اینگونه قبول می‌کنم که مسابقهٔ دشنام‌دهی و ناسزاگویی برگزار شود، سپس هر کسی که در دشنام‌دهی از دیگری سبقت گیرد، صادق خوانده شود. [مؤلف]

آسمان بارد نشان الوقت می‌گوید زمین

این دو شاهد از پی تصدیق من استاده‌اند

نشانهٔ روشن

نشانهٔ ۱۹۷: در روزنامهٔ بدر مورخ ۱۴ مارس ۱۹۰۷م مصادف با ۲۸ محرم ۱۳۲۵ الهامی چاپ شده بود که خداوند متعال در ۷ مارس ۱۹۰۷ به طور پیشگویی بر من القا نمود و تفهیمی درباره این الهام نمود که در همان چاپ مورخ ۱۴ مارس ۱۹۰۷ مندرج شد. آن الهام در روزنامهٔ نامبرده در صفحه ۳، ستون اول مسطور است و بدین قرار است: «بیست و پنج روز یا تا بیست و پنج روز» یعنی از ۷ مارس ۱۹۰۷ بیست و پنج روز دیگر که ۳۱ مارس ۱۹۰۷ است، رویدادی جدید به ظهور می‌رسد و تفهیم این الهام که خداوند متعال بر من القا نمود نیز در همین ستون مرقوم شد، و آن را در زیر نقل می‌کنم:

«در الهام به این امر این اشاره شده است که از هفتم مارس ۱۹۰۷ تا پایان بیست و پنج روز دیگر یا در بین فاصله زمانی ۷ مارس الی ۲۵ روز دیگر به حتم رویدادی تازه به ظهور می‌رسد و لازم است که تقدیر الهی آن رویداد را ظاهر نکند تا این که پس از هفتم مارس بیست و پنج روز بگذرد یا این که در فاصله زمانی بین هفتم مارس الی سی و یکم مارس این رویداد به وقوع بپیوندد. اگر معنی، از روی اتمام بیست و پنج روز مستفاد شود، در این صورت لازم است که این رویداد در

یکم آوریل روی دهد[1] چراکه از لحاظ الهام الهی هفتم مارس شامل شمارش بیست و پنج روز است. این‌طور تا سی و یکم مارس بیست و پنج روز به پایان می‌رسند. امّا، این سوال که آن واقعه چیست که درباره آن پیشگویی شده است؟ فعلاً هیچ پاسخی به آن نمی‌توانیم بدهیم بجز این که بگوییم واقعۀ هولناک و تعجب‌انگیزی است که پس از ظهور آن، تحقق پیشگویی به اثبات خواهد رسید.» [ر.ک به روزنامه بدر مورخ ۱۴ مارس ۱۹۰۷م ستون اول و دوّم].

پس از آن، پیشگویی به این صورت به ظهور رسید که درست در ۳۱ مارس ۱۹۰۷ که بر آن از هفتم مارس، بیست و پنج روز به پایان رسید، شعلۀ آتش بزرگی که دلها را لرزاند، در آسمان ظاهر شد و با درخشش هولناکی حدود هفت صد مایل فاصله را که تاکنون معلوم شده است یا بیشتر از این، روی زمین فرود آمد و آنچنان ترسناک بود که هزاران مخلوق خدا از منظرۀ آن حیران شدند و برخی بیهوش گشته روی زمین افتادند و با پاشاندن آب روی چهره‌شان به هوش آمدند. غالب مردم می‌گویند که آن گلولۀ بزرگ آتش بود که بی‌نهایت مهیب و ترسناک بود و در صورت خرق عادت نمودار گشت و چنین به نظر می‌رسید که به زمین افتاده و سپس به شکل دود به آسمان بلند شده است. بعضی این مطلب را نیز می‌گویند که در بخشی از آن

---

[1] این شرحی که زیر آن خط کشیده شده است، تنها از روی اجتهاد من بود. تفهیم الهی تنها همین قدر بود که تا پایان بیست و پنج روز پس از ۷ مارس ۱۹۰۷م یا از هفتم مارس الی بیست و پنج روز دیگر که ۳۱ مارس است، واقعه‌ای در دنیا روی خواهد داد. [مؤلف]

گلوله بسان دم دود بود و غالب مردم می‌گویند که آن آتش ترسناکی بود که از طرف شمال آمد و به جنوب رفت و بعضی می‌گویند که از جنوب آمد و به شمال رفت و حدود پنج و نیم بعد از ظهور این اتفاق افتاد. بعضی می‌گویند که در آسمان از طرف مغرب شعلۀ بزرگی ظاهر شد و سپس به سمت مشرق تا دور، به شکل بی‌نهایت واضح و ترسناک رفت و گاهی آنقدر نزدیک به زمین می‌آمد که هر بیننده‌ای احساس می‌کرد اکنون روی زمین می‌افتد. بسیاری از بزرگسالان شهادت دادند چنین واقعه‌ای مهیب و هولناک در تمام عمرشان ندیده بودند. دربارۀ رؤیت این واقعه نامه‌های فراوان از شهرهای مختلف به من رسیدند و خلاصۀ آنها را در اینجا به طور شهادت‌نامه نوشته‌ام. از جملۀ این شهرها کشمیر، راولپندی، پندی گهیپ، جهلم، گجرات، گوجرانواله، سیالکوت، وزیرآباد، امرتسر، لاهور، فیروزپور، جالندهر، بسی سرهند، پتیاله، کانگره، بهیره، خوشاب و غیره هستند. یکی از دوستان به نام خدابخش از راولپندی می‌نویسد که این نشانۀ آتش در هند نیز مشاهده شد. بنابراین، گفتن این مطلب کاملاً درست است که این آتش از طرف خداوند متعال به طور اخطار از آسمان باریده است و چنانکه من چاپ کرده بودم که «ای غافلان! آسمان نزدیک است آتش ببارد» خداوند متعال این پیشگویی را محقق نموده است. اگرچه از این نشانه هیچ ضرر و خسارتی وارد نشد و فقط بعضی مردم بیهوش شدند، امّا، این باران آتش، درباره آینده خبر از عذابی بزرگ می‌دهد. ای شنوندگان! بشنوید که بعداً پشیمان می‌شوید. این نشانه، یکی از آن نشانه‌هایی است که خداوند متعال دربارۀ آنها خبر داده بود که من شصت یا هفتاد

نشانه خواهم نمایاند و آخرین نشانه این خواهد بود که زمین را زیر و رو خواهم کرد و در یک لحظه صدها هزار انسان خواهند مرد، چراکه مردم فرستادهٔ خدا را قبول نکردند. زلزله‌های ترسناکی به وقوع می‌پیوندند، با روشهای هولناک مرگها صورت می‌گیرند و با طرق جدیدی آنقدر عذابها نازل می‌شوند که انسان خواهد گفت که قرار است چه اتفاق بیفتد. همهٔ این اتفاقات بدین دلیل روی می‌دهند که زمین مرد، و انسانها نشانه‌های خدای تعالی را دیدند و آنها را تکذیب نمودند. آنها از آن کرمها نیز بدتر شدند که در نجاست می‌باشند. در آنها ایمان به هستی خداوند متعال باقی نماند، لذا خداوند متعال می‌فرماید که من تجلّی هولناکی نشان می‌دهم و نشانهٔ ترسناکی ظاهر می‌کنم و صدها هزار انسان را از زمین محو می‌نمایم. چه کسی است که به ما ایمان آورد و چه کسی است که این سخنان ما را قبول کرد!

بیست و شش سال پیش خداوند متعال در براهین احمدیه فرموده است: « من درخشش خود را می‌نمایانم و با قدرت‌نمایی خویش تو را مقام و مرتبت عطا می‌کنم. در دنیا بیم دهنده‌ای آمد، امّا، دنیا او را قبول نکرد ولی خدا وی را مورد قبول قرار می‌دهد و با حملات شدیدی حقانیتش را به نمایش می‌گذارد.». پس این گلوله‌های آتشی نیز از این حملات مزبور بود که بارانش در این کشور روی داد. این نشانه‌ها از همان قبیل نشانه‌هایی است که موسی پیامبر به فرعون نشان داده بود؛ بلکه آن نشانه‌هایی که قرار است در آتی به ظهور برسند، از نشانه‌های موسی پیامبر بزرگترند و به همین خاطر خداوند متعال نامم موسی نهاد و فرمود: «یک موسی آن است که من او را ظاهر می‌کنم

و در بین مردم او را مقام و مرتبت بلندی عطا می‌کنم، امّا، کسی که مرتکب گناهم شده است، وی را [به جهنم] می‌کِشم و دوزخ را نشانش می‌دهم، یعنی مردم از ظهور عیسی ابن مریم هیچ درسی نگرفتند. حال، این بندهٔ خود[1] را در صفات موسی ظاهر می‌کنم و به فرعون و هامان آن روز را نشان می‌دهم که آنها از آن می‌ترسیدند.». پس ای عزیزان! تا مدتی من بسان مسیح ابن مریم مورد رنج و آزار قرار گرفتم و هر آنچه قوم خواست، با من کرد. اکنون خداوند متعال مرا موسی

---

[1] این الهام که در ۱۵ مارس ۱۹۰۷م نازل شد، در روزنامهٔ بدر مورخ ۲۲ مارس، و بعداً نیز چاپ شده است. عبارت الهام این است: «یک موسی است، من او را ظاهر می‌کنم و جلوی مردم او را عزت و مرتبت عطا می‌کنم. **بلجت آیاتی. تلک آیات ظهرت بعضها خلف بعض اجرٌ الاثیم و اریه الجحیم. انی آثرتک و اخترتک**». ترجمه: نشانه‌هایم روشن و واضح خواهند بود. بعضی نشانه‌ها، پس از بعضی به ظهور می‌رسند تا عزت و احترام این موسی نشان داده شود، امّا کسی را که مرتکب گناه شده است، [به جهنم] می‌کِشم و جهنم را به او نشان خواهم داد. من تو را برگزیدم و اختیار نمودم. از روش‌های متواضعانه‌ات خوشم آمد. دشمنم هلاک شد. انّ الله مع الصادقین، خدا به همراه صادقان و راستگویان است. این پیشگویی به صراحت دربارهٔ بابو الهی بخش حسابدار است که در ۷ مارس ۱۹۰۷* از بیماری طاعون مرد. چون وی ادعای موسی بودن کرده بود، لذا خداوند متعال می‌فرماید که در عصرحاضر موسی یکی است که من او را موسی قرار داده‌ام و آن کسی که خود به خود موسی گشته است هلاک خواهد شد تا بین صادق و کاذب فرق ظاهر شود. مطابق این پیشگویی بابو نامبرده به طاعون که یکی از نمونه‌های دوزخ است، گرفتار شد و در تاریخ ۷ مارس ۱۹۰۷م * این دار فانی را وداع گفت. فاعتبروا یا اولی الابصار. [مؤلف]

* تاریخ ۷ مارس ۱۹۰۷ سهو کاتب است، تاریخ درست ۷ آوریل ۱۹۰۷ است که از صفحهٔ ۵۴۰ و ۵۴۴ همین کتاب تایید می‌شود. [ناشر]

نام می‌نهد و از آن معلوم می‌شود که او مردمِ مقابلِ من را فرعون نام نهاده است و این نام را امروز ننهاده است ، بلکه بیست و شش سال از این نام نهادن گذشته است. خداوند متعال در براهین احمدیه نامم موسی نهاد و فرمود: «**انت منِّی بمنزلة موسی**». سپس در همان براهین احمدیه باز نامم موسی نهاده، فرمود: «و **لمّا تجلّی ربُّه للجبل جعله دکًّا و خرَّ موسی صعقا**» امّا، چون خداوند متعال با نرمش شروع نمود و بردباری خود را به طور کامل نشان داد، لذا نامم ابن مریم نهاد، چراکه ابن مریم در قوم خود بسی مورد رنج و اذیت قرار گرفت؛ او را به دادگاه کشیدند، نامش کافر و مکّار و ملعون و دجّال نهادند و تنها به این بسنده نکردند ، بلکه خواستند که او را بکشند، امّا، چون وی بندهٔ برگزیدهٔ خداوند متعال بود و از کسانی بود که خدا همراهشان می‌باشد لذا آن قوم خبیث نتوانستند نورش را نابود کنند. پس خداوند متعال که هر کار را با نرمش انجام می‌دهد، برای عصرحاضر اولین نامم را عیسی ابن مریم نهاد، زیرا ضروری بود که من بسان ابن مریم در دوران ابتدایی خود از دست قوم خود مورد رنج و آزار قرار گیرم و کافر و ملعون و دجّال خوانده شوم و به دادگاه‌ها کشیده شوم. بنابراین ابن مریم گشتن پلهٔ اول بود امّا، من در دفتر خداوند متعال فقط به نام عیسی ابن مریم مریم موسوم نیستم ، بلکه اسامی دیگری نیز دارم که بیست و شش سال پیش خداوند متعال در براهین احمدیه با دست من نوشت. هیچ پیامبری در دنیا نگذشته است که نامش را خداوند متعال به من نداده است؛ چنانکه خداوند متعال در براهین احمدیه فرموده است: من آدم هستم، من نوحم، من ابراهیم هستم، من

اسحاقم، من یعقوب هستم، من اسماعیلم، من موسی هستم، من داوودم، من عیسی ابن مریم هستم، من محمدم صلی الله علیه و سلم، یعنی به شکل بروزی و اتحاد کامل با آن‌حضرت. چنانکه خداوند متعال در این کتاب تمام این نامها به من داد همین‌طور دربارهٔ من فرمود: «**جری الله فی حلل الانبیاء**» یعنی پیامبر خدا در لباسهای پیامبران. لذا لازم است که شأن هر پیامبری در من یافت شود و یکی از صفات هر پیامبر توسط من به ظهور برسد. ارادهٔ خداوند متعال بر این تعلق گرفت که اوّل از همه صفات ابن مریم را در من به ظهور برساند، لذا من در قوم خویش تمام آن رنج و آزار را دیدم که ابن مریم از دست یهود متحمل شده بود، بلکه من از طرف تمام اقوام رنج و آزارها را تحمل کردم. تمام این اتفاقات افتاد امّا، باز خداوند متعال جهت شکستن صلیب نامم را مسیح نهاد تا صلیبی که مسیح را شکسته و زخمی کرده بود، در زمان دیگر مسیح آن را بشکند، امّا، با نشانه‌های آسمانی، نه با دستان انسانی، زیرا پیامبران خدا نمی‌توانند مغلوب بمانند. پس در قرن بیستم میلادی خداوند متعال اراده نمود که صلیب را با دست مسیح مغلوب کند، امّا، چنانکه هم‌اینک بیان کرده‌ام، به من نامهایی دیگر نیز داده شده‌اند و نام هر پیامبر به من داده شده است و در کشور هند پیامبری به نام کرشن گذشته است که او را ردّرگوپال نیز می‌گویند [یعنی فنا کننده و پرورش دهنده]، خداوند متعال نام او را نیز به من داده است. بنابراین، چنانکه قوم آریه در عصرحاضر منتظر ظهور کرشن هستند، آن کرشن منم. این ادعا فقط از طرف من نیست ، بلکه خداوند متعال مکرراً به من خبر داده است که آن کرشن، پادشاه

آریایی‌ها، که قرار بود در آخرالزمان ظهور کند، تو هستی. منظور از پادشاهی فقط پادشاهی آسمانی است. چنین کلماتی در کلام خدا وارد می‌شوند، امّا، آنها معنی روحانی دارند. من برای تصدیق این مطلب که همان کرشن، پادشاه آریایی‌ها، من هستم، اعلامیه‌ای که در دهلی عالم دینی هندوان به نام بالم‌کند در این روزها چاپ کرده است، با ترجمه آن در حاشیه نقل می‌کنم. از این اعلامیه معلوم می‌شود که عالمان و محققان آریایی‌ها نیز زمانهٔ ظهور کرشن اوتار را همین قرار می‌دهند[۱]

---

[۱] ترجمهٔ آن اعلامیه بدین قرار است:

فرستادهٔ پاک خدا

یعنی

خلیفة اللهِ معصوم

بر اهل دنیا واضح باد که همه مردم به بدیهایی که امروزه شیوع پیدا کرده‌اند، وقوف دارند. مثلا، بیوه شدن زنان و بدیهای دیگر که حتی کودکان هم از آنها خبر دارند و گران شدن مواد غذایی و روغن و غیره و صدها نوع مصایبی که بیانشان امکان‌پذیر نیست، به کشور هند ما وارد شده‌اند. این امر بر شما به خوبی روشن است که قدرت و توانایی که آبا و اجدادتان داشتند، شما ندارید و قدرت و عقل و تحملی که شما دارید، آیا در اولاد شما نیز هست؟ یا امید آن را در آینده دارید؟ بنابراین، ای دوستان! اگر می‌خواهید از این درد بزرگ رهایی پیدا کنید، آنگاه به خلیفة الله معصوم به طور خاص توجه کنید، زیرا خداوند متعال همیشه همراه بندگان نیکوکار خود می‌باشد و مشیت وی بر این تعلق می‌گیرد که همواره برای بندگان برگزیدهٔ خود راحت و آسایش فراهم کند. لذا وی در همین زمانه ظهور و تمام بدیها و زشت‌کرداران را نابود خواهد کرد. اگر احدی از دوستان بپندارد که هنوز عصرحاضر در اولین مرحلهٔ کذب و افترا است و تولد آن‌حضرت در (این) زمان، نهایت دروغ و افترا است، آنگاه باید غور و تفکر کنید

که بیشتر از این چه زمانه‌ای دروغ و افترا خواهد بود که زنان و همسران خود را رها کرده، به مردان دیگر چشم می‌دوزند و فرزندان از والدین هیچ فرمان‌برداری و وفاداری نمی‌کنند و والدین هم به اولاد خویش اعتماد ندارند. خلاصه، همه چیزها از مسیر خود منحرف شده است. اکنون اگر احدی بگوید که هنوز بر حسب شاستر [کتاب دینی هندوان] زمان ظهور آن‌حضرت فرا نرسیده است، پاسخ این است که ای برادر عزیز و ای دوستان! قبلاً هم هیچ یک از علما ظهور آقای نرسی [یکی از بندگان برگزیدهٔ خدا] را نفهمیده بودند و به همین طریق حضرت کرشن نیز ظهور می‌کند، و همین‌طور صدها بندهٔ برگزیدهٔ خدا مورد حمایت و نصرت قرار گرفتند درحالی که هیچ تاریخ و وقت معینی برای‌شان نوشته نشده بود، امّا وقتی حضرت نرسنگ ظهور کرد و دیت راج را کشت، آنگاه معلوم شد که خداوند متعال جهت حمایت بندهٔ برگزیدهٔ خدا ظهور نموده است و همین‌طور در رابطه با کلکی مهاراج اتفاق خواهد افتاد و وی مایهٔ آسایش و آرامش تمام دنیا است؛ توسط او کارهای دنیا پیش می‌روند چنانکه چشمان در زمانی می‌بینند که تاریکی ازبین رود.

دوستان عزیز! عبادت حقیقی و محبت الهی آنگاه به عمل می‌آید که انسان، خداوند متعال را ببینند کما «شِو جی مهاراج» فرموده است: ” آتش در سراسر دنیا هست و با سایش سنگها ایجاد می‌شود. همین‌طور، حال خداست. وقتی انسان او را دوست می‌دارد، او ظهور می‌کند. “ تجربهٔ راستین کتب خویش را با اطمینان و یقین کامل بپذیرید و اگر کسی سوال کند که آن خلیفة الله کجا متولد می‌شود؟ پاسخ آن این است که ای خردمندان! دقت کنید. محل ظهور او آن جایی است که آفتاب ظهور می‌کند، یعنی از مشرق ظهور می‌کند. مواظب باشید سنبهل آن محلی است که ظهور برگزیدهٔ خدا در آنجا پذیرفته شده است. خلیفة الله از همانجا ظهور خواهد کرد. دوستان و بزرگان و راهبان! این کلام اندکم را بسیار بدانید چون به عاقل اشاره کفایت می‌کند.

و منتظر ظهورش در این زمانه هستند. اگرچه اینان هنوز مرا نشناخته‌اند، امّا، آن زمان فرا می‌رسد ، بلکه خیلی نزدیک است که مرا خواهند شناخت، زیرا دست خدا به آنها خواهد فهماند که موعود همین است.

باز من به موضوع اصلی برمی‌گردم و می‌نویسم که چون من آخرین خلیفهٔ خدا هستم، لذا چنانکه سایر پیامبران پیشین نوشته‌اند در دوران من ظهور نشانه‌های گوناگون و تجلیات قهری ضروری بود و لازم است که من تا زمانی زنده بمانم که نشانه‌های قهری و عجایب الهی ظاهر شوند. از بدو خلق دنیا اینچنین زمانه‌ای را هیچ کسی ندیده است. این پیکار نهایی بین فرشتگان خدا و شیاطین است و این گلولهٔ آتشی که در جاهای متعدد ظاهر شده است، اشاره به این جنگ دارد، زیرا اگرچه قبلاً هم به طور معمولی شهب ثاقب فرو می‌ریختند امّا، تاکنون این منظرهٔ هیبتناک در دنیا ظاهر نشده بود. این‌قدر شعله‌های ترسناک باریدند که بعضی مردم بیهوش شدند و این امر به صراحت دال بر این است که حال، زمان هلاکت شیاطین بزرگ فرا رسیده است. پس از

اکنون به درگاه خداوند متعال دعا می‌کنم که به زودی خود ظهور نماید و دوستان خود را محفوظ بدارد و از چنگال دنیا نجات دهد، وگرنه دنیا فاسد گشته است. اگر در این اعلامیه امری نامناسب یا خطایی باشد، عفو بفرمایید.
ناشر
بالمکندجی، کوچه باریک پاتی رام، دهلی

اندک زمانی دنیا خواهد دید که معنی شعله‌های آتشی چطور به ظهور می‌رسد.

اکنون من قبل از این که دربارۀ شعله‌های آتشین شهادات مردم دیگر را تقدیم کنم، آن بیانیه‌ای را نقل می‌کنم که روزنامه انگلیسی «سول ایند ملتری گزت لاهور» در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۰۷م درباره این گلولۀ آتش نوشته است و آن بدین قرار است:

” چندین نامه‌نگار به ما دربارۀ این شهاب که یکشنبه تقریباً ربع به ساعت پنج بعد از ظهر دیده شد، نامه نوشته‌اند. این شهاب بی‌نهایت درخشان بود و هنگامی که سقوط آن در لاهور دیده شد، در پشت آن دو دنبالۀ طولانی شبیه دود بود. در شهر راولپندی به جنوب مشرق دیده شد و آنگاه نور آفتاب بسی تابان بود. بعضی از نامه‌نگاران سوال می‌کنند که آیا قبلاً هم هیچگاه چنین شهابی با این شرایط مشاهده شده است؟ بعضی می‌گویند که اگر این واقعه پس از غروب آفتاب روی می‌داد، درخشش آن به شدت بی‌نظیر می‌بود.“ [سول ایند ملتری گزت، لاهور مورخ ۳ آوریل ۱۹۰۷م].

همین‌طور روزنامه آرمی نیوز لدهیانه مورخ ۶ آوریل ۱۹۰۷م در صفحه ۱۱ ستون سوم دربارۀ همین شهاب می‌نویسد: ” شهاب ثاقب در ۳۱ مارس ۱۹۰۷م حدود ساعت سه پس از ظهر از آسمان فرود آمد. شرح آن بدین قرار است که شهاب در موضع پنوانه، شهر پسرور در جنوب غربی شهر به مسافت نیم مایل تقریبا سقوط کرد.

بخشی از این متن هنوز ترجمه نشده است:

نشانهٔ تابان

شمارهٔ ۱۹۸

موسای دروغین بابوالهی بخش، حسابدار بازنشسته لاهور، مرد

خوانندگان! شما می‌دانید که فردی به نام الهی بخش که در لاهور حسابدار بود، در زمانی که من پس از دریافت وحی خدا خبر دادم که من مسیح موعود هستم، وی از من روی گرداند و مدعی گشت که من موسی هستم. شرح امر اینگونه است که الهی بخش از مدت مدیدی با من ارادت داشت و بارها به قادیان می‌آمد و مرا ملهَم صادق از طرف خدا می‌دانست و خدمت می‌کرد.گاهی اوقات این اتفاق نیز می‌افتاد که من بعد از نماز صبح خواب بودم و روی چهره‌ام چادر بود و در این اثنا فردی می‌آمد و شروع به مالیدن پاهایم می‌کرد. وقتی من چادر را برداشتم، می‌دیدم وی الهی بخش است. مقصود از تعریف این قصه این است که وی آن قدر به من ارادت و اخلاص داشت که از هیچ نوع خدمتی ابایی نداشت و با بی‌نهایت تواضع و خاکساری، خود را بسان خدمتکاران معمولی می‌دانست و خدمت مالی نیز تا حد مقدور می‌کرد. مادامی که خدا خواست وی در همین حالت مخلصانه ماند و من بسی امید داشتم که وی در اخلاص بسیار زیاد پیشرفت کند. وقتی من از قادیان به لدهیانه یا انباله یا جایی دیگر برای کاری می‌رفتم، وی اگر وقت و فرصت پیدا می‌کرد، خود را به آنجا می‌رساند و غالب اوقات رفیق او، منشی عبدالحق حسابدار نیز به همراهش می‌بود. پس از

مدتی این فکر در ذهن او خطور کرد که بر من الهام القا می‌شود و همین فکر بذر سمّی بود که تقدیر در او کاشت. پس از آن، حالت مخلصانه‌اش به مرور زمان تغییر یافت و وقتی خداوند متعال مرا برای گرفتن بیعت مأمور نمود و حدود چهل نفر یا کمی بیشتر با من بیعت کردند و بنا به دستور خدا به طور عمومی اعلام کردم که هر کسی که ارادت دارد، با من بیعت کند، آنگاه با شنیدن این سخنم، دل الهی بخش روی گردان شد و پس از مدتی با دوستش منشی عبدالحق نزد من به قادیان آمد تا الهامات خود را برای من تعریف کند و این بار برخوردش آنقدر تند و خشونت‌آمیز بود که گویی وی آن الهی بخش سابق نبود. وی با بیباکی و گستاخی شروع به تعریف کردن الهامات خود نمود و آن الهاماتش در دفتری کوچک که در جیبش بود، نوشته شده بودند. از جملهٔ آن الهامات یکی این بود که تعریف کرد که در خواب دیده‌ام که شما به من می‌گویید که با من بیعت کن و من در پاسخ می‌گویم که خیر، من بیعت نمی‌کنم شما باید با من بیعت کنید. به سبب این خواب وی سراپا متکبر گشت و گمان کرد که وی آنچنان آدم بزرگی است که هیچ نیازی به بیعت ندارد ، بلکه من باید با او بیعت کنم؛ امّا، درحقیقت این وسوسهٔ شیطانی بود که باعث لغزش وی گشت. حقیقت این است که وقتی در دل انسان تکبر و انکار مخفی می‌باشد، همان انکار بسان حدیث نفس به خواب می‌آید و انسان نادان فکر می‌کند که این خواب از طرف خداست، در حالی که آن انکار فقط در اثر افکار خود او ایجاد می‌شود و هیچ ربطی به خدا ندارد. بنابراین، صدها جاهل به خاطر حدیث نفس خویش هلاک می‌شوند. خلاصه،

الهی بخش با بی‌نهایت گستاخی و بیباکی خواب خود را برایم تعریف کرد و من بر نادانی‌اش تأسف می‌خوردم، زیراکه به یقین می‌دانستم که آنچه وی تعریف می‌کند، حدیث نفس بیش نیست، امّا، چون من در دلش تکبر را احساس کردم و علایم غرور و خودبینی را مشاهده نمودم و در سخنانش تندی یافتم لذا نصیحت کردن و گفتن مطلبی را به وی بی‌سود دانستم. جای تاسف است که غالب مردم هر سخنی را که در حالت خلسه بر زبانشان جاری می‌شود، کلام خدا قرار می‌دهند و اینطور خود را در مقابل آیه کریمه لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ[1] قرار می‌دهند. باید به خاطر سپرد که اگر کلامی بر زبان جاری شود و آن کلام با قول خدا و قول پیامبر مخالف نیز نباشد، و باز مادامی که فعل خدا بر آن شهادت ندهد، نمی‌تواند کلام خدا خوانده شود، زیرا شیطانِ لعین که دشمن انسان است همچنان‌که با طرق دیگر می‌خواهد انسان را هلاک کند، همین‌طور این مضلّ و گمراه کننده این روش را نیز دارد که کلمات خود در دل انسان القا می‌کند و به او اطمینان می‌دهد که گویی آن کلام خداست و سرانجام، عاقبتِ اینچنین فردی هلاکت می‌باشد.

بنابراین، بر کسی که کلامی نازل شود، مادامی که سه نشانه در آن وجود نداشته باشند، قرار دادن آن کلام (به عنوان کلام) خدا، خود را به هلاکت افکندن است:

[1] بنی اسرائیل: ۳۷ [موقفی اختیار نکن که به آن علم و آگاهی نداری. مترجم]

اوّل این که آن کلام مخالف و متضاد با قرآن شریف نباشد، امّا، این نشانه بدون نشانهٔ سوم که به زیر نوشته می‌شود، ناقص است، بلکه اگر نشانهٔ سوم نباشد، این نشانه نمی‌تواند هیچ امری را ثابت کند.

دوّم این که آن کلام بر شخصی نازل شود که نفسش به خوبی تزکیه و پاک شده باشد و در جماعت آن فناگشته‌هایی باشد که به کلی از احساسات نفسانی جدا می‌شوند و بر نفسشان هر مرگی وارد شده است که در اثر آن آنها به خدا نزدیک و از شیطان دور می‌شوند. گفتنی است که شخصی صدای کسی را می‌شنود که نزدیکش باشد. بنابراین کسی که به شیطان نزدیک است، صدای شیطان را گوش می‌کند و کسی که به خدا نزدیک می‌باشد، صدای خدا را می‌شنود. تلاش نهایی انسان تزکیهٔ نفس است و با آن تمام سلوک به پایان می‌رسند. به عبارت دیگر، این مرگی است که تمام آلایش‌های درونی را می‌سوزاند. سپس وقتی انسان سلوک خود را طی می‌کند، نوبت تصرفات الهی می‌رسد. آنگاه خداوند متعال بندهٔ خود را که به سبب سلب احساسات نفسانی به درجهٔ فنا می‌رسد با حیات معرفت و محبت مجدداً زنده می‌کند و با نشانه‌های فوق العاده خویش، وی را از عجایب روحانی سیر می‌دهد و کششهای باطنی محبت ذاتی در دلش ایجاد می‌شود و دنیا آن را نمی‌تواند بفهمد. در این حالت گفته می‌شود که برای او حیات جدیدی به دست آمده که پس از آن مرگ و فنایی نیست.

پس این حیات جدید با معرفت کامل و محبت کامل حاصل می‌شود و معرفت کامل با نشانه‌های فوق العادهٔ خداوند متعال به دست می‌آید

و وقتی انسان به این مقام می‌رسد، آنگاه مکالمه و مخاطبۀ خدا نصیب او می‌شود؛ امّا، این نشانه نیز بدون نشانۀ سوم درخور اطمینان نیست زیرا تزکیۀ کامل امری پوشیده است، لذا هر بیهوده‌گویی نیز می‌تواند چنین ادعایی کند.

نشانۀ سوم ملهَم صادق این است که کلامی را که وی به خدا منسوب می‌کند، افعال متواتر تاییدآمیزِ خدا نیز بر آن شهادت دهند. یعنی در تایید آن کلام آنقدر نشانه‌ها به ظهور برسند که عقل سلیم این امر را محال بداند که باوجود این‌قدر نشانه‌ها باز آن کلامِ خدا نباشد. این علامت ملهَم صادق از تمام علایم دیگر مهمتر است زیراکه ممکن است کلامی که بر زبان احدی جاری شده است یا کسی با ادعای الهام کرده است، از روی معنی خود مخالف قرآن شریف نباشد، امّا، باز افترای مفتری باشد، زیرا مسلمان عاقلی که مفتری است، به حتم این امر را رعایت خواهد کرد که هیچ کلامی با ادعای الهامی مخالف قرآن شریف را تقدیم نکند وگرنه مورد اعتراضات مردم قرار خواهد گرفت، و این امر نیز محتمل است که آن کلام حدیث نفس باشد یعنی از طرف نفس کلامی بر زبان جاری شده باشد؛ کمااینکه غالبا اتفاق می‌افتد که کودکان در روز کتابهایی می‌خوانند و در شب گاهی اوقات همان کلمات بر زبانشان جاری می‌شوند. خلاصه، کلامی که با ادعای الهامی تقدیم شود و مطابق قرآن شریف هم باشد، به طور قطعی دال بر این نیست که به حتم کلام خداست. آیا ممکن نیست که کلامی از لحاظ معنی مخالف قرآن شریف نباشد و افترای انسان مفتری باشد زیرا مفتری به راحتی می‌تواند این کار را کند که کلامی

موافق تعالیم قرآن شریف تقدیم کند و بگوید که این کلام خداست که بر من نازل شده است، یا امکان دارد که چنین کلام، حدیث نفس یا کلام شیطانی باشد.

همین‌طور شرط دوّم، یعنی کسی که ادعای الهام کند باید نفسش تزکیه شده باشد نیز قابل اطمینان نیست ، بلکه این نشانۀ امری پوشیده است و بسیاری از مردم ناپاک می‌توانند ادعا کنند که ما پاک و پرهیزکاریم و خدا را به حقیقت دوست داریم. پس این نشانه نیز امری سهل نیست که با آن به راحتی بتوان بین صادق و کاذب تفکیک کرد. به همین دلیل است که چندین فرد خبیث النفس بر بندگان برگزیده که پاک و پرهیزکار بودند، تهمت‌ها زده‌اند، چنانکه کشیشان امروزه بر سید و مولای ما حضرت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم اتهاماتی می‌زنند و نعوذبالله می‌گویند که ایشان پیروِ شهوات و امیال نفسانی بودند و در هزاران رساله و روزنامه و کتاب، چنین آتمات را می‌توانید پیدا می‌کنید. همین‌طور یهود بر حضرت عیسی علیه السلام اتهامات گوناگون می‌زنند. چندی پیش کتاب یکی از یهودیان را دیدم که در آن نه تنها این اعتراض بود که تولد حضرت عیسی نعوذبالله ناجایز و نامشروع بود، بلکه بر کردار آن‌حضرت نیز بی‌نهایت اعتراضات زشت کرده بود و از زنانی که در خدمت آن‌حضرت بودند، با کلمات بی‌نهایت زشت یاد کرده بود. پس وقتی دشمنان ناپاک سرشت چنین انسانهای پاک سرشت و مقدّس را شهوت پرست و عاری از تزکیه نفس قرار داده‌اند، در این صورت به راحتی می‌توان به این نکته پی برد که ظاهر شدن مرتبۀ تزکیه نفس بر دشمنان چقدر سخت و

دشوار است. پیروان دین آریه تمام پیامبران خداوند متعال را مکّار و شهوت پرست و دورانشان را دوران مکر و فریب می‌دانند.

امّا این نشانهٔ سوم که به همراه الهام و وحی که گفتار خداوند متعال است، فعل تاییدی خداوند متعال نیز باید باشد، چنان نشانهٔ کاملی است که هیچ کسی نمی‌تواند آن را رد کند. همین نشانه‌ای است که با آن پیامبران صادق بر پیامبران کاذب غلبه پیدا می‌کنند، زیرا کسی که ادعا می‌کند بر من کلام خدا نازل می‌شود سپس به همراه آن کلام صدها نشانه به ظهور برسند و هزاران نوع تایید و نصرت الهی شامل حالش گردد و بر دشمنانش حملات آشکار خداوند متعال صورت گیرند، آنگاه چه کسی جرأت می‌کند که چنین شخصی را دروغگو بخواند. امّا، افسوس که در دنیا بسیاری از افراد از این قبیل نیز هستند که گرفتار این بلا می‌شوند که برای آنها حدیث نفس یا وسوسهٔ شیطان پیش می‌آید و آنها آن را کلام خداوند متعال تلقی می‌کنند و به شهادت فعلی و تاییدی هیچ توجه و اعتنایی نمی‌کنند.

آری، این نیز ممکن است که احدی ندرتاً خواب صادق یا الهام راستین را دریافت کند، امّا، وی با همین قدر نمی‌تواند مأمور من الله خوانده شود و نمی‌توانیم بگوییم که وی از تاریکی‌های نفسانی پاک است ، بلکه در این قدر خواب و الهام صادق تقریباً تمام دنیا شریک می‌باشد و این هیچ ارزشی ندارد. این مادهٔ دیدن خواب یا دریافت الهام گاهی فقط بدین دلیل در فطرت انسان به ودیعت گذاشته شده است که انسان عاقل نسبت به پیامبران برگزیدهٔ خدا بدگمانی نکند و درک

کند که تخم وحی و الهام در فطرت هر انسان نهاده شده است و انکار از رشد این تخم حماقت است.

امّا آن کسانی که در نزد خداوند متعال ملهَم یا مکلَّم خوانده می‌شوند و مشرف به مکالمه و مخاطبهٔ الهی می‌باشند و جهت دعوت خلق مبعوث می‌شوند، خداوند متعال جهت تاییدشان مثل باران نشانه‌ها را می‌نمایاند و دنیا نمی‌تواند با آنها مقابله کند. فعل الهی با کثرت خود شهادت می‌دهد که کلامی که آنها تقدیم می‌کنند، کلام الهی است. اگر مدعیان دریافت الهام الهی این نشانه را در نظر می‌گرفتند، از این فتنه مصون می‌ماندند.

همین‌طور اگر الهی‌بخش در این راستا کمی تأمل و تعمق به خرج می‌داد که در تاییدش خداوند متعال چقدر نشانه‌ها به نمایش گذاشته است و چقدر از او حمایت و نصرت نموده است و به وی چه مزیّتی بر عامهٔ مردم عطا کرده است، به این بلا گرفتار نمی‌شد. اکنون با نهایت تأسف می‌گوییم که وی پس از مرگش انبار دروغ و افترا را از خود باقی گذاشته است. وی دربارهٔ من این الهام تقدیم می‌کرد که «این شخص در حیاتم با طاعون هلاک خواهد شد و تمام جماعتش پراکنده می‌شود». وی مشاهده کرد که خود او با طاعون هلاک شد. وی ادعا داشت که نخواهد مرد تا اینکه استیصالم را ببیند، امّا، وی به چشم خود دیده است که پس از الهام دروغینش تعداد جماعتم به چند صد هزار نفر رسید. زمانی که وی شروع به چاپ این قبیل الهامات کرد، جماعتم بیشتر از چهل نفر نبودند و پس از الهاماتش به چهار صد هزار نفر رسیدند و وی نمرد تا اینکه نامرادی خود را از هر لحاظ مشاهده

کرد و موفقیتم را دید. وی بر اساس الهامات دروغین خود به هنگام هر مرافعه‌ای که علیه من می‌کردند، گمان می‌برد که من مجازات می‌شوم و مورد عذاب دردناکی قرار می‌گیرم. از این قبیل الهامات بر وی القا می‌شدند و وی آنها را درمیان دوستان اشاعه می‌کرد، امّا، خداوند متعال در هر مرافعه مرا با عزت تبرئه می‌نمود و سرانجام وی در حالت نامرادی شدید مرد. پس در این امر هیچ شکی نیست که وقتی وی مبتلا به طاعون شد و مرگ را جلوی خود دید آنگاه متوجه شد که تمام الهاماتش کلمات شیطانی بود و بر اشتباه بود. این امر کاملاً منطقی و درخور اعتبار نیست که وی باوجود مشاهدهٔ این‌قدر ناکامی و نامرادی و طاعونی که به من نسبت می‌داد، خود به آن مبتلا شد و با توجه به موفقیت‌هایم، در نفسهای پسین خود به حالت قبلی خود باقی مانده باشد. در آن آخرین نفس‌هایش ممکن است به این فکر افتاده باشد که من ادعای موسی بودن کرده بودم و کتاب خود را عصای موسی نام نهاده بودم و امید داشتم که این عصا آن شخص را به هلاکت خواهد رساند که ادعا مسیح موعود بودن می‌کند. محتمل است این مطلب را به خاطر آورده باشد که من درباره این شخص که ادعای مسیح موعود می‌کند در کتاب خود *عصای موسی* پیشگویی کرده بودم که وی در حیاتم با طاعون خواهد مرد و امکان دارد که به فکر این افتاده باشد که من در همین کتاب پیشگویی کرده بودم که من نخواهم مرد مگر پس از نابود کردن این دشمن خویش. می‌توان تصور کرد که در این حالت وقتی به طاعون مبتلا شده بود، چقدر حسرت به وی دست داده بود. چه کسی می‌تواند باور کند که باوجود

این قدر نامرادی و آشکار گشتن این امر که تمام الهاماتش دروغ بودند، باز در هنگام بیماری طاعون وی خود را موسی می‌پنداشت! خیر. هرگز؛ بلکه طاعون تمام افکارش را نابود کرده بود و او را به این یقین رسانده بود که وی بر اشتباه است. مدت مدیدی قبل از این واقعه خداوند متعال به من خبر داده بود که وی در این افکار فاسد خود باقی نخواهد ماند و سرانجام از آنها رجوع خواهد کرد. بنابراین، در این هیچ شکی نیست که وقتی وی ناگهان به طاعون مبتلا شد و مرگ جلوی چشمش آمد، به خوبی متوجه شد که این مرگ، بی‌هنگام و مخالف ادعایم است. آنگاه بدون شک این منظره، او را به این نتیجه رسانده بود که تمام الهاماتش شیطانی بودند. سپس با حسرت بی‌درمان به خود گفته بود که من بر اشتباه بودم و آنچه فهمیده بودم از طرف خداوند متعال نبود. در آینده بیان خواهیم کرد که رسیدن او به این نتیجه ضروری بود زیرا با منظرهٔ مرگ تمام اقوال الهامی او آنچنان یکباره باطل ثابت شدند که دیواری ناگهان فرو می‌ریزد. برای وی دور از قیاس بود که از طاعون جان سالم می‌برد زیرا قبل از آن روزی که وی مرد یعنی در ۷ آوریل ۱۹۰۷م در لاهور چنان طاعون مهلک و شدیدی شیوع پیدا کرده بود که در بعضی روزها دویست نفر هم می‌مردند و یکی از فامیلش یک روز قبل مرده بود و از نماز جنازه‌اش، وی طاعون گرفت. بنابراین، در این بیماری مهلک چه کسی می‌تواند بگوید که من نخواهم مرد ، بلکه هزاران نفر که به طاعون مبتلا می‌شوند، فوری برای بازماندگان خود وصیت می‌کنند. خلاصه، به محض مبتلا شدن به طاعون، تمام موسویتِ الهی بخش را دریا برد و وی با دیدن مرگ

هزاران انسان و به خصوص با یاد مرگ یعقوب مطمئن شده بود که من به حتم خواهم مرد در این حالت وی چطور می‌توانست بر این باور باقی بماند که من موسی هستم. پس این رحم خداست که وی عقاید فاسد خود را همراه خود نبرد و خداوند متعال گلویش را فشرد و وادار به توبه نمود و وی از زمرۀ افرادی گشت که دربارۀ آنها خداوند متعال می‌فرماید: وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ[1] حال، اول این مطلب را خواهم نوشت که وی الهاماتی را که در کتاب خویش *عصای موسی* نوشته است، همۀ آنها دروغ ثابت شدند و سپس دلیل و برهان آن داده می‌شود که وی مطابق پیشگویی من مرده است و مرگش بر حقانیتم نشانه‌ای است بلکه با مرگش بر صداقت و حقانیتم مهر زده شده است و من این بیان را به دو فصل تقسیم می‌کنم:

[1] نساء: ۱۶۰ [که از اهل کتاب کسی نیست که بر این بیان ما که دربارۀ افکارشان ظاهر کرده‌ایم، ایمان نداشته باشد. مترجم]

فصل اول در بیان این که تمام الهامات الهی بخش که در مقابل من چاپ کرده بود [اعم از دربارۀ من یا دربارۀ خود] همه دروغ ثابت شدند.

همه می‌دانند که بابو الهی بخش خود را موسی نام نهاده و مرا فرعون قرار داده بود و در مقابل من کتاب خود را *عصای موسی* نام نهاد. گویی در دل این اراده کرده بود که با این عصا این فرعون را هلاک خواهد کرد و یک نامه نیز برایم فرستاد و در آن تهدید کرد که *خداوند متعال به من خبر داده است که این شخص دروغگوست و به دست موسی نابود خواهد شد*. بسیاری از این قبیل پیشگویی‌هاست که وی فقط درمیان دوستان و ملاقات کنندگان تعریف کرده بود و خلاصۀ تمام این پیشگویی‌ها این است که من در حیاتش هلاک خواهم شد و وی بر من غالب خواهد آمد و من جلوی چشم او خوار و ذلیل خواهم شد و وی در دنیا عروج و ترقی خواهد کرد[1] و بسان موسی

---

[1] دوست فاضلم جناب مولوی نور الدین برای من خواب مولوی عبدالواحد، بزرگ جماعت غزنوی ثم امرتسری، درباره بابو الهی بخش را نوشت و من آن را در کلمات خود نمی‌نویسم بلکه عینا نامۀ جناب مولوی موصوف را نقل می‌کنم و آن این است:

حضرت مولانا الامام علیکم الصلاة و البرکات و السلام! عزیز عبدالواحد غزنوی به من نامه نوشته بود که اعضای جماعتم در خواب دیده‌اند که الهی بخش در منارهای بلند ایستاده است و مردم زیر پای هستند. بنابر این خواب وی اکنون پیشرفت خواهد کرد و کلماتی دیگر بود که فراموش کرده‌ام زیرا من نامه‌ها را به طور معمولی می‌خوانم و سپس نگه نمی‌دارم. من پس از مردن الهی بخش به عبدالواحد نامه‌ای با این مضمون نوشته‌ام و از طرف هیچ پاسخی تاکنون دریافت

پیامبر، سردار صدها هزار انسان می‌گردد. افسوس من بسیار تلاش کردم که از الهامات پوشیده‌اش هم مطلع شوم امّا، آن الهامات فقط در حلقۀ دوستانش محدود ماندند و هیچ نوشته‌ای که به طور مدرک باشد، به دستم نرسید. امّا، آن الهاماتی که وی در کتاب خود چاپ کرده است، برای انسانی باانصاف کفایت می‌کنند. اگرچه بعضی الهامات بیهوده و لغوش که در دفتر کوچکش می‌نوشت به دستم نرسیده‌اند امّا، آنچه رسیدند برای آشکار کردن دروغش ذخیرۀ کافی است و الهاماتش که پوشیده نگهداشته شده‌اند، امید دریافت آنها نیست بلکه مطمئنم که تمام آن الهامات بیهوده‌اش که از جوشش نفس دربارۀ من دریافت کرده بود، همراه او دفن شدند.

از آن الهاماتی که الهی بخش در کتاب *عصای موسی* دربارۀ من نوشته است و ادعا کرده است که از طرف خداوند متعال هستند، یکی آن الهام فرضی‌اش است که در صفحه ۷۹ کتابش *عصای موسی* مندرج است و آن این است: سلام لک تغلبون. یحل علیه غضب فقد هوی. فتدبّر یعنی بر تو سلام باد. تو بر او غالب خواهی شد [یعنی بر این عاجز خشم خدا نازل خواهد شد] و وی به حتم هلاک خواهد شد یعنی تو زنده خواهی ماند و مرگ و نابودی‌اش را مشاهده خواهی کرد پس بیندیش.

نکرده‌ام. آنچه به طور قطع به یاد دارم همین است و آن را به عنوان شهادتِ خدای بزرگ در خدمتتان عرض می‌کنم. نور الدین.

معنی این الهام چنانکه الهی بخش خود در جاهای متعدد کتاب خویش با کمک الهامات دیگر شرح نموده است، این است که در حیاتش بر من خشم خدا نازل می‌شود و نابود می‌شوم امّا، برخلاف این وی خود در حیات من مرد. و همه می‌دانند که در سایر کتب الهی به طاعون، مرگ خشم خدا قرار داده شده است. در زمان حضرت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل طاعون نازل شد که مورد خشم الهی واقع شده بودند. شرح مفصل این طاعون در تورات موجود است. سپس این طاعون پس از حضرت عیسی بر یهود نازل شد که بر آنها دربارهٔ نزول خشم خدا در انجیل وعده داده شده بود و همین طاعون را خداوند متعال در قرآن شریف رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ نام نهاده است چنانکه در قرآن شریف می‌فرماید: فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ[1] یعنی ما بر ظالمان عذاب طاعون فرستادیم زیراکه فاسق بودند. خداوند متعال هیچ جا نفرموده است که أَنزَلْنَا عَلَيْهِم رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يُؤْمِنُونَ یعنی ما بدین دلیل بر آنها طاعون نازل کردیم که مومن بودند. بنابراین مومن به هیچ وجه نمی‌تواند مستحق طاعون باشد بلکه این بلا به کافر و فاسق اختصاص دارد. به همین دلیل از آغاز آفرینش دنیا هیچ پیامبر خدا در اثر بیماری طاعون درنگذشته است. آری، چنین مومنانی که پاک از گناهان نمی‌باشند، گاهی با ابتلا به این بیماری می‌میرند و این مرگشان کفّارهٔ گناهانشان می‌گردد و این مرگشان برای‌شان حکم شهادت را دارد. امّا، هیچ کسی نشنیده

---

[1] بقره: ۶۰

است که کسی موسی باشد و باز مبتلا به طاعون شده باشد. چنین شخصی بسیار پلید و خبیث و بدسرشت است که اعتقاد داشته باشد که احدی از پیامبران یا خلفای خدا با طاعون فوت کرد. بنابراین، اگر این شهادت آنچنان قابل تعریف و تمجید بود که بر آن هیچ اعتراضی نبود، اولین مستحق آن پیامبرانش و رسولانش می‌بودند. امّا، چنانکه همینک بیان کرده‌ایم که هیچ کسی نمی‌تواند ثابت کند که از بدو خلق دنیا تاکنون این اتفاق افتاده است که احدی از پیامبران یا برگزیدهٔ خدا که مشرّف به همکلامی خدا باشد، به این بیماری خبیث ابتلا شده درگذشت. بلکه اولین سزاوار و مستحق این بیماری همان کسانی بوده‌اند که به معاصی و گناهان گوناگون اشتغال داشتند یا کافر و بی‌ایمان بودند. عقل انسانی هرگز قبول نمی‌کند که بیماری‌ای که خداوند متعال از قدیم جهت تنبیه و کیفر کفار قرار داده است، در آن پیامبران خدا و ملهَم نیز شریک باشند. تورات، انجیل و قرآن هر سه با اتفاق نظر دال بر این هستند که طاعون همواره برای عقوبت کفار نازل می‌شده است و چنانکه از کتب الهی و تاریخ برمی‌آید خداوند متعال صدها هزار انسان را توسط همین طاعون به هلاکت رسانده است و خداوند متعال منزه از آن است که بندگان مقدّس خود را در آن عذاب با کفار شریک سازد که برای کفار از قدیم مقرر است و با آن از همیشه در عهد پیامبران هزاران فاسق و فاجر می‌مرده‌اند. امکان ندارد او همان بلا را بر پیامبران برگزیدهٔ خود نیز مسلّط کند. بنابراین چنانکه آن عذاب خدا که بر قوم لوط آمده بود، هیچ پیامبر با آن نمرده بود بلکه هر عذابی که برای هلاکت اقوام وارد شده است، هیچ پیامبر

با آن عذاب نمرده است همین‌طور طاعون عذابی مخصوص به کفار است و نمی‌تواند بر برگزیدۀ خدا وارد شود. اگر احدی برخلاف این، ادعا کند که احدی از پیامبران پیشین نیز با طاعون هلاک شده است، وی صاحب اختیار است ما نمی‌توانیم جلوی زبان انسانی بیباک و گستاخ را بگیریم امّا، از کتاب الله همین ثابت می‌شود که طاعون «رِجز» است که همیشه بر کافران نازل می‌شود. آری، همچنانکه جهنم به کافران اختصاص دارد امّا، باز بعضی مومنان گنهکار که در جهنم افکنده می‌شوند، فقط برای تطهیر و تمحیص و پاکسازی به جهنم افکنده می‌شوند ولی انسانهای برگزیدۀ خدا مطابق این وعدۀ الهی: أُولَـٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ[1] از این دوزخ دور نگهداشته خواهند شد. همین‌طور طاعون نیز جهنمی است و کفار در آن برای عذاب افکنده می‌شوند و مومنانی که معصوم و پاک از معاصی نیستند برایشان طاعون عامل پاکسازی و تطهیر است که خدا آن را جهنم خوانده است. بنابراین ممکن است طاعون به مومنانی هم حمله کند که نیاز به تطهیر دارند امّا، آن کسانی که در تقرب الهی و محبت خدا بر مقامات بلندی قرار دارند، هرگز نمی‌توانند وارد این جهنم شوند. پس جای تعجب است کسی که این الهام خود را تقدیم می‌کند «بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر» و منشی عبدالحق و بسیار از افراد دیگر بر این الهامش شاهدند، و بعد از خدا بالاترین مقام دارد و موسای عصر خود است

---

[1] انبیاء: ۱۰۲

چطور ممکن است که وی با عذاب قهری خداوند متعال که طاعون است، هلاک گردد! آیا هیچ انسان عاقلی می‌تواند این امر را بپذیرد؟

و اگر احدی بگوید که بابو الهی بخش با طاعون نمرده است، به وی بجز این که لعنت الله علی الکاذبین بگوییم، چه پاسخی می‌توانیم بدهیم. از نامه‌هایی که برای من از لاهور فرستادند، معلوم می‌شود که الهی بخش به نماز میت یعقوب، پسر محمد اسحاق که با طاعون مرده بود، رفت و از همانجا برای خود هم طاعون خرید. در روزنامه «پیسه» مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۰۷ این عبارت مرقوم است: «درگذشت اندوهناک. افسوس است که مولوی الهی بخش حسابدار مستمری بگیر دوشنبه ۸ آوریل[۱] در یک روز پس از ابتلا به تپ در منزل مولوی عبدالحق درگذشت.» اکنون هر انسان خردمندی می‌تواند متوجه شود که در آن ایام طاعون با چه شدتی شیوع داشت و آن تاکنون نیز ادامه دارد و هزاران انسان فقط با همین تپ مرده‌اند و بجز طاعون کدام تپی است که می‌تواند یک روزه هلاک کند. شایان ذکر است که برای طاعون، تپ شدیدی الزامی است که در ظرف یکی، دو روزه کار انسان را تمام می‌کند. پس وقتی که در زمان مرگ الهی بخش طاعون به شدت در لاهور شیوع پیدا می‌کرد و وی برای ادای نماز میت طاعون زده رفته بود و همانجا بیهوش گشته بود، آنگاه آیا این حالت در اثر آسیب جنّی بر وی مستولی شده بود؟ بدیهی است که ایام طاعون بودند و در لاهور طاعون شدیداً شیوع پیدا کرده بود و چه کسی می‌تواند این حقیقت

---

[۱] این تاریخ در روزنامه درست مندرج نشده است. وی در هفتم آوریل ۱۹۰۷م، ساعت شش بعد از ظهر درگذشت. [مؤلف]

را انکار کند که صدها انسان در اثر تپ طاعون در لاهور مرده‌اند و همچنان همین حالت ادامه دارد. بر بعضی دمل برمی‌آید و بر بعضی نمی‌آید و بعضی با طاعون ریوی می‌میرند و بعضی در صورت سکتهٔ قلبی در دم می‌میرند، بنابراین بیهوده بر الهی بخش بیچاره دروغ بستن که با طاعون نمرده است، چقدر بیباکی است! آیا یعقوب بیگ با طاعون مرده بود یا نه؟ پزشکان مورد اعتمادم خبر داده‌اند که الهی بخش مبتلا به طاعونی از نوع شدید شده بود که در ظرف یک روز کارش را تمام کرد. در اینجا به طور شهادت نامهٔ دکتر میرزا یعقوب بیگ، معاون جراح در زیر نقل می‌کنم:

حضرت سیدی و مولایی و امامی حجت الله المسیح الموعود سلمه الله تعالی

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته. الحمدلله پیشگویی آن‌حضرت محقق شده است و دشمن هلاک گشت؛ به جنابعالی تبریک می‌گویم. تمام علایم طاعون به طور کامل در الهی بخش ظاهر شده بودند و از منبع معتبر خبردار شده‌ام که در کنج رانش دملی نیز درآمده بود لذا در این امر هیچ شکی نیست که مرگ او در اثر طاعون بود. من سلامت هستم.

خاکسار. یعقوب بیگ از لاهور

سپس اگر این سوال مطرح شود که از دوستان الهی بخش احدی هست که این امر را شایع کرده باشد که وی از طاعون مرده است؟ در

ذیل، ما شهادت مجله اهل حدیث مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۰۷م دربارهٔ ابتلای الهی بخش به طاعون را نقل می‌کنیم:

افسوس منشی الهی بخش لاهوری، مؤلف عصای موسی نیز با طاعون هلاک شد [ر.ک به اهل حدیث مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۰۷م]

سپس الهی بخش یک الهام دیگر دربارهٔ من در کتاب خود عصای موسی صفحه ۷۹ نوشت و آن این است: «انی مهین لمن اراد اهانتک» اگرچه این جمله اشتباه نحوی دارد که بر کلمه «من» لام افزوده شده است. الهی بخش این الهام را این طور معنی کرده است که من در مقابل او ذلیل و خوار می‌شوم و صداقت او آشکار خواهد شد. در حقیقت از مدت مدیدی خداوند متعال بر من این الهام القا نموده بود: «انی مهین من اراد اهانتک» و الهی بخش بارها این الهام را از من شنیده بود و خداوند متعال نشان داده بود که هرکس که به مقابلهٔ من ایستاد، به چه سرانجامی دچار شد. در این الهام الهی بخش فقط یک لام آمده است که معمولاً برای انتفاع می‌آید، امّا، در اینجا محل آن نیست و ضد مقصودش است و با این لام معنی این الهامش آن می‌شود که ای الهی بخش من در تایید آن شخص که می‌خواهی به او توهین کنی، به تو اهانت خواهم کرد. و اگر آن معنی‌ای را که الهی بخش کرده است که خدا به من اهانت خواهد کرد، درست قبول کنیم، آنگاه این معنی به صراحت و بداهت اشتباه ثابت شد زیرا که من از سالیان دراز این مطلب را منتشر می‌کنم که الهی بخش در قرار دادن خود موسی و در تکذیب من دروغگو است و خدا او را خوار و رسوا خواهد کرد و مدت مدیدی

پیش این الهامم را چاپ کرده‌ام. پس در این صورت بدیهی است که خداوند متعال با به هلاکت رساندن الهی بخش در حیات من، او رسوا نموده است و وی در ادعای خود نامراد ماند و خداوند متعال صدها هزار انسان را به جماعتم ملحق نموده، مرا مورد عزت و احترام قرار داد. بنابراین اگر این الهام الهی بخش از طرف خداوند متعال بود که هر کسی که به تو اهانت کند، من او را خوار و ذلیل می‌کنم، در آن صورت لازم بود که الهامش محقق می‌شد درحالی مرگ نابهنگام الهی بخش که در حیات من اتفاق افتاد، بر دروغگو بودنش مهر زده است. وی ادعا می‌کرد که این شخص فرعون است و من موسی هستم، وی در حیاتم هلاک خواهد شد و با طاعون خواهد مرد، تمام جماعتش ازبین می‌روند، خشم خدا بر او نازل می‌شود و هیچ چیز از او باقی نمی‌ماند امّا، برخلاف ادعایش خداوند متعال مرا پیشرفت و عزت و در تمام دنیا شهرت داد و در حیات من این دشمن بیهوده‌گو و بی‌ادب و تندمزاج و بددهن را با طاعون هلاک نمود. پس آیا هنوز هم او را موسی نام خواهید نهاد؟ این چطور موسی بود! وی خود روبروی کسی که به او فرعون می‌گفت و خبر هلاکتش در حیات خود می‌داد، با مرگ ذلیلِ طاعون هلاک شد. جای تعجب است که آن کسی که به وی الهی بخش فرعون قرار می‌داد، این الهام خویش را چاپ کرده بود که: «انی احافظ کل من فی الدار» یعنی خداوند متعال می‌فرماید که کسانی که در چهاردیواری این خانه خواهند بود، همه را از طاعون محفوظ خواهم داشت، و از یادزده سال حملات شدید طاعون در اطراف وی روی می‌دهند و به فضل خداوند متعال در خانه‌اش حتی یک سگ هم نمرده

است امّا، آن کسی که خود را موسی قرار می‌داد، خود با طاعون مرد. و نه تنها این بلکه تمام الهاماتش دروغ ثابت شدند و مایۀ ذلت و خواری‌اش گشتند که دربارۀ مرگ و ناکامی من چاپ کرده بود. پس کجا رفت آن الهامش انی مهین لمن اراد اهانتک؟ این سرانجام کسانی می‌باشد که حدیث نفس را الهام می‌شمرند و با شهادت تایید خداوند متعال الهامات خویش را نمی‌سنجند.

شایان ذکر است که مادامی بسان باران نشانه‌های فوق العاده برای تایید الهام نازل نشوند تا آنگاه الهامات خویش را کلام خدا پنداشتن، پیشه کردن راه جهنم و خریدن مرگ ذلت‌آمیزی است. زیرا الهام فقط قول است و در قول، شیطان نیز می‌تواند شریک شود و انسان نیز به طور افترا می‌تواند چنین گفتاری را بیان کند و حدیث نفس نیز می‌تواند باشد. بنابراین بی‌نهایت حماقت و جهالت است که انسان فقط با تکیه به این که بر زبانش چیزی جاری می‌شود، آن کلمات را کلام خدا بپندارد. با قول خدا، شهادتِ فعل و تاییدِ خدا ضروری است و شهادت نیز باید شهادت زبردست باشد زیراکه این ادعا که خداوند متعال با من همکلام می‌شود، ادعای کوچکی نیست و اگر مدعی این ادعا از طرف خداوند متعال نباشد، یک دنیا می‌تواند توسط او هلاک شود. لذا بر ادعای قولی این شخص، آن شهادت فعلی خداوند تعالی ضروری است که او از قدیم در تایید تمام پیامبران و رسولان صادق نشان می‌داده است. شهادت خفیف و ناچیزی را نمی‌توان شهادت فعلی و تاییدی خدا قرار داد که در شرح احوال انسانهای معمولی نیز می‌توان یافت. مثلاً احدی در خواب می‌بیند که در خانۀ من یا در خانۀ کسی

پسری متولد خواهد شد و از روی اتفاق پسر متولد می‌شود یا در خواب می‌بیند که فلانی خواهد مرد و وی از روی اتفاق می‌میرد یا در خواب می‌بیند که فلانی در کار خود ناکام خواهد ماند و وی اتفاقاً ناکام می‌ماند، در چنین خوابها تمام دنیا شریک است بلکه کفار و مشرکان نیز در اینچنین خوابها شریک می‌باشند. بنابراین اگر به طور معمولی احدی خوابی ببیند یا خوابش یا الهامش در کیفیت یا کمیت هیچ ویژگی خاص نداشته باشد، آن نمی‌تواند دال بر این امر باشد که آن شخص از طرف خداوند متعال است بلکه چنانکه ما نوشته‌ایم چنین خوابها را فاسقان و فاجران هم می‌توانند ببینند لذا بر این چنین خوابها نباید غره شد بلکه آنها را باید برای خود امتحان تلقی کرد. برای مامور صادق این شرط است که اموری که می‌توانند نشانه خوانده شوند از لحاظ کمیت و کیفیت خود به حدی رسیده باشند که هیچ کسی از عامهٔ مردم نتواند با آن مقابله کند و دست خدا به پشت چنین شخص آشکارا به چشم خورد و در تایید فوق العادهٔ او، نشانه‌ها بسان باران ببارند و از آن معلوم شود که خداوند متعال در هر راه به ویژه از او حمایت می‌کند. خلاصه، نشانهٔ بزرگش همین است که نشانه آسمانی و تایید و نصرت الهی به حدی برسد که در روی زمین هیچ کسی نتواند با آن مقابله کند و اگرچه یک نشانه باشد امّا، چنان زبردست و شکوهمند باشد که با دیدن تمام دشمن بسان مرده گردند و نتوانند نظیر آن را ارائه دهند و یا آنقدر به کثرت این نشانه‌ها به ظهور برسند که هیچ کسی یارای آن را نداشته باشد که این کثرت را در نشانه‌های خود یا در نشانه‌های مفتری دیگر بنمایاند و همین شهادت خدا نام

دارد کما خداوند متعال در قرآن شریف خطاب به حضرت پیامبر اکرم می‌فرماید: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّـهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ[1] یعنی به کسانی که می‌گویند تو پیامبر خدا نیستی، بگو بین و من و شما خدا شاهد کافی است و نیز آن کسی که به کتاب آگاه است.

اکنون ما بقیهٔ الهامات الهی بخش را که در کتابش *عصای موسی* دربارهٔ من مندرج است، در اینجا به خاطر این که خوانندگان دربارهٔاش با انصاف، تأمل و تعمق کنند، نقل می‌کنیم. وی در کتاب خود صفحه ۷۹ راجع به من این الهام را می‌نویسد: «*اڑ جائیں گے زبان خلق کو نقارہ خدا سمجھو*» ترجمه: به زودی پرواز خواهند کرد. زبان خلق را نقارهٔ خدا بدانید یعنی هزاران نفر مخالف که خواستار هلاکتش هستند، از خوشحالی پرواز خواهند کرد لذا وی هلاک خواهد شد. سپس در صفحه ۸۰ می‌نویسد: « اللَّـهُمَّ افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» و این الهام را نیز دربارهٔ من قرار می‌دهد. معنی این الهام آن است که ای خدا! بین ما و بین قوم ما به حق داوری بفرما. و الحمدلله خداند متعال در ۷ آوریل ۱۹۰۷ آن داوری را کرد و الهی بخش پس از دادن هزاران دشنام به من و با نام نهادن کذّاب و مفسد و دجّال و مفتری بر من و پس از دادن وعده‌های خشم خدا و طاعون، خود در تاریخ مذکور فقط در ظرف یک روز این دنیا ناپیدار را وداع گفت. فاعتبروا یا اولی الابصار. التفات بفرمایید که فرعونیت ما غالب آمد و

---

[1] رعد: ۴۴

طاعون، موسی را چنان برگرفت که او را رها نکرد مگر وقتی که جانش را از او گرفت.

سپس بابو الهی بخش در صفحهٔ ۸۰ همین کتاب در الهام خود مرا از طاعون تهدید می‌کند کما این الهامش است: «رجزا من السماء علی القریة التی کانت حاضرة... ولهم عذاب الیم. ولا یزید الظالمین الا تبارا» یعنی بر وی طاعون نازل خواهد شد و وی به همراه جماعتش دچار طاعون خواهد شد و خداوند متعال بر این ظالمان هلاکت نازل خواهد کرد. این آن الهامات الهی بخش است که با آنها وی دوستان خود را خوشحال می‌نمود امّا، اکنون دوستانش به ویژه منشی عبدالحق می‌تواند به سبب بیم از خدا شهادت دهد که طاعون بر چه کسی نازل شد.

سپس الهامی دیگرش دربارهٔ من در صفحهٔ ۸۳ کتابش مسطور است و آن این است: «سنسمه علی الخرطوم. ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی» ترجمه: ما بر بینی یا چهرهٔ این مفتری داغ می‌نهیم یعنی او را با طاعون هلاک خواهیم کرد یا این که او را در آتش جهنم خواهیم افکند. این تیر که پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی بلکه خدا پرتاب کرد. سپس در صفحه ۹ سطر ۱۳ این الهام نوشته است: «متّع المسلمین بطول حیاتک و بطول بقائک. ینفع المسلمین بطول حیاتک و بطول

بقائک*[1]...[پس از آن این عبارت است که] خدمتی که به من محول شده است تا زمانی که انجام نگیرد، من هرگز نخواهم مرد» با دیدن

[1] اگر احدی دربارۀ این امر شک و تردید داشته باشد که این تمام الهاماتی که بابو الهی بخش در عصای موسی نوشته است، از کجا معلوم که برای این راقم نوشته است، بر او واضح باد که بابو الهی بخش این کتاب را علی الخصوص برای حمله به من تالیف کرده بود و بجز تکذیب و توهینم هیچ هدف دیگری از تألیف آن نداشت. بابو الهی بخش همیشه بین دوستان خود دربارۀ من الهاماتی به طور پوشیده مشهور می‌کرد که خلاصۀ آنها این است که من دروغگو، کافر و فرعون هستم و وی موسی است و من به زودی توسط او و الهاماتش گرفتار عذاب الهی خواهم شد. در اینجا این امر را نیز به خاطر داشته باشید که چنانکه در صفحه ۲، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹ مرقوم است، با بابو الهی بخش دربارۀ الهاماتش در مخالفتم نامه نگاری کرده بودم. در نامۀ صفحۀ دوم کتاب *عصای موسی* من از بابو الهی بخش درخواست کرده بودم که الهاماتی را که دربارۀ تکذیب من مشهور می‌کنید و فقط به طور شفاهی بین دوستان خود تعریف می‌کنید، پس از یاد سوگند آنها را چاپ کنید تا اگر آن الهاماتتان دروغ و افترا است، خداوند متعال به شما پاداش دروغ بدهد. خلاصۀ پاسخ این نامه‌ام این است که *نیازی به یاد کردن سوگند نیست، چنانچه من به خدا افترا کرده‌ام، وی بدون سوگند هم مرا عقوبت خواهد کرد و من الهامات را نیز چاپ خواهم کرد*. سپس در پاسخ این نامه‌اش، در صفحه هفتم این عبارت من مکتوب است که «من فقط از خداوند متعال گرهگشایی خواهم طلبید تا کسانی که بر من مسرف و کذاب نام می‌نهند و کسانی که به من به عنوان مسیح موعود ایمان آورده‌اند، خداوند متعال خود داوری نماید» [مؤلف]

*یعنی”خداوند متعال با دراز کردن عمرت و زنده نگهداشتن برای زمان درازی، مسلمین را بسیار فراوان سود خواهد رساند“ اما پس از آن بابو الهی بخش فقط تا شش سال زنده خواهد ماند. این الهام متعلق به عمر درازی است. [مؤلف]

عصای موسی، کتاب بابو الهی بخش معلوم می‌شود که وی شش سال بعد از این تألیف درگذشت. اکنون انسانهای باانصاف خودشان می‌توانند متوجه شوند که آیا طول حیات و طول بقا همین دارد که در ظرف شش سال قبل از این که وی کامیابی و موفقیت خویش را ببیند، با بیماری طاعون بمیرد و با حسرت شدیدی در حیات من در حالت نامرادی بمیرد. ما اکنون درباره‌اش از دوستانش نظرشان می‌پرسیم و با ادب عرض می‌کنیم که آیا این درست است که وی چنانکه از روی الهام خود ادعا کرده بود که خدمتی که به وی محول شده است، تا زمانی که انجام نگیرد، هرگز نخواهد مرد، این خدمتش را به پایان رسانده بود؟ آیا در اثر تلاشهای او و تهمت‌هایش که در کتاب خود *عصای موسی* بر من زد، هیچ ضرری هم به من رسیده است؟ خوانندگان! بگذارید به این الهام بابو الهی بخش سنسمه علی الخرطوم نیز بپردازیم آیا این درست نیست که این الهام دربارۀ خود او محقق شد و بر بینی‌اش آتش طاعونی آنچنان داغ نهاد که وی را کلا ازبین برد و تیرِ «مارمیت» که به قول خود او، وی به سوی من پرتاب کرد، سرانجام به خود او هدف قرار داد.

ترجمۀ ابیات اردو:

این تیرهای الهی بخش چه نوع تیرها بود که سرانجام صیدش خود وی گشت.

احدی به ما این اسرار را بفهماند که لعنت او بر خود او افتاد.

آن دلدار با تکبر به دست نمی‌آید. کسی که تواضع و خاکساری پیشه کند یار را می‌یابد.

کسی که به آن ذات پاک دل ببندد. اول خود را پاک کند آنگاه او را پیدا می‌کند.

او خاکساری را دوست دارد. فقط راه تذلل، راهِ رسیدن به درگاه باری تعالی است.

عجب نادان است آن متکبر و گمراه که نفس خود را در حالت گمراهی رها کرده است.

وی هر آن به بدی کسی دیگر چشم دوخته است امّا، از بدی خود بی‌خبر است.

سپس در کتاب *عصای موسی* صفحه ۱۵۲ بابو الهی بخش درباره من این الهام را منتشر می‌کند «فیمت و هو کافر. رُدّت الیه لعانه. و ازلفت الجنة للمتقین» این واقعه متعلق به هفتم رمضان سال ۱۳۱۷ هجری است. ترجمه: این شخص در حالت کفر خواهد مرد و لعنت کردن او به من یعنی اثر بد مباهله‌اش دفع خواهد شد و برای متقیان و پرهیزکاران بهشت نزدیک است. ماحصل این الهام این است که بابو الهی بخش متقی است و من کافر هستم و آنچه لعنت الله علی الکاذبین یعنی مباهله بین من و او صورت گرفته بود، آن لعنت به موجب الهامش بر من خواهد افتاد و وی در هر امر موفق و پیروز خواهد شد.

لازم به ذکر است که لعان به زبان عربی به ملاعنه می‌گویند. در لسان العرب مسطور است که اللعان و الملاعنة: اللعن بین اثنین فصاعدا. یعنی لعان و ملاعنه دو کلمه است. معنی هر دو این است که دو نفر یا بیشتر از آن به همدیگر لعنت کنند سپس در همین لسان العرب معنی «لعن» این نوشته شده است که اللعن الابعاد و الطرد من الخیر یعنی معنی لعنت این است که انسان از هر نیکی و مال و برکت و بهبود محروم قرار داده شود. سپس معنی دیگر لعنت این مکتوب است که الابعاد من الله و من الخلق یعنی لعنت این معنی دارد که انسان از جناب الهی مردود گردد و از قبولیت محروم شود و از چشم مخلوق بیفتد و عزت و احترامش ازبین رود. خلاصه، کلمۀ لعنت در نزد خداوند متعال تمام معنی نامرادی و مردود و مخذول را دربر می‌گیرد و مخذول و مردود و محروم بودن از هر نوع برکت از لوازم آن می‌باشد. بر کسی که لعنت خداوند متعال وارد شود، ثمرۀ آن هلاکت و تباهی است به همین دلیل حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که اگر مسیحیان نجران با من مباهله می‌کردند [که با لعنت الله علی الکاذبین می‌شود] آنقدر مورد مرگ و هلاکت قرار می‌گرفتند که حتی پرندگان درختان نیز می‌مردند.

اکنون مقصود آن الهام آقا بابو الهی بخش را که در آن ملاعنه ذکر شده است، هر انسان با انصاف می‌تواند درک کند زیرا معنی الهام این است که آن ملاعنه‌ای که بین من و بابو الهی بخش صورت گرفته بود و ذکر آن در کتاب عصای موسی صفحه ۲ و ۷ مسطور است و در جاهای دیگر کتابِ مذکور نیز آمده است، اثر بد آن بر من خواهد افتاد

و من در حیاتش هلاک و تباه خواهم شد در حالی که ارادهٔ خداوند متعال مخالف آن ظاهر شده است. و نه تنها این اتفاق افتاد که بابو در حیات من با طاعون هلاک شد بلکه وی در هر آرزو و ارادهٔ خود نامراد ماند و مرد و از سوی دیگر خداوند متعال مرا برومند نمود و جای هزار شکر و سپاس است که حدود چهارصد هزار نفر تاکنون به دست من از گناهان توبه کرده‌اند و خداوند متعال مرا عزت و مرتبت در سراسر دنیا عطا کرده است یعنی در اروپا و آسیا و آمریکا به نیکی شهرت داده است. خداوند متعال آن دکتر دویی را که در آمریکا و اروپا بسان پادشاهان شأن و شوکتی داشت، در اثر مباهله با من و با دعایم هلاک نمود و یک دنیا را به سوی من متمایل نمود و این واقعه با انتشار یافتن در تمام روزنامه‌های مشهور دنیا، شهرت جهانی پیدا کرد و بر سر زبانهای مردم عام و خاص افتاد و مشاهده می‌کنم کسانی که با من بیعت کردند، هزاران نفر از آنها متقی و پرهیزکار گشتند و در کردار و اعمالشان تحولی واضح به وجود آمده است. خداوند متعال از لحاظ دنیوی آنقدر برکات به من عطا کرده است که بندگان خدا تا امروز چندین صد هزار روپیه و هدایای گوناگون با تواضع و خاکساری به من داده‌اند[1] و همچنان نیز می‌دهند و دریای رحمتهای گوناگون خداوند

---

[1] از بیست و شش سال قبل این پیشگویی شده بود که یأتیک من کلّ فجّ عمیق. یأتون من کلّ فجّ عمیق. ینصرک رجال نوحی الیهم من السماء ولا تصعّر لخلق الله ولا تسئم من الناس پس عجب فضل الهی است! که از یک

متعال روان است. علاوه بر این، خداوند متعال هزاران نشانه در تایید و حمایت من به نمایش گذاشته است و کمتر ماهی می‌گذرد که در آن نشانه‌ای به ظهور نرسد. خداوند متعال خود در مقابل دشمنانم شمشیر کشید و پیکار نمود. هر کسی که علیه من در دادگاه مرافعه کرد، سرانجام وی شکست خورد و ذلت نصیبش گشت و هر کسی که با من مباهله کرد، عاقبت، خود هلاک شد یا ذلیل و خوار گشت و نمونهٔ این تاییدات الهی را در همین کتاب حقیقت وحی بیان کرده‌ام. حال، انسانهای باانصاف به من بگویند که آیا این الهام بابو الهی بخش محقق شد که نتیجهٔ لعنت من و او این خواهد بود که هر نوع تباهی و هلاکت نصیب من خواهد شد و وی در تمام مرادهای خود کامیاب و موفق خواهد شد؟ آیا نتیجهٔ این مباهله در حق او ثابت شده یا در حق من؟ و مورد اثر بد ملاعنه من واقع شده‌ام یا وی؟ خوانندگان فقط به محض خاطر خدا در اینجا تأمل و تعمق کنند تا خدا آنها را پاداش نیکو دهد وگرنه هنوز خداوند متعال تاییدات و نشانه‌های خویش را خاتمه نداده است و سوگند به ذات او که وی خاتمه نخواهد داد تا اینکه حقانیتم را بر دنیا آشکار سازد. پس ای تمام کسانی! که صدایم را می‌شنوید. از خدا بترسید و از حد پا فراتر مگذارید. اگر این نقشه مال انسان بود، خدا مرا هلاک می‌نمود و هیچ اثری از این سلسله باقی نمی‌ماند امّا، شما مشاهده کرده‌اید که چقدر نصرت الهی شامل حالم است و به قدری نشانه‌ها نازل شده‌اند که خارج از توان شمارش اند. التفات

سو آن پیشگویی مالِ دوران قدیمی محقق شد و از سوی دیگر درآمدم بالغ بر صدها هزار روپیه گشت و چندین صد هزار نفر مرید من گشتند. [مؤلف]

بفرمایید که چقدر دشمنان با من مباهله کردند و هلاک شدند. ای بندگان خدا قدری اندیشه به خرج دهید آیا خداوند متعال با دروغگویان اینگونه برخورد می‌کند؟

برخی از نادانان می‌گویند که آتم در موعد پیشگویی نمرد امّا، آنها می‌دانند که وی مرده است و من تاکنون زنده هستم. گفتنی است که پیشگوییِ‌ای که در آن دربارهٔ نزول عذاب بر کسی خبر داده شود، تحقق آن در موعد مقرر الزامی نیست بلکه اگر شخصی که به وی اخطار داده می‌شود، توبه یا رجوع کند، اصلا آن پیشگویی عذاب در حق او تحقق نمی‌یابد. بنابراین، از این قبیل پیشگویی‌ها که مبنی بر عذاب باشد، با تضرع و توبه و صدقه و خیرات می‌تواند به تاخیر بیفتد و از قدیم به تاخیر می‌افتاده است و بر این امر قرآن شریف و کتب آسمانی پیشین شاهدند. شایان ذکر است که منظور از پیشگویی وعید، پیشگویی عذاب است و هنگامی که ارادهٔ خداوند متعال دربارهٔ کسی به این تعلق می‌گیرد که بر او به سبب شامت اعمالش بلایی نازل کند، آنگاه سنت او همین طور جاری است که اغلباً آن بلا را با توبه و استغفار و صدقه و خیرات رد می‌کند و هنگامی که احدی به بلایی گرفتار می‌شود و به خدا رجوع می‌کند، اکثراً مورد رحم او واقع می‌شود چنانکه عذاب قوم یونس پیامبر، به تاخیر افتاد. تمام جهان می‌داند که با توبه و استغفار و صدقه و خیرات بلا می‌تواند دفع شود و حقیقت وعید یعنی پیشگویی مبنی بر عذاب بجز این چیست که بلایی است که دربارهٔ آن، فرستادهٔ خدا خبر می‌دهد. پس اگر این امر حقیقت دارد که بلا با توبه و استغفار و صدقه و خیرات می‌تواند به تاخیر بیفتد،

آنگاه چرا امکان ندارد که این قبیل پیشگویی به تاخیر نیفتد که خبرش فرستادهٔ خدا می‌دهد. علاوه بر این، دشمنان نادان خبر ندارند که اگرچه در پیشگویی‌های عذاب نیازی به هیچ نوع شرط نیست، آنها با توبه و استغفار می‌توانند به تاخیر بیفتند امّا، باز پیشگویی‌هایی درباره آتم و احمد بیگ و دامادش شرطی بودند. یعنی نوشته شده بود که بلا به این شرط وارد می‌شود که آنها سرکشی خود را ادامه بدهند و رجوع نکنند. و آتم با پیشه کردن سکوت و نخوردن سوگند و شکایت نکردن علیه من در دادگاه و دست کشیدن از ایراد گرفتن به اسلام ثابت کرد که وی خصلت سرکشی خود را رها کرد و علاوه بر این وی در حضور شصت - هفتاد نفر در هنگام مناظره زبان خود را درآورد و هر دو دستش را روی گوشهایش گذاشت و از گفتهٔ خود رجوع کرد و هیچ کسی نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند چون آنگاه حضار فقط مسلمانان نبودند بلکه نصف آنها مسیحی بودند و از شهاداتِ معتبر این امر نیز ثابت شده است که وی تا ۱۵ ماه گریه و ناله می‌کرد پس آیا باز هم رجوع وی ثابت نشد؟

راجع به پیشگویی دربارهٔ دادماد احمد بیگ اینقدر توضیح کافی است که این پیشگویی دو شاخه داشت. یک شاخه آن متعلق به احمد بیگ بود و شاخه دوم درباره دامادش. غم و اندوه مردن احمد بیگ در موعد پیشگویی غرور و تکبر فامیل‌هایش را ازبین برد. بیگانگان و ناآگاهان چه خبر دارند که به سبب مرگ احمد بیگ بر عزیزانش چه مصیبتی وارد شد و این مصیبت چه درسی به آنها داد و چه غم و اندوهی آنها را برگرفت. سرانجام نتیجه این شد که میرزا محمود بیگ

که در خانۀ وی بنای ازدواج نهاده شده بود و بزرگ و رهبر تمام خاندان بود، بیعت کرد و به جماعت ما ملحق شد. اکنون اگر احدی باوجود شنیدن تمام این سخن هم از بدگویی دست نکشد، ما برای او هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. چنین انسانی سیاهدل را که هیچ شرم و حیایی ندارد، چطور می‌توانیم متقاعدش کنیم و بیماری تعصبش را چطور می‌توانیم درمان کنیم بجز این که خدا خود درمانش کند.

ترجمۀ دو بیت اردو:

آیا با تضرع و توبه عذاب به تأخیر نمی‌افتد؟ زود باشید به من بگویید این تعلیم چه کسی است؟

ای عزیزان چرا اینقدر بی‌حیا شده‌اید! شما قائل به توحید خدا هستید، پس قدری خوف خدا هم لازم است.

در صفحه ۱۵۲ در شروع این الهامِ آقا بابو دربارۀ من که «آن شخص بر کفر خواهد مرد و انجام بد ملاعنه به او بازگردانده می‌شود» این عبارتش مکتوب است: «امشب دربارۀ عاقبت آقا میرزا و جماعت مسلمانان بیچاره‌اش این الهام شده است».

و سپس در صفحه ۱۷۲ این الهامش مسطور است: «این عالی و جای خوشحالی است که این امر فیصله یابد که حق با آقا میرزا است»

سپس در عصای موسی صفحه ۱۷۳ یکی از الهاماتش با عبارت تمهیدی‌اش بدین قرار است: « و به این عاجز این نیز تعلیم داده شد که اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیرالفاتحین» وی این دعا را اینطوری ترجمه می‌کند که خداوند متعال بین من و او یعنی این

عاجز داوری کند. حال، داوری که خداوند متعال کرده است، بر هیچ کسی مخفی نیست. عجیب است که تمام کتابش پر از این قبیل الهاماتش است که در حیاتش من نابود می‌شوم و تمام جماعتم پراکنده می‌گردند و اثر بد مباهله بر من واقع می‌شود و وی نخواهد مرد مادامی که زوال و انحطاطم را مشاهده کند. سپس دوستش می‌گوید که وقتی وی به طاعون مبتلا شد، بر او الهام شد: *الرحیل* یعنی اکنون تو دنیا را ترک خواهی کرد. کدام شخصی است که به هنگام ابتلا به این بیماری دلش *الرحیل* نمی‌گوید! معنی خود کلمهٔ «طاعون» به زبان عربی مرگ است. خوانندگان خودشان اندیشه به خرج دهند ما هیچ نمی‌گوییم که اول بابو الهی بخش بر این الهامات خود تاکید می‌کرد که عمرش دراز خواهد شد کما «طول حیات» و «طول بقاء» در الهاماتش نوشته شده است و سپس مکتوب است که از عمر درازش مومنان بسی بهره خواهند برد و این الهامش که وی تا زمانی نخواهد مرد که مرگم در اثر طاعون را نبیند و نابودی کاملم را مشاهده نکند و سپس این الهامش که وی در دنیا بسی پیشرفت و عروج خواهد کرد و یک دنیا به سویش رجوع خواهد کرد و وی صاحب سه باغ دیگر خواهد گشت و توسط او اسلام بسیار پیشرفت خواهد کرد. این الهاماتش متعلق به قبل از ابتلایش به طاعون هستند و کتابش، *عصای موسی* مملو از آنهاست. سپس وقتی به طاعون مبتلا شد و به سبب مشاهدهٔ مرگ صدها نفر هر روز، عاقبت بیماری خود جلوی چشمش عیان شد، آنگاه به آقا بابو الهام «الرحیل» القا شد و این الهام بر تمام الهامات *عصای موسی* خط بطلان کشید. اگر به فرض این «الرحیل» را الهام بپنداریم،

آنگاه این الهامش مبنی بر رحمت خدا نیست بلکه بالغ بر الهام خشم خداست که خبر از نامرادی شدیدش می‌دهد و نیز دروغین بودن الهامات قبلی‌اش را آشکار می‌کند. چنین الهام هیچ جای تعجب ندارد چون اغلب کسانی که به این بیماری مهلک مبتلا می‌شوند و از جان سالم به در بردن نومید می‌شوند، آنگاه چنین الهامات یا خوابها را می‌بینند و در این واقعیت، مومن و غیر مومن همه شریک هستند. پس در این صورت معنی الهام این خواهد بود که ای الهی بخش! تو می‌گفتی عمر درازی خواهی داشت و خواستار نابودی فریق مخالف بودی و حدیث نفس خود را الهام تلقی کرده، گمان می‌بردی که مخالف تو در حیاتت با طاعون خواهد مرد امّا، ما به تو دستور می‌دهیم که تو از این دنیا کوچ کن.

خلاصه، نیازی به بحث کردن بر صداقت این الهام نیست زیرا ممکن است که این الهام القا شده باشد و در آن به طور خشم الهی این اخطار داده شده باشد که اکنون کوچ کردن تو از دنیا بهتر است زیراکه تو حق را قبول نکردی.

بر عقل این مردم تعجب می‌کنم با منسوب کردن الهام «الرحیل» به الهی بخش تمام الهاماتش را ازبین می‌برند و نمی‌اندیشند که قضیهٔ تمام آن الهاماتش چه شد که بر مبنای آنها وی مرا کافر و دجّال می‌گفت و بر خود موسی نام می‌نهاد.

حقیقت این است که تمام الهاماتش خوابهای پریشان و حدیث نفس و وساوس شیطانی بود. به همین دلیل به حقیقت نپیوست بلکه آنها موجب ذلت و آبروریزی‌اش شد. آری، ممکن است که الهام «الرحیل»

از طرف خدا باشد زیرا این کلمه به طور انذار و اخطار است و اگر فرعون هم ادعای چنین الهام می‌کرد، مجال انکار نمی‌داشتیم زیرا این امر ثابت شده است که اعم از موحد و مشرک، فاسق و صادق، و صادق و کاذب هر کسی در اواخر حیاتش از این قبیل الهامات را می‌تواند دریافت کند و به این امر این آیه اشاره می‌کند: وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ[1] یعنی هیچ اهل کتابی نیست که قبل از مرگ خویش به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا حضرت عیسی ایمان نیاورد و در تفاسیر نوشته شده است که این الهام بر اهل کتاب در زمانی القا می‌شود که آنها در حالت احتضار باشند یا زمان مرگشان بسیار نزدیک باشد و بدیهی است که آنها به همین خاطر ایمان می‌آورند که از جانب خداوند متعال به آنها وحی می‌شود که فلان پیامبر صادق است امّا، با این الهام آنها نمی‌توانند برگزیدگان الهی قرار گیرند زیرا سنت خدا همین گونه جاری است که به نزدیک زمان مرگ اغلب مردم خوابی می‌بینند یا الهامی دریافت می‌کنند و این سنت خدا مخصوص به هیچ دینی نیست و شرط پرهیزکار و نیکوکار بودن هم نیست.

سپس بابو الهی بخش در کتاب خود *عصای موسی* در صفحه ۱۸۰ می‌نویسد: «الهامی دربارهٔ ناخدا بودن کشتی نیز بر این عاجز القا شده است و سپس خداوند متعال به درست کردن کشتی دستور داد و در

---

[1] نساء: ۱۶۰

الهام خود فرمود: بسم الله مجریها و مرساها ان ربی لغفور رحیم. سپس الهام شد: ان الذین ظلموا لمغرقون و امید واثق[1] محقق این الهام از فضل و کرم خدای قادر است. علاوه بر این این الهام نیز چندین بار القا شده است: سأریهم آیاتی فلا تستعجلون».

معنی این الهام آن است که من همان ناخدا هستم که آن سوی دریا عبور خواهد داد و کسانی که در کشتی خواهند بود، نجات پیدا خواهند کرد. سپس با اشاره به من می‌گوید: کسانی که سوار این کشتی نشده‌اند، یعنی این عاجز، ظالم هستند و غرق خواهند شد و می‌گوید که «این الهام نیز چندین بار القا شده است که خدا می‌فرماید: من نشانه‌های خویش را به این مخالفان نمایش خواهم داد پس به شتاب آن را از من مخواهید.

اکنون خوانندگان می‌توانند به این نکته بیندیشند که مرگ طاعونی‌اش تمام این الهاماتش را باطل کرده است. آیا می‌توان به کسی ناخدا گفت که خودش غرق شود درحالی که وعده داده بود که کسانی

---

[1] از یک سو آقا بابو الهی بخش می‌نویسد که من الهامات خود را به طور قطعی از طرف خداوند متعال نمی‌دانم بلکه ممکن است که شیطانی باشند سپس از سوی دیگر بر این الهامات امید واثق نیز می‌دارد. تعجب است که بیش از حد بیدادگری پیشه کرد و تعجب است که برای غرق کردن دیگران به وی الهام القا شد اما خود مصداق آن گشت. و این الهام بابو الهی بخش که من عنقریب نشانه‌های خویش را ارائه می‌دهم در ارائهٔ نشانه‌ها از من عجله مخواهید، ما می‌دانیم که این الهام بابو الهی بخش با مرگش به حقیقت پیوست. اگرچه مرگش برای او نشانه نیست بلکه برای ما نشانه است. [مؤلف]

که مخالفش هستند، غرق می‌شوند یعنی این عاجز غرق می‌شود. پس این چطور ناخدا بود! و کشتی‌اش چه نوع کشتی بود و الهامش کدام قبیل الهام بود که نتیجه‌اش برعکس شد و خودش مصدادق آن گشت.

سپس آقا بابو الهی بخش در کتاب خود صفحه ۱۸۶ می‌نویسد: «به خدمتی که آقا میرزا می‌بالد، کیفیت آن در الهام قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا گذشته است یعنی تمام اعمالش باطل و بیهود است» و در صفحۀ ۲۰۱ دربارۀ من می‌گوید: «آقا میرزا عجله مکن. امید واثق و یقین کامل دارم کسی که می‌گوید: سرکش متمرد همچون من کسی دیگر نیست، مطابق سنت الله به حتم ناکام خواهد شد و شکست خواهد خورد ان‌شاءالله».

حال، خوانندگان به من پاسخ بدهند که این گفتار آقا منشی درباره من بود و آیا خداوند متعال مطابق گفتارش مرا ناکام کرد و در حالت شکست میراند یا وی را؟ بیشتر از این نمی‌خواهم چیزی بگویم چون دیگر وی از دنیا رفته است.[1]

سپس در صفحه ۲۰۲ آقا منشی الهی بخش می‌نویسد: «بلعم اول، از نفرین کردن سرباز زد سپس قومش با هدیه دادن به وی، او را به فتنه انداختند؛ خلاصه، اسباب هلاکتش همین بود. سپس کسی که حالاتش شبیه حالات بعلم باشد و حقوق دیگران را تلف کند و ادعاهای

---

[1] برخی انسانهای نادان با ذکر من می‌گویند که اگر الهی بخش نامراد مرد، مرادهای شما کی تحقق یافته‌اند؟ اینان اندیشه به خرج نمی‌دهند که من زنده هستم و مرادهایم هر روز محقق می‌شوند اما آقا بابو فوت کرده است و عصای موسایش شکست و خود او را هلاک نمود. [مؤلف]

دروغین کند، برای وی این قصه قابل عبرت است». این خلاصهٔ تقریرش است امّا، افسوس که آقا بابو به این نکته توجه نکرد که کسی که بدون تحقیق کامل اعتراض می‌کند و فردی را بدون هیچ برهان و مدرک کاملی مفتری و دجّال قرار می‌دهد در حالی که او نزد خدا معذور و بری است و در واقع مرتکب هیچ حق‌تلفی نشده است و ادعای دروغین نیز نکرده است و نشانه‌های خدا بسان باران در تایید او می‌بارند و وی از آنها روی گردانده است، آیا برای این قبیل فرد نیز کیفری هست یا نیست؟ امّا، اکنون نیازی به طول دادن بحث نیست زیراکه حال، آقا بابو پس از مباهله و ملاعنهٔ خود نتیجهٔ این افترا و بدگویی را دیده است.

سپس الهامی دیگر از آقا بابو هست که در کتابش صفحه ۲۲۴ مندرج است و آن این است: «ان یقولون الا کذبا اتبع هواه و کان امره فرطا» یعنی ادعای وی، ادعایی دروغین است و وی از هوس نفسانی خود پیروی می‌کند و از حد گذشته است یعنی دیگر ایام هلاکتش فرا رسیده‌اند. پاسخ این الهام را نیز خوانندگان خودشان می‌توانند بفهمند.

اما اکنون حامیان آقا بابو جواب بدهند که آیا برخوردی که خداوند متعال مطابق سنت قدیمی خویش با دروغگویان می‌کند، با من کرده است یا با آقا بابو؟ کسی که ادعای دروغینِ فرستاده شدن از طرف خدا می‌کند به موجب تعلیم قرآن شریف نامراد مانده و به هلاکت می‌رسد و آیا این حقیقت ندارد که عاقبتِ آقا بابو نیز همین‌طور اتفاق افتاده است؟

سپس آقا بابو در کتاب خود صفحه ۳۱۹ دربارهٔ من این الهام را می‌نویسد: «سینالهم غضب علی غضب جعلته کالرمیم. کالعهن المنفوش» یعنی فرد را خشم روی خشم فرا خواهد گرفت و وی را بسان استخوانِ پوسیده و همانند پشمِ متلاشی خواهم ساخت. دربارهٔ این الهام نیز خوانندگان خودشان می‌توانند بررسی کنند که این الهام بر چه کسی صدق می‌کند.

سپس در صفحه ۴۳۷ دربارهٔ من این الهام نوشته است که «اماته فاقبره» یعنی خدا او را هلاک نموده و به قبر خواهد افکند.

و سپس در کتاب *عصای موسی* صفحهٔ ۴۴۱ آقا بابو این الهام خویش را دربارهٔ من می‌نویسد: «یمیز الخبیث من الطیّب جعلناه هباءا منثورا. سلام علیکم کتب علی نفسه الرحمة. این الهام به وقت مقدر خود ظهور خواهد کرد یعنی خداوند متعال خبیث را از طیّب جدا خواهد کرد و نشانه‌ای نمایش خواهد داد که با آن ثابت شود که صادق کیست و کاذب کیست و ما این شخص را [یعنی مرا] بسان غبار پراکنده خواهیم ساخت یعنی هلاک خواهیم کرد امّا، ای الهی بخش بر تو سلامتی باد، خداوند متعال برای تو رحمت را مقدر نموده است، تو از هلاکت محفوظ خواهی ماند»[1] حال، اندیشمندان خودشان بیندیشند که

---

[1] این عجب محفوظ ماندن است که مرگش هم در اثر طاعون اتفاق افتاد. ای دوستان آقا بابو! راست بگویید آیا واقعاً شما همین آرزو را داشتید که آقا بابو در زندگی من در حالی که منتظر مرگ و نابودی‌ام بود، از طاعون بمیرد؟ از صدها

سرانجام این ماجرا چه شد؟ آیا آن تباهی و نابودی‌ای که الهام آقا بابو خبر داده بود، دامنگیر خود او شده است یا نه؟

سپس در همین صفحه می‌نویسد که الهام القا شد: «یا نار کونی بردا و سلاما» یعنی ای آتش سرد و مایهٔ سلامتی شو. نمی‌دانیم کدام آتش بر وی سرد شد. فقط آتش طاعون بر وی نازل شده بود امّا، آن سرد نشد و کارش را در ظرف یک روز تمام کرد. صدها انسان در لاهور پس از ابتلا به طاعون بهبود پیدا کردند امّا، این آقای ملهَم نتوانست جان سالم به در ببرد و مرگ نابهنگام باعث شد که وی با هزاران حسرت از این دنیا رحلت کند. اکنون وی از این جهان رفته است و من فقط به خاطر دوستانش مجبور شدم که این مطالب را بنویسم چون پس از وفات آقا بابو بر من این وحی شد که «فتنّا بعضهم من بعض» یعنی ما می‌خواستیم از مرگ الهی بخش، دوستانش را امتحان بکنیم که آیا هنوز هم حقیقت را درک می‌کنند یا نه. این امر بدیهی است که آقا بابو الهی بخش در مقابل من به شدت ایستاده بود و در تحقیر و توهین من هیچ کوتاهی نکرد و مردم را با کتاب خود گمراه کرد و هر روز منتظر مرگم بود و برای دوستان خود صدها از این قبیل الهام تعریف می‌کرد و علی الخصوص مرگم در اثر طاعون را در کتاب خود شایع کرده بود سپس این چه شد که وی خود با نامرادی در اثر

الهامش که دربارهٔ هلاکتم بودند، چه ضرری به من رسید؟ این چه اتفاق افتاد که صاعقهٔ الهاماتش بر خود او نازل شد. آیا کسی هست که بتواند به این سوال پاسخ دهد؟ [مؤلف]

ابتلا به طاعون مردا! و خداوند متعال به هر لحاظ از من حمایت کرد. در قرآن شریف به صراحت مسطور است که: كَتَبَ اللَّـهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي[1] یعنی این وعدهٔ قطعی خداوند متعال است که کسانی که به سمت او می‌آیند، بر فریق مخالف خود غالب می‌شوند. پس در این چه رازی است که آقا بابو نتوانست در مقابل من غالب شود! و طوفان بزرگ طاعون که در این کشور به پا شده بود و بزرگتر از آن طوفانی بود که در زمان موسی و فرعون نمودار شده بود بلکه خیلی بزرگتر از آن بود، آقا بابو در آن باوجود این که خود را موسی می‌گفت، غرق شد و کسی را که وی فرعون می‌خواند، خداوند متعال به فضل و کرم خود نجات داد. مطمئنم که به هنگام مرگ، وی به حتم این کلمات را گفته بود که آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ[2] سپس می‌پرسم که خداوند متعال در سوره فاتحه که ام الکتاب است، انسانها را در سه دسته تقسیم نموده است: «۱» منعم علیهم «۲» مغضوب علیهم «۳» ضالین. حال، پس از اندیشه بگویید که خداوند متعال آقا بابو الهی بخش را در کدام دستهٔ انسانها قرار داده است. چنانچه به نظرتان خداوند متعال او را در دستهٔ مردمِ منعم علیهم قرار داده است آنگاه ثبوت این امر به عهدهٔ شما است که به گروهی که از روی کتاب الله منعم علیهم هستند، نیز طاعون شده باشد و همراه آن، این مدرک را نیز ارائه دهید که بر آنها چه انعام نازل شد و انعام هم باید آن چیزی باشد که بر مردم دنیا امری ثابت شده باشد بسان کفّارهٔ مسیحیان

---

[1] مجادله: ۲۲

[2] یونس: ۹۱

نباشد یعنی فقط فکر و تصور خود نباشد و اگر وی در دستهٔ مغضوب علیهم است، آنگاه از این دسته بودنش قابل پذیرش است چون از قرآن شریف و تورات ثابت می‌شود که طاعون نشانهٔ خشم خدا است و کسانی که مومنان و برگزیدگان درجهٔیک می‌باشند، هیچگاه مبتلا به طاعون نشده‌اند چنانکه پیامبران و صدیقان هیچگاه با طاعون هلاک نشده‌اند. هیچ کسی نمی‌تواند ثابت کند که مردم این دسته هیچگاه به طاعون مبتلا شده باشند زیرا که این «رجز الله» است که برای عقوبتِ کفار و فاسقانی که بر گناه اصرار می‌ورزند، نازل می‌شود و افراد برگزیدهٔ خداوند متعال هرگز در آن شریک نمی‌شوند. پس کسی که خود را به قدری محبوب خدا قرار می‌دهد که در کتاب خود *عصای موسی* این الهام را می‌نگارد: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله، چنین محبوب و عزیز خدا چطور به طاعون مبتلا شد. دربارهٔ یهود آمده است که لِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم[1] آری، مومن گناهکار که در افراد دستهٔ اول شامل نیست و خالی از گناهان و معاصی هم نیست، احتمال ابتلای وی به طاعون به خاطر تطهیر و تمحیص وجود دارد امّا، کسی که از طرف خداوند متعال به عنوان موسی می‌آید، به او طاعون نمی‌تواند حمله کند بلکه مومنان کامل مصداق این آیه هستند: أُولَـٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ[2]. و اگر شما آقا منشی الهی بخش را از گروه «ضالّین» فکر می‌کنید، این فکر بسیار معقول است زیرا وی عمدا حق را رها کرد و به حدی در بدگویی و گستاخی و تحریک مردم افزود که بعد از آن انسان نمی‌تواند

---

[1] مائده: ۱۹

[2] انبیاء: ۱۰۲

هیچ سخنی را بشنود. اگر احدی جلوی او ذکر من می‌کرد، فوری به من ده-بیست فحش می‌داد و سپس از روی عمد حقیقت را انکار می‌کرد و خداوند متعال به هر دل آگاه است. پس برخوردی که خداوند متعال با وی کرد، برای دانشمندان مایهٔ عبرت است و فقط دلم می‌داند که وی چقدر مرا رنج و اذیت داد.

تا دل مرد خدا نامد بدرد　　　　هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

شما با پیشه کردن خوف خدا بگویید که آیا مراد و آرزوی شما واقعاً همین بود که الهی بخش در حالت نامرادی با طاعون بمیرد و مخالفش را که دربارهٔ آن وی در بین هزاران انسان شایع کرده بود که از طاعون خواهد مرد، خداوند متعال از این بیماری محفوظ بدارد و او را پیشرفت بارزی عطا کند و صدها نشانه برای او به نمایش بگذارد. آیا آن الهام بابو الهی بخش که یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا بین پاک و ناپاک فرق ایجاد خواهد کرد، همین معنی داشت که بابو الهی بخش با طاعون هلاک شده بازماندگان خود را داغ حسرت خواهد داد. آن روز چقدر سخت و تلخ بر آقا منشی عبدالحق و دوستانش بود که در خانه‌اش آقا بابو، مرشدش، برخلاف تمام ادعاهایش فوت کرده، آنها را در مصیبت بزرگی رها کرد و با مادهٔطاعونی، خانه را نیز آلوده نمود. خدا هنوز هم به رفقایش عقل بدهد که حق را بشناسند.

سپس در صفحه ۲۹۴ الهامی دیگر این نوشته شده است که قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا. قل لست مرسلا ذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی کانوا یوعدون یعنی حق آمد

و باطل فراری شد به مخالف خود [یعنی به این عاجز] بگو که تو از طرف خدا نیستی و مادامی که زمانِ ایفای وعدهٔ مرگ طاعونی -که خدا داده است- فرا نرسد، آنها را رها کن تا در لهو و لعب سرگرم باشند. سبحان الله این چه نوع الهامات و چه قبیل حق بود که در مقابل دروغ فراری شد و الهام را دروغ ثابت کرد و چه نوع وعدهٔ طاعون بود که به اشتباه در حقِ خودِ ملهَم محقق شد. احدی انسان با انصاف بگوید که چنانچه این الهامات شیطانی نبودند، پس چه بودند! اگر خداوند متعال عزیزان خود را همیشه از طاعون محفوظ می‌دارد، در آن صورت این بیچاره الهی بخش که این الهامات را دریافت کرده بود که *بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر* و قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله چرا از این سنت الله محروم و بی‌نصیب ماند. آنکه پس از خدا بزرگتر از همه است و به قدری عزیز خدا می‌باشد که با پیروی‌اش، انسان محبوب خدا می‌گردد، چرا بر وی از آسمان آن رجز آسمانی نازل شد که معمولا بر فاسقان و فاجران نازل می‌شود. آیا هنوز هم وقت آن نرسیده است که مردم باانصاف این حقیقت را بفهمند که مردن بابو الهی بخش، آن هم در چنین حالت نامرادی و برخلاف الهامات خود، امری فیصله کن است. اگر مردم متعصب هنوز هم نمی‌توانند حقیقت را متوجه شوند، آنگاه به یاد داشته باشند که خدا را نمی‌توان درمانده کرد، او نشانهٔ دیگری ارائه خواهد داد امّا، افسوس بر آن مردمانی که از صدها نشانه که مثل روز روشن به وقوع پیوستند، هیچ بهره‌ای نمی‌برند و فقط به دو سه پیشگویی ایراد می‌گیرند در حالی که آنها نیز در حقیقت محقق شده‌اند یا نیمهٔ آنها محقق شده

است و چون این پیشگویی‌ها درمورد عذابند لذا مطابق سنت الله هیچ اعتراضی بر آنها وارد نمی‌شود امّا، آنها بارها همانها را عنوان می‌کنند. آیا این انصاف است که از ده هزار نشانه روی بگردانید و به آن نشانه اصرار بورزید که حقیقت آن را نتوانستید بفهمید؟ از این قبیل مردم نه امروز ایمان می‌آورند و نه در آینده ایمان خواهند آورد. هیچ رفتار خداوند متعال با من اینگونه نیست که در آن هیچ کسی از پیامبران پیشین با من شریک نباشد و هیچ اعتراضی به من وارد نمی‌شود که به پیامبری دیگر وارد نشود. بنابراین کسانی که بر من اعتراض می‌کنند و به این امر نمی‌اندیشند که این اعتراض به بعضی پیامبران دیگر نیز وارد می‌شود، در معرض خطر شدید قرار دارند و اندیشه می‌رود که مرگشان بر بی‌دینی باشد.[۱]

شایان ذکر است که با آن گستاخی و اصراری که بابو الهی بخش با من مقابله کرد و اخباری که دربارهٔ مرگم با طاعون و هر نوع نامردای داد، اگر آن اخبارش به حقیقت می‌پیوستند و من در حیات بابو الهی بخش می‌مردم، نمی‌دانم که دوستان آقا بابو چقدر با لعنتها مرا یاد می‌کردند و وی را در اوج عزت و آبرو می‌نشاندند. آنها به خوبی می‌دانند که آقا بابو در اثر مباهله با من و مطابق پیشگویی‌ام هلاک شده است. اگر وی کمی نرمش به خرج می‌داد ممکن بود چند روز دیگر نیز زنده بماند؛ امّا، الهامات مبنی بر حدیث نفسش، نقش زهر کشنده‌ای را ایفا

[۱] برخی افراد شریر و دروغگو می‌گویند که اگر میرزا نشانه‌ها را ارائه می‌دهد، مسیلمه کذّاب هم نشانه‌ها را نمایانده بود، در پاسخ به اینان گفتن این کافی است که لعنت الله علی الکاذبین. [مؤلف]

کردند. وی خبر نداشت که مکالمۀ حقیقی خداوند متعال پس از مرگ حاصل می‌شود. کسی که در حقیقت از تمام هوا و هوس و احساسات نفسانی و زرنگی و گستاخی پاک می‌شود، بر وی به خاطر خدا مرگ وارد می‌شود و سپس وی زنده می‌شود و مکالمۀ خداوند متعال برای فانیان به طور پاداش و انعام می‌باشد. بنابراین هر مدعی الهام باید بررسی کند که در واقع وی فانی گشته است یا هنوز مملو از احساسات نفسانی است.

هزار نکتۀ باریکتر از مو اینجاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

سپس آقا بابو الهی بخش در کتاب خود عصای موسی صفحه ۶۹ می‌فرماید: «به سبب عجز بشریت این خیال به ذهن خاکسارم خطور کرد که شاید به سبب ناراحتی آقا میرزا ضرری وارد شود، آنگاه با این الهام اطمینان محافظت و سلامتی داده شد: والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین[۱] فسلام لک یعنی خدا از تو محافظت خواهد کرد و تو سلامت خواهی ماند و هیچ قهر الهی بر تو نازل نخواهد شد» این است الهامی که به بابو الهی بخش اطمینان داده بود که با نفرینِ طرف مقابل یعنی این عاجزِ مظلوم، هیچ ضرری به او وارد نخواهد شد و وی سلامت

[۱] افسوس که هیچ یک از دوستانش هم به این نکته نمی‌اندیشد که وقتی خداوند متعال وعده داده بود که از وی محافظت خواهد کرد و ناراحت شدنم هیچ ضرری به وی نخواهد رساند، آنگاه این چه شد که طاعون دامن آقا بابو را برگرفت! آن وعدۀ محافظتش کجا رفت؟ [مؤلف]

خواهد ماند. به نظر می‌رسد که همین الهام باعث شد که وی در فحاشی و دشنامگویی بسیار پیشرفت کند، پس از این الهام بددهنی‌اش به قدری زیاد شد که گویی پل دریایی می‌شکند و آبش دیارهای اطراف را نابود می‌کند.

افسوس که صدها نشانه در حیاتش به حقیقت پیوستند امّا، وی از هیچ نشانه‌ای بهره‌ای نبرد و پس از دیدن تحقق هر نشانه یا بعد از شنیدن تحقق آن مکرراً همین عکس العمل نشان می‌داد که آتم در موعد پیشگویی نمرد، داماد احمد بیگ همچنان زنده است درحالی که الهام این بود که عقد دخترِ احمد بیگ در آسمان خوانده شده است و در ارتباط با آتم برای راهنمایی‌اش بارها در کتبم نوشتم که آتم به هرحال فوت کرده است چه در موعد پیشگویی مرد یا پس از آن، در هر صورت مرد. علاوه بر این، این پیشگویی شرطی داشت یعنی مردن او منوط به این شرط بود که به حق رجوع نکند امّا، وی در جلسهٔ مناظره رجوع کرد و وقتی به وی گفتم که این پیشگویی به این دلیل کردم که تو در کتاب خود «اندرونه بائیبل» بر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دجّال نام نهادی، آنگاه وی جلوی شصت – هفتاد نفر که تقریبا نصفشان مسیحی بودند، با بی‌نهایت ترس و تواضع زبان، خود را از دهانش بیرون درآورد و با هر دو دست گوشهای خود را گرفت و گفت: من هرگز حضرت پیامبر اکرم را دجّال نگفته‌ام و سپس از منابع معتبر خبردار شدم که وی تا پانزده ماه ناله و گریه می‌کرد و خداوند متعال به من با الهام خود نیز خبر داد که وی با این پیشگویی به شدت ناراحت شده است و بسان دیوانه گشته است و در

دلش عظمت اسلام ایجاد شده است و وی گستاخی و بددهنی را بکلی رها کرده است. باوجود تمام این امور وی جهت اثبات کردن حقانیت دین مسیحیت و استوار ماندن خود به آن، سوگند نخورد درحالی که اگر سوگند می‌خورد چهار روپیه وجه نقد دریافت می‌کرد. سوگند خوردن در دین مسیحیت نه تنها جایز است بلکه در بعضی شرایط واجب نیز است و پنهان کردن این امر بی‌ایمانی و شرارت محض است، حضرت عیسی سوگند خوردند، پولس قسم خورد، پطرس قسم خورد؛ پس این تمام دلایل بر رجوع آتم است و برای انسان باانصاف کفایت می‌کند. اگر هیچ دلیل دیگری بر رجوعش نداشتم باز برای من همین کافی بود که خداوند متعال دربارۀ رجوعش به من خبر داده بود. با این همه، وی شش ماه پس از چاپ آخرین اعلامیه‌ام مرد. خلاصه، پیشگویی شرط داشت و چون آن شرط محقق شد لذا کار هیچ انسان خداترس نیست که شرم و حیا را رها کند و از اعتراض کردن دست نکشد؛ در حالی که این مسئله مسلّم است که پیشگویی‌ها مبنی بر خبر عذاب بدون اینکه دربارۀ آنها شرطی گذاشته شده باشد، می‌توانند به تاخیر بیفتند زیرا در آنها برای مجرم وعدۀ عذاب داده می‌شود و خداوند متعال پادشاه حقیقی است و او به سبب توبه و استغفار احدی می‌تواند عذاب خود را ببخشد چنانکه قوم یونس پیامبر را بخشید و بر این تمام پیامبران اتفاق نظر دارند آنچنانکه خداوند متعال می‌فرماید: وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ ۖ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ[۱] یعنی اگر این پیامبر دروغین است، عذاب دروغگویی بر او

[۱] مومن: ۲۹

نازل خواهد شد و چنانچه پیامبر صادق و راستگو است، در آن صورت برخی عذابهایی که وی وعدهٔ آن می‌دهد، بر شما وارد خواهند شد.

اکنون التفات بفرمایید که خداوند متعال در این آیه کلمهٔ «بعض» را بکار برده است و معنی آن این است که آنچه پیامبر پیشگویی‌ها درباره عذاب کرده است، بعضی از آنها به حتم به وقوع خواهند پیوست و بعضی به تاخیر خواهند افتاد. بنابراین، از نص قرآن شریف ثابت است که تحققِ پیشگویی مبنی بر عذاب، ضروری نیست. آری، از این آیه این مستفاد می‌شود که مفتری به هیچ وجه از عذاب نمی‌تواند مصون بماند چون برای او این دستور قطعی است که وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ[1] لذا اگر برای مفتری پیشگویی مبنی بر عذاب باشد، آن نمی‌تواند رد شود.

متاسفم و نمی‌فهمم که این چقدر بی‌حیایی است که از یک سو این مردم اقرار می‌کنند که با صدقه، خیرات و دعا و غیره بلا دفع می‌شود و از سوی دیگر به این اصرار می‌ورزند که خبر بلایی که به پیامبر داده شود که آن به فلان قوم یا فلان شخص به حتم وارد خواهد شد، آن با صدقه، خیرات یا توبه و استغفار نمی‌تواند رد شود. تعجب این که چقدر بر عقل این مردم پرده افتاده است که در کلام خود تناقض ایجاد می‌کنند؛ هم می‌گویند که با توبه و استغفار می‌تواند بلا دفع شود و این هم می‌گویند که بلا نمی‌تواند دفع شود. به هرحال، وقتی خداوند متعال به من خبر داد که آتم رجوع کرده بود و از گفتار و کردار آتم

---

[1] مومن: ۲۹

نیز علایم رجوعش نمایان شد، باز بر نداشتن دست از این شیطنت‌ها آیا همین تقوا و پرهیزکاری این مردم است؟ حد اقل به بستن زبان خود چرا بسنده نکردند![1]

---

[1] کسانی که از خداوند متعال نمی‌ترسند، از این قبیل اعتراضاتی می‌کنند که به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز وارد می‌شوند. بعضی نادانان می‌گویند که بعضی از اعضای جماعت احمدیه با طاعون مردند، از جملهٔ این نادانها یکی دکتر عبدالحکیم خان است که با خوشحالی زیاد می‌نویسد که در منطقهٔ «سَنور» فلان فلان احمدیها با طاعون فوت کردند. ما به چنین انسانهای متعصب این پاسخ می‌دهیم که فوت شدن برخی از افراد جماعتم با طاعون همانطوری است که برخی از صحابهٔ حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگها شهید شده بودند. این امر از نص صریح قرآن شریف ثابت است که آن جنگها برای عذاب دادن کفار بودند چنانکه خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: اگر بخواهم می‌توانم بر این کفار از آسمان عذاب نازل کنم یا برایشان از زمین صورت عذابی مهیا کنم یا بعضی را مزه جنگ و خونریزی به وسیلهٔ بعضی دیگر بچشانم. بنابراین، به هر حال در جنگها اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز شهید می‌شدند اما نتیجهٔ نهایی این شد که تعداد کفار یواش یواش کاهش یافت و مسلمانان بیشتر و بیشتر شدند و آن جنگها برای مسلمانان سراسر مایهٔ برکت و برای کفار باعث ریشه‌کنی‌شان گشت. همینطور من می‌گویم و با تحدی می‌گویم که اگر یک نفر از اعضای جماعتما از طاعون می‌میرد، به جایش صد نفر یا بیشتر از آن به جماعت‌مان ملحق می‌شوند و این طاعون مایه افزایش جماعت می‌شود و مخالفان را نابود می‌کند. در هر ماه حد اقل پانصد نفر و گاهی هزار نفر و گاهی دو هزار نفر به سبب طاعون به جماعت ما می‌پیوندند لذا این طاعون برای ما رحمت و برای مخالفان ما زحمت و عذاب است و اگر تا ده پانزده سال دیگر این طاعون در این کشور ادامه داشت، مطمئنم

چنانچه از اینان بپرسم که اگر این واقعه در زمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روی می‌داد و آن‌حضرت با وحی خبر می‌دادند که فلان شخص که قرار بود معذب شود، در خفا از گستاخی و شیطنت‌های خود دست برداشته است؛ آنگاه آیا اینان، گفتارِ حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را قبول می‌کردند یا رد می‌کردند؟ اگر قبول نمی‌کردند، نزد خداوند متعال سزاوار عقوبت می‌شدند یا نه؟ پس وقتی خداوند متعال برای آتم، شرط [رجوع را]

که تمام کشور پر از جماعت احمدی‌ها خواهد شد. این امری ثابت شده است که طاعون بر جماعت‌ما می‌افزاید و از مخالفانمان می‌کاهد و اگر برخلاف این ثابت شود من با سوگند خداوند متعال می‌گویم که ثابت کنندهٔ آن را هزار روپیه وجه نقد جایزه خواهم داد. چه کسی است که برای این مقابله بلند شود و از ما هزار روپیه بگیرد؟ افسوس که این مردم مخالف آنچنان کور شده‌اند که اصلاً متوجه نمی‌شوند که این طاعون دوست‌ما و دشمنشان است. به قدری که جماعت‌ما با طاعون در این سه چهار سال گذشته گسترش یافته است، در شرایط عادی حتی در پنجاه سال هم اینقدر گسترش نمی‌یافت. پس مبارک است آن خدایی که در دنیا طاعون را فرستاد تا با آن، ما گسترش یابیم و دشمنان‌مان نابود گردند. همین دلیل است که خداوند متعال قبل از شیوع طاعون به من خبر داد که در دنیا طاعون شیوع پیدا خواهد کرد و دشمنان‌ما با آن هلاک خواهند شد و ما گسترش پیدا خواهیم کرد. پس چه کسی کورتر از آن کسی است که مردن چند نفر احمدی با طاعون را عنوان می‌کند و تاکنون از این حقیقت بی‌خبر است که طاعون باعث شده است که چندین صد هزار نفر به جماعت‌ما ملحق شوند و هر روز هم باعث می‌شود که مردم به این جماعت بپیوندند. پس مبارک است این طاعون که بر تعداد ما افزاید و مخالفان را کم می‌کند و در حقیقت به سبب طاعون هیچ کسی از جماعت ما نمرده است چون در ازای یک نفر صد یا بیشتر از آن را پیدا کرده‌ایم. [مؤلف]

گذاشته بود و او به من با وحی خود خبر داد که آتم گستاخی و شیطنت‌های خود را رها کرده است، آنگاه تقوا اقتضا می‌کرد که این بحث را خاتمه می‌دادند و حسن ظن پیشه می‌کردند و در دل می‌اندیشیدند که شاید همین امر درست باشد. امّا، فقط وحی خداوند متعال به این امر خبر نداده بود بلکه آنچنانکه همینک نوشته‌ام، خود آتم نیز علایم رجوع خود را نشان داده بود لذا شایان هر انسان پرهیزکار همین بود که در این امر دم نمی‌زد و از خدا می‌ترسید.

و می‌ماند مسئلۀ پیشگویی داماد احمد بیگ، دربارۀ آن نیز چندین بار نوشته‌ایم که آن پیشگویی مبنی بر دو شاخه بود. یکی از این دو شاخه دربارۀ مرگ احمد بیگ بود و شاخه دوم دربارۀ مرگ دامادش بود. این پیشگویی نیز شرط داشت. احمد بیگ به سبب رعایت نکردن شرط، در موعد پیشگویی مرد و دامادش و فامیلهای دیگرش به سبب برآوردن شرط پیشگویی، از شرط استفاده کردند. این امر طبیعی و حتمی بود که با مرگ احمد بیگ در دلهایشان خوف و ترس ایجاد شود زیرا در پیشگویی هر دو شریک بودند و وقتی از دو شریک یکی مرده باشد، مطابق فطرت انسانی ضروری بود که نفر دوم که مورد خطاب این پیشگویی بود، وی و عزیزانش نگران مرگش بشوند کما طبیعی است که اگر دو نفر از یک غذا خورده باشند و یکی از آنها بمیرد، طبیعی است که نفر دوم هم نگران مرگ خود بشود؛ همین‌طور مرگ احمد بیگ خوف و و ترس را در دل نفر دوم و عزیزانش ایجاد کرد و آنها از ترس آن گویی بسان مرده شده بودند و عاقبت، نتیجه

این شد که بزرگ خانواده که نقش اساسی این خاندان را به عهده داشت با من بیعت کرد.

و این امر درست است که در الهام این عبارت نیز بود که عقد آن زن در آسمان با من خوانده شده است، امّا، ما بیان کرده‌ایم که برای وقوع این عقدی که در آسمان خوانده شد، از طرف خداوند متعال این شرط نیز بود که در همان زمان چاپ کرده بودم و آن این است: ایتها المرأة توبی توبی فان البلاء علی عقبک پس وقتی آنها این شرط را برآورده کردند، عقد نیز فسخ و باطل شد یا به تأخیر افتاد. آیا شما خبر ندارید که یمحوالله ما یشاء و یثبت یعنی خداوند متعال هرچه را که بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد پا برجا می‌گذارد؛ عقد در آسمان خوانده شد یا بر عرش فرقی نمی‌کند چون پیشگویی شرطی بود؛ از شبهات شیطانی دوری جسته، به این پیشگویی باید اندیشید. آیا پیشگویی یونس کمتر از خوانده شدن عقد در آسمان بود در حالی که در آن خبر داده شده بود که در آسمان تصمیم گرفته شده است که تا چهل روز بر این قوم عذابی نازل خواهد شد امّا، آن عذاب نازل نشد در حالی که در آن دربارهٔ هیچ شرطی هیچ تصریحی نشده بود. پس آیا آن خدایی که چنین تصمیم قطعی خود را منسوخ نمود، بر وی سخت بود که این عقد را نیز منسوخ کند یا تا زمانی دیگر به تعویق بیندازد.

خلاصه، مردمِ بی‌حیا به هنگام این اعتراضات به این امر نمی‌اندیشند که از این قبیل اعتراضات بر تمام پیامبران هم وارد می‌شوند. نمازها هم در اول پنجاه فرض شده بودند و سپس پنج ماندند و تورات را

بخوانید صدها بار عذاب‌های خدا با شفاعت موسی منسوخ شده بودند و همین‌طور حکم نابودی قوم یونس که در آسمان نوشته شده بود، با توبۀ آنها منسوخ شد و تمام قوم از عذاب مصون ماند و به جای آن‌حضرت یونس خود به مصیبتی گرفتار آمدند زیرا ایشان به این فکر افتاده بودند که پیشگویی قطعی است و ارادۀ خداوند متعال بر نزول عذاب حتمی است. افسوس که این مردم از قصۀ یونس هم هیچ درسی نمی‌گیرند. وی باوجود پیامبر بودن به سبب این خیال که ارادۀ قطعی خداوند متعال که بر آسمان نوشته شده بود چرا فسخ و باطل شد، به شدت متحمل رنج و مصیبت شد و خداوند متعال به سبب توبه و رجوع صد هزار جان را نجات داد و به درک و فهم یونس هیچ اعتنایی نورزید.

چقدر نادان هستند آن کسانی که باور دارند خداوند متعال نمی‌تواند اراده‌های خویش را عوض کند و نمی‌تواند پیشگویی عذاب را به تعویق بیندازد امّا، ما بر این عقیده هستیم که او می‌تواند پیشگویی عذاب را به تعویق بیندازد و همیشه به تعویق می‌انداخته است و در آینده نیز به تعویق خواهد انداخت. ما به چنین خدایی اصلاً ایمان نمی‌آوریم که نتواند بلا را با توبه و استغفار دفع کند و به خاطر رجوع و توبه کنندگان ارادۀ خویش را تغییر ندهد. او همیشه ارادۀ عذاب خود را تغییر می‌دهد. در کتب پیشین آسمانی مرقوم است که یکی از پادشاهان فقط ۱۵ روز از عمرش باقی مانده بود خداوند متعال تضرع و زاری او را اجابت نمود و پانزده روز را به پانزده سال عوض کرد و تجربۀ ما نیز همین است که گاهی پیشگویی ترسناکی می‌باشد که با دعا به تعویق می‌افتد. پس اگر خدای فرضی اینان قادر به این کارها نیست، ما به او ایمان

نمی‌آوریم. ما به خدایی ایمان می‌آوریم که یکی از صفاتش در قرآن شریف این نوشته شده است که: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ[1] و بر به تعویق افتادن وعید - یعنی پیشگویی مبنی بر عذاب- سایر پیامبران اتفاق نظر دارند. و می‌ماند پیشگویی وعده که دربارهٔ آن خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ اللَّـهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ[2] دربارهٔ آن نیز عقیدهٔ ما این است که خدا از آن وعده تخلف نمی‌کند که در علم او وعده است. انسان اگر با اشتباه خود امری را وعدهٔ خدا تصور کند چنانکه حضرت نوح تصور کرده بودند، از این قبیل خلف وعده جایز است زیراکه در واقع آن وعدهٔ خداوند متعال نمی‌باشد بلکه اشتباه انسان است که امری را به خطا وعدهٔ خدا قرار می‌دهد، دربارهٔ این قبیل وعده سید عبدالقادر جیلانی می‌فرمایند: قد یوعد و لا یوفی یعنی گاهی خداوند متعال وعده می‌کند و آن را ایفا نمی‌نماید. همین‌طور با وعدهٔ خداوند متعال بعضی شروط مخفی می‌باشند[3] و بر خداوند متعال

---

[1] بقره: ۱۰۷

[2] آل عمران: ۱۰

[3] این سنت الله از قدیم جاری است که در پیشگویی‌هایش، بخشی از پیشگویی مبنی بر متشابهات می‌باشد و بخشی از آن مبتنی بر بیّنات. و گاهی بعضی پیشگویی‌ها به طور کامل بالغ بر متشابهات است و انسان جاهل تنها به دلیل از متشابهات بودن آن، پیشگویی را تکذیب می‌کند در حالی که اگر پیشگویی‌هایی که از نوع متشابهات است، مطابق پندار ملهم به ظهور نرسد، آنگاه نباید گفت که پیشگویی اشتباه از آب درآمد بلکه باید گفت که ملهَم در پندار خود اشتباه کرده است آنچنانکه حدیث ذهب وهلی بر این امر شاهد است. آری، در

واجب نیست که تمام شروط خود را ابراز بدارد بنابراین در چنین موقعیت انسان ناپخته می‌لغزد و منکر می‌شود و انسانِ کامل به جهل خود اقرار می‌کند. همین علت است که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام جنگ بدر باوجود این که خداوند متعال وعدهٔ فتح داده بود، با ناله و تضرع دعا می‌کردند و در بارگاه الهی عاجزانه این دعا می‌کردند: اللهم ان اهلکت هذه العصابة لن تعبد فی الارض ابدا[1] زیرا آن‌حضرت بیم آن داشتند که شاید این وعده، برخی شروط مخفی را با خود داشته باشد که ممکن است در رعایت آنها کوتاهی شود؛ هر که عارفتر است ترسانتر.

همین‌طور یکی از اعتراضات آقا بابو این بود که پیشگویی دربارهٔ متولد شدن پسر کرده بودی امّا، دختر به دنیا آمد. وی به خوبی می‌داند که وجود دختر مثل عدم بود؛ زیرا که وی پس از تولد مرد و پس از او یک پسر نیز مرد سپس خداوند متعال چهار پسر عطا کرد که به فضل و کرم او تاکنون هم زنده هستند. پس مرده را نمی‌توان مصداق پیشگویی علم خدا قرار داد، وی نزد خداوند متعال کالعدم است و

پیشگویی‌های برگزیدگان خدا، پیشگویی‌های مبنی بر متشابهات کم می‌باشد و بیشتر پیشگویی‌هایشان از قبیل بیّنات است؛ اما وجود پیشگویی‌های متشابهات نیز ضروری است تا خداوند متعال با آنها، صالح و فاسق را امتحان کند. برگزیدگان خدا با کثرت بیّنات شناخته می‌شوند و پیشگویی‌هایشان کاملاً عاری از متشابهات هم نیست.

[1] یعنی ای خدای من! اگر تو این جماعت را هلاک نمودی، در آن صورت هیچ کسی تو را در زمین نخواهد پرستید. [مؤلف]

پیشگویی خداوند متعال دربارهٔ پسری بود که زنده خواهد ماند. هیچ الهام خداوند متعال وجود ندارد که در آن گفته شده باشد که آن پسر موعود که عمر طولانی پیدا خواهد کرد، در اولین حمل متولد خواهد شد و اگر فکر اجتهادی باشد، به آن اعتراض کردن کار کسانی است که اجتهاد پیامبر را حتمی الوقوع می‌دانند. تعجب‌انگیز است که این مردم با افترای خود اعتراضی ایجاد می‌کنند. حقیقت این است که وقتی انسان دروغگویی را روا می‌دارد، حیا و خوف خدا در او کاهش پیدا می‌کند. خوانندگان به خاطر داشته باشند که از طرف من هیچ چنین پیشگویی‌ای چاپ نشده است که در آن در کلمات الهامی تصریح شده باشد که آن پسر موعود از همین حمل متولد خواهد شد و می‌ماند موضوع اجتهاد، دربارهٔ آن، من خودم نیز معتقد هستم که هیچ پیامبری نگذشته است که از او هیچگاه اشتباهی اجتهادی سر نزده باشد. وقتی حضرت پیامبر اکرم که از سایر پیامبران افضل بود نتوانست از اشتباه اجتهادی مصون بماند آنگاه نسبت به دیگران چه جای اعتراض باقی می‌ماند. سفر حدیبیه اشتباه اجتهادی بود، به یمامه هجرتگاه قرار دادن اشتباه اجتهادی بود. پیامبر می‌تواند در اجتهاد خود اشتباه کند آنچنانکه ملاکی پیامبر نتوانست این راز را بفهمد که نزول مجدد الیاس از آسمان را نباید به ظاهر حمل کرد بلکه آن بر سبیل استعاره است و هیچ پیامبر اسرائیلی از این پیشگویی تورات نتوانست بفهمد که آخرین پیامبر از بنی اسماعیل خواهد بود همین‌طور حضرت عیسی نیز به سبب اشتباه اجتهادی بر این باور شد که پادشاه خواهد شد و با فروش لباسها سلاح هم خرید. به یهودا

اسکریوطی یکی از تختهای بهشت داد و سپس وعدهٔ بازگشت خود در همان زمانه نیز داد و عاقبت تمام این پیشگویی‌ها اشتباه از آب درآمدند. پس در امری که تمام پیامبران شریکند و حتی یک نفر نیز خارج از آن نیست، درباره آن اعتراض کردن کار هیچ انسان متقی و پرهیزکار نیست.

خداوند متعال این اشتباه اجتهادی را به این دلیل برای پیامبران مقرر داشته است تا آنها معبود قرار داده نشوند امّا، با این اشتباه اجتهادی در اتمام حجتشان هیچ توفیری ایجاد نمی‌شود زیراکه حقانیتشان با معجزات فراوان به اثبات می‌رسد. پیامبران صادقِ خداوند متعال فقط به سبب اشتباه اجتهادی‌ای که در یکی از پیشگویی‌هایشان از آنها سر بزند نمی‌توانند با مسیله کذاب یا مدعیان دروغگوی دیگر شبیه گردند زیراکه در وجودشان به قدری انوار راستی و برکات و معجزات و تاییدات الهی وجود دارد که شمشیرِ تیزِ صداقتشان، مخالف را تکه تکه می‌کند و هزاران نشانهٔشان بسان دریا، موّاج و متلاطم می‌باشد.

آری، اگر این اعتراض مطرح شود که در اینجا آن معجزات کجایند؟ در پاسخ، من تنها این مطلب را نخواهم گفت که من می‌توانم معجزات را نشان دهم بلکه به فضل و کرم خداوند متعال پاسخ من این است که او برای اثبات حقانیتِ ادعایم آنقدر معجزات را به نمایش گذاشته است که خیلی کمند پیامبرانی که به این اندازه معجزات ارائه داده باشند؛ بلکه حقیقت این است که او به قدری دریای معجزات را روان ساخته است که بجز پیامبر اکرمﷺ در شرح احوال بقیهٔ تمامی پیامبران

علیهم السلام پیدا شدن معجزات با این کثرت و با شواهد قطعی و یقینی محال است. خداوند متعال حجت خویش را تمام کرده است، حال، به عهدهٔ فرد است که قبول بکند یا نه.

این آن اعتراضات مردم مخالفم بودند که آقا بابو الهی بخش بارها در کتاب خود عصای موسی نوشت و به گمان خود بسیار کار ثواب انجام داد و حقیقت این کار ثواب پس از مردن حتما بر وی آشکار شده است.

اما برای فایدهٔ عمومیِ در اینجا این نکته را بیان می‌کنم که اعتراضات این مخالفان درمورد نشانه‌هایم خارج از سه نوع نیستند:

«۱» اول فقط افترا و اتهاماتی است که در حالت نترسی از قهر و خشم خداوند متعال به من زده‌اند و با نهایت شرارت و بیباکی آنها را شهرت داده‌اند به طور مثال گفتند که فلان پیشگویی که متعلق به فلان شخص بود، به حقیقت نپیوست در حالی که پیشگویی‌ای که به آن شخص نسبت می‌دهند، اصلا آن پیشگویی دربارهٔ او نبود چنانکه پیشگویی *کلب یموت علی کلب* را از خود به آقا مولوی محمد حسین نسبت می‌دهند و در پاسخِ این قبیل اعتراضات بجز این چه بگوییم که لعنت الله علی الکاذبین.

«۲» دوم این که دربارهٔ شخصی پیشگویی واقعا هست امّا، آن پیشگویی مبنی بر خبر عذاب بود که مطابق شرط خود محقق شد یا آن به وقتی دیگر به ظهور خواهد رسید.

«۳» سوم این که امر اجتهادی است و مخالفان آن را کلام خدا قرار داده، اعتراض می‌کنند که این پیشگویی بود که به تحقق نرسیده است در حالی که با این معیار هیچ پیامبر هم از زخم زبانشان نمی‌تواند در امان بماند.

من به کرات و مرات می‌گویم که چنانچه تمام مخالفان از مشرق و مغرب جمع بشوند، بر من هیچ اعتراضی‌ای نمی‌توانند بکنند که در آن یکی از پیامبران پیشین هم شریک نباشد. آنها به سبب زرنگی‌های خود همیشه رسوا می‌شوند امّا، باز از آن، دست بر نمی‌دارند. خداوند متعال آنقدر به کثرت برای حقانیت من نشانه‌ها به نمایش می‌گذارد که اگر آن نشانه‌ها در زمانهٔ نوح نمایانده می‌شدند، آن مردم غرق نمی‌شدند. من این مردم را با چه مثالی بیان کنم آنها بسان انسانی دیوانه هستند که باوجود دیدن روز روشن به این اصرار می‌ورزند که شب است و روز نیست. خداوند متعال آنها را قبل از وقت، خبرِ طاعون داد و فرمود: الامراض تشاع و النفوس تضاع امّا، آنها هیچ اعتنایی به این نشانه نکردند، سپس خداوند متعال از زلزلهٔ فوق العاده خبر داد که در این کشور قرار بود در ۴ آوریل ۱۹۰۷ روی دهد و آن روی داد و صدها انسان را هلاک نمود امّا، این مردم به آن نیز هیچ توجهی نکردند، سپس خداوند متعال فرمود که در فصل بهار یک زلزلهٔ دیگر به وقوع خواهد پیوست امّا، اینان از آن هم روی گرداندند، سپس خداوند متعال به شعلهٔ آتشی خبر داد که در ۳۱ مارس ۱۹۰۷ به ظهور رسید و در حدود پانصد کیلومتر به شکل عجیبی مشاهده شد امّا، این مرد از آن هم هیچ درسی نگرفتند، سپس خداوند متعال این پیشگویی

کرد که در فصل بهار بارانهای شدیدی خواهند بارید، و به شدت برف و تگرگ خواهد بارید و سرما به منتها خواهد رسید امّا، اینان به این نشانۀ عظیم الشانی حتی نگاه هم نکردند، سپس خداوند متعال خبر یک زلزلۀ دیگر در همین ماه مارس ۱۹۰۷م داد که در بعضی مناطق پیشاور و دیره اسماعیل خان به شدت پیش آمد امّا، آن را نیز کالعدم قرار دادند. همین‌طور خداوند متعال به وقوع زلزله‌های بزرگی در کشورهای دیگر نیز خبر داد و تمامی آن پیشگویی‌ها به حقیقت پیوستند امّا، این مردم از آنها نیز هیچ درس نیکی نگرفتند. حال، مقابلۀ این مردم با خداست، اگر تمام این نشانه‌ها به حقیقت از طرف خداوند متعال‌اند، و در تایید بندۀ مامورِ خدایند، آنگاه او از ارائه نشانه‌ها دست نخواهد کشید تا اینکه گردن اینان را جهت پذیرش خم نگرداند و اگر این نشانه‌ها از طرف خدا نیستند در آن صورت این مردم پیروز خواهند شد.

سپس آقا بابو الهی بخش در صفحه ۷۸ این الهام خود را عنوان می‌کند: «لا تستوی بآیات الله» و در همانجا از طرف خود این طور معنی می‌کند: «به نظر می‌رسد نشانه‌هایی که خداوند متعال برای من مقدر نموده است، جماعت آقا میرزا توان برابری و مقابلۀ آنها نخواهند داشت» اکنون هر انسان با انصاف می‌تواند بفهمد که تاکنون به دست من صدها نشانه به ظهور رسیده‌اند امّا، از نشانه‌های فرضی آقا بابو هیچ خبری نیست. شاید به گمانش مردنش با طاعون، خودِ یک نشانه‌ای بود!

سپس در عصای موسی صفحه ۸۳ می‌نویسد: «هنگامی که آقا میرزا از من تقاضای شدیدی برای اظهار نشانه‌ها کرد، این الهام القا شد: یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون آنکه برای کسی دیگر بدی را می‌طلبد، با خود او بد خواهد شد یعنی این مردم می‌خواهند که نور خدا را با فوتهای دهان خویش خاموش کنند امّا، خدا او را رها نخواهد کرد مادامی که آن را کامل نسازد. کسی که برای دیگر بد می‌خواهد برای خود او بد می‌شود»

اکنون آیا کسی می‌تواند بگوید که به دست آقا الهی بخش کدام نور به اتمام رسید و این الهام آقا بابو که «آنکه برای کسی دیگر بد می‌خواهد برای خود او بد خواهد شد» با نهایت صراحت محقق شد زیرا که وی خواستار این بود که من با طاعون هلاک شوم و به همین دلیل وی این الهام خود را چاپ نیز کرده بود و عاقبت، وی خود از طاعون مرد. دوستان آقا بابو باید در اینجا به این نکته بیندیشند که آیا همین الهامات بودند که تا زمان تحققشان، زنده ماندن آقا بابو ضروری بود؟

سپس آقا بابو درکتاب خود عصای موسی صفحه ۱۲۴ عبارت زیر را می‌نویسد:

« به این نکته دقت بکنید که اگر مخالفت با امام مضر باشد در آن صورت چطور ممکن است که خدای رحیم و کریم دشمن امام را مورد فضل قرار دهد و بر او الهام خود را نیز القا کند؟ آری، اگر ارادهٔ خدای قادر مطلق و احکم الحاکمین و غیاث المستغیثین و هادی المضلین

به این تعلق گرفته است که این بیچاره و بیگناه ملهَمِ عاجز را از طریق الهام خود نابود و هلاک کند، آنگاه باید گفت: إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

پاسخ: واضح باشد که بابو الهی بخش به سبب الهامات بیهودۀ خود هلاک شد امّا، این درست نیست که ارادۀ خداوند متعال بر این بود که با الهامات خودِ او، وی را هلاک کند. خداوند متعال هیچگاه خواستار هلاکت احدی نمی‌باشد امّا، بعضی افراد در نتیجۀ بیباکی و گستاخی خود هلاک می‌شوند. آیا عقل سلیم می‌تواند این امر را بپذیرد که مامور خدا بر سر قرن متولد شود و مردم را به راه راست دعوت کند و خدا با او مکالمه و مخاطبه بکند و هزاران نشانه در تایید او به نمایش بگذارد و سپس احدی او را رد کند و بگوید که به خودِ من، الهام خدا القا می‌شود و بر این امر که الهامش از جانب خداست، هیچ برهان روشنی هم نیاورد امّا، از انکار و دشنامگویی نیز دست برندارد، اگر چنین شخص هلاک شود، به سبب گستاخی و بیباکی خود هلاک خواهد شد زیرا که وی بدون مدرک و برهان از مدرک و برهان بیّن و قاطع روی گرداند. وقتی بابو الهی بخش نزد خود شهادتی زبردست و مبنی بر تایید خداوند متعال بر بودن الهامش از جانب خداوند متعال نداشت، در این صورت ایستادنش در مقابل مدعی‌ای که بر ملهَم بودنش، شهادتِ تاییدِ خداوند متعال، نه یکی دو، بلکه هزاران شهادت زبردست هست، آیا کار دیانت و تقوا بود؟ پس به سبب این زرنگی و بیباکی، آقا بابو با طاعون هلاک شد وگرنه انسانهای برگزیدۀ خداوند متعال با طاعون هلاک نمی‌شوند. وقتی الهامات شیطانی و الهامات حدیث نفس

می‌توانند القا شوند، آنگاه قولی را چطور می‌توان به خدا نسبت داد مادامی که با آن شهادت زبردستِ فعل و تاییدِ خداوند متعال وجود نداشته باشد. یکی قول خداست و یکی فعل خدا و تا زمانی که بر قول خدا، فعل خدا شهادت ندهد، چنین الهام، الهام شیطانی خوانده می‌شود و مراد از شهادت، آن نشانه‌های آسمانی است که از حالات معمولی انسانها خیلی بالاتر باشند؛ وگرنه این امر، نشانه تلقی نخواهد شد که احدی به طور اتفاق خواب صادقی ببیند یا به طور ندرت الهامی راستین دریافت کند زیرا این به تمام مخلوقات به طور تخم داده شده است. منظور از نشانه، آن نشانه‌های کثیر التعدادند که بسان باران ببارند و به درجۀ بیمثل و بیمانند رسیده، بر قول خدا شهادت قطعی و یقینی بدهند که آن قول خداست نه انسان؛ زیرا که با تکیه به چند خواب معمولی یا چند الهام عادی‌ای که در آن تمام اهل دنیا شریکند، این ادعا کردن که من از طرف خداوند متعال ملهَم هستم، حماقتی بزرگتر از این وجود ندارد. خداوند متعال نمی‌تواند به این سبب مورد اعتراض قرار گیرد که پس از القای الهام چرا با نامرادی هلاک نمود بلکه این اعتراض بر خود این نادان مطرح می‌شود که حدیث نفس را الهام تلقی کرد. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ببینید که وقتی فرشته جبرئیل بر آن‌حضرت نازل شد، ایشان فوری باور نکردند که از طرف خداوند متعال است بلکه در حالت بیم و ترس نزد حضرت خدیجه رفتند و فرمودند که خشیت علی نفسی یعنی من دربارۀ نفس خود بسی نگرانم که این مکر شیطانی نباشد امّا، کسانی که بدون تذکیه نفس می‌خواهند بزودی ولی الله بشوند، آنها فریب

شیطان را هم بزودی می‌خورند. بنابراین، باید اندیشید که اگر الهامات آقا بابو، الهامات شیطانی نیستند، در آن صورت چرا افعال زبردست خداوند متعال بر آن شهادت ندادند. افسوس وی خود مرده است امّا، داغ رسوایی به پیشانیهای دوستان خود زده است. قبل از آقا بابو هزاران انسان در اثر این چنین الهامات هلاک شده‌اند. افسوس مردم طلا را می‌توانند محک بزنند تا تقلبی نباشد امّا، الهامات خود را محک نمی‌زنندکه آیا از طرف خدایند یا از طرف شیطان؛ در این صورت خداوند متعال چه تقصیری دارد. کسی که بدون شهادتِ فعل الهی، فقط بر قول می‌نازد، یک روزی همین ذلت را به حتم خواهد دید و نه تنها ذلت نامرادی و ذلت این که با فریق مخالف مباهله نموده مرگ ذلت‌آمیز را خواهد دید بلکه ذلت طاعون را نیز خواهد دید که دربارۀ آن در حدیث صحیح نوشته شده است که *الطاعون وخز الجنّ* یعنی طاعون چوبکی شیطان است بنابراین از ابتلای وی به طاعون این امر نیز ثابت شد که وی تحت تاثیر نزول شیاطین قرار گرفته بود.

سپس آقا بابو الهی بخش در کتاب خود صفحه ۴ نامه‌نگاری من و خود را چاپ کرده است. با خواندن آن، هر انسان می‌تواند به این حقیقت پی ببرد که من از آقا بابو با تاکید تقاضا کرده بودم که آنچه وی به من بر مبنای الهام خویش تهمت‌هایی زده بود که این شخص دروغگو و کذاب و مسرف است و تمام آنچه ادعای الهام می‌کند افترای اوست و پا را از حد خود فراتر گذاشته است، خلاصه، هر افترای من را که آقا منشی از طریق الهام خود متوجه شده بود، آن را چاپ کند تا خداوند متعال بین حق و باطل حکم کند زیراکه خداوند متعال در

قرآن شریف می‌فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّـهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ[1] یعنی چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به خدا افترا کند یا کلام خدا را تکذیب نماید. در پاسخ این تقاضایم آقا بابو در صفحه ۴ کتاب خویش قول چاپ کردن این قبیل الهامات خویش داد. سپس در صفحه ۷ همین کتاب آخرین پاسخم چاپ شده است و عبارتش بدین قرار است: «من فقط از خداوند متعال می‌خواهم گره را باز کند تا کسانی که مرا مسرف و کذاب می‌خوانند و کسانی که به عنوان مسیح موعود به من ایمان آورده‌اند، خداوند متعال بینشان شخصاً داوری نماید». سپس در صفحه نهم کتاب آقا بابو می‌نویسد که «اکنون من برای فایدهٔ عمومی مردم تمام آن الهامات را به همراه تفهیمات و تشریحات چاپ خواهم کرد» و سپس از صفحه ۱۹ الی آخر کتاب *عصای موسی* وی تمام الهامات خود را چاپ کرده است و بعضی الهامات را مخفی نیز نگهداشته است که دربارهٔ عقوبت و کیفرم بودند؛ به هر حال همانقدر الهاماتی که در کتاب خود چاپ کرد، در بعضی از آنها نامم کذّاب نهاد و در بعضی مفتری و در بعضی دجّال و در بعضی ملعون و در بعضی خاین و در بعضی ظالم و ستمکار و در بعضی کافر نام نهاد و اینطور در الهاماتش نام‌های مختلف به من داده شده‌اند امّا، خداوند متعال فقط با یک نام داوری نمود یعنی با نام کذّاب که معنی آن این است که گویی من بر خداوند متعال بیش از حد دروغ بافتم و افترای خویش را به خدا نسبت دادم. کسانی که کتاب عصای موسی صفحه ۴ و ۷ را خواهند خواند، متوجه خواهند شد که دربارهٔ این تهمتی که آقا

[1] انعام: ۲۲

بابو به من زده است، من داوری‌اش را از خداوند متعال خواسته‌ام و بر دروغگو لعنت کرده‌ام. علاوه بر این، در خود قرآن شریف خداوند متعال وعده داده است که کسی که به او افترا کند، نمی‌تواند از کیفر آن مصون بماند و کسی که کلامش را تکذیب کند، وی نیز از عقوبتش محفوظ نخواهد ماند. از تمام این نوشتار عیان است که مردن آقا بابو الهی بخش در ۷ آوریل ۱۹۰۷ با طاعون در حقیقت حکم خداوند متعال بود که سرانجام از دادگاهش صادر شد، حال، انسان صاحب اختیار است چه آن را بپذیرد یا نپذیرد؛ امّا، آقا بابو به موجب حدیث من عادی لی ولیا فقد آذنته للحرب نتیجهٔ این مناقشه را دید و اکنون رفقایش می‌گویند که وی شهید شد، دعا می‌کنم که تمامی مفسدان و مخالفان حق همین‌طوری شهید بشوند. آمین ثم آمین

فصل دوم

در بیان الهاماتی که خداوند متعال درباره آقا بابو الهی بخش، حسابدار، بر من القا نمود

بابو الهی بخش کتاب عصای موسی را تألیف نمود و علت تألیف آن این بود که وی مرا فرعون و خود را موسی قرار داد و بارها نوشت که بر من خدا الهام می‌کند که این شخص کذّاب و دجّال و مفتری است آنگاه من با خواندن کتابش در رسالهٔ خود اربعین شمارهٔ چهارم عبارت زیر را نوشتم که در آن یک پیشگویی و دعاست:

«افسوس که وی [یعنی آقا بابو الهی بخش] از وعدهٔ عذاب آیه وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ[1] هیچ نترسید و به آیه وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ[2] هم هیچ اعتنایی نورزید. وی مکرراً دربارهٔ من نامه می‌نویسد که: من وی را اطمینان داده‌ام که من به سبب افترایت به هیچ دادگاه انسانی شکایت نخواهم کرد و من در پاسخش می‌گویم که من نه در دادگاه انسانی شکایت خواهم کرد و نه در دادگاه خداوند متعال. امّا، چون شما اتهامات دروغین و قابل شرم به من زده‌اید و مرا برای گناهی نکرده، رنج و آزار داده‌اید لذا من هرگز باور ندارم که قبل از این بمیرم که خدای قادرم مرا از اتهامات دروغین تبرئه نموده، دروغگو بودنتان را اثبات نکند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّـهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. دربارهٔ همین به من در روز پنجشنبه ۱۱ دسامبر ۱۹۰۰ به طور قطعی و یقینی این وحی شد:

---

[1] الهمزة: ۲ [وای به حال هر کسی که عیبجو و طعنه زن باشد مترجم]

[2] بنی اسرائیل: ۳۷ [موقفی اختیار مکنید که دربارهٔ آن علم و آگاه ندارید. مترجم]

بر مقام فلک شده یا رب گر امیدی دهم مدار عجب

بعد ۱۱ ان شاء الله. به هر حال نشانه‌ای در این مدت برای برائت من به ظهور خواهد رسید که شما را سخت شرمنده و خجالت‌زده خواهد ساخت. به کلام خدا مخندید. کوه می‌تواند از جای خود حرکت کند و دریا می‌تواند خشک شود و فصل می‌تواند عوض شود امّا، کلام خدا قبل از اینکه محقق شود نمی‌تواند عوض شود.»

همین‌طور در کتاب اربعین شمارهٔ چهارم صفحه ۱۹ دربارهٔ آقا بابو الهی بخش این الهام است: یریدون ان یروا طمثک والله یرید ان یریک انعامه الانعامات المتواترة. انت منی بمنزلة اولادی والله ولیک و ربک فقلنا یا نار کونی بردا یعنی بابو الهی بخش می‌خواهد حیض تو را ببیند یا به پلیدی و ناپاکی‌ات مطلع شود امّا، خداوند متعال تو را انعامات متواتر خود نشان خواهد داد و در تو حیض نه بلکه آن بچه‌ای شکل گرفته است که به منزلهٔ اطفال الله است. یعنی حیض چیز ناپاکی است امّا، جسم جنین از همان آماده می‌شود. همین‌طور وقتی انسان مال خدا می‌شود آنگاه هرچقدر ناپاکی و پلیدی‌ای که با فطرت انسان آغشته شده است، با آن جسم روحانی آماده می‌شود و همین حیض سبب پیشرفت انسانی می‌گردد. به همین دلیل هر پیامبر با توجه به ضعف‌های مخفی به استغفار اشتغال ورزید و همان خوف موجب ترقی و پیشرفت‌ها می‌گشت. خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ

التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ[1] بنابراین، هر انسان در وجود خود ناپاکی حیض دارد امّا، آن کسی که با صدق دل به سمت خدا رجوع می‌کند، همین حیضش تبدیل به جسم کودکی پاک می‌شود. به همین دلیل کسانی که در خدا فنا می‌شوند، اطفال الله خوانده می‌شوند امّا، نه این که آنها به حقیقت پسر خدایند؛ زیرا این کلمهٔ کفر است و خدا از داشتن فرزندان پاک است. آنها بر سبیل استعاره بدین دلیل پسر خدا خوانده می‌شوند که آنها بسان بچه با جوشش قلبی خدا را یاد می‌کنند. به همین مرتبه در قرآن شریف اشاره شده است: فَاذْكُرُوا اللَّـهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا[2] یعنی به خدا آنچنان با محبت و جوشش قلبی یاد کنید که کودکی پدر خویش را یاد می‌کند به همین سبب خدا در کتب هر قومی با نام اب یا پدر خوانده شده است. و خدا بر استعاره با مادر نیز مشابهت دارد و آن اینطور که مادر شکم خود بچه را می‌پرورد همین‌طور بندگان عزیز خداوند متعال در آغوش محبتش پرورش می‌یابند و از فطرت زشتی به آنها جسمی پاک داده می‌شود لذا آنچه صوفیان اولیا را اطفال حق می‌نامند، فقط یک استعاره است وگرنه خداوند متعال از داشتن اطفال پاک است. و لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ[3] است.

---

[1] بقره: ۲۲۳، خدا توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد. مترجم

[2] بقره: ۲۰۱

[3] اخلاص: ۴ [نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است. مترجم]

و از این جمله‌ای که در الهامات بالا است که فَقُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا مراد این است که آنچه بابو الهی بخش در کتاب خود آتش فتنه بین مردم شعله‌ور نموده است، ما آن را سر و خاموش خواهیم کرد و مرگ بابو الهی بخش تمام این پیشگویی‌ها را محقق نمود. الحمدلله علی ذالک.

پیشگویی دوم دربارهٔ مرگ آقا بابو الهی بخش آن است که در ۱۵ مارس ۱۹۰۷ خداوند متعال وحی کرد و در روزنامه‌های بدر و الحکم به چاپ رسیده است و آن بدین قرار است:

«یک موسی است من او را ظاهر خواهم کرد و بین مردم عزت و مرتبت عطا می‌کنم و کسی را که مرتکب گناه من شده است می‌کَشم و به دوزخ می‌افکنم. نشانه‌های من به وقوع خواهند پیوست. دشمنم هلاک شد یعنی هلاک خواهد شد. الان دیگر امر او با خداست».

در این وحی خداوند متعال نامم موسی نهاده است همچنانکه بیست و شش سال قبل در چندین الهام براهین احمدیه نامم موسی نهاده بود. خلاصهٔ الهام این است که در عصرحاضر موسی یکی است، دو نیستند. نفر دوم که ادعای موسی بودن می‌کند، دروغگوست. سپس فرمود: موسایی که از طرف من است، زمان آن فرا رسیده است که من او را ظاهر کنم و به او بین مردم عزت و مرتبت بدهم امّا، کسی که مرتکب گناه من شده است یعنی فقط از طریق دروغگویی موسی گشته است، من او را می‌کَشم یعنی خوار و ذلیل می‌کنم و با مرگ ذلت‌آمیز

دچار می‌کنم و به او دوزخ نشان می‌دهم یعنی وی به طاعون مبتلا شده، خواهد مرد.

این پیشگویی با تصریح کامل از طرف خداوند متعال بود زیرا در آن زمان در مقابل من مدعی موسی فقط بابو الهی بخش بود و خداوند متعال او را با طاعون هلاک نمود. در روزنامه بدر و الحکم این الهام را قبل از بیماری و مرگش به طور عمومی چاپ کرده، بین هزاران انسان منتشر نمودیم و سرانجام مطابق پیشگویی مرگش اتفاق افتاد. لازم به ذکر است که در تمام الهاماتم منظور از دوزخ طاعون است. پس این پیشگویی عظیم الشأنی بود که در آن قبل از وقت خبر داده شده بود که بابو الهی بخش با طاعون خواهد مرد. در تمام الهاماتم منظور از جهنم، طاعون است. به طور نمونه این الهام را نقل می‌کنم که مدتی پیش بر من القا شد و سپس در روزنامه بدر و الحکم با شرح آن به چاپ رسیده است:

«یأتی علی جهنم زمان لیس فیها احد» شرح این وحی، اینطوری شده است که بر طاعون زمانی فرا خواهد رسید که هیچ کسی به آن مبتلا نخواهد شد یعنی خداوند متعال به طور عمومی مردم را از این بلا نجات خواهد داد. سپس الهامی دیگر است و مدت مدیدی بر چاپ آن گذشته است. در آن الهام مراد از آتش طاعون است و آن الهام این است: «ما را از آتش مترسانید، آتش غلام ما بلکه غلام غلامان ماست» یعنی کسانی که با من محبت راستین و کامل دارند، نیز از طاعون محفوظ خواهند ماند چه برسد که من.

سرانجام در امر آقا بابو الهی بخش، برای انسانِ با انصاف دو امر، بسیار درخور توجه است.

اولین امرِ شایان توجه آن است که وقتی آقا بابو الهی بخش از من روی گرداند و علیه من و در جهت تکذیبم برای دوستان خود بنای تعریف کردن الهامات خویش را گذاشت، آنگاه از طرف من جهت حل و فصل این مسئله چه درخواستی به عمل آمد؟ آن درخواست در کتاب آقا بابو، عصای موسی صفحه ۵، ۶ مندرج است و با خواندن آن هر خواننده می‌تواند متوجه شود که این درخواست درحقیقت به رنگ مباهله بود یا به عبارت دیگر آن دعایی است که از خدای عز و جل با صدق دل خواسته بودم. عبارت مربوطه از آن را در اینجا به زیر نقل می‌کنم:

«من خواستار حکم آسمانی هستم یعنی می‌خواهم که مردم شخصی را بشناسند که وجودش به حقیقت برایشان مفید است و توسط او به راه راست استوار شوند؛ همچنین خواستارم مردم شخصی را شناسایی کنند که که در واقع از طرف خداوند متعال امام است و تاکنون بجز خدا و کسانی که از طرف خدا چشم بصیرت داده شده‌اند، هیچ کسی نمی‌داند که آن شخص کدام است به این دلیل این تدارک دیده شده است [یعنی این که آقا بابو تمام آن الهامات خویش را چاپ کند که دربارهٔ تکذیب من هستند] سپس اگر الهامات آقا منشی واقعاً از جانب خدا بودند، آنگاه الهاماتش مربوط به من به حتم کرشمهٔ صداقت خود را به نمایش خواهند گذاشت [یعنی من به حتم مورد تباهی و هلاکت قرار خواهم گرفت] و اینطور این مخلوق که درخور

رحم است از وجود انسانی مسرف و کذّاب نجات پیدا خواهد کرد [یعنی آقا بابو مرا دروغگو و کذّاب می‌پندارد و گویی من با کردن ادعای مسیح بودن به خدا افترا بسته‌ام و من هلاک خواهم شد.] و چنانچه در علم خدا امری است که برخلاف این گمان بد است، آنگاه آن روشن خواهد شد [یعنی اگر در علم خداوند متعال به حقیقت من مسیح موعود هستم، در آن صورت او برای من شهادتی خواهد داد] و من قول می‌دهم که نعوذبالله از طرف من هیچ شکایتی علیه شما صورت نخواهد گرفت و هیچ نوع حملهٔ بیجا نیز بر عزت و مرتبتتان نخواهم کرد فقط از خداوند متعال مسئلت خواهم نمود که این عقده را بگشاید [یعنی خواهم خواست که اگر من مفتری نیستم و این حمله دروغین و ظالمانه به من است، برائتم را ابراز نماید] خداوند متعال به سبب تکذیب آقا بابو خود امری نازل کند زیرا آرزوی برائت سنت پیامبران است همانگونه که حضرت یوسف آرزو نمود». و تبرئه نمودن صادق از قدیم سنت خداوند متعال است.[1]»

این آن نامهٔ من است که در کتاب آقا بابو، عصای موسی، در صفحه ۵، ۶ و ۷ مندرج است. حال بدیهی است در این نامه نیز من حکم را

[1] بیست و شش سال قبل در کتابم، براهین احمدیه، این الهام چاپ شده است که خداوند متعال با اشاره به من می‌فرماید که همانگونه که بر موسای اولی تهمت‌های دروغین زده شده بودند به این موسی نیز [یعنی به این عاجز هم] تهمت‌های دروغین زده خواهند شد اما خدا برائتش را اعلام خواهد نمود؛ عبارت این الهام آن است: «فبرّأه الله ممّا قالوا و کان عند الله وجیها». آیا با وفات آقا بابو این پیشگویی به حقیقت نپیوسته است؟ [مؤلف]

از خداوند متعال طلبیده بودم. سپس حکمی که خداوند متعال داد، بدیهی و آشکار است. خداوند متعال از یک سو مرا از هر لحاظ پیشرفت و ترقی داد و از سوی دیگر آقا بابو الهی بخش را در عین حالت ناکامی میراند و وی با صدها حسرت در اثر بیماری طاعون درگذشت. آیا وی دلش می‌خواست که با طاعون بمیرد و آن هم در حیات من! امّا، خداوند متعال با او همین‌طور رفتار نمود.

دومین امرِ شایان توجه برای انسانهای با انصاف این است که بابو الهی بخش تمام ذخیرۀ الهاماتِ یک سالۀ خود درباره من را در کتاب خود عصای موسی چاپ کرد و خلاصه آن الهامات این است که من ناکام و نامراد می‌مانم و در حیات آقا بابو با طاعون هلاک خواهم شد و تباهی‌های بزرگ بر من وارد خواهند شد و اثر بد ملاعنه و مباهله بر من خواهد افتاد و من هلاک خواهم شد و برخلاف این، آقا بابو بسی ترقی و پیشرفت خواهد کرد و خداوند متعال وی را عمر طولانی عطا خواهد کرد و وی تمام تباهی و نابودی‌ام را به چشم خود خواهد دید و املاک و باغها به وی داده خواهند شد و یک دنیا به سوی او رجوع خواهد نمود. این الهامات مال حدود یک سال پیش هستند که آقا بابو در مخالفت من چاپ کرد امّا، پس از آن تا مرگ، الهامات شش سالِ آقا بابو به مصلحتی مخفی نگهداشته شدند وگرنه پیداست کسی که الهام یک ساله‌اش اینقدر زیادند، الهامات شش ساله‌اش چقدر زیاد خواهند بود. امّا، اکنون دیگر هیچ امید چاپ آن الهامات وجود ندارد زیرا چنانکه من همیشه می‌شنیدم تمام الهاماتش دربارۀ نامرادی من و مورد عذاب قرار گرفتنم بودند و اکنون خداوند متعال داوری نموده

است پس، دوستانش چرا الهاماتش را چاپ خواهند کرد بلکه آنها به احتمال زیاد الهاماتش را فوری باید در آتش سوزانده باشند یا اگر نسوزانده‌اند، در آن صورت صمیمی ترین دوستش، آقا منشی عبدالحق پس از یاد سوگند بگوید که پس از تألیف کتاب عصای موسی، آیا سلسلهٔ نزول الهام بر آقای الهی بخش بکلی بسته شده بود که حتی در ظرف شش سال، یک الهام هم القا نشد. کاش الهامات باقی مانده را نیز چاپ می‌کردند تا حقیقت آشکارتر می‌شد. کسانی که فقط از روی نفسانیتِ خود با من لج افتاده‌اند، هرگز راهی پیشه نخواهند کرد که با آن صداقت آشکار شود؛ امّا، خداوند متعال مادامی که صداقت آشکار و روشن نشود، رها نخواهد کرد. چنانچه من دروغگو و مفتری هستم، عاقبت من نیز شبیه عاقبت بابو الهی بخش خواهد بود امّا، خدای عز و جل با من است و او مرا در اینچنین حالت هلاک نخواهد کرد که در آیندهٔ من هم لعنت باشد و در ماضی من نیز لعنت باشد زیرا که از قدیم سنت او با صادقان همین‌طوری بوده است که او آنها را ضایع نمی‌کند اگرچه مردم در دوران انسان صادقی، به سبب نفهمی خود به او اعتراضات می‌کنند و به او خرده می‌گیرند امّا، عاقبت، خداوند متعال برائت صادق را آشکار می‌سازد. این دنیای کور هیچ پیامبری را بدون عیبجویی رها نکرده است. یهود تاکنون نیز می‌گویند که از پیشگویی‌های حضرت عیسی حتی یکی هم به تحقق نرسید. وی ادعای پادشاهی کرد، امّا، پادشاهی نصیبش نشد، به یهودا اسکریوطی وعدهٔ تخت بهشت داد و سرانجام آن وعده نیز اشتباه از آب درآمد، خبر بازگشت خود در این زمانه داده بود، آن نیز اشتباه ثابت شد

خلاصه، این اعتراضاتی است که یهود و انسانهای ملحد به پیشگویی‌های حضرت عیسی می‌کنند و مسیحیان به حضرت پیامبر اکرم اعتراضات می‌کنند. بنابراین لازم بود که بر من نیز اعتراضات بکنند امّا، خداوند متعال با هزاران نشانۀ خود چنان از من حمایت نموده است که خیلی کم پیامبرانی گذشته‌اند که اینگونه مورد تاییدش قرار گرفته بودند امّا، باز کسانی که بر دلهایشان مهر زده شده باشد، از نشانه‌های خداوند متعال هیچ بهره‌ای نمی‌برند.[1]

این امر برای دوستان بابو الهی بخش نشانۀ روشن بود که آقا بابو در کتاب خود، عصای موسی، به کرات دربارۀ من این الهام را اعلام نمود که من در حیاتش با عذاب طاعون خواهم مرد و تباهی و هلاکت شامل حالم می‌شود، امّا، خداوند متعال برخلاف الهاماتش با من برخورد نمود و با پیشگویی‌های خود مرا تسلی داد که مرا غالب خواهد گرداند و حقانیتم را به نمایش خواهد گذاشت. این امر عجیبی است که وقتی آقا بابو الهی بخش در کتاب خود عصای موسی درباره من بر مبنای الهامات خود کلمات بسیار تند نوشت و چاپ کرد مثلاً نوشت: *این شخص در درگاهی الهی مردود است و خدا می‌گوید که من او را با طاعون هلاک خواهم کرد و وی در حالت ذلت و ناکامی خواهد مرد،*

---

[1] خداوند متعال با ارائۀ هزاران نشانه بر دهان دشمنان سیلی زده است اما عجب دهانهای بی‌حیایند که باوجود خوردن اینقدر سیلیها باز جلو می‌آیند. اینان اگر صدهزار نشانه نیز ببینند باز از آن بهره نخواهند برد و اگر امری به فهمشان نیاید، شور و غوغا ایجاد می‌کنند. در حقیقت دلهای اینان از هر پیامبر برگشته‌اند زیرا هیچ پیامبری نگذشته است که مطابق فهمشان باشد. [مؤلف]

آنگاه خداوند متعال که برای بندگان خود غیرت و حمیت دارد. شش سال در مقابل الهاماتش بر من وحی نمود و تسلی داد و نه تنها این، بلکه نشانه‌های عظیم الشأن نیز نمایاند. پیشگویی‌های تایید و نصرت خداوند متعال در حقیقت بالغ بر دو دسته هستند: یکی آن پیشگویی‌هایی که در کتابم براهین احمدیه مندرجند و بعضی در کتب دیگرم منتشر شده‌اند. و این پیشگویی‌ها مالِ سالیان سال قبل از کتاب عصای موسی آقا بابو هستند. دستۀ دوم پیشگویی‌های من آن است که پس از چاپ کتاب عصای موسی تا مرگِ آقا بابو چاپ شدند. آقا بابو پس از چاپ کتاب عصای موسی، از چاپ الهامات خویش خودداری کرد امّا، در ظرف این شش سال که پس از چاپ عصای موسی تاکنون سپری شده‌اند، خداوند متعال صدها پیشگویی به من عطا کرد که در مجله ریویو آف ریلیجنز، روزنامه بدر، روزنامه الحکم قادیان و رسالاتی که پس از کتاب *عصای موسی* نگاشتم، چاپ شدند و در کتابم، حقیقت وحی، نیز پیشگویی‌هایم چاپ شدند. خلاصه این شش سال یعنی پس از چاپ عصای موسی تا مرگ آقا بابو خالی از پیشگویی نگذشته‌اند بلکه در این دوران بسان باران، الهام الهی می‌بارید و خلاصۀ این الهامات آن است که خداوند متعال خطاب به من فرمود که من تو را با انعامات خویش مالامال می‌کنم و بسیاری از دشمنانت روبروی تو هلاک خواهند شد و خانه‌هایشان ویران می‌شوند و آنها با حسرت و نامرادی خواهند مرد. هر کسی که در صدد اهانت به توست، من او را خوار و ذلیل خواهم کرد زیرا من این امر را مقدر نموده‌ام که سرانجام پیامبرانم غالب می‌شوند و تمام اعضای خانه‌ات را من از طاعون و

خسارت زلزله محفوظ خواهم داشت.[1] و تو خواهی دید که چطور من با مجرمان برخورد می‌کنم. من قضا و قدری را نازل خواهم کرد که از آن تو راضی خواهی شد و عاقبت، تو پیروز می‌شوی. من با حملات شدیدی حقانیت تو را به نمایش خواهم گذاشت. با دشمنانت، خودم شخصاً می‌جنگم. من به همراه تو هستم و او او را ملامت خواهم کرد که تو را ملامت می‌کند. این مردم می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند امّا، خدا جماعت خود را غالب خواهد کرد. تو هیچ مترس من تو را غلبه عطا می‌کنم. ما از آسمان چندین راز نازل می‌کنیم و مخالفانت را متلاشی می‌نماییم و به فرعون و هامان و لشکرهایشان اموری نشان می‌دهیم که از آن، آنها می‌ترسیدند. بنابراین، تو غمگین مباش، خدا در کمینشان است. مادامی که خدا بین پاک و پلید فرق را آشکار نسازد، تو را رها نخواهد کرد و از تو جدا نمی‌شود. هیچ پیامبری به دنیا فرستاده نشده است که خدا دشمنانش را ذلیل و رسوا نکرده باشد. ما تو را از شرّ دشمنان نجات خواهیم داد، تو را غلبه عطا می‌کنیم. من به طور عجیبی در دنیا بزرگی‌ات را نشان خواهم داد. من برای تو آسایش و راحتی فراهم می‌کنم و تو را نابود نخواهم کرد و از تو قومی بزرگ می‌سازم و برای تو نشانه‌های عظیم الشأنی ارائه خواهم داد و آن ساختمانها را ویران می‌کنم که مخالفان بنا کرده‌اند یعنی نقشه‌هایشان را نقش بر آب می‌کنم. تو آن مسیح بزرگ هستی که

---

[1] معنی این الهام آن است که کسانی که درون چهاردیواری خانه هستند و در هنگام شیوع طاعون در این خانه زندگی خواهند کرد، اعم از عیال، اطفال و خدمتکاران همه از طاعون مصون نگهداشته خواهند شد. [مؤلف]

وقتش به هدر داده نخواهد شد. دُرّی مثل تو نمی‌تواند ضایع شود. برای تو در آسمان عزت و مرتبتی است و نیز در نگاه کسانی که بینایند، محترم هستی. خدا تو را از شرّ مخالفان مصون می‌دارد و تمام مرادهایت را برآورده می‌سازد و خدا به آنها حمله می‌کند که به تو حمله می‌کنند زیراکه آنها از حد گذشته‌اند. خدا شمشیر کشیده، فرود خواهد آمد تا دشمن و اسبابش را ازبین ببرد. از طرف خدای رحیم بر تو سلام باد. او بین تو و مجرمان فرق را نمایان خواهد کرد. به آنها بگو که من صادق هستم، پس شما منتظر نشانه‌هایم باشید. حجت تمام می‌شود و فتح و پیروزی آشکار به وقوع می‌پیوندد. ما آن بار را از دوشت برخواهیم داشت که کمرت را شکسته است. و ریشۀ ظالمان و ستمکاران خشکانده می‌شود. آنها می‌خواهند که کار تو ناتمام بماند امّا، خداوند متعال می‌خواهد که کارت را به اتمام برساند. خدا جلوی تو حرکت خواهد کرد و کسی را که دشمن تو باشد، دشمن خود قرار خواهد داد. بر کسی که تو خشمگین می‌شوی، من نیز خشمگین می‌شوم و کسی را که تو دوست بداری، من نیز دوست می‌دارم. در مقبولان الهی نمونه و علایم قبولیت یافت می‌شود. سرانجام پادشاهان و صاحب مقام نیز به آنها تعظیم می‌کنند و آنها شهزادۀ سلامتی خوانده می‌شوند. من چهارده چهارپایان[1] را هلاک خواهم کرد زیراکه آنها از

---

[1] پس از هلاک شدن یازده چهارپایان بابو الهی بخش با طاعون هلاک شد چنانکه در این شعر الهامی آمده است: «بر مقام فلک شده یا رب/ گر امیدی دهم مدار عجب. بعد از یازده» از این الهام معلوم گشت که آقا بابو دوازدهمین نفر بود و پس از او، دو نفر دیگر نیز هستند تا چهارده نفر تمام شوند. [مؤلف]

حد گذشته بودند. فتح و پیروزی از آن من خواهد بود و من غالب می‌شوم. شخصی را که برای مردم مفید است، تا دیر زنده نگه خواهم داشت. به تو غلبه‌ای داده می‌شود که قابل ستایش خواهد بود. خدا دشمنِ انسانِ دروغگو و کاذب است و او را به جهنم می‌اندازد. موسی یکی است من او را ظاهر می‌کنم و بین مردم مورد عزت و مرتبت قرار می‌دهم امّا، کسی که مرتکب گناهم شده است، وی را می‌کَشم و جهنم نشان می‌دهم. دشمن هلاک شد و اکنون امرش با خداست یعنی وی هلاک خواهد شد. ای ماه و ای خورشید تو از من هستید و من از تو. خدا به تو آن انعامی عطا خواهد کرد که از آن، تو خوشحال خواهی شد.

این آن الهاماتی است که پس از چاپ الهامات عصای موسی خداوند متعال در مدت این شش سال به من وحی کرد. از زمانی که کتاب عصای موسی تألیف یافته و به چاپ رسیده است، القای این الهامات شروع شد و تمام این الهامات مالِ قبل از مرگ آقا بابو هستند. حال، خوانندگان الهامات عصای موسی و این الهامات را به هم مقایسه نموده، خودشان بگویند که سرانجام، این الهاماتم به حقیقت پیوستند یا الهامات آقا بابو الهی بخش؟ برای انسانی با انصاف همین مقایسه برای رسیدن به حقیقت امر کافی است. با آن دروغگو از راستگو تفکیک می‌یابد و اگر نیت احدی کج باشد، آنگاه خداوند متعال خود دربارۀ او داوری خواهد کرد.

نشانۀ ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱ آریایی‌های قادیان فقط به خاطر رنج و آزار دادن به من و برای فحاشی و بددهانی، روزنامه‌ای را در قادیان احداث نمودند و بر آن «شبه چنتک» نام نهادند. مدیر و مسئول آن سه نفر

بودند. اسامی‌شان بدین قرار است: ۱. سومراج ۲. اچهرچند ۳. بهگت رام. با مرگ این هر سه، سه نشانهٔخداوند متعال به ظهور رسیدند. این هر سه نفر بی‌نهایت آزار دهنده و ستمکار و ظالم بودند.

آن کس که چند نسخه روزنامه‌هایشان را دیده باشد، اعتراف خواهد کرد که تمام نسخه‌هایش مملو از بددهنی و فحاشی و افتراست. در اخبار نامبرده مورخ ۲۲ آوریل ۱۹۰۶ درباره من نوشته شده است که این شخص خودپرست و نفس پرست و فاسق و فاجر است به همین دلیل خوابهای ناپاک و زشت را می‌بیند.

سپس در روزنامهٔ مورخ ۱۵ مه ۱۹۰۶ مسطور است: همین روزنامه شبه چنتک مسئولیت اظهار حقیقت الهامات و پیشگویی‌های مسیح قادیانی را به عهده گرفته است. میرزا قادیانی بداخلاق، شهرت طلب و شکم پرور است.

و سپس در روزنامهٔ مورخ ۲۲ مه ۱۹۰۶ دربارهٔ من می‌نگارد: بدبخت از کسب حلال فرار می‌کند و به مکر و فریب و دروغ بسیار اشتیاق دارد و سپس در روزنامهٔ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۰۶م می‌نویسد: ما زرنگیهایش را به حتم فاش خواهیم کرد و ما امیدواریم که در هدف خود به حتم پیروز خواهیم شد و سپس در همین روزنامه مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۰۶م مسطور است که میرزا مکّار و دروغگوست و جماعتش نیز بدکردار و قلدرند. خلاصه هر نسخهٔ روزنامهٔشان پر از دشنامهای زشت چاپ می‌شده است. من چندین بار در بارگاه الهی دعا کردم که کارکنان این روزنامه را نابود کند و این فتنه را ازبین ببرد و چندین بار خداوند متعال به من خبر داد که آنها را نابود خواهد نمود. امری

که بیشتر بر من گران آمد، این است که چون این مردم در قادیان زندگی می‌کردند لذا به سبب قرب مکانیشان، دروغشان، راست پنداشته می‌شد. آنها خود نیز در روزنامه مورخ یک مارس ۱۹۰۷م فقط به خاطر فریب دادن مردم این مطلب را چاپ کردند که «ما پانزده سال متواتر با او پهلو به پهلو در یک دهکده زندگی کرده‌ایم و احوالش را کاملا بررسی نموده به این نتیجه رسیده‌ایم که این شخص در حقیقت مکّار، خودپسند، عشرتجو، بدزبان و غیره است» حال، پیداست کسانی که ادعای همسایگی نموده، این شهادت می‌دهند که این شخص در حقیقت مکّار و مفتری است، شهادت این قبیل مردم چقدر دلها را می‌تواند تحت تاثیر قرار دهد. سپس در همین نسخه مسطور است که در این مدت ما هیچ نشانه‌ای از او ندیدیم امّا، این را مشاهده کردیم که این شخص هر روز الهامات دروغین می‌بافد و احمقی بینظیر است.

همین علت بود که مجبور شدم بر اینان نفرین کنم و عاقبت، من رساله‌ای نگاشتم با عنوان «آریایی‌های قادیان و ما». خلاصه مضمون این رساله این است که دو نفر از دین آریه با نام شرمپت و ملاوامل از مدت مدیدی با ما رفت و آمد داشته‌اند و بسیاری از نشانه‌های آسمانی را به چشم خود دیده‌اند. اینان شاهد تمام آن نشانه‌هایند که از وجودشان مدیر و مسئولان روزنامه شبه چنتک به طور قطعی انکار می‌کنند و مرا مکّار و مفتری قرار می‌دهند. اگر من مطابق گفتارشان کاذب و مکّار هستم، این هر دو نفر با یا سوگند بگویند که ما هیچ نشانه‌ای را ندیده‌ایم. امّا، آنها تاکنون هم سوگندی نخورده‌اند و آنچه خداوند متعال درباره این سه نفر یعنی سومراج، اچهرچند و بهگت رام

به من خبر داد، در همین رساله نگاشتم. از جملۀ آن اخبار یک دعا دربارۀ آنهاست که در ورق دومِ سرصفحۀ رساله نوشته‌ام و دو بیت از آن بدین قرار است:

مرگ لیکهو کرامت بزرگی است امّا، مصیبت این است که آن را درک نمی‌کنند

ای خدای مالکم تو خود اینان را بفهمان و از آسمان باز نشانه‌ای بنمایان

خلاصۀ مطلب این شعر آن است که از خداوند متعال مسئلت نمودم که بسان مرگ لیکرام بر آریایی‌های قادیان نشانه‌ای را به نمایش بگذارد. سپس در صفحه ۲۱ و ۲۲ همین رساله من دربارۀ اینان پیشگویی کردم که چون این مردم در تکذیب آن پیامبر که حقانیتش مثل خورشید درخشان است، از حد گذشته‌اند. خدا که نسبت به بندگان خود بسی غیرت دارد، به حتم در این قضیه داوری خواهد نمود، او به حتم برای پیامبران عزیز خود دست قدرت خود را نشان خواهد داد... خدا بین آنها و ما داوری بکند. سپس در همین کتاب صفحه ۵۳ و ۵۴ به طور پیشگویی دربارۀ مدیر و مسئولان دیگر روزنامه شبه چنتک این ابیات زیر را نوشتم. [ابیات به زبان اردوست، ترجمه آنها بدین قرار است]

[۱]فقط به نام اهل ویدا خوانده می‌شوند امّا، دلهایشان سیاهند. اگر پرده را بردارید، باطنشان پر از سیاهی است

---

[۱] این پیشگویی دربارۀ سوم ساراج و غیره مسئولان روزنامه سبه چنتک است. [مؤلف]

طبع درندگی دارند و مردارند نه زنده و همیشه بددهن هستند و
قهر خدا همین است

در مقابل دین خدا هیچ کاری نتوانستند بکنند و عاقبت، همه به
دشنامگویی متوسل شدند و جوششان همین است.

در چشمانشان هرگز شرم و حیایی نیست؛ آنان از حد گذشته‌اند و
اکنون منتهایشان همین است

به خدایی که ما ایمان آورده‌ایم، قادر و تواناست؛ او چیزی را نشان
خواهد داد از او همین امید داریم[1]

سپس در همین کتاب صفحه ۶۱ چند بیت به طور پیشگویی نوشتم
و آنها بدین قرارند:

---

[1] منشی الله دتا که معاون مدیر پستخانه قادیان بود و اکنون منشی پستخانه مرکزی امرتسر است به مدیر روزنامه الحکم شیخ یعقوب علی نامهٔ زیر را از امرتسر نوشته است. وی عضو جماعت ما نیست بلکه از جماعت مخالفان ماست. مضمون نامه‌اش این است: با شنیدن خبر مرگ لاله اچهرچندورما، در اثر طاعون که یکی از آریای قادیان بود، به یاد گفتگوی آن روز افتادم که بین شما و لاله اچهرچند روبروی من، اتفاق افتاده بود. آن گفتگو کاملا درست ثابت شد. موضوع گفتگو این بود که شما باهم دربارهٔ حضرت میرزا صحبت می‌کردید و در اثنای گفتگو شما گفته بودید که محفوظ ماندن حضرت میرزا از طاعون نشانه‌ای است و هیچ کسی دیگر نمی‌تواند چنین ادعا کند که من از طاعون محفوظ خواهم ماند؛ آنگاه لاله اچهرچند گفت که من نیز مثل آقا میرزا ادعا می‌کنم که با طاعون نخواهم مرد. سپس من به وی گفته بودم که اکنون تو به حتم با طاعون خواهی مرد و همینطور روی داده است. والسلام ۲۴ آوریل ۱۹۰۷ [مؤلف]

ای آریایی‌ها، چه شده است چرا دلتان کج شده است. این گستاخیها را رها کنید، راه حیا همین است

چرا مرا رنج و آزار می‌دهید و صدها افترا می‌کنید. بهتر بود از این کارها دست بر می‌داشتید چون راه نجات از بلا همین است

با دعای کسی که پندت لیکرام مرد و هر خانه عزادار شد، آن میرزا همین است.

خوب نیست اذیت کردن و آزردن دل انسانهای پاک و گستاخ شدن، کیفر آن همین است [یعنی کسی که بسان لیکرام از فحاشی دست نمی‌کشد، وی نیز نمی‌تواند از عذاب مصون بماند.]

این پیشگویی‌ها را در زمانی کرده بودم که مدیر و مسئولان دیگر روزنامه شب چنتک در دشنامگویی از حد گذشته بودند و خدا به من خبر داد که اکنون زمان هلاکتشان نزدیک است. خلاصه، غالب این الهامات در روزنامه بدر و الحکم چاپ شدند. پس از آن، زمان عقوبت این سه نفر بدبخت فرا رسید؛ یکی نامش سوم راج بود و دوم اچهرچند بود و سوم بهگت رام نام داشت. سپس سیلی قهری خداوند متعال در ظرف سه روز کارشان را تمام کرد و هر سه نفر با طاعون مردند و این بلایشان، دامن اولاد و عیالشان را هم برگرفت و سومراج تا آن زمان نمرد که مرگ اولاد عزیز خود را با طاعون ندید. این است پاداش شرارت‌ها و گستاخی‌ها. من باز هم امید ندارم که رفقای بقیهٔ این افراد که در قادیان حضور دارند از شیطنت‌های خود دست بکشند. ارواح پیامبران برگزیده به سبب فحاشی و اهانت اینان در درگاه خدای قدیر

خود فریاد می‌کنند و آن ارواح پاک بدون شک در نزد خداوند متعال این عزت و مرتبت را دارند که برایشان غیرتش شعله‌ور شود. لذا به یقین بدانید که این قوم با دستان خود تخم فنای خود را می‌کارند. شایان ذکر است که مردم ناپاک سرشت هرگز نمی‌توانند سرسبز شوند. درختی که هم خشک باشد و هم سمی، چرا می‌تواند درخور محفوظ ماندن باشد بلکه آن اول از همه بریده خواهد شد. و اینگونه هم فکر نکنید که مردن این سه نفر با طاعون یک، نشانه است بلکه این سه نشانه هستند و اکنون ما منتظریم که جانشینشان در قادیان چه کسی قرار می‌گیرد و کی بسان اینان دربارۀ من مطالبی را چاپ می‌کند که این شخص مکّار و دروغگوست و ما از او هیچ نشانه‌ای را ندیدیم.

ای آریاهای قادیان! از خشم خدا بترسید و بر دروغگویی کمر خود را مبندید چون او می‌تواند در آن واحد انسان ظالم و گستاخ را فنا کند. آن نشانه‌های عظیم الشانی که شما مشاهده کرده‌اید، اگر انسانی پاک سرشت دیگر می‌دید، قبول می‌کرد. کدام انسان می‌تواند این پیشگویی را بکند که پس از دوران گمنامی و گوشه‌گیری، زمانه‌ای فرا خواهد رسید که صدها هزار انسان پیروش خواهند شد و باوجود مکرهای مخالفان به تحقق این پیشگویی هیچ لطمه‌ای وارد نخواهد شد و چه کسی در زمان ناداری می‌تواند این خبر را دهد که بر او زمانه‌ای فرا خواهد رسید که یک دنیا به سمت او با هدایا و اموال رجوع خواهد کرد و خدا به دلهایشان الهام خواهد نمود که با صدق و اخلاص کامل او را کمک کنند و در راهش فنا شوند. پس ای آریایی‌ها! شما می‌دانید که در دوران گمنامی و ناداری‌ام که وقتی من از چشمان دنیا

پوشیده بودم، خداوند متعال در براهین احمدیه این اخبار را داد که اکنون نوشته‌ام و او خطاب به من فرموده بود که اهل دنیا از هر سو به تو رجوع خواهند کرد و صدها هزار انسان برای خدمت، خود را تقدیم خواهند کرد و آنقدر مردم خواهند آمد که نزدیک است که تو از ملاقاتشان خسته شوی یا بدخلقی کنی و به سبب کثرت آمد و رفتشان مسیرها گود خواهند برداشت و انبوه مردم به سوی تو خواهند شتافت و دشمنان تمام زور خود را بکار خواهند برد که این اتفاق نیفتد امّا، خداوند متعال سخن خود را محقق خواهد نمود. پس شما اولین گواه این پیشگویی بودید امّا، دانسته، آن را مخفی کردید.

ای قوم نترس و سنگدل! آیا شما این پیشگویی عظیم الشأنی را در براهین احمدیه نخوانده‌اید و آیا شما بر آن شاهد نیستید که در حقیقت این پیشگویی‌ها مال دورانی هستند که هیچ عقل انسانی نمی‌توانست بگوید که اینطوری اتفاق خواهد افتاد و آیا شما می‌توانید بگویید که در دنیا احدی می‌تواند در چنین حالت گمنامی اینگونه پیشگویی بکند؟ اگر در دنیا نظیر آن هست، عنوان کنید وگرنه به یقین بدانید که حجت خدا تمام شده است و حال دیگر هیچ راه فرار ندارید. کسی که نشانۀ خدا را کوچک می‌شمرد، انسانی بدسرشت و ناپاک فطرت می‌باشد و نمی‌میرد تا این که نشانۀ خشم خدا را مشاهده کند. پس شما از گستاخی‌ها دست بکشید مبادا قهر خدا بر شما وارد شود و هلاک گردید. انسان نمی‌تواند آن خدای قادر و توانا را عاجز کند؛ می‌نگرم که او نشانه‌ای دیگر ارائه خواهد داد زیراکه دنیا نشانه‌هایش را قبول نکرد و آنها را به باد استهزا گرفت. زمین حالت

عجیبی دارد گویی مرده است. هیچ انسان با چشمِ تقوا نگاه نمی‌کند که چقدر حقیقت آشکار شده است بلکه مردم به تکذیب گرویده‌اند و از نشانه‌های خداوند متعال هیچ بهره‌ای نمی‌برند. هر کسی در دست خود فقط قصه‌ها دارد و آن قصه‌ها را بر نشانه‌های درخشان خداوند متعال ترجیح می‌دهند بنابراین، می‌بینم که این علایم دنیا بسی خرابند، نمی‌دانم چه اتفاقی قرار است بیفتد دلها سخت و چشمان کور شده‌اند و خوف خدا بکلی ازبین رفته است لذا خدای من خبر داده است که بعد از این وضعیت نشانه‌های دیگرند که نمونهٔ قیامت خواهند بود. کاش مردم درک می‌کردند و از قهر آینده مصون می‌ماندند. خدا فرموده است که قیامتی دیگر بپا شد یعنی بپا خواهد شد در ۲۷ آوریل ۱۹۰۷ این الهام نازل شد.

ترجمهٔ منظومهٔ اردو بدین قرار است:

تا کی باوجود دیدن نشانه انکار خواهید کرد، بدانید که بر دروغگویان قیامتی دیگر بپا خواهد شد

این چه عادتی است چرا انسان شهادت راستین را مخفی می‌کند. ای گستاخ، آن روز نزدیک است که گرفتار بلا و مصیبت خواهی شد

ای جاهل، از مکرهایت هیچ ضرری به من نمی‌رسد چون این جان اگر در آتش هم افکنده شود، باز به سلامتی از آن بیرون خواهد آمد

اگر دینی داری، عوضش کن چون به تو می‌گویم که من مورد عزت و احترام قرار می‌گیرم و تو ملامت خواهی شد

بسیار مسخره کردی و حق را مخفی کردی امّا، این مطلب را به خاطر داشته باش که آن روزی نزدیک است که نادم خواهی شد

خدا نشانه‌ای با رعب و هیبت به نمایش خواهد گذاشت و دلها با آن نشانه استقامت پیدا خواهند کرد

بندگان پاک خدا بر دیگران غالب می‌باشند؛ این نشانه‌ام بزودی تحقق خواهد یافت.

نشانۀ ۲۰۲: یکی از دوستانم سید ناصر شاه مسئول نهرها نگران شد که به گلگت منتقل شده است و وی نمی‌تواند سفر سخت و مشکلات شدید را تحمل کند لذا وی مرخصی گرفت و جهت دعا نزد من آمد تا انتقالی‌اش به جمون صورت گیرد و به گلگت نرود و این امر به ظاهر محال می‌رسید چون حکم انتقالی‌اش به گلگت صادر شده بود لذا وی بی‌نهایت مضطرب بود. یک شب من، هم برای او و هم برای امور دیگر و هم برای شوکت اسلام دعا کردم خلاصه، در نماز تهجد بسیاری از دعاها کردم. آنگاه حالت خلسه‌ای بر من وارد شد و خداوند متعال به من خبر داد که تمام دعاهایت مستجاب شدند و در این دعاها دعا برای قوت و شوکت اسلام هم است. اینطوری به من خدا اطلاع داد که انتقالی سید ناصر شاه به گلگت هم لغو شده است. من بسی خوشحال شدم که خداوند متعال دعایم را درباره‌اش مستجاب نمود و به این سبب نیز شاد شدم که نشانه‌های بزرگ فضل و رحمت او آن هستند که دعاها را مستجاب نماید. فوری من به او اطلاع دادم که دربارۀ تو دعایم مستجاب شده است. سپس شاید روز سوم یا چهارم از طرف دفترش به وی نامه آمد که انتقالیتان لغو شده است سپس بعد

از چند روز وی از من اجازه گرفت و به جمون رفت و پس از رسیدن به جمون برای من نامه نوشت؛ آن نامه را در اینجا نقل می‌کنم:

به حضور اقدس حضرت پیر و مرشد مسیح موعود و مهدی معهود دام ظلّکم

السلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته. در خدمت حضرتعالی تبریک عرض می‌کنم که اینجانب در جمون اول [**Subdivision**] گماشته شدم و حکم آن صادر شده است و حال، دیگر خاکسار به گلگت نخواهم رفت. الحمدلله که خداوند متعال دعاهای حضرتعالی را مستجاب نمود و با دعای آن‌حضرت خداوند متعال مرا از سفر دور و دراز نجات داد. سیدنا این اتفاق برای این بنده معجزهٔ بزرگی است. مسیح و مهدی عزیز من، جان و مالم فدای شما باد.

من بیشتر به این دلیل خوشحالم که آن الهام حضرتعالی محقق شد که امروز دعاهایی که مستجاب شدند، در آن دعا برای قوت و شوکت اسلام نیز است و آن‌حضرت به من فرموده بودند که در آن دعاها یکی این نیز بود که انتقالی‌ات به گلگت لغو شود و در جمون گماشته شوی و خدا خبرِ استجابت آن داده است؛ و خدا را شکر که مطابق فرمودهٔ خداوند متعال به وقوع پیوست. الحمد لله. الحمدلله.

خاکسار نابکار سید ناصر شاه مسئول نهرها [**Subdivision**]جمون

نشانهٔ ۲۰۳: چند روز قبل از ۱۳ آوریل ۱۹۰۷ به من این وحی شد که «اردت زمان الزلزلة» و آن را در روزنامه بدر و الحکم قبل از تحقق آن چاپ کردم. معنی این وحی آن بود که اکنون من دوباره دورهٔ

زلزله‌ها را می‌آورم. پس از این الهام یک زلزله در پنجاب پیش آمد و دربارۀ آن از خیرآباد ناحیه پیشاور به من خبر رسید که آن زلزلۀ شدیدی نمونۀ قیامت بود همین‌طور از منطقۀ لارنس پور و بسیاری از نقاط دیگر خبر این زلزله رسید. بسیاری از دوستان دربارۀ این خبر، نامه نوشتند و روزنامه سول ایند ملتری نیز این خبر را چاپ کرد.

سپس از طریق روزنامه‌های انگلیسی خبر رسید که پس از این الهام در آمریکا و در بعضی مناطق اروپا نیز سه زلزلۀ شدیدی روی داده است و برخی شهرها نابود شده‌اند امّا، چون در پیشگویی حالت عمومی وجود دارد لذا گمان می‌رود که به همین بس نخواهد شد بلکه زلزله‌های دیگر نیز رخ خواهند داد زیراکه خداوند متعال می‌فرماید که آن زمانه فرا رسیده است که من دوباره زلزله‌ها را نشان خواهم داد لذا باید منتظر آن زلزله‌ها بود. سخنان خداوند متعال همیشه تحقق می‌یابد.

نشانۀ ۲۰۴: مولوی عبدالمجید ساکن دهلی در کتاب خویش «بیان لناس» مرا ذکر نموده و به طور مباهله نفرین کرده بود تا دروغگو در حیات صادق بمیرد و وی در حیات من ناگهان مرد و این جای عبرت دارد.

نشانهٔ ۲۰۵: [1] سپس شخصی دیگر ابوالحسن[2] در رد من کتابی نگاشت و نامش «برق آسمانی بر سر دجّال قادیانی نهاد» و در چندین

[1] ما این نشانه‌ها را به دویست و پنج تمام کرده بودیم که رساله‌ای دیگر به دستم رسید که این نشانه‌ها را به دویست و شش رساند. این رساله «دره محمدی» نام دارد. نام مؤلفش امداد علی است. وی در کتاب خود در صفحه هفتم دربارهٔ من این شعر به زبان پنجابی نوشته است ترجمهٔ آن بدین قرار است که خدا پیامبر دروغگو را بزودی هلاک کند که در دنیا مکرهای زیادی کرده است و سپس در صفحه ۸ درباره من لعنت الله علی الکاذبین نوشت و وعدهٔ نوشتن جزء دوم می‌دهد و هنوز نوبت به جزء دوم نرسیده بود که با طاعون مواخذه شد. وی گوشت خود را با دندان خود می‌برید و عاقبت در همین حالت تاسفناک مرد. این است انجام آخوندهایی که مرا دروغگو قرار می‌دهند فاعتبروا یا اولی الابصار. [مؤلف]

[2] نام این شخص، محمد جان است و معروف به مولوی محمد ابو الحسن مؤلف شرح صحیح البخاری معروف به فیض البار ساکن پنج گرائین، شهر پسرور و ناحیه سیالکوت است. در این ناحیه وی مولوی معروفی بود. وی در کتاب خود «برق آسمانی» صفحه ۳ سطر ۱۷ و ۱۸ شعری می‌نویسد که «من دعا می‌کنم خدا ریشهٔ میرزا را بخشکاند و هیچ چیزی از او باقی نماند و بمیرد». سپس در جزء دوم همین کتاب [برق آسمانی] صفحه ۱۰۰ سطر ۱۵ دربارهٔ من به زبان پنجابی بیتی می‌نویسد که ترجمهٔ آن بدین قرار است: این متنبی بسی به پیامبران اهانت کرده است. در جزء دوم این کتاب مناقشهٔ من و او را خواهی دید. هنوز این مولوی بدبخت جزء دوم این کتاب را به پایان نرسانده بود که صاعقهٔ طاعون بر وی افتاد. ۱۹ روز را در حالت احتضار بسر برد و آخرت با رنج و اذیت شدیدی مرد. سپس در صفحه ۱۰۰ سطر ۱۹ این آقا مولوی دربارهٔ من پیشگویی می‌کند که «ای ملحد! زود توبه کن. مرگت نزدیک است امروز یا فردا

جای این کتاب وی برای مرگ دروغگو دعا کرد و به طور فرضی وقوع مرگم را ذکر نموده به زبان پنجابی مرثیه نوشته است گویی من مرده‌ام و آن مولوی [با تمسخر] پس از مرگم ماتم و عزاداری می‌کند امّا، عاقبت، نتیجه این شد که مولوی نامبرده پس از چاپ کردن این کتابِ خود، با طاعون مرد. سپس شخصی دیگر ابوالحسن عبدالکریم این کتاب را دوباره چاپ کرد وی نیز صید طاعون روزهای اخیر گشت. تعجب است که باوجود این تمام نشانه‌ها هیچ کسی نمی‌اندیشد که کسی که اینقدر نصرت حق تعالی شامل حالش باشد چطور می‌تواند دروغگو باشد.

ای خوانندهٔ این کتاب، از خدا بترس. یکبار تمام این کتاب را از اول تا آخر بخوان و از آن قادر مطلق درخواست کن که دلت را برای پذیرش صداقت بگشاید و از رحمت خدا نومید مشو.

می‌میری و از این دنیا می‌روی» شاید این الهام آقا مولوی است یا خواب اما دو سال گذشته است که این آقا مولوی خودش با طاعون مرده است و کسانی که او را دیده بودند، تعریف کردند که تا ۱۹ روز به طاعون مبتلا بود و از رنج و درد خود جیغها می‌زد و در این حالت شدیدی جان داد. سپس این آقا مولوی به طور پیشگویی در همین کتاب «برق آسمانی» صفحه ۱۰۷ چند بیت به زبان پنجابی می‌نویسد ترجمه آنها بدین قرار است: میرزا مرد و از خوشحالی شب خوابم نبرد. میرزا بدون شک مرد و خداوند متعال مرا نصرت داد؛ یعنی بدون شک میرزا خواهد مرد و من پیروز خواهم شد سپس در همین صفحه در شعر دیگر می‌گوید: میرزا خبر شیوع طاعون داده بود اما آن نیز به حقیقت نپیوست اما آقا مولوی نمی‌دانست که وی خود با طاعون خواهد مرد. این قدرت الهی است که برق آسمانی بر خود او افتاد. [مؤلف]

مرد میدان باش و حال ما ببین
نصرت آن ذوالجلال ما ببین
طعنه‌ها بی امتحان نامردی است
امتحان کن پس مآل ما ببین

ای عزیز! با عجله گمان بد کردن نسبت به عباد الرحمان روا نیست. کسانی که دربارهٔ بزگزیدگان پیشین گمان بد کردند، چه سودی بردند و این فکر را نیز از سرتان بیرون کنید که مادامی که تمام نشانه‌های مسیح موعود و مهدی معهود [که تنها بر مبنای روایات ظنّی در دلهایتان راسخند] به حقیقت نپیوندند، هرگز جایز نیست به مسیح موعود و امام مهدی ایمان بیاورید. این قولتان شبیه قول یهود است که نه حضرت عیسی را قبول کردند و نه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیرا تمام پیشگویی‌ها که بر مبنای روایات گفته شده بودند، تمامی آنها به حقیقت نپیوسته بودند. پس آیا شما گمان می‌برید که آن تمام علایمی که شما قرار داده‌اید، محقق خواهند شد؟ هرگز. بلکه در این پیشگویی‌ها امتحان نیز مخفی می‌باشد و خداوند متعال شما را امتحان می‌کند که شما نشانه‌هایش را با دیدهٔ عزت و احترام می‌بینید یا نه. تمام روایات چطور می‌توانند درست باشند بلکه بسیاری از مطالب دروغین نیز شامل آنها می‌شوند لذا تکیهٔ کامل بر آنها امری خطرناک است.

بگویید که دربارهٔ کدام پیامبر تمام علایمی به حقیقت پیوستند که قوم پیشینش مقرر کرده بودند. بنابراین، از خدا بیم داشته باشید و بسان منکران پیشین بدبخت مرسل خدا را بر این مبنا رد نکنید که

شما در او تمام علایم مقرر شده را پیدا نکردید. به یقین بدانید که این امر در زمان هیچ پیامبری اتفاق نیفتاده است که تمام علایم مقرر در او محقق شده باشند لذا مردم لغزش خوردند و به جهنم افکنده شدند وگرنه در فطرت انسان نیست که باوجود دیدن تحقق تمام علایم انکار کند. امری درخور لغزش در پیشگویی‌ها می‌باشد که با آن، انسان بدبخت می‌لغزد. یهود گمان می‌بردند که مسیح موعود به شکل پادشاهی خواهد آمد و قبل از او الیاس دوباره از آسمان نازل خواهد شد و به سبب این گمان تا امروز هم آنها به حضرت عیسی ایمان نیاوردند زیرا نه حضرت الیاس از آسمان نازل شد و نه حضرت عیسی پادشاه گشت. اگرچه آن‌حضرت تلاش کرد امّا، در تلاش خود ناکام ماند. سپس دربارهٔ حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام علمای یهود بلکه پیامبرانشان نیز همین فهمیده بودند که آن پیامبر آخرالزمان از بنی اسرائیل متولد خواهد شد امّا، اینطور به وقوع نپیوست بلکه آن پیامبر از بنی اسماعیل متولد شد و به سبب آن، صدها هزار یهود از پذیرش این ثروت محروم ماندند. اگر خدا می‌خواست می‌توانست چنان به صراحت نشانه‌ها و علایم را بیان کند که یهود نمی‌لغزیدند امّا، در حالی که خداوند متعال برای حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علایم را چنان به صراحت بیان نکرده است، چطور برای دیگری عنوان می‌کرد. بنابراین، به یاد داشته باشید که در چنین پیشگویی‌ها امتحان نیز مقصود می‌باشد. کسانی که عقل سلیم دارند، به هنگام این امتحان تباه و هلاک نمی‌شوند و روایات را ذخیرهٔ ظنی گمان می‌کنند و این امر را درک می‌کنند که اگر روایتی صحیح

هم باشد باز در معنی کردن آن، امکان اشتباه وجود دارد لذا آنها تمام مدار شناخت، نصرت و تایید و نشانه‌ها و شهادات خدا را قرار می‌دهند و هرقدر علایم روایات را پیدا کنند، به آنها بسنده می‌کنند و بقیه روایات را بسان ردّی و چیز بیهوده دور می‌اندازند. همین روش را یهود سعید فطرت پیشه کرده بودند که به اسلام گرویدند و همواره همین روشِ نیکوکاران بوده است و اگر انسانهای نیکوکار و خداترس این روش را پیشه نمی‌کردند، حتی یک نفر هم از یهود و مسیحیان نمی‌توانست به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد. بسیاری از یهود در این کشور زندگی می‌کنند. می‌توانید از آنها بپرسید که چرا به حضرت عیسی و حضرت پیامبر اکرم ایمان نیاورند؟ آنها دیوانه نیستند، به حتم دلیلی برای خودشان دارند. پس بدانید که از آنها همین پاسخ را دریافت خواهید کرد که آن علایمی که در روایات و احادیثشان نوشته شده بودند، به حقیقت نپیوستند و اینطور آنها به انکار مصر ماندند و واصل جهنم شدند و همچنان می‌شوند. حال که ثابت شد برای ایمان آوردن، قرار دادن شرطِ تحقق تمام علایم، راه جهنم است که به سبب آن چندین صدهزار یهود به جهنم واصل شده‌اند، پس شما چرا این راه را پیشه می‌کنید. مومن باید از حالات دیگران عبرت بگیرد. آیا شما از این تعجب می‌کنید که چطور ممکن است خداوند متعال به نحوی که یهود را امتحان کرد شما را نیز امتحان بکند؟ خداوند متعال می‌فرماید: الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا

آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ[1] به یقین بدانید که این کاروبار مال خداست نه انسان. بنابراین، در ایمان آوردن از زمرۀ سابقین باشید و با خدا مجنگید که چرا وی این کار را کرد. اگر شما با نگاه تقوا ببینید می‌توانید بفهمید که به قدری که روایات مخالف را محکم گرفته‌اید، عقل و انصاف شما را ملزم نمی‌کند که به حتم اینطوری عمل بکنید زیراکه همۀ آنها مجموعۀ ظنّیات است که در خود احتمال کذب را نیز دارد و قابل تأویل نیز می‌باشد. پس بر جان خود رحم کنید. بُعدِ یقینی را چرا رها می‌کنید؟ آیا ظن می‌تواند با یقین یکسان باشد؟ آیا ممکن نیست که آن روایات صحیح نباشند که شما آنها را صحیح می‌پندارید یا معنی دیگری داشته باشند. آیا آن بلایی که بر سر یهود به سبب اصرارشان بر تحقق تمام علایم پیش آمد، نمی‌تواند بر سر شما بیاید؟ پس شما از لغزش‌هایشان سود ببرید و عبرت بگیرید. به یاد داشته باشید که از نصوص قرآن شریف قطعی الدلالت هیچ جا ثابت نمی‌شود که حضرت عیسی زنده در آسمان نشسته‌اند بلکه وفاتشان ثابت می‌شود. بنابراین، کسی را که قرآن شریف وفات شده می‌گوید، شما چرا او را زنده می‌گویید؟ پیامبران درآسمان زنده هستند امّا، زندگی همه یکسان و یک نوع است؛ برای عیسی زندگی به خصوصی وجود ندارد و پیامبر ما بیشتر از سایر پیامبران حیات آسمانی دارند. سورۀ نور را به دقت بخوانید در آن همین مطلب را پیدا خواهید کرد که تمام خلفای آینده از همین امت خواهند آمد و وقتی یهود نیز از همین امت

---

۱ عنکبوت: ۳ [آیا مردم چنین پنداشته‌اند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم رها می‌شوند و هیچ امتحان نمی‌شوند؟]

پیدا خواهند شد آنگاه چرا تعجب می‌کنید که مسیح موعود نیز از همین امت باشد و من کی آرزو داشتم که مسیح موعود می‌شدم. اگر من این آرزو را داشتم در براهین احمدیه بر مبنای اعتقاد قبلی‌ام چرا می‌نوشتم که مسیح از آسمان نازل خواهد شد در حالی که در همان براهین احمدیه خداوند متعال نامم مسیح موعود نهاده بود. پس شما می‌توانید درک کنید که من اعتقاد قبلی‌ام را رها نکردم مگر در زمانی که خدا با نشانه‌های روشن و الهامات آشکار مرا مجبور کرد که رها کنم. پس من چطور می‌توانم یقین را رها کرده، روایات ظنّی شما را قبول بکنم و بصیرت را ترک نموده، گمانه‌زنی‌هایتان را بپذیرم در حالی که باطل بودن آنها را خداوند متعال بر من آشکار نموده است چنانکه خدا باطل بودن روایات و احادیث یهود را بر حضرت عیسی و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر نموده بود. پس من آن بصیرتی را چطور می‌توانم رها کنم که با نشانه‌های زبردست به من داده شده است. خداوند متعال به من خبر داده است که تمام روایات صحیح نیستند بلکه بعضی صحیحند که مطابق قرآن شریفند و بعضی روایات موضوع و مجموعه و زخیرۀ ردی هستند که غلط بودنشان آشکار شده است و در درک بعضی احادیث صحیحه اشتباهات رخ داده است و اگر اینطور اتفاق نمی‌افتاد چرا به مسیح موعود نامِ «حَکَم» داده می‌شد؛ زیرا اگر قرار است که مسیح موعود تمام روایات را بپذیرد، از چه رو وی می‌تواند حَکَم باشد. هر درختی با میوۀ خود شناخته می‌شود. عزت و آبروی غلامی با عنایات آقایش می‌توان معلوم شود و هر عطری، خود بر خود شهادت می‌دهد. پس چرا درباره این مسئله

عجله می‌کنید و چرا ناپاکی زبان را به منتها می‌رسانید. صبر کنید و تقوا پیشه نمایید. اگر من صادق نیستم و بسان دزدان و رهزنان هستم، در آن صورت تا کی این دزدی و رهزنی می‌تواند ادامه داشته باشد.

آنکه آید از خدا بدو نصرت دوان
خدمت او می‌کند شمس و قمر چون چاکران
صادقان را از خدا نوری عنایت می‌شود
عشق آن یار ازل می‌تابد اندر رویشان
از پی همدری دنیا مصیبت می‌کشند
خادمان بی‌اجرتند و پرده پوشان جهان
از گروه اهل نخوت لا ابالی می‌زیند
بادشاهان دو عالم بی‌نیاز از حاسدان
دل سپردن دلستان را سیرت ایشان بود
جان دهند از بهر آن دلدار وقت امتحان

اکنون ما نشانه‌ها را در همین جا خاتمه می‌دهیم و دعا می‌کنیم که خداوند متعال اینچنین ارواح بسیاری خلق بکند که از این نشانه‌ها استفاده کنند و راه صداقت را پیش گیرند و کینه و بغض را رها کنند. ای خدای قادر من! دعاهای عاجزانه‌ام را مستجاب بفرما و گوش و دلهای این قوم را باز کن و به ما آن زمان را نشان بده که پرستش معبودان باطل از دنیا برچیده شود و تو در روی زمین با اخلاص پرستیده شوی و زمین با بندگان نیکوکار و صادقت آنچنان مملو شود که دریا با آب مملو است و عظمت و حقانیت پیامبر اکرمت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در دلها بنشینند. آمین

ای خدای قادر من! این تحول در دنیا را به من نشان بده و دعاهایم را مستجاب بفرما که هر قدرت و قوت به دست توست. ای خدا قادر همین طور انجام بده آمین ثم آمین

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

پس از خاتمۀ این کتاب یک نشانۀ دیگر به صورت مباهله و نشانۀ دیگر به صورت پیشگویی به وقوع پیوسته است و اینطور نشانۀ دویست و هشتم محقق شده است و جهت بیان این نشانه‌ها دو صفحه دیگر در این کتاب افزوده‌ام و هذا من فضل ربی ان ربی ذو الفضل العظیم وله الحمد فی الاولی و الآخرة و هو المولی الکریم.

حکم خدا با مباهله و نشانه‌ای دیگر

نشانه ۲۰۷: به زیر، آن مباهله نقل می‌گردد که عضو جماعت‌ما، آقا منشی مهتاب علی، با فیض الله خان بن ظفر الدین پروفسور اسبق اورینتل کالج لاهور در ۱۲ ژوئن ۱۹۰۶م کرد و نتیجهٔ آن این شد که فیض الله خان مطابق آرزوی خود با ابتلا به بیماری طاعون در ۱۳ آوریل ۱۹۰۷م مصادف به یکم بیساک سمه ۱۹۶۳ [تقویم هندی] نه تنها خود هلاک شد بلکه بعضی عزیزان خود را نیز با خود به هلاکت رساند.

در اینجا ذکر این مطلب نیز خالی از فایده نخواهد بود که ظفر الدین، پدر این شخص، فیض الله نیز مخالف سرسخت جماعت ما بود و وقتی وی علیه این جماعت بنای نوشتن منظومه‌ای به زبان عربی گذاشت[1]، هنوز آن را به پایان نرسانده بود و دستنویس آن در خانه‌اش بود و نوبت به چاپ آن نرسید که مرد. اکنون نوشتهٔ مباهلهٔ هر دو طرف به زیر نقل می‌شود:

دستنویس‌های هر دو نفر با امضایشان نزد ما موجود است.

---

[1] قصیده‌ای به زبان عربی سروده بودم و نامش اعجاز احمدی نهادم. و با وحی خدا از پیش گفته بودم که هیچ کسی نمی‌تواند در مقابل آن بنویسد و اگر توان هم داشته باشد، خدا مانع خواهد شد. پس قاضی ظفر الدین که در فطرت خود بی‌نهایت مادهٔ انکار و تعصب و تکبر داشت، شروع به نوشتن پاسخ این قصیده کرد تا فرمودهٔ خداوند متعال را تکذیب نماید و او هنوز در حال نوشتن آن بود که فرشتهٔ مرگ کارش را تمام کرد. [مؤلف]

دستنویس فیض الله خان با امضایش

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

الحمدلله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم

پس از حمد و صلوات بر پیامبر رب العالمین، من قاضی فیض الله خان پسر قاضی ظفر الدین احمد مرحوم مسلمان حنفی پایبند به سنت نبوی قائل به این هستم که پس از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که خاتم النبیین هستند، نزول وحی خلاف مذهب قرآن و حدیث است و این ادعای آقا میرزا را رد می‌کنم که وی مثیل و مسیح موعود است و منشی مهتاب علی پسر منشی کریم بخش ساکن شهر جالندهر که پیرو آقا میرزاست، ادعا می‌کند که آن کس که ادعایش را رد کند معذب به عذاب الهی خواهد شد لذا من دعا می‌کنم که از بین دو فریق ما، آن کس که دروغگوست، معذب به عذاب الهی شود مثل مرگ یا بیماری طاعون یا گرفتاری مرافعه و من به مطابق سنت نبوی موعد یک سال را تعیین می‌کنم و این شرط را قید می‌کنم که اگر این عذاب بجز من یا منشی مهتاب علی بر یکی از عزیزان ما نازل شود، شامل مباهله نخواهد شد. و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.

قاضی فیض الله خان ساکن جندیاله باغواله گوجرانواله در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۰۶م

دستنویس منشی مهتاب علی با امضایش

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی

من حضرت اقدس حضرت میرزا غلام احمد را مسیح صادق می‌دانم و هر ادعایشان دربارۀ دین را بدون هیچ شک و تردیدی قبول دارم امّا، در مقابل من قاضی فیض الله پسر قاضی ظفر الدین مرحوم با اطمینان می‌گوید که آقای میرزا دروغگوست و ادعایش را خود افترا کرده و تراشیده است لذا من با آقا قاضی در مقابل این گفتارش مباهله می‌کنم و یقین کامل دارم که از بین ما دو نفر هر کسی که دروغگوست، خداوند متعال بر او عذاب دردناکی نازل خواهد کرد. زمین و آسمان می‌توانند از جای خود بلغزند امّا، این عذاب دفع نخواهد شد و او درخشش خود را به حتم نشان خواهد داد زیراکه قانون خداوند متعال همواره همینگونه جاری بوده است و آخرین و بهترین راه سنجش راستی و دروغ نیز همین می‌باشد. بنابراین، از خداوند متعال دعا می‌کنم که او هرچه زودتر نتیجۀ خود را اعلام کند. ای خدا! هیچ کاری برای تو ناممکن نیست. اگر تو بخواهی می‌توانی در آن واحد عذاب نازل کنی امّا، من مطابق سنت نبوی موعد یک سال را برای نزول عذاب تعیین می‌کنم و آن عذاب تنها بر من عاجز یا آقا قاضی نازل شود مثلاً در صورت مرگ یا طاعون یا مجازات شدن در مرافعه‌ای و همین شرط است و نازل شدن عذاب بر یکی از نزدیکان یا مردنشان

در شرط مباهله شامل نخواهد بود و این عذاب فقط برای ما دو نفر اختصاص دارد.

خاکسار عاجز مهتاب علی سیاح جالندهری در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۰۶م

پس از این دستنویس‌های آنها چنانکه نوشته‌ایم نتیجه این شد که قاضی فیض الله خان آنچانکه بر دروغگو نفرین شده بود و نیز مطابق شرطِ موعد یک سال، با ابتلا به مرض طاعون در جمون هلاک شد و به موجب آیه کریمه وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّـهِ[1] خداوند متعال مهتاب علی را از طاعون محفوظ داشت زیرا وی در ادعای خود صادق بود و فیض الله خان صید طاعون گشت چون در ادعای خود دروغگو و کاذب بود.[2]

---

[1] آل عمران: ۱۴۶ [هیچ کس بدون فرمان خدا نخواهد مرد. مترجم]

[2] نکتهٔ قابل تأمل: خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید: فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ [جن: ۲۷، ۲۸] از این آیه به طور قطعی مستفاد می‌شود که پیشگوییهای آشکار و فراوان و درجهٔ یک، از لحاظ صراحت و بداهت فقط به برگزیدگان خداوند متعال داده می‌شوند. مردم دیگر در آن شریک نمی‌باشند. الهاماتی که به این درجه نباشند، می‌توانند بر دیگران نیز القا شوند و غالبشان الهام مهمل و متشابه می‌باشند. با همین مقابله برگزیدگان خدا شناخته می‌شوند. به یاد داشته باشید که از روی این آیه این احتمال وجود دارد که پیشگوییهای الهامی‌ای که مطابق منطوق این آیه آشکار نباشند و از لحاظ مقدار هم بیشتر از حالت معمولی نباشند و در آنها بخش متشابهات غالب باشد،

پیشگوییای که از طرف خداوند متعال درباره انسانی ستمکار داده می‌شود، سرانجام به حقیقت می‌پیوندد.

نشانۀ ۲۰۸: در این ولایت پنجاب وقتی دیانند موسس مذهب آریه افکار خود را نشر داد و هندوان پست فطرت را برای تحقیر و توهین پیامبر اکرم‌ما صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران دیگر برانگیخت و خود نیز قلم به دست گرفت و در کتب شیطانی خود شروع به توهین و تحقیر تمام پیامبران برگزیدۀ خداوند متعال کرد و علی الخصوص در کتاب خود «ستیارت پرکاش» نجاست دروغ را به وفور بکار برد و به پیامبران بزرگ فحش‌های زشت داد آنگاه به من دربارۀ او وحی شد که خداوند متعال این موجود آزاردهنده را به زودی از دنیا برخواهد داشت و نیز این الهام شد: سیهزم الجمع و یولّون الدبر یعنی عاقبتِ مذهب آریه این خواهد شد که خداوند متعال آن را شکست خواهد

بر آنها نیز نازل شوند که برگزیدۀ خداوند متعال نیستند و انسانهای معمولی اند. بنابراین، برای شناخت برگزیدگان در قرآن شریف این معیار و ملاک بیان شده است که در پیشگوییهای الهامی‌شان، بخش امور متشابهات کم باشد مثلا به طور مثال این پیشگویی براهین احمدیه را بیان می‌کنیم که «یأتیک من کل فجّ عمیق. یأتون من کلّ فجّ عمیق» بر این پیشگویی بیست و شش سال گذشته‌اند و این پیشگویی اکنون آنچنان به صراحت و بداهت به حقیقت پیوسته است که نه یکبار بلکه صدها هزار بار صداقت خود را ثابت کرده است و مشحون از تایید و نصرت الهی است. بنابراین، از این قبیل پیشگوییها بجز از بندگان برگزیدۀ خداوند متعال از کسی دیگر هرگز نمی‌تواند به ظهور برسد؛ چنانچه می‌تواند، باید احدی نظیرش را ارائه دهد. [مؤلف]

داد و مردم از مذهب آریه فراری خواهند شد و از آن روی خواهند گرداند و مذهب آریه کالعدم خواهد گشت. این الهام مال مدت مدیدی پیش است و تقریبا سی سال بر نزول آن می‌گذرد. از این الهام به یکی از آریایی‌ها به نام لاله شرمپت خبر داده بودم و به وی به صراحت گفتم که بددهنشان پندت دیانند بزودی فوت می‌کند و هنوز یک سال بر نزول این الهام نگذشته بود که خداوند متعال دین خود را از این پندت بددهان نجات داد و وی در اجمیر مرد و این مرگش برای شرمپت نشانهٔ بزرگی بود امّا، وی نه تنها از فیض این نشانه خود را محروم نگهداشت بلکه چندین نشانهٔ آشکار دیگر نیز مشاهده کرد امّا، به سبب بدبختی خود به اسلام نگروید. من در کتابی مجزا که نامش «آریایی‌های قادیان و ما» است، تمام این نشانه‌ها را نوشته‌ام و گواه آنها نه تنها شرمپت است بلکه هندوان دیگر قادیان نیز بر رؤیت آنها شاهدند. افسوس این مردم از این نشانه‌ها هیچ بهره‌ای نبردند بلکه به عکس در گستاخی و بیباکی و شرارت به قدری افزودند که افرادی به نام سومراج و اچهرمل و بهگت رام در قادیان روزنامه‌ای احداث کردند و آن را شبه چنتک نام نهادند. در این روزنامه دشنام دادن و فحاشی را بر خود واجب کردند امّا، خداوند متعال از مدتی چندین بار به من خبر داد که عمر دین آریه سماج اکنون به پایان خود رسیده است و من در کتاب خود «تذکرة الشهادتین» صفحه ۶۶ که در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۳ به چاپ رسید، با دریافت الهام از خداوند متعال این پیشگویی چاپ کرده بودم که «آن مذهب [یعنی مذهب آریه] مرده است از این

مترسید. هنوز صدها هزار بلکه میلیونها نفر زنده خواهند بود که نابودی این مذهب را مشاهده خواهید کرد».

همین‌طور درکتاب خود *نسیم دعوت* صفحه ۴ و ۵ که در مقابل آریایی‌ها در ۲۸ فوریه ۱۹۰۳م تألیف نمودم، پیشگویی زیر دربارۀ آریایی‌ها کرده بودم:

«آنان هر جوشش خود را فقط برای قوم و جامعۀ خود نشان می‌دهند در دلهایشان هیچ عظمت خداوند متعال وجود ندارد. آرياييهای قادیان گمان می‌برند که ما از چنگال طاعون رهایی پیدا کرده‌ایم امّا، آیا این فحاشی‌ها و بی‌ادبی‌ها بی‌پاسخ خواهند ماند؟ بشنوید ای غافلان! این تجربۀ ما و نیکوکارانی است که قبل از ما گذشته‌اند که بی‌ادبی به پیامبران پاک خدا خوب نیست، خدا برای هر بدی و بیباکی عقوبت می‌کند».

و سپس من در کتاب خود «آریایی‌های قادیان و ما» صفحه ۲۱ و ۲۲ که در ۲۰ فوریه ۱۹۰۷ چاپ شد، این پیشگویی را نوشته بودم که «این مردم در تکذیب پیامبرانی که صداقت و حقانیتشان مثل آفتاب می‌درخشد، از حد گذشته‌اند. خداوند متعال نسبت به بندگان خود غیور است و او به حتم داوری خواهد نمود و در حق پیامبران عزیز خود دست قدرت خود را به نمایش خواهد گذاشت». سپس من در همین رساله «آریایی‌های قادیان و ما» صفحه ۵۴ در منظومه‌ای این پیشگویی را نوشتم؛ ترجمۀ دو بیت این منظومه بدین قرار است:

در چشمانشان هرگز شرم و حیا وجود ندارد؛ آنان از حد گذشته‌اند و همین اکنون منتها است

ما به خدایی ایمان آورده‌ایم که قادر و تواناست؛ او می‌خواهد نشانه‌ای را به نمایش بگذارد، و همین امید داریم.

ماحصل این پیشگویی آن است که خداوند متعال به این مردم دست قدرت خویش نشان خواهد داد. سپس در ورق دوم سر صفحهٔ همین کتاب این شعر نوشتم:

«ای مالک من! تو خود آنها را بفهمان و از آسمان باز نشانه‌ای به نمایش بگذار»

ماحصل این دعا آن است که بر آریایی‌ها به طور نشانه بلایی نازل شود.

این پیشگویی‌هایی بودند که دربارهٔ مذهب آریه گفته شده بودند و حال، هر انسان عاقل می‌تواند بفهمد که آنها چطور به صراحت به وقوع پیوسته‌اند و ستارهٔ نحس مذهب آریه طلوع کرده است. مطابق پیشگویی‌ها اعضای فعّال مذهب آریه در قادیان که مدیرت روزنامهٔ شبه چنتک را به عهده داشتند، با یک سیلی طاعون هلاک شدند چنانکه در کتاب «نسیم عبیات» دربارهٔ هلاک شدنشان با طاعون پنج سال پیش خبر داده شده بود و پیروان مذهب آریه که در مقامات دیگر پنجاب زندگی می‌کنند و سرانشان خوانده می‌شدند و به سبب شأن و شوکتشان مردم آریه گستاخ شده بودند، غالبشان به سبب افکار سرکشانه خود مجازات شدند و بعضی از آنها از قلمرو این دولت بیرون

رانده شدند. افسوس که این مردم باوجود دیدن هزاران احسان دولت انگلیسی باز ناسپاسی کردند و با بکار بردن کلمات بغاوت و سرکشی، پست فطرتی خود را نشان دادند امّا، لازم بود که آن پیشگویی‌ها به تحقق برسند که پنج سال پیش دربارۀ انحطاط و زوال این مردم گفته شده بودند. اکنون مطمئن باشید که مذهب آریه به خاتمه خود رسیده است و وعدۀ خدا محقق شد. آیا انسان قادر است که بتواند قبل از وقت اینچنین پیشگویی‌ها کند؟ پس هزاران هزار شکر و سپاس برای آن خدایی است که صاحب حمد و جلال است و در تایید اسلام اینچنین نشانه‌های بزرگ به نمایش می‌گذارد. والسلام علی من اتبع الهدی

من اینقدر نوشته بودم که امروز در ۱۲ مه ۱۹۰۷ روز یکشنبه شخصی در مکاشفه به من نشان داده شد امّا، من قیافه‌اش را فراموش کرده‌ام فقط این را به خاطر دارم که وی دشمن سرسخت بود که با تقریر و تحریر خود دشنام می‌داد و به شدت بددهنی می‌کرد پس از آن الهام شد: «کیفر هر بدی کیفری همسان آن است. او مبتلا به طاعون شد» یعنی مبتلا به طاعون خواهد شد. پس من مطمئنم که دیر یا زود خواهید شنید که دشمنی سرسخت صید طاعون خواهد گشت. اگر یکی از چنین دشمنان که بر آن دلها بگویند که وی می‌تواند مصداق این الهام شود به طاعون مبتلا نشود، آنگاه حق دارید که تکذیب کنید. سپس به من نشان داده شد که در کشور غفلت و گناه و گستاخی شیوع پیدا کرده است و مردم از تکذیب دست نخواهند کشید مادامی که خدا دست قدرت خود را نشان ندهد پس از آن، الهام

شد که «نتیجۀ آن طاعون شدیدی است که در کشور شیوع پیدا خواهد کرد. چندین نشانه به وقوع خواهند پیوست. چندین خانه دشمنان سرسخت ویران خواهند شد. آنان دنیا را ترک خواهند گفت. با دیدن آن شهرها گریه خواهد آمد. آن روزهای قیامت خواهند بود. با نشانه‌های زبردست پیشرفت خواهد شد. نشانه‌ای هولناک [یعنی یکی از این نشانه‌ها خیلی هولناک خواهد بود، شاید همان زلزله باشد که وعده‌اش داده شده است یا ممکن است از آسمان نشانه‌ای دیگر ظاهر شود یا طاعون نمونۀ قیامت را نشان دهد. سپس خداوند متعال خطاب به من می‌فرماید:] رحمت من شامل حالت می‌شود. الله رحم خواهم کرد. اعییناک یعنی ما آنقدر نشانه ارائه می‌دهیم که تو از دیدن آنها خسته خواهی شد»

و سپس در ۱۳ مه ۱۹۰۷ دوشنبه این الهام القا شد:

«سننجیک. سنعلیک. سنکرمک اکراما عجبا یعنی بزودی ما تو را از شرّ دشمنان نجات خواهیم داد و ما تو را غالب می‌کنیم و ما تو را به طور عجیبی بزرگی می‌دهیم و درحقیقت کسانی که از طرف خداوند متعال می‌آیند، فقط از نشانه‌های خداوند متعال شناخته می‌شوند. اگر خدا با دست خود داوری نکند، فقط با سخنان داوری انجام نمی‌گیرد»

تمام

۱۵مه ۱۹۰۷

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

اعلامیه‌ای به خدمت علمای اسلام

خداوند متعال فرمود: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّـهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ[1]

یعنی چه کسی ستمکارتر از آن است که به خدا افترا کند یا آیات و نشانه‌های خدا را تکذیب کند.

همه مستحضرند که بر این ادعایم که من از طرف خداوند متعال مامور شده‌ام و مشرف به مکالمه و مخاطبه‌اش هستم، بیست و شش سال گذشته است و در این مدت باوجود این که برای نابود کردن جماعتم سایر مخالفان تمام تلاش و زور خود را بکار برده‌اند و مرا به نزد حکّام نیز کشاندند امّا، من در هر حملهٔ‌شان محفوظ ماندم. تعجب است که باوجود صدها ناکامی که در زمینهٔ استیصالم دیده‌اند، باز تاکنون این مطلب را نتوانسته‌اند بفهمند که دستی پوشیده به همراه من است که مرا از شر آنها محافظت می‌کند. آنها به من مفتری و کذّاب و دجّال می‌گویند امّا، به این سوال پاسخ نمی‌دهند که در دنیا کدام چنین کذابی گذشته است که خداوند متعال وی را تا بیست و شش سال از حملات دشمنان محفوظ داشته است تا اینکه با فضل خاص خود تا ربع قرن او را حفظ نمود و بی‌نهایت پیشرفت و ترقی داد

[1] انعام: ۲۲

و از یک فرد، صدها هزار نفر را پیروش گرداند و هیچ دشمن نتوانست کاری بکند و دربارهٔ پیشرفتهای آینده معلوم نیست. در دنیا کدام چنین دروغگو و کذّابی گذشته است که در مقابل آن هر مومن به هنگام مباهله با عذاب مرگ یا با نوعی دیگر تباهی دچار شد و کدام این قبیل دروغگو گذشته است که در دورانش مطابق پیشگوییاش در رمضان کسوف و خسوف روی داد و در زمین طاعون در سطح جهانی شیوع پیدا کرد. آیا مهدیای را سراغ دارید که پانزده سال قبل از کسوف و خسوف دربارهٔ وقوع آن خبر داده باشد و دربارهٔ طاعون بیست و شش سال پیش خبر داده باشد و سپس پیش از دوازده سال دوباره خبر شیوع طاعون داده باشد و سپس سه سال پیش بار سوم اطلاع داده باشد.

اکنون هدفم از نوشتن این تحریر آن است که من در کتاب حقیقت وحی به طور کافی هر نوع شواهد و براهین دربارهٔ ادعای خویش نوشتهام و باوجود این که در این ایام من به سبب عوارض مختلف جسمانی و بیماریهای متواتر و ضعف و ناتوانی توان آن را نداشتم که اینقدر متحمل زحمت شدیدی شوم امّا، باز فقط جهت همدردی بنی نوع این تمام رنج را تحمل کردم لذا من به علمای کبارِ قوم عزیز خویش و مشایخ و کسانی می‌توانند این کتاب را بخوانند سوگند خداوند متعال می‌دهم که اگر این کتاب به آنها برسد، به حتم آن را از اول تا آخر به دقت بخوانند. من باز مجدداً آنها را سوگند آن خدای لاشریک می‌دهم که جان هر کسی به دست اوست که باوجود تحمل ضرر اوقات و مشاغل خود یکبار به حتم این کتاب را از اول تا آخر با

دقت و تأمل بخوانند و من آنها را بار سوم سوگند آن خدای غیّوری می‌دهم -که مواخذه می‌کند کسی را که به سوگندهایش اعتنا نمی‌ورزد- به افرادی که این کتاب برسد و آنها توان مطالعه داشته باشند، به حتم آن را بخوانند چه آنها مولوی باشند یا مشایخ؛ از اول تا آخر یکبار به حتم این کتاب را بخوانند. ان‌شاءالله به بعضی افراد من خود این کتاب را ارسال خواهم نمود و دربارهٔ دیگران قول می‌دهم که اگر آنها پس از سوگند بگویند که توان پرداخت قیمتش ندارند و من به شرط وسع مالی و به شرط موجود بودن کتاب و مشروط به این که آنها با سوگند خداوند متعال بنویسند که نادارند و توان ادای قیمتش را ندارند و این کتاب را از اول تا آخر مطالعه خواهند کرد، به حتم آن را برایشان ارسال خواهم کرد. دعا می‌کنم که به هر کسی که این کتاب برسد و وی به سوگند خداوند متعال هیچ اعتنایی نورزد و آن را هیچ ارجی ننهد و کتاب را از اول تا آخر مطالعه نکند یا بخشی از آن را مطالعه نموده و بقیه را رها کند و سپس از بدگویی دست نکشد، خدا این قبیل انسانها را در دنیا و آخرت ذلیل و نابود کند. آمین

اما کسی که این کتاب را از اول تا آخر مطالعه کند و خوب درکش کند امر او با خداست. اکنون من اعلامی‌ه را به پایان می‌رسانم والسلام علی من اتبع الهدی

معلن

میرزا غلام احمد مسیح موعود

قادیان، ۱۵ مارس ۱۹۰۷

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد و نصلی

به خدمت آقایان آریه

هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند از این حقیقت انکار کند که از قدیم شریعت خدا مبنی بر دو بخش بوده است:

«۱» بخش بزرگ و اول آن است که خداوند متعال با تمام صفاتش لاشریک پذیرفته شود و در ذات و صفاتش هیچ کسی شریک قرار داده نشود و به این امر ایمان آورده شود که او مبدء تمام فیوض و سرچشمۀ تمام ظهورات و خلق سایر مخلوقات است و قادر به هر امری است که درخور عظمت و شأن و جلال اوست و مخالف صفات کاملش نیست و اول از همۀ موجودات و مرجع تمام کاینات است و مستجمع تمام صفات کامل است و پاک است از اینکه در یک زمانی صفاتش بیکار شوند یا در گذشته در یک زمانی بیکار بودند. او از قدیم خالق و از قدیم رازق و از قدیم قادر است. هیچ کسی خبر ندارد که او اول چه کار کرد و در آینده چه کارها خواهد کرد. هیچ کسی نمی‌تواند بر قدرتهایش احاطه کند. او واحد است در ذات خود، در صفات خود، در افعال خود و هیچ کسی بسان او در صفتی خاص، مخصوص نیست. او پاک است از هر عیب و نقص. نزدیک است باوجود دوری و دور است باوجود نزدیکی. او برتر و بلند است امّا، نمی‌توان گفت که زیر او کسی دیگر نیز است. مخفی در مخفی است امّا، نمی‌توان گفت که ظاهر نیست. او در ظهور خود بیشتر از همه آشکار است امّا، نمی‌توان گفت

که پوشیده نیست. او در آفتاب می‌درخشد و انوارش در ماه است امّا، نمی‌توان گفت که او آفتاب یا ماه است بلکه تمامی این اشیاء مخلوقش هستند و کافر است آن کسی که اینها را خدا قرار دهد. او نهان در نهان است امّا، از تمام چیزها آشکارتر است. هر روح از او قوا و صفات می‌گیرد. هر ذره از او خواص را یافته است. اگر آن صفات و قوا زدوده شوند، نه روح چیزی است و نه ذره هیچ حقیقتی دارد لذا نقطهٔ نهایی معرفت انسان همین است که تمام این چیزها را او آفریده است و رابطهٔ مهر و محبت بین خدا و ارواح به همین علت است که این تمام چیزها را او خلق کرده است و خود او در فطرت اینها محبت خود را به ودیعت گذاشته است. اگر اینطور نبود، عشق الهی محال بود زیرا در بین دو طرف هیچ رابطه‌ای نمی‌بود. کودک بدین سبب با مادرش مهر می‌ورزد که از شکم او به دنیا می‌آید و مادر نیز به این دلیل او را دوست دارد که جگر پارهٔ اوست لذا چون هر روح از دست خدا آفریده شده است لذا در طلب محبوب حقیقی خود است امّا، به اشتباه بت را می‌پرستد. کسی آفتاب را می‌پرستد، کسی جلو ماه خم می‌شود و کسی پرستار آب است و کسی انسان را خدا می‌پندارد. علت این اشتباه نیز طلب آن محبوب حقیقی است که در فطرت انسان به ودیعت گذاشته شده است آنچنانکه کودکی گاهی به اشتباه زنی دیگر را مادر فکر کرده، به او می‌چسپد همین طور تمام مخلوق پرست فریب خورده، به چیزهای دیگر گرویده‌اند. شریعت خداوند متعال جهت رفع این اشتباهات آمده است و فقط آن شریعت می‌تواند این اشتباهات را با قوت تمام خود رفع نمایدکه با نشانه‌های درخشان چهرهٔ آن محبوب حقیقی را به

نمایش بگذارد چراکه اگر شریعتی قادر به ارائهٔ نشانهٔ تازی نیست، آن نیز بتی را تقدیم می‌کند نه خدا را. آن خدا یا پرمیشر نمی‌تواند باشد که برای ظهور خود محتاج منطق ما باشد. اگر خدا اینقدر مرده و محروم از علایم قدرت است چنانکه بتها می‌باشد، چنین خدایی را کدام عارف می‌تواند قبول کند. بنابراین، شریعت صادق و کامل همان است که خدای زنده را با تمام قدرت‌ها و نشانه‌هایش در معرض دید قرار می‌دهد و همان است که توسط آن انسان در بخش دوم شریعت نیز می‌تواند کامل شود. بخش دوم شریعت آن است که انسان از تمامی آن گناهان بپرهیزد که ریشهٔ آنها به ظلم و ستم بر بنی نوع برمی‌گردد چنانکه زنا، دزدی، خونریزی، دادن شهادت دروغین، هر نوع خیانت، بدی کردن با نیکوکار و به جای نیاوردن حق همدردی انسانی. عمل به بخش دوم شریعت منوط به بخش اول شریعت است. ما همینک نوشته‌ایم که بخش اول یعنی خداشناسی هیچگاه امکانپذیر نیست مگر این که خدا با قدرتها و نشانه‌های تازه اش شناخته شود وگرنه بدون این خداپرستی نیز درحقیقت بت پرستی است زیرا وقتی خدا فقط بسان بتی است که نمی‌تواند به سوال پاسخ دهد و نمی‌تواند قدرتی از خود ارائه دهد، آنگاه در او و بت هیچ فرقی نمی‌ماند. علایم خدای زنده ضروری هستند. اگر او نمی‌تواند به سوال ما پاسخ دهد و هیچ قدرتی را نمی‌تواند نشان دهد در آن صورت چطور معلوم شود که موجود نیز هست؟ فقط با سخنان خود تراشیده چطور هستیاش می‌تواند اثبات گردد در حالی که هر انسان زندگی خود را خود ثابت می‌کند پس چرا خدا نمی‌تواند زندگی خود را ثابت کند؟ آیا خدا از انسان هم ضعیفتر

است؟ یا آیا قدرتش متعلق به گذشته است و برای حال و آینده هیچ قدرتی ندارد؟ اگر اکنون او توان تکلم ندارد، پس چه دلیلی وجود دارد که او درگذشته توان تکلم داشته است؟ و اگر او در عصرحاضر نمی‌تواند تکلم کند در آن صورت چه دلیلی وجود دارد که او می‌تواند گوش بدهد و دعاها را اجابت کند؟ اگر او در یک زمانی قدرتهای خود را به نمایش گذاشته بود پس چرا اکنون نمی‌تواند نشان دهد تا دهان بیدینان بسته شود؟ بنابراین، ای عزیزان! آن خدای قادر که همهٔ ما به او احتیاج داریم، اسلام عنوان کرده است. اسلام قدرتهای خداوند متعال را همانطوری تقدیم می‌کند که آنها در گذشته به ظهور رسیده بودند. به یاد داشته باشید و خوب به خاطر بسپارید که بدون این که قدرتهای خداوند متعال و نشانه‌ها درخشانش ظاهر شوند هیچ کسی نمی‌تواند به خدا ایمان بیاورد. همهٔ اینها قصه‌ها دروغین است که ما به خدا ایمان آورده‌ایم. نشانه‌ها باعث شناخت خداوند متعال می‌گردند و اگر نشانه‌ها نیستند، خدا نیز نیست لذا من به طور نمونه و به خاطر همدردی انسانیت کتاب حقیقت وحی را تالیف نمودهام و من شما را سوگند آن پرمی‌شرتان می‌دهم که ایمان به او را با زبان خود اقرار می‌کنید که یکبار این کتابم را از اول تا آخر بخونید و به این نشانه‌ها تامل و تعمق کنید که در این نوشته‌ام سپس اگر در دین خود نظیر آن را پیدا نکنید آنگاه از خدا بترسید و آن مذهب را رها کنید و به اسلام بگروید. آن مذهب به چه کار آید و چه سودی دارد که با نشانه‌های زنده به خدای زنده دلالت نمی‌کند. من باز شما را سوگند پرمی‌شرتان می‌دهم که به حتم حد اقل یکبار این کتابم را از اول تا

آخر بخوانید و پس از مطالعه آن راست بگویید که آیا شما با پایبندی به مذهب خود این خدای زنده را می‌توانید بشناسید. سپس من بار سوم شما را سوگند آن پرمی‌شرتان می‌دهم که دنیا نزدیک به پایان خود است و قهر خدا از هر طرف نمودار است، یکبار از اول تا آخر این کتابم حقیقت وحی را به حتم مطالعه کنید. خدا شما را هدایت کند. به مرگ اعتباری نیست. خدا همان خداست که خدای زنده است. والسلام علی من اتبع الهدی

ناشر. میرزا غلام احمد مسیح موعود قادیانی

چاپ میگزین پریس قادیان

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

دعوت حق

قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ[1]

یعنی به آنها بگو اگر خدا فرزندی می‌داشت، اول از همه من او را می‌پرستیدم

این اعلامیه در خدمت آقایان کشیش با نهایت ادب و عجز و فروتنی نوشته می‌شود که اگر این حقیقت داشت که حضرت عیسی مسیح علیه السلام در واقع فرزند خدا یا خدا بود اول از همه من او را می‌پرستیدم و من در تمام کشور الوهیتش را نشر می‌دادم صرف نظر از این که من در این راه مورد رنج و آزار قرار می‌گرفتم و کشته می‌شدم و تکه تکه می‌شدم باز از این دعوت و منادی دست بر نمی‌داشتم امّا، ای عزیزان! خدا بر شما رحم کند و چشمانتان را باز کند حضرت عیسی علیه السلام خدا نیست، وی فقط یکی از پیامبران خدا است مقامش یک ذره از این بیشتر نیست و بخدا من مهر و محبت راستین نسبت به او دارم و شما آن را هرگز ندارید. با نوری که من او را می‌شناسم، شما هرگز نمی‌توانید بشناسید. هیچ شکی در این امر نیست که او پیامبر عزیز و برگزیدهٔ خداوند متعال بود و از کسانی بود که مشمول فضل خاص خداوند متعال می‌باشند و با دست خدا پاک می‌شوند امّا،

---

[1] زخرف: ۸۲

او نه خدا بود و نه پسر خدا. این سخنان را از طرف خودم نگفتم بلکه آن خدا که خالق زمین و آسمان است بر من ظاهر شد و او مرا برای اصلاح این آخرالزمان مسیح موعود قرار داد. او به من خبر داد که حقیقت همین است که یسوع ابن مریم نه خداست و نه پسر خدا و او با من همکلام شد و به من خبر داد که آن پیامبر که قرآن شریف آورد و مردم را به اسلام دعوت نمود، پیامبر صادق است و اوست که زیر پایش نجات و رستگاری است و بجز اتباعش هیچ کسی به هیچ نوری هرگز نمی‌تواند دست یابد. هنگامی که خدای من عظمت و اهمی‌ت این پیامبر را بر من آشکار نمود، لرزدیم و بدن به لرزه درآمد چراکه در ستایش حضرت عیسی مسیح مردم آنقدر مبالغه کردند و از حد گذشتند که او را خدا قرار دادند امّا، قدرِ این پیامبر مقدس را آنقدر نشناختند حق که شناختش بود و چنانکه می‌بایستی تاکنون نیز مردم به عظمتش پی نبردهاند. همان یک پیامبر است که بذر توحید را به گونه‌ای کاشت که تا امروز ضایع نشده است. همان یک پیامبر است که وقتی آمد تمام دنیا فاسد شده بود و وقتی از دنیا رفت در دنیا توحید را مثل دریا نشر داده بود. همان یک پیامبر است که خداوند متعال در هر عصر برایش غیرت خود را نشان می‌دهد و جهت تایید و تصدیقش هزاران معجزه به نمایش می‌گذارد. در این عصر نیز به آن پاک پیامبر بسیار اهانت می‌شود لذا غیرت خداوند متعال به جوش آمد و بیشتر از تمام اعصار گذشته به جوش آمد و مرا به عنوان مسیح موعود فرستاد تا من بر نبوتش در تمام دنیا شهادت دهم. اگر من بدون دلیل این ادعا می‌کنم، دروغگو هستم امّا، اگر خدا با نشانه‌های خود

به گونه‌ای در حق من شهادت می‌دهد که در عصرحاضر از مشرق الی مغرب و از شمال گرفته الی جنوب نظیر آن یافت نمی‌شود آنگاه انصاف و خداترسی اقتضا می‌کند که مرا با تمام این تعلیمم بپذیرند. خداوند متعال برای من آن نشانه‌ها را نشانه داده است که اگر آنها در هنگام آن امتها نمایانده می‌شدند که با آب و آتش و باد هلاک شدند، هلاک نمی‌شدند امّا، من مردم عصرحاضر را به چه کسی تشبیه دهم. آنها بسان آن بدبخت اند که چشم دارد امّا، نمی‌بیند، گوش دارد امّا، نمی‌شنود عقل دارد امّا، درک نمی‌کند. من برایشان گریه می‌کنم و آنها مرا به باد تمسخر و استهزا می‌گیرند، من آنها را آب حیات می‌دهم و آنها بر من آتش می‌اندازند. خدا بر من نه تنها از قول خود ظاهر شد بلکه با فعل خود نیز بر من تجلّی نمود و برای من کارهایی انجام داد و انجام خواهد داد که مادامی احدی مورد فضل خاص خداوندمتعال نباشد، برایش این کارها را نمی‌کند. چه کسی می‌تواند در ارائه دادن این نشانه‌ها با من مقابله کند. من ظهور کرده‌ام تا خداوند متعال با من ظهور کند. او بسان گنج مخفی بود امّا، اکنون او با فرستادن من اراده نموده است که دهان تمامی آن بیدینان و بیایمانان را ببندد که می‌گویند خدا نیست. امّا، ای عزیزان! شما که در طلب خدا هستید، به شما بشارت می‌دهم که خدای حقیقی همان است که قرآن را نازل کرد. همان خدا بر من تجلی نمود و هر آن به همراه من است.

ای آقایان کشیش!

من به شما سوگند آن خدا می‌دهم که مسیح را فرستاد و یادآور آن محبت می‌شوم که شما به گمان خود به حضرت یسوع مسیح ابن

مریم می‌ورزید و سوگند می‌دهم که یکبار کتابم حقیقت وحی را به حتم از اول تا آخر کلمه به کلمه بخوانید و اگر احدی صاحب علم با نیت نیک کتابم حقیقت وحی را با این شرط تقاضا کند و سوگند یاد کند که این کتاب را از اول تا آخر به دقت خواهد خواند، کتاب را رایگان برایش ارسال خواهم کرد و اگر با این کتاب اطمینان پیدا نکند آنگاه امید است که خداوند متعال نشانه‌ای دیگر به نمایش خواهد گذاشت زیرا این وعدهٔ اوست که من بر این زمانه اتمام حجت می‌کنم. اکنون من عرضم را به پایان می‌رسانم و دعا می‌کنم که خدا به همراه طالب حق باشد. آمین

خاکسار

میرزا غلام احمد مسیح موعود

از قادیان ناحیه گورداسپور در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۰۷

چاپ می‌گزین پریس قادیان